ترجمهٔ فارسی
صفوة التفاسیر
مؤلف:
محمد علی صابونی
مترجم:
سید محمد طاهر حسینی
نشر احسان

ترجمه‌ی فارسی

صفوة التفاسير

جلد دوم

تفسیر سوره‌ی اعراف تا پایان سوره‌ی انبیاء

صفوة التفاسیر: با اتخاذ سبکی نوین و آسان و پرداختن به جنبه‌های بیانی و ادبی آیات و شرح معانی واژگان، گزیده‌ای است برگرفته از تفاسیر معتبری همچون طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن‌کثیر، البحر المحیط و...

مؤلف: محمّد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی
دانشگاه ملک عبدالعزیز ـ مکّه‌ی مکرّمه

مترجم: سیّد محمد طاهر حسینی

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ - م.
صفوةالتفاسیر/ تالیف محمدعلی الصابونی؛ ترجمه محمدطاهر حسینی.-
تهران: احسان، ۱۳۸۲.
۴ج.
ISBN 964-356-279-4 (دوره)
ISBN 964-356-285-9 (ج.۲) ISBN 964-356-284-0 (ج.۱)
ISBN 964-356-286-7 (ج.۳) ISBN 964-356-287-5 (ج.۴)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تفسیر سوره فاتحه تا پایان سوره انعام. --ج.۲. تفسیر سوره اعراف تا پایان سوره انبیاء .--ج.۳. تفسیر سوره حج تا پایان سوره زخرف .--ج.۴. تفسیر سوره دخان تا سوره ناس.-
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف.حسینی، محمدطاهر، ۱۳۰۹ - ۱۳۸۲ -، مترجم. ب.عنوان.
۷۰۴۱ص۲ص /۹۸ BP ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۲۸۹۵۱-۸۲م

محمدعلی صابونی

صفوةالتفاسیر

مترجم: سید محمدطاهر حسینی

● ناشر:	نشر احسان
● تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
● نوبت چاپ:	اول - ۸۳
● ویراستار:	قادر قادری
● نمونه خوان:	امین علیپور
● حروفچینی:	حروفچینی احمد - سنندج
● صفحه‌آرایی:	خانم آتش‌روزان
● چاپ:	اسوه - قم
● شابک دوره:	ISBN: 964-356-279-4 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۷۹-۴
● شابک ج ۲:	ISBN: 964-356-286-7 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۸۵-۹

نشر احسان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۹۵۴۲۰۴
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شمارهٔ ۱/۱۱ - تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۲۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

سوره‌ی اعراف در مکه نازل شده و شامل ۲۰۶ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی اعراف از بلندترین سوره‌های مکی است. این سوره اولین سوره‌ای است که به تفصیل به داستان پیامبران پرداخته است. هدف این سوره مانند دیگر سوره‌های مکی، عبارت است از استقرار و تحکیم مبانی و اصول دعوت اسلامی، از قبیل توحید و یگانگی خدای عزوجل، و تقریر بعث و جزا و وحی و رسالت.

* این سوره در آغاز به قرآن عظیم به عنوان معجزه‌ی جاودانی حضرت محمدﷺ پرداخته است و مقرر داشته است که این قران نعمتی عظیم است که خدای رحمان منت آن را بر تمام بشریت نهاده است. بنابراین بر آنان واجب است که تمام رهنمودها و توجیهاتش را دست آویز قرار دهند، تا به نیکبختی دو جهان نایل آیند.

* توجه انسان را به نعمت خلق آنان از یک پدر جلب کرده است. و توجه آنان را به این نکته جلب کرده است که خدای متعال احترام نوع انسان را در وجود پدر بشر یعنی حضرت آدمؑ نمایانده است که دستور داد فرشتگان در مقابلش سر سجده خم کنند. سپس انسان را از حیله و نیرنگ شیطان یعنی دشمنی که در کمین آنها است، برحذر داشته است؛ چون شیطان در کمین است و سر راه انسان را گرفته است تا آنها را از راه راست و هدایت منع و آنان را از خالق خود دور کند.

* خدای دانا داستان آدم را با شیطان باز گفته است، و خروج آدم را از بهشت و نزول او را به سوی زمین به عنوان نمونه‌ای از مبارزه و کشمکش بین خیر و شر و حق و باطل یادآور شده است، و کینه و دشمنی شیطان را نسبت به آدم و ذریتش بیان کرده است. از

این رو ـ بعد از بیان عداوت ابلیس نسبت به پدر انسان ـ چهار مرتبه پشت سر هم تحت عنوان ﴿یا بنی آدم﴾ انسان را مورد خطاب قرار داده است و این طرز بیان مخصوص این سوره می‌باشد. خداوند آنها را از دشمنی شیطان برحذر می‌دارد که این دشمنی تبدیل به بخشی از وجود وی شده است همان‌گونه که وسوسه و تردید را در دل پدر آنان، آدم القا نمود تا او را دچار لغزش نمود و او را مرتکب گناه و عصیان کرد: ﴿یا بنی آدم لایفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما﴾.

* همچنین سوره‌ی مبارکه یکی از مناظری را که در روز قیامت رخ می‌دهند مورد بررسی قرار داده است، منظره‌ی سه گروه که محاوره و گفت و شنود در بین آنها جریان پیدا می‌کند، گروهی متشکل از مؤمنان اهل بهشت، و گروهی کافر و اهل دوزخ و گروه سوم که قرآن جز در این سوره نامی از آنان به میان نیاورده است، که به نام اهل اعراف موسومند، و این سوره به نام آنان، «سوره‌ی اعراف» موسوم شده است. منظره‌ای که در روز بعث و جزا تمام بشریت بدون تمثیل و تخییل آن را خواهند دید. اهل حق یعنی «بهشتیان»، اهل باطل یعنی دوزخیان را مورد تمسخر و ریشخند قرار می‌دهند، و ندای آسمانی بانگ نفرین و محروم را بر آنان می‌زند. پرده‌ی حجاب بین دو فرقه کشیده شده و مردانی با چهره و سیمای تمام آشنا بر آن ایستاده‌اند. اهل بهشت با چهره و سیمای سفید و نورانی شناخته می‌شوند، و اهل دوزخ با روی سیاه و اخم‌های در هم کشیده مشخص می‌شوند.

* این سوره‌ی مبارکه داستان پیامبران یعنی نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی را به تفصیل بازگو کرده است، قصه‌ی آنان را با پیر پیامبران، حضرت «نوح» شروع کرده و از انکار و سرسختی و تکذیب و عدم پذیرشی که از جانب قومش با آن مواجه شده بود سخن گفته است. داستان حضرت موسی ﷺ و ماجرای او را با فرعون گردنکش به تفصیل یادآور شده است. و درباره‌ی بلا و مصیبت و گرفتاری‌هایی که برای بنی‌اسرائیل

پیش آمد، داد سخن داده است و بیان می‌کند بعد از این‌که نعمت خدا را تغییر دادند، خدا آنها را مجازات کرد و آنان را به میمون و گراز مسخ نمود.

* همچنین در این سوره بدترین مثال برای علمای سوء ذکر شده و زشت‌ترین و بدترین سیما را از آنان ارائه داده است که خیال و تصور نمی‌تواند از آن بدتر و زشت‌تر ترسیم نماید. آنها را به سگی زبان درکشیده تشبیه کرده است که نمی‌تواند از نفس زدن باز ایستد، و مدام در گل و لای و لجن در می‌غلتد: ﴿و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه أخلد إلی الأرض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث﴾، چنین تشبیهی به حقیقت زشت‌ترین و پست‌ترین تصویر است از کسی که خدا علم مفید را به او عطا کرده، اما او آن را برای گردآوری حطام دنیای ناپایدار به‌کار برده، در نتیجه برای او به صورت لکه‌ی ننگ و پستی درآمده است؛ چون از چنین علمی بهره نگرفته و بر راه راست ایمان استقامت نداشته و لباس دانش را از تن درآورده، و شیطان او را دنبال کرده و او را گمراه نموده است.

* این سوره با اثبات یگانگی خدا و سرزنش آنان‌که چیزی را پرستش می‌کنند که نه زیانی دارد و نه سودی، نمی‌بیند و نمی‌شنود، خاتمه یافته است. آنها سنگ و بت را شریک خدا قرار دادند، در صورتی که خدای عزوجل به تنهایی آنها را خلق کرده و از حرکات و عاقبت و مکان آنها آگاه است. بدین‌ترتیب سوره همان‌طور که با بیان توحید شروع شده بود، به توحید نیز خاتمه می‌یابد. پس فراخوانی به سوی تصدیق یگانگی و ربوبیت معبود حقیقی در اول و آخر سوره آمده است.

نامگذاری سوره: چون نام اعراف در این سوره آمده است، به نام سوره‌ی اعراف موسوم شده است. اعراف حصاری است که در بین بهشت و دوزخ قرار گرفته است و ساکنان آن دو را از هم جدا می‌کند. ابن جریر از حذیفه روایت کرده است که درباره‌ی اهل اعراف از پیامبر ﷺ سؤال کردند که گفت: آنها افرادی هستند که اعمال نیک و

بدشان مساویست، گناهانشان مانع ورود آنها به بهشت می‌شود، و حسنات و اعمال نیکشان از رفتن آنها به دوزخ جلوگیری می‌کند، بنابراین در این حصار متوقف می‌مانند تا زمانی که خدا درباره‌ی آنها حکم می‌کند.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿الٓمٓصٓ ﴿١﴾ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلاَ يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِن رَبِّكُمْ وَ لاَتَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَكَم مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا إِلاَّ أَن قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَن شَمَائِلِهِمْ وَ لاَتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُوماً مَدْحُوراً لَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لاَتَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَ

قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾ فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُل لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۲﴾ قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۲۴﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿۲۵﴾ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۲۶﴾ يَا بَنِي آدَمَ لاَيَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَتَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ ﴿۲۷﴾ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللهَ لاَيَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لاَتَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿۲۹﴾ فَرِيقاً هَدَىٰ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُهْتَدُونَ ﴿۳۰﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿حرج﴾ تنگی. حرج المکان او الصدر، جا تنگ و سینه تنگ شد. ﴿بیاتا﴾ راغب گفته است: بیات و تبیت یعنی حمله‌ی شبانه به دشمن، شبیخون زدن به دشمن.[1] ﴿قائلون﴾ از قیلوله به معنی خواب نیمروزی است. قائله یعنی خواب نیمروز. ﴿مذءوما﴾ یعنی مذموما. ذأم به معنی ذم و تحقیر است. ﴿مدحورا﴾ یعنی مطرود و رانده شده. دَحَر یعنی طرد و دورکرد. ﴿سوآتهما﴾ سوأة به معنی عورت است، از این‌رو

۱ـ مفردات راغب ماده‌ی بیت.

سوأت نام گرفته است که انسان از نمایان شدن آن ناراحت می‌شود. ﴿طفقا﴾ شروع کردند. طفق یعنی شروع کرد. ﴿یخصفان﴾ پینه می‌کنند و تعمیر می‌نمایند. ﴿ریشا﴾ لباسی که برای تجمل پوشیده شود. اصل ریش یعنی مال و جمال. و ریش الطیر که به معنی پر پرنده می‌باشد از همین ماده است؛ چون پر زینت و جمال پرنده است. ﴿قبیله﴾ سربازانش. اصل قبیل یعنی جماعت، اعم از این‌که از یک اصل و ریشه باشند یا از اصولی متعدد. ﴿فاحشة﴾ فاحشه عبارت است از چیزی که زشتی آن به اوج خود رسیده باشد. و در اینجا منظور از آن طواف کعبه است با بدن لخت. و هر کاری زشت را «فاحشه» می‌گویند. و فحشاء یعنی گناهان بزرگ که بسیار زشتند از قبیل زنا.

تفسیر: ﴿المص﴾ در اول سوره‌ی بقره درباره‌ی حروف «مقطعه» بحث شد. و حکمت از آوردن آن همانا «اعجاز قرآن» است؛ یعنی به این امر اشاره می‌کند که قرآن از این حروف ترکیب یافته است، با این وجود مبلغان و سخن سرایان و فصیحان و نابغه‌های آن روزگار از آوردن شبیه آن ناتوان و درمانده شدند. از ابن‌عباس روایت شده است که معنی آن چنین است: منم الله که هر چیزی را می‌دانم و تفصیل می‌دهم. و ابوالعالیه گفته است: الف حرف اول الله و لام حرف اول لطیف و میم حرف اول مجید و صاد حرف اول اسم مبارکش صادق، می‌باشد. ﴿کتاب أنزل إلیك﴾ یعنی ای محمد! این کتابی است که بر تو نازل شده است و آن عبارت است از قرآن. ﴿فلا یکن فی صدرك حرج منه﴾ از بیم تکذیب قومت دلت تنگ نباشد. ﴿لتنذر به و ذکری للمؤمنین﴾ به وسیله‌ی قرآن افرادی را برحذر دار که از خدای رحمان می‌ترسند. و مؤمنان را بدان پند ده که از آن بهره می‌گیرند. ﴿اتبعوا ما أنزل إلیکم من ربکم﴾ ای مردم! از قرآنی پیروی کنید که از جانب خدا بر شما نازل شده است و دربرگیرنده‌ی نور هدایت می‌باشد. ﴿و لاتتبعوا من دونه أولیاء﴾ غیر از خدا دوستان و سرپرستانی از قبیل بت‌ها و رهبان و کاهنان بر نگیرید و انتخاب نکنید که امور خود را به دست آنان بسپارید و از مقرراتی که برایتان معین می‌کنند اطاعت

کنید. ﴿قلیلا ما تذکرون﴾ خیلی کم متوجه می‌شوید. خازن گفته است: یعنی جز تعدادی کم پند نمی‌گیرید.[1] ﴿و کم من قریة أهلکناها﴾ بسی از آبادی‌ها را نابود کردیم، منظور از آبادی، ساکنان آن است. ﴿فجاءها بأسنا بیاتا﴾ عذاب ما شب هنگام بر آنان نازل شد. ﴿أو هم قائلون﴾ یا در وقت «قیلوله» یعنی خواب نیمروزی عذاب بر آنان نازل گشت. ابوحیان گفته است: نزول عذاب را به این موقع اختصاص داده است؛ چون این موقع زمان آرامش و آسایش و استراحت است، پس نزول عذاب در آن موقع سخت‌تر و ناهنجارتر است؛ زیرا نابودشدگان غافلگیر می‌شوند.[2] ﴿فما کان دعواهم إذ جاءهم بأسنا﴾ وقتی عذاب را مشاهده کردند و علایم آن را دیدند، ناله و فریادشان چیزی جز این نبود: ﴿إلا أن قالوا إنا کنا ظالمین﴾ بی‌شک ما جز ستمگران چیزی نبودیم؛ یعنی به ظلم و پشیمانی و حسرت خود اعتراف می‌کنند، اما پشیمانی چه سودی می‌دهد. ﴿فلنسألنّ الذین أرسل إلیهم﴾ از تمام ملت‌ها می‌پرسیم: آیا پیامبران رسالت را ابلاغ کردند و شما چه جوابی دادید؟ منظور از چنین سؤالی سرزنش و توبیخ کفار است. ﴿و لنسألنّ المرسلین﴾ از پیامبران نیز می‌پرسیم: آیا رسالت را تبلیغ کرده‌اند، و امانت را ادا نموده‌اند؟ در البحر آمده است: از کفار به عنوان توبیخ پرسش به عمل می‌آید، و کیفر و عذاب خدا را به دنبال دارد. و سؤال از پیامبران از روی انس و الفت است و احترام و پاداش فراوانی را برای آنان در پی دارد.[3] ﴿فلنقصن علیهم بعلم﴾ آگاهانه آنان را از اعمالشان باخبر می‌سازیم. ابن‌عباس گفته است: نامه‌ی اعمال گشوده می‌شود و اعمالی را که مرتکب شده‌اند بازمی‌گوید. ﴿و ما کنا غائبین﴾ از آنان غایب نبوده‌ایم، تا قسمتی از احوال آنان بر ما پوشیده بماند. ابن‌کثیر گفته است: روز قیامت خدای آگاه بندگانش را از گفته و عمل خود

۱ـ تفسیر خازن ۲ / ۱۷۳.
۲ـ البحر ۴ / ۲۶۹.
۳ـ البحر المحیط ۴ / ۲۷۰.

آگاه می‌کند، اعم از این‌که کم باشد یا بیش، مهم باشد یا ناچیز؛ چون خدای متعال بر همه چیز ناظر است، و چیزی از او گم نمی‌شود، بلکه از چشم خیانتکار و اندرون سینه با خبر است.[1] ﴿و الوزن یومئذ الحق﴾ در روز قیامت توزین و ارزیابی اعمال به عدالت صورت می‌گیرد و خدا به کسی ظلم نمی‌کند. ﴿فمن ثقلت موازینه﴾ هر کس ترازو و میزان اعمال و ایمان و حسناتش سنگین باشد، ﴿فأولئك هم المفلحون﴾ چنان افرادی در آینده از عذاب در امانند و به پاداش جزیل نایل می‌آیند. ﴿و من خفت موازینه﴾ و هر کس به سبب کفر و ارتکاب اعمال زشت، ترازوی عملش سبک باشد، ﴿فأولئك الذین خسروا أنفسهم﴾ آنها خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. ﴿بما کانوا بآیاتنا یظلمون﴾ یعنی به سبب کفر و انکار آیات خدا، خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: آنچه در روز قیامت در ترازو گذاشته می‌شود بنا به قول ضعیفی اعمال است، و هرچند اعمال، اعراض هستند اما خدای توانا در روز قیامت آنها را به جسم تبدیل می‌کند، چنین نظری از ابن‌عباس نیز روایت شده است. و بر اساس نظری دیگر نامه‌ی اعمال توزین می‌شود، همان‌طور که در حدیث «بطاقه» آمده است. و بر اساس نظریه‌ای دیگر صاحب عمل توزین می‌شود. در حدیث آمده است: «در روز رستاخیز انسان چاق در ترازوی خدا وزن بال پشه‌ای ندارد». تمام این آراء درست است. پس گاهی اعمال توزین می‌شود و گاهی نامه‌ی اعمال و زمانی انجام‌دهنده‌ی اعمال در ترازوی حق جا می‌گیرد. الله اعلم.[2] می‌گویم: توزین اعمال و حسنات و گناهان جای تعجب نیست؛ چراکه علم نوین سنجش گرما و سرما و جهت وزش باد و باران را برای ما کشف کرده است، آیا خدایی که بر هر چیزی توانا است نمی‌تواند موازینی برای اعمال بشر قرار بدهد؟ ﴿و لقد مکناکم فی الأرض﴾ ای انسان! در زمین برای شما مکان و قرارگاه قرار دادیم. بیضاوی گفته است: یعنی سُکنی گزیدن

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ٦.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۷.

و شخم زدن و تصرف در آن را برایتان ممکن کردیم.[1] ﴿و جعلنا لكم فيها معايش﴾ خوارک و نوشیدنی و سایر وسایل معاش و حیات را برای شما در آن قرار دادیم. ﴿قليلاً ما تشكرون﴾ با وجود این همه فضل و بخشش، تعدادی قلیل از شما خدا را سپاسگزار است. همانگونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و قليل من عبادي الشكور﴾. ﴿و لقد خلقناكم ثم صورناكم﴾ پدر شما آدم را بدون تصویر قبلی از گل خلق کردیم سپس او را به بهترین قیافه مصور کردیم. به منظور احترام او که پدر بشر است، لفظ جمع را آورده است. ﴿ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم﴾ سپس به عنوان احترام به آدم و نسلش، به فرشتگان فرمان دادیم که برای آدم سجده برند. ﴿فسجدوا إلا إبليس لم يكن من الساجدين﴾ تمام ملائک سجده بردند جز ابلیس که از روی تکبر و لجاجت از سجده بردن امتناع ورزید. استثناء منقطع است؛ چون از غیر جنس مستثنی منه است. قبلاً نظر حسن بصری بیان شد که ابلیس هرگز فرشته نبوده است.[2] ﴿قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك﴾ خدای متعال به ابلیس گفت: وقتی به تو امر کردم چه چیزی مانع شد که برای آدم سجده ببری؟ استفهام مفهوم سرزنش و توبیخ دارد. ﴿قال أنا خير منه﴾ ابلیس ملعون گفت: من از او بهتر و شریفترم. پس چگونه برتر برای پست‌تر سجده می‌برد؟ سپس علت امتناع را یادآور شده و می‌گوید: ﴿خلقتني من نار و خلقته من طين﴾ بر مبنای برتری عنصرم از او شریفترم؛ چون خلقت من از آتش است و خلقت او از گِل، و آتش از گل شریفتر می‌باشد. این موجود بدبخت به فرمان دستوردهنده که همان خداوند سبحان بود توجه نکرد. ابن‌کثیر گفته است: ابلیس ملعون به شرف عنصر توجه کرد و به این نکته توجه ننمود که خدای قادر، آدم را با دست خود خلق کرده، و از روح خود در

۱ـ بیضاوی ص ۱٦٠.

۲ـ به تحقیقی که در کتاب «نبوت و انبیاء» درباره‌ی ابلیس به عمل آمده است مراجعه کنید که در صفحه‌ی ۴۸ استدلال کرده‌ایم که ابلیس جن است نه فرشته.

آن دمیده است. شیطان لعین قیاسی فاسد کرد و در آن به خطا رفت؛ چون ادعا کرد که آتش از گل شریفتر است، در حالی که گل سنگین و باوقار و شکیباست، اما آتش سوزنده و مخرب است، گل جایگاه رستن گیاهان و محل رشد و نمو و افزایش و اصلاح است، در صورتی که آتش وسیله‌ی عذاب است. از این‌رو ابلیس به عنصر و نژاد خود خیانت کرد و در نتیجه نابودی و شقاوت نصیبش گشت.[۱] ابن سیرین گفته است: اولین موجودی که به قیاس و موازنه پرداخت ابلیس بود که به خطا رفت، پس هر کس با رأی و نظر خود دین را قیاس کند، خدا او را قرین شیطان قرار می‌دهد.[۲] **﴿قال فاهبط منها فما يكون لك أن تتكبر فيها﴾** خدا به او گفت: از بهشت بیرون برو؛ چون شایسته نیست تو از اطاعت و فرمان من گردنکشی کنی در حالی که در منزلگاه مقدس من سکنی گزیده‌ای. **﴿فاخرج إنك من الصاغرين﴾** از آن بیرون شو، تو از زمره‌ی خوار و خفیفانی. زمخشری گفته است: چون ابلیس خود بزرگ‌بینی نشان داد، خدا لباس ذلت و حقارت را در برش کرد. پس هرکس در مقابل خدا متواضع و فروتن باشد خدا مقامش را بالا می‌برد، و هرکس متکبر و گردنکش باشد، خدا او را خوار و ذلیل می‌کند.[۳] **﴿قال انظرني إلى يوم يبعثون﴾** نفرین شده به فکر تلافی افتاد، لذا از خدا مهلت خواست تا روز قیامت از مرگ در امان بماند؛ چون بعد از روز قیامت مرگی در کار نیست، لذا خدا در جواب درخواستش فرمود: **﴿قال إنك من المنظرين﴾** خدا فرمود: تو جزو مهلت یافتگان هستی. ابن‌عباس گفته است: خدا تا نفخه‌ی اول آن را مهلت می‌دهد که در آن موقع تمام خلایق خواهند مرد، اما ابلیس تا نفخه‌ی دوم درخواست مهلت کرده بود، که در آن موقع تمام بشریت در پیشگاه پروردگار جهانیان به پا خواهند خواست، ولی خدا آن را نپذیرفت. آیه‌ای دیگر

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۸.
۲ـ البحر ۴/ ۲۷۳.
۳ـ کشاف ۲/ ۹۰.

این نظر را تأیید می‌کند که می‌گوید: ﴿قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم﴾.[۱]
﴿قال فبما أغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم﴾ ابلیس گفت: به سبب آنکه مرا نافرمان و گمراه کردی، راه آدم و ذریتش را سدّ می‌کنم و در کمین آنها می‌نشینم و راه رستگاری را که به بهشت منتهی می‌شود، همانند راهزنان بر روی آنان می‌بندم. ﴿ثم لآتينّهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمانهم و عن شمائلهم﴾ سپس از تمام جهات چهارگانه خود را به بندگانت می‌رسانم و آنان را از دین تو مانع می‌شوم. طبری گفته است: معنی آن این است: از تمام راه‌های حق و باطل وارد شده و خود را به آنان می‌رسانم، و آنان را از حق باز می‌دارم، و باطل را برایشان زیبا جلوه می‌دهم و می‌آرایم. ابن‌عباس گفته است: ابلیس نمی‌تواند از جهت بالا خود را به انسان برساند؛ زیرا نمی‌تواند در میان بنده و رحمت خدا فاصله شود.[۲] ﴿ثم لا تجد أكثرهم شاكرين﴾ آنگاه اکثر آنان را مؤمن و مطیع و سپاسگزار نعمتت نمی‌یابی. ﴿قال اخرج منها مذءوما مدحورا﴾ از بهشت من برو بیرون، تو از رحمت من برای همیشه دور و بی‌بهره‌ای. ﴿لمن تبعك منهم لأملأن جهنم منكم أجمعين﴾ لام برای تأکید قسم است؛ یعنی جهنم را از انس و جنی که از تو پیروی نموده‌اند و نیز از تمام گمراهان و عاصیان پر می‌کنم. وعید عذاب است برای تمام پیروان و تابعین شیطان و نیز کسانی که از دستورات خداوند رحمان سرپیچی می‌کنند. ﴿و يا آدم اسكن أنت و زوجك الجنة﴾ و گفتیم: ای آدم! بعد از بیرون راندن و طرد ابلیس از بهشت، تو و همسرت، حوا در بهشت اقامت گزینید. ﴿فكلا من حيث شئتما﴾ از میوه‌هایش به میل خود بخورید. ﴿و لاتقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين﴾ خوردن تمام میوه‌ها را برایشان مباح اعلام نمود جز میوه‌ی یک درخت که آن را برای آنان معین کرد و بدین‌وسیله از آنان امتحان به عمل آورد. در این موقع شیطان به آنها حسادت برد و به فکر وسوسه و حیله

۱ـ قرطبی ۱۴۷/۷. ۲ـ طبری ۳۴۱/۱۲.

و فریب افتاد. ﴿فوسوس لهما الشیطان﴾ وسوسه‌ی خود را به آنان القا نمود تا آن دو را به خوردن ثمر آن درخت وادار کند. ﴿لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما﴾ تا عورت آنها نمایان و کشف گردد، آن قسمت که نمایان شدن آن قبیح است. ﴿و قال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة إلا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدین﴾ این توضیح وسوسه‌ی شیطان ملعون است؛ یعنی برای ایجاد تردید وسوسه در دل آنها گفت: خدا جز به خاطر این‌که مبادا فرشته شوید یا برای همیشه در بهشت بمانید، شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع کرده است. ﴿و قاسمهما إنی لکما لمن الناصحین﴾ به خدا قسم خورد که قصد نصیحت شما را دارم، تا سرانجام آنها را فریب داد. انسان مؤمن نیز فریب می‌خورد. آلوسی گفته است: به منظور مبالغه آن را با صیغه‌ی «مفاعله» بیان کرده است؛ چون کسی که قصد فریب دیگری را دارد تلاش فراوانی را به عمل می‌آورد.[1] ﴿فدلاهما بغرور﴾ آنها را به وسیله‌ی قسم دروغ فریب داد. ابن‌عباس گفته است: آنها را با قسم فریب داد، آدم گمان نمی‌کرد هیچ‌کس نام خدا را به دروغ بر زبان بیاورد، از این رو شیطان با وسوسه و فریب آنها را گول زد.[2] ﴿فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما﴾ وقتی از آن درخت خوردند، عورتشان پیدا و کشف شد. کلبی گفته است: لباسشان بر افتاد و عورت یکدیگر را دیدند و خجالت کشیدند. ﴿و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة﴾ برای این‌که خود را بپوشانند برگ‌ها را به هم می‌چسباندند، در صورتی که قبل از آن لباس فاخر بهشتیان بر تن داشتند. قرطبی گفته است: برگ را می‌کندند و به هم می‌چسباندند تا خود را بپوشانند! «خصف النعل» نیز از آن آمده است. از وهب ابن امیه روایت شده است که لباس آدم و حوا عبارت بود از نوری که بر عورت آنها پرده کشیده بود به طوری که نه آدم عورت حوا را می‌دید و نه حوا عورت آدم را، اما وقتی مرتکب گناه شدند عورتشان نمایان و

۱ـ روح المعانی ۸/۱۰۰.

۲ـ قرطبی ۷/۱۸۰.

کشف گشت.[۱] ﴿و ناداهما ربهما ألم أنهکما عن تلکما الشجرة و أقل لکما إن الشیطان لکما عدو مبین﴾ خدا به طریق توبیخ و سرزنش به آنها ندا داد و گفت: مگر شما را از خوردن میوه‌ی این درخت برحذر نداشتم؟ مگر دشمنی و کینه‌ی شیطان را نسبت به شما یادآور نشدم؟ روایت شده است که خدای متعال به آدم گفت: آیا نعمت‌های بهشت که به تو دادم، تو را از این درخت بی‌نیاز نکرد، و شما را بس نبود؟ آدم گفت: آری! قسم به عزتت ما را بس بود اما گمان نمی‌کردم هیچ‌یک از مخلوقات تو، قسم دروغ یاد کند، خدای عزوجل فرمود: به عزتم قسم! تو را به زمین می‌فرستم، آنگاه جز سختی معیشت نصیبی نخواهی داشت.[۲] ﴿قالا ربنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین﴾ به گناه خود اعتراف کرده و از گناه پشیمان گشته و توبه کردند و از خدا بخشودگی و رحمت طلبیدند. طبری گفته است: این آیه همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد.[۳] ﴿قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو﴾ به آدم و حوا و ابلیس خطاب شده است، از این‌رو به صیغه‌ی جمع آمده است؛ یعنی از آسمان قدس ربانی به سوی زمین فرود آیید، در حالی که با یکدیگر دشمنی و کینه و عداوت دارید، پس شیطان دشمن انسان و انسان دشمن شیطان است: ﴿إن الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا﴾. ﴿و لکم فی الأرض مستقر و متاع إلی حین﴾ زمین محل استقرار شما است و تا زمانی که عمرتان به سر می‌آید از نعمت‌های آن بهره ببرید و متمتع شوید. ﴿قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون﴾ در زمین زندگی می‌کنید و در آن دفن می‌شوید و برای پاداش و کیفر از آن بیرون می‌آیید. همان‌گونه که فرموده است: ﴿منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة أخری﴾. سپس خداوند متعال نعمت‌هایی را که بر بنی‌آدم ارزانی داشته است از

۱ـ طبری ۱۲/۳۵۵.
۲ـ البحر ۴/۲۸۱.
۳ـ طبری این روایت را از ضحاک نقل نموده است و به آیه‌ی ﴿فتلقّی آدم من ربّه کلمات﴾ اشاره دارد.

قبیل لباس فاخر و کالا، یادآور شده و می‌فرماید: ﴿یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا﴾ دو نوع لباس به شما داده است: لباسی که با آن ستر عورت می‌کنید و لباسی که برای زینت و تجمل از آن استفاده می‌کنید. زمخشری گفته است: ریش عبارت است از لباس تجمل. از ریشِ به معنی پر پرنده گرفته شده است؛ چون پر لباس و زینت پرنده می‌باشد.[1] ﴿و لباس التقوی ذلك خیر﴾ و لباس پرهیزگاری و بیم از خدا بهترین لباسی است که انسان خود را بدان بیاراید؛ چون پاکی نهان و باطن از پاکی ظاهر بهتر است. شاعر گفته است:

و خیر لباس المرء طاعة ربّه   و لا خیر فیمن کان لله عاصیاً

«بهترین لباس انسان، اطاعت از خداست و آن کس که از اطاعت خدا سرپیچی می‌کند خیری در او نیست».

﴿ذلك من آیات الله﴾ آمدن لباس از دلایل بزرگ خدا می‌باشد که بر فضل و کرم و رحمتش دلالت دارد. ﴿لعلهم یذکرون﴾ باشد که این نعمت‌ها را به یاد بیاورند، و خدا را بر آن سپاسگزار باشند. ﴿یا بنی آدم لا یفتننّکم الشیطان﴾ ای فرزندان آدم! شیطان با حیله و نیرنگ و فتنه‌گری شما از راه به در نبرد. ﴿کما أخرج أبویکم من الجنة﴾ همان‌طور که والدین شما را به وسیله‌ی خوردن میوه‌ی آن درخت از راه منحرف نمود و آنها را از بهشت بیرون کرد. ﴿ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما﴾ لباس آنها را بر کند تا عورتشان نمایان شود. کندن لباس را به شیطان نسبت داده است؛ چون سبب آن بود. و هدف شیطان نفرین شده این است که پرده‌ی آبروی انسان را پاره کند، و او را از تمام فضایل حسی و معنوی عاری نماید. ﴿إنه یراکم هو و قبیله من حیث لاترونهم﴾ شیطان و سربازانش طوری شما را می‌بینند که شما آنها را نمی‌بینید. شیطان همیشه در کمین شما نشسته است پس از

۱ـ کشاف ۲/ ۹۷.

حیله و نیرنگش برحذر باشید؛ چون اگر دشمن طوری بیاید که دیده نشود سخت خطرناک است. ﴿إنا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لایؤمنون﴾ شیاطین را سرپرست امور کافران قرار داده‌ایم. ﴿و إذا فعلوا فاحشة﴾ وقتی مشرکین مرتکب عملی ننگین می‌شوند از قبیل طواف بیت با بدن لخت که بی‌نهایت زشت است. ﴿قالوا وجدنا علیها آبائنا﴾ برای ارتکاب چنان عمل زشت و پستی عذر می‌تراشند و می‌گویند: از پدران خود تقلید و پیروی کرده و ما آنها را این‌گونه یافته‌ایم. ﴿و الله أمرنا بها﴾ و خدا دستور در آوردن لباس را به ما داده است، پس چگونه با لباس به طواف بپردازیم؟ در چنین صورتی از فرمان خدا سرباز زده‌ایم! این ادعا، بستن افترا به خدا می‌باشد. بیضاوی گفته است: به دو امر استدلال می‌کردند: یکی تقلید از نیاکان، و دیگری پیروی کردن از امر و فرمان خدا. اما مطلب اول به دلیل این‌که بسیار واضح و آشکار است از آن رو برتافته است. و دومی را این‌گونه پاسخ داده است: ﴿قل إن الله لایأمر بالفحشاء﴾[1] یعنی ای محمد! به آنان بگو: خدا از هر نقصی منزه است و به بندگانش دستور نمی‌دهد که مرتکب اعمال زشت بشوند و خصلت‌های پست و قبیح را دنبال کنند. ﴿أتقولون علی الله ما لا تعلمون﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است؛ یعنی آیا به زبان خدا دروغ می‌بندید و بدون آگاهی و نظر درست، عمل زشت را به او نسبت می‌دهید؟ ﴿قل أمر ربي بالقسط﴾ بگو: خدا به رعایت عدالت و درستی و راستی امر کرده است. ﴿و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد﴾ به طور کامل در هر مسجدی به سوی او رو کنید. ﴿وادعوه مخلصین له الدین﴾ و با اخلاص به عبادت و اطاعت او بپردازید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به شما دستور داده است که در عبادت استقامت داشته باشید و آن عبارت است از پیروی از پیامبرانی که آنها را به وسیله‌ی معجزات فراوان تأیید نموده است. و در عبادت اخلاص داشته باشید

۱- بیضاوی ص ۱۸۹.

که خدا عملی را قبول می‌کند که دارای دو شرط باشد: این‌که درست و موافق شریعت باشد، و این‌که از شرک بری باشد.[1] ﴿کما بدأکم تعودون﴾ همان‌طور که شما را در اول از زمین بیرون آورد، همان‌طور هم شما را به آن بر می‌گرداند. ﴿فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة﴾ گروهی از شما را هدایت داد و گروهی را گمراه کرد؛ چون او هر چه را اراده کند انجام می‌دهد و در مورد اعمالش از او بازخواست نمی‌شود. ﴿إنهم اتخذوا الشیاطین أولیاء من دون الله﴾ بیان علت است برای آن دسته که گمراهی بر آنان محقق گشته است؛ یعنی شیاطین را یار و یاور خود قرار دادند، ﴿و یحسبون أنهم مهتدون﴾ و گمان می‌برند که بر راه هدایت قرار دادند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿حرج منه﴾ یعنی فشار حاصل از تبلیغش. پس مضاف حذف شده است، همانند: ﴿واسأل القریة﴾.

۲ـ ﴿من ربکم﴾ آوردن وصف ربوبیت و اضافه کردن آن به ضمیر جمع مذکر مخاطب برای مزید لطف است و آنان را به انجام و امتثال اوامر ترغیب می‌کند.[2]

۳ـ ﴿فمن ثقلت موازینه﴾ بین ﴿ثقلت﴾ و ﴿خفت﴾ و ﴿بیاتا﴾ و ﴿قائلون﴾ طباق برقرار است؛ چون «بیات» به معنی شب است و «قائلون» به معنی روز و نیمروز است.

۴ـ ﴿خلقناکم ثم صورناکم﴾ در اینجا نیز مضاف حذف شده است؛ یعنی «خلقنا آباءکم و صورنا آباءکم».

۵ـ ﴿لأقعدن لهم صراطک المستقیم﴾ صراط مستقیم را برای طریق مؤدی به بهشت استعاره آورده است.

٦ـ ﴿و یا آدم﴾ ایجاز حذف در آن مقرر است، یعنی و قلنا یا آدم.

۷ـ ﴿و لاتقربا هذه الشجرة﴾ به منظور مبالغه در نخوردن از میوه‌ی آن درخت، از اشاره‌ی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۳.

۲ـ ابوسعود به این نکته اشاره کرده است. ۲/ ۱۵۵.

نزدیک استفاده کرده است.

۸ـ ﴿و قاسمهما إنی لکما﴾ به منظور دفع توهم دروغ، خبر را به وسیله‌ی قسم و «انّ» و «لام» مؤکد کرده است. این نوع بیان را بیان «انکاری» می‌گویند؛ چون شنونده متردد است.

۹ـ ﴿فیها تحیون و فیها تموتون﴾ در این دو جمله طباق مقرر است که از محسنات بدیعی است.

یادآوری: عورت به سوأت موسوم گشته است؛ چون کشف آن موجب ناخشنودی و خجلت صاحبش می‌شود. دانشمندان گفته‌اند: آیه دلیل بر این است که کشف عورت از امور بس عظیم است، و طبیعت آن را تقبیح می‌کند، از این رو به سوأت موسوم شده است. می‌گویم: آیه هدف و قصد ابلیس لعین را برملا ساخته است: ﴿نزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما﴾، آنان که به نام مترقی بودن و پیشرفت، زنان را به لختی و بی‌حجابی می‌خوانند و آنها را به چنان عملی تشویق می‌کنند، و به نام آزادی و برابری، زنان را به کشف حجاب می‌خوانند، دشمنان زن و یاران ابلیسند؛ زیرا هدف هر دو یکی است، که عبارت است از کشف عورت و در نتیجه آلودگی و سقوط اخلاقی. ترقی و پیشرفت در لختی نیست، بلکه در حفظ و صیانت شرف و عفت و پاکدامنی است. خدا پاداش سراینده را نیکو بدهد که گفته است:

یـا إبـنتی إن أردتِ آیـة حسـن — و جـمالا یـزین جسـماً و عـقلاً

فـانبذی عـادة التـبرّج نـبذا — فجمال النفوس أسمیٰ و أعـلی

یـصنع الصـانعون ورداً و لکـن — وردة الروض لا تـضارع شکـلاً

«دخترم! اگر نشانه‌ی نیکویی و جمال را می‌جویی که جسم و عقل را بیاراید، رسم خودآرایی را کنار بگذار؛ چون زیبایی و جمال نفس و روح والاتر و بالاتر است. سازندگان گل، گل می‌سازند، اما گل باغ را همگون و همتایی نیست».

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَاتُسْرِفُوا إِنَّهُ لَايُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَن تُشْرِكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَايَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَايَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَاكُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِن لَاتَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَايَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَانُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ

قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ ٱللهِ عَلَى ٱلظَّالِمِينَ ﴿۴۴﴾ ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ هُم بِٱلآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿۴۵﴾ وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ ﴿۴۶﴾ وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ ٱلنَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لاَتَجْعَلْنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۴۷﴾ وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ ٱلْأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُم قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۴۸﴾ أَهٰؤُلاَءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لاَيَنَالُهُمُ ٱللهُ بِرَحْمَتِهِ ٱدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ لاَخَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿۴۹﴾ وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ ٱلْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللهُ قَالُوا إِنَّ ٱللهَ حَرَّمَهَا عَلَى ٱلْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا فَٱلْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۵۱﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال داستان آدم را بازگفت، و نعمت‌هایش را از جمله لباسی که با آن عورت را می‌پوشانند بر فرزندان آدم متذکر شد، به دنبال آن دستور داد که در مناسبات مخصوص و در موقع ادای نماز، خود را بیارایند. سپس اوضاع و احوال آخرت را یادآور شده و خاطرنشان کرده است که انسان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: اهل بهشت، اهل دوزخ و اهل اعراف. و سرنوشت هر یک از آنها را که یا سعادت و خوشبختی است و یا شقاوت و بدبختی، بیان کرده است.

معنی لغات: ﴿**زینتکم**﴾ زینت عبارت است از آنچه که انسان به وسیله‌ی آن خود را می‌آراید از قبیل لباس و غیره. ﴿**الفواحش**﴾ جمع فاحشه؛ یعنی گناهی که بی‌نهایت زشت و پست است. ﴿**البغی**﴾ ستم و دست درازی به حقوق دیگران. ﴿**سلطانا**﴾ دلیل و برهان. ﴿**سم الخیاط**﴾ سوراخ سوزن. ﴿**مهاد**﴾ بستر. آنچه برای بستر انسان گسترانده

می‌شود. ﴿غواش﴾ پوشش. جمع غاشیه است. ابن‌عباس گفته است: غاشیه لحاف است. ﴿الأعراف﴾ حصاری که در بین بهشت و دوزخ کشیده شده است. جمع عرف است، از «عرف الديك» استفاده شده است. ﴿بسيماهم﴾ به علامتشان.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است: زنی به صورت لخت و عریان طواف بیت را انجام می‌داد و می‌گفت: چه کسی به من جامه‌ی طواف عاریه می‌دهد که آن را روی شرمگاهم بگذارم، و می‌گفت:

اليوم يبدو بعضه أو كلّه فما بدا منه فلا أحلّه

«امروز قسمتی از آن یا تمام آن نمایان می‌شود، هرچه از آن نمایان شود آن را حلال نمی‌کنم».

بدین مناسبت این آیه نازل شد: ﴿يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد﴾، و جارچی بانگ برداشت: هیچ انسان لختی نباید به طواف بیت بپردازد.

تفسیر: ﴿يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد﴾ ای فرزندان آدم! بهترین و پاکترین لباس خود را موقع هر نماز و طوافی بپوشید، ﴿و كلوا و اشربوا و لاتسرفوا﴾ در آراستگی و تجمل و خوردن و نوشیدن زیاده روی نکنید به گونه‌ای که به جسم و مال شما ضرر وارد شود. ﴿إنه لايحب المسرفين﴾ خدا افرادی را که از حدود او در زمینه‌ی حلال و حرام تجاوز می‌کنند، دوست ندارد. ﴿قل من حرّم زينة الله التى أخرج لعباده و الطيبات من الرزق﴾ ای محمد! به آن اعراب نادان و بی‌خرد که با بدن لخت به طواف بیت می‌پردازند، و طیبات حلال شده را بر خود حرام می‌کنند، بگو: چه کسی آراستگی و تجمل حاصل از لباس را بر شما حرام کرده است، که خدا برای بهره‌گیری شما آن را از گیاهان خلق کرده است؟ و چه کسی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذیذ را بر شما حرام کرده است؟ استفهام برای انکار و توبیخ است. ﴿قل هى للذين آمنوا فى الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة﴾ بگو: این زینت و زیور و طیبات در دنیا برای مؤمنان خلق شده است اگر چه غیر مؤمن نیز در آن سهیم است و در روز قیامت خاص و خالص مؤمنان است و

هیچ‌کس در آن شریک و سهیم نخواهد بود؛ چون خدا بهشت را بر کافر حرام کرده است. ﴿كذلك نفصّل الآيات لقوم يعلمون﴾ برای جمعی که در حکمت خدا می‌اندیشند و شریعتش را درک می‌کنند، آیات تشریعی را این چنین توضیح و تبیین می‌کنیم. ﴿قل إنما حرّم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن﴾ ای محمد! به آنها بگو: خدا جز اشیایی که زشتی و ضررشان بی‌نهایت است چیزی را حرام نکرده است. اما چیزهایی که زشت و ناپسند هستند چه مخفی و پوشیده باشند و چه علنی و آشکار، از آنها نهی شده است. ﴿و الإثم و البغي بغير الحق﴾ یعنی هرگونه معاصی و تعدی و تجاوز به حقوق مردم را حرام کرده است. ﴿و أن تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا﴾ و این‌که بدون دلیل و برهان چیزی را در عبادت شریک خدا قرار دهید. ﴿و أن تقولوا على الله ما لاتعلمون﴾ و این‌که در زمینه‌ی حلال و حرام کردن، به خدا دروغ و افترا نسبت بدهید. ﴿و لكل أمة أجل﴾ برای نابودی هر ملتی که پیامبر خود را تکذیب کند، فرصت و مهلتی معین شده است. در البحر آمده است: این وعید عذاب برای مشرکین است که در صورت مخالفت با فرمان خدا آن را خواهند چشید.[1] ﴿فإذا جاء أجلهم لايستأخرون ساعة و لايستقدمون﴾ هر وقت زمان نابودیشان فرا رسید، یک لحظه تقدیم و تأخیر نخواهد داشت، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿و تلك القرى أهلكناهم لما ظلموا و جعلنا لمهلكهم موعدا﴾.[2] ذکر «ساعت» در این آیه رمز اندکی و کم بودن زمان است؛ یعنی کمترین زمان به آنان مهلت داده نمی‌شود. ﴿يا بني آدم إما يأتينكم رسل منكم يقصون عليكم آياتي﴾ منظور از بنی‌آدم تمام ملت‌هاست؛ یعنی هرگاه پیامبرانی را از خودتان نزد شما فرستادیم تا

۱ـ البحر المحيط ۴/۲۹۲.

۲ـ آنچه که در تفسیر این آیه راجح می‌باشد عبارت است از این‌که: منظور مهلت و اجل ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیامبران است. طبری و ابن‌کثیر و ابوسعود آن را پذیرفته‌اند. و بر اساس نظریه‌ای دیگر هر انسانی عمری دارد که نه کم می‌شود و نه زیاد. قول اول ارجح است؛ چون می‌فرماید: ﴿لكل أمة﴾. والله اعلم.

احکام و شرایع را برایتان بیان کنند. ﴿فمن اتق و أصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾ هر یک از شما که با انجام دادن طاعت و عبادت و دوری جستن از محرمات از خدایش بترسد، در روز آخرت بیم و هراس و اندوهی نخواهد داشت. ﴿و الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون﴾ اما آنان که آیات ما را تکذیب کرده و از روی تکبر و گردن فرازی از ایمان آوردن به آنچه پیامبران آورده‌اند، امتناع می‌ورزند، همانها در آتش جهنم خواهند ماند و هرگز از آن بیرون نخواهند آمد. ﴿فمن أظلم ممن افتری علی الله کذبا أو کذّب بآیاته﴾ استفهام برای انکار است؛ یعنی چه کسی ناپسندتر و زشت‌تر است از آنکه عمداً به خدا دروغ بندد و یا آیاتش را تکذیب نماید؟ ﴿أولئك ینالهم نصیبهم من الکتاب﴾ به سهم و نصیبی که برای آنها مقرر شده است در دنیا نایل می‌آیند. مجاهد گفته است: به خیر و شری که به آنها وعده داده شده است خواهند رسید. ﴿حتی إذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم﴾ تا فرشته‌ی مرگ برای قبض روحشان می‌آید. ﴿قالوا أین ما کنتم تدعون من دون الله﴾ می‌گویند: کجا هستند خدایانی که به غیر از الله آنها را می‌پرستیدید؟ حالا آنها را بخوانید و از آنها استمداد بجویید که شما را از عذاب برهانند؟ سؤال برای سرزنش و توبیخ است. ﴿قالوا ضلوا عنا﴾ بدبخت‌های تکذیب‌کننده می‌گویند: از ما گم شدند و پیدا نیستند و امید خیر و نفعی از آنها نداریم. ﴿و شهدوا علی أنفسهم أنهم کانوا کافرین﴾ به کفر و گمراهی خود اقرار و اعتراف می‌کنند. و این اعتراف را به طریق تأثر و اندوه به زبان می‌آورند و به نومیدی و خسران اقرار می‌کنند. ﴿قال ادخلوا فی أمم قد خلت من قبلکم من الجن و الإنس فی النار﴾ خدای توانا به آن تکذیب‌کنندگان می‌گوید: با گناهکاران همسان خود، و همراه با انس و جن کافری که در زمان‌های پیش از شما وجود داشتند به آتش دوزخ درآیید. ﴿کلما دخلت أمة لعنت أختها﴾ هر وقت گروهی جدید وارد دوزخ می‌شوند، وارد شدگان قبلی را به سبب گمراهیشان لعن و نفرین می‌کنند. آلوسی گفته است: پیروان، پیشوایان را نفرین می‌کنند و

می‌گویند: لعنت خدا بر شما باد! شما ما را به اینجا کشاندید، پس نفرین خدا بر شما باد![1] منظور این است که دوزخیان یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند. همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری نیز فرموده است: ﴿ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا﴾. ﴿حتی إذا ادّارکوا فیها جمیعا﴾ تا به هم می‌رسند و عموماً در دوزخ اجتماع می‌کنند، ﴿قالت أخراهم لأولاهم ربنا هولآء أضلونا﴾ پیروان به پیشوایان و رؤسایی که آنها را گمراه کرده‌اند، می‌گویند: پروردگارا! همانها هستند که ما را از راهت گمراه کردند و طاعت شیطان را برای ما بیاراستند. ﴿فآتهم عذابا ضعفا من النار﴾ پس عذاب مضاعف را به آنها بچشان؛ چون آنها سبب کفر ما شدند. شبیه این آیه نیز در جای دیگری آمده است: ﴿ربنا إنا أطعنا ساداتنا و کبراءنا فأضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب﴾. ﴿قال لکل ضعف﴾ خداوند می‌فرماید: برای هر یک از پیشوایان و پیروان عذاب مضاعف است، پیشوایان به سبب گمراهی خود و گمراه کردن دیگران، و پیروان به سبب کفر و تقلیدشان. ﴿و لکن لاتعلمون﴾ اما شما هول و هراس آن را نمی‌دانید، از این رو برای آنان درخواست عذاب مضاعف می‌کنید. ﴿و قالت أولاهم لأخراهم فما کان لکم علینا من فضل﴾ پیشوایان به پیروان می‌گویند: شما بر ما برتری ندارید تا عذابتان تخفیف یابد، همه در استحقاق عذاب دردناک و گمراهی یکسانیم. ﴿فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون﴾ در مقابل جرم‌ها و گناهانی که مرتکب شدید عذاب جهنم را بچشید. این جمله را به خاطر فرونشاندن خشم بر زبان می‌آوردند؛ چون آنها برایشان درخواست عذاب مضاعف کرده بودند.[2] ﴿إن الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها﴾ آنان که با وجود واضح بودن آیات ما، آن را تکذیب کرده و از روی تکبر و گردنکشی به آن ایمان نیاوردند، و به

۱ـ روح المعانی ۸/۱۱۶.

۲ـ بعضی از مفسران گفته‌اند: ﴿فذوقوا العذاب﴾ گفته‌ی خدا است خطاب به دو گروهی که آنها را توبیخ می‌کند. طبری این را پذیرفته است اما در البحر آمده است: ظاهراً گفته‌ی پیشوایان است.

مقتضای آن عمل نکردند، ﴿لاتفتّح لهم أبواب السمآء﴾ عمل صالح آنها به آسمان صعود نمی‌کند. همان‌گونه که خداوند متعال می فرماید: ﴿إليه يصعد الكلم الطيب﴾. ابن‌عباس گفته است: هیچ عمل صالح و دعایی از آنها به آسمان بلند نمی‌شود. و بر اساس نظریه‌ای دیگر، وقتی روحشان گرفته شد، دروازه‌های آسمان به روی ارواح آنان گشوده نمی‌شود. حدیث پیامبر نیز این نظر را تایید می‌کند آنجا که می فرماید: زمانی که بنده‌ی کافر از دنیا ناامید شد و زمان مرگش فرا رسید، فرشته‌ی مرگ در کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح ناپاک! به سوی کین و غضب خدا بیرون شو، و از آن بوی بدتر از بوی مردار خارج می‌گردد، و از کنار هر دسته از فرشتگان که می‌گذرد می‌گویند: این روح ناپاک چیست؟ تا به آسمان دنیا می‌رسد؟ در آنجا نیز به زشتی از آن استقبال می‌شود و دروازه‌ای به روی آن باز نمی‌شود.[1] ﴿و لایدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط﴾ در روز قیامت تا شتر از سوراخ سوزن رد نشود، آنها وارد بهشت نمی‌شوند. این تمثیل برای محال بودن رفتن کفار به بهشت است. همان‌گونه که عبور شتر از سوراخ سوزن محال است، ورود آنها نیز به جنت محال است. ﴿و کذلك نجزی المجرمین﴾ چنین کیفر و عذاب هولناکی را به نافرمانان و گناهکاران می‌دهیم. ﴿لهم من جهنم مهاد﴾ بستر و فرشی از آتش در زیر خود دارند. ﴿و من فوقهم غواش﴾ و از طرف بالا پوششی از آتش آنها را فرا می‌گیرد. ﴿وکذلك نجزی الظالمین﴾ این چنین ستمگر و متجاوز را جزا و کیفر می‌دهیم. بعد از این‌که تهدید و وعید کافران را ذکر کرد و عذابی را یادآور شد که در آخرت برای آنها تدارک دیده است، به دنبال آن وعده و پاداشی را متذکر شده که برای مؤمنان فراهم کرده است: ﴿و الذین آمنوا و عملو الصالحات﴾ آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و فرمان خدا را انجام داده و او را اطاعت کرده‌اند. ﴿لانکلف نفسا إلا وسعها﴾ به هیچ‌کس

۱ـ اخراج حدیث از امام احمد و کامل آن را در ابن‌کثیر ۲ / ۱۸ بخوانید.

بیش از توانایی‌اش تکلیف نمی‌کنیم، به هیچ‌کس تکلیفی نمی‌کنیم که از انجام دادنش ناتوان باشد. بلکه به میزان توانایی تکلیف می‌کنیم. جمله‌ی معترضه است که در بین مبتدا و خبر قرار گرفته است. در البحر آمده است: فایده‌ی آن عبارت است از یادآوری این مطلب که اوامر و نواهی خدا در حد توانایی آنان می‌باشد و از قدرت آنها خارج نیست، و نیز یادآوری کفار است مبنی بر این‌که بهشت با آن همه عظمت و شکوهی که دارد با انجام دادن عملی آسان و بدون زحمت قابل تحصیل است.[1] **﴿أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون﴾** این خبر است. یعنی همان مؤمنان نیکبخت استحقاق ماندن ابدی در بهشت را دارند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. **﴿و نزعنا ما فی صدورهم من غل﴾** قلب آنان از چرک حسادت و کینه پاک نمودیم، تا در بین آنان فقط محبت و مهربانی متداول و برقرار گردد. در حدیث آمده است: «در حالی وارد بهشت می‌شوند که نسبت به یکدیگر کینه در دل ندارند».[2] صیغه‌ی ماضی بیانگر تحقق و ثبات است. **﴿تجری من تحتهم الأنهار﴾** اضافه بر نعمت‌های دیگری که در بهشت برای آنان وجود دارد، نهرهای آب در پای قصرهایشان جاری است. **﴿و قالوا الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدانا الله﴾** و می‌گویند: سپاس و ستایش خدایی را شایسته است که به ما توفیق به دست آوردن این نعمت‌ها را عطا کرد و اگر هدایت و توفیق او نبود، ما به این سعادت نایل نمی‌آمدیم. **﴿لقد جاءت رسل ربنا بالحق﴾** به خدا قسم! پیامبران آنچه را در باره‌ی خدای عزوجل به ما گفتند، درست بود. **﴿ونودوا أن تلکم الجنة أورثتموها بما کنتم تعملون﴾** فرشتگان به آنها می‌گویند: به سبب اعمال نیکویی که در دنیا انجام دادید چنین بهشتی به شما عطا شده است. قرطبی گفته است: یعنی در مقابل عملتان مستحق آن شدید، و بر مبنای رحمت و فضل خدا در آن جای گرفتید. در حدیث آمده است: (هیچ‌یک از شما به

۱ـ البحر المحیط ۲۹۸/۴.

۲ـ اخراج از ابی حاتم.

واسطه‌ی عملش به بهشت داخل نمی‌شود...).[۱] ﴿و نادى أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا نعم﴾ چنین بانگی بعد از استقرار بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ تحقق پذیر است. و تعبیر از آینده به لفظ گذشته به خاطر تحقق وقوع آن است؛ یعنی بهشتیان خطاب به دوزخیان بانگ برمی‌دارند: ما برکات و نعمت‌هایی راکه خدا به وسیله‌ی پیامبران به ما وعده داده بود، به حق یافتیم، آیا خفت و خواری و عذابی که خدایتان به شما وعده داده بود، یافتید؟ دوزخیان در جواب می‌گویند: آری! آن را درست یافتیم. زمحشری گفته است: به منظور تمسخر به اهل دوزخ و به عنوان افزودن اندوه آنان و برای کسب خبر چنان گفته‌اند.[۲] ﴿فأذّن مؤذن أن لعنة الله على الظالمين﴾ جارچی ندا سر می‌دهد: نفرین خدا بر هر ستمگر و کافری باد! سپس ستمگران را توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿الذين يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجا﴾ آنان که در دنیا مانع پیروی مردم از دین خدا می‌شدند، و می‌خواستند راه دین را پر پیچ و خم جلوه دهند تا هیچ‌کس از آن پیروی نکند. ﴿و هم بالآخرة هم كافرون﴾ آنان حضور در پیشگاه خدا را تکذیب و آن را انکار می‌کردند. ﴿و بينهما حجاب و على الأعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم﴾ در بین دو گروه دیواری قرار دارد، همان دیواری که خداوند متعال در جای دیگر از قرآن از آن سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿فضرب بينهم بسور له باب﴾ دیواری است که مانع وارد شدن دوزخیان به بهشت است، و بر فراز آن مردانی قرار دارند که تمام بهشتیان و دوزخیان را از روی چهره و سیمای آنها می‌شناسند؛ یعنی آنها را از روی نشانه‌هایی می‌شناسند که خدا آنها را بدان مشخص کرده است. قتاده گفته است: دوزخیان را از روی روسیاهی می‌شناسند و بهشتیان را از روی سیمای سفید و روشن.[۳]

۱ـ اخراج از مسلم به قرطبی ۷/۲۰۹ نگاه کنید.
۲ـ کشاف ۲/۱۰۶.
۳ـ طبری ۱۲/۴۶۳.

﴿و نادوا أصحاب الجنة أن سلام علیکم﴾ وقتی اهل اعراف ساکنان بهشت را دیدند، بانگ برمی‌دارند که درود خدا بر شما بادا یعنی به آنها می‌گویند: «سلام علیکم». خداوند متعال فرموده است: ﴿لم یدخلوها و هم یطمعون﴾ اهل اعراف وارد بهشت نشده‌اند، اما منتظرند که وارد شوند. ﴿و إذا صرف أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین﴾ مفسران گفته‌اند: اعرافیان افرادی هستند که حسنات و گناهانشان برابر است، پس نه بهشتی می‌باشند و نه دوزخی، و بر بلندای دیوارها محبوس می‌شوند تا زمانی که خدا درباره‌ی آنان حکم می‌کند. آنها وقتی به بهشتیان نگاه می‌کنند، سلام می‌کنند، و وقتی به دوزخیان می‌نگرند می‌گویند: بارالها! ما را از زمره‌ی ستمکاران قرار مده و ما را قرین آنها مساز! از خدا درخواست می‌کنند آنها را قرین اهل دوزخ قرار ندهد. به‌کار بردن لفظ (صرف) نشان می‌دهد که آنها بیشتر به بهشتیان نظر دارند. و نگاه کردنشان به دوزخیان به اراده‌ی خودشان نیست، بلکه وادار می‌شوند؛ یعنی وقتی وادار شوند که نظر برگردانند و عذاب اهل دوزخ را ببینند، از خدا التماس می‌کنند که آنان را با دوزخیان قرین قرار ندهد.[1] ﴿و نادی أصحاب الأعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم﴾ اعرافیان دوزخیان را که عبارتند از سران کفار ندا می‌دهند. ﴿قالو ما أغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون﴾ جمع‌آوری مال و ثروت و تکبرتان از ایمان آوردن، چه سودی برایتان داشت؟ استفهام برای توبیخ است. ﴿أهولاء الذین أقسمتم لاینالهم الله برحمة﴾ آیا آنها همان مؤمنان ضعیف نیستند که در دنیا آنها را مسخره می‌کردید و قسم یاد می‌کردید که خدا آنها را به بهشت راه نمی‌دهد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر و توبیخ آنان است. ﴿ادخلوا الجنة لاخوف علیکم و لا أنتم تحزنون﴾ به مؤمنان می‌گویند: به کوری چشم کافران به جنت در آیید. آلوسی گفته است: این بخش از آیه گفته‌ی اعرافیان است که به بهشتیان می‌گویند: بدون

۱ـ البحر المحیط ۳۰۳/۴.

ترس و باک و اندوه و شادمانی و در نهایت اکرام و احترام در بهشت ماندگار باشید.[1] **﴿ونادی أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفیضوا علینا من المآء أو مما رزقکم الله﴾** خدا از گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود خبر می‌دهد و داد و فغان و التماس آنها را بازگو می‌کند که در حالت شدت گرسنگی و تشنگی ابراز می‌دارند؛ یعنی در روز قیامت به آنها ندا می‌دهند که باکمی آب به داد ما برسید، تا شاید شدت حرارت آتش و تشنگی را کم کند، یا از نوشیدنی‌هایی که خدا به شما عطا کرده است، چیزی به ما بدهید؛ چراکه در حقیقت تشنگی ما را از پا در آورده است. **﴿قالوا إن الله حرمها علی الکافرین﴾** بهشتیان می‌گویند: همانا خدا نوشیدنی و خوردنی بهشت را از کافران منع کرده است. ابن‌عباس گفته است: انسان برادر و پدر خود را می‌خواند و می‌گوید: سوختم!کمی آب بر من بریزید. به آنها گفته می‌شود: جوابشان را بدهید، می‌گویند: خدا آن را بر کافران حرام کرده است.[2] آنگاه خدا کافران را این‌گونه توصیف می‌نماید: **﴿الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا﴾** آنان که دین خدا را به مسخره گرفتند و دین را مسخره و بازیچه قرار دادند. **﴿وغرتهم الحیاة الدنیا﴾** و زندگی دنیا با زیبایی‌های زودگذر و هوس‌های جذّابش، آنان را فریب داد، و وضع دنیا برای آنکه فریب می‌خورد و زیان می‌بیند، چنین است؛ یعنی فریب می‌دهد و زیان می‌آورد و به زمین می‌زند. **﴿فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا﴾** امروز آنها را در عذاب رها می‌کنیم، همان‌طور که آنها تلاش برای چنین روزی را رها کردند، و امروز را به خاطر نداشتند و به آن اهمیتی ندادند. آلوسی گفته است: این کلام به منزله‌ی تمثیل است؛ یعنی آنها را در آتش رها و فراموش می‌کنیم. همچنان که آنها ملاقات چنین روز عظیمی را فراموش کردند که نمی‌بایست فراموش گردد.[3]

۱ـ روح المعانی ۸/۱۲۶.　　۲ـ طبری ۱۲/۴۷۳.

۳ـ روح المعانی ۸/۱۲۷.

و ابن‌کثیر گفته است: یعنی با آنان بسان فراموش گشته عمل می‌کنیم، وگرنه چیزی از علم خدا خارج نیست و چیزی را فراموش نمی‌کند.[1] ﴿**و ما کانوا بآیاتنا یجحدون**﴾ همان‌طور که در دنیا منکر آیات خدا بودند، آن را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار می‌دادند ما هم آنها را در عذاب فراموش می‌کنیم.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**عند کل مسجد**﴾ مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن «محلیه» است؛ چون منظور از مسجد در اینجا نماز و طواف است. چون مسجد محل نماز خواندن است بر آن اطلاق شده است.

۲ـ ﴿**لاتفتح لهم أبواب السمآء**﴾ کنایه از عدم قبول است، پس دعا یا عمل آنها قبول نمی‌شود.

۳ـ ﴿**حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط**﴾ مشتمل تشبیه ضمنی است؛ یعنی در هیچ حالی وارد بهشت نمی‌شوند، مگر وقتی که عبور شتر از سوراخ سوزن ممکن گردد، و آن هم محال است.

۴ـ ﴿**لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش**﴾ صاحب‌البحر گفته است: این استعاره است برای آتشی که از هر جهت آنها را احاطه کرده است. همان‌گونه که پروردگار متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿**لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل**﴾.[2]

۵ـ ﴿**ما ظهر منها و ما بطن**﴾ شامل طباق است که از محسنات بدیعی است.

فواید: در حدیث است که هارون‌الرشید پزشکی نصرانی و بسیار ماهر را به خدمت گرفته بود. پزشک به یکی از علما گفت: در کتاب شما چیزی درباره‌ی طب نیامده است، در صورتی که علم دو قسم است: علم بدن‌ها و علم ادیان.

عالم به او گفت: خدای متعال تمام مطالب مربوط به طب را در نصف یک آیه جمع

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۲۴.
۲ـ البحر ۴/ ۲۹۸.

کرده است. پرسید: کدام آیه؟ گفت: آیه‌ی ﴿کلوا واشربوا و لا تسرفوا﴾، نصرانی گفت: درباره‌ی طب اثری از پیامبرتان در دست نیست. دانشمند گفت: پیامبر طب را در کلماتی چند جمع کرده است. گفت: آن کدام است؟ گفت: فرموده‌ی ﴿ما ملأ ابن آدم وعاءً شراً من بطنه بحسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه﴾. یعنی انسان هیچ ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است، برای او لقمه‌هایی است که او را استوار نگه دارد. نصرانی گفت: کتاب و پیامبرتان مطلبی از طب را برای جالینوس باقی نگذاشته‌اند.[1]

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ رَحْمَةٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ فَهَل لَنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ و ٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِي ٱللَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ ٱلْخَلْقُ وَ ٱلْأَمْرُ تَبَارَكَ ٱللهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ ٱدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لاَيُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَ لاَتُفْسِدُوا فِي ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَ ٱدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ ٱللهِ قَرِيبٌ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي يُرْسِلُ ٱلرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ ٱلْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَ ٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ ٱلَّذِي خَبُثَ لاَيَخْرُجُ إِلاَّ نَكِداً كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ

۱ـ محاسن التأویل ۷/۲۶۶۴.

ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵۹﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ ﴿۶۰﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلاَلَةٌ وَلٰكِنِّي رَسُولٌ مِن رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۶۱﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لاَتَعْلَمُونَ ﴿۶۲﴾ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۶۳﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ فِي ٱلْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ ﴿۶۴﴾ وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ ﴿۶۵﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿۶۶﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلٰكِنِّي رَسُولٌ مِن رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۶۷﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿۶۸﴾ أَوَ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِن رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ ٱذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي ٱلْخَلْقِ بَصْطَةً فَٱذْكُرُوا آلاَءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۶۹﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ ٱللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿۷۰﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِن رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَٱنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ ٱلْمُنْتَظِرِينَ ﴿۷۱﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۷۲﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال خسارت و زیان هنگفت و سنگین کفار را در آخرت بیان کرد، در اینجا یادآور شده است که چون پیامبران و کتب را برای هدایت انسان فرستاده است، دیگر هیچ‌کس دلیل و بهانه‌ای ندارد، و بعد از آن داستان چندی از پیامبران را بازگفته و از داستان حضرت نوح‌ؑ، پیر پیامبران شروع کرده است. و بعد از آن حضرت هود را آورده و موضع‌گیری مشرکان را در مقابل دعوت پیامبران ذکر کرده است.

معنی لغات: ﴿**تأويله**﴾ عاقبت و سرانجامش. از آل يؤول است، به معنی به سویش رفت. ﴿**استوی**﴾ استواء: یعنی بلندی و استقرار. جوهری گفته است: استوی علی ظهر الدابة یعنی بر پشت حیوان مستقر شد، و **استوی إلی السماء** یعنی قصد آن را کرد و استوی‌الشیء یعنی متعادل شد. ﴿**يغشي**﴾ می‌پوشاند. ﴿**حثيثا**﴾ با سرعت. حَثٌ یعنی شتاب و عجله. ﴿**تبارك**﴾ افزایش و گشادگی برکت. جوهری گفته است: مبارک یعنی والا و بزرگ. ﴿**تضرعا**﴾ ذلیل و خواری. عبارت است از اظهار ذلت‌کردن که خشوع نهان را نشان می‌دهد. ﴿**وخفية**﴾ پنهانی. ﴿**بشرا**﴾ بشارت‌دهنده‌ی باران. ﴿**أقلّت**﴾ حمل کرد. ﴿**نكدا**﴾ مشکل ناچیز و کوچک. ﴿**آلاء**﴾ نعمت‌ها، مفردش «لَی» است.

تفسیر: ﴿**و لقد جئناهم بكتاب**﴾ برای اهل مکه کتاب یعنی قرآن آوردیم. ﴿**فصلناه على علم**﴾ بر مبنای آگاهی و علم خود معانی آن را بیان و احکامش را توضیح دادیم، به گونه‌ای که راست و مستقیم و بدون پیچ و خم درآمد. ﴿**هدى و رحمة لقوم يؤمنون**﴾ برای آنان که به آن ایمان دارند، راهنما و رحمت و مایه‌ی نیکبختی است. ﴿**هل ينظرون إلا تأويله**﴾ یعنی اهل مکه جز سرانجامی از عذاب و ذلت که وعده‌ی آن به آنها داده شده است، انتظار چیز دیگری ندارند. قتادة گفته است: تأویله یعنی عاقبت آن. ﴿**يوم يأتي تأويله**﴾ روز قیامت آن سرنوشت فرا می‌رسد. ﴿**يقول الذين نسوه من قبل**﴾ آنان که آن را ضایع کرده و در دنیا به آن عمل نکرده بودند می‌گویند: ﴿**قد جاءت رسل ربنا بالحق**﴾ پیامبران خدایمان اخبار درست و صادق آوردند، و درستی و صداقت آنها برای ما محقق شد اما به آنها ایمان نیاوردیم و از آنها پیروی نکردیم. طبری گفته است: بدبخت‌ها وقتی با کیفر روبرو می‌شوند، قسم می‌خورند که پیامبران رسالت را به درستی و کامل ابلاغ کردند و آنها را نصیحت نمودند، اما وقتی آنها را تصدیق می‌کنند که برایشان سودی ندارد، و سر و صدای فراوانشان آنها را از قهر و غضب خدا نجات نمی‌دهد.[1]

۱ـ طبری ۱۲/ ۴۸۰.

﴿فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا﴾ آیا امروز برای ما شفیعی پیدا می‌شود که ما را از این عذاب نجات بدهد؟ استفهام متضمن معنی تمنا و آرزو است. **﴿أو نرد فنعمل غیرالذی کنا نعمل﴾** یا آیا می‌شود ما به دنیا برگردیم تا به عمل صالح و نیک غیر از گناهان و اعمال زشتی که مرتکب شدیم، بپردازیم. خدای متعال در رد آنها گفته است: **﴿قد خسروا أنفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون﴾** خود زیانمند شدند؛ زیرا کالای پست و بی‌ارزش دنیای ناپایدار را با سرمایه‌ی ارزشمند آخرت معاوضه کردند، و آنچه گمان می‌کردند از قبیل شفاعت خدایان و بت‌ها، باطل از آب درآمد. سپس خدا دلایل قدرت و یگانگی خود را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إن ربکم الله الذی خلق السموات و الأرض فی ستة أیام﴾** معبود و خالق شما که او را می‌پرستید، خدایی است که در ایجاد و خلق، تک و منفرد است، هموست که آسمان‌ها و زمین را در مدت شش روزِ دنیا، از عدم به وجود آورد. قرطبی گفته است: اگر می‌خواست آن را در یک لحظه خلق می‌کرد، اما خواست دقت و تحمل را در امور به بندگان بیاموزد.[1] **﴿ثم استوی علی العرش﴾** استوا و استقراری که شایسته‌ی جلال و عظمت خداست. ما در این زمینه معتقد به هیچ تعطیل و تحریفی نیستیم، مذهب سلف نیز چنین است و همان‌طور که امام مالکؒ گفته است: معنی استوا معلوم است و کیفیت آن مجهول و ایمان به آن واجب است و سؤال درباره‌ی آن بدعت است. و امام احمدؒ گفته است: اخبار صفات باید بدون تشبیه و تعطیل با آن برخورد شود. نباید گفت چگونه؟ و چرا؟ ایمان داریم خدا هر طور خود بخواهد بر عرش مستقر خواهد شد. حد و نهایتی برایش متصور نیست، صفت و کیفیتی که توصیف‌کننده بتواند بدان دست یابد و آن را تعریف کند، به گمان نمی‌آید. آیه و خبر را می‌خوانیم، و به محتوای آنها ایمان می‌آوریم و کیفیت صفات را به علم خدا ارجاع می‌دهیم.[2] قرطبی

۱ـ قرطبی ۲۱۹/۷.
۲ـ محاسن التأویل ۲۷۰۶/۷.

گفته است: هیچ‌یک از سلف صالح حقیقت استقرار خدا را بر عرش انکار نکرده‌اند، اما کیفیت و چگونگی آن را ندانسته‌اند؛ چراکه حقیقت آن دانسته نمی‌شود.[1] ﴿**يغشى الليل النهار يطلبه حثيثا**﴾ شب پرده‌ی تیره بر روز برمی‌کشد و فروغش را می‌برد و آن را به سرعت می‌جوید تا به آن برسد. ﴿**و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره**﴾ خورشید و ماه و ستارگان زیر فرمان و قدرت و خواست خدا قرار دارند. ﴿**ألا له الخلق و الأمر**﴾ تمام کائنات از آن او می‌باشد و در آن دخل و تصرف کامل دارد. ﴿**تبارك الله رب العالمين**﴾ عظمت و مجد از آن اوست و خالق و پروردگار هموست. ﴿**أدعوا ربكم تضرعا و خفية**﴾ خدا را با تضرع و زاری و در نهان و با فروتنی و خشوع بخوانید. ﴿**إنه لايحب المعتدين**﴾ دعاگویانی که با صدای بلند و عبارات ساخته و آراسته او را می‌خوانند، تجاوزگر دانسته و آنها را دوست ندارد. در حدیث آمده است: «شما ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید». ﴿**و لاتفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها**﴾ بعد از این‌که خدا به وسیله‌ی بعثت پیامبران زمین را اصلاح کرد، شما با ارتکاب گناهان و نافرمانی و شرک آن را به فساد نکشانید. ﴿**وادعوه خوفا و طمعا**﴾ از بیم و هراس عذابش و به امید حصول رحمتش از او التماس کنید. ﴿**إن رحمة الله قريب من المحسنين**﴾ مهر و رحمتش به فرمانبران که اوامرش را اطاعت می‌کنند و منهیات را رها می‌کنند، نزدیک است. ﴿**و هو الذی يرسل الرياح بشرا بين يدی رحمته**﴾ باد را پیام‌آور و مژده‌دهنده‌ی باران می‌فرستد. در البحر آمده است: معنی بین یدی رحمته، یعنی در پیش پای نعمتش باران را که باقدرت‌ترین و بزرگ‌ترین نعمت‌ها است و بهترین اثر را بر زندگی انسان دارد، نازل می‌کند. (نزول باران مقدمه‌ی برخورداری از نعمت‌های خداست).[2] ﴿**حتی إذا أقلت سحابا ثقالا**﴾ تا این‌که باد ابر سنگین را حمل کرده و به حرکت در آورد. ﴿**سقناه لبلد ميت**﴾ ابر را به سرزمینی سوق دادیم که مرده و

۱ـ قرطبی ۲۱۹/۷.

۲ـ البحر ۳۱۷/۴.

خشکیده و بدون رستنی بود. ﴿فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات﴾ آب را در آن سرزمین مرده و خشکیده فرود آوردیم، و به وسیله‌ی همان آب انواع ثمر و میوه را از زمین بیرون آوردیم. ﴿کذلك نخرج الموتی لعلکم تذکرون﴾ مانند چنین بیرون آوردنی، مردگان را از گورها بیرون می‌آوریم، باشد که عبرت و پند بگیرید، و ایمان بیاورید. ابن‌کثیر گفته است: چنین معنی و مفهومی در قرآن زیاد آمده است، خدا برای روز قیامت به احیای زمین بعد از خشکیدن آن مثل می‌زند، از این‌رو گفته است: باشد که متذکر شوید.[1] ﴿والبلد الطیب یخرج نباته بإذن ربه﴾ به خواست و تسهیل خدا در زمین حاصلخیز، گیاه و رستنی به صورتی کافی و نیکو و پرفایده می‌روید. این برای مؤمنی که موعظه را می‌شنود و از آن سود می‌برد، مثل و الگو می‌باشد. ﴿والذی خبث لایخرج إلا نکدا﴾ در زمین نامرغوب و غیرحاصلخیز مانند زمین سنگلاخ و شوره‌زار، رستنی نمی‌روید مگر به سختی و مشقت آن هم کم و بی‌فایده. این مثل برای کافری زده می‌شود که از اندرز پند نمی‌گیرد و بهره‌مند نمی‌شود. ابن‌عباس گفته است: این مثلی است که خدا آن را برای مؤمن وکافر زده است، مؤمن پاک و نیک است و عملش نیز پاک و خوب است و مانند زمین خوب، محصول خوب می‌دهد، وکافر ناپاک و عملش بد است و مانند زمین سنگلاخ و شوره‌زار بی‌فایده است.[2] ﴿کذلك نصرف الآیات لقوم یشکرون﴾ همان‌طور که این مثل را آوردیم، دلایل و براهین متعدد می‌آوریم و آن را یکی بعد از دیگری تکرار می‌کنیم. و برای آنان که خدا را بر نعمت‌هایش سپاسگزارند، دلیل بعد از دلیل را تکرار می‌کنیم. از آن جهت سپاسگزاران را مخصوصا یادآور شده است که آنان از شنیدن قرآن بهره می‌گیرند. آلوسی گفته است: یعنی مانند این مَثَل نو و بدیع، آیات دال بر قدرت فراوان خود می‌آوریم و برای آنان که نعمت‌های خدا را سپاسگزارند، آن را تکرار می‌کنیم و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۲۷.

۲ـ طبری ۱۲/ ۴۹۷.

سپاسگزاری در برابر نعمت‌های خدا به وسیله‌ی اندیشیدن و پندگیری صورت‌پذیر است.[۱] ﴿لقد أرسلنا نوحا إلى قومه﴾ لام جواب قسمی محذوف است؛ یعنی والله نوح را فرستادیم. نوح عبارت است از پیشوای پیامبران؛ چون عمرش از همه بیشتر بوده و بعد از ادریس اولین پیامبر اعزامی از جانب خدا است و هیچ پیامبری بسان نوح اذیت و آزر ندید.[۲] ﴿فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره﴾ گفت: ای قوم من! خدا را یگانه بدانید و برایش انباز و شریک نیاورید، بجز او خدای شایسته‌ی پرستش ندارید. ﴿إنی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم﴾ اگر برایش انباز و شریک بیاورید و به او ایمان نیاورید، از عذاب روزی بس عظیم، یعنی روز قیامت برای شما می‌ترسم. ﴿قال الملأ من قومه إنا لنراك فی ضلال مبین﴾ اشراف و بزرگان قومش گفتند: ای نوح! ما تو را از راه حق و درست به طور روشن و آشکار منحرف می‌بینیم. ابوحیان گفته است: جز اشراف و بزرگان، هیچ‌کس او را جواب نداد، و آنها عبارت بودند از افرادی که در نافرمانی از پیامبران با هم تبانی کرده بودند؛ چون عقل و خردشان در امور دنیا و طلب ریاست فرورفته بود.[۳] و حال تبهکاران چنین است که نیکان را در گمراهی می‌بینند. ﴿قال یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی رسول رب العالمین﴾[۴] گفت: ای قوم! من گمراه نیستم اما من از جانب پروردگار به عنوان مالک امور و ناظر مصلحت شما آمده‌ام. ﴿أبلغکم رسالات ربی و أنصح لکم و أعلم من الله ما لاتعلمون﴾ من چیزی را ابلاغ می‌کنم که خدا به

۱ـ روح‌المعانی ۱۴۸/۸.

۲ـ به کتاب نبوت و پیامبران تألیف این‌جانب، ترجمه‌ی نوح مراجعه شود.

۳ـ البحر ۳۲۰/۴.

۴ـ ترکیب «لستُ فی ضلال مبین» را نیاورده است بلکه در غایت حسن گفته است: ﴿لیس بی ضلالة﴾ تا هرگونه گمراهی را از خود نفی کند. و این بیان از نفی گمراهی بلیغ‌تر است؛ چون حتی یک مورد گمراهی از او مشاهده نشده است. صاحب بحر این را گفته است.

وسیله‌ی من آن را فرستاده است. و قصد و هدفم خیر و صلاح شماست و از امور غیبی مطالبی می‌دانم که شما آن را نمی‌دانید. ابن‌کثیر گفته است: وضع فرستاده باید چنین باشد. مبلغ و فصیح و بلیغ و اندرزگو و دانا به خدا باشد. در این صفات هیچ‌یک از مخلوقات خدا به پای او نمی‌رسد.[1] ﴿**أو عجبتم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم**﴾ از این امر تعجب نکنید؛ چون تعجبی ندارد که خدا به منظور مهر و رحمت و لطف و نیکی به شما، به مردی از خودتان وحی کند. ﴿**لينذركم و لتتقوا و لعلكم ترحمون**﴾ تا این پیامبر، در صورتی که ایمان نیاوردید و پرهیزگاری پیشه نکردید شما را از عذاب خدا بترساند و تقوای خدا را پیشه کنید و به رحمت او نایل آیید. ﴿**فكذبوه فأنجيناه و الذين معه في الفلك**﴾ با وجود طول‌مدت اقامتش در بین آنان، او را تکذب کردند، پس خدا او و مؤمنان همراهش را در کشتی نجات داد. ﴿**و أغرقنا الذين كذبوا بآياتنا**﴾ تکذیب‌کنندگان را غرق و نابود کردیم. ﴿**إنهم كانوا قوما عمين**﴾ قلب آنان از درک حق کور گشته بود و آن را نمی‌دیدند و راه را نمی‌یافتند. ابن‌عباس گفته است: قلبشان در برابر معرفت توحید و نبوت و معاد کور بود.[2] ﴿**و إلى عاد أخاهم هودا**﴾ یعنی به میان قوم عاد برادرشان هود فرستادیم، قوم عاد در احقاف یمن ساکن بودند.﴿**فقال يا قوم اعبدوا الله مالكم من إله غيره**﴾ پیامبرشان به آنها گفت: ای قوم من! خدا را یگانه بدانید که جز او خدایی ندارید. ﴿**أفلا تتقون**﴾ آیا از عذابش بیمی ندارید؟ ﴿**قال الملأ من قومه**﴾ بزرگان و پیشوایان قومش گفتند: ﴿**إنا لنراك في سفاهة و إنا لنظنك من الكاذبين**﴾ ما شما را ابله و خیره‌سر و سبک‌عقل می‌بینیم، و در مورد این‌که ادعای رسالت و پیامبری می‌کنی گمان می‌کنیم دروغگو هستی. ﴿**قال يا قوم ليس بي سفاهة و لكني رسول من رب العالمين**﴾ آنگونه که شما گمان می‌برید در عقلم نقصی نیست، اما با هدایت و ارشاد از جانب پروردگار جهانیان به عنوان پیامبر به نزد

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ /۲۸.

۲ـ البحر ۴/ ۳۲۳.

شما آمده‌ام. ﴿أبلغكم رسالات ربي و أنا لكم ناصح أمين﴾ فرمان‌های خدا را به شما ابلاغ می‌کنم. و در مورد آنچه که شما را به سوی آن می‌خوانم اندرزگو هستم؛ در سخنانم امین هستم و دروغ نمی‌گویم. زمخشری گفته است: پیامبران در پاسخ به افرادی که آنها را سفیه و ابله و گمراه دانسته‌اند حلم و شکیبایی پیشه کرده و بدون مقابله به مثل جواب داده‌اند که در این عمل آنان ادب و نزاکتی نیکو و خو و رفتاری بس بزرگ به چشم می‌خورد، و به بندگان خدا می‌آموزد که چگونه با ابلهان گفتگو کنند و پرده‌ی جهل و تکبر آنان را از مقابل دیدگانشان بردارند.[1] ﴿أو عجبتم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم لينذركم﴾ از این‌که خدا از خودتان پیامبری را فرستاده است تا شما را از وقوف در محضر خدا برحذر دارد و شما را از عذابش بترساند، تعجب نکنید. ﴿و اذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح﴾ نعمت خدا را به یاد بیاورید که بعد از نابودکردن قوم نوح شما را در زمین جانشین و مستقر کرد. ﴿و زادكم في الخلق بصطة﴾ در جسم شما درشتی و نیرو افزود. ﴿فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون﴾ برای این‌که کامیاب شوید و به نیکبختی نایل آیید و رستگار شوید، نعمت‌های خدا را به خاطر بیاورید. ﴿قالوا أجئتنا لنعبد الله وحده و نذر ما كان يعبد آباؤنا﴾ گفتند: ای هود! آمده‌ای که تنها خدا را پرستش کنیم و پرستش خدایان و بت‌ها را کنار بگذاریم و از آنها تبری جوییم، و ما را از عذاب می‌ترسانی؟ ﴿فائتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين﴾ ما گفته‌ی شما را تصدیق نمی‌کنیم، اگر راست می‌گویی و صادق هستی عذابی را بیاور که ما را از آن می‌ترسانی؟ ﴿قال قد وقع عليكم من ربكم رجس و غضب﴾ عذاب و غضب خدا بر شما نازل و فرود آمده است. ﴿أتجادلونني في أسماء سميتموها أنتم و آباؤكم ما نزل الله بها من سلطان﴾ آیا در مورد بت‌هایی با من به مخاصمه و مجادله برمی‌خیزید که نفع و ضرری نمی‌رسانند و از

۱ـ کشاف ۲/۱۱۶.

جانب خدا دلیلی بر عبادت آنها نیامده است؟ **﴿فانتظروا إنی معکم من المنتظرین﴾** چشم به راه و آماده‌ی نزول عذاب باشید، من نیز منتظرم چه بلایی به سرتان می‌آید. و این آخرین درجه‌ی وعید و تهدید است. **﴿فأنجیناه والذین معه برحمة منا﴾** به عنوان مهر و رحمت از جانب خود، ما هود و مؤمنانی را که با او بودند، نجات دادیم. **﴿و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا﴾** و اقوامی را کاملاً ریشه‌کن کردیم که آیات ما را تکذیب کردند. **﴿و ما کانوا مؤمنین﴾** دروغ گفتند و ایمان نیاوردند، پس مستحق عذاب شدند. ابوسعود گفته است: بر کفر و تکذیب اصرار ورزیدند، و هرگز از آن کنار نکشیدند، آنگاه خدا آنان را به وسیله‌ی بادِ بی‌باران نابود کرد.[1]

نکات بلاغی: ۱- **﴿ألا له الخلق و الأمر﴾** آیه با وجود قلت و کمی الفاظش معانی و مفاهیم فراوانی را در خود جمع کرده و تمام اشیاء و حالات را در بر دارد، حتی ابن عمر ﷺ گفته است: هر کس چیزی برایش مانده است و چیزی را کم دارد آن را بجوید. این روش بلیغ به (ایجاز قصر) موسوم است و مدار آن برآوردن الفاظ کم برای معانی زیاد قرار دارد.

۲- **﴿سقناه لبلد میت﴾** توصیف بلد به میت استعاره‌ای زیباست؛ چون خشکی و بی‌آب و علفی‌اش را بسان جسدی بی‌جان آورده است، که هر دو بهره‌ای نمی‌دهند.

۳- **﴿کذلك نخرج الموتی﴾** مانند بیرون آوردن رستنی از زمین، مرده را از قبر بیرون می‌آوریم. پس تشبیهی است «مرسل مجمل» که ادات تشبیه ذکر شده و وجه شبه ذکر نگردیده است.

۴- **﴿و قطعنا دابر﴾** قطع دابر کنایه از ریشه‌کن کردن تمام آنها می‌باشد.

۱- ابوسعود ۲/ ۱۷۴.

یادآوری: علامه آلوسی در بارەی آیەی ﴿**ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة**﴾، از حسن بصری آورده است که مسلمانان در دعا کردن تلاش می‌کردند طوری دعا کنند که صدایشان به گوش نیاید. دعای آنان جز راز و نیاز و نجوا و زمزمه‌ای که در بین خود و خدایشان صورت می‌گرفت چیز دیگری نبود؛ چون خدا می‌فرماید: با تضرع و زاری و در نهان خدا را بخوانید، و خدا یکی از بندگان صالح خود را یادآور شده و فرمود: ﴿**إذا نادیٰ ربّه نداءً خفیا**﴾. سپس گفته است: آداب زیادی را برای دعا یادآور شده‌اند، از جمله: این‌که طهارت داشته باشد، رو به قبله باشد، قلبش از مشغولیات فارغ باشد، آغاز و ختمش با درود بر پیامبرﷺ باشد، هنگام دعا دست‌ها را به طرف آسمان بلند کند، مسلمانان را در آن شرکت دهد و اوقات اجابت را برای دعا خواندن انتخاب کند، مانند ثلث آخر شب و وقت افطار روزه دار و ایام جمعه و غیره.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۷۶﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۷﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ

۱ـ روح المعانی ۸/۱۳۹.

۹

از آیه ۸۹ سوره اعراف تا پایان آیه ۴۰ سوره انفال

جَاثِمِينَ ﴿۷۸﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِن لَاتُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿۷۹﴾ وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِن أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿۸۱﴾ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿۸۲﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۸۳﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۸۴﴾ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَاتُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَ لَاتَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۶﴾ وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۷﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿۸۸﴾ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللهُ رَبُّنَا وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿۸۹﴾ وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ ﴿۹۰﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۹۱﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَن لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۲﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۹۳﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که حق تعالی در اول سوره داستان آدم و آنچه که به آن مربوط می‌شد از قبیل قدرت، و صنعت‌های شگفت‌انگیز

دال بر یگانگی و پروردگاریش را یادآور شد، و دلیل قطعی بر درستی و صحت رستاخیز بیان کرد و داستان و قصه‌ی پیامبران و ماجرای ملت‌های آنان را آورد و قصه‌ی نوح و هود را یادآور شد، در اینجا قصه‌ی حضرت صالح و حضرت شعیب را همراه با موضع‌گیری مخالفین پیامبران را بازگو فرموده است.

معنی لغات: **﴿ناقة﴾** ناقة یعنی شتر ماده، و «عقر الناقة» یعنی بریدن چهار دست و پایش با شمشیر. **﴿عتوا﴾** تکبر و گردنکشی کردند، عتا عتوا یعنی تکبر کرد. اللیل العاتی؛ یعنی شب بسیار تاریک. **﴿جاثمین﴾** همانند پرنده زانو و صورت خود را به زمین چسباندند. **﴿الرجفة﴾** حادثه‌ی ناگواری که انسان را تکان می‌دهد. رجف در اصل به معنی اضطراب است. **﴿الغابرین﴾** آنان که در عذاب خدا می‌مانند. غابر به معنی باقی است و به معنی گذشته نیز می‌آید. اعشی گفته است: «غابر» همانطور که در صحاح آمده است از اضداد است. **﴿یغنوا﴾** یعنی مستقر می‌شوند. غنی بالمکان یعنی مدتی طولانی در آن اقامت گزید. **﴿عَفَوا﴾** زیاد شدند، رشد کردند. عفا النبات یعنی گیاه زیاد شد.

تفسیر: **﴿و إلی ثمود أخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره﴾** یعنی ای قوم! خدا را یگانه بدانید، و برایش شریک قرار ندهید. **﴿قد جاءتکم آیة من ربکم﴾** از جانب پروردگارتان معجزه‌ای آشکار که بر صحت نبوتم دلالت می‌کند پیش شما آمده است. **﴿هذه ناقة الله لکم آیة﴾** این بیان و توضیح معجزه می‌باشد؛ یعنی این ماده شتر معجزه‌ی من است. اضافه کردن آن به خدا برای تشریف و تعظیم است؛ چون خدا آن را بدون واسطه خلق کرد. قرطبی گفته است: وقتی از او خواستند شتر را از سنگی سخت بیرون آورد، خدا درخواست آنان را اجابت نمود. **﴿فذروها تأکل فی أرض الله﴾** آن را بگذارید از روزی پروردگارش ارتزاق کند. **﴿و لاتمسوها بسوء فیأخذکم عذاب ألیم﴾** به منظور احترام آن به هیچ‌وجه به آن آسیبی نرسانید؛ چراکه آیتی است از جانب خدا، و گرنه به عذابی دردناک مبتلا می‌شوید! عذاب دردناک همان بود که بعد از پی زدنش به آن

گرفتار شدند. ﴿و اذکروا إذ جعلکم خلفاء من بعد عاد﴾ به یاد بیاورید که بعد از عاد شما را در زمین جانشین آنان کرد. شهاب گفته است: نگفته است «خلفاء عاد»؛ چون به این امر اشاره کرده است که در بین آن دو فاصله‌ی زمانی طولانی وجود داشت. ﴿و بوأکم فی الأرض تتخذون من سهولها قصورا﴾ شما را در زمین سنگلاخ سکونت داد که در دشت‌هایش کاخ‌های مرتفع بنا نهادید. ﴿و تنحتون الجبال بیوتا﴾ کوه‌ها را برای سکونت تراشیدید. قرطبی گفته است: چون عمرشان طولانی بود، منازل را در دل کوه‌ها تدارک می‌دیدند؛ زیرا خانه‌هایی که از سنگ درست نمی‌شد، قبل از به آخر رسیدن عمر آنها فرسوده و خراب می‌شد. ﴿فاذکروا آلاء الله و لا تعثوا فی الأرض مفسدین﴾ نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید و در مقابل آن سپاسگزار باشید، که خدا شما را به فضل خود نایل کرده است. و در زمین فساد راه نیندازید. ﴿قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم﴾ اشراف مستکبر و گردنکشِ قوم صالح به مؤمنان مستضعفِ پیرو صالح علیه السلام گفتند: ﴿أتعلمون أنّ صالحا مرسل من ربه﴾ آیا می‌دانید خدا او را برای ما و شما به پیامبری فرستاده است؟ این سخن را به طریق مسخره و استهزا می‌گفتند. ﴿قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون﴾ در جواب به شیوه‌ای که بیانگر ایمان و باور آنان به رسالت او بود، به آنها گفتند: ما به آنچه آورده است ایمان داریم. ابوحیان گفته است: این‌که از «هو مرسل» به ﴿إنا بما أرسل به مؤمنون﴾ عدول کرده است بیانگر اوج حسن و زیبایی است؛ چون موضوع رسالتش معلوم و متجلی و مسلم است و هیچ‌گونه شک و تردیدی در معجزات عظیمش نیست، بنابراین نیازی نیست که درباره‌ی رسالتش سؤال شود.[1] ﴿قال الذین استکبروا إنا بالذی آمنتم به کافرون﴾ مستکبران گفتند: ما به آنچه شما آن را تصدیق کرده‌اید، (یعنی به نبوت صالح علیه السلام) کافریم. به این علت نگفته است:

۱ـ البحر ۴/۳۳۴.

«إنا بما ارسل به کافرون» تا مخالفت خود را با صالح ابراز دارند و گفته‌ی پیروانش را رد کنند. ﴿فعقروا الناقة و عتوا عن أمر ربهم﴾ شتر را پی زدند و از انجام دادن فرمان خدا سر بر تافتند. ﴿و قالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا إن کنت من المرسلین﴾ و گفتند: ای صالح! اگر راست می‌گویی که پیامبر هستی، عذابی را بیاور که ما را از آن می‌ترسانی و وعده‌ی آن را داده‌ای. این سخنان را بر سبیل تمسخر و ریشخند و این‌که صالح از اجرای آن ناتوان است، گفته‌اند. ﴿فأخذتهم الرجفة فأصبحوا فی دارهم جاثمین﴾ آنگاه زمین‌لرزه‌ی شدید آنها را فرا گرفت، که بر اثر آن در خانه‌های خود مردند و بدون حرکت ماندند. در البحر آمده است: نعره‌ای از آسمان آنان را فراگرفت که متضمن صاعقه و صدای زمین بود و در نتیجه‌ی آن نابود گشتند.[۱] ﴿فتولی عنهم و قال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم و لکن لاتحبون الناصحین﴾ بعد از نابودی آنها و مشاهده‌ی ماجرا، صالح به آنها پشت کرد و با افسردگی و اندوه گفت: من رسالت را به شما ابلاغ کردم و شما را از عذاب خدا برحذر داشتم، در نصیحت و اندرز شما بسیار تلاش کردم، اماکار شما عبارت بود از کینه و دشمنی با اندرزگویان. زمخشری گفته است: ﴿و لکن لاتحبون الناصحین﴾ حکایت حال ماضی است. گاهی اوقات انسان به دوست مرده‌اش ـ که در حال حیات بارها او را نصیحت کرده بود اما آن را گوش نکرده و سرانجام دچار هلاکت شده بود ـ می‌گوید: برادر جان! چقدر تو را نصیحت کردم و چند بار به تو گفتم، اما از من نپذیرفتی؟![۲]
﴿و لوطا إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من أحد من العالمین﴾ زمانی را به یاد بیاور که لوط به قوم خود یعنی «اهل سدوم» به طریق انکار و سرزنش گفت: آیا عملی بی‌نهایت زشت را مرتکب می‌شوید که هیچ‌کس قبل از شما در طول ایام مرتکب آن نشده است؟! آن عمل زشت و ناپسند عبارت بود از نزدیکی با مردان از طریق عقب، اول

۱ـ البحر ۳۳۱/۴.
۲ـ کشاف ۱۲۴/۲.

ارتکاب آن عمل را معترض شد، آنگاه آنان را سرزنش کرد که آنها اولین مرتکبین آن بودند. ابوحیان گفته است: از آنجایی که زشتی این عمل برای انسان معهود بود و ناپسندی آن از روی عقل هویدا، الف و لام تعریف بر سر آن درآورده و گفته است: «الفاحشة» به خلاف زنا که بدون الف و لام آمده و گفته است: ﴿إنه کان فاحشة﴾، که به صورت نکره آمده است. و جمله‌ی منفی ﴿ما سبقکم﴾ نشان می‌دهد که آنها اولین مرتکبان و مبتکران این عمل زشت بودند. و لفظ (من) در ﴿من أحد﴾ برای مبالغه و تأکید نفی جنس آمده است. و آوردن ﴿العالمین﴾ به صیغه‌ی جمع نیز به همین منظور است. عمرو بن دینار گفته است: دیده نشده است که قبل از قوم لوط و در میان ملت‌های پیشین مرد با مرد نزدیکی کرده باشد.[1] ﴿إنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء﴾ این بیان آن عمل زشت است و توبیخی شدید و زشت‌تر از توبیخ و سرزنش قبلی است؛ زیرا به «إنّ و لام» مؤکد شده است؛ یعنی ای قوم! شما از طریق دُبر با مردان نزدیکی می‌کنید و با این عمل زشت و خبیث و ناپسند، شهوت خود را ارضا می‌کنید، بدون این‌که به زنان رو بیاورید که خدا آن را برایتان حلال کرده است. آنگاه از اعتراض بر آنها اعراض نموده و به بیان حال و احوال آنها پرداخته است که سبب ارتکاب پستی‌ها و پیروی از شهوات می‌شود و فرمود: ﴿بل أنتم قوم مسرفون﴾ عذر و بهانه‌ای ندارید، بلکه عادت و روش شما عبارت است از زیاده‌روی و تجاوز از حدود در هرچیز. ابوسعود گفته است: در این‌که قید (شهوة) را آورده است، به حیوانیت محض آنها اشاره کرده است و نیز نشان می‌دهد که هدف و انگیزه‌ی انسان عاقل از نزدیکی کردن، همانا طلب فرزند و بقای نسل است نه اطفای شهوت.[2] ﴿و ما کان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قریتکم إنهم أناس یتطهرون﴾ وقتی لوط آنان را به خاطر ارتکاب عمل زشت توبیخ کرد، جواب آنها

۱ـ البحر ۴/۳۳۳.
۲ـ طبری ۱۲/۵۵۱.

جز این چیز دیگری نبود: لوط و پیروان مؤمنش را از شهر خود بیرون کنید؛ چون آنها افرادی هستند که از آنچه ما می‌کنیم، یعنی از عمل لواط و نزدیکی با مردان، خود را پاک و منزه می‌دارند. ابن‌عباس گفته است: ﴿إنهم أناس يتطهرون﴾ یعنی افرادی هستند که عمل نزدیکی با مردان یا زنان را از راه دبر کثیف و زشت می‌دانند. آنها چنان سخنانی را به عنوان تمسخر و استهزاء به لوط و قومش بر زبان آوردند، آنها چیزی را برای لوط و پیروانش عیب و ننگ قلمداد کردند که در واقع مایه‌ی مدح و تمجید است. ﴿فأنجيناه و أهله إلا امرأته كانت من الغابرين﴾ از عذابی که قومش به آن مبتلا گشتند، هم او و هم افراد با ایمان را نجات دادیم، جز زنش که نجات نیافت، و جزو افراد نابود شده قرار گرفت و در منزل خود باقی ماند. طبری گفته است: یعنی لوط و اهل بیت مؤمنش را نجات دادیم، جز همسرش که به لوط خیانت می‌کرد و به خدا کافر بود، لذا همراه با نابودشدگان قوم لوط وقتی عذاب بر آنان نازل شد، او هم نابود شد. ﴿و أمطرنا عليهم مطراً﴾ نوعی باران عجیب بر سر آنها فرو ریختیم، و همانگونه که در آیه‌ی دیگری آمده است، آن باران عبارت بود از سنگ سجیل: ﴿و أمطرنا عليهم حجارة من سجيل﴾. عذاب را به سبب کثرتش به باران شدید تشبیه کرده است؛ چون آن را بسان باران فرو فرستاد. ﴿فانظر كيف كان عاقبة المجرمين﴾ ای شنونده! به سرانجام و عاقبت چنان مجرمانی بنگر که چه بلایی بر سرشان آمد؟ و جز نابودی و هلاک چه چیزی نصیب آنان شد؟ ﴿و إلى مدين أخاهم شعيباً قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره﴾ شعیب را به عنوان دعوتگر به توحید و پرستش خدا، به مدین فرستادیم. ابن‌کثیر گفته است: مدین بر قبیله و شهر اطلاق می‌شود و آن شهری است در نزدیکی «معان» که در سر راه حجاز قرار دارد، قوم مدین همان «اصحاب ایکه» بودند که بعداً خواهیم گفت.[1] ﴿قد جاءتكم بينة من ربكم﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۳.

از جانب پروردگارتان معجزه‌ای دال بر صدق من آمده است. **﴿فأوفوا الکیل و المیزان﴾** حقوق مردم را در پیمانه و وزن کامل و تمام ادا نمایید، **﴿و لاتبخسوا الناس أشیاءهم﴾** و حقوق مردم را زیر پا نگذارید و حق آنان را ناقص ندهید. **﴿و لاتفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها﴾** بعد از این‌که زمین با بعثت پیامبران اصلاح شد، شما آن را با ارتکاب معاصی به فساد نکشید. **﴿ذلکم خیر لکم إن کنتم مؤمنین﴾** اگر سخن مرا باور می‌کنید، مطالبی که به شما دستور دادم از قبیل اخلاص در عبادت خدا و ادای کامل حقوق مردم و ترک فساد و خرابکاری در روی زمین خدا، برایتان بهتر است. **﴿و لاتقعدوا بکل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله من آمن به﴾** بر سر هر راهی منشینید که مؤمنان را به قتل تهدید کنید و بترسانید. ابن‌عباس گفته است: راه‌هایی را که به شعیب منتهی می‌شد، می‌بستند و هر کس که می‌خواست نزد او برود، او را تهدید کرده و مانعش می‌شدند و می‌گفتند: شعیب دروغگو است، پیش او نرو، به همان شیوه که قریش با پیامبر ﷺ عمل می‌کردند.[1] **﴿و تبغونها عوجا﴾** می‌خواهید راه پر پیچ و خم و غیر مستقیم باشد، به این معنی که دین خدا را همانند گمراهان این زمان، غیرمستقیم ترسیم می‌کردند، گمراهان امروزی می‌گویند: «این دین با عقل منطبق و سازگار نیست؛ چون با هوس‌های ناپسند و پست آنها همخوانی ندارد». **﴿و اذکروا إذ کنتم قلیلا فکثرکم﴾** یعنی شما جماعتی کم و مستضعف بودید، سپس زیاد و با عزت شدید، پس خدا را بر نعمت‌هایش سپاسگزار باشید. **﴿و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین﴾** برای آنان تهدید است؛ یعنی ببینید چه بلایی به سر ملت‌های پیشین که از فرمان پیامبران سر برتافتند، آمد و چگونه خدا از آنها انتقام گرفت، پس شما از آنها عبرت بگیرید. **﴿و إن کان طائفة منکم آمنوا بالذی أرسلت به و طائفة لم یؤمنوا فاصبروا حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین﴾**

۱ـ البحر ۴/۳۳۸.

وقتی گروهی مرا در رسالت تصدیق می‌کنند و گروهی مرا تصدیق نمی‌کنند، صبر و شکیبایی داشته باشید، تا خدا حکم عادلانه‌ی خود را صادر کند و اختلاف ما را فیصله دهد که او بهترین فیصله‌دهنده می‌باشد. ابوحیان گفته است: این کلام در باب محاوره، لطیف‌ترین بیان است؛ چون مطلب محقق را در قالب و شکل مشکوک آورده است پس برای مؤمنان وعده‌ی پیروزی و برای کافران وعید کیفر و زیان است.[1] ﴿**قال الملأ الذین استکبروا من قومه**﴾ اشراف مستکبر قومش که از ایمان به خدا و پیامبرانش گردن‌فرازی می‌کردند، گفتند: ﴿**لنخرجنك یا شعیب والذین آمنوا معكَ من قریتنا أو لتعودن فی ملتنا**﴾ بر یکی از این دو امر سوگند خوردند، یا اخراج و بیرون راندن شعیب و پیروانش، و یا برگشتن به آیین آنها، یعنی آیین کفر؛ یعنی ای شعیب! تو و کسی را که به تو ایمان آورده است، از میان خود بیرون می‌کنیم و یا این‌که به دین ما برگردید. شعیب در جواب آنها گفت: ﴿**أولو کنا کارهین**﴾ یعنی آیا ما را به خروج از وطن یا برگشتن به دین خودتان مجبور می‌کنید هر چند که ما ناراضی نباشیم؟ استفهام برای انکار است. ﴿**قد افترینا علی الله کذبا إن عدنا فی ملتکم بعد إذ نجانا الله منها**﴾ اگر بعد از این‌که خدا ما را از دین شما نجات داد و ایمان آوردیم و چشم ما را با نور هدایت روشن کرد، به آیین شما برگردیم، معلوم می‌شود ما زشت‌ترین نوع دروغ را به خدا بسته‌ایم. و این بیان موجب ناامید شدن کفار از برگشتن شعیب و پیروانش به دین شد. ﴿**و ما یکون لنا أن نعود فیها إلا أن یشاء الله ربنا**﴾ نباید و درست نیست به آیین و دین شما برگردیم، مگر این‌که خدا خفت و خواری ما را بخواهد، آنگاه حکمش در مورد ما اجرا می‌شود. ﴿**وسع ربنا کل شیء علما**﴾ علم خدا شامل همه چیز می‌شود، علمش گنجایش همه چیز را دارد. ﴿**علی الله توکلنا**﴾ فقط به خدا اعتماد بسته‌ایم، و او هم برای کسی که به او توکل دارد،

۱ـ البحر ۴/ ۳۴۰.

بس است. ﴿ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و أنت خير الفاتحين﴾ پروردگارا! خودت در بین ما و آنها حکم بفرما که هیچ ظلم و ستمی در حکم تو راه ندارد و بهترین حاکمان تویی. ﴿و قال الملأ الذين كفروا من قومه لئن اتبعتم شعيبا إنكم إذا لخاسرون﴾ کافران دور از حق گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید و چیزی را بپذیرید که شما را به سویش می‌خواند، در چنین حالتی زیانمند می‌باشید؛ چون هدایت را به گمراهی عوض می‌کنید، خدا فرمود: ﴿فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين﴾ زلزله و زمین لرزه‌ی شدید و هول‌انگیز آنان را فراگرفت و به زانو در آمدند و مردند. ﴿الذين كذبوا شعيبا كأن لم يغنوا فيها﴾ تکذیب‌کنندگان را طوری نابود کرد که انگار در روی زمین زندگی نکرده بودند. ﴿الذين كذبوا شعيبا كانوا هم الخاسرين﴾ از هلاک و نابودی زیانمندی آنها خبر می‌دهد. ﴿فتولى عنهم و قال يا قوم لقد أبلغتكم رسالات ربي و نصحت لكم﴾ از آنها روگردان شد و گفت: ای قوم من! پیام‌های خدایم را به شما ابلاغ کردم و به شما اندرز دارم. این را به عنوان تأسف و حزن شدید بر آنان گفت؛ چون از پند او پیروی نکردند. ﴿فكيف آسى على قوم كافرين﴾ چگونه برای افرادی غمگین شوم که شایستگی تأسف را ندارند. طبری گفته است: یعنی چگونه بر افرادی تاسف بخورم که یگانگی خدا را انکار و پیامبرش را تکذیب کردند؟! و چگونه به خاطر نابودیشان دردمند شوم؟![1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿هذه ناقة الله﴾ اضافه‌ی ناقه به الله برای تشریف و احترام است.

۲ـ ﴿و لاتمسوها بسوء﴾ نکره آوردن سوء برای تقلیل و تحقیر است؛ یعنی حتی کوچکترین صدمه‌ای به آن نرسانید.

۳ـ ﴿أتأتون الفاحشة﴾ استفهام برای انکار و توبیخ و سرزنش است.

۴ـ ﴿إنهم أناس يتطهرون﴾ چنین تعبیری در علم بدیع به «التعریض بما یوهم الذم»

۱ـ طبری ۵۷۱/۱۲.

موسوم است، از این رو ابن‌عباس گفته است: با کلماتی که در مدح به‌کار می‌رود، عیب آنها را بیان کرده است.

۵ـ ﴿علی الله توکلنا﴾ به منظور مبالغه در تضرع لفظ جلیل الله را به صورت اسم ظاهر آورده است. و جار و مجرور را برای افاده‌ی حصر، تقدیم داشته است.

٦ـ در بین لفظ ﴿مؤمنون﴾ و ﴿کافرون﴾ طباق برقرار است.

فواید: آن‌که شتر را سر برید عبارت بود از ﴿قدار بن سالف﴾ و ذبح شتر در آیه‌ی ﴿فعقروا الناقة﴾ به این علت به عموم آنها نسبت داده شده است که با رضایت و دستور آنها بود.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَيَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَ هُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحَىً وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَيَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ

ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَاأَقُولَ عَلَى ٱللهِ إِلاَّ ٱلْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿١٠٧﴾ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَرْجِهِ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي ٱلْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾ وَ جَاءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِنْ كَانَ نَحْنُ ٱلْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ ٱلْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ ٱلنَّاسِ وَ ٱسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ ٱلْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ ٱنْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَ أُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي ٱلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾ وَ قَالَ ٱلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱسْتَعِينُوا بِٱللهِ وَ ٱصْبِرُوا إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ ٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَاجِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال داستان پیامبران (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب) را بازگفت، و عذاب و آزاری را یادآور شد که

بعد از بی‌نتیجه ماندن پند و اندرز دامنگیر اقوام آنها شد، در اینجا خدا سنت الهی را در انتقام گرفتن از تکذیب کنندگان پیامبرانش را خاطرنشان ساخته است که به تدریج با آنها روبرو خواهد شد، با ایجاد فقر و زیان و بیماری، سپس با نعمت و رفاه و آنگاه در صورتی که ایمان نیاورند، با حمله و ضربت شدید آنها را گرفتار خواهد کرد. به دنبال آن داستان حضرت موسی و فرعون طاغی و گردنکش را یادآور شد، که شامل پند و اندرزهای فراوان است.

معنی لغات: ﴿**البأساء**﴾ بینوایی شدید. ﴿**الضراء**﴾ زیان و بیماری. ﴿**عفوا**﴾ زیاد شدند، رشد و نمو کردند. ﴿**بغتة**﴾ ناگهان. ﴿**ملائه**﴾ اشراف و بزرگان قومش. ﴿**أرجه**﴾ به تأخیر بینداز، صبر کن. ﴿**صاغرین**﴾ خوارها و ذلیل‌ها. ﴿**تلقف**﴾ می‌بلعد، فرو می‌برد. ﴿**یأفکون**﴾ افک یعنی دروغ. ﴿**أفرغ**﴾ افراغ یعنی فرو ریختن، أفرغ یعنی بر سر ما فرو بریز.

تفسیر: ﴿**و ما أرسلنا فی قریة من نبی**﴾ در کلام حذف وجود دارد؛ یعنی: «ما أرسلنا فی قریة من نبی فکذبه أهلها»: هر پیامبری را که به روستا یا شهری فرستادیم، ساکنانش او را تکذیب کردند، ﴿**إلا أخذنا أهلها بالبأساء و الضراء**﴾ آنها را با بی‌نوایی و فقر و بیماری و بدحالی کیفر دادیم. ﴿**لعلهم یضرعون**﴾ تا شاید به التماس و زاری و فروتنی و توبه از گناهان بپردازند. ﴿**ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة**﴾ سپس بی‌نوایی و بیماری آنان را به بی‌نیازی و تندرستی تبدیل کردیم، ﴿**حتی عفوا**﴾ تا افزایش و رشد و نمو یافتند. ﴿**و قالوا قد مس آباءنا الضراء و البأساء**﴾ وفور نعمت آنان را سرمست و ناسپاس کرد، و از روی کفران و ناسپاسی گفتند: این امر عادت روزگار است، پدران ما نیز مانند این مصیبت‌ها و فراخی‌ها داشتند، و کیفری از جانب خدا نیست، پس بیایید بر دین خود بمانیم، سپس خدا آنان را به ناراحتی مبتلا کرد تا در پیشگاهش توبه و انابت کنند، اما چنان نکردند، سپس برای آنان نیکی فراهم کرد تا سپاسگزار باشند، اما نشدند. پس جز

گرفتار کردن آنان به عذاب سخت راهی باقی نماند. از این رو خدا فرمود: ﴿**فأخذنا هم بغتة و هم لايشعرون**﴾ بدون این‌که دریابند و به خود آیند، ناگهان آنها را عذاب دادیم و نابود کردیم. ﴿**و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا**﴾ در صورتی که اهل دهاتی که پیامبران را تکذیب کردند و نابود شدند، به خدا و پیامبرانش ایمان می‌آوردند و از کفر و ارتکاب معاصی دوری می‌جستند و پرهیز می‌کردند، ﴿**لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض**﴾ از هر جهت خیر را بر آنان گسترش می‌دادیم. عده‌ای می‌گویند: «برکات السماء» یعنی باران و «برکات الأرض» یعنی میوه و محصول. سدی گفته است: دروازه‌ی رزق و روزی زمین و آسمان را به روی آنها می‌گشودیم.[۱] ﴿**ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون**﴾ اما پیامبران را تکذیب کردند لذا به کیفر عمل بدشان آنان را نابود کردیم. ﴿**أفأمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتا و هم نائمون**﴾ همزه‌ی استفهام برای انکار است؛ یعنی آیا آن تکذیب کنندگان از این‌که عذاب ما شب هنگام و به وقتی که در خوابند بر آنان نازل شود، در امان هستند؟ ﴿**أو أمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا ضحى و هم يلعبون**﴾ و آیا آنها در امانند از این‌که عذاب ما در خلال روز آشکار بر آنان نازل شود، در حالی که آنها غافلند و به کاری بی‌فایده سرگرمند؟! ﴿**أفأمنوا مكر الله فلايأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون**﴾ آیا از این‌که آنها را به وفور نعمت مبتلا کرده‌ایم تا آنها را در حالت غفلت نابود کنیم، در امانند؟! چون جز افرادی که عقل و انسانیت خود را از دست داده و پست‌تر از حیوان شده‌اند، از آن در امان نیستند. حسن بصری گفته است: مؤمن در حالی که به عبادت مشغول است فروتن و بیمناک و در هراس است، و گناهکار وقتی مرتکب معصیت می‌شود، مطمئن است و خود را در امان می‌بیند.[۲] ﴿**أو لم يهد للذين يرثون الأرض من بعد أهلها**﴾ آیا برای آنان که زمین را بعد از هلاک و نابودی آبادکنندگان پیشین وارث و

۱ـ البحر ۳۴۸/۴.
۲ـ ابن‌کثیر ۳۸/۲.

جانشین می‌شوند، روشن و بر ملا نشده است؟ منظور کافران مکه و اطراف آن است. ﴿أن لو نشاء أصبناهم بذنوبهم﴾ که اگر بخواهیم به کیفر گناهانشان آنها را مانند پیشینیانشان نابود می‌کنیم؟ در البحر آمده است: یعنی یقیناً دریافتید چه بلایی به سر آنان آمد، آیا بیم ندارید که چنان مصیبتی نیز بر شما وارد آید؟ چنین امری برای ما محال و ممتنع نیست.[1] ﴿و نطبع علی قلوبهم فهم لایسمعون﴾ بر قلبشان مهر می‌زنیم که پند و اندرز و تذکر مفید را نپذیرد. ﴿تلك القری نقص علیك من أنباءها﴾ قسمتی از اخبار همان اماکن یاد شده را برایت باز می‌گوییم، اخباری از قبیل فرو رفتن در زمین و زمین لرزه و سنگباران شدن را برای شما باز می‌گوییم، تا شنونده از آن پند و عبرت بگیرد و دریابد آنچه که رخ داد بسی فجیع‌تر و هول‌انگیزتر بود. ﴿و لقد جاءتهم رسلهم بالبینات﴾ پیامبران با معجزات قاطع نزد آنان آمدند. ﴿فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل﴾ به آنچه پیامبران بر ایشان آوردند، ایمان نیاوردند؛ چون قبل از آوردن معجزات و دلایل قطعی آنها را تکذیب کرده بودند، پس وضع آنها در گمراهی و نافرمانی یکی است. زمخشری گفته است: یعنی از زمان آمدن پیامبران تا دم مرگ به تکذیب ادامه دادند، و با وجود تکرار اندرز و پشت سر هم آمدن آیات، بر تکذیب اصرار ورزیدند و دست از جهالت بر نداشتند.[2] ﴿کذلك یطبع الله علی قلوب الکافرین﴾ همانگونه که بر قلب آنان مهر گذاشتیم، بر قلب کافران مهر قرار می‌دهیم، اما انگار دلایل و برحذر داشتن‌ها بلااثر است. این بخش از آیه متضمن برحذر داشتن شنوندگان است. ﴿و ما وجدنا لأکثرهم من عهد و إن وجدنا أکثرهم لفاسقین﴾ اکثر مردم را ندیدیم به عهد و پیمان وفا کنند، بلکه آنها را خارج از دایره‌ی طاعت و امتثال یافتیم. ابن‌کثیر گفته است: عهدی که از آنها گرفته است، عبارت است از آنچه فطرت آنان را بر آن قرار داده است که در زمانی که در پشت

۱ـ البحر ۴/ ۳۵۰.

۲ـ کشاف ۲/ ۱۳۵.

پدر بودند از آنها پیمان گرفته بود که او پروردگار و خالق آنهاست، اما آنها خلاف وعده کردند، و بدون دلیل و برهان شرعی و عقلی، غیر خدا را در عبادت شریک کردند.[۱] **﴿ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا﴾** بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت، موسی بن عمران را با معجزات روش و دلیل قاطع مبعوث کردیم. **﴿إلی فرعون و ملائه﴾** او را نزد فرعون ـپادشاه مصر در زمان حضرت موسی ـ و قومش فرستادیم. **﴿فظلموا بها﴾** به صورت ناروا و از طریق عناد به آن معجزات کافر شدند. **﴿فانظر کیف کان عاقبة المفسدین﴾** ای شنونده! بنگر سرانجام کار مفسدان ستمگر به کجا کشید و چگونه در جلو چشم موسی و یارانش تا آخرین نفر آنها را غرق کردیم. و این کیفر برای دشمنان خدا دردناکترین مجازات است و برای قلوب دوستان خدا شفادهنده است. **﴿و قال موسی یا فرعون إنی رسول من رب العالمین﴾** موسی گفت: ای فرعون! من از جانب خالق عظیم و پروردگار همه‌ی جهانیان نزد تو فرستاده شده‌ام. **﴿حقیق علی أن لا أقول علی الله إلا الحق﴾** بر من لازم است که جز حقیقت و درستی چیزی درباره‌ی خدا نگویم؛ چون بزرگی مقام و عظمت شأن او را می‌دانم. **﴿قد جئتکم ببیّنة من ربکم فأرسل معی بنی‌إسرائیل﴾** از جانب خدا برایتان دلیل قطعی بر صدقم آورده‌ام، پس بگذار بنی‌اسرائیل با من به سرزمین مقدس بیایند، که وطن پدران آنها می‌باشد.[۲] ابوحیان گفته است: چون فرعون مدعی خدایی بود موسی مطلب را این‌گونه شروع کرد: **﴿إنی رسول من رب العالمین﴾** تا او را یادآور شود که در مورد وصف مورد ادعایش بر باطل است نه بر حق. و در کنار

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۳۹.

۲ـ مفسرین گفته‌اند: سبب این‌که بنی‌اسرائیل با این‌که اجدادشان در سرزمین مقدس بود، در مصر سکونت گزیدند، این بود که اسباط ـ اولاد یعقوب ـ نزد برادر خود، یوسف در مصر رفتند و در آنجا ماندند و نسل‌هایی از آنها پیدا شد تا این‌که فرعون آمد و آنان را به بردگی و اعمال شاقه گرفت. موسی دوست داشت آنها را از آن ذلت برهاند و آنها را به سرزمین مقدس ببرد که وطن اجدادشان بود.

گفته‌ی ﴿حقیق علی أن لا أقول علی الله إلا الحق﴾ عبارتی را آورده است که بر درستی و صحت آن دلالت می‌کند: ﴿قد جئتکم ببیّنة من ربکم﴾. و بعد از این‌که مسأله‌ی رسالتش اثبات شد تبلیغ حکم را بر آن بنا نهاد: ﴿فأرسل معی بنی إسرائیل﴾.[1] ﴿قال إن کنت جئت بآیة فأت بها إن کنت من الصادقین﴾ فرعون به موسی گفت: اگر آن‌طور که ادعا می‌کنی از جانب خدا دلیلی آورده‌ای، آن را در محضر من نشان بده، تا صدق ادعایت ثابت شود. این را به طریق ناتوان نشان دادن موسی به زبان آورد. ﴿فألق عصاه فإذا هی ثعبان مبین﴾ موسی عصایش را انداخت، ناگهان تبدیل به ماری بزرگ شد. ابن‌عباس گفته است: به ماری بسیار بزرگ تبدیل شد، دهان بازکرد و به سرعت به طرف فرعون خزید. ﴿مبین﴾ یعنی واقعی بود نه خیالی. ﴿و نزع یده فإذا هی بیضاء للناظرین﴾ دستش را از آستین بیرون آورد در حالی که سفید و نورانی و درخشان بود و پرتوش بر نور خورشید غالب آمد. ابن‌عباس گفته است: دستش دارای نوری پر فروغ بود که مابین آسمان و زمین را روشن می‌کرد. ﴿قال الملأ من قوم فرعون إن هذا لساحر علیم﴾ اشراف و بزرگ‌مردان طرفدار فرعون و مشاوران و اطرافیانش گفتند: این شخص در علم سحر استاد و ماهر است. وگفته‌ی ﴿علیم﴾ یعنی در علم سحر و فنون آن به حد اعلای مهارت رسیده است. ﴿یرید أن یخرجکم من أرضکم﴾ می‌خواهد با استفاده از سحرش شما را از خاک مصر بیرون کند. ﴿فماذا تأمرون﴾ در باره‌ی او چه دستوری می‌دهید که آن را انجام دهیم؟ و چه چیز را پیشنهاد می‌کنید؟ قرطبی گفته است: فرعون گفت: چه دستور می‌دهید؟ اما بر اساس نظریه‌ای دیگر این سخن، سخن اشراف و اطرافیان است؛ یعنی آنها به فرعون گفتند: ﴿ماذا تأمرون﴾، همان‌طور که به جباران و رؤسا گفته می‌شود: در مورد آن چه نظری دارید؟[2] ﴿قالوا أرجه و أخاه و أرسل فی المدائن حاشرین﴾ آنان گفتند: کار آنها را به

۱ـ البحر ۳۵۵/۴.
۲ـ قرطبی ۲۵۷/۷.

تأخیر بینداز تا نظرت را در مورد آنها ابراز می‌داری، و دستور بده از تمام نقاط ساحران را برایت جمع آورند. ﴿يأتوك بكل ساحر عليم﴾ تمام ساحرانی که مثل او ماهر و زبردستند، به نزد شما بیایند. در آن اوان سران و رؤسای ساحران در معبدی در دور افتاده‌ترین نقطه‌ی مصر بودند. ﴿و جاء السحرة فرعون قالوا إن لنا لأجرا إن كنا نحن الغالبين﴾ در کلام محذوفی است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد. و آن این‌که به دنبال ساحران فرستاد و درخواست کرد که گرد آیند، وقتی نزد فرعون آمدند گفتند: اگر موسی را مغلوب کرده و او را شکست دادیم و سحرش را باطل نمودیم، آیا پاداشی بزرگ به ما می‌رسد؟ ﴿قال نعم و إنكم لمن المقربين﴾ فرعون گفت: بله! پاداش دارید و علاوه بر آن شما را جزو مقربان یعنی عزیزترین اطرافیان و اهل مشورتم قرار می‌دهم. قرطبی گفته است: اضافه بر آنچه درخواست کرده بودند به آنها داد. ﴿قالوا يا موسى إما أن تلق و إما أن نكون نحن الملقين﴾ ساحران به موسی گفتند: یا تو عصایت را بینداز، یا ما عصاهای خود را می‌اندازیم. زمخشری گفته است: مخیر کردن، ادبی است پسندیده و نیک که اصحاب صناعات در برخوردشان چنان می‌کنند، همان‌گونه که مناظره‌گران نیز قبل از این‌که وارد جدل شوند چنین روشی را در پیش می‌گیرند.[1] این چیزی بود که زمخشری آن را گفته است، اما اظهر این است که آنها از باب بزرگ‌منشی و گمان پیروزی و عدم توجه و اهمیت به کار موسی چنان گفتند، همان‌گونه که انسان مغرور و متکبر می‌گوید: من شروع کنم یا تو شروع می‌کنی؟ ﴿قال ألقوا فلما ألقوا سحروا أعين الناس﴾ موسی به آنها گفت: آنچه را که می‌خواهید بیندازید، وقتی عصاها و ریسمان‌ها را انداختند در پیش چشم مردم سحر آوردند؛ یعنی چیزی باطل و غیرحقیقی را در انظار آنان حقیقی نشان دادند. خدا می‌فرماید: ﴿يخيل إليه من سحرهم أنها تسعى﴾. ﴿و استرهبوهم و جاءوا بسحر عظيم﴾

۱ـ کشاف ۲/ ۱۴۰.

آنها را بیمناک و آشفته کردند و آنان را سخت ترساندند؛ چون گمان کردند مارهای حقیقی هستند. به راستی سحری عظیم و سرسام آور آوردند، که هر کس آن را می‌دید، می‌ترسید. ابن اسحاق گفته است: پانزده هزار ساحر صف بسته بود و هر ساحر با خود چندین ریسمان و عصا داشت در حالی که فرعون با اشراف و اعیان مملکتش نشسته و در مجلس حضور داشت. ساحران در وهله‌ی اول نگاه موسی و فرعون و بعد از آن نگاه مردم را به سحر خود خیره کردند، آنگاه یکی از آنان حبل و عصای خود را انداخت، ناگهان به صورت مارهایی به بزرگی کوه‌ها در آمدند، دره را پر کرده و بر هم سوار شدند.[1] ﴿و أوحينا إلى موسى أن ألق عصاك فإذا هى تلقف ما يأفكون﴾ به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز، به سرعت حیله و تزویر و دروغ آنها را می‌بلعد. ابن‌عباس گفته است: ﴿تلقف ما يأفكون﴾ یعنی از کنار هر یک از ریسمان و عصایی که انداخته‌اند بگذرد، آن را می‌بلعد. ﴿فوقع الحق و بطل ما كانوا يعملون﴾ حق برای آنکه حضور داشت و آن را دید، نمایان شد و دروغ و بطلان سحر برملا گشت. ﴿فغلبوا هنا لك و انقلبوا صاغرين﴾ در آن انجمن عظیم، فرعون و اطرافیانش مغلوب گشته و خوار و ذلیل شدند. ﴿و ألق السحرة ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى و هارون﴾ ساحران سر به سجده نهادند و ایمان خود را به پروردگار جهانیان اعلام کردند؛ چون حق بر آنها پیروز شد. قتاده گفته است: در آغاز روز سحرباز و کافر بودند و در آخر روز شهیدان نیکو گشتند.[2] ﴿قال فرعون آمنتم به قبل أن آذن لكم﴾ فرعون ستمکار به ساحران گفت: قبل از این‌که از من اجازه بخواهید به موسی ایمان آوردید؟ منظور از این جمله توبیخ است. ﴿إن هذا لمكر مكرتموه فى المدينة لتخرجوا منها أهلها﴾ شما و موسی چنین حیله و نیرنگی را قبل از آمدن به وعده‌گاه در مصر اندیشیده بودید، تا قبطی‌ها را از آن

۱ـ البحر المحيط ۴/ ۳٦۴.
۲ـ البحر المحيط ۴/ ۳٦۴.

بیرون کنید و بنی‌اسرائیل را در آن مستقر نمایید، این کلام غیرواقعی را گفت تا مردم در ایمان آوردن از ساحران پیروی نکنند. ﴿فسوف تعلمون﴾ خواهید دید چه بلایی به سرتان می‌آید؟ این وعید و تهدید را به صورت اختصار برای ایجاد هول و هراس آورده است، سپس به تفصیل آن را دنبال کرده و می‌گوید: ﴿لأقطعن أيديكم و أرجلكم من خلاف﴾ دست و پای یکایک شما را به خاطر خلافی که مرتکب شدید قطع می‌کنم. طبری گفته است: معنی ﴿من خلاف﴾ این است که دست راست و پای چپ، یا دست چپ و پای راست قطع شود. بدین‌وسیله دو عضو مخالف قطع می‌شوند.[1] ﴿ثم لأصلبنكم أجمعين﴾ سپس شما را به دار می‌آویزم تا هم خودتان به سزای اعمالتان رسیده باشید و هم دیگران عبرت بگیرند. ﴿قالوا إنا إلى ربنا منقلبون﴾ آنان گفتند: خواهی نخواهی به نزد خدا برمی‌گردیم، بنابراین از تهدید شما بیمی نداریم، و به مرگ اهمیتی نمی‌دهیم و چه نیکوست مردن در راه خدا! ﴿و ما تنقم منا إلا أن آمنا بآيات ربنا لما جاءتنا﴾ تو از ما فقط به خاطر این‌که به خدا و آیاتش ایمان داریم انتقام می‌گیری. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿و ما نقموا منهم إلا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد﴾. زمخشری گفته است: منظور آنها این بود که فرعون فضایل و مفاخر یعنی ایمان را مایه‌ی عیب و ایراد می‌دانست.[2] ﴿ربنا أفرغ علينا صبرا و توفنا مسلمين﴾ بار خدایا! صبر و شکیبایی را در مقابل آزار فرعون به ما عطا فرما و ما را بدون فتنه بر دین اسلام بمیران! ﴿قال الملأ من قوم فرعون أتذر موسى و قومه ليفسدوا في الأرض و يذرك و آلهتك﴾ اشراف و اطرافیان فرعون گفتند: آیا موسی و جماعتش را آزاد می‌گذاری که با خروج از دین تو و ترک عبادت خدایانت، در زمین فساد راه بیندازند؟ این بیان تحریک فرعون است برای قتل و تعذیب موسی و جماعتش. ﴿قال سنقتل أبناءهم و نستحي نساءهم و إنا فوقهم قاهرون﴾

۱ـ طبری ۳۴/۱۳.

۲ـ کشاف ۱۴۲/۲.

فرعون در جواب آنها گفت: همان‌طور که قبلاً عمل کردیم فرزندان ذکور آنها را خواهیم کشت و زنان آنها را برای خدمتکاری باقی خواهیم گذاشت، و بر آنان غالب و پیروز هستیم. ﴿قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا﴾ وقتی قومش از شنیدن سخنان فرعون مضطرب گشتند، موسی به آنان گفت: برای پیروزی بر فرعون و پیروانش از خدا کمک بخواهید تا شما را از آزار آنها مصون بدارد، و در مورد حکم خدا شکیبا باشید. ﴿إن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده﴾ تمام زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را عطا می‌کند. در مورد این‌که خدا سرزمین مصر را به آنها عطا می‌کند آنها را به طمع انداخته است. ﴿و العاقبة للمتقین﴾ نتیجه و سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. ﴿قالوا أوذینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا﴾ گفتند: قبل از این‌که با رسالت آسمانی پیش ما بیایی و بعد از آن ما مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم، این را عنوان کردند تا نشان دهند که محنت آنها را رها نکرده و آنها قبل از بعثت حضرت موسی و بعد از آن مدام در عذاب و بلا و مصیبت بوده‌اند. ﴿قال عسی ربکم أن یهلك عدوکم و یستخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون﴾ موسی گفت: امید است خدا فرعون و قومش را نابود کند، و بعد از نابودی آنها شما را در زمین جانشین کند، تا ببیند بعد از جانشین شدنتان چگونه عمل می‌کنید، به اصلاح می‌پردازید یا به فساد؟ مقصود آن است که آنها را بر اطاعت خدا تشویق کند. خدا آرزوی موسی را بر آورده کرد، وقتی فرعون را غرق کرد و سرزمین مصر را به ملکیت بنی‌اسرائیل در آورد. در البحر آمده است: موسی طریق ادب را با خدا پیش گرفته و سخن را به صورت امید و رجا آورده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿بدلنا مکان السیئة الحسنة﴾ بین لفظ «الحسنة» و «السیئة»، و همچنین «الضراء» و «السراء» طباق برقرار است.

۲ـ ﴿لفتحنا علیهم برکات من السمآء﴾ فراهم کردن برکات را در سهولت بهره‌گیری از آن،

به گشودن دروازه‌ها تشبیه کرده است، پس از باب استعاره می‌باشد؛ یعنی از جمیع جهات دروازه‌ی خیر را بر آنان می‌گشودیم.

۳- ﴿أفأمن أهل القری﴾ جمله به صورت تکرار آمده است و هدف از آن برحذر داشتن است، این نوع بلاغه را اطناب گویند و ﴿أفأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله﴾ نیز مانند آن است. ابوسعود گفته است: تکرار مکر به منظور اضافه‌ی تقریر آمده است. مکر الله استعاره می‌باشد؛ چون خدا بنده را با استدراج و بدون این‌که خود متوجه باشد به عذاب سخت مبتلا می‌کند.[1]

۴- ﴿و إنکم لمن المقربین﴾ به منظور از بین بردن شک در نهاد ساحران جمله را به «إنّ» و «لام» موکد کرده است و این نوع خبر را انکاری می‌نامند.

۵- ﴿فوقع الحق﴾ در آن استعاره مقرر است؛ چون وقع برای ثبوت و حصول استعاره شده است. والله اعلم.

یادآوری: وقتی فرعون از ارائه‌ی دلیل و برهان در مقابل منطق و استدلال موسی ناتوان ماند، مانند هر گمراه و مبتدعی که استدلال او را ناتوان کند، به زور و زر و تزویر پناه برد و به تهدید و وعید روی آورد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ

۱- ابوسعود ۱۸۴/۲.

لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿١٣٥﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ
فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا
صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيْرَ
اللهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾
وَ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ
لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ
لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ
اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ
قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ
بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ
دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ
آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلاً ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ

عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاَيُكَلِّمُهُمْ وَ لاَيَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۱۴۸﴾ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۴۹﴾﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: چون داستان موسی کلیم با فرعون گردنکش از پند و عبرت و اندرز مالا مال است، از این رو در این آیات نیز از آن سخن رفته و بلا و بدبختی و قحطی و خشکسالی و طوفان و ملخ و دیگر مصایب که در نتیجه‌ی اصرارشان بر کفر و تکذیب آیات خدا بدان مبتلا گشتند، مطرح شده است. سپس به ذکر و یادآوری انواع نعمتی که خدا بر بنی‌اسرائیل ارزانی داشته است از جمله نابود کردن دشمن آنها و عبور آنها از دریا بدون این‌که خطری متوجه آنان شود، پرداخته است.

معنی لغات: ﴿**السنین**﴾ جمع سنه به معنی خشکسالی و قحطی است. ﴿**یطیروا**﴾ به فال بد گرفتند، شوم دانستند، اصل آن یتطیروا است، از طیره به معنی به پرواز درآوردن پرنده می‌باشد، سپس در بد شگونی به‌کار رفت. ﴿**الطوفان**﴾ سیل خروشان و ویرانگر. ﴿**القمل**﴾ سِن، حشره‌ای ریز است که به گندم و غیره می‌زند و حبوبات را خراب می‌کند. ﴿**الرجز**﴾ یعنی عذاب و رجس به معنی ناپاک است و گاهی به معنی عذاب بکار می‌رود. ﴿**الیم**﴾ دردناک. ﴿**یعکفون**﴾ بر چیزی استقامت و دوام داشتند. ﴿**متبّر**﴾ هلاکت. تبار به معنی هلاک است. ﴿**صعقا**﴾ بی هوشی بر او عارض گشت. صعق یعنی بی‌هوش گشت.

تفسیر: ﴿**و لقد أخذنا آل فرعون بالسنین**﴾[1] لام جانشین قسمی است محذوف؛ یعنی والله فرعون و پیروانش را به خشکسالی و قحطی مبتلا کردیم. ﴿**و نقص من الثمرات**﴾

۱- طبری ۱۳/ ۴۶.

آنان را به وسیله‌ی کاسته شدن محصولات کشاورزی و میوه‌جاتشان مبتلا کردیم که خود نتیجه‌ی آفت‌زدگی این محصولات بود. مفسران گفته‌اند: نخل جز یک ثمر نمی‌داد.[۱] ﴿لعلهم یذکرون﴾ شاید پند بگیرند و رقت قلب پیدا کنند؛ چون سختی منجر به توبه و پشیمانی و بیم و رقت قلب می‌گردد. آنگاه خدای متعال توضیح داده است که با وجود آن همه سختی‌ها، جز تمرد و نافرمانی و کفر چیزی نیفزودند و فرمود: ﴿فإذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه﴾ وقتی فراوانی و کثرت نعمت و رفاه فراهم می‌شد می‌گفتند: از خوش‌شانسی خود ما است و ما استحقاقش را داریم. ﴿و إن تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه﴾ وقتی خشکسالی و سختی رو می‌آورد، آن را از بد شگونی و نامبارکی موسی و پیروان مؤمنش می‌دانستند؛ یعنی می‌گفتند: این از شومی و نامیمونی آنهاست. خدا در رد آنها گفته است: ﴿ألا إنّما طائرهم عندالله﴾ هر چه برای آنان پیش بیاید، خیر باشد یا شر، همه به تقدیر خدا صورت می‌گیرد و از بد شگونی موسی نیست. ابن‌عباس گفته است: کار از جانب خدا است، شومی از جانب خدا و به مقتضای حکم او است. ﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾ اما اکثر آنها نمی‌دانند قحطی و شدایدی که بر آنان نازل شده است از جانب خداست نه از جانب موسی، که به سبب نافرمانی بر آنها نازل شده است. ﴿و قالوا مهما تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنین﴾ جماعت فرعون به موسی گفتند: ای موسی! هر معجزه‌ای بیاوری که ما را از آنچه که بر آنیم منصرف کنی، به تو ایمان و باور نمی‌آوریم. زمخشری گفته است: اگر بگویی: چگونه آن را آیه نامیده‌اند، سپس گفته‌اند تا ما را به آن افسون کنی؟ می‌گویم: نه به عنوان این‌که به آن اعتقاد داشته باشند آن را آیه گفته‌اند، بلکه به عنوان تمسخر و استهزا آن را آیه نامیده‌اند.[۲] خدا فرموده است: ﴿فأرسلنا علیهم الطوفان﴾ باران تند و شدید را بر آنان نازل کردیم که در آن فرو رفتند و

۱ـ روح المعانی ۹/ ۳۲.　　۲ـ کشاف ۲/ ۱۴۶.

نزدیک بود هلاک شوند. ابن‌عباس گفته است: طوفان یعنی باران فراوان تلف کننده‌ی کشت و زرع.[۱] ﴿و الجراد﴾ و همچنین بر آنان ملخ نازل کردیم، که کشت و محصول و معاش آنها را خورد. ﴿و القمل﴾ و سِن را فرستادیم که حبوبات آنها را زد و آنچه را که از ملخ باقی مانده بود مغزش را خورد. و عده‌ای می‌گویند: «قمّل» همان شپش مشهور است که در زیر لباس به پوست بدن می‌چسبد و خون را می‌مکد. ﴿و الضفادع﴾ جمع ضفدع یعنی قورباغه، تا جایی که منزل و خوراک آنها از قورباغه پر شد و اگر هر کس دهن باز می‌کرد قورباغه به دهنش می‌پرید. ﴿و الدم﴾ آب مورد مصرفشان خون شد و هر آبی که از چاه می‌کشیدند یا از رودخانه می‌آورند، خون بود. ﴿آیات مفصلات﴾ علاماتی ظاهر و آشکار که شامل پند و عبرت بود، اما با وجود آن گردنکشی کرده و از ایمان سر بر تافتند. ﴿فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین﴾ از ایمان به آن سر باز زدند؛ چون در جرایم افراط می‌کردند. ﴿و لما وقع علیهم الرجز﴾ هنگامی که عذاب مذکور بر آنان نازل شد، ﴿قالوا یا موسی ادع لنا ربك بما عهد عندك﴾ گفتند: ای موسی! از خدایت طلب کن که به احترام نبوت و پیامبری تو بلا را از ما دفع و بر طرف کند. زمخشری گفته است: دعای ما را بر آورده کن، و از تو می‌طلبیم به خاطر وعده‌ای که خدا به تو داده است، حاجت ما را برآورده کن.[۲] ﴿لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لك و لنرسلن معك بنی إسرائیل﴾ لام قسم است؛ یعنی به خدا قسم ای موسی! اگر عذاب را از ما دفع کنی، تو را تصدیق می‌کنیم، و بنی‌اسرائیل را آزاد می‌کنیم، در صورتی که آنها را در پست‌ترین کار به‌کار گرفته بودند. ﴿فلما کشفنا عنهم العذاب إلی أجل هم بالغوه﴾ بعد از این‌که به سبب دعای موسی تا مدتی معین و محدود عذاب را از آنان دفع کردیم. ابن‌عباس گفته است: آن مدت معین عبارت بود از وقت غرق شدن آنها. ﴿إذا هم ینکثون﴾ در این موقع عهد و پیمان را نقض کرده و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۴۵.

۲ـ کشاف ۲/ ۱۴۸.

بر کفر اصرار ورزیدند. ﴿فانتقمنا منهم فأغرقناهم فی الیم﴾ با غرق کردن آنها در دریا از آنان انتقام گرفتیم. ﴿بأنهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین﴾ به سبب تکذیبشان به آیات خدا و رو برتافتن و بی‌مبالاتیشان به آیات از آنها انتقام گرفتیم. ﴿و أورثنا القوم الذین کانو یستضعفون مشارق الأرض و مغاربها﴾ بنی‌اسرائیل را که به ذلت کشیده شده بودند، و رث ملک شام قرار دادیم و تمام مناطق و نواحی و مشرق و مغرب آن را به ملکیت آنها درآوردیم. ﴿التی بارکنا فیها﴾ که در آن خیرات و کثرت محصول قرار داده بودیم. ﴿و تمت کلمة ربك الحسنی علی بنی إسرائیل﴾ وعده‌ی صادق و درست خدا در مورد استقرار بنی‌اسرائیل در سرزمین و پیروزی آنان بر دشمنشان تحقق یافت. طبری گفته است: کلمه‌ی «حسنی» عبارت است از آیه‌ی ﴿و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمة...﴾.[1] ﴿بما صبروا﴾ به سبب صبر و شکیباییشان در مقابل آزار و اذیت. ﴿و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ماکانوا یعرشون﴾ قصر و عمارت و کاخ‌های فرعون و فرعونیان را خراب و ویران کردیم، کپر و ویلاهایی را که در باغ‌ها و مزارع بر پا داشته بودند، واژگون کردیم. در اینجا قصه‌ی فرعون و قومش خاتمه می‌یابد. بحث را درباره‌ی بنی‌اسرائیل و اعطای نعمت‌های فراوان و ارائه‌ی دلایل بزرگ به آنان، شروع کرده و خاطر پیامبرﷺ را از آنچه از آنان دید، تسلی داده و می‌فرماید: ﴿و جاوزنا ببنی إسرائیل البحر﴾ بنی‌اسرائیل را از دریا یعنی دریای قلزم در خلیج سوئیس فعلی عبور دادیم. ﴿فأتوا علی قوم یعکفون علی أصنام لهم﴾ از کنار قومی گذشتند که به عبادت بت‌ها می‌پرداختند. ﴿قالوا یا موسی اجعل لنا إلهاً کما لهم آلهة﴾ گفتند: ای موسی! همان‌طور که آنها بت‌هایی برای پرستش دارند برای ما هم بتی قرار بده که آن را پرستش کنیم. ابن عطیه گفته است: ظاهر این است آنها چیزی را که دیدند، به نظرشان نیکو و

۱ـ طبری ۱۳/ ۷۷.

پسندیده آمد، و خواستند چنان چیزی در شریعت موسی باشد، و از جمله‌ی چیزهایی قرار گیرد که وسیله‌ی تقرب به خدا است، وگرنه بعید است آنها از موسی بخواهند برایشان خدایی قرار دهد که به تنهایی پرستش بشود.[1] **﴿قال إنکم قوم تجهلون﴾** موسی گفت: شما جمعی هستید که عظمت خدا را نمی‌دانید، و نمی‌دانید که باید خدا از شریک و انباز منزه باشد. زمخشری گفته است: حضرت موسی بعد از این‌که دلیل و معجزه‌ی بسیار بزرگ به آنها نشان داد اما آنها با این وجود چنین تقاضایی از او داشتند از سخنان آنها در شگفت شد، از این رو آنها را به جهل مطلق توصیف کرده است؛ چون نادانی بزرگتر از آنچه موسی از آنها دید، قابل تصور نیست و ناپسندتر از آن وجود ندارد.[2] **﴿إن هؤلآء متبّر ما هم فیه﴾** آنها در آنچه بر آن قرار دارند، یعنی دین باطل و عبادت بت‌ها، تباه و ریشه‌کن می‌شوند. **﴿و باطل ما کانوا یعملون﴾** عملشان به کلی باطل و مضمحل است؛ زیرا آنها چیزی را پرستش کردند که شایسته‌ی پرستش نیست. **﴿قال أغیر الله أبغیکم إلها و هو فضلکم علی العالمین﴾** موسی گفت: آیا غیر از خدا برایتان معبودی بجویم که شایسته‌ی پرستش باشد، در صورتی که خدا با اعطای نعمت‌های گرانقدر شما را بر دیگران برتری داده است؟! طبری گفته است: یعنی شما را بر جهانیان معاصر خودتان برتری داده است.[3] **﴿و إذ أنجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب﴾** ای بنی‌اسرائیل! نعمت‌هایی را که از جانب من قبلاً به شما عطا شده است به خاطر بیاورید، هنگامی که شما را از قوم فرعون نجات دادم و آنها زشت‌ترین و بدترین نوع عذاب را به شما می‌چشاندند. آنگاه در توضیح عذابی که بر آنها تحمیل می‌شد، می‌فرماید: **﴿یقتلون أبناءکم و یستحیون نساءکم﴾** اولاد و نوزاد مذکر شما را گردن

۱ـ البحر ۳۷۸/۴.
۲ـ کشاف ۱۵۵/۲.
۳ـ طبری ۸۴/۱۳.

می‌زدند، و اولاد مؤنث را برای خدمتگزاری و کلفتی زنده می‌گذاشتند. **﴿و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم﴾** این آزار و عذاب، امتحان و آزمایشی بس بزرگ از جانب پروردگارتان است که شما را از آن نجات داد. آیا او را سپاسگزار نیستید؟ **﴿و واعدنا موسی ثلاثین لیلة و أتممناها بعشر فتم میقات ربه أربعین لیلة﴾** به موسی وعده دادیم که بعد از سپری شدن سی شب او با ما مناجات کند و آن را به ده شب تکمیل کردیم، بدین‌ترتیب مناجات بعد از چهل شب تمام شد. زمخشری گفته است: روایت شده است که حضرت موسی در مصر به بنی‌اسرائیل وعده داد که چنانچه خدا دشمن آنها را نابود کند، او کتابی خواهد آورد که در آن توضیح داده شده است، چه چیزی را انجام دهند و چه چیزی را ترک نمایند؟ وقتی فرعون از جانب خدا نابود شد، حضرت موسی کتاب را از خدایش درخواست کرد، خدا به او دستور داد سی روز ماه ذی‌القعده را روزه بگیرد و وقتی سی روز به سر آمد، از بوی دهانش متنفر گشت و مسواک کرد، خدا بر او وحی نازل کرد: مگر نمی‌دانی بوی دهان روزه‌دار، در نزد من از بوی مشک خوشتر است؟ از این جهت دستور داد ده روز دیگر از ذی الحجة به آن بیفزاید.[1] **﴿و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی﴾** موسی به برادرش هارون گفت: تا بر می‌گردم جانشین من باش. **﴿و أصلح و لاتتبع سبیل المفسدین﴾** کار آنها را اصلاح کن و روش مفسدینی را پیش مگیر که مرتکب نافرمانی خدا می‌شوند. **﴿و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه﴾** وقتی موسی به وعده‌گاه آمد و به مناجات با پروردگارش پرداخت و بدون واسطه با او سخن گفت. **﴿قال رب أرنی انظر إلیك﴾** گفت: خدایا! ذات مبارکت را به من نشان بده که آن را تماشا کنم. قرطبی گفته است: بعد از این‌که کلام پروردگارش را شنید، اشتیاق دیدارش را پیدا کرد.[2] **﴿قال لن ترانی ولکن انظر إلی الجبل فإن استقر مکانه فسوف ترانی﴾** خدا در جوابش گفت: در این دنیا

۱ـ کشاف ۱۵۱/۲.

۲ـ قرطبی ۲۷۸/۸.

نمی‌توانی مرا ببینی چون ساختار وجودی انسان توانا و تاب آن را ندارد، اما خود را به چیزی قوی‌تر از تو یعنی کوه متجلی می‌نمایم، اگر کوه در جای خود تاب آورد و نلرزید، تو هم مرا خواهی دید، یعنی تاب دیدن مرا می‌آوری، وگرنه توانش را نداری. ﴿فلما تجلی ربه للجبل جعله دکاً و خرّ موسی صعقا﴾ وقتی به اندازه‌ی سرانگشت نور خدا نمایان شد، کوه فرو ریخت و متلاشی شد، و موسی از هول بی‌هوش گشت. ابن‌عباس گفته است: جز به اندازه‌ی نوک انگشت خنصر نور خدا متجلی نشد که کوه به صورت توده‌ای از خاک در آمد، و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. در حدیث آمده است: کوه فرو رفت.(۱) ﴿فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك و أنا أول المؤمنين﴾ وقتی از بی‌هوشی به خود آمد گفت: خدایا! پاک و منزه توای، و هیچ‌کس نمی‌تواند تو را ببیند، و از درخواستم مبنی بر این‌که تو را در دنیا ببینم توبه کردم و پشیمانم، و من اولین فردی هستم که به عظمت و جلالت ایمان دارم. ﴿قال یا موسی إنی اصطفيتك على الناس برسالاتی و بکلامی﴾ گفت: ای موسی! من تو را در میان اهل زمانت برگزیدم، رسالت الهی را به تو دادم، و با تو بدون واسطه سخن گفتم. ﴿فخذ ما آتيتك﴾ شرف پیامبری و حکمت را که به تو عطا کردم، بگیر. ﴿و کن من الشاکرین﴾ خدایت را در مقابل آنچه که به تو عطا کرده است از قبیل نعمت‌های حلال، سپاسگزار باش. ابوسعود گفته است: آیه برای تسلی خاطر حضرت موسی ﷺ نازل شده است که در خواست دیدن ذات خدا از او پذیرفته نشد، انگار گفته شده است: اگر تو را از رؤیت و دیدن منع کرده‌ام، نعمت‌های بزرگ و با اهمیت به شما داده‌ام که به هیچ‌کس عطا نشده است. بنابراین آن را غنیمت بدان، و همیشه آن را سپاسگزار باش.(۲) ﴿و کتبنا له فی الألواح من کل شیء﴾ بنی‌اسرائیل در مسایل دینشان به آن احتیاج داشتند؛ از قبیل موعظه و نصیحت و بیان احکام حلال و حرام، تمام آن را در

۱ـ طبری ۹۷/۱۳.

۲ـ ابوسعود ۱۹۵/۲.

لوحه‌های تورات برایش نوشتیم. ﴿موعظة و تفصیلا لکل شیء﴾ تا به وسیله‌ی آن پند بگیرند و از ارتکاب اعمال زشت کنار گیرند. و تفصیل تمام تکالیف شرعی را در آن آورده‌ایم. ﴿فخذها بقوة﴾ تورات را محکم و جدی بگیر و تلاش کن همچنان که تمامی پیامبران اولوالعزم در کار خود جدّی بودند. ﴿و أمر قومك یأخذوا بأحسنها﴾ به بنی‌اسرائیل دستور بده که در انتخاب بهترین گزینه کوشا باشند، از قبیل عمل کردن به «عزایم» نه «رخصت‌ها»، پس عفو از قصاص بهتر است. و شکیبایی از آرزوی پیروزی بهتر است؛ چون خدا فرموده است: ﴿و لمن صبر و غفر إن ذلك من عزم الأمور﴾. ابن‌عباس گفته است: به موسی فرمان داده است قومش را وادار کند که مؤکدترین امر را انتخاب کنند.[1] ﴿سأریکم دار الفاسقین﴾ بعداً منزل و مکان فاسقان را از قبیل فرعون و پیروانش خواهید دید که چگونه بینوا گشته و به سبب فسقشان نابود شدند. تا شما عبرت بگیرید و مانند آنان نشوید. به درستی که مشاهده‌ی آن دیار مخروبه و خالی از سکنه موجب آن می‌گردد که انسان درس عبرت بگیرد و از زشتی‌ها و نافرمانی‌ها دست بردارد. ﴿سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الأرض بغیر الحق﴾ متکبران را از درک و فهم آیاتم مانع می‌شوم که نتوانند در آن بیندیشند و تدبر کنند، و به عنوان کیفر تکبرشان بر قلوبشان پرده برمی‌کشیم. زمخشری گفته است: مخاطبان را از عاقبت و کیفر اعراض از آیات خدا برحذر می‌دارد تا مانند آنها نشوند و راه آنانرا پیش نگیرند.[2] ﴿و إن یروا کل آیة لا یؤمنون بها﴾ اگر تمام آیات و دلایل قرآنی را، یعنی آیاتی که بر آنها نازل شده است مشاهده کنند، یا تمام معجزات ربانی را ببینند، آنها را تصدیق نمی‌کنند. ﴿و إن یروا سبیل الرشد لایتخذوه سبیلا﴾ و اگر راه هدایت و رستگاری را ببینند آن را برنمی‌گیرند، همانگونه که گفته است: ﴿فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی ذلك بأنهم کذبوا بآیاتنا﴾

۱ـ طبری ۱۳/۱۱۰.
۲ـ کشاف ۲/۱۵۹.

این انحراف از هدایت و شرع خدا ناشی از تکذیب آنان به آیات خدا می‌باشد. ﴿و إن یروا سبیل الغیّ یتخذوه سبیلا ذٰلك بأنهم کذبوا بآیاتنا﴾ و اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند، آن را برمی‌گیرند. این بدین خاطر است که آیات ما را تکذیب کردند. ﴿و کانوا عنها غافلین﴾ و از آیات و دلایلی که مایه‌ی سعادت آنها بود غافل شدند، به طوری که در آنها نیندیشیده و عبرت نگرفتند. ﴿والذین کذبوا بآیاتنا﴾ آنهایی که آنچه را از جانب خدا نازل شده است، تکذیب و انکار کردند، ﴿و لقاء الآخرة﴾ و لقا و حضور در محضر خدا را در روز آخرت تکذیب کرده؛ یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان ندارند، ﴿حبطت أعمالهم﴾ به همین سبب اعمال خیری که در دنیا انجام داده‌اند از قبیل احسان و صله‌ی رحم و صدقه و امثال آنها باطل شده است و به سبب عدم ایمان، ثواب آنها رفته است. ﴿هل یجزون إلا ما کانوا یعملون﴾ آیا جز بر مبنای عملی که در دنیا انجام داده‌اند، پاداش یا کیفر می‌بینند؟ ﴿و اتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار﴾ حافظ ابن‌کثیر گفته است: خدا درباره‌ی گمراه شدگان بنی‌اسرائیل وگوساله‌ای که سامری آن را از زیور آلات ساخت، خبر می‌دهد. سامری گوساله‌ای بدون روح برای آنان بساخت، و با وارد کردن باد در آن، آنان را فریب داد که صدایی مانند صدای گاو از آن شنیده می‌شد.[۱] معنی ﴿من بعده﴾ یعنی بعد از این‌که موسی برای مناجات با خدایش به کوه طور رفت. ﴿ألم یروا أنه لایکلمهم و لایهدیهم سبیلاً﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی چگونه گوساله را پرستش می‌کنند و آن را خدا به حساب می‌آوردند در حالی که هیچ صفتی از صفات خالق رزّاق در آن موجود نیست. نه توانایی سخن گفتن دارد و نه قدرت هدایت آنان را به راه نیکبختی، پس چگونه به عنوان خدا پرستش می‌شود؟! ﴿فاتخذوه و کانوا ظالمین﴾ گوساله را پرستیدند و آن را خدا گرفتند و به خود ظلم کردند؛

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۶/ ۵۱.

چون اشیاء را در غیر محل خود قرار دادند. تکرار لفظ ﴿اتخذوا﴾ به منظور ازدیاد زشتی است. ﴿و لما سقط فی أیدیهم﴾ وقتی از جنایت و عمل ناپسند خود پشیمان شدند، و از پرستش گوساله شدیداً پشیمان گشته و حسرت خوردند، ﴿و رأوا أنهم قد ضلوا﴾ و گمراهیشان کاملاً متجلی گشت، و گمراهی خود را با چشم سر دیدند، ﴿قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و یغفر لنا﴾ گفتند: اگر خدا با رحمت خود به داد ما نرسد و ما را نبخشاید، ﴿لنکونن من الخاسرین﴾ جزو نابود شدگان خواهیم شد. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب به گناه خود اقرار و اعتراف کردند. این آیه پناه آوردن آنها را به خدای عزوجل نشان می‌دهد.[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فإذا جاءتهم الحسنة﴾ در بین لفظ «حسنه» و «سیئة» طباق مقرر است و بین لفظ ﴿طائرهم﴾ و ﴿یطیروا﴾ جناس اشتقاق آمده است و هر دو از محسنات بدیعی می‌باشند.

۲ـ ﴿و دمرنا ما کان یصنع﴾ به منظور استحضار صورت در ذهن مخاطب، از ماضی به مضارع عدول کرده است. و ﴿ما کانوا یعرشون﴾ نیز چنین است که در اصل می‌بایست «ما صنعوا و ما عرشوا» باشد.

۳ـ ﴿إنکم قوم تجهلون﴾ لفظ «تجهلون» را آورده و نگفته است: «جهلتم» تا نشان دهد که آن صفت مانند طبیعت و غریزه در گذشته و آینده، آنها را ترک نمی‌کند.

۴ـ ﴿سأریکم دار الفاسقین﴾ التفات از غایب به مخاطب است و منظور از آن، تحریک نمودن مخاطبان بر در پیش گرفتن راه صالحان است. در اصل می‌بایست «سأریهم» می‌آمد.

۵ـ ﴿و لما سقط فی أیدیهم﴾ از باب کنایه می‌باشد، و کنایه از شدت پشیمانی است؛ چون

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۱.

فرد نادم از شدت افسوس انگشت خود را گاز می‌گیرد.

۶- در بین لفظ ﴿مشارق﴾ و ﴿مغارب﴾ طباق بر قرار است.

یادآوری: بنا به مذهب تمام اهل سنت مؤمنان در روز آخرت خدا را می‌بینند، اما معتزله این امر را انکار کرده و به آیه‌ی ﴿لن ترانی﴾ استدلال کرده‌اند، ولی در این آیه برای آنان سند و دست‌آویزی موجود نیست، بلکه برای اهل سنت و جماعت دلیل است بر امکان رؤیت؛ چون اگر محال می‌بود حضرت موسی آن را تقاضا نمی‌کرد؛ چون پیامبران علیهم السلام می‌دانند چه امری در باره‌ی خدا جایز است و چه امری محال، و اگر رؤیت محال می‌بود، خدا جواب آن را با لحن تند می‌داد که در جواب نوح گفته است: ﴿فلا تسألن ما ليس لك به علم إني أعظك أن تكون من الجاهلين﴾ پس این‌که دیدن خدا منع شده است مربوط به دنیا است؛ زیرا ساختمان و بنیه‌ی انسان ضعیف است و تاب آن را ندارد. مجاهد گفته است: خدا به حضرت موسی گفت: مرا نمی‌بینی؛ چون تاب آن را نداری، اما برای آن کوه که از تو قوی‌تر و پر توان‌تر است متجلی می‌شوم. در صورتی که در جای خود بماند و بتواند هیبت مرا تحمل کند، تو می‌توانی مرا تحمل کنی و نیز می‌توانی مرا ببینی، و اگر کوه تاب نیاورد، تو به طریق اولی تاب آن را نداری. بدین‌ترتیب کوه را برای حضرت موسی مثال آورد و رؤیت را به طور کلی محال قرار نداده است. در قرآن به صراحت آمده است که مؤمنان در قیامت خدا را می‌بینند: ﴿وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة﴾ و جز افراد مبتدع، احدی آن را انکار نمی‌کند.

فواید: وقتی موسی کلیم سخنان خدا را شنید، اشتیاق دیدارش را پیدا کرد؛ چون شنیدن سخن محبوب اشتیاق را افزایش می‌دهد و محبت او را بیشتر می‌کند شاعر چه نیکو گفته است:

و أفرح ما يكون الشوق يوماً إذا دنتِ الدّيـار مـن الديار

«هنگامی که دیدار یار نزدیک می‌شود، شوق دیدار فرح انگیزتر است».

لطیفه: نیکبختی و بدبختی در دست خداست، موسی بن عمران که زیردست فرعون تربیت شد ایمان آورد و موسی سامری که تربیت شده‌ی جبرئیل بود کافر از آب در آمد، پس تربیت جبرئیل امین برای موسی سامری سودی نداشت، و تربیت فرعون نفرین شده برای موسی کلیم زیانی نداشت. در این مورد سروده‌اند:

إذا المرء لم يخلق سعيداً من الأزل
فقد خاب من ربّى و خاب المؤمل
فموسى الذى ربّاه جبريل كافر
و موسى الذى ربّاه فرعون مرسل

«اگر انسان در ازل نیکبخت خلق نشود تمام آرزوهای مربی بر باد می‌رود. آن موسی که جبرئیل او را مربی بود، کافر شد و آن موسی که فرعونش مربی بود پیامبر گشت».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِى أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى ٱلْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ ٱلْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾ قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا ٱلْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِن رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾ وَ ٱلَّذِينَ عَمِلُوا ٱلسَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٣﴾ وَ لَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَىٰ ٱلْغَضَبُ أَخَذَ ٱلْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾ وَ ٱخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِن قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَ تَهْدِى مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَٱغْفِرْ

لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿۱۵۵﴾ وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾ وَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۹﴾ وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلٰكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۶۰﴾ وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۶۱﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۶۲﴾ وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۱۶۳﴾ وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۶۴﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۱۶۵﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۱۶۶﴾ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۶۷﴾ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۶۸﴾

فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا ٱلْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلْأَدْنَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِيثَاقُ ٱلْكِتَابِ أَن لَايَقُولُوا عَلَى ٱللهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ ٱلدَّارُ ٱلآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾ وَ ٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَابِ وَ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ إِنَّا لَانُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریف داستان حضرت موسی عليه السلام را با بنی‌اسرائیل مورد بحث قرار می‌دهد و در باره‌ی نعمت‌های ارزنده‌ای که به آنها ارزانی داشته است سخن می‌گوید، درباره‌ی جحود و انکار و نافرمانی آنان در مقابل آن همه نعمت داد سخن می‌دهد. در این آیات داستان ﴿أصحاب القريه﴾ ذکر شده است، که در روز شنبه از حد تجاوز کرده و به شکار پرداختند، و این‌که چگونه خدا آنان را به میمون مسخ کرد تا درس عبرتی باشند برای آنهایی که عبرت می‌گیرند.

معنی لغات: ﴿أسفا﴾ اسف به معنی حزن و اندوه یا غضب و قهر است. آسف و آسیف نیز به همین معنی است. ﴿ابن أم﴾ در اصل ابن امی است، معنی عطوفت و مهربانی را می‌دهد. ﴿تشمت﴾ شماتت عبارت است از ابراز خوشحالی از مصیبت دیگران. در حدیث آمده است: (از شادکامی دشمنان به تو پناه می‌برم). ﴿الرجفة﴾ زلزله‌ی شدید. ﴿إصرهم﴾ یعنی تکالیف شاق. اصر در اصل به معنی ثقل و سنگینی است که صاحبش را از حرکت باز می‌دارد. ﴿هدنا﴾ یعنی توبه کردیم، هاد به معنی رجوع کرد. شاعر گفته است: إني امرؤ مما جنيت هائد: من آنم که از گناهم توبه کرده و پشیمانم. ﴿الأغلال﴾ آهنی است که در گردن یا دست می‌نهند، زنجیر و غل. ﴿عزروه﴾ او را محترم شمرده و یاری دادند. ﴿أسباطا﴾ جمع سبط به معنی نوه‌ی پسری یا دختری است. سپس بر هر قبیله از قبایل بنی‌اسرائیل اطلاق شد. ﴿تأذّن﴾ از اذن به معنی اعلام

است. ﴿یسومهم﴾ به آنها می‌چشاند. ﴿خلف﴾ به سکون لام به معنی جانشین شر است، و به فتح لام به معنی جانشین خیر است که می‌گویند: خدا تو را خلف نیک برای سلف نیک قرار دهد.

تفسیر: ﴿و لما رجع موسی إلی قومه غضبان أسفا﴾ وقتی موسی از مناجات برگشت از عمل آنها یعنی پرستش گوساله عصبانی و افسرده گشت. أسفا یعنی سخت محزون شد. ﴿قال بئسما خلفتمونی من بعدی﴾ بعد از غیبت من کار بسیار زشتی انجام دادید که گوساله را پرستیدید. ﴿أعجلتم أمر ربکم﴾ آیا در مورد فرمان خدایتان که عبارت بود از منتظر شدن رجوع حضرت موسی از کوه طور، عجله کردید؟ استفهام برای انکار است. ﴿و ألق الألواح و أخذ برأس أخیه یجره إلیه﴾ از شدت عصبانیت لوحه‌ها را پرت کرد و از پرستش گوساله ملول گشت، و موسی سر برادرش را گرفت و به گمان این‌که در منع کردن آنها مقصر است، مویش را کشید، حضرت موسی ﷺ در راه خدا سخت عصبانی می‌شد. ابن‌عباس گفته است: وقتی دید قومش به پرستش گوساله پرداخته‌اند لوحه‌ها را پرت کرد و از فرط عصبانیت و بیم خشم خدا آنها را شکست و سر برادرش را گرفت و کشید.[۱] ﴿قال ابن أم إن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی﴾ هارون ـ با لحنی که می‌خواست عطوفت و رقت قلب برادر را جلب کند ـ گفت: ای پسر مادرم![۲] جماعت مرا حقیر و خوار کردند و با من از در کینه و قهر در آمدند، و وقتی آنها را از چنان عملی منع کردم نزدیک بود مرا بکشند، و من در نصیحت آنان کوتاهی نکردم. ﴿فلا تشمت بی الأعداء و لاتجعلنی مع القوم الظالمین﴾ نسبت به من بدی مکن که دشمنان مسرور می‌شوند و از این‌که به من توهین می‌کنی آنها شادکام می‌شوند، و مرا در زمره‌ی ستمکاران قلمداد

۱ـ طبری ۱۳/ ۱۲۳.

۲ـ ابن‌کثیر گفته است: به این سبب گفته است «ابن ام»، تا نشان دهد که نزدش عزیز است وگرنه او برادر پدر و مادری حضرت موسی بود.

مکن. مرا سرزنش مکن و به من تقصیر نسبت مده. مجاهد گفته است: ﴿ظالمین﴾ عبارتند از گوساله پرستان. ﴿قال رب اغفر لی و لأخی و أدخلنا فی رحمتك و أنت أرحم الراحمین﴾ وقتی برای موسی محقق شد که هارون تقصیری ندارد، از پیشگاه پروردگار برای خود و برادرش طلب بخشودگی کرد و گفت: ﴿اغفر لی و لأخی﴾ زمخشری گفته است: از عملی که نسبت به برادرش از او سر زد، برای خود طلب بخشودگی کرد، و برای برادرش از این‌که مبادا در جانشینی کوتاهی کرده باشد، بخشودگی را طلب کرد. و عدم جدایی آن دو را از رحمت خدا درخواست کرد که همیشه در دنیا و آخرت برای آنان بر دوام باشد. ﴿إن الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم و ذلة فی الحیاة الدنیا﴾ آنان که گوساله را برگزیدند و آن را به عنوان خدا برگرفتند، قهر و غضبی سخت از جانب خدا خواهند دید. و در دنیا به ذلت و خواری نایل می‌آیند. ابن‌کثیر گفته است: قهر و غضبی که از جانب خدا بنی‌اسرائیل را در بر گرفت، عبارت بود از این‌که خدا توبه‌ی آنها را نپذیرفت تا همدیگر را کشتند، بعد از آن به خفت و خواری و حقارت در دنیا گرفتار شدند.[۱] ﴿و کذلك نجزی المفترین﴾ این‌گونه آنها را به کینه و غضب خود گرفتار نمودیم و مجازات کردیم، و این چنین تمام افرادی را مجازات می‌کنیم که دروغ به خدا نسبت می‌دهند. سفیان بن عیینه گفته است: هر صاحب بدعتی ذلیل و خوار است.[۲] ﴿و الذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها و آمنوا﴾ آنان که مرتکب اعمال زشت و نافرمانی شدند و بعد از ارتکاب آن توبه کردند و برگشتند و با خلوص نیت بر ایمان خود پایدار ماندند، ﴿إن ربك من بعدها لغفور رحیم﴾ ای محمد! محققا خدایت بعد از چنان توبه‌ای بخشنده‌ی گناهان آنها می‌باشد و نسبت به آنها مهربان است. آلوسی گفته است: در این آیه مشخص می‌شود که هر اندازه گناهان بزرگ باشند عفو و بخشندگی خدا بزرگتر

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۲.
۲ـ طبری ۱۳/ ۱۳۶.

است. ابو نواس - خدا او را بیامرزد - چه زیبا گفته است:

یـا ربّ إن عـظُمتْ ذنـوبی کـثرة　　فـلقد عـلمتُ بأن عـفوك أعـظم

إن کـان لایـرجـوك إلا مـحسن　　فبمن یلوذ و یستجیر المجرم؟[1]

«بار خدایا! هر اندازه گناهانم بزرگ و فراوان باشند، به یقین می‌دانم که عفو تو بزرگتر است. اگر قرار باشد جز نیک مرد هیچ‌کس در پیشگاهت امیدی نداشته باشد، پس گناهکار به چه کسی پناه برد و رونهد؟!».

﴿و لما سکت عن موسی الغضب﴾ وقتی موسی در باره‌ی برادر و قومش آرامش یافت، ﴿أخذ الألواح﴾ توراتی را که انداخته بود، برگرفت. ﴿و فی نسختها هدی و رحمة﴾ که در نسخه‌های آن هدایت و رحمت بندگان نوشته شده و به سعادت و نیکبختی دو جهان ارشاد شده بودند. ﴿للذین هم لربهم یرهبون﴾ چنین رحمتی شامل حال افرادی می‌شود که بیم خدا را در دل دارند، و از عذاب و کیفرش در هراسند. ﴿و اختار موسی من قومه سبعین رجلا لمیقاتنا﴾ حضرت موسی از قوم خود از میان آنان که گوساله را پرستش نکرده بودند، هفتاد نفر را انتخاب کرد که برای ابراز معذرت از پرستش گوساله به وعده گاه مقرر از جانب خدا بروند. ﴿فلما أخذتهم الرجفة﴾ وقتی که کوه زیر پای آنها به لرزه و تکان شدید در آمد و آنها از حال رفتند و بی‌هوش گشتند، ﴿قال رب لو شئت أهلکتهم من قبل و إیای﴾ موسی با زاری و استسلام گفت: خدایا! اگر می‌خواستی قبل از این ما را به هلاکت می‌رساندی. ما بنده‌ی توایم و تحت تسلط قدرت تو قرار داریم، و تو هر کاری که بخواهی انجام می‌دهی. ﴿أتهلکنا بما فعل السفهاء﴾ آیا ما و بقیه‌ی قوم بنی‌اسرائیل را به خاطر عملی که آن هفتاد نفر ابله انجام دادند، نابود می‌کنی؟ هفتاد نفری که گفتند: خدا را به ما نشان بده. منظور از استفهام جلب لطف خدا و نشان دادن ذلت و بی‌نوایی است. انگار می‌گوید: خدایا! ما را به گناه دیگران عذاب مده. قرطبی در روایت سدی گفته

۱ـ روح المعانی ۹/ ۷۰.

است: خدا به موسی فرمان داد با جمعی از بنی‌اسرائیل به عنوان عذر خواهی از پرستش گوساله به پیشگاه او بروند، و وقتی را برای آنان معین کرد، آنگاه موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد، و برای معذرت خواستن به راه افتادند. وقتی به محل معین رسیدند، گفتند: تا خدا را با چشم خود نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم، تو با او صحبت کردی، پس او را به ما نشان بده، پس صاعقه آنها را زد و مردند. موسی با چشمی اشکبار از خدای متعال خواست و گفت: بار خدایا! وقتی نزد بنی‌اسرائیل برگردم به آنها چه بگویم، تو بهترین آنها را نابود کردی، اگر می‌خواستی من و آنان را قبلاً نابود می‌کردی.[1] می‌گویم: اگر این گفته‌ی نیکان بنی‌اسرائیل باشد پس گفته‌ی جهال و اشرار آنها چگونه باید باشد؟ از ناپاکی یهود به خدا پناه می‌بریم. ﴿إن هی إلا فتنتك﴾ این فتنه که برای آنان پیش آمده، جز محنت و آزمایش و بلای تو چیزی نیست، که بندگانت را بدان امتحان می‌کنی. ﴿تقتل بها من تشاء و تهدی من تشاء﴾ به وسیله‌ی این آزمایش و محنت هر کس را که بخواهی گمراه می‌کنی، و هر کس را که بخواهی هدایت می‌کنی. ﴿أنت ولینا فاغفرلنا و ارحمنا﴾ بار خدایا! تو سرپرست امور ما و یاور و حافظ ما هستی، پس گناه گذشته‌ی ما را ببخشای و به رحمت و مهر وسیع خودت که همه چیز را دربر می‌گیرد به ما رحم فرما. ﴿و أنت خیر الغافرین﴾ تو بهترین پرده پوشی، از گناه صرف‌نظر کرده و آن را به نیکی تبدیل می‌کنی. ﴿و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة﴾ این قسمتی از دعای حضرت موسی علیه السلام است؛ یعنی در این گیتی و در جهان آخرت نیکی و احسان را برای ما مقرر و محقق فرما. ﴿إنا هدنا إلیك﴾ ما از تمام گناهان توبه کرده و به سویت برمی‌گردیم. ﴿قال إن عذابی أصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کل شیء﴾ خدا فرمود: عذاب من شامل حال افرادی می‌شود که خودم بخواهم، ولی رحمتم تمام مخلوقاتم را فرا می‌گیرد.

۱ـ طبری ۱۳/ ۱۴۰.

ابوسعود گفته است: نسبت دادن «اصابت» به «عذاب» و استفاده کردن از صیغه‌ی مضارع و آوردن رحمت به صیغه‌ی ماضی نشان‌دهنده‌ی این است که رحمت از مقتضیات ذات خدا است، و عذاب از مقتضیات نافرمانی بندگان.[1] **﴿فسأكتبها للذين يتقون و يؤتون الزكاة و الذين هم بآياتنا يؤمنون﴾** این رحمت را در روز آخرت به افرادی اختصاص می‌دهم که از کفر و نافرمانی‌ها پرهیز می‌کنند و زکات اموال خود را می‌پردازند، و تمام کتب و پیامبران را تصدیق می‌کنند. **﴿الذين يتبعون الرسول الأمي﴾** افرادی به رحمت ما نایل می‌آیند که از محمد ﷺ، آن پیامبر عربی ناخوانده کتاب پیروی می‌کنند که نوشتن هم بلد نیست. بیضاوی گفته است: او را «رسول» نامید؛ چون از جانب او فرستاده شده است، و نیز او را «نبی» نامید؛ چون اخبار و پیام‌هایی را برای مردم می‌آورد.[2] **﴿الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة و الإنجيل﴾** پیامبری که تعریف و وصف او را در تورات و انجیل می‌یابند. ابن‌کثیر گفته است: وصف محمد ﷺ این‌گونه در کتب پیامبران آمده بود و آنان مژده‌ی بعثتش را به ملت‌های خود دادند، و به آنان دستور دادند که از او پیروی کنند، و هنوز صفاتش در کتاب‌هایشان موجود است و دانشمندان و احبار آنها آن را نیک می‌دانند.[3] **﴿يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر﴾** به هر چیز نیکو و پسندیده فرمان می‌دهد، و از تمام زشتی‌ها و ناپسندها نهی می‌کند. **﴿و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث﴾** هر چیز پاکی که به سبب ظلم و ستم خودشان بر آنان جرام شده بود، آن را بر آنان حلال می‌کند، و چیزهای ناپاک را از قبیل خون و مردار و گوشت گراز، بر آنان حرام می‌کند. **﴿و يضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم﴾** تکالیف شاق را که بسان زنجیر سنگین بود، از قبیل خودکشی به منظور پذیرش توبه، و بریدن محل ناپاکی لباس و

۱ـ ابوسعود ۲ / ۲۰۱. ۲ـ بیضاوی ص ۲.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۵۵.

قصاص قتل عمد و غیر عمد و خطا، و مانند آن را از آنان برداشته و تخفیف می‌دهد. ﴿فالذين آمنوا به و عزّروه و نصروه﴾ آنان که محمد راﷺ تصدیق کردند و او را تعظیم کردند و به او احترام گذاشتند و دینش را یاری دادند، ﴿و اتبعوا النور الذی أنزل معه﴾ واز قرآن پر فروغش و شریعت وزینش پیروی کردند، ﴿أولئك هم المفلحون﴾ آنان به نیکبختی جاودان نایل می‌آیند. ﴿قل یا أیها الناس إنی رسول الله إلیکم جمیعاً﴾ این آیه عمومیت رسالتش را بیان می‌کند؛ یعنی ای محمد! به مردم بگو: من پیامبر خدا برای جمیع ساکنان زمین هستم. ﴿الذی له ملك السموات و الأرض﴾ خدایی که مالک تمام کائنات است. ﴿لا إله إلا هو یحی و یمیت﴾ یعنی پروردگار و معبودی جز او نیست. پس او خدای توانا و مسلط بر زنده کردن و قبض روح است. ﴿فآمنوا بالله و رسوله﴾ آیات خدا و پیامبرش را تصدیق کنید. ﴿النبی الأمی الذی یؤمن بالله و کلماته﴾ به پیامبر «أمی» ایمان بیاورید که دارای معجزات است، پیامبری که خدا او را تصدیق و تأیید کرده است به وسیله‌ی کتابی که بر او نازل شده و نیز به وسیله‌ی کتاب‌هایی که برای سایر پیامبران فرستاده است. ﴿و اتبعوه لعلکم تهتدون﴾ راه او را پیش گیرید تا راهیاب شوید. ﴿و من قوم موسی أمة یهدون بالحق﴾ جماعتی از بنی‌اسرائیل بر شریعت خدا هستند و مردم را به سوی حق هدایت می‌کنند و مرتکب جور و ستم نمی‌شوند. زمخشری گفته است: بعد از این‌که خدا جماعتی را یادآور شد که در دین تزلزل و عدم ثبات نشان دادند و دچار شک و تردید شدند تا جایی که مرتکب دوگناه بسیار بزرگ یعنی پرستش گوساله و درخواست رؤیت خدا شدند، خاطرنشان ساخت که در میان آنان جماعتی اهل یقین وجود دارند که مردم را به سوی حق هدایت کرده و آنها را راهنمایی و به طریق مستقیم ارشاد می‌کنند.[1] ﴿و قطعناهم اثنتی عشرة أسباطا أمما﴾ جماعت بنی‌اسرائیل را متفرق

۱ـ کشاف ۲/ ۱۶۷.

کردیم و آنها را به صورت قبایلی متفاوت در آوردیم؛ یعنی دوازده قبیله از دوازده فرزند یعقوب شدند. ابوحیان گفته است: یعنی آنها را به صورت نسل‌های مشخصی از هم جدا کردیم، تا کار هر نسل یعنی هر قبیله به رئیس خود واگذار شود و کارشان بر موسی آسان گردد و تا به یکدیگر رشک و حسادت نورزند و هرج و مرج بر پا نگردد، از این رو دوازده چشمه‌ی آب برای آنان جوشید. تا به خاطر آب به نزاع و کشتار دست نزنند، و برای هر قبیله رئیسی تعیین کرد که در امورشان به او مراجعه کنند.[1] ﴿**و أوحینا إلی موسی إذ استسقاه قومه**﴾ وقتی در حال سرگردانی، تشنگی بر آنان مستولی شد و از موسی درخواست آب کردند، به او وحی کردیم که: ﴿**أن اضرب بعصاك الحجر**﴾ با عصایش به سنگ بزند، پس آن را زد، ﴿**فانبجست منه اثنتا عشرة عینا**﴾ از سنگ دوازده چشمه‌ی آب جوشید؛ یعنی به تعداد قبیله‌های بنی‌اسرائیل چشمه جوشید. ﴿**قد علم کل أناس مشربهم**﴾ هر تیره و جماعت چشمه‌ای مخصوص خود دانستند. طبری گفته است: هیچ قبیله‌ای به منظور مصرف آب، داخل چشمه‌ی دیگری نمی‌شد. ﴿**و ظللنا علیهم الغمام**﴾ ابر را سایبان آنها قرار دادیم که آنها را از گرمی آفتاب مصون بدارد و آنها را از آزار حرارت شدید حفظ نماید. آلوسی گفته است: سایه با حرکت آنها حرکت کرده و موقع توقف آنها، آن هم می‌ایستاد. ﴿**و أنزلنا علیهم المنّ و السلوی**﴾ کرم خود را بر آنان با اعطای خوردنی اشتها انگیز و خوشمزه کامل کردیم، غذای خوردنی عبارت بود از «منّ»، و آن ماده‌ایست شیرین که بر برگ درخت می‌بارد و مردم آن را جمع‌آوری کرده و می‌خورند. و «سلوی»، و آن پرنده‌ای لذیذ گوشت است به نام سمانی «بلدرچین». تمام آنها از فضل و کرم و عطایای خدا بر آنان می‌باشد که بدون زحمت و تلاش برای آنان فراهم شده بود. ﴿**کلوا من طیبات ما رزقناکم**﴾ به آنها گفتیم: از این خوراک پاک و لذیذ که آن را روزی

۱ـ البحر ۴۰۶/۴.

شما کرده‌ایم بخورید. ﴿و ما ظلمونا و لکن کانوا أنفسهم یظلمون﴾ در این کلام قسمتی حذف شده است که تقدیر آن چنین می‌باشد: ﴿فکفروا بهذه النعم و ما ظلمونا...﴾ یعنی در مقابل این نعمت‌ها ناسپاسی کردند و به خدا کافر شدند و در این مورد به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم کردند و به سبب کفرشان در معرض عذاب خدا قرار گرفتند. ﴿و إذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة و کلوا منها حیث شئتم﴾ به آنان یاد آور باش: وقتی ما به پیشینیان آنها گفتیم: در بیت‌المقدس بنشینید و از هر جهت و هر مکان از خوراک و میوه‌های آن بخورید، ﴿و قولوا حطة﴾ وقتی وارد آنجا شدید بگویید: بار خدایا! گناهان ما را کم کن و نادیده بگیر و آن را ببخشای. ﴿نغفر لکم خطیآتکم﴾ تمام گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کنیم. ﴿سنزید المحسنین﴾ هر کس از فرمان خدا اطاعت کند و عمل نیکو انجام دهد، علاوه بر عفو و بخشودن گناهانش، او را به بهشت نیز داخل خواهیم کرد. ﴿فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم﴾ یعنی ستمکاران سخنان و گفته‌ی خدا را به سخنانی نا لایق تبدیل کردند و به جای (حطه)، (حنطه) گفتند و به جای این‌که سجده کنان و با خشوع و فروتنی وارد شوند، نشستند و به عنوان مسخره نشیمنگاه را بر زمین نهاده و خود را می‌کشیدند، بدین‌ترتیب فرمان و دستور خدا را به بازیچه گرفتند. ﴿فأرسلنا علیهم رجزاً من السمآء بما کانوا یظلمون﴾ به سبب ستم و تجاوز مدام آنها عذابی از آسمان بر آنان نازل کردیم. ابوسعود گفته است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند.[۱] ﴿و اسألهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر﴾ ای محمد! درباره‌ی اخبار پیشینیان آنها، از آنان سؤال کن، و نیز در مورد شهری که در نزدیکی دریا و در ساحل آن قرار داشت از آنها بپرس که وقتی از فرمان خدا سر باز زدند و در روز شنبه به شکار پرداختند چه

۱ـ ابوسعود ۲/۲۰۵.

بلایی به سرشان آمد؟ آیا خدا آنان را به صورت میمون و گراز مسخ نکرد؟ ابن‌کثیر گفته است: این قریة عبارت است از «ایله» که در ساحل دریای قلزم قرار داشت.[۱] ﴿إذ یعدون فی السبت﴾ در روز شنبه از حد مقرر از جانب خدا تجاوز کرده و آن را زیر پا نهادند و به شکار پرداختند. ﴿إذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعاً﴾ یعنی روز شنبه که شکار در آن روز بر آنان حرام بود، ماهیان به تعدادی فراوان بر سطح آب نمایان می‌شدند. ﴿و یوم لایسبتون لاتأتیهم﴾ در غیر روز شنبه و در سایر ایام ماهیان ظاهر نمی‌شدند بلکه از دید آنها نهان می‌گشتند. ﴿کذلك نبلوهم بما کانوا یفسقون﴾ با نمایاندن ماهی در سطح آب در روزی که شکار در آن بر آنان حرام بود، و پنهان کردن ماهی در روزی که شکارش بر آنان حلال بود، چنان امتحان و آزمایشی عجیب و شگفت‌انگیز از آنان به عمل آوردیم؛ چرا که آنها دچار فسق گشته و حرمات خدا را زیر پا نهاده بودند. قرطبی گفته است: روایت شده است که چنین امری در روزگار داود بود، شیطان در دل آنها وسوسه کرده و به آنها گفت: شما در روز شنبه فقط از صید ماهی منع شده‌اید، پس حوض‌هایی از آب تهیه کرده و در روز جمعه ماهیان را به طرف آن برانید تا در آن بمانند و به علت کمی آب نمی‌توانستند خارج شوند و روز یکشنبه آنها را می‌گرفتند و بدین‌ترتیب در شکار کردن آنها نیرنگ به‌کار می‌بردند.[۲] ﴿و إذ قالت أمة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم أو معذبهم عذابا شدیدا﴾ ابن‌کثیر گفته است: خداوند خبر می‌دهد که اهل این قریه سه گروه شدند: گروهی عمل ممنوع را انجام داده و با به‌کار گرفتن حیله در روز شنبه به شکار ماهی می‌پرداختند، و گروهی آنها را منع کرده و از آنها دوری می‌جستند، و گروهی که نه شکار می‌کردند و نه منع اما به گروه مانع می‌گفتند: ﴿لم تعظون قوما الله مهلکهم﴾ چرا آن جماعت را منع می‌کنید حال این‌که خدا آنها را نابود می‌کند و مستحق کیفر خدا هستند،

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۸.
۲ـ قرطبی ۷/ ۳۰۶.

بنابراین نهی و منع شما، آنان را سودی نیست.[1] ﴿قالوا معذرة إلى ربكم﴾ نهی‌کنندگان گفتند: آنها را نهی می‌کنیم تا در پیشگاه خدا عذری داشته باشیم و وظیفه‌ی خود را انجام داده باشیم که عبارت است از نصیحت و یادآوری. ﴿و لعلهم يتقون﴾ و شاید از عمل و گناه خود دست بردارند. طبری گفته است: شاید از خدا بترسند و به اطاعت از خدا روی آورند و از نافرمانی و تجاوز روز شنبه توبه کنند.[2] ﴿فلما نسوا ما ذكروا به﴾ وقتی آنچه را که اندرزگویان به آنها تذکر دادند، ترک و فراموش کردند و از پذیرفتن اندرز شدیداً رو برتافتند، ﴿أنجينا الذين ينهون عن السوء﴾ نهی‌کنندگان از فساد در زمین را نجات دادیم، ﴿و أخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس﴾ و ستمگران نافرمان را به عذابی شدید گرفتار کردیم که مرتکب نافرمانی شده بودند. ﴿بما كانوا يفسقون﴾ به سبب فسق و عصیانشان از فرمان خدا آنها را به عذابی شدید دچار نمودیم. ﴿فلما عتوا عما نهوا عنه﴾ وقتی گردنکشی و نافرمانی کردند و عمل ممنوع انجام دادند. ﴿قلنا لهم كونوا قردة خاسئين﴾ آنها را به میمون و گراز مسخ کردیم. به این معنی: اول آنها عذاب شدید چشیدند، و وقتی از عمل زشت بر نگشتند و به طغیان و نافرمانی ادامه دادند، به میمون و گراز مسخ شدند. در نتیجه «اصحاب القرية» به سه گروه تقسیم شدند: گروهی که راه نافرمانی را پیش گرفتند و در نتیجه با عذاب سخت گرفتار شدند، گروهی که به منع و نصیحت پرداختند، در نتیجه خدا آنها را از عذاب نجات داد و گروهی هم که بی‌طرف ماندند؛ نه نهی به عمل آوردند و نه مرتکب زشتی و معصیت شدند و قرآن در مورد آنها سکوت اختیار کرده است. ابن‌عباس گفته است: نمی‌دانم چه به سر گروه ساکت آمد، آیا نجات یافتند؛ یا هلاک شدند؟ عکرمه گفته است: او ـ ابن‌عباس ـ را ترک نکردم تا به او نشان دادم که آنها نجات یافتند، چون از عمل تبهکاران ناراضی و بیزار بودند، در مقابل آن مرا لباسی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۵۹.
۲ـ طبری ۱۳/ ۱۸۵.

پوشاند.[۱] ﴿و إذ تأذن ربك ليبعثن عليهم إلى يوم القيامة من يسومهم سوء العذاب﴾ ای محمد! زمانی را به خاطر بیاور که پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت افرادی بر یهود مسلط می‌کنم که در حق آنان بدترین عذاب را اعمال کنند؛ از جمله «بخت النصر» را بر آنان مسلط کرد که مردان را به قتل رساند و زنان را به اسارت گرفت، و نصاری را بر آنان مسلط کرد که جزیه را بر آنان مقرر کرد و آنان را دچار خفت و خواری نمود، و حضرت محمد ﷺ را بر آنان مسلط کرد که زمین را از لوث آنان پاک نمود و آنها را از جزیرةالعرب بیرون کرد، و اخیراً هیتلر را بر آنان مسلط کرد، خونشان را حلال نمود و نزدیک بود ریشه‌ی آنها را از بیخ برکند، و با کشتن و در به در کردن آنها را به دیار نیستی بفرستد، و هنوز وعده‌ی خدا مبنی بر تسلط عذاب بر آنان جاری است و به امید خدا در نبرد نهایی مسلمانان آنها را نابود خواهد کرد، و در چنان روزی مسلمانان از نصرت و یاری خدا شاد و مسرور خواهند شد. ﴿إن ربك سريع العقاب و إنه لغفور رحيم﴾ یعنی خدا در کیفر دادن نافرمانان به سرعت عمل کرده و برای مطیعان بخشاینده است.

﴿و قطعناهم في الأرض أمما﴾ آنها را در زمین به صورت طوایف و گروه‌ها پراکنده کردیم، در هر شهری گروهی از آنان پیدا می‌شود، و محل و اقلیمی به عنوان مالکیت و محل استقرار در اختیار ندارند تا دارای شوکتی بشوند، و این‌که اخیراً در سرزمین مقدس گردهم آمده‌اند، برای این است که بدست مسلمانان نابود شوند، انشاءالله همچنان که خدا به پیامبر ﷺ وعده داده است آنجا که می‌فرماید: «لایقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود ...»، تا مسلمانان به قتال یهود بر نخیزند روز رستاخیز فرا نخواهد رسید. سپس خدای متعال بیان کرده است که تمام آنها دروغگو و نافرمان نیستند، بلکه در بین آنها افراد نیک و افراد بد قرار دارد: ﴿منهم الصالحون و منهم دون ذلك﴾ در بین

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۵۹.

آنان هستند افرادی که ایمان آورده‌اند اما در اقلیت می‌باشند، و هستند افرادی که به سبب فسق و کفرشان صلاحیت و شایستگی خود را از دست داده‌اند، که اکثریت را تشکیل می‌دهند. ﴿و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون﴾ با نعمت و انتقام و سختی و رفاه و آسایش آنها را امتحان و آزمایش کردیم که شاید از کفر و نافرمانی برگردند. ﴿فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب﴾ ابن‌کثیر گفته است: یعنی بعد از آن نسل که از نیک و بد تشکیل شده بود، نسلی دیگر جانشین شد که امید خیری در آنها نبود و کتاب یعنی تورات را از پدرانشان به ارث برده‌اند.[1] ﴿یأخذون عرض هذا الأدنی و یقولون سیغفر لنا﴾ چیزی پست و بی‌ارزش از حطام این دنیا بر می‌گیرند و با تکبر می‌گویند: خدا این عمل را بر ما می‌بخشاید، بدین‌ترتیب غرور خود و دروغ بستن به خدا را اعلام می‌دارند. ﴿و إن یأتهم عرض مثله یأخذوه﴾ یعنی به امید مغفرت، بر گناه اصرار می‌ورزند، و هر وقت حطام دنیا بر ایشان نمایان و فراهم گردد، بدون توجه به حلال یا حرام بودنش آن را بر می‌گیرند. ﴿ألم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب أن لایقولوا علی الله إلا الحق﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی آیا در تورات پیمان مؤکد از آنها گرفته نشده است که حق را بگویند و دروغ به زبان خدا نبندند؟! پس چگونه گمان می‌برند که با وجود اصرارشان بر نافرمانی و حرام‌خواری، خدا آنان را خواهد بخشید؟ ﴿و درسوا ما فیه﴾ این بیان برای آنان بزرگترین توبیخ به شمار می‌آید؛ یعنی با این‌که مطالب کتاب را درک و محتوای آن را کاملاً فهمیدند که چه وعیدی در مورد گفتار ناروا و افترا بستن به خدا آمده است. ﴿و الدار الآخرة خیر للذین یتقون﴾ منزلگاه آخرت برای آنان که از خدا می‌ترسند و حرام را ترک می‌کنند، بهتر است. ﴿أفلا یعقلون﴾ استفهام برای انکار است؛ یعنی آیا منزجر نمی‌شوند و عقل و خرد ندارند؟ منظور این است: که اگر آنها عقل داشتند، دنیای

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ٦١.

فانی را بر آخرت ترجیح نمی‌دادند. ﴿و الذین یمسکون بالکتاب و أقاموا الصلاة﴾ آنان که در امور دین خود به آنچه خدا نازل کرده است متمسک می‌شوند و نماز را در اوقات مقرر برپا می‌دارند و بر آن مداومت می‌کنند. ﴿إنا لانضیع أجر المصلحین﴾ پاداش آنها را ضایع نمی‌کنیم بلکه بر مبنای تمسک و صلاحشان پاداشی برتر و ارجمندتر به آنها می‌دهیم.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و لما سکت عن موس الغضب﴾ غضب به انسانی تشبیه شده است که فریاد بر می‌آورد و خشمگین می‌شود و به خروش می‌آید و فرمان می‌دهد و سپس ساکت گشته و آرام می‌گیرد، بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود که کلام شامل «استعاره‌ی مصرحه» می‌باشد و تصویری زیبا را ارائه می‌دهد و هر آنکه دارای طبعی سلیم و ذوقی درست باشد آن را درک می‌کند.

۲- در بین لفظ ﴿تضل﴾، ﴿تهدی﴾، ﴿یحی﴾ و ﴿یمیت﴾ طباق بر قرار است.

۳- ﴿یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث﴾ شامل مقابله می‌باشد که یکی از محسنات و فنون بدیعی است. مقابله آن است دو معنی یا بیشتر را بیاورید، بعداً نقطه مقابل آنها را به ترتیب بیاورید.

۴- ﴿و یضع عنهم إصرهم و الأغلال﴾ اصر و اغلال را برای احکام و تکالیف طاقت‌فرسا استعاره آورده است.

۵- ﴿أفلا تعقلون﴾ به منظور توبیخ و تادیب بیشتر از غایب به مخاطب التفات شده است.

فواید: خلف به فتح لام به معنی جانشین نیک و خیر است، و به سکون لام به معنی جانشین بد است، خدا می‌فرماید: ﴿فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا﴾. و این آیه ﴿فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب﴾.

والله‌اعلم.

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ إِذْ نَتَقْنَا ٱلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَ ٱذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾ وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾ وَ ٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱلَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَٱنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَ ٱتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَٱقْصُصِ ٱلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾ سَاءَ مَثَلاً ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾ مَن يَهْدِ ٱللهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِي وَ مَن يُضْلِلْ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلٰئِكَ كَٱلْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلٰئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾ وَ لِلهِ ٱلْأَسْمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لاَيَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِم مِن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٤﴾ أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ ٱللهُ مِن شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾ مَن يُضْلِلِ ٱللهُ فَلاَ هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال عصیان و نافرمانی و غرور بنی اسرائیل را بازگو فرمود، در اینجا سرانجام و عاقبت آنها را خاطر نشان ساخته است، از جمله کوه طور را از جا بر کنده و در صورت عدم اجرای احکام تورات، آن را بر سر آنها فرو کوفته و آنها را له و لورده می‌کند. سپس داستان دانشمندان سوء را یادآور شده است، داستان فردی را آورده است که از آیات و دلایل خدا رو برتافته و به دنیا رو آورده است. خدا برای چنین شخصی سگی را مثال آورده است که هم در حالت خستگی و هم در حالت آسایش زبان را بیرون کشیده و نفس نفس می‌زند. و همین مثال برای به تصویر کشیدن روحیه‌ی یهود بسیار مناسب است، یهودی که دنیا را در چنگ و دندان خود گرفته‌اند و خود برده‌ی آن شده‌اند.

معنی لغات: **﴿نتقنا﴾** نتق به معنی کشیدن و برکندن به زور است. ابو عبیده گفته است: نتق در اصل به معنی برکندن چیزی از محلش و پرتاب کردن آن است.[۱] **﴿ظلة﴾** هر آنچه بر شما سایه بیندازد از قبیل سقف و ابر و گوشه‌ی دیوار. جمع آن ظلل و ظلال است. **﴿و ظنوا﴾** دانستند یا یقین حاصل کردند. **﴿انسلخ﴾** انسلاخ به معنی خروج است، هر کس از چیزی کاملاً خارج شود می‌گویند از آن انسلاخ کرده است. انسلخت الحیة: مار از پوستش خارج شد. **﴿أخلد﴾** به چیزی تمایل پیدا کرد و به سویش رفت. در اصل به معنی دوام است أخلد بالمکان: در آن مکان مقیم و ماندگار شد. خلود در بهشت نیز از همین ماده است. **﴿یلهث﴾** جوهری گفته است لهث الکلب یلهث؛ وقتی سگ از تشنگی و خستگی زبانش را بیرون بیاورد.[۲] **﴿ذرأنا﴾** یعنی خلقنا. **﴿یلحدون﴾** الحاد یعنی انحراف از راه راست. «الحد فی الدین» یعنی از دین و تعالیمش منحرف گشت.

۱ـ رازی ۴۵۷/۴.

۲ـ صحاح ماده‌ی «لهث».

تفسیر: ﴿و إذ نتقنا الجبل فوقهم﴾ به یاد بیاور وقتی را که کوه طور را از جا کندیم و آن را بر بالای سر بنی‌اسرائیل قرار دادیم، ﴿کأنه ظلة﴾ که انگار سقف یا سایه‌ی ابر بود. ﴿وظنوا أنه واقع بهم﴾ و به یقین می‌دانستند که اگر به امتثال امر نپردازند بر آنان سقوط می‌کند. مفسران گفته‌اند: روایت شده است که آنها به سبب سنگینی احکام تورات از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند؛ زیرا آن را سخت و سنگین می‌دانستند، آنگاه خدا کوه طور را بر سر آنان بلند کرد و به آنها گفته شد: اگر تورات و احکام آن را قبول نکنید کوه بر شما خواهد افتاد، وقتی کوه را نگاه کردند همگی از بیم سقوط کوه سر سجده بر زمین نهادند، آنگاه خدای متعال فرمود: ﴿خذوا ما آتیناکم بقوة﴾ به آنها گفتیم: تورات را محکم و جدی بگیرید. ﴿واذکروا ما فیه لعلکم تتقون﴾ برای این‌که در سلک پرهیزگاران قرار بگیرید، به آن عمل کنید. ﴿و إذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم﴾ طبری گفته است: یعنی ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که خدا اولاد آدم را از پشت پدران بیرون آورد، و آنان به توحید و یگانگی خدا اعتراف کردند و آنها را بر همدیگر گواه گرفت.[1] ابن‌عباس گفته است: دستی به پشت آدم کشید و تمام انسان‌هایی را بیرون کشید که تا روز قیامت آنها را خلق می‌کند. ﴿و أشهدهم علی أنفسهم ألست بربکم قالوا بلی شهدنا﴾ از آنان بر پروردگاری و یگانگیش اقرار و اعتراف خواست، و آنها نیز بر آن معترف و ملتزم شدند.

۱ـ مفسران در مورد این آیه دو نظر دارند: یکی این‌که بعد از این‌که خدا آدم را خلق کرد ذریتش را از پشت او بیرون آورد در حالی که همچون مورچگان بودند و از آنها تعهد گرفت که او را خدای خود بدانند، پس همگی گواهی دادند. چنین روایتی به طریق زیادی از پیامبر ﷺ روایت شده است، و جمعی از صحابه به آن قائل شده‌اند. دوم این‌که این آیه از باب تمثیل و تخییل است؛ به این معنی خدای سبحان برای آنان دلایلی را بر پروردگاری و یگانگی خود اقامه کرده و عقل آنها بر آن گواهی داده است، عقلی که خدا آنرا وسیله‌ی تمییز بین گمراهی و هدایت قرار داده است. پس انگار بر خود گواهی داده‌اند. خداوند به آنها گفت: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. زمخشری و ابوحیان و ابوسعود این نظر را اختیار کرده‌اند. اما نظر اول درست‌تر است.

﴿أن تقولوا یوم القیامة إنا کنا عن هذا غافلین﴾ تا در روز قیامت نگویید: ما از این پیمان و اقرار غافل و بی‌خبر بودیم. ﴿أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم﴾ و نیز روز قیامت باز نگویید: ما مشرک نبودیم بلکه ما از نیاکان خود تقلید و پیروی کردیم و راه آنان را پیش گرفتیم، پس ما معذوریم. ﴿أفتهلکنا بما فعل المبطلون﴾ آیا به سبب شرک پدران، ما را نابود می‌کنی؟ آنها گمراه بودند و ما از روی نادانی راه آنها را پیش گرفتیم و از حق بی‌خبر بودیم. ﴿و کذلك نفصل الآیات و لعلهم یرجعون﴾ همان‌طور که پیمان را بیان کردیم، آیات را نیز بیان می‌کنیم تا مردم درباره‌ی آن بیندیشند، و تا از اصرار بر باطل و تقلید از پدران دست بر دارند و برگردند. ﴿و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها﴾ ای محمد! برای یهود داستان آن مرد عالم را بر خوان که مقداری از علم کتب را به او یاد دادیم، که همانند مار که از پوستش بیرون می‌آید، او هم از زیر بار آیات بیرون آمد؛ یعنی به آن کافر شد و از آن روگردان گشت. ﴿فأتبعه الشیطان فکان من الغاوین﴾ شیطان به او پیوست و بر او تسلط یافت و او را به زمره‌ی گمراهان و فرورفتگان در ضلالت در آورد. در حالی که قبلاً از هدایت شدگان و راه‌یافتگان بود. ابن‌عباس گفته است: این دانشمند «بلعم بن باعوراء» بود که اسم اعظم خدا را می‌دانست. ابن مسعود گفته است: مردی است از بنی‌اسرائیل، حضرت موسی او را نزد پادشاه (مدین) فرستاد تا او را به سوی خدا بخواند، پادشاه به او رشوه داد و پست و مقام به او داد تا دین موسی را رها کرده و به دین پادشاه بپیوندد، او هم پذیرفت و چنان کرد و مردم را از دین منحرف نمود.[1] ﴿و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه أخلد إلی الأرض و اتبع هواه﴾ اگر می‌خواستیم او را به پایه و منزلت دانشمندان نیک، رفعت می‌دادیم، اما او به سوی دنیا تمایل پیدا کرد و بدان گروید، هوس‌ها و لذت‌های آن را بر آخرت ترجیح داد، و از هوای

۱ـ التسهیل ۲/ ۵۴.

نفس پیروی کرد، از این رو به «اسفل السافلین» سقوط کرد. ﴿فمثله کمثل الکلب إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث﴾ او در پستی و حقارت همانند سگی است که اگر آن را برانی و بزنی و فرار کند زبان بیرون می‌کشد و نفس می‌زند و اگر آن را به حال خود بگذاری باز زبان بیرون می‌کشد و نفس می‌زند. این تمثیل است بسیار جالب و از نظر بلاغی یک دنیا معنا و مفهوم را می‌رساند. ﴿ذلك مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا﴾ این مثال زشت در خصوص تمام آنان که آیات خدا را تکذیب می‌کنند، صدق می‌کند. کنایه از یهود است که تورات بر ایشان آمد و اوصاف پیامبر ﷺ را شناختند، اما وقتی او را شناختند، به او کافر شدند و از حکم تورات سرپیچی کردند. ﴿فاقصص القصص لعلهم یتفکرون﴾ آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم برای امتت بیان کن شاید در آن بیندیشند و پند بگیرند. ﴿ساء مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا﴾ چه بسیار زشت و بد است حال و مثل آنان که آیات خدا را تکذیب می‌کنند! ﴿و أنفسهم کانوا یظلمون﴾ در تکذیب آیات خدا فقط به خود ستم می‌کنند و کیفر آن فقط به گردن خود آنان می‌باشد. ﴿من یهد الله فهو المهتدی و من یضلل فأولئك هم الخاسرون﴾ هر کس خدا او را هدایت دهد، همو نیکبخت و موفق است، و هر کس را گمراه کند بدون شک نومید و زیانمند است. منظور آیه این است که هدایت و گمراهی به دست خدا است. ﴿و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن و الإنس﴾ برای تهیه‌ی سوخت و هیزم جهنم بسیاری از جن و انس را خلق کردیم. منظور افرادی است که در روز ازل استحقاق آن را یافته‌اند که در شقاوت ابدی باشند. ﴿لهم قلوب لایفقهون بها﴾ یعنی ضمیر دارند اما به وسیله‌ی آن حق را درک نمی‌کنند. ﴿و لهم أعین لایبصرون بها﴾ چشم دارند اما دلایل قدرت خدا را نمی‌بینند و عبرت نمی‌گیرند. ﴿و لهم آذان لایسمعون بها﴾ گوش دارند اما آیات و اندرزها را نمی‌شنوند و اندیشمندانه از آن پند نمی‌گیرند. منظور نفی شنیدن و دیدن به طور کلی نیست، منظور شنیدن و دیدن مطالب مفید دینی است. ﴿أولئك کالأنعام بل هم أضل﴾ آنها در عدم درک و فهم و به کار نگرفتن بصیرت و شنوایی

بسان حیواناتند، بلکه حالی بدتر از حیوانات دارند؛ چون حیوانات نفع و ضرر خود را تشخیص می‌دهند، در صورتی که آنها نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهند، از این جهت به آتش می‌روند. **﴿أولئك هم الغافلون﴾** در دریای جهل و غفلت فرو رفته‌اند. **﴿ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها﴾** خدا دارای نام‌های نیکو می‌باشد که نیکوترین و والاترین اسامی هستند؛ چون از نیکوترین و شریفترین معانی خبر می‌دهند، پس خدا را به آنها بخوانید، **﴿و ذروا الذین یلحدون فی أسمائه﴾** افرادی را ترک نمایید که در مورد نام‌های خدای متعال از حق منحرف می‌باشند. افرادی مانند مشرکان که از اسامی خدا برای بت‌های خود کلماتی مشتق کرده‌اند، مانند لات که از «الله» مشتق شده و عزی که از «عزیز» و منات که از «منان» مشتق شده است. **﴿سیجزون ما کانوا یعملون﴾** در آخرت کیفر عمل خود را دریافت می‌کنند. **﴿و ممن خلقنا أمة یهدون بالحق و به یعدلون﴾** از میان ملت‌هایی که خلق کرده‌ایم ملتی هستند که در گفتار و رفتار به شریعت خدا عمل نموده و مردم را به حق دعوت می‌کنند و خود نیز بدان عمل و حکم می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: منظور این آیه، امت حضرت محمد است که در حدیث آمده است: «جمعی از امتم مدام از حق پشتیبانی می‌کنند و در راه حق پیروزند، مخالفان و مانعان نمی‌توانند به آنها زیانی برسانند، و تا فرا رسیدن فرمان خدا چنان خواهند بود».[۱] این طایفه و گروه به زمانی اختصاص ندارند، بلکه در هر زمان و مکانی امکان دارد وجود داشته باشند، بنابراین اسلام همیشه پیروز است و مغلوب نخواهد شد، و هر چند افراد کم‌دین و اهل شر هم در افزایش باشند، آنها اهمیت و اعتباری ندارند و بی‌قدرتند. در این حدیث برای امت محمد مژده‌ی بزرگی آمده است و آن این‌که اسلام در اوج رفعت و والایی قرار دارد و تا فرا رسیدن قیامت، اسلام و مسلمانان چنان خواهند بود.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۷۰. این حدیث در «صحیحین» وارد شده است.

﴿و الذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لايعلمون﴾ از ساکنان مکه و غیره، آنان که قرآن را تکذیب کردند، به تدریج آنان را به عذاب خود گرفتار می‌نماییم به طوری که احساس نمی‌کنند آنها را به نابودی نزدیک می‌کنیم. بیضاوی گفته است: این عمل چنین صورت می‌گیرد که نعمت‌ها بر آنان افزایش می‌یابد و آنها گمان می‌کنند که خدا به آنها لطف دارد، از این رو در یاغیگری بیشتر فرو می‌روند، تا سرانجام عذاب در حق آنان تحقق می‌یابد.[1] ﴿و أملی لهم﴾ به آنها مهلت می‌دهم آنگاه آنها را همانند انسانی نیرومند و قوی دستگیر نموده و به عذاب سخت خود گرفتار می‌کنیم، همان‌گونه که در حدیث آمده است: «خدا ستمکار را مهلت می‌دهد و وقتی او را می‌گیرد از دستش در نمی‌رود». ﴿إن کیدی متین﴾ گرفتن و کیفرم محکم و شدید است. به این دلیل آن را کید یعنی حیله نامید که به ظاهر احسان و نیکی است ولی در باطن ذلت است. ﴿أو لم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة﴾ آیا آن تکذیب‌کنندگانِ آیاتِ خدا نمی‌اندیشند، تا دریابند که حضرت محمد ﷺ دیوانه نیست، بلکه پیامبر بر حق خدا است و او را به منظور هدایت انس و جن فرستاده است؟ بدین‌ترتیب تهمت مشرکین که به او دیوانگی نسبت می‌دادند نفی می‌شود آنجا که می‌گفتند: ای آنکه وحی بر تو نازل شده است! تو دیوانه‌ای. ﴿إن هو إلا نذیر مبین﴾ محمد جز پیامبر برحذر دارنده نیست، کارش برای آنکه عقل و خرد و اندیشه و شعور دارد، روشن و معلوم است. ﴿أو لم ینظروا فی ملکوت السموات و الأرض﴾ آیا با تعمّق در ملک وسیع و عظیم خدا نمی‌نگرند که بر عظمت و کمال قدرت خالق دلالت دارد؟ استفهام برای انکار و تعجب و سرزنش است. ﴿و ما خلق الله من شیء﴾ آیا درباره‌ی این همه مخلوقات بدیع و شگفت‌انگیز خدا نمی‌اندیشند تا آن را دلیل کمال قدرت سازنده‌ی آن و نشانه‌ی عظمت مالک و یگانگی خالقش قرار دهند؟ ﴿و أن عسی أن یکون قد اقترب أجلهم﴾

۱ـ بیضاوی صفحه‌ی ۲۰۵.

یعنی به این بیندیشند که شاید به زودی بمیرند، لذا قبل از فرا رسیدن اجل باید درباره‌ی امری که سبب رستگاری آنها است به تفکر و اندیشه بشتابند. **﴿فبأی حدیث بعده یؤمنون﴾** بعد از قرآن به چه سخنی ایمان می‌آورند در حالی که قرآن در نهایت روشنی قرار دارد؟ **﴿من یضلل الله فلا هادی له﴾** هر آنکه خدا گمراهیش را مقرر کرده باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند او را هدایت نماید. **﴿و یذرهم فی طغیانهم یعمهون﴾** آنها را در کفر و نافرمانی و تردید، متحیر و سرگردان رها می‌سازد.

نکات بلاغی: ۱- **﴿و إذ أخذ ربك﴾** شامل التفات از غایب به متکلم است، در اصل «و إذ أخذنا» بود. نکته‌ی قابل توجه در آن عبارت است از بزرگ نشان دادن مقام پیامبر به وسیله‌ی توجیه خطاب به او، و نیز در اضافه کردن «رب» به ضمیر «کاف»: **﴿ربك﴾** تشریف و احترام آشکاری وجود دارد. این قسمت شامل بیان بعد از ابهام و تفصیل بعد از اجمال نیز می‌باشد.

۲- **﴿فانسلخ منها﴾** به طور کامل همانند کندن پوست گوسفند از آن بیرون شد. ابوسعود گفته است: خروج از دین را به «انسلاخ» تعبیر نموده است تا اعلام کند که کاملا از آیات دور شد، در حالی که بسیار به آن نزدیک بود.(۱)

۳- **﴿فمثله کمثل الکلب إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث﴾** شامل تشبیه تمثیلی است؛ یعنی حالش در خرابی بسان حال پست‌ترین حیوان یعنی سگ است که مدام نفس نفس می‌زند، هم در حالت خستگی و هم در حالت آسایش، بدین ترتیب این صورت از اموری متعدد بر گرفته شده است، از این رو آن را تشبیه تمثیلی می‌گویند.

۴- در عبارتِ **﴿أولئك کالأنعام﴾** تشبیه مرسل مجمل وجود دارد.

۱- ابوسعود ۲ / ۲۱۰.

فواید: از ابن‌عباس روایت شده است درباره‌ی گفته‌ی خدا: ﴿ألست بربكم قالوا بلى﴾ وگفته است: اگر می‌گفتند: «نعم» همه کافر می‌شدند و دلیل آن چنین است: ﴿نعم﴾ برای تصدیق خبر دهنده می‌باشد اعم از این‌که به نفی باشد یا به ایجاب، که اگر چنان می‌گفتند: اقرار می‌کردند که خدای آنها نیست، به عکس (بلی)؛ چون حرف جواب است و به جواب نفی اختصاص دارد، و نفی را باطل می‌کند، پس معنی آن چنین می‌شود، بله: تو پروردگار ما هستی، و اگر می‌گفتند: نعم، معنی آن چنین می‌شد: آری تو خدای ما نیستی. این است آن‌چه از ابن‌عباس روایت شده است، در آن دقت کنید!

یادآوری: در حدیث آمده است: «خدا دارای نود و نه اسم است، هر کس آنها را بر شمارد وارد بهشت می‌شود». روایت از ترمذی. دانشمندان گفته‌اند: معنی این حدیث این است که هر کس آنها را حفظ کند و در معنی آنها بیندیشد وارد بهشت می‌شود. منظور این نیست که اسماءالله در این نود و نه اسم منحصر است؛ چون در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر ﷺ گفته است: «بار خدایا! به هر نامی که آن را بر خود نهاده‌ای تو را می‌خوانم و نیز با نامی که در علم غیب برای خود برگزیده‌ای». ابن عربی از بعضی روایت کرده است که خدا هزار نام دارد.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾ قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ ٱللَّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا

فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا ٱللّٰهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّاكِرِينَ ﴿۱۸۹﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى ٱللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لاَيَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَ لاَيَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاَأَنْفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾ وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لاَيَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ ﴿۱۹۳﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللّٰهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَٱدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۹۴﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ٱدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ ﴿۱۹۵﴾ إِنَّ وَلِيِّيَ ٱللّٰهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ ﴿۱۹۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لاَ أَنْفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿۱۹۷﴾ وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لاَيَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاَيُبْصِرُونَ ﴿۱۹۸﴾ خُذِ ٱلْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾ وَ إِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللّٰهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾ وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي ٱلْغَيِّ ثُمَّ لاَيُقْصِرُونَ ﴿۲۰۲﴾ وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلاَ ٱجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَبِّي هٰذَا بَصَائِرُ مِن رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰۳﴾ وَ إِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْآنُ فَٱسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾ وَ ٱذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ و ٱلآصَالِ وَ لاَتَكُن مِنَ ٱلْغَافِلِينَ ﴿۲۰۵﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لاَيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴿۲۰۶﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا موضع‌گیری مسخره‌کنندگان به دین را خاطرنشان کرد، در اینجا قسمتی از تمسخر آنها را یادآور شده است، آنجا که از پیامبر درباره‌ی زمان قیام قیامت سؤال کردند. سپس بر بطلان عقیده‌ی

مشرکین دلیل و برهان اقامه کرده است که به پرستش بت‌ها می‌پرداختند و با بیان عظمت مقام و منزلت قرآن و این‌که در وقت تلاوتش گوش فرا دادن واجب است، سوره‌ی شریف خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿**مرساها**﴾ یعنی استقرار و حصول آن. از «ارسا» به معنی «اثبت» آمده است. أرست السفینة: یعنی کشتی لنگر انداخت و متوقف شد. ﴿**یجلیها**﴾ یعنی آن را نمایان می‌کند. تجلیه به معنی کشف و نمایان کردن است. ﴿**حفی**﴾ حفی جستجوگر چیزی. کسی که به کارش اهمیت می‌دهد. اعشی گفته است:

فإن تسألی عنّی فیاربَّ سائل　　حفّی عن الأعشی به حیث اصعدا[1]

احفاء به معنی کوتاه کردن است. احفی الشوارب: سبیلش را کوتاه کرد. أحفی عن الشیء به معنی تفحص است. ﴿**العرف**﴾ یعنی معروف، و آن عبارت است از هر خصلتی ستوده که عقل بدان راضی شود و نفس از آن آرامش بگیرد. ﴿**الآصال**﴾ جمع اصیل است. جوهری می‌گوید: از عصر تا وقت غروب را «اصیل» می‌گویند.[2]

سبب نزول: روایت شده است که مشرکان به پیامبر ﷺ گفتند: اگر پیامبر هستی به ما بگو قیامت کی بر پا می‌شود؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**یسألونك عن الساعة أیان مرساها**﴾ را نازل کرد.[3]

تفسیر: ﴿**یسألونك عن الساعة**﴾ ای محمد! از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند: ﴿**أیان مرساها**﴾ چه وقت و زمانی رخ می‌دهد؟ قیامت از این‌رو به «ساعت» موسوم شده است که حسابرسی در آن به سرعت صورت می‌گیرد، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿**و ما أمر الساعة إلا کلمح البصر أو هو أقرب**﴾. ﴿**قل إنما علمها عند ربی**﴾ ای محمد! بگو: جز خدا

۱ـ قرطبی ۳۳۶/۷.　　۲ـ صحاح ماده‌ی «احفی».

۳ـ قرطبی ۳۳۵/۷.

هیچ‌کس نمی‌داند وقت قیامت کی خواهد بود؟ سپس آن را تاکید کرده و گفته است: ﴿لايجلّيها لوقتها إلا هو﴾ جز خدای منزه هیچ‌کس آن را برملا نمی‌کند و آن را برای مردم نمایان نمی‌سازد. پس فقط او از زمان آن با خبر است و بس. ﴿ثقلت في السموات والأرض﴾ این امر بر ساکنان آسمان‌ها و زمین بزرگ و سنگین آمد؛ چراکه از آن برحذر و بیمناکند و از هول و هراس شدید آن به خود می‌لرزند.[1] ﴿لاتأتيكم إلاّ بغتة﴾ قیامت زمانی می‌آید که هیچ‌کس انتظار آن را نکرده است؛ یعنی به صورت ناگهانی فرا می‌رسد. ﴿يسألونك كأنك حفيّ عنها﴾ ای محمد! طوری درباره‌ی زمان آن از تو می‌پرسند که انگار سخت در تلاش دانستن آن هستی. ﴿قل إنما علمها عند الله﴾ بگو: جز خدا هیچ‌کس از زمان آن خبر ندارد؛ چون موضوع قیامت از جمله امور غیبی است که به دانای نهان‌ها اختصاص دارد. ﴿ولكن أكثر الناس لايعلمون﴾ اکثر مردم سبب و علت نهان بودن آن را نمی‌دانند. امام فخر رازی گفته است: حکمت در نهان بودن روز رستاخیر این است: اگر وقت و زمان آن را ندانند، از آن برحذر می‌باشند، انسان‌ها سر اطاعت را بیشتر فرود آورده و بیشتر از معصیت دوری می‌جویند.[2] ﴿قل لاأملك لنفسي نفعا و لاضرا إلا ما شاءالله﴾ به آنان بگو: توانایی جلب منفعت برای خود و دفع ضرر را از خود جز به خواست خدا ندارم، پس چگونه وقوع زمان قیامت را می‌دانم؟ ﴿و لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير﴾ اگر امور غیب را می‌دانستم منافع و خیرات دنیا را به دست می‌آوردم و آفت و ضرر را از خود دفع می‌کردم. ﴿و ما مسني السوء﴾ اگر غیب می‌دانستم خود را از گزند و بدی حفظ می‌کردم، اما غیب را نمی‌دانم از این رو هر مقداری خیر یا شر نصیبم می‌شود. ﴿إن أنا إلا نذير و بشير﴾ من فقط برحذرکننده و مژده‌دهنده هستم.

۱ـ این نظر قتاده است. عده‌ای نیز می‌گویند: آنهایی که در آسمان‌ها و زمین زندگی می‌کنند، از آن خبر ندارند.

۲ـ فخر رازی ۴۸۴/۴.

﴿لقوم یؤمنون﴾ برای قومی که مرا در مورد آنچه از جانب خدا آورده‌ام، تصدیق می‌کنند. ﴿هو الذی خلقکم من نفس واحدة﴾ او همان ذات منزهی است و همان خدای عظیم الشأن و بزرگواری است که عموم شما را به تنهایی و بدون یار و یاور از یک نفس یعنی آدم خلق کرده است. ﴿و جعل منها زوجها﴾ و از آن نفس، حوا را خلق کرده است. ﴿لیسکن إلیها﴾ تا درکنارش آرامش و انس بیابد. ﴿فلما تغشاها حملت حملا خفیفا﴾ وقتی با او نزدیکی کرد، بار دار شد، بارش سبک بود؛ چون نطفه بود و در ابتدا موجب آشفتگی و ناراحتی نشد. ابوسعود گفته است: زمانی که نطفه در رحم جای می‌گیرد تبدیل به علقه می‌شود تحمل آن نسبت به سایر مراحل آسانتر است؛ چون در این حالت وزن زیادی ندارد. اشاره به سبک بودن «حمل» در واقع اشاره کردن به نعمت‌هایی است که خدا در مراحل مختلف آفرینش انسان‌ها به آنان ارزانی داشته است، آنگاه که آنها را از دریای عدم به صحنه‌ی وجود می‌آورد و مراحل مختلفی را در خلقت آنها پشت سر می‌نهد. و ناتوانی آن را به نیرو و قوت مبدل می‌سازد.[1] ﴿فمرت به﴾ تا زمان ولادت به این حمل و دگرگونی ادامه داد و با آن بساخت. ﴿فلما أثقلت﴾ وقتی بر اثر بزرگ شدن جنین، شکمش سنگین شد، ﴿دعوا الله ربهما﴾ خدا راکه مربی و مالک آنها بود، خواندند: ﴿لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین﴾ اگر فرزندی صالح و سالم به ما عطا فرمایی، تو را بر نعمت‌هایت سپاسگزار می‌شویم. ﴿فلما آتاهما صالحا﴾ وقتی خدا فرزند صالح و سالم به آنها عطا کرد: ﴿جعلا له شرکاء فیما آتاهما﴾ همان فرزند را برای خدا شریک قرار دادند، پرستش بت را آغاز کردند.[2] ﴿فتعالی الله عما یشرکون﴾ خداوند از آنچه مشرکان

۱ـ ابوسعود ۲.

۲ـ چون این نظر آشکار و واضح بود ما هم آن را بر گرفتیم، و محققان اهل علم نیز آن را ترجیح داده‌اند، بعضی از مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی آدم و حوا است و ضمیر (جعلا له شرکاء) را به آن دو ارجاع داده‌اند. در این باره احادیث و آثاری نقل کرده‌اند از جمله: حدیثی که به صورت مرفوع از سمره روایت شده و گفته است: وقتی حواء

به او نسبت می‌دهند پاک و منزه است. ﴿أیشرکون ما لا یخلق شیئاً﴾ استفهام برای توبیخ است؛ یعنی آیا چیزی را شریک خدا قرار می‌دهند که اصلاً قدرت خلق چیزی را ندارد. ﴿و هم یخلقون﴾ و حال این‌که همان بت‌ها و خدایان، خود مخلوقند و ساخته شده‌اند. پس چگونه آنها را همراه با خدا می‌پرستند؟ قرطبی گفته است: استفاده از ضمیر «واو» و «نون» بر این مبنا است که آنها معتقد بودند بت‌ها می‌توانند نفع یا ضرر برسانند. بدین‌ترتیب همانند انسان تلقی شده‌اند.[1] ﴿و لایستطیعون لهم نصراً﴾ این بت‌ها توانایی نصرت و یاری پرستندگان خود را ندارند. ﴿و لا أنفسهم ینصرون﴾ و حتی قدرت نصرت و یاری خود را هم ندارند و اگر سوءقصدی به آنها بشود نمی‌توانند آن را دفع کنند. پس در نهایت در چه پستی و خواری و ذلیلی قرار دارند، پس چگونه می‌توانند خدا باشند؟! ﴿و إن تدعوهم إلی الهدی لایتبعوکم﴾ اگر بت‌ها به راه ارشاد و هدایت خوانده شوند جوابی نمی‌دهند؛ چون آنها از جمله‌ی جماداتند. ﴿سواء علیکم أدعوتموهم أم أنتم صامتون﴾ خواه آنها را بخوانید و خواه ساکت باشید، فرقی ندارد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی این بت‌ها دعای هیچ‌کس را نمی‌شنوند، و از نظر آنان کسی که آنها را می‌خواند با کسی که آنها را می‌راند یکسان است. همان‌طور که حضرت ابراهیم گفت: پدر جان! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و چیزی را از تو دفع نمی‌کند و

فرزند را به دنیا آورد، ابلیس نزد او آمد، بچه آرام نداشت، شیطان گفت: اسم او را عبد الحارث بگذار آرام می‌شود. حواء اسم بچه را عبدالحارث گذاشت و بچه آرام گرفت. و این امر از وحی شیطان بود. روایت از احمد و ترمذی. حافظ ابن‌کثیر گفته است این حدیث از سه جهت معلول است و آن سه جهت را توضیح داده است. و ترجیح داده است که حدیث موقوف باشد و آثار را ضعیف دانسته است، سپس با سندش از حسن روایت کرده و گفته است: این امر در میان بعضی از ملت‌ها بود؛ نه نزد آدم، آنگاه ابن‌کثیر گفته است: ما مذهب حسن بصری را انتخاب می‌کنیم. و در اینجا آدم و حواء منظور نیستند، بلکه مشرکین نسل آنها منظور است. به دلیل فرموده‌ی خدا: ﴿فتعالی الله عما یشرکون﴾. من هم می‌گویم: حق همین است و نباید از آن منحرف شد.

۱ـ قرطبی ۳۴۱/۷.

شما را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد؟![1] ﴿إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم﴾ آنهایی را که به غیر از خدا پرستش می‌کنید، از جمله بت‌ها که آنها را خدایان می‌دانید، آنها هم مانند شما مخلوقند، بلکه انسان از آنها کاملتر است؛ چون انسان می‌شنود، می‌بیند، و کار می‌کند اما آنها هیچ‌کدام از این کارها را انجام نمی‌دهند، به همین علت گفته است: ﴿فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صادقين﴾ امری است برای نشان دادن ناتوانی و خوار کردن؛ یعنی اگر راست می‌گویید که آنها خدا هستند، از آنها بخواهید برایتان نفعی برسانند یا ضرری از شما دفع کنند. ﴿ألهم أرجل يمشون بها﴾ توبیخ پشت سر توبیخ، و بعد از آن استفهام سرزنش و توبیخ آمیز آمده است؛ یعنی آیا این بت‌ها پا برای راه رفتن دارند؟ ﴿أم لهم أيد يبطشون بها﴾ یا دست دارند که به وسیله‌ی آن حمله کنند؟ و به کسی که نسبت به آنها سوءقصدی داشته باشد، حمله‌ور شوند و آن را دفع کنند؟ ﴿أم لهم أعين يبصرون بها﴾ و آیا چشم دارند که به وسیله‌ی آن اشیاء را ببینند؟ ﴿أم لهم آذان يسمعون بها﴾ و آیا گوش شنوا دارند؟! منظور بیان جهل و نادانی و سبک دانستن عقل و خرد آنها در عبادت جمادات می‌باشد، جماداتی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، ونه از پرستنده‌ی خود ضرری را دفع می‌کنند؛ چون فاقد حواسند و به قول معروف:

1- حافظ ابن‌کثیر گفته است: معاذ بن جبل و معاذ بن عمروبن‌جموح که جوان بودند مسلمان شدند، شب‌ها به بت‌های مشرکین حمله می‌کردند، آنها را خرد کرده و به توده‌ی چوب تبدیل می‌کردند، عمروبن‌جموح که رئیس طایفه‌ی خود بود بتی داشت، آن را پرستش می‌کرد و عطر و روغن به آن می‌زد، آنها در خلال شب می‌آمدند آن را واژگون کرده و مدفوع و نجاست به آن می‌مالیدند، ولی عمرو می‌دید چه به سرش آورده‌اند، آن را می‌شست و تمیز و خوشبو می‌کرد و شمشیری را درکنارش می‌نهاد و می‌گفت: از خودت دفاع کن، آنها می‌آمدند و همان کار را می‌کردند، حتی یک‌بار آن را به لاشه‌ی سگی مرده بستند و آن را در چاهی در آن حوالی انداختند، وقتی عمرو آمد و آن را دید دریافت دینش باطل است. آنگاه چنین سرود: اگر خدا بودی و تکیه گاهی داشتی با مرده سگی هم زنجیر نمی‌شدی. آنگاه مسلمان شد و مسلمانی نیکو از آب در آمد و در جنگ احد شهید شد.

ذات نایافته از هستی‌بخش　　　　کی تواند بود هستی‌بخش

انسان به مراتب از آن بت‌ها برتر است؛ چون دارای عقل و حواس است، پس چگونه شایسته است کسی که کاملتر و شریفتر است به عبادت پست‌تر و خوارتر بپردازد که هرگز امید جلب منفعت و دفع ضرر از آن نمی‌رود؟! ﴿قل ادعوا شركاءكم﴾ ای محمد! به آنها بگو: بت‌هایتان را بخوانید و از آنها یاری بجویید، و از آنها معونت و نصرت بخواهید که بر من پیروز شوید. ﴿ثم كيدون فلا تنظرون﴾ سپس تلاش خود را برای ضرر و آزار رساندن به من به‌کار برید، و حتی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن به من مهلت ندهید، من به شما اهمیتی نمی‌دهم؛ چون به خدا پشت بسته‌ام. حسن گفته است: پیامبر را به خدایان ترساندند، لذا خدا به او امر کرد چنان جوابی به آنها بدهد. ﴿إن وليي الله الذى نزل الكتاب﴾ آن‌که نصرت و حمایت و حفظ مرا در دست دارد، عبارت است از خدایی که قرآن را بر من نازل کرده است. ﴿و هو يتولى الصالحين﴾ خدای عزوجل حفظ و تایید صالحان را در دست دارد. همو در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آنهاست. ﴿و الذين تدعون من دونه لايستطيعون نصركم و لا أنفسهم ينصرون﴾ برای این‌که توضیح دهد و ثابت کند آنچه را که می پرستند نه سودی دارند و نه زیانی، آن را تکرار کرده است. ﴿وإن تدعوهم إلى الهدى لايسمعون﴾ اگر این بت‌ها را به راه هدایت و ارشاد بخوانید، درخواست و دعای شما را نمی‌شنوند، تا چه رسد به مساعدت و امداد شما بشتابند. ﴿و تراهم ينظرون إليك و هم لايبصرون﴾ آنها را می‌بینی که با چشمانی بازکرده می‌یابی که انگار دارند به شما نگاه می‌کنند در حالی که آنها نابینا می‌باشند؛ چون فقط ظاهری از چشم دارند و با آن چیزی نمی‌بینند. ﴿خذ العفو﴾ به پیامبر ﷺ دستور داده است که مکارم اخلاق را داشته باشد؛ یعنی در برخورد و معامله و معاشرت با مردم راه سهل و آسان را پیش بگیر. ابن‌کثیر گفته است: این مشهورترین اقوال است و گفته‌ی جبرئیل علیه السلام به پیامبر ﷺ بر آن گواه است آنجا که می‌فرماید: خدا به تو امر می‌کند آن‌که به تو ظلم

کرد، او را ببخشی و به آنکه از تو دریغ کـرد، عطا کنی و آنکه صله‌ی رحم تو را قطع کرد، صله‌اش را وصل کنی. ﴿و أمر بالعرف﴾ یعنی به معروف و نیکی امر کن و گفتار و اعمال نیکو انجام بده. ﴿و أعرض عن الجاهلین﴾ با ابلهان مقابله به مثل مکن، بلکه در مقابل آنها صبر و شکیبایی داشته باش. قرطبی گفته است: این آیه اگر چه خطاب به پیامبرﷺ است، اما معنی تادیب جمیع خلق خدا را در بر دارد.[1] ﴿و إما ینزغنك من الشیطان نزغ﴾ ای محمد! یا اینکه گروهی از شیاطین تو را درباره‌ی حق دچار وسوسه و شک می‌کنند، ﴿فاستعذ بالله﴾ خود را در پناه خدا قرار بده و به او پناه ببر که آن را از تو دفع و برطرف کند. ﴿إنه سمیع علیم﴾ گفته‌ی شما را می‌شنود و از عمل شما آگاه است. ﴿إن الذین اتقوا﴾ آنان که تقوای خدا را پیشه می‌کنند ﴿إذا مسهم طائف من الشیطان﴾ هر وقت از جانب شیطان دچار وسوسه شوند، ﴿تذکروا﴾ کیفر و پاداش خدا را به یاد می‌آورند. ﴿فإذا هم مبصرون﴾ به نور بصیرت، حق را می‌بینند، و از وسوسه‌های شیطان رهـایی مـی‌یابند. ﴿وإخوانهم یمدّونهم فی الغـی﴾ یـعنی بـرادران شـیطان کـه از خـدا پـرهیز نکـرده‌انـد و عبارتند از کافران تبهکار، شیاطین آنها را گـمراه کـرده و راه گـمراهـی را بـرایشـان می‌آرایند. ﴿ثم لایقصرون﴾ از گمراهـی خـود کـوتاه نـمی‌آیند و دست بـر نـمی‌دارنـد. ﴿وإذا لم تأتهم بآیة﴾ اگر آن‌طور که آنها درخواست می‌کنند معجزه‌ای برایشان نیاوری، ﴿قالوا لولا اجتبیتها﴾ می‌گویند: مگـر نـمی‌شد ای مـحمد! از خـودت آن را بسـازی و اختراع کنی؟ آن نفرین‌شدگان با تمسخر این را می‌گفتند. ﴿قل إنما أتـبع مـا یـوحی إلی من ربی﴾ ای محمد! به آنها بگو! کار به دست من نیست تا بتوانم چیزی را از خودم ارائه دهم من فقط بنده‌ای هستم که مطالب وحی شده از جانب خدا را امتثال و اجرا می‌کنم. ﴿هذا بصائر من ربکم﴾ این قرآن گرانقدر دلیلی است واضح و برهانی است پر فروغ و

۱ـ قرطبی ۳۴۷/۷.

درخشان که انسان را از سایر معجزات بی‌نیاز می‌کند، پس نور هدایت قلوب است که به وسیله‌ی آن می‌توان حق را درک نمود. ﴿و هدی و رحمة لقوم یؤمنون﴾ برای مؤمنان هدایت و رحمت است؛ چون فقط آنان از انوارش سود می‌برند، و از احکامش بهره می‌گیرند. ﴿و إذا قریء القرآن فاستمعوا له و أنصتوا﴾ هر وقت قرآن قرائت شد، متفکرانه گوش فرا دهید، و برای احترام به قرآن درباره‌ی عظمت و جلال خدا بیندیشید و او را یاد کنید و بی‌سر و صدا گوش به آن فرا دهید. ﴿لعلکم ترحمون﴾ تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. ﴿و اذکر ربك فی نفسك﴾ و پروردگارت را در درون خودت با حضور قلب یاد کن. ﴿تضرعا و خیفة﴾ او را با خشوع و خوف به یاد آور. ﴿و دون الجهر من القول﴾ در حد متوسط، بین جهر و خفی او را بخوان. ﴿بالغدو و الآصال﴾ در بامدادان و شامگاهان. ﴿و لاتکن من الغافلین﴾ از ذکر و یاد خدا غافل مشو. ﴿إن الذین عند ربك﴾ آنان که در محضر خدا هستند، یعنی فرشتگان، ﴿لایستکبرون عن عبادته﴾ از عبادت خدای خود گردن فرازی و تکبر نمی‌کنند. ﴿و یسبحونه﴾ او را از اوصاف ناشایست پاک و مبرّی می‌دانند. ﴿و له یسجدون﴾ و سر سجده و تعظیم فقط برای او بر زمین می‌نهند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿کأنك حفی عنها﴾ تشبیه مرسل مجمل است که ادات تشبیه ذکر شده و وجه شبه حذف گشته است.

۲ـ ﴿فلما تغشاها﴾ در اینجا تغشی عبارت است از عمل نزدیکی، و کنایه می‌باشد.

۳ـ ﴿ألهم أرجل یمشون بها...﴾، این اسلوب را اطناب می‌گویند. در اینجا فایده‌ی سرزنش و توبیخ می‌دهد.

۴ـ ﴿ینزغنك من الشیطان نزغ﴾ وسوسه‌های شیطان و فریب کاری انسان را به نزغ یعنی فروکردن سوزن و امثال آن در پوست بدن تشبیه کرده است، پس شامل استعاره است.

۵ـ ﴿هذا بصائر من ربکم﴾ شامل تشبیهی بلیغ است. در اصل کالبصائر است. ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده‌اند، این نوع، تشبیه بلیغ است. بعضی از دانشمندان آن را از جمله

مجاز مرسل ذکر کرده‌اند، که مسبب بر سبب اطلاق شده است؛ چون قرآن سبب روشن شدن خرد می‌باشد، لفظ بصیرة بر آن اطلاق گردید.

لطیفه: حکایت شده است: یک‌نفر از سلف به شاگردش گفت: اگر شیطان گناهان را در نظر شما آراست و فریبت داد چه کار می‌کنی؟ گفت: در مقابلش مقاومت می‌کنم، گفت: اگر باز آمد؟ گفت: به مقابله بر می‌خیزم، گفت: چنین کاری طول می‌کشد، گفت: آیا اگر در کنار گلّه‌ای عبور کنی و سگ گلّه پارس کنان مانعت بشود، چه کار می‌کنی؟ گفت: آن را از خود دور می‌کنم. گفت: این کار طول می‌کشد. اما به صاحب گله پناه ببر که تو را حفظ می‌کند، پس فایده‌ی استعاذه این است.

***

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی انفال یکی از سوره‌های مدنی است که به تشریع و قانونگذاری پرداخته، به ویژه امور مربوط به غزوه‌ها و جهاد در راه خدا و مسائلی را که بعد از برخی از غزوه‌ها به وقوع پیوست مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. و بسیاری از اصول مقررات جنگی را بیان نموده و ارشادات و راهنمایی الهی را که مؤمنان در جنگ با دشمنان خدا باید از آن پیروی کنند، دربر دارد و به قضیه‌ی صلح و جنگ و احکام اسارت و غنایم پرداخته است.

* این سوره بعد از غزوه‌ی بدر نازل شد که سرآغاز غزوه‌های تاریخ پر افتخار اسلام و سرآغاز پیروزی سربازان رحمان بود، حتی بعضی از یاران پیامبرﷺ آن را «سوره‌ی بدر» نام نهادند؛ زیرا جریانات این جنگ را به تفصیل آورده و نقشه‌های تفصیلی جنگ را ترسیم و طرح نموده است، و رشادت و شهامتی که فرد مسلمان باید از آن برخوردار باشد بیان کرده است و لزوم ایستادگی و مقاومت در مقابل باطل را توضیح داده است.

* یکی از جنگ‌هایی که مسلمانان با دل و جان در آن شرکت کردند، غزوه‌ی بدر بود که در ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد، و این اولین رویارویی حق و باطل بود، و اولین بار بود که مسمانان در پی رفع ستم و طغیان آمدند و برای رها ساختن زنان و مردان و اطفال مستضعف به پا خاستند، آن مردان و زنانی که ضعف و ناتوانی آنان را در مکه زمین‌گیر کرده بود، و از پیشگاه خدا عاجزانه التماس می‌کردند که آنها را از محلی که ساکنانش ستمگرند، بیرون ببرد، خدای توانا التماس آنان را اجابت نمود و شرایط چنین غزوه‌ای را برای آنان آماده کرد، که در آن مؤمنان با وجود کمی افراد و کمبود تجهیزات

جنگی و عدم آمادگی برای نبرد، پیروز شدند، به طوری که اهل باطل دریافتند که هر اندازه دوران فرمانروایی باطل طولانی باشد و شکوه و اقتدارش نیرومند و تسلطش گسترده باشد، باید روزی در مقابل جلال و عظمت حق و نیروی ایمان سر ذلت و زبونی به زمین بساید. پیروزی مؤمنان در غزوه‌ی بدر چنین بود، و شکست مشرکان چنان.

* در خلال نقل جریانات بدر، شش بار مسلمانان را تشویق کرده است که در نبرد با دشمنان خدا صبر و ثبات اشته باشند: ﴿یا أیها الذین آمنوا﴾، و به آنان یادآور شده است که این تکالیفی که بر شما واجب شده است از مقتضیات ایمان است، ایمانی که سبب زینت و زیور آدمی است و خاطرنشان می‌کند که پیروزی به دست آمده ناشی از ایمان است؛ نه کثرت سلاح و نفرات.

* **بانگ اول**: مسلمانان را از فرار نمودن از میدان جنگ برحذر داشته است: ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولّوهم الأدبار﴾ در این دسته از آیات آنهایی که در مقابل دشمنان خدا پا به فرار می‌گذارند، مورد شدیدترین تهدیدات واقع شده‌اند.

* **بانگ دوم**: در بانگ دوم مسلمانان فرا خوانده شده‌اند که از دستورات خدا و رسول او اطاعت کنند: ﴿یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و رسوله و لا تولّوا و أنتم تسمعون﴾. همان‌طور که در این آیات کافران به حیوانات تشبیه شده‌اند، حیواناتی که نه گوشی شنوا دارند و نه درک و خردی، و دعوت حق را اجابت نمی‌کنند.

* **بانگ سوم**: در این بانگ معلوم شده است که آنچه پیامبر مردم را به سوی آن فرا می‌خواند، منشأ حیات و عزت و نیکبختی دنیا و آخرت آنها می‌باشد: ﴿یا أیها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم...﴾.

* **بانگ چهارم**: در این بانگ مشخص شده است که افشای راز امت برای دشمنان، خیانت به خدا و پیامبر و امت به شمار می‌آید: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا أماناتکم و أنتم تعلمون﴾.

* **بانگ پنجم**: در این بانگ توجه مسلمانان را به نتیجه و ثمره‌ی تقوی و پرهیزگاری جلب نموده است، و به آنان یادآور شده است که پرهیزگاری بنیان و اساس هر خیر و برکتی است، و از جمله بزرگترین میوه‌ی پرهیزگاری عبارت است از همان نور ربانی که خدای متعال آن را به قلب فرد مؤمن القا می‌کند، و به وسیله‌ی آن تفاوت بین رشد و هدایت و نافرمانی و گردنکشی و گمراهی مشخص می‌شود: **﴿یا أیها الذین آمنوا إن تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم و الله ذو الفضل العظیم﴾**.

* **بانگ ششم**: که بانگ آخر است و در آن طریق کسب عزت و پایه‌های پیروزی را برای آنان توضیح داده است، که این امر با پایداری در مقابل دشمنان و صبر و شکیبایی در موقع رویارویی، و در نظر داشتن عظمت بی‌کران خدا و قدرت غالب او عملی است. و برخورداری از امداد روحی و معنوی که آنها را بر پایداری و استقامت یاری می‌دهد، همانا یاد خدا است: **﴿یا أیها الذین آمنوا إذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون﴾**.

* این سوره با بیان ولایت کامل در بین مؤمنان، و این‌که هر اندازه مملکت و دیارشان از هم دور باشد، و هر اندازه جنس و نژادشان مختلف و متفاوت باشد، باز عموماً یک امت را تشکیل می‌دهند، خاتمه می‌یابد و نیز بیان می‌کند که باید به یاری آنهایی بپردازند که از آنان طلب یاری می‌کنند، همان‌طور که ملت کفر نیز یک امت است، و بر مبنای عصیان و گمراهی در بین آنان وحدت برقرار است، و در بین مؤمنان و کفار دوستی و ولایت مقرر نیست: **﴿و الذین کفروا بعضهم أولیاء بعض إلا تفعلوه تکن فتنة فی الأرض و فساد کبیر﴾**.

* این بود خلاصه‌ی اهدافی که این سوره‌ی مبارکه به آن اشاره کرده و پند و دروسی که به آن پرداخته است و از آن تعبیر به عمل آورده است. از پیشگاه خدای متعال مسألت می‌داریم که ما را در زمره‌ی اهل فهم و بصیرت قرار دهد.

***

خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿٥﴾ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن يُشَاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَ مَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمَىٰ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَناً إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اللهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ

ٱلْفَتْحُ وَ إِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا ٱللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿۲۰﴾ وَلَا تَكُونُوا كَٱلَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۲۱﴾ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَابِّ عِندَ ٱللهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾ وَلَوْ عَلِمَ ٱللهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**الأنفال**﴾ یعنی غنایم، جمع نفل، به فتح الف به معنی زیاده و اضافه است. غنایم به نفل موسوم شد؛ چون اضافه بر حمایت از دین و وطن می‌باشد، نماز تطوع نیز به نافله موسوم است. لبید گفته است:

إن تـقوى ربـنا خـير نـفل   و بإذن الله ريثى و العجل

«پرهیزگاری پروردگارمان، بهترین زیادت است،کندی و شتاب من به فرمان خدا است».

﴿**وجلت**﴾ وجل به معنی ترس و هراس است. ﴿**ذات الشوكة**﴾ «الشكوة» به معنی سلاح است. ابو عبیده گفته است: «شوکه» به صورت مجاز به معنی حد است، «ما اشد شوكة بنى فلان» یعنی حد آنان.[۱] ﴿**تستغيثون**﴾ استغاثه به معنی درخواست کمک و یاری است. ﴿**مردفين**﴾ یعنی به دنبال و پشت سر هم. ردیف و اردف به معنی پیروی کرد. طبری گفته است: عرب می‌گوید: اردفته یعنی از او تبعیت کردم. شاعر گفته است: اذا الجوزاء اردفت الثريا: وقتی جوزا به دنبال ثریا بیامد.[۲] ﴿**بنان**﴾ جمع بنانه به معنی نوک و اطراف انگشت دست و پا می‌باشد. عنتره گفته است:

۱ـ زاد المسیر ۳/۳۲۴.

۲ـ طبری ۱۳/۴۱۵.

و كان فتى الهيجاء يحمى ذمارها   و يضرب عند الكرب كلّ بنان[1]

«مرد میدان جنگ بود و از آبروی آن حمایت می‌کرد و در موقع سختی هر بنانی را می‌زد».

﴿زحفاً﴾ زحف به معنی نزدیک شدن است. از «زحف الصبی» گرفته شده است؛ چراکه به صورت نشسته خود را بر زمین می‌کشد. سپاه و لشکر عظیم نیز به زحف موسوم شده است؛ چون به علت کثرت عدد، انگار خود را می‌کشد. ﴿متحيزاً﴾ منضم شد. تحيّز؛ یعنی جمع شد و به دیگران پیوست. ﴿باء﴾ برگشت. ﴿موهن﴾ تضعیف‌کننده. ﴿تستفتحوا﴾ استفتح به معنی طلب پیروزی بر دشمن کرد.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که در روز بدر پیامبر ﷺ گفت: هر کس یک نفر از مشرکان را از پای در آورد، چنین و چنان به او می‌رسد، و هر کس یک نفر را اسیر کند، چنان و چنین خواهد داشت. پیرمردان در کنار پرچم استوار ماندند، و جوانان به منظور نابود ساختن دشمن و به دست آوردن غنایم به قلب دشمن تاختند. پیرمردان به جوانان گفتند: ما را شریک قرار دهید؛ چون ما یاور و پشتیبان شما بودیم، اگر کاری برایتان پیش می‌آمد به ما پناه می‌آوردید، اما جوانان امتناع ورزیدند و دعوی را پیش پیامبر ﷺ آوردند که آیه‌ی ﴿يسألونك عن الأنفال﴾ نازل شد و پیامبر ﷺ غنایم را به طور مساوی در بین آنان تقسیم کرد.[2]

ب؛ روایت شده است که پیامبر ﷺ در روز بدر مشتی خاک را برگرفت و آن را به صورت جماعت (کفار) پاشید و فرمود، چهره‌ها مشوش و سیاه شوند، از آن مشت خاک به چشم و گلوی یکایک افراد اصابت کرد و پا به فرار گذاشتند، آنگاه آیه‌ی ﴿و ما رميت إذ رميت و لكن الله رمى ...﴾ نازل شد.[3]

۱ـ قرطبی ۳۹۷/۷.
۲ـ روح المعانی ۱٦۲/۹.
۳ـ طبری ۴۴۵/۱۳.

تفسیر: ﴿یسألونك عن الأنفال﴾ ای محمد! یارانت در مورد غنایمی که از بدر به دست آمده است از تو می‌پرسند که به چه کسانی می‌رسد؟ و چگونه تقسیم می‌شود؟ ﴿قل الأنفال لله و الرسول﴾ به آنها بگو: حکم آن به خدا و پیامبر مربوط است نه به شما. ﴿فاتقوا الله﴾ با انجام دادن اوامر و دوری جستن از نواهی خدا از او بترسید. ﴿و أصلحوا ذات بینکم﴾ با ایجاد الفت و هماهنگی و عدم اختلاف، میانه‌ی خود را اصلاح کنید. ﴿و أطیعوا الله و رسوله﴾ از فرمان خدا و پیامبر در مورد حکم غنایم، اطاعت کنید. عباده بن صامت گفته است: این آیه در مورد ما، اصحاب بدر نازل شد، آنگاه اختلاف پیدا کردیم و سوء تفاهماتی در بین ما ایجاد شد، پس خدا اختیار غنایم را از ما گرفت و آن را به پیامبرﷺ محول کرد، آنگاه پیامبرﷺ آن را به طور مساوی در بین ما تقسیم کرد و موجب رعایت تقوای خدا و اطاعت از پیامبر و اصلاح ذات بین شد.[1] ﴿إن کنتم مؤمنین﴾ شرطی است که جوابش حذف شده و تقدیر آن چنین است: إن کنتم حقا مؤمنین کاملین فی الایمان فأطیعوا الله و رسوله. ﴿إنما المؤمنون﴾ فقط افرادی ایمان کامل و مخلصانه دارند، ﴿الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم﴾ که وقتی نام خدا برده می‌شود، قلبشان به لرزه در می‌آید و در برابر عظمت خدا قلبشان به طپش می‌افتد. ﴿و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیمانا﴾ و هنگامی که آیات قرآن بر آنان خوانده شود تصدیق و یقین آنها به خدا افزایش می‌یابد. ﴿و علی ربهم یتوکلون﴾[2] و بجز خدا امید به کسی ندارند و از کسی جز

۱ـ التسهیل ۲ / ۶۰.

۲ـ ابن خطیب گفته است: هر مؤمن باید این آیه را بخواند و در آن بیندیشد و آن را بر نفس خود عرضه بدارد. اگر دید که در این آیه ذکر شده بر او منطبق است، در مقابل فضل و کرم خدا به خود تبریک بگوید. که خیر فراوانی را به او بخشیده است. اگر دید با این صفات و ویژگی‌ها فاصله‌ی زیادی دارد، به خدای مهربان پناه ببرد تا قلبش را صفا بدهد و ایمان و توکلش را افزایش دهد و او را در اقامه‌ی نماز و ادای زکات موفق نماید؛ زیرا خدا از هر کسی به انسان نزدیک‌تر است و همو است که جوابگوی نیازهایمان است. اما این امر به اخلاص و صدق نیّت نیازمند است.

او نمی‌ترسند. در البحر آمده است: خداوند در سه مقام و با استفاده از اسم موصول از مؤمنین واقعی خبر داده است، سه مقام بس بزرگ یعنی: مقام بیم و خوف، مقام افزایش ایمان، و مقام توکل و تکیه بر رحمان.[1] ﴿الذین یقیمون الصلاة﴾ آنهایی که نماز را به کاملترین وجه ادا می‌کنند؛ یعنی با رعایت خشوع و انجام دادن فرض‌ها و آدابش آن را ادا می‌کنند. ﴿و مما رزقناهم ینفقون﴾ و از آنچه خدا به آنها عطا کرده است در راه او انفاق و مصرف می‌کنند. این انفاق عام است و شامل زکات و صدقات نافله هم می‌شود. ﴿أولئك هم المؤمنون حقا﴾ چنین افرادی که به این صفات متصف هستند، واقعاً ایمان کامل دارند؛ چون ایمان و عمل صالح را با هم دارند. ﴿لهم درجات عند ربهم﴾ در بهشت مقام و منزلتی والا دارند. ﴿و مغفرة﴾ و خداوند گناهانی را که مرتکب شده‌اند عفو می‌کند. ﴿و رزق کریم﴾ و روزی دایمی همراه با اکرام و تعظیم دارند. ﴿کما أخرجك ربك من بیتك بالحق﴾ کاف «کما» مقتضی وجود یک مشبه است. ابن عطیه گفته است: این داستان، یعنی اخراج پیامبر از خانه، به داستان قبلی یعنی سوال آنها در باره‌ی انفال و ناخوشنودیشان از آنچه که واقع شد، تشبیه شده است؛ یعنی وضع آنان درباره‌ی تقسیم غنایم بسان حالت شما است که برای جنگ بیرون آمدی.[2] و طبری گفته است: یعنی همان‌طور که خدا علیرغم نارضایتی جمعی از مؤمنان شما را به حق بیرون آورد، همان‌طور آنها هم بعد از روشن شدن حق با تو به مجادله بر می‌خیزند، حقی که بعد از روشن شدن آن در باره‌اش با پیامبرﷺ مجادله می‌کردند عبارت بود از جنگ.[3] ﴿و إن فریقا من المؤمنین لکارهون﴾ یعنی وانگهی جمعی از آنان از رفتن به جنگ با دشمن ناخشنود می‌باشند؛ چون به دلیل عدم آمادگی و ترس از کشته شدن، از دشمن

۱ـ البحر ۴/۴۵۷. ۲ـ طبری ۴/۴۶۱.

۳ـ طبری ۱۳/۲۹۳.

می‌ترسیدند. ﴿یجادلونك فی الحق بعد ما تبین﴾ ای محمد! بعد از روشن شدن حق، آنها در مورد رفتن به جنگ با تو به جر و بحث می‌پردازند، جر و بحثشان بر سر این مطلب بود که می‌گفتند: ما فقط برای مقابله با کاروان بیرون آمده‌ایم اگر می‌دانستیم برای جنگ می‌آییم خود را آماده می‌کردیم. ﴿کأنما یساقون إلی الموت و هم ینظرون﴾ بیضاوی گفته است: آنها حال فردی را دارند که با چشمان باز و در حالی که دار و طناب را مشاهده می‌کند او را به میدان اعدام می‌کشند؛ چون هم تعدادشان کم بود و هم آمادگی نداشتند. در این بیان اشاره شده است که سبب جر و بحث آنها همانا ترس و هراس بیش از حد آنها بوده است.[1] ﴿و إذ یعدکم إحدی الطائفتین أنّها لکم﴾ ای یاران محمد! به خاطر بیاورید زمانی را که خدا به شما وعده داد که یا به کاروان دست می‌یابید و یا بیم و هراس در دل آنها ایجاد می‌کنید. ﴿و تودون أن غیر ذات الشوکة تکون لکم﴾ و شما دوست دارید با گروهی روبرو بشوید که سلاحی با خود ندارند؛ یعنی دوست دارید با کاروان برخورد کنید؛ چون حامل بار تجارت قریش است. مفسران گفته‌اند: کاروان قریش به ریاست ابوسفیان با تجارتی بس بزرگ از شام برمی‌گشت، در این موقع جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! خدا یکی از این دو امر را به شما وعده داده است: کاروان یا قریش. حضرت محمد ﷺ با یارانش مشورت کرد و چون رویارویی با کاروان آسان بود و ضمناً کاروان را انتخاب کردند. وقتی آنان از مدینه بیرون آمدند، خبر به مردم مکه رسید، ابو جهل جار زد: ای اهل مکه! دریابید، دریابید، کاروان و اموال خود را دریابید، اگر محمد بدان دست یابد، بعد از آن هرگز رستگار نخواهید شد. مشرکان مکه با تمام قوا با ابوجهل بیرون آمدند، تا به محل بدر رسیدند. کاروان به سلامت در رفت و پیامبر ﷺ به یارانش گفت: کاروان از کنار دریا رفته و اینک ابوجهل رو آورده است، گفتند: یا رسول الله! کاروان را

۱- بیضاوی صفحه‌ی ۲۰۹.

بگیر و دشمن را رها کن، پیامبرﷺ عصبانی شد، در این موقع سعد بن عباده برخواست و گفت: هر کاری که می‌خواهی انجام بده، ما پشت سرت هستیم، و سعد بن معاذ برخاست و گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است اگر به دریا بزنی با تو به دریا می‌زنم، به یاری و برکت خدا ما را با خود ببر، پیامبرﷺ مسرور شد و به یارانش گفت: به امید خدا می‌رویم، و بر شما مژده باد! که خدا وعده‌ی یکی از آن دو را به من داده است، قسم به خدا انگار قتلگاه جماعت را با چشمان خود می‌بینم.[1] ﴿و یرید الله أن یحق الحق بکلماته﴾ و خدا می‌خواهد با کشتن و نابود کردن کفار در روز بدر، دین حق یعنی اسلام را پیروز و مؤید بدارد. ﴿و یقطع دابر الکافرین﴾ و تمام کفار را از بیخ و بن برکند و نابود نماید. در البحر آمده است: یعنی شما به منافع دنیوی زودگذر و سلامت حال و کارهای بی‌ارزش تمایل دارید، در صورتی که خدا تحقق امور والا و با ارزش و احقاق و اعتلای حق و نایل آمدن شما به خیر دو جهانی را مدّ نظر دارد، و تفاوت این دو هدف بسی زیاد است. از این رو برای شما جنگ را برگزید و شکست و زبونی آنان را به شما نمایاند و شما را پیروز و آنها را شکست و خوار و ذلیل نمود و شما را قدرتمند و عزیز گردانید.[2] ﴿لیحق الحق و یبطل الباطل﴾ تا حق را پیروز و باطل را نابود نماید. منظور پیروزی اسلام و ابطال کفر است. ﴿ولو کره المجرمون﴾ اگر چه مشرکان ناخشنود باشند؛ یعنی از پیروزی اسلام و ابطال شرک ناراضی باشند. ﴿إذ تستغیثون ربکم﴾ زمانی را به خاطر بیاورید که از خدای خود التماس می‌کردید با پیروزی بر مشرکین به فریادتان برسد. روایت شده است که پیامبرﷺ به مشرکین نگاه کرد، دید آنها هزار نفرند و یارانش سیصد و چند نفر، آنگاه رو به قبله ایستاد و دست‌هایش را بلند کرد و دعا کرد و گفت: بار خدایا! وعده‌ای را که به من دادی عملی فرما، بار خدایا! اگر این گروه

۱ـ بیضاوی صفحه‌ی ۲۰۹ با کمی تصرف. ۲ـ البحر ۴/۴۶۴.

مسلمان نابود شوند، دیگر در روی زمین پرستشی از تو به عمل نمی‌آید، و در چنین حالتی ایستاد تا عبایش از روی دوشش افتاد، ابوبکر آن را برداشت و آن را بر دوشش انداخت و از پشت سر ملازم او بود و گفت: ای پیامبر! دعا و مناجاتی را که انجام دادی بس است، وعده‌ای را که به تو داده است عملی خواهد کرد، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿فاستجاب لکم أنی ممدکم بألف من الملائکة﴾ خدا دعایتان را مستجاب کرد و شما را با یک‌هزار فرشته یاری می‌دهد. ﴿مردفین﴾ پشت سر و به دنبال هم. مفسران گفته‌اند: در خبر است که جبرئیل با پانصد نفر در جناح راست سپاه و میکائیل با پانصد نفر در جناح چپ وارد کارزار شدند و جز در غزوه‌ی بدر شرکت فرشتگان در جنگ ثابت نشده است، اما در دیگر غزوه‌ها، فرشته به عنوان تکثیر عدد مسلمانان نازل می‌شدند، اما نمی‌جنگیدند.[1] ﴿و ما جعله الله إلا بشری﴾ شرکت فرشته‌ها و یاری دادن شما توسط آنان جز مژده‌ی پیروز چیز دیگری نیست. ﴿و لتطمئن به قلوبکم﴾ و تا به سبب این امداد، آرامش و آسودگی به قلوب شما راه یابد. ﴿و ما النصر إلا من عندالله﴾ در حقیقت پیروزی جز به خواست خدای متعال تحقق پذیر نیست. بنابراین به نصرت او مطمئن باشید، و به نیرو و عدد خود تکیه نکنید. ﴿إن الله عزیز حکیم﴾ همانا خدا غالب است و مغلوب نشدنی است. وکارهای او بر اساس حکمت است. ﴿إذ یغشیکم النعاس أمنة منه﴾ آنگاه که برای ایجاد آرامش از جانب خدای سبحان خواب بر شما مستولی گردید. این هم یکی از معجزات حضرت رسول ﷺ بود. که در موقع بیم و دلهره خواب بر تمام آنها مستولی می‌شد. حضرت علی ﷺ گفته است: در روز بدر جز «مقداد» اسب‌سواری نداشتیم، و جز پیامبر ﷺ همه در خواب بودیم، پیامبر ﷺ تا بامداد زیر درختی نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.[2] ابن‌کثیر گفته است: این حالت در موقع شدت بیم و هراس،

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۱۱۸.　　۲ـ روایت از ابویعلی.

برای مؤمنان امنیت و آرامش و اطمینان ایجاد می‌کرد که یاری و پیروزی از جانب خدا خواهد رسید.[1] ﴿و ینزل علیکم من السمآء ماءً﴾ برشمردن یکی دیگر از نعمت‌های خدا است. در غزوه‌ی بدر آب نداشتند، خدای متعال باران را نازل کرد، به طوری که در دره‌ها سیلاب جاری شد، و بعضی از آنها احتلام شده بودند که با آب باران غسل کردند. ﴿لیطهرکم به﴾ تا از خباثت و حدث خود را با آن پاک نمایید. ﴿و یذهب عنکم رجز الشیطان﴾ و تا وسوسه‌ی شیطان را از شما دور کند و ترس از تشنگی را از شما بر طرف نماید. بیضاوی می‌گوید: روایت شده است: آنها به تپه‌ای از شن رسیدند. پس باران شدیدی بارید و آنجا را خیس نمود و پایشان در آن فرورفت، و خوابشان برد و اکثر آنها دچار حدث اکبر شدند. شیطان آنان را وسوسه کرد و گفت: چگونه امید پیروزی دارید در حالی که بی‌آبی بر شما حکمفراست و شما بدون وضو و با جنابت به نماز برمی‌خیزید و گمان می‌برید دوستان خدا هستید و در بین شما پیامبر قرار دارد؟ در این موقع خدا باران را نازل کرد و وسوسه را برطرف کرد و آنها ثابت قدم گشتند.[2] ﴿و لیربط علی قلوبکم﴾ و تا اطمینان شما را به نصرت خدا تقویت کند. ﴿و یثبت به الأقدام﴾ و تا به سبب باران جای پای شما سفت و محکم گردد. و پاها در شن و رمل فرو نرود. طبری گفته است: با آمدن باران جای پای آنها محکم و سفت شد؛ چون بر روی یک تپه از ماسه‌ی نرم با دشمن روبرو شدند و پاهایشان در رمل فرورفت، ولی بر اثر باران ماسه‌ها سفت شد و دیگر پاها در آن فرو نمی‌رفت.[3] ﴿إذ یوحی ربك إلی الملائکة أنی معکم﴾ این یادآوری یکی دیگر از نعمت‌های خدا است؛ یعنی خدا به فرشتگان وحی می‌کند که نصرت و معونت مرا در کنار دارید. ﴿فثبتوا الذین آمنوا﴾ لذا مؤمنان را تثبیت و روحیه‌ی آنان را

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۹۰. ۲ـ بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۰.

۳ـ طبری ۱۳/ ۴۲۱.

در مقابل دشمنان تقویت نمایید. ﴿سألق فی قلوب الذین کفروا الرعب﴾ بیم و هراس در قلوب کافران خواهم انداخت. ﴿فاضربوا فوق الأعناق﴾ گردن آنها را بزنید. این آیه همانند آیه‌ی ﴿فضرب الرقاب﴾ است و گویا منظور سرها است؛ چراکه بر بالای گردن قرار دارند. ﴿و اضربوا منهم کل بنان﴾ اطراف انگشتان و کف دست آنها را بزنید. در التسهیل آمده است: فایده‌ی آن این است که وقتی انگشتان جنگجو ضربت بخورد، از جنگیدن ناتوان می‌شود، لذا اسیر شدن و کشتنش امکان‌پذیر می‌شود.[1] ﴿ذلك بأنهم شاقوا الله و رسوله﴾ چنین عذابی به سبب مخالفت و عدم اطاعتشان از فرمان خدا و پیامبر دامنگیرشان شد. ﴿و من یشاقق الله و رسوله فإن الله شدید العقاب﴾ هر کس با کفر و انکار از اطاعت فرمان خدا و پیامبر سر برتابد، محقق بداند که عذاب خدا شدید است. ﴿ذلکم فذوقوه و أن للکافرین عذاب النار﴾ ای گروه کفار! چنان عذابی را در دنیا بچشید، اضافه بر این هم در آخرت عذاب آتش دارید. ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا لقیتم الذین کفروا زحفا﴾ ای مؤمنان! وقتی با دشمن برخورد کردید در حالی که جمع شده و به علت تعداد زیادشان انگار خود را روی زمین می‌کشند، ﴿فلا تولوهم الأدبار﴾ در مقابل آنها فرار نکنید، بلکه پایدار و شکیبا باشید. ﴿و من یولهم یومئذ دبره﴾ هر کس در روز رویارویی فرار نماید و به آنها پشت کند، ﴿إلا متحرفا لقتال﴾ بجز این‌که به جنگ با گروهی دیگر روی آورد یا از سیاست جنگ و گریز استفاده کند و بخواهد دشمن را فریب دهد و وانمود نماید که شکست خورده و فرار می‌کند ولی در واقع آنها را غافلگیر نماید و بر آنها بتازد. ﴿أو متحیزاً إلی فئة﴾ یا به گروهی دیگر از مسلمانان بپیوندند و به کمک آنها بشتابد. ﴿فقد باء بغضب من الله﴾ با قهر شدید خدا روبرو می‌شود. ﴿و مأواه جهنم﴾ و مقر و محلی که بدان پناه می‌برد، آتش جهنم است. ﴿و بئس المصیر﴾ و بد سرانجام و

۱ـ التسهیل ۶۲/۲.

عاقبتی است! ﴿فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم﴾ ای مسلمانان! در روز بدر شما آنها را نکشتید، بلکه با یاری دادن شما و بیم و هراس انداختن در دل آنها، خدا آنها را از پا در آورد. ﴿و ما رمیت إذ رمیت﴾ در حقیقت ای محمد! تو یک مشت خاک به چشم جماعت نپاشیدی، بلکه خدا آن را انداخت؛ چون مشتی خاک نمی‌تواند چشمان سپاهی بی‌شمار را کور کند. ابن‌عباس گفته است: پیامبرﷺ مشتی خاک برگرفت و آن را به صورت مشرکان پاشید و گفت: چهره‌ها مشوه و سیاه شوند. از آن مشت خاک بدون استثناء، به چشمان و گلوی یکایک افراد رفت، در نتیجه شکست خوردند و پا به فرار نهادند.[1] ﴿ولکن الله رمی﴾ بلکه خدا آن خاک را به آنها رساند، بنابر این در حقیقت کار خدا بود. ﴿و لیبلی المؤمنین منه بلاءً حسنا﴾ چنین عملی را انجام داد تا بر کفار قهر گرفته و با اعطای پاداش و پیروزی و غنیمت، به مؤمنان نعمت عطا فرماید. ﴿إن الله سمیع علیم﴾ همانا خدا گفتار آنان را می‌شنود و از قصد و نیت آنها با خبر است و احوال آنها را می‌داند. ﴿ذلکم و أن الله موهن کید الکافرین﴾ یعنی چنان اتفاقی از جمله قتل مشرکین و پیروزی مؤمنان، حادثه‌ای حق است، و غرض از آن تضعیف و سست کردن حیله‌ی کافران بود تا نامی از آنها باقی نماند.[2] ﴿إن تستفتحوا فقد جاءکم الفتح﴾ این خطاب به کفار قریش است؛ یعنی ای جماعت کفار! اگر طلب فتح و پیروزی بر مؤمنان می‌کنید، اینک پیروزی را یافتید که عبارت بود از فرار و مغلوب شدن. این بیان به طریق ریشخند و سرزنش آنها آمده است. طبری گفته است: در روایت زهری آمده است که در روز بدر ابوجهل گفت: بار خدایا! کدامیک از ما گناهکارتر است و صله‌ی رحم را بیشتر قطع می‌کند او را نابود کن، آنگاه آیه‌ی ﴿إن تستفتحوا فقد جاءکم الفتح﴾ از جانب خدا نازل شد. پس آن

۱ـ طبری ۱۳/ ۴۴۳.

۲ـ ذلکم مبتدا و خبر آن محذوف است و تقدیر آن چنین می‌باشد: ذلکم الذی حدث حق.

کس که طلب فتح و غلبه می‌کرد، ابوجهل بود. ﴿و إن تنتهوا فهو خير لكم﴾ ای جماعت قریش! اگر از جنگ و ستیز و دشمنی با پیامبرﷺ دست بردارید و از کافر بودن به خدا و پیامبرش بس کنید، برای شما در دنیا و آخرت بهتر است. ﴿و إن تعودوا نعد﴾ و اگر به جنگ و ستیز با او باز آیید، ما هم دوباره به یاری و پیروزی او می‌آییم و وی را بر شما پیروز می‌گردانیم. ﴿و لن تغني عنكم فئتكم شيئاً و لو كثرت﴾ و جماعت و گروهی که به آن پشت می‌بندید، چیزی از عذاب دنیا را از شما نمی‌کاهد و هر اندازه اعوان و انصارتان زیاد باشد برای شما فایده‌ای ندارد. ﴿و أن الله مع المؤمنين﴾ چون یاری و تایید خدا با مؤمنان است. ﴿يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و رسوله﴾ ای مؤمنان! به اطاعت خدا و پیامبر ادامه بدهید، در مقابل عزت و سربلندی‌ای که در بدر فراهم شد، دوام خواهد داشت، ﴿و لا تولوا عنه﴾ با مخالفت امرش از او رو برنتابید. «تولّو» در اصل «تتولّوا» بوده و یکی از دو تاء آن حذف شده است. ﴿و أنتم تسمعون﴾ در حالی که قرآن و موعظه را می‌شنوید. ﴿كالذين قالوا سمعنا و هم لايسمعون﴾ مانند کفار نباشید که به گوش می‌شنیدند ولی با قلب نمی‌اندیشیدند، پس شنیدنشان با نشنیدن یکسان بود؛ زیرا غرض از شنیدن اندیشیدن و پند گرفتن است. ﴿إن شرّ الدّواب عند الله﴾ بدترین مخلوق و بدترین حیوانات که روی زمین می‌جنبند، ﴿الصم البكم﴾ عبارت است از افراد ناشنوا که حق را نمی‌شنوند و افراد لال که از گفتن حق لال هستند. ﴿الذين لايعقلون﴾ همان‌هایی که عقل ندارند تا به وسیله‌ی آن خیر و شر را از هم جدا کنند. آیه در مورد جماعتی از بنی عبدالدار نازل شد که می‌گفتند: ما نسبت به آنچه محمد آورده است کر و لالیم، و با ابوجهل به جنگ با پیامبرﷺ آمدند. اوج ذم کافران از این آیه درک می‌شود؛ چرا که آنها را بدتر از سگ و گراز و الاغ معرفی کرده است؛ چون از حواس خود بهره نمی‌گرفتند، از این‌رو پست‌تر از هر موجود پستی شدند. ﴿ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم﴾ اگر خدا در وجود آنها خیری می‌دید، شنوایی اندیشمندانه و مدرکانه به آنها می‌داد.

﴿**ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون**﴾ و چنانچه خدا به آنها شنوایی عطا می‌کرد ـ و خدا به یقین دانست که از آنان خیر نمی‌خیزد ـ به عنوان سر بر تافتن و انکار و عناد رو بر می‌تافتند. در ایمان نیاوردن کافران، پیامبر را تسلیت و دلداری داده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**أولئك هم المؤمنون**﴾ به خاطر والایی مقام و منزلت آنان اشاره به نزدیک را با اشاره‌ی به دور نشان داده است.

۲ـ ﴿**لهم درجات عند ربهم**﴾ درجات را برای مقام والا و منازل بلند پایه در بهشت استعاره کرده است.

۳ـ ﴿**كأنما يساقون إلى الموت**﴾ در اینجا تشبیه تمثیلی موجود است.

۴ـ ﴿**أن يحق الحق**﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۵ـ ﴿**ذات الشوكة**﴾ شوکه برای سلاح استعاره شده است؛ چون هر دو دارای شدت و تیزی می‌باشند.

٦ـ ﴿**و يقطع دابر الكافرين**﴾ کنایه از ریشه کن کردن و نابودی آنها است.

۷ـ ﴿**إذ تستغيثون**﴾ به منظور استحضار سیمای عجیب آنان در ذهن، صیغه‌ی مضارع به‌کار رفته است.

۸ـ ﴿**و ينزل عليكم من السماء ماءً**﴾ به منظور اهتمام دادن به آنچه که در پیش گفته شده است و ایجاد شوق و علاقه برای شنیدن آنچه که در پی خواهد آمد، جار و مجرور بر مفعول مقدم شده است.

۹ـ ﴿**إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح**﴾ به طریق ریشخند و سرزنش، مشرکین مورد خطاب قرار گرفته‌اند. همانگونه که در آیه‌ی ﴿**ذق إنك أنت العزيز الكريم**﴾ مشرک مورد خطاب قرار گرفته است.

۱۰ـ ﴿**إن شر الدواب عند الله**﴾ کفار را به حیوانات تشبیه کرده است، بلکه آنها را بدتر از حیوانات قرار داده است. که چنین مفهومی بیانگر اوج بلاغت و نهایت اعجاز قرآن

می‌باشد؛ چون کافر حق را نمی‌شنود همچنان که حیوان نمی‌شنود. کافر حق را بر زبان نمی‌آورد و حیوان نیز، و کافر و حیوان هر دو خوراک می‌خورند، اما کافر زیان می‌رساند و حیوان زیان نمی‌رساند، پس چگونه از آن بدتر نیست؟

یادآوری: خداوند متعال در این سوره گفته است که هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستاده است، و در سوره‌ی آل عمران گفته است که سه هزار فرشته به یاری مسلمانان شتافتند. در این رابطه باید گفت که تعارض و تناقضی در بین آیات نیست؛ چرا که خدا در اینجا لفظ ﴿مردفین﴾ را آورده است؛ یعنی به دنبال هم، پس اول هزار نفر به کمک شتافتند سپس سه هزار نفر دیگر به یاری آنها آمدند. والله اعلم.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾ وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ أَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً وَ يُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٣٠﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾ وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ

مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾ وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَ إِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾ وَ إِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا کافران را ذکر کرد و آنها را به حیوانات رها شده تشبیه نمود؛ چراکه از قبول دعوت خدا امتناع ورزیدند، در اینجا به مؤمنین امر کرده است که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنند؛ یعنی دعوتی را بپذیرند که حیات قلوب را در بر دارد و نیکبختی کامل دنیا و آخرت را به دنبال دارد.

معنی لغات: ﴿**مکاء**﴾ مکا یعنی سوت زدن. ابو عبیده گفته است: بیشتر کلماتی که برای اصوات به کار می‌روند بر وزن «فُعال» هستند مانند صُراخ و خُوار و دُعاء و نباح. ﴿**تصدیة**﴾ تصدیه به معنی کف زدن است. اصل آن از صدیٰ به معنی صوت منعکس شده از کوه است. ﴿**فیرکمه**﴾ به معنی تلمبار و توده‌کردن و جمع نمودن است. لیث گفته است: یعنی چیزی را بر چیزی دیگر قرار داده است تا به صورت توده در آید، مانند توده‌ی ماسه و ریگ. ﴿**سَلَف**﴾ گذشت. ﴿**سنة الأولین**﴾ عادت و روش خدا در نابود کردن تکذیب‌کنندگان ملت‌های قبل. ﴿**مولاکم**﴾ یاور و معین شما.

سبب نزول: ابن جریر از زهری نقل کرده است که وقتی پیامبرﷺ یهود بنی قریظه را محاصره کرد آنها درخواست صلح کردند، پیامبرﷺ دستور داد به حکم «سعد بن معاذ» تسلیم شوند. گفتند: «ابو لبابه» را پیش ما بفرست، پیامبرﷺ او را فرستاد. گفتند: ابو لبابه نظرت چیست؟ آیا حکم سعد بن معاذ را بپذیریم؟ ابو لبابه به گردنش اشاره کرد؛ یعنی حکمش گردن زدن و سر بریدن است. ابو لبابه می‌گوید: به خدا قسم! هنوز یک قدم بر نداشته بودم که دریافتم به خدا و پیامبرﷺ خیانت کرده‌ام، آنگاه گفت: قسم به ذات خدا! یا می‌میرم یا خدا توبه‌ام را قبول می‌کند، نه چیزی می‌خورم و نه چیزی می‌نوشم، آنگاه آیه‌ی ﴿ یا أیها الذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول ...﴾ نازل و توبه‌اش قبول شد.[1]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنو استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم﴾ ای ایمان‌داران! وقتی که پیامبرﷺ شما را به سوی ایمان و اعتقادی می‌خواند که سبب احیای نفوس است و به وسیله‌ی آن زندگانی و حیات سرمدی می‌یابید، دعوتش را اجابت کنید. قتاده گفته است: دعوت پیامبر عبارت است از قرآن که در آن حیات، اطمینان، نجات و عصمت دنیا و آخرت نهفته است.[2] ﴿و اعلموا أن الله یحول بین المرء و قلبه﴾ یعنی خدا متصرف و حاکم بر تمام اشیاء می‌باشد. قلب را هر طور که خود بخواهد مورد دخل و تصرف قرار داده و اهدافش را تغییر می‌دهد و رشد و هدایت را به آن الهام می‌کند و یا آن را از راه مستقیم منحرف می‌نماید. در حدیث آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك» ای تغییردهنده‌ی قلب‌ها! قلب مرا بر دینت پایدار بدار. ابن‌عباس گفته است: در بین انسان مؤمن و کفر پرده ایجاد می‌کند، و در بین کافر و ایمان مانع و حجاب قرار می‌دهد.[3]

۱ـ روح المعانی آلوسی ۹/ ۱۹۵. ۲ـ طبری ۱۳/ ۴۶۸.

۳ـ روح المعانی ۹/ ۱۹۱.

ابوحیان گفته است: بدین‌ترتیب این آیه مؤمنین را بر هوشیاری و بیم از خدای متعال و استجابت فرمان خدای عزّوجل، تشویق و تحریک نموده است.[1] **﴿و أنه إلیه تحشرون﴾** و سرانجام مسیر شما به سوی اوست و مطابق اعمالتان پاداش یا کیفر می‌یابید. **﴿و اتقوا فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة﴾** اگر از فرمان خدا سرپیچی کنید، از ضربت و انتقامش بترسید و برحذر باشید و از فتنه و مصیبتی بترسید که اگر نازل شود تنها ستمگر را فرا نمی‌گیرد، بلکه همه را در برمی‌گیرد، و شامل حال خوب و بد می‌شود؛ چون ستمگر باکفر و نافرمانی و ستمش نابود می‌شود، و غیر ظالم به سبب عدم جلوگیری و سکوتش در قبال ستم نابود می‌گردد. در حدیث آمده است: «وقتی مردم، ستمگر را می‌بینند و دستش را نمی‌گیرند، نزدیک است خدا عموم را عذاب و کیفر بدهد».[2] ابن‌عباس گفته است: خدا به مؤمنین دستور داده است که در بین خود ستم را نپذیرند، وگرنه عذاب خدا همه را شامل می‌شود و ظالم و غیر ظالم را در برمی‌گیرد.[3] **﴿و اعلموا أن الله شدید العقاب﴾** این تهدیدی است بسیار سخت؛ یعنی کیفر خدا برای آن‌که از او نافرمانی کند، شدید است. **﴿و اذکروا إذ أنتم قلیل مستضعفون فی الأرض﴾** نعمت خدا را به یاد بیاورید آنگاه که تعداد شما کم بود و ذلیل بودید و در سرزمین مکه از جانب کفار مستضعف واقع شدید به گونه‌ای که در دینتان فتنه ایجاد می‌کردند و به اذیت و آزار شما می‌پرداختند. **﴿تخافون أن یتخطفکم الناس﴾** بیم آن داشتید که مشرکان به سرعت به کشتن و غارت شما بپردازند. خطف به معنی برگرفتن سریع و ربودن است. **﴿فآواکم﴾** محل و پناهگاهی را برای شما فراهم کرد که از دشمنان به آن تحصن جویید و آن عبارت بود از مدینه‌ی منوره. **﴿و أیدکم بنصره﴾** و در روز بدر شما را یاری داد و تقویت

۱ـ البحر ۴/ ۴۸۱.
۲ـ روایت از بخاری.
۳ـ حاشیه‌ی صاوی ۲/ ۱۲۲.

کرد به گونه‌ای که به پیروزی درخشان نایل آمدید و آنان را شکست و فراری دادید. ﴿و رزقکم من الطیبات﴾ و غنیمت‌های حلال و پاک را نصیب شما کرد که قبلاً برای هیچ‌کس حلال نبود. ﴿لعلکم تشکرون﴾ باشد که در مقابل این همه نعمت‌های گرانقدر خدا را سپاسگزار باشید. غرض یادآوری نعمت است؛ چرا که قبل از ظهور پیامبر ﷺ آنها در نهایت قلت و ذلت بودند، و بعد از ظهور ایشان به اوج عزت و والامقامی در آمدند، بنابراین در مقابل این نعمت‌ها واجب است فرمان خدا را اطاعت کنند و او را سپاسگزار باشند. ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول﴾ ای مؤمنان! با مطلع کردن مشرکین از اسرار مؤمنان، به دین و پیامبر خود خیانت نکنید. ﴿و تخونوا أماناتکم﴾ و به آنچه که نزد شما به امانت گذاشته شده است از قبیل تکالیف شرعی خیانت نکنید، امانتی که خداوند آن را بر دوش شما گذاشته است: ﴿إنا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال ...﴾. ابن‌عباس گفته است: خیانت به خدای سبحان عبارت است از ترک فرائض و خیانت به پیامبر ﷺ یعنی ترک سنت‌ها و ارتکاب نافرمانی او. امانات عبارت از اعمالی است که خداوند انسان را بر آن امین دانسته است.[۱] ﴿و أنتم تعلمون﴾ و شما می‌دانید که این کار خیانت است و آثار و تبعات آن را نیز می‌دانید. ﴿و اعلموا أنما أموالکم و أولادکم فتنة﴾ خوب بدانید که اموال و اولادتان محنت و آزمایشی سخت از جانب خدا می‌باشد، تا شما را بیازماید که چگونه با وجود آن، حدود خدا را نگه می‌دارید. امام فخر رازی گفته است: از این رو فتنه به شمار می‌آید که قلب را به دنیا مشغول می‌کند، و در مقابل خدا پرده و حجاب می‌شود.[۲] ﴿و أن الله عنده أجر عظیم﴾ یعنی پاداش و عطایش برای شما از اموال و اولاد بهتر است. بنابراین بر طاعت خدا کوشا و حریص باشید. ﴿یا أیها الذین آمنوا إن تتقوا الله یجعل لکم فرقانا﴾ ای مؤمنان! اگر خدا را اطاعت

۱ـ روح المعانی ۱۹۵/۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۵/ ۱۵۲.

کنید، و از نافرمانیش دوری جویید، هدایت و نوری در قلب شما قرار مـی‌دهد کـه بـه وسیله‌ی آن حق و باطل را از هـم جـدا مـی‌کنید. هـمان‌گونه کـه در جـای دیگـری نـیز می‌فرماید: ﴿و يجعل لكم نورا تمشون به﴾. در این آیه می‌توان دلیلی یـافت بـر ایـن کـه پرهیزگاری قلب را منور و سینه را پاک و شاد مـی‌گردانـد و دانش را افـزایش مـی‌دهد. ﴿و يكفر عنكم سيئاتكم﴾ و گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کند. ﴿و يغفر لكم﴾ و گناهان شما را می‌پوشاند و شما را مواخذه نمی‌کند. ﴿و الله ذو الفضل العظيم﴾ فضل و کرمش وسیع و بخشش و عطایش عظیم است. ﴿و إذ يمكر بك الذين كـفروا﴾ ایـن یـادآوری مخصوص پیامبر است که آن را بعد از یادآوری نعمت عمومی بر مؤمنان آورده است؛ یعنی ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که مشرکین در «دارالندوه» توطئه‌ی قتل تو را در بین قبایل ترتیب می‌دادند. ﴿ليثبتوك﴾ تا شما را زندانی کنند. ﴿أو يقتلوك﴾ یا شما را به قتل برسانند و خونت بر همه‌ی قبایل بیفتد. ﴿أو يخرجوك﴾ یـا تـو را از مکـه اخـراج کـنند. ﴿ويمكرون و يمكر الله﴾ علیه تو دسیسه و حیله و نیرنگ به‌کار می‌برند و خدا برای تـو تدبیری مقرر داشته است که حیله‌ی آنها را باطل و کردارشان را افشاء مـی‌کند. ﴿و الله خير الماكرين﴾ یعنی مکر و تدبیر خدا از حیله‌ی آنها نافذتر و پر تأثیرتر است. طبری گفته است: از ابن‌عباس روایت شـده است: جـمعی از اشـراف قـریش در «دارالنـدوه» گـرد آمدند، شیطان خود را به صورت پـیرمردی در آورد و وارد جـمعیت شـد، وقـتی او را دیدند از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت: من پیری از عربم، خبر اجتماع شما را شـنیدم، خواستم من هم بیایم، و نظر و اندرز من را دست کم نگیرید. گفتند: باشد بفرمایید. گفت در مورد کار این مرد ـ حضرت محمد ـ دقت کنید و بیندیشید، در آن میان یکی گفت: او را در منزلی زندانی کنید، سپس به دقت و با احتیاط از او مراقبت نمایید تا از پا در می‌آید، دشمن خدا، شیطان داد کشید و گفت: والله این نظر درست نـیست؛ چـون امکـان دارد هواداراتش حمله‌ور شوند و او را از چنگ شما بیرون آورند و از او دفاع کنند. یکی دیگر

گفت: او را از اینجا اخراج کنید و از شرش آسوده شوید؛ چون وقتی او بیرون برود عملش هرکجا باشد، به شما زیانی نمی‌رساند، همان پیرمرد گفت: والله این هم نظری نیکو نیست و به دردتان نمی‌خورد، مگر شیرینی گفتار و رسایی زبانش را نمی‌بینید که همه را تحت تأثیر قرار داده و قلب‌ها را اسیر ساخته است؟ به خدا اگر چنان کنید تمام عرب را بر ضد شما جمع کرده تا شما را از سرزمین خود بیرون برانند و اشراف و بزرگان شما را به قتل برسانند. گفتند: درست می‌گوید، تدبیری بیندیشید. آنگاه ابوجهل گفت: من نظری پیشنهاد می‌کنم و بجز آن نظری نمی‌بینم، گفتند: کدام است؟ گفت: از هر قبیله جوانی چابک و زیرک انتخاب می‌کنیم و به هر یک از آنها شمشیری بُرّان می‌دهیم، آنگاه در یک حمله، همه در یک زمان و مانند یک‌نفر به او ضربت بزنند، آنگاه خونش در بین قبایل تقسیم می‌شود، گمان نمی‌کنم بنی‌هاشم بتوانند با تمام قریش به ستیز در افتند. آنگاه خون‌بها را می‌پذیرند و ما هم آسوده می‌شویم. و از زحمت و آزارش رهایی می‌یابیم.

شیطان داد کشید که رأی این است و بجز آن نظری ندارم. بعد از این قرار متفرق شدند، آنگاه جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و او را از ماجرا با خبر کرد و دستور داد در بسترش نخوابد، و اجازه‌ی هجرت به او داد، و بعد از ورودش به مدینه این آیه به جهت یادآوری نعمت خدا بر او نازل شد. **﴿و إذ يمكر بک الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك﴾**.[1] **﴿و إذا تتلى عليهم آياتنا﴾** وقتی آیات مبین قرآن را بر آنان خوانده شود، **﴿قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا﴾** از روی دشمنی و انکار می‌گویند: این گفتار را شنیدیم و اگر می‌خواستیم ما هم مانند آن را می‌گفتیم، **﴿إن هذا إلا أساطير الأولين﴾** این قرآن که بر ما می‌خوانی، جز اکاذیب و اباطیل و افسانه‌ای که ملت‌های پیشین آن

۱ـ طبری ۴۹۵/۱۳.

را نگاشته‌اند، چیزی نیست و کلام خدای متعال نیست. ابوسعود گفته است: چنین عکس‌العملی اوج دشمنی و گردنکشی است؛ زیرا اگر چنین کاری از دستشان بر می آمد هرگز دریغ نمی‌کردند! پس آنگاه که قرآن ده سال آنها را به مبارزه طلبید چه چیزی مانع آنها بود؟ پس در ناتوانی درغلتیدند، سپس به شمشیر پناه بردند و علیرغم تنفر شدید و ناخشنودی بیش از حدشان، برای مغلوب کردنش مخصوصاً در زمینه‌ی بیان، به مقابله برنخاستند.[۱] ﴿و إذ قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك﴾ و وقتی را به یاد بیاورید که می‌گفتند: خدایا! اگر این حق است و از جانب تو نازل شده است، ﴿فأمطر علينا حجارة من السماء﴾ از آسمان بسان قوم لوط، سنگ بر ما نازل فرما. ﴿أو آئتنا بعذاب أليم﴾ یا عذاب دردناک بر ما نازل فرما که ما را نابود کند. این دعا از جانب آنها ریشخند و تمسخر بود. ابن‌کثیر گفته است: این امر از فراوانی نادانی و شدت تکذیب و عداوت آنها ناشی می‌شود، و برای آنها بهتر بود که بگویند: بار خدایا! اگر این قرآن حق است و از جانب تو نازل شده است ما را بر آن هدایت فرما و توفیق پیروی آن را به ما عطا نما. اما به سبب ابلهی و نادانی خود درخواست تعجیل عذاب کردند.[۲] ﴿و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم﴾ این پاسخ گفتار زشت است و بیان سبب مهلت دادن آنها می‌باشد؛ یعنی آنها مستحق عذابند اما به خاطر اکرام و احترام تو، در حالی که تو ای محمد! در بین آنها هستی، آنها را عذاب نمی‌دهیم. عادت و حکمت خدا چنان مقرر است که امتی را در حالی که پیامبرشان در بین آنها است، عذاب ندهد. ابن‌عباس می‌گوید: هرگز ملتی با وجود پیامبرشان در بین آنان عذاب ندیده‌اند.[۳] در اینجا منظور از عذاب استیصال و نابودی است. ﴿و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون﴾ خدا عادت نکرده است کفار را

۱ـ ابوسعود ۲/ ۲۳۷.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۰۱.

۳ـ البحر ۴/ ۴۸۹.

عذاب دهد در حالی که در بین آنان افرادی مؤمن قرار داشته باشند و از خدا طلب آمرزش و بخشودگی می‌کنند. اشاره است به استغفار مسلمانان مستضعفی که در بین آنها زندگی می‌کردند. ابن‌عباس گفته است: در بین آنان دو حاشیه‌ی امنیت موجود بود، یکی وجود پیامبرﷺ و دیگری استغفار، پیامبر هجرت کرد و رفت ولی استغفار تا روز قیامت باقی است.[1] ﴿و ما لهم ألا یعذبهم الله﴾ چه چیزی باعث شده که خدا آنها را عذاب ندهد؟ و چگونه عذاب نخواهند چشید در حالی که هنوز بر نافرمانی و گمراهی اصرار می‌ورزند؟ ﴿و هم یصدون عن المسجد الحرام﴾ و حال آنکه مانع ورود مسلمانان به مسجدالحرام می‌شوند؟ همان‌طور که در سال حدیبیه مانع پیامبرﷺ شدند و همان‌طور که او و مؤمنان را به مهاجرت ناچار کردند. ﴿و ما کانوا أولیاءه﴾ وانگهی شایستگی سرپرستی آن را نداشتند؛ چون مشرک بودند. ﴿إن أولیاؤه إلا المتقون﴾ فقط افراد متقی و پرهیزگار شایستگی سرپرستی آن را دارند. ﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾ اما اکثر آنان نادان و ابلهند؛ زیرا می‌گفتند: ما سرپرست بیت و قوم هستیم، هر کس را که بخواهیم مانع می‌شویم و به هر کس که بخواهیم اجازه‌ی ورود می‌دهیم. منظور از آیه بیان این مطلب است که به سبب گناهان زشتشان آنها مستحق عذاب و استیصالند، اما خدا به احترام پیامبرﷺ و استغفار مسلمانانِ مستضعف آن را از آنان برداشته است. ﴿و ما کان صلاتهم عند البیت إلا مکاءً و تصدیة﴾ از جمله از اعمال ناپسند آنها یکی هم این است. که عبادت و نمازشان در کنار بیت الحرام، جز سوت زدن و کف زدن چیزی نیست، این کار را وقتی انجام می‌دادند که مسلمانان در نماز بودند تا نماز آنها را به هم زنند؛ یعنی آنها نماز و تقرب به خدا را به کف و سوت زدن تبدیل کردند. ابن‌عباس گفته است: قریش لخت و بدون لباس سوت زنان و کف زنان به طواف بیت می‌پرداختند.[2]

۱ـ رازی ۱۵۸/۱۵.
۲ـ طبری ۵۲۴/۱۳.

﴿فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون﴾ پس به سبب کفر و اعمال زشت و ناپسند خود، عذابِ کشته شدن و اسارت را بچشید. اشاره به ماجرای روز بدر است. **﴿إن الذين كفروا ينفقون أموالهم ليصدوا عن سبيل الله﴾** کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا مانع ورود مردم به دین اسلام شوند، و در راه جنگ با حضرت محمد ﷺ آن را بذل می‌کنند. طبری گفته است: وقتی روز بدر، قریش با مصیبت روبرو شد و فراریان به مکه رسیدند گفتند: ای جماعت قریش! محمد شما را در بیم و هراس انداخته و بهترین فرزندان و بزرگان شما را به قتل رسانده است، به ما کمک مالی بکنید تا شاید از آنها انتقام بگیریم.[1] آنگاه آیه‌ی **﴿فسينفقونها ثم تكون عليهم حسرة﴾** نازل شد؛ یعنی این اموال را خرج می‌کنند و بعداً موجب ندامت و پشیمانی آنان می‌شود؛ چون مالشان از دست می‌رود و به آرزوی خود نرسیده و نمی‌توانند نور خدا را خاموش و آیین کفر را مستقر نمایند. **﴿ثم يغلبون﴾** خبر دادن از غیب است؛ یعنی نهایت و عاقبت آنها شکست و فرار است. **﴿كتب الله لأغلبن أنا و رسلي﴾** یعنی من و پیامبرانم غالب و پیروز می‌شویم. **﴿والذين كفروا إلى جهنم يحشرون﴾** آنان که بر کفر می‌میرند به سوی جهنم برده می‌شوند، پس حسرت و ندامت عظیمی است برای آنان که زنده مانده و آنان که بر کفر مردند! **﴿ليميز الله الخبيث من الطيب﴾** تا خدا تفاوت سربازان رحمان و سربازان شیطان را مشخص کند و مؤمنان پاک را از کافران پست و شرور جدا نماید. منظور از پاک و ناپاک مؤمن و کافر است. **﴿ويجعل الخبيث بعضه على بعض﴾** و بعضی از کافران را بر بعضی دیگر قرار دهد و مسلط گرداند. **﴿فيركمه جميعا﴾** و آنها را بر هم انباشته و توده کند و بر اثر شدت تراکم و ازدحام عده‌ای بر بعضی دیگر قرار گیرند. **﴿فنجعلهم في جهنم﴾** سپس همه را به آتش جهنم پرتاب کند. **﴿أولئك هم الخاسرون﴾** زیان کامل نصیب آنها می‌شود؛ چون هم خود

۱ـ همان منبع ۱۳/ ۵۳۴.

و هم اموال را از دست داده‌اند. سپس خداوند متعال از آنان توبه و پشیمانی خواست، و آنها را از اصرار بر کفر و گمراهی برحذر داشت و فرمود: ﴿**قل للذین کفروا إن ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف**﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: اگر از کفر دست بردارند و به خدا ایمان بیاورند و جنگ و ستیز با تو و مؤمنان را کنار بنهند، گناهان گذشته‌ی آنان بخشوده می‌شود. ﴿**و إن یعودوا فقد مضت سنّت الأولین**﴾ و اگر به جنگ و ستیز و تکذیب تو برگشتند، بدانند روش من در نابود کردن و به هلاکت رساندن تکذیب‌کنندگان بیان شده و با آنها نیز چنان خواهیم کرد. این بیانگر وعید و تهدید شدید آنان می‌باشد که اگر دست از جدل و دشمنی و گردنکشی بر ندارند چنان خواهند دید. ﴿**و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة**﴾ یعنی ای گروه مؤمنان! با دشمنان به جنگ و ستیز برخیزید، تا شرک باقی نماند و بجز خدا، معبودی پرستش نشود. ابن‌عباس گفته است: فتنه یعنی شرک؛ یعنی تا یک نفر مشرک بر سطح کره‌ی زمین باقی نماند. ابن جریج گفته است: تا زمانی که مؤمن در دینش دچار فتنه نگردد.[1] ﴿**و یکون الدین کله لله**﴾ ادیان باطل، مضمحل شده و جز دین اسلام دینی باقی نماند. آلوسی گفته است: اضمحلال ادیان یا با نابودی تمام پیروانش صورت می‌گیرد و یا با برگشتن آنها از بیم کشته شدن تحقق می‌یابد.[2] و پیامبرﷺ فرموده است: «به من امر شده است با مردم بجنگم تا می‌گویند جز خدا معبودی به حق نیست».

﴿**فإن انتهوا فإن الله بما تعملون بصیر**﴾ اگر از کفر دست بکشند و اسلام را بپذیرند، خدا از راز و مکنونات قلوب آنان مطلع است و پاداش توبه و مسلمان شدن آنان را می‌دهد.

﴿**و إن تولوا فاعلموا أن الله مولاکم**﴾ و اگر از کفر دست بر ندارند و از ایمان روی برتابند، ای گروه مؤمنان! بدانید خدا یاور و معین شما است، پس به یاری و ولایتش مطمئن و خاطر جمع باشید، و به دشمنی آنها با شما اهمیت ندهید. ﴿**نعم المولی و نعم النصیر**﴾ چه

۱ـ طبری ۱۳/۵۳۸.

۲ـ روح المعانی ۹/۲۰۷.

نیکو است خدا یار و سرپرست شما باشد، که سرپرستی و یاری هر کس را به عهده بگیرد آن کس از بین نمی‌رود، و چه نیکو یاوری برای شما می‌باشد، که هر کس خدا او را یاری دهد مغلوب نمی‌شود.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿یحول بین المرء و قلبه﴾** از باب استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، اقتدار خدا و تصرف او در قلوب را به فردی تشبیه کرده است که بین دو چیز حایل و حجاب برقرار می‌کند که این استعاره‌ای است لطیف.

۲ـ **﴿و یمکر الله﴾** نسبت دادن مکر به خدای متعال صورت مشاکله را دارد، به این معنی که دسیسه و حیله‌ی آنها را باطل کرد. مشاکله عبارت از توافق لفظ و اختلاف معنی است که قبلاً بیان شد.[1]

۳ـ **﴿و إذ یمکر بك﴾** آوردن صیغه‌ی مضارع، برای استحضار دسیسه‌ی آنها بر ضد صاحب رسالت است.

۴ـ **﴿و ما کان صلاتهم عند البیت إلامکاءً و تصدیة﴾** در تعبیر ظریف و اسلوب قرآن بیندیش که آنها سوت زدن و کف زدن را در جای نماز قرار دادند که می‌بایست در کنار بیت اقامه شود. از این رو آنها صورت چهار پایانی را پیدا کردند که معنی عبادت را درک نمی‌کنند و حرمت خانه‌های خدا را نمی‌شناسند.

۵ـ **﴿الخبیث و الطیب﴾** کنایه از کافر و مؤمن است. در بین لفظ **﴿خبیث﴾** و **﴿طیب﴾** طباق مقرر است که از محسنات بدیعی می‌باشد.

یادآوری: حافظ ابن‌کثیر از ابی‌سعید بن معلّی ﷺ روایت کرده که گفته است: در نماز بودم که پیامبر ﷺ از کنارم گذشت و مرا خواست، اما تا نماز را به اتمام نرساندم نزد ایشان نرفتم. فرمود: چه چیزی مانع آمدنت بود؟ مگر خدا نفرموده است: **﴿یا أیها**

۱ـ به سوره‌ی بقره آیه **﴿الله یستهزیء بهم﴾** مراجعه شود.

از آیه ۴۱ سوره انفال تا پایان آیه ۹۲ سوره توبه

الذین آمنوا استجیبو لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم﴾؟ سپس فرمود: قبل از این‌که بیرون بروم بزرگترین سوره‌ی قرآن را به تو یاد می‌دهم، پیامبرﷺ خواست برود که موضوع را به یاد آورد و فرمود: ﴿الحمد لله رب العالمین﴾ که سبع المثانی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است.[1]

لطیفه: از حضرت معاویه رضی الله عنه نقل است که به یک نفر از اهالی سباء گفت: قوم شما زمانی که زنی بر آنان حکومت می‌کرد چقدر ابله و نادان بودند! آن مرد گفت: نادان‌تر از قوم من قوم شما بود که وقتی پیامبرﷺ آنها را به سوی حق دعوت کرد گفتند: ﴿اللهم إن کان هذا هو الحق من عندك فأمطر علینا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب ألیم﴾ بار خدایا! اگر این حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان سنگ بر ما نازل فرما یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن. و نگفتند: اگر حق است و از جانب تو آمده است، ما را به سوی آن هدایت فرما. معاویه رضی الله عنه ساکت ماند.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾ إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَٰكِن لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۹۵.

بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ ٱلْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ ٱللهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً وَ إِلَى ٱللهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ ٱذْكُرُوا ٱللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ ٱصْبِرُوا إِنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَ لَاتَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَراً وَ رِئَاءَ ٱلنَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَ ٱللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَاغَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ ٱلْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَاتَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ ٱللهَ وَ ٱللهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٤٨﴾ إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَافِقُونَ وَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ فَإِنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱلْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ ٱللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ ٱللهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ ٱللهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٥٢﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ ٱللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ ٱللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَابِّ عِندَ ٱللهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَايُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾ ٱلَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَايَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي ٱلْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ ٱللهَ لَايُحِبُّ ٱلْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾ وَ لَايَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَايُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾ وَ أَعِدُّوا لَهُم مَا ٱسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ وَ مِن رِبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ ٱللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَاتَعْلَمُونَهُمُ ٱللهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ ٱللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا فرمان جنگ با مشرکان را صادر کرد و قبلاً گوشه‌ای از غزوه‌ی بدر را یادآور شد و این‌که می‌بایست مجاهدین بعد از قتال، به غنایم ـ یعنی اموالی که از طریق غلبه و پیروزی از مشرکین به دست آمده بود ـ بپردازند، در اینجا حکم غنایم و کیفیت تقسیم آن را بیان کرده است، سپس بقیه‌ی حوادث مهم آن غزوه‌ی مبارک یعنی غزوه‌ی بدر را بازگو می‌فرماید.

معنی لغات: ﴿**العدوة الدنیا**﴾ عدوة الوادی یعنی کناره و لبه‌ی دره، و دنیا مؤنث ادنی و به معنی نزدیکتر می‌باشد منظور طرف مدینه است. ﴿**العدوة القصوی**﴾ قصوی مؤنث اقصی و به معنی دورتر است و منظور طرف و جانب مکه است. ﴿**نکص**﴾ نکوص یعنی انصراف از چیزی. ﴿**کدأب**﴾ داب: عادت، در اصل به معنی ادامه‌ی عمل است. عادت به دأب موسوم گشته است؛ چون انسان به عادت خود ادامه می‌دهد. ﴿**تثقفنهم**﴾ لیث گفته است؛ ثقفنا فلاناً یعنی او راگرفتیم و بر او غلبه کردیم.[۱] ﴿**فشرد**﴾ تشرید به معنی متفرق ساختن و پراکنده کردن است.

تفسیر: ﴿**واعلموا أنما غنمتم من شیء**﴾ ای مؤمنان! بدانید هرچه را در جنگ از اموال مشرکین به غنیمت گرفتید، کم باشد یا زیاد، ﴿**فإن لله خمسه**﴾ حسن گفته است: این کلید سخن است، دنیا و آخرت از آن خدا است،[۲] یعنی به عنوان تبرک و تعظیم باید نام خدا بر آن ذکر شود. همانطور که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿**والله و رسوله أحق أن یرضوه**﴾. مفسران گفته‌اند: غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یک پنجم سهم آنهایی است که در این آیه نامشان آمده است. بقیه بر غنیمت بگیران تقسیم می‌گردد. ﴿**و للرسول**﴾ یک سهم از یک پنجم به پیامبر ﷺ داده می‌شود. ﴿**ولذی القربی**﴾ و نیز به نزدیکان پیامبر ﷺ می‌رسد که عبارتند از بنی‌هاشم و بنی مطلب. ﴿**و الیتامی و المساکین و ابن السبیل**﴾ و

۱ـ رازی ۱۸۹/۱۵.　۲ـ قرطبی ۱۰/۸.

نیز برای این اصناف است از جمله یتیمان، آنان که پدرشان مرده است، و فقرا و نیازمندان، مسافر مسلمانی که از مالش بریده شده است. ﴿إن كنتم آمنتم بالله﴾ جواب شرط محذوف است که تقدیر آن چنین است: اگر به خدا ایمان دارید، پس بدانید که حکم خدا در مورد غنایم چنین است. بنابراین از اوامرش اطاعت نمایید. ﴿و ما أنزلنا على عبدنا﴾ یعنی به آنچه بر محمد نازل کردیم ایمان بیاورید. ﴿يوم الفرقان﴾ در روز بدر؛ چون به وسیله‌ی آن حق را از باطل جدا کرد. ﴿يوم التقى الجمعان﴾ روزی که گروه و جمع مؤمنان با جمع کافران و سربازان رحمان با سربازان شیطان روبرو شدند. ﴿و الله على كل شيء قدير﴾ خداوند با قدرت است و هیچ‌چیز او را ناتوان نمی‌کند، از جمله با وجود قلت عدد شما و کثرت افراد آنها، شما را منصور و غالب کرد. ﴿إذ أنتم بالعدوة الدنيا﴾ بدین‌ترتیب صحنه‌ی نبرد را ترسیم می‌کند؛ یعنی ای مؤمنان! وقتی را به یاد بیاورید که شما درکنار دره‌ی نزدیک به مدینه بودید. ﴿و هم بالعدوة القصوى﴾ و مشرکین در جانب دورتر از مدینه قرار داشتند. ﴿و الركب أسفل منكم﴾ کاروانی که تجارت قریش بود در مکانی پایین‌تر از شما قرار داشت. درکناره ساحل بحر بود. ﴿ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعاد﴾ اگر شما و مشرکین وعده‌ی جنگ به هم می‌دادید، خلاف وعده می‌کردید، اما خدا با حکمت بی‌پایانش آن را آسان و تکمیل کرد. کعب بن مالک گفته است: پیامبر و مسلمانان به قصد یافتن کاروان قریش بیرون رفتند، تا این‌که بدون قرار و تصمیم قبلی، خدا آنان را با دشمن روبرو کرد.[1] رازی گفته است: یعنی اگر شما با اهل مکه قرار جنگ می‌گذاشتید، به علت کمی افرادتان و کثرت لشکر آنها، شما تخلّف می‌کردید.[2] ﴿ولكن ليقضي الله أمرا كان مفعولا﴾ اما بدون وعده و قرار، شما را در مقابل هم قرار داد تا خدا اراده و قدرت خود را عملی نماید، اسلام و مسلمانان را قوّت و نیرو ببخشد و

۱ـ طبری ۱۳/ ٥٦٦.

۲ـ تفسیر رازی ۱۵/ ۱٦۷.

شرک و مشرکان را خوار و ذلیل نماید. ابوسعود گفته است: غرض از آیه این است که آنها به یقین بدانند پیروزی به دست آمده جز تحقق فرمان خدا چیزی نبود، تا ایمانشان افزایش یافته و نیز خدا را سپاسگزار باشند، و قلبشان در رابطه با مقرر داشتن خمس مطمئن گردد.[1] ﴿**لیهلك من هلك عن بینة**﴾ خدا چنان کاری را انجام داد تا هر کس کافر می‌شود دلیلش معلوم شود و انکار و کفرش بر ملا گردد. ﴿**و یحیی من حی عن بینة**﴾ و هر کس ایمان می‌آورد، معلوم و مبین شود.[2] همانا معرکه‌ی بدر از دلایل درخشان نصرت و یاری خدا به دوستدارانش می‌باشد و دلیلی است روشن بر خوارکردن دشمنانش. ﴿**و أن الله لسمیع علیم**﴾ گفتار بندگان را می‌شنود و از قصد و نیتشان با خبر است. ﴿**إذ یریکهم الله فی منامك قلیلاً**﴾ ای محمد! به یاد بیاور زمانی راکه خدا در خواب تعداد آنها را به تو اندک نشان داد و تو آن را به یارانت خبر دادی تا روحیه‌ی آنان را تقویت کنی و آنها را بر جنگ و ستیز با کفار تشجیع نمایی. مجاهد گفته است: خدا در خواب تعداد آنها را اندک به حضرت محمد ارائه داد، پیامبر هم آن را برای یارانش باز گفت که سبب ثابت قدمی و پایداری آنها شد. ﴿**و لو أراکهم کثیراً لفشلتم**﴾ اگر خدا تعداد دشمنان را افزون به شما نشان می‌داد، یارانت ترسیده و توان جنگ و ستیز با آنان را از دست می‌دادند. حُسن بیان قرآن را بنگر که شکست و ناتوانی را به پیامبرﷺ نسبت نداده است؛ چون پیامبر معصوم است، بلکه گفته است: ﴿**لفشلتم**﴾ که اشاره است به اصحاب محمد. ﴿**و لتنازعتم فی الأمر**﴾ و ای گروه اصحاب! در مورد جنگ با آنها اختلاف پیدا می‌کردید. ﴿**ولکن الله سلم**﴾ اما خدا نعمت سالم ماندن از شکست و اختلاف را به شما

۱ـ ابوسعود ۲ / ۲۴۰.

۲ـ طبری می‌گوید: یعنی تا هرکس از خلق خدا می‌میرد، دلیل قاطعی مبنی بر حجت خدا داشته و بهانه‌ای نداشته باشد. و هر کس به زندگی ادامه می‌دهد، دلیلی داشته باشد. آنچه که ما اختیار کرده‌ایم، همان نظر جلالین است که واضحتر است و آیه‌ی ﴿**لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین**﴾ مؤید آن است.

عطا کرد. ﴿إنه علیم بذات الصدور﴾ همانا او از آنچه در سینه‌ها است با خبر است، و به عوامل تغییر قلوب از قبیل شجاعت و ترس و شکیبایی و آشفتگی آگاه است. ﴿و إذ یریکموهم إذ التقیتم فی أعینکم قلیلاً و یقللکم فی أعینهم﴾ این دیدن و رؤیت در بیداری بود نه در خواب؛ یعنی ای جماعت مؤمنان! زمانی را به یاد بیاورید که با هم درگیر شدید، خداوند تعداد افراد دشمن را برایتان اندک نشان داد تا توان و جرأت شما افزایش یابد. و تعداد شما را برای آنان اندک جلوه داد، تا برای رویارویی با شما خود را زیاد آماده نکنند. ابن مسعود گفته است: در روز بدر تعداد آنها اندک به چشم می‌آمد، حتی به یک نفر گفتم: آیا تعداد آنها به یک‌صد نفر می‌رسد؟[1] این حالت قبل از درگیر شدن دو سپاه بود، وقتی معرکه در گرفت خدا تعداد مؤمنان را فزون جلوه داد، لذا بهت‌زده و بیمناک شدند، و شوکتشان کم گشت، و چیزی باور نکردنی را دیدند. این هم یکی از دلایل عظمت خدا در آن غزوه می‌باشد. ﴿لیقضی الله أمرا کان مفعولا﴾ خدا چنان عملی را انجام داد و مؤمنان را بر کافران جسارت داد و کافران را بر مسلمانان تحریک کرد، تا معرکه گرم و جنگ و ستیز شروع شود و خدا سربازان خود را منصور و مؤید نماید و باطل و قریش را شکست دهد و دین خدا استوار و محکم گردد و آیین کافران سرنگون گردد. ﴿و إلی الله ترجع الأمور﴾ سرانجام و عاقبت تمام امور به نزد خدا بر می‌گردد. که در آن به میل خود تصرف می‌کند و حکمش قابل تعقیب نیست و همو دانا و با عزت است. ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا لقیتم فئة فاثبتوا﴾ این آیه در واقع می‌خواهد روش پیروزی بر دشمنان را به مسلمانان بیاموزد؛ یعنی وقتی با جماعتی کافر روبر شدید، تا آنها را شکست می‌دهید در ستیز پایدار بمانید. ﴿و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون﴾ یاد و ذکر خدا را فراوان بر زبان جاری کنید و از او نصرت و یاری بخواهید، باشد به پیروزی بر آنان

۱ـ طبری ۱۳/ ۵۷۳.

نایل آیید. ﴿و أطیعوا الله و رسوله﴾ در تمام اقوال و افعالتان از خدا و پیامبرش فرمان ببرید. و هرگز با فرمان آنان مخالفت نکنید. ﴿و لاتنازعوا فتفشلوا﴾ در بین خود اختلاف نداشته باشید؛ چرا که ضعیف می‌شوید و از رویارویی با دشمن دوری می‌جویید. ﴿و تذهب ریحکم﴾ و نیرو و اعتبارتان از بین می‌رود و سستی و خلل بر شما حکمفرا خواهد شد. ﴿و اصبروا إن الله مع الصابرین﴾ در سختی‌ها و مشکلات جنگ صبور و شکیبا باشید، که نصرت و عون خدا با شکیبایان است. ﴿و لاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء الناس﴾ بسان کفار قریش نباشید که با تکبر و برای کسب فخر و عظمت بیرون رفتند. آیه به سخنان ابوجهل اشاره دارد که گفت: به خدا قسم تا به بدر نرسیم و در آنجا شراب ننوشیم و شتر ذبح نکنیم و نوازندگان و خوانندگان برایمان ننوازند و نخوانند و عرب آوازه‌ی ما را نشنود، و برای همیشه تهدید ما را ترک نکند بر نمی‌گردیم.[۱] طبری گفته است: پس به جای جام شراب کاسه‌های مرگ را سرکشیدند و نوحه‌خوانان به جای آوازخوانان بر آنان شیون کرده و نوحه خواندند. ﴿و یصدون عن سبیل الله﴾ از ورود مردم به دین اسلام ممانعت می‌کنند. ﴿و الله بما یعملون محیط﴾ خدای سبحان به تمام این امور آگاه است، و به خاطر آن آنها را کیفر می‌دهد. ﴿و إذ زین لهم الشیطان أعمالهم﴾ زمانی را به خاطر بیاور که شیطان اعمال ناپسند آنها را پسندیده و آراسته نشان داد، اعمالی از قبیل شرک و بت پرستی و بیرون آمدنشان به جنگ پیامبر ﷺ. ﴿و قال لا غالب لکم الیوم من الناس﴾ یعنی محمد و یارانش بر شما چیره نمی‌شوند. ﴿و إنی جارلکم﴾ من پناه‌دهنده و یاور شما هستم. ﴿فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه﴾ وقتی دو طرف درگیر شدند، شیطان به جبهه پشت کرد و پا به فرار نهاد. ﴿قال إنی بریء منکم﴾ گفت: من

۱ـ طبری از ابن‌عباس روایت می‌کند: زمانی که ابوسفیان کاروان تجاری قریش را نجات داد، برای قریش پیام فرستاد که: برگردید، قافله و اموال تجاری شما نجات یافته است. اما ابوجهل ملعون گفت آنچه را که گفت.

از شما تبری می‌کنم. این بیانگر اوج ذلت و زبونی آنها می‌باشد. ﴿إنی أری ما لاترون﴾ من فرشته‌ها را می‌بینم که به کمک مؤمنین آمده‌اند و شما آنها را نمی‌بینید. در حدیث آمده است: «هرگز شیطان را کوچکتر و منفورتر و عصبانی‌تر از روز عرفه ندیده‌ام، مگر در روز بدر، آنگاه که جبرئیل را دید که فرشته‌ها را برای نبرد آرایش می‌داد».[1] ﴿إنی أخاف الله و الله شدید العقاب﴾ من می‌ترسم که خدا مرا به شدت عذاب دهد. ابن‌عباس گفته است: روز بدر شیطان با گروهی از سربازانش آمد، او را در شکل «سراقه‌ی ابن مالک» دیدم، شیطان به مشرکین گفت: امروز هیچ‌کس بر شما پیروز نمی‌شود. و من شما را در پناه می‌گیرم، وقتی جنگجویان صف‌آرایی کردند پیامبرﷺ مشتی خاک را برداشت و آن را به صورت مشرکین پاشید و آنها پا به فرار نهادند. جبرئیل‌ؑ به طرف شیطان آمد، وقتی شیطان که دستش در دست یکی از مشرکین بود او را دید، دستش را بیرون کشید و با جماعتش پا به فرار نهادند. مرد مشرک گفت: ای سراقه! آیا تو گمان می‌کنی که پناهگاه ما هستی؟ گفت: من چیزی را می‌بینم که شما آن را نمی‌بینی. من از خدا می‌ترسم. دشمن خدا دروغ گفت، می‌دانست کاری از دستش بر نمی‌آید؛ زیرا سپاه فرشتگان را دیده بود.[2] ﴿إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض﴾ وقتی که اهل نفاق ـ آنهایی که به ایمان تظاهر می‌کردند و به علت ضعف عقیده در باطن کفر را در نهاد داشتند ـ می‌گفتند: ﴿غر هؤلاء دینهم﴾ مسلمانان به دین خود مغرور گشته‌اند. از این رو خود را در دردسری انداخته‌اند که توان آن را ندارند. خدا در جواب آنها فرموده است: ﴿و من یتوکل علی الله فإن الله عزیز حکیم﴾ هر کس به خدا توکل نماید و به او اعتماد کند، خدا او را یاری می‌دهد؛ زیرا خدا توانا است و هر کس به او پناه ببرد خوار نمی‌شود، خدایی که در اعمال و صفتش حکیم و آگاه است. ﴿و لو تری إذ یتوفی الذین کفروا الملائکة﴾ یعنی ای مخاطب

1ـ امام مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده است. 2ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۱۱.

و ای شنونده! اگر حالت آنها را در بدر می‌دیدی که فرشتگان عذاب جان کافران مجرم را می‌گرفتند. جواب (لو) به منظور نشان دادن هول و هراس، محذوف است؛ یعنی کاری بس هراس و هول انگیز می‌دیدی. ابوحیان گفته است: حذف جواب لو جایز است، و حذف آن در چنین محلی بلیغ است، و بر هول و هراس دلالت دارد؛[1] یعنی هراس غیرقابل توصیفی را می‌دیدی. ﴿**يضربون وجوههم و أدبارهم**﴾ فرشتگان آنها را از پشت و رو می‌زدند، به صورت و پشت آنها تازیانه‌ی آهنین می‌نواختند. ﴿**و ذوقوا عذاب الحريق**﴾ و به آنها می‌گفتند: ای گروه بدکاران! عذاب آتش سوزان را بچشید. بدین ترتیب مژده‌ی عذاب آخرت را به آنها می‌دهند. بنا به قولی آن ملایک شلاق‌های آتشین با خود داشتند و با آن تبهکاران را می‌زدند، در نتیجه جراحاتشان بسان آتش مشتعل می‌شد.[2] ﴿**ذلك بما قدمت أيديكم**﴾ این عذاب ناشی از کفر و گناهانی است که خود مرتکب شده‌اید. ﴿**و أن الله ليس بظلام للعبيد**﴾ و خدای سبحان عادل است و به هیچ‌یک از بندگانش ستم روا نمی‌دارد و بدون گناه او را عذاب نمی‌دهد. صیغه‌ی (ظلام) برای مبالغه نیست بلکه صیغه‌ی نسبت است، یعنی خدا به ظلم منسوب نیست و ظلم از او منتفی است، نیک بیندیش. ﴿**كدأب آل فرعون و الذين من قبلهم**﴾ یعنی عادت این کافران در تبهکاری و عمل و طریقشان در عداوت و کفر و تکذیب و گناه مانند عمل و عادت آل فرعون و افراد قبل از آن مانند قوم نوح و عاد و ثمود می‌باشد. ﴿**كفروا بآيات الله**﴾ به آنچه پیامبران از جانب خدا آورده بودند منکر و کافر شدند. ﴿**فأخذهم الله بذنوبهم**﴾ خدا به کیفر کفر و تکذیبشان آنها را نابود کرد. ﴿**إن الله قوي شديد العقاب**﴾ غضب و قهر خدا سنگین و سخت و عذابش بسی شدید است و هیچ‌کس بر او چیره نمی‌شود و هیچ فرارکننده‌ای از دستش درنمی‌رود. ﴿**ذلك بأن الله لم يك مغيّراً نعمة أنعمها على قوم**﴾ یعنی عذابی که بر

۱ـ البحر ۵۰۶/۴.

۲ـ بیضاوی ص ۲۱۵.

آنها مقرر شده است به این سبب است که خدا در حکمش عادل است. نعمتی را به هرکس عطا کند آن را تغییر نمی‌دهد مگر به سبب گناهی که مرتکب شده است، و نعمت را به نقمت تبدیل نمی‌کند. ﴿حتی یغیروا ما بأنفسهم﴾ تا نعمت خدا را به کفر و نافرمانی تبدیل نکنند، همان‌طور که قریش نعمت فراوان و گشایش و امنیت و آسایش را به کفر و ایجاد مانع در راه خدا و جنگ و ستیز با مسلمانان تبدیل کردند. سدی گفته است: نعمت خدا بر قریش همانا بعثت حضرت است اما به او کافر شدند و او را تکذیب کردند، آنگاه خدا او را به مدینه انتقال داد، و کیفر و عقاب بر مشرکین واجب آمد.[1] ﴿و أن الله سمیع علیم﴾ یعنی خدای سبحان گفتار آنان را می‌شنود و به اعمال آنها آگاه است. ﴿کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم﴾ به منظور توضیح و بیان بیشتر و توبیخ و تقبیح گناهان آنها، آن را تکرار کرده است؛ یعنی حال و وضع آنها مانند حال و وضع تکذیب‌کنندگان پیشین است، که حال خود را تغییر دادند و خدا هم نعمتش را تغییر داد. ﴿فأهلکناهم بذنوبهم﴾ پس به کیفر گناهانشان آنان را سنگ باران و بعضی را در دریا غرق کردیم. از این رو گفته است: ﴿و أغرقنا آل فرعون﴾ فرعون و قومش را با هم غرق کردیم. ﴿و کل کانوا ظالمین﴾ تمام فرقه‌های تکذیب کننده، با کفر و نافرمانی، به خود ظلم کردند و خود را در معرض عذاب قرار دادند. ﴿إن شر الدواب عندالله﴾ بدترین جنبنده‌ی روی زمین در نزد خدا، ﴿الذین کفروا فهم لایؤمنون﴾ عبارت است از آنان که بر کفر اصرار ورزیده و در آن فرو رفته‌اند. از آنان توقع ایمان نمی‌رود. از این رو ابن‌عباس گفته است: درباره‌ی بنی قریظه نازل شده است. در بین آنان کعب بن اشرف و یارانش قرار داشتند، پیامبرﷺ با آنان پیمان عدم جنگ بست، اما آنها پیمان را نقض کردند.[2] ﴿الذین عاهدت منهم﴾ آنان که ای محمد! با آنها پیمان بستی که به مشرکین کمک نکنند. ﴿ثم ینقضون عهدهم کل مرة﴾

۱ـ قرطبی ۸/۲۹.

۲ـ زادالمسیر ۳/۳۷۱.

سپس هر بار نقض عهد می‌کنند. ﴿و هم لایتقون﴾ و در مورد نقض عهد و پیمان از خدا نمی‌ترسند. مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ با بنی قریظه پیمان بست که با او به جنگ برنخیزند و مشرکین را علیه او یاری ندهند، اما بعداً عهد را نقض و در روز بدر با دادن سلاح به کفار مکه به آنها کمک نمودند و سپس گفتند: فراموش نمودیم و اشتباه کردیم، پس باری دیگر با آنها پیمان بست، و باز پیمان را نقض کردند. و در روز خندق به کفار کمک نمودند.[1] ﴿فإما تثقفنّهم فی الحرب﴾ اگر در جنگ بر آنان غالب شدی، ﴿فشرد بهم من خلفهم﴾ آنها را به قتل برسان و عذاب شدید به آنها بده تا دیگر کفار مجرم را پراکنده سازد. ﴿لعلهم یذکرون﴾ شاید با مشاهده‌ی منظره‌ی آنان پند بگیرند و بازگردند؛ یعنی آنها را برای دیگران مایه‌ی پند و عبرت قرار بده، تا قدرت ستیز را از آنان بگیری. ﴿و إما تخافن من قوم خیانة﴾ ای محمد! در صورتی که از قرینه و امارات ظاهری بیم خیانت و نقض عهد از جمعی از همپیمانان داشتی. ﴿فانبذ إلیهم علی سواء﴾ بر مبنای دلیل و تجلی امر، عهدشان را ابطال نما. نحاس گفته است: این بیان از جمله معجزات قرآن است که نظیرش در هیچ کلام پیدا نمی‌شود، که در کمال اختصار معنی فراوانی در بطن دارد؛ یعنی وقتی از قومی که با تو عهد و پیمان دارند، بیم خیانت داشتی عهد آنها را به خودشان برگردان و به آنها بگو پیمان را شکستم و من با شما می‌جنگم تا بدانند که تو نیز از سوء نیت آنها مطلع شده‌ای، اما تا زمانی که به تو اعتماد و اطمینان دارند و با تو عهد و پیمان بسته‌اند با آنها به ستیز برنخیز که خیانت و ظلم به شمار می‌آید.[2] ﴿إن الله لایحب الخائنین﴾ این بیان به منزله‌ی تعلیل نقض پیمان است؛ یعنی خدا کسی را دوست ندارد که به عهد پایبند و وفادار نیست. ﴿و لایحسبن الذین کفروا سبقوا﴾ آن عده از کفار که روز بدر جان سالم به در بردند گمان نبرند که از دست ما در رفته و تسلطی بر آنان

۱ـ فخر رازی ۱۶۲/۱۵.

۲ـ تفسیر قرطبی ۳۲/۸.

نداریم، بلکه آنها در قبضه‌ی قدرت و سلطه‌ی ما قرار دارند، و در اختیار ما هستند. ﴿إنهم لایعجزون﴾ جمله‌ی مستانفه می‌باشد؛ یعنی پروردگار را عاجز و درمانده نمی‌کنند، بلکه خدا قادر است که در هر لحظه از آنان انتقام بگیرد. و هیچ موجودی در زمین و آسمان او را درمانده نمی‌کند. ﴿و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة﴾ برای جنگ و مقابله با دشمنان تمام نیروی مادی و معنوی را فراهم سازید. شهاب گفته است: از این رو در اینجا نیرو را ذکر کرده است که در بدر آمادگی کامل نداشتند، پس آنها را متوجه کرده است که همیشه و در هر مکان، پیروزی بدون آمادگی فراهم نمی‌شود. ﴿و من رباط الخیل﴾ یعنی چهارپایانی که در راه خدا بند و افسار شده‌اند. ﴿ترهبون به عدوا الله و عدوکم﴾ با آن نیرو کفار را بترسانید که دشمنان خدا و شما هستند. ﴿و آخرین من دونهم﴾ غیر از آنها افرادی دیگر را نیز بترسانید. ابن زید گفته است: منظور منافقین است و مجاهد گفته است: منظور یهود بنی قریظه است اما نظر اول درست‌تر است؛ چون گفته است: ﴿لاتعلمونهم الله یعلمهم﴾ یعنی از نفاق آنها بی‌خبرید اما خدا از آنها با خبر است. ﴿و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله﴾ هرچه را که در جهاد و سایر طرق خیریه خرج می‌کنید، ﴿یوف إلیکم﴾ در روز قیامت پاداش کامل و کافی آن را دریافت می‌دارید. ﴿و أنتم لاتظلمون﴾ از پاداش آن چیزی کم نمی‌شود.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿من شیء﴾ نکره آمدن برای تقلیل است.

۲ـ ﴿علی عبدنا﴾ از پیامبرﷺ به لفظ بندگی یاد شده است و اضافه‌ی آن به الله برای تشریف و تکریم است.

۳ـ ﴿بالعدوة الدنیا﴾ در بین لفظ ﴿الدنیا﴾ و ﴿القصوی﴾ طباق مقرر است.

۴ـ ﴿لیهلك و یحیی﴾ هلاک و حیات را برای کفر و ایمان به استعاره آورده است. در بین ﴿یهلك﴾ و ﴿یحیا﴾ طباق مقرر است.

۵ـ ﴿و تذهب ریحکم﴾ یعنی نیرو و شوکت شما از بین می‌رود، آن هم از باب استعاره است.

یاد آوری: خداوند متعال به ما دستور داده است که برای مقابله و جنگ با دشمنان خود را آماده کنیم دستوری که در این رابطه وارد شده به صورت عام آمده است ﴿من قوة﴾ تا شامل نیروی مادی و روحی و تمام قوا و نیرو بشود. چگونه دشمن از عهده‌ی ممالک اسلامی بر نمی‌آید، در حالی که کارخانه‌های اسلحه‌سازی و سایر ذخایر جنگی را نزد ما نمی‌یابد. بلکه تمام آنها را مسلمانان از کشورهای دشمن می‌خرند؟ بنابر این اگر خواهان زندگی همراه با عزت و کرامت باشیم، باید به تعالیم اسلام برگردیم.[۱]

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۶۱﴾ وَ إِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللهُ هُوَ ٱلَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۲﴾ وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلٰكِنَّ ٱللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۶۳﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللهُ وَ مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۴﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِ إِن يَكُن مِنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِن يَكُن مِنكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۶۵﴾ ٱلْآنَ خَفَّفَ ٱللهُ عَنكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِن يَكُن مِنكُم مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِن يَكُن مِنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ ٱللهِ وَ ٱللهُ مَعَ ٱلصَّابِرِينَ ﴿۶۶﴾ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَ ٱللهُ يُرِيدُ ٱلْآخِرَةَ وَ ٱللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۶۷﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ ٱللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۶۸﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالاً طَيِّباً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۶۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِمَن فِي أَيْدِيكُم مِنَ ٱلْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ ٱللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا

۱ـ کشاف ۲/۲۳۳.

أُخِذَ مِنكُمْ وَ يَغْفِرِ لَكُمْ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَ إِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ ٱلَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِن وَلَايَتِهِم مِن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَ إِنِ ٱسْتَنْصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُم مِيثَاقٌ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ ٱلَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ و أُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا فرمان آماده کردن تدارکات را برای ترساندن دشمن داد، در اینجا فرمان صلح را داده است به شرط آنکه عزّت و کرامت مسلمانان حفظ شود، در صورتی که این شرط تحقق پذیرد صلح لازم است؛ چون جنگ ضرورتی است که به منظور پاسداری از اصول و ارزش‌ها، دفع تجاوزگری و آزادی ادیان و پاکسازی زمین از ستم و عصیان صورت می‌گیرد. آنگاه آیات شریف حکم اسیران را بیان کرده و این سوره‌ی شریفه با امر به همیاری و همکاری مسلمانان با یکدیگر و ایجاد ولایت کامل و برقرار ساختن روابط برادرانه بر اساس ایمان و اسلام خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿جنح﴾ یعنی به آن تمایل پیدا کرد و در مقابل آن تسلیم شد. و جنحت الإبل یعنی شتر در حال راه رفتن گردنش را کج کرد و به همین دلیل به استخوان‌های پهلو جوانح گفته می‌شود. ﴿السلم﴾ صلح و آشتی، زمخشری گفته است: وقتی به صورت

مؤنث استعمال شود به معنی جنگ می‌باشد. شاعر گفته است:

السّلم تأخذ منها ما رضيت به و الحرب تكفيك من أنفاسها جُرع[1]

«از آسایش آنچه را که مورد رضایت است بر می‌گیری اما جرعه‌ای از جنگ تو را بس است».

﴿حرض﴾ تحریض یعنی تحریک و تشویق بر امری، همان‌گونه که تحضیض نیز به همین معنی‌است. ﴿تثخن﴾ واحدی گفته است: اثخان در هر چیز یعنی قوت و شدت آن. اثخنه المرض: بیماریش شدت یافت. ثخانة به معنی غلظت است در اینجا به قصد مبالغه برای قتل و جراحات آمده است.[2]

سبب نزول: الف؛ از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که بعد از این‌که مشرکین در روز بدر شکست خوردند و هفتاد نفر از آنها کشته و هفتاد نفر نیز اسیر شدند، پیامبر ﷺ با من و ابوبکر و علی مشورت کرد. ابوبکر گفت یا رسول الله! آنها بنی عم و افراد عشیره‌ی ما هستند. به نظر من از آنها فدیه بگیر و گرفتن فدیه نشان می‌دهد که بر کفار مسلط هستیم، و شاید هم هدایت شوند و بازوی ما بشوند. پیامبر فرمود: پسر خطاب نظر تو چیست؟ گفتم: والله من نظر ابوبکر را ندارم. اما من آرزو می‌کنم فلان را -یکی از نزدیکان خود حضرت عمر- در اختیارم بگذاری تا گردنش را بزنم، و عقیل را به علی بدهی تا گردنش را بزنند، و حمزه را بر برادرش مسلط فرمایی تا گردنش را بزنند، تا معلوم شود که در نهاد ما نسبت به مشرکین نرمش و سازش موجود نیست، آنها پیشوایان و بزرگان کفرند، پیامبر ﷺ به اجرای نظر ابوبکر مایل بود و به سخنان من تمایلی نشان نداد، پس از آنها فدیه گرفت. فردا وقتی که به خدمت پیامبر ﷺ رسیدم، دیدم نشسته و با ابوبکر زارزار گریه می‌کنند، گفتم یا رسول‌الله! به من بگو: چه چیزی باعث گریه‌ی تو و رفیقت شده است؟ اگر سببی هست تا من هم گریه کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «به خاطر

۱ـ کشاف ۲/ ۲۳۳. ۲ـ فخر رازی ۱۵/ ۲۰۱.

فدیه‌ای گریه می‌کنم که یارانت آن را به من پیشنهاد کردند، عذاب آنها از این درخت به من نزدیکتر است». درختی در نزدیکی ایشان قرار داشت، آنگاه خدا آیه‌ی **﴿ما کان لنبی أن یکون له أسری حتی یثخن فی الأرض﴾** نازل کرد.[1]

ب؛ وقتی عباس، عموی پیامبرﷺ (در جنگ بدر) اسیر شد، بیست اوقیه طلا با خود داشت، آن را به عنوان فدیه به حساب نیاوردند، و مکلف شد فدیه‌ی برادرزاده‌اش را بپردازد، پس هشتاد اوقیه طلا را برای آزاد کردن آن دو فدیه داد، و پیامبرﷺ فرمود: فدیه‌ی عباس را افزایش دهید، از او هشتاد اوقیه طلا فدیه گرفتند. عباس به پیامبرﷺ گفت: مرا رها کردی که در بقیه‌ی عمرم از قریش گدایی کنم، پیامبرﷺ به او گفت: پس طلایی که نزد مادر فضل (أم الفضل) گذاشتی چه شد؟ گفت: کدام طلا؟ فرمود: تو به او گفتی: نمی‌دانم در این سفر چه به سرم می‌آید؟ اگر برایم اتفاقی افتاد آن طلا برای تو و پسرت. گفت: برادرزاده! چه کسی این خبر را به تو داده است؟ فرمود: خدا به من خبر داد. عباس گفت: گواهم که تو راستگویی، و تا امروز ندانستم که تو پیامبر خدایی. و به دو برادر زاده‌اش دستور داد هر دو مسلمان شدند و در مورد آنها آیه‌ی **﴿یا أیها النبی قل لمن فی أیدیکم من الأسری..﴾** نازل شد.[2]

تفسیر: **﴿و إن جنحوا للسلم فاجنح لها﴾** اگر به صلح و آشتی مایل شدند تو هم مایل باش و اگر در آن مصلحت دیدی آن را بپذیر. **﴿و توکل علی الله﴾** کارت را به خدا محول کن تا یار و یاورت باشد. **﴿إنه هو السمیع العلیم﴾** خدای سبحان گفتار آنها را می‌شنود و از قصد و نیتشان آگاه است. **﴿و إن یریدوا أن یخدعوك﴾** اگر از صلح قصد فریب تو را داشتند تا خود را برای مقابله آماده کنند. **﴿فإن حسبك الله﴾** بدان که خدا تو را کافی و بس است. سپس نعمتش را بر او یادآور شده و می‌فرماید: **﴿هو الذی أیدك بنصره و بالمؤمنین﴾**

۱ـ زاد المسیر ۳/۳۸۰ و روایت از مسلم است. ۲ـ قرطبی ۸/۴۲.

با نصرت و یاری خودت و همیاری مؤمنان تو را تقویت کرد و یاری داد. ابن‌عباس گفته است: منظور از مؤمنین انصار است. ﴿و ألف بین قلوبهم﴾ در حالی که در بین آنها عداوت و کینه‌توزی به شدت برقرار بود، قلوب آنها را جمع و به هم نزدیک نمود و عداوت را به دوستی و محبت و دوری را به نزدیکی تبدیل کرد. قرطبی گفته است: ایجاد الفت در بین قلوب آنها که اعرابی سخت متعصب بودند، از دلایل و معجزات حضرت محمد به شمار می‌آید؛ چون اگر یک نفر از آنها یک سیلی می‌خورد، به خاطرش به جنگ و ستیز دست می‌زدند. آنها شدیدترین حمیت و تعصب را در میان خلق خدا داشتند، اما خدا به وسیله‌ی ایمان، در بین آنان انس و الفت ایجاد کرد، تا جایی که انسان به خاطر دین با پدر و برادر خود می‌جنگید.[1] ﴿لو أنفقت ما فی الأرض جمیعاً ما ألفت بین قلوبهم﴾ اگر برای اصلاح و آشتی دادن آنها تمام اموال روی زمین را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی در قلوب آنها الفت ایجاد کنی و آنها را بر محبت یکدیگر جمع کنی. ﴿ولکن الله ألف بینهم﴾ ولی خدای سبحان با قدرت بی‌نهایت خود با موفقیت آنها را در کنار هم قرار داد؛ چون همو مالک قلوب است و هر طور که خود بخواهد آنها را زیر و رو می‌کند. ﴿إنه عزیز حکیم﴾ بر کار خود مسلط است و هیچ چیز را بدون حکمت انجام نمی‌دهد. ﴿یا أیها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین﴾ ای پیامبر! برای تو و پیروانت کافی است که خدا یاور باشد و با وجود او به هیچ‌کس احتیاج ندارید. حسن بصری گفته است: یعنی خدا و مؤمنان تو را کافی می‌باشند. ﴿یا أیها النبی حرض المؤمنین علی القتال﴾ ای پیامبر! با تمام قوا و نیرویت مؤمنان را به جنگ با مشرکین تحریک و تشویق کن. ﴿إن یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین﴾ ابوسعود گفته است: این بیان وعده‌ای است مملو از کرم و فضل

۱ـ بنا به قول او یعنی خدا تو و پیروانت را بس است، زمخشری آن را اختیار و ابن قیم در مقدمه‌ی (زاد المعاد) با ارائه‌ی دلایل قانع کننده او را تأیید کرده است، و قول دوم، از مجاهد و حسن بصری روایت است و سیوطی و محلی در جلالین آن را اختیار کرده‌اند. و اول ارجح است.

خدای متعال که هرگروه از مسلمانان بر ده برابر خود غالب می‌آیند؛[۱] یعنی اگر در بین شما بیست نفر شکیبا و پایدار بر سختی‌های جنگ موجود باشد، به یاری خدا بر دویست نفر از دشمن چیره می‌شوند. ﴿و إن یکن منکم مائة یغلبون ألفا من الذین کفروا﴾ و اگر در بین شما یک‌صد نفر باشند ـ به شرط شکیبایی در موقع نبرد ـ به خواست خدا بر یک‌هزار نفر از کفار غالب می‌آیند. ﴿بأنهم قوم لایفقهون﴾ «باء» برای سببیت آمده است؛ یعنی سبب آن این است که کفار قومی نادانند و حکمت خدا را درک نمی‌کنند و به راه و سبب پیروزی آشنا نیستند، و بدون حساب و طلب پاداش و اجر می‌جنگند، از این رو مغلوب می‌شوند. ابن‌عباس گفته است: در ابتدا پایداری یک‌نفر در مقابل ده نفر فرض بود، اما بعد نسخ شد و پایداری یک نفر در مقابل دو نفر فرض شد. ﴿الآن خفف الله عنکم﴾ هم اکنون خدا بار مشقت را ازگردن شما برداشته است. ﴿و علم أن فیکم ضعفا﴾ ضعف شما را دانست، لذا در امر قتال به شما رحم کرد. ﴿فإن یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین﴾ اگر در بین شما یک‌صد نفر بر شداید و سختی شکیبا باشد، بر دویست نفر ازکافران چیره می‌شوند. ﴿و إن یکن منکم ألف یغلبوا ألفین﴾[۲] اگر هزار نفر در میدان نبرد صابر و پایدار باشند، بر دو هزار نفر از دشمنان غالب می‌آیند. ﴿بإذن الله﴾ با آسان کردن و تسهیل از جانب خدا. ﴿و الله مع الصابرین﴾ بدین ترتیب مسلمانان را به پایداری ترغیب می‌کند و مژده‌ی پیروزی را به آنها می‌دهد که حفظ و رعایت و یاری خدا با آنهاست، و خدا درکنار هر کس باشد، همو پیروز است. ﴿و ما کان لنبي أن یکون له أسری حتی یثخن فی الأرض﴾ به خاطر گرفتن فدیه، پیامبر و یارانش مورد سرزنش قرار گرفته‌اند؛[۳] یعنی هیچ‌یک از پیامبران حق فدیه گرفتن از اسیران را ندارد مگر پس از کشتار فراوان

۱ـ تفسیر ابوسعود ۲/ ۲۴۷.

۲ـ به «سبب النزول» مراجعه کنید.

۳ـ رازی این قول را پذیرفته و بقیه‌ی اقوال را ضعیف دانسته است. این یکی از اقوال روایت شده از ابن‌عباس است. ۱۵/ ۲۰۲.

کافران. ﴿تریدون عرض الدنیا﴾ ای مؤمنان با گرفتن فدیه طمع و متاع دنیای ناپایدار را می‌خواهید. ﴿و الله یرید الآخرة﴾ در حالی که خدا برایتان آخرتی پایدار و همیشگی می‌خواهد که عبارت است از ثواب آخرت که با اعزاز دین و قتل دشمنانش فراهم می‌شود. ﴿و الله عزیز حکیم﴾ خدا در حکمش غالب است و مغلوب نمی‌شود و در تدبیر امور بندگان حکیم است. ﴿لو لا کتاب من الله سبق﴾ اگر حکم ازلی از جانب خدا قبلاً مقرر نشده بود که «کسی را عذاب نمی‌دهد که در اجتهادش دچار خطا و اشتباه شده باشد»، ﴿لمسکم فیما أخذتم عذاب عظیم﴾ به خاطر گرفتن فدیه از اسیران، عذابی بس بزرگ را می‌چشیدید. روایت است وقتی این آیه نازل شد، پیامبرﷺ گفت: «اگر این عذاب نازل می‌شد جز عمر هیچ‌کس نجات نمی‌یافت».[1] ﴿فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا﴾ ای گروه مجاهدین! از غنایمی که در جنگ از دشمنان گرفته‌اید به حلالی بخورید؛ یعنی مصرف غنایم مذکور برایتان حلال است. ﴿طیبا﴾ از پاکترین دست آوردها می‌باشد؛ چون ثمر و نتیجه‌ی جهاد شما می‌باشد. در حدیث آمده است: «روزی من در سایه‌ی نیزه‌ام قرار دارد». ﴿و اتقوا الله﴾ با امر و نهی خدا مخالفت نکنید. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ خدا برای آنکه درِ توبه را بکوبد، بسیار بخشاینده است و نسبت به بندگانش مهربان است که غنایم را برای آنان مباح قرار داده است. ﴿یا أیها النبی قل لمن فی أیدیکم من الأسری﴾ ای پیامبر! به افراد دشمن که به اسارت شما در آمده‌اند، یعنی اسیران بدر بگو: ﴿إن یعلم الله فی قلوبکم خیرا﴾ اگر خدا در قلوب شما ایمان و اخلاصی بیابد و در ادعای ایمان از جانب شما صداقتی بیابد، ﴿یؤتکم خیرا مما أخذ منکم﴾ بهتر از آنچه از شما گرفته شد، یعنی فدیه، به شما می‌دهد. ﴿و یغفر لکم﴾ و گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کند. ﴿و الله غفور رحیم﴾ برای آنکه توبه کند و پشیمان گردد، دایره‌ی بخشایشش وسیع است،

۱ـ به موضوع فدیه در تفسیر کبیر رازی مراجعه شود.

و دریای مهر و رحمتش بی‌کران. بیضاوی گفته است: آیه درباره‌ی حضرت عباس رضی الله عنه نازل شده است، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد فدیه‌ی خود و دو برادرزاده‌اش عقیل و نوفل را بدهد، گفت: ای محمد! کاری کردی که بعداً دست گدایی را به سوی قریش دراز کنم، فرمود: پس طلایی که هنگام بیرون آمدن به مادر فضل دادی کجا است؟ گفتی نمی‌دانم در این سفر چه به سرم می‌آید، و اگر بلایی به سرم آمد، از آن تو و عیالت باشد؟! عباس گفت: از کجا می‌دانی؟ فرمود: پروردگارم به من خبر داد. گفت: گواهم که تو صادق هستی و جز الله معبودی نیست و تو پیامبر خدا هستی، به خدا احدی از آن خبر نداشت، آن را در تاریکی شب به او دادم! عباس گفت: خدا عوضی بهتر از آن به من عطا فرمود: زمزم را به من عطا کرد، چه شیرین است! انگار تمام اموال مکه را دارم، و من امید بخشایش از خدایم دارم که وعده‌اش را داده و فرموده است: ﴿و یغفرلکم﴾.[1] ﴿و إن یریدوا خیانتك﴾ و اگر آن اسیران در ادعای ایمان قصد خیانت به تو را کردند، ﴿فقد خانوا الله من قبل﴾ قبل از این غزوه، یعنی غزوه‌ی بدر به خدا خیانت کردند. ﴿فأمکن منهم﴾ خدا تو را نیرومند و بر آنان پیروز کرد، و تو را بر آنان مسلط کرد. پس اگر باری دیگر به خیانت رو آورند، خدا باز تو را بر آنان مسلط و پیروز خواهد کرد. ﴿و الله علیم حکیم﴾ به تمام جریانات آگاه است، و عملی را انجام می‌دهد که حکمت بی‌نهایتش آن را اقتضا می‌کند. ﴿إن الذین آمنوا﴾ آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کردند، ﴿و هاجروا﴾ و به خاطر محبت و عشق به خدا و پیامبر، دار و دیار خود را ترک نمودند، ﴿و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله﴾ و به منظور عزت بخشیدن به دین خدا با مال و جان به جهاد دشمنان برخاستند، در حالی که خود مهاجر بودند. ﴿و الذین آووا و نصروا﴾ و آنان که مهاجران را در دیار خود پناه داده و کمک نمودند؛ یعنی جماعت انصار، ﴿أولئك بعضهم أولیاء بعض﴾ افراد

۱- تفسیر بیضاوی ۱/۲۱۷.

متصف به صفات فاضله و حمیده ولی و یاور یکدیگرند، از این رو در بین مهاجران و انصار برادری را برقرار کرد. ﴿و الذین آمنوا و لم یهاجروا﴾ آنان که ایمان آوردند و در مکه ماندند و به مدینه مهاجرت نکردند. ﴿ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا﴾ تا از سرزمین کفر کوچ نکنند، ارث و ولایت در بین شما و آنان برقرار نمی‌شود. ﴿و إن استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر﴾ اگر برای اعزاز دین از شما یاری خواستند بر شما لازم است به یاری آنها بشتابید و در مقابل دشمنانشان آنان را یاری دهید؛ چون برادر شما می‌باشند. ﴿إلا علی قوم بینکم و بینهم میثاق﴾ مگر این‌که از شما درخواست کنند در مقابل قومی که با شما عهد و پیمان صلح دارند، آنها را یاری دهید که در چنین وضعی آنها را یاری ندهید. ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ خدا ناظر و مراقب اعمال شماست، پس با فرمانش مخالفت نکنید. خدای متعال مؤمنین را در سه گروه طبقه‌بندی کرده است: مهاجرین، انصار و آنان که هجرت نکرده‌اند. از مهاجرین شروع کرده است؛ چون سنگ زیر بنای اسلام آنها می‌باشند و در راه رضای خدا دار و دیار خود را ترک نمودند. در مرحله‌ی دوم انصار را آورده است؛ چون آنان خدا و پیامبرش را یاری دادند، و جان و مال را دریغ نکردند. در بین مهاجران و انصار ولایت و نصرت مقرر فرمود، آنگاه حکم آن گروه از مؤمنان را بیان کرد که کوچ نکردند، و بیان نمود تا در راه خدا مهاجرت نکنند از ولایت محروم می‌باشند و بعد از ذکر این سه قسم حکم کفار را بیان کرده و فرمود: ﴿و الذین کفروا بعضهم أولیاء بعض﴾ آنان که کافرند، آنها در کفر و گمراهی یک قومند، و جز همکیش خود هیچ‌کس دوست و یاور آنها نیست. ﴿إلا تفعلوه﴾ اگر با مؤمنان دوستی برقرار نکنید و با کفار قطع رابطه نکنید، ﴿تکن فتنة فی الأرض و فساد کبیر﴾ در زمین فتنه و فسادی بس بزرگ پدید می‌آید؛ چون نیرومندی کفار و ضعف مسلمانان از آن ناشی می‌شود. سپس به تمجید و تحسین مهاجرین و انصار پرداخته و فرمود: ﴿و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله﴾ که عبارتند از مهاجرین و پیشکسوتان و پیشقدمان در

اسلام. ﴿و الذین آووا و نصروا﴾ عبارتند از انصار، همان‌هایی که اصحاب را پناه دادند و ایثار و فداکاری نمودند. ﴿أولئك هم المؤمنون حقاً﴾ آنها در ایمان کاملند، و مراتب احسان را به دست آورده‌اند. ﴿لهم مغفرة و رزق كريم﴾ بخشودگی گناهان و روزی کریمانه در بهشت برای آنان فراهم است. مفسران گفته‌اند: در این آیات تکرار نیست؛ چون آیات پیشین متضمن ولایت و نصرت بین مؤمنین است، و این آیات متضمن تمجید و تحسین است، و سرانجام حال مؤمنان پاک عبارت است از بخشودگی و روزی سخاوتمندانه در بهشت پرنعمت. ﴿و الذين آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معكم فأولئك منكم﴾ این قسم چهارم است که عبارتند از مؤمنانی که بعد از اولین مهاجرت کوچ کردند، حکم آنها در ثواب و پاداش همان حکم مؤمنان پیشین است. ﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله﴾ یعنی خویشاوندان نزدیک در قضیه‌ی ارث، در شریعت و حکم خدا از بیگانگان برتر و مستحقترند. علما گفته‌اند این آیه ناسخ ارثی است که از طریق «حِلف» و بستن پیمان اخوت حاصل می‌شد. ﴿إن الله بكل شيء عليم﴾ علم خدا بر همه چیز احاطه دارد، پس هر چه را که خدا قرار داده باشد درست و عین صلاح و حکمت است برای آن که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرادارد، و بدین ترتیب سوره با کمال زیبایی خاتمه می‌یابد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و ألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الأرض جميعاً ما ألفت بين قلوبهم ولكن الله ألف بينهم﴾ به این اسلوب اطناب گفته می‌شود و فایده‌ی آن یادآوری منت و نعمت بزرگ بر پیامبر ﷺ و مؤمنان است.

۲ـ ﴿إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين﴾[1] در البحر آمده است: به فصاحت این گفته بنگرید که در جمله‌ی شرطیه‌ی اول قید صبر را آورده و در جمله‌ی شرطیه‌ی

۱ـ البحر المحیط ۷۱۶/۴.

دوم نظیرش را حذف کرده است، و در دوم قید کافر بودن آنها را آورده، در حالی که در اولی آن را حذف کرده است، و از آنجایی که صبر طلبی است شدید، در دو جمله تخفیف ثابت مانده است، سپس آیات را با گفته‌ی ﴿و الله مع الصابرین﴾ ختم کرده است تا در شدت طلب مبالغه کند. و در بدیع این نوع را (احتباک) می‌گویند. فصاحتش چقدر شیرین و بلاغتش چه زیباست!

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده است، و جنبه‌ی تشریع و قانونگذاری را مورد توجه قرار داده است. این سوره از جمله آخرین آیاتی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است، بخاری از براءبن عاذب روایت کرده است: آخرین سوره‌ای که نازل شد سوره‌ی برائت است.[1] و حافظ ابن‌کثیر روایت کرده است که ابتدای این سوره وقتی بر پیامبر ﷺ نازل شد که از غزوه تبوک بر می‌گشت و ابوبکر صدیق را به عنوان امیر حاجیان فرستاد تا مراسم و مناسک را برای مردم اقامه کند، وقتی ابوبکر حرکت کرد پشت سر او علی بن ابی‌طالب به عنوان مبلغ از جانب پیامبر ﷺ اعزام شد تا احکام وارده در این سوره را ابلاغ کند. این سوره در سال نهم هجرت نازل شد؛ یعنی همان سالی که پیامبر ﷺ برای غزای روم بیرون آمد، این غزوه به نام غزوه‌ی ﴿تبوك﴾ شهرت یافت. این غزوه در گرمای شدید صورت گرفت و سفری دور بود. در آن زمان میوه‌ها رسیده و مطبوع گشته بود و مردم به نعمت‌های زندگی انس و الفت پیدا کرده بودند، پس آزمایش ایمان مؤمنین بود. و خدا صداقت و اخلاص آنان را در دین امتحان کرد. و تفاوت بین آنان و منافقان را مشخص نمود. این سوره در کنار دیگر احکام، دو هدف اساسی را پیگیری می‌کند:

اول؛ بیان قانون اسلامی در برخورد با مشرکین و اهل کتاب.

۱ـ بخاری ۲۲۷/۸.

دوم؛ افکار و احساسی که مردم به دنبال فراخوانی پیامبرﷺ برای غزوه‌ی روم پیدا کردند.

* در مورد هدف اول: این سوره پیمان‌های مشرکین را مطرح و برای آن حدی را مقرر کرده است، و مشرکین را از حج و زیارت بیت‌الحرام منع و ولایت و دوستی آنان را با مسلمانان قطع کرد، و اساس و مقررات بقای اهل کتاب را در جزیرةالعرب بنا نهاد و معامله با آنان را مباح نمود. در بین پیامبرﷺ و مشرکین و همچنین در بین او و اهل کتاب پیمان‌ها و قراردادهایی وجود داشت، اما مشرکین پیمان را نقض کرده و در مورد پیامبر به توطئه‌چینی دست زدند و چندین مرتبه با یهود بر علیه پیامبر دسیسه‌سازی کردند و قصد جنگ را با مسلمانان نمودند، و طوایف یهود «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» خیانت کردند و عهد و پیمان را چندین بار زیر پا نهاده و نقض کردند، پس در حالی که دشمنان مسلمانان به نقض عهد و پیمان می‌پرداختند، دیگر رعایت آن از جانب مسلمانان حکمت به شمار نمی‌آمد، لذا سوره آن پیمان‌ها را لغو اعلام کرد و به طور آشکار آن را کنار نهاد؛ چون پیمان شکنان در صورت یافتن فرصت از خیانت ابا نداشتند. از این رو خدا رابطه‌ی مسلمانان را با مشرکین قطع کرد و بعد از آن عهد و پیمانی باقی نماند و صلح و امانی مورد نظر نبود. خدا چهار ماه به آنان فرصت داد که آزادانه و در کمال امنیت در زمین جولان دهند، تا درباره‌ی کار خود به فکر و اندیشه فرو روند و راه مصلحت خود را اختیار کنند. آغاز سوره در این مورد نازل شده است: ﴿**براءة من الله و رسوله إلى الذين عاهدتم من المشركين...**﴾. بعد از آن در مورد پیمان‌شکنان اهل کتاب آیاتی نازل شده است: ﴿**قاتلوا الذين لايؤمنون بالله و لا باليوم الآخر**﴾. نزدیک به بیست آیه درباره‌ی آنان به بحث پرداخته است. خدای توانا پرده را از روی نهانی‌های اهل کتاب کنار زد و ناپاکی و زشتی مکنون در نفوس و نهاد آنان را برملا ساخت و کینه‌ی آنها را به اسلام و مسلمانان متجلی نمود.

* این سوره همچنین به موضوع دوم نیز می‌پردازد که عبارت است از بیان و شرح روحیات مسلمانان در موقعی که حضرت رسولﷺ آنان را برای غزوه‌ی روم فرا خواند. آیات درباره‌ی سهل‌انگاران و متخلفان و باز دارندگان به بحث پرداخته و از فتنه‌ی منافقان به عنوان خطری که اسلام و مسلمانان را احاطه کرده بود، پرده برداشت و روش نفاق و تفرقه افکنی و انواع فتنه‌گری و تضعیف مؤمنان را از جانب منافقان برملا ساخت، تا جایی که تمام توطئه‌ها و ترفندهای آنان را آشکار ساخت، و آنها را به گونه‌ای برای مسلمانان معرفی نمود که آنها به راحتی می‌توانستند منافق را از مؤمن تشخیص دهند و او را دستگیر کنند. داستان آنها قسمت اعظم سوره را فرا گرفته است، و از آیه‌ی ﴿**لو كان عرضا قريبا و سفر قاصدا لاتبعوك ...**﴾ شروع و تا ﴿**لايزال بنيانهم الذی بنوا ريبة فی قلوبهم إلا أن تقطع قلوبهم و الله عليم حكيم**﴾[1] ادامه دارد. از این رو بعضی از صحابه آن را سوره‌ی افشا نام نهادند؛ چون منافقین و اسرار آنها را افشا کرده است. سعید بن جبیر گفته است: از ابن‌عباس درباره‌ی سوره‌ی «برائت» پرسیدم، گفت: آن سوره‌ی افشاگر است، مدام آیه نازل می‌شد: (و منهم، و منهم) تا جایی که بیم داشتیم احدی از آنان را باقی نگذارد.[2] از حذیفه بن یمان روایت شده که گفته است: شما آن را سوره‌ی توبه می‌خوانید در صورتی که فقط سوره‌ی عذاب است. به خدا قسم هیچ منافقی را بی‌نصیب نگذاشته است.[3] و راز نبودن «بسم الله» در آغاز آن نیز همین است. ابن‌عباس گفته است: از علی بن ابی‌طالب پرسیدم، چرا در سوره‌ی «برائت» بسم الله نوشته نشده است؟ گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم» امان است و سوره‌ی «برائت» در رابطه با شمشیر و قضیه‌ی جنگ نازل شده و در آن امانی نیست. سفیان بن عیینه گفته است: «بسم الله» در

۱ـ آیات ۴۲ تا ۱۱۰ به این موضوع می‌پردازد و بحث نفاق و منافقین فضای سوره را فراگرفته است.

۲ـ قرطبی ۶۱/۸. ۳ـ کشاف ۲۴۱/۲.

آغاز این سوره نوشته نشده است؛ چون «بسم الله» رحمت و امان است و این سوره با شمشیر درباره‌ی منافقین نازل شده است، و برای منافقین امنیتی وجود ندارد.[۱]

* خلاصه این سوره «ستون پنجم» را که در صفوف مسلمانان خود را جا زده بودند مورد بحث قرار داده و بیان کرده است که آنها «منافقین» هستند و خطرشان از مشرکین بیشتر، از این جهت آنها را افشا و اسرار و توطئه‌های آنها را برملا ساخت به گونه‌ای که نزدیک بود احدی از آنها باقی نماند؛ زیرا آنها به دسیسه و حیله علیه اسلام پرداختند تا جایی که خانه‌ی خدا را مرکز و لانه‌ی خرابکاری و ویرانگری قرار دادند، و در مسجدشان که به نام «مسجد ضرار» موسوم شد به ایجاد فتنه و تفرقه در بین صفوف مسلمین پرداختند. در این سوره درباره‌ی این مسجد چهار آیه نازل شده است: **﴿و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و إرصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل...﴾**.
و به محض این‌که پیامبرﷺ وحی را دریافت کرد به یارانش گفت: «بروید این مسجد را که صاحبانش ستمگرند، خراب کنید و آتش بزنید». مسلمانان آن را ویران و خدا شر و حیله و ناپاکی آنها را از مسلمانان کم کرد، و تا روز قیامت آنها را مفتضح و رسوا نمود.

نامگذاری سوره: این سوره به نام‌های متعدد موسوم گشته است و بعضی از مفسرین آن را به چهارده نام رسانده‌اند. علامه زمخشری گفته است: این سوره چندین نام دارد: «برائت، توبه، مقشقشة، مبعثرة، مشرده، المخزیه، الفاضحه، المثیره، الحافره، المنکلة، المدمدمة، و سوره‌ی عذاب». و گفته است چون در آن پذیرش توبه‌ی مؤمنان آمده است و از نفاق تبری (تقشقش) می‌کند، و اسرار منافقان را پراکنده (تبعثر) می‌کند و آنها را رسوا کرده مجازات می‌نماید، و آنها را سرگردان و خوار نموده و بر آنان غضب می‌گیرد.[۲]

۱ـ قرطبی ۶۳/۸.
۲ـ کشاف ۲۴۱/۲.

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَ أَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَايَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ اللهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَايَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلّاً وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَايَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلّاً وَلَا ذِمَّةً وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱) وَ إِن نَكَثُوا أَيْمَانَهُم مِن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَاأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ (۱۲) أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللهِ وَلَا رَسُولِهِ

وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَ ٱللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ ٱللهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي ٱلنَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ ٱللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلاَةَ وَ آتَى ٱلزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللهَ فَعَسَىٰ أُولٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللهِ لَايَسْتَوُونَ عِندَ ٱللهِ وَ ٱللهُ لَايَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ ٱللهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿براءة﴾ برئتَ من الشیء یعنی بنا به دلایلی رابطه‌ی خود را با او قطع نمودی. زجاج گفته است: برئت من الرجل و الدین یعنی از آن مرد و از آن دین تبری جستم. برئت من المرض یعنی از بیماری بهبود یافتم.[1] ﴿فسیحوا﴾ سیاحت یعنی سیر و گردش در زمین، برای تجارت باشد یا عبادت و غیره. ﴿آذان﴾ اذان به معنی اعلام است، اذان نماز نیز از این مقوله می‌باشد. ﴿مرصد﴾ مرصد یعنی محل کمین، کمینگاه، مراقبت کردن. عرب می‌گوید: «إن المنیة للفتی بالمرصد»: مرگ در کمین جوان است.[2] ﴿استجارك﴾ جوار و پناهت را طلب نمود و امان خواست. ﴿إلاًّ﴾ «إلّ» به معنی عهد و خویشاوندی است. ابو عبیده سروده است:

أفسد الناس خلوف خلفوا ... قطعوا الإلّ و أعراف الرحم[3]

«مردم پیمان را به هم زدند، عهد و پیمان و صله‌ی رحم را قطع کردند».

۱ـ زاد المسیر ۳/۳۹۲. ۲ـ قرطبی ۸/۷۳.

۳ـ البحر المحیط ۵/۳.

﴿نکثوا﴾ نکث به معنی نقض و به هم زدن است. در اصل برای هر بافته‌ی باز شده آمده است. ﴿ولیجة﴾ فرو شد در داخل چیزی. ابو عبیده گفته است: هر چیزی را که در چیزی دیگر داخل کنی ولیجه می‌باشد، اصل آن ولوج است. کسی که به میان قومی غیر از قوم خود داخل می‌شود ولیجه نام دارد.[1] و فراء گفته است: ولیجه همان بطانه است و آن عبارت از مشرکی است که در میان صفوف مسلمانان نفوذ کرده و اسرار مسلمانان را فاش می‌کند و مشرکین را از آن مطلع می‌کند.

سبب نزول: روایت شده است که در روز بدر گروهی از سران قریش اسیر شدند، و در میان آنها «عباس بن عبدالمطلب» قرار داشت، جمعی از یاران پیامبر به آنها رو آوردند و ننگ شرک را به آنها گوشزد کردند، علی ابن ابی طالب عباس را سرزنش می‌کرد که به جنگ پیامبر ﷺ آمده و صله‌ی رحم را قطع کرده است. عباس گفت: چه شده شما فقط بدی‌های ما را یادآور می‌شوید و خوبی‌های ما را پنهان و مکتوم می‌دارید؟ علی گفت: مگر شما خوبی هم دارید؟ عباس گفت: بله، ما مسجدالحرام را تعمیر می‌کنیم، پرده و حجاب کعبه را فراهم می‌کنیم، به حجاج آب می‌دهیم، و اسیر را آزاد می‌کنیم. آنگاه این آیه نازل شد: ﴿ما کان للمشرکین أن یعمروا مساجدالله شاهدین علی أنفسهم بالکفر...﴾.[2]

تفسیر: ﴿براءة من الله و رسوله إلی الذین عاهدتم من المشرکین﴾ یعنی بدین‌وسیله از جانب خدا و پیامبرش از مشرکین و عهد و پیمان آنها تبری و بیزاری اعلام می‌گردد. مفسران گفته‌اند: به دنبال این آیه اعراب شروع کردند به نقض کردن پیمان‌هایی که با پیامبر ﷺ بسته بودند، آنگاه خدا به او دستور داد پیمان‌هایی را که با آنها منعقد کرده بود باطل کند و دور بیندازد. پیامبر ﷺ حضرت ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان امیر حجاج تعیین کرد تا مناسک را برای مردم اقامه نماید. پشت سر او حضرت علی رضی الله عنه را فرستاد تا

۱ـ البحرالمحیط ۵/۱۶.

۲ـ زاد المسیر ۴۰۷/۳.

برائت را به مردم ابلاغ کند. حضرت علیؑ برخاست و چهار موضوع را با صدای بلند اعلام نمود: ۱ـ بعد از امسال نباید هیچ مشرکی به بیت‌الحرام نزدیک شود. ۲ـ کسی که لخت و عریان است، نباید بیت را طواف کند. ۳ـ جز مسلمان هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود. ۴ـ هر کس با پیامبرﷺ برای مدت معینی پیمان بسته است، تا آخر مدت، پیمانش برقرار است، و خدا و پیامبر از مشرکین بری می‌باشند.

﴿فسیحوا فی الأرض أربعة أشهر﴾ ای جماعت مشرکین! چهار ماه در امن و آسایش بگردید و در این مدت از جانب ما به شما گزندی نمی‌رسد. امر برای اباحه و متضمن تهدید است. ﴿و اعلموا أنکم غیر معجزی الله﴾ هرچند این مهلت را به شما داده است، اما نمی‌توانید از دست خدا فرار کنید. ﴿و أن الله مخزی الکافرین﴾ در دنیا از طریق به اسارت درآمدن و کشته شدن آنان را خوار و ذلیل می‌کند و در آخرت آنها را به عذاب سخت آزار می‌دهد. ﴿و أذان من الله و رسوله إلی الناس﴾ خدا و پیامبر بیزاری و تنفر خود را از جمیع مشرکین اعلام می‌دارند. ﴿یوم الحج الأکبر﴾ در روز قربان که بزرگترین ایام مناسک است. زمخشری گفته است: حج را به «اکبر» توصیف کرده است؛ چون عمره به حج اصغر موسوم است.[1] ﴿أن الله بریء من المشرکین و رسوله﴾ یعنی خدا و پیامبر از مشرکین و عهد و پیمانشان بری می‌باشند. ﴿فإن تبتم فهو خیر لکم﴾ اگر از کفر توبه کنید و به توحید روآورید، از کفر و گمراهی برایتان بهتر است. ﴿و إن تولیتم فاعلموا أنکم غیر معجزی الله﴾ اگر از اسلام رو برتابید و جز کجروی و گمراهی راهی دیگر در پیش نگیرید، بدانید که خدا را ناتوان نخواهید کرد، و با فرار، او را وا مانده نمی‌یابید. ﴿و بشر الذین کفروا بعذاب ألیم﴾ به کافران مژده بده که عذابی دردناک خواهند چشید. ابوحیان گفته است: به طریق تمسخر تهدید را به صورت مژده قرار داده است و این هم

۱ـ کشاف ۲/۲۴۵.

متضمن تهدیدی است بس عظیم.[1] ﴿إلا الذین عاهدتم من المشرکین﴾ جز مشرکانی که با آنها عهد و پیمان دارید و پیمان را به هم نزده‌اند، پس شما پیمان آنها را تا پایان مدت رعایت کنید. در کشاف گفته است: این استثناء به معنی استدراک است؛ یعنی اما آنان که پیمان را نقض نکرده‌اند، پیمانشان را کامل و تمام کنید. و آنان را همانند پیمان شکنان به حساب نیاورید. و وفا کننده را مانند غدر کننده قرار ندهید.[2] ﴿ثم لم ینقصوکم شیئاً﴾ و از شروطِ پیمان چیزی را نقض نکرده‌اند. ﴿و لم یظاهروا علیکم أحداً﴾ هیچ‌یک از دشمنان را علیه شما کمک نکرده‌اند. ﴿فأتموا إلیهم عهدهم إلی مدتهم﴾ تا انقضای مدت کاملاً به عهدی که با آنها بسته‌اید وفا کنید. ﴿إن الله یحب المتقین﴾ خدا پرهیزگاران را دوست دارد که به عهد خود وفا می‌کنند. بیضاوی گفته است: این بخش از آیه بیانگر آن است که وفای به عهد از باب پرهیزگاری است.[3] ابن‌عباس گفته است: پیمان طایفه‌ای از بنی کنعان نه ماه مدتش مانده بود و پیامبر ﷺ پیمان آنان را تا آخر مدت رعایت کرد. ﴿فإذا انسلخ الأشهر الحرم﴾ وقتی چهار ماهی که جنگ در خلال آن حرام است، منقضی شد. ﴿فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم﴾ در هر زمان و مکان چه حرم باشد یا غیر حرم، مشرکین را به قتل برسانید. ابن‌عباس گفته است: در «حرم» و «حل» و در ماه‌های حرام.[4] ﴿و خذوهم﴾ و آنان را دستگیر و اسیر کنید. ﴿و احصروهم﴾ و آنان را حبس و زندان کنید و از گردش آنان در روی زمین جلوگیری کنید. ابن‌عباس گفته است: اگر در قلعه و دژ تحصن ورزیدند، آنها را در آن حبس کنید. تا سرانجام کشته می‌شوند و یا ایمان می‌آورند. ﴿و اقعدوا لهم کل مرصد﴾ هر راهی را که می‌روند در کمینشان بنشینید و در هر رهگذر مراقبشان باشید، و در سفر آنان را زیر نظر بگیرید. در البحر آمده است: این بیان

۱ـ البحر ۸/۵.

۲ـ کشاف ۲/۲۴۶.

۳ـ بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۸.

۴ـ زادالمسیر ۳/۳۹۸.

یادآوری می‌کند که هدف آزار دادن آنها است به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، به طریق جنگ یا ترور.[1] ﴿فإن تابوا و أقاموا الصلاة و آتوا الزكاة﴾ اگر از شرک توبه کردند، و فرض‌ها را از قبیل نماز و زکات ادا نمودند، ﴿فخلوا سبيلهم﴾ دست از سر آنها بردارید و متعرض و مزاحم آنها نشوید. ﴿إن الله غفور رحيم﴾ برای آنان که توبه کرده و پشیمان می‌شوند، خدا بخشودگی و رحمتش بی‌کران است. ﴿و إن أحد من المشركين استجارك﴾ اگر یک‌نفر از مشرکین از تو امان خواست و به تو پناه آورد، ﴿فأجره حتى يسمع كلام الله﴾ او را امان بده تا قرآن را بشنود و در آن بیندیشد. زمخشری گفته است: یعنی اگر بعد از سپری شدن چهار ماه، یکی از مشرکین که با تو پیمان ندارد، نزد تو آمد و طلب امان کرد تا توحید و قرآن را بشنود، او را امان بده تا گفته‌ی خدا را بشنود و در آن بیندیشد و به حقیقت آن آگاه گردد.[2] می‌گویم: این اوج برخورد پسندیده و اخلاق کریمانه را می‌رساند؛ چون هدف از میان بردن کفار و ضربه زدن به آنان نیست، بلکه هدف اقناع و هدایت آنان است، به گونه‌ای که حق را دریابند و از آن پیروی کنند و گمراهی را رها نمایند. ﴿ثم أبلغه مأمنه﴾ یعنی اگر بعد از آن مسلمان نشد، او را به سرزمین خودش بفرست که در آنجا از جان و مالش در امان است و غدر و خیانتی نمی‌بیند. ﴿ذلك بأنهم قوم لايعلمون﴾ یعنی دستور پناه دادن به مشرکین به این سبب است که آنها حقیقت اسلام را نمی‌دانند، لذا امان دادن آنها لازم است، تا گفته‌ی خدا را بشنوند و درباره‌ی آن نیک بیندیشند. آنگاه خدا حکمت برائت از عهد و پیمان مشرکین را بیان کرده و گفته است: ﴿كيف يكون للمشركين عهد عندالله و عند رسوله﴾ استفهامی است در معنی انکار و بیهوده دانستن؛ یعنی چگونه مشرکین دارای پیمانی معتبر نزد خدا و پیامبر می‌باشند؟ سپس می‌گوید: ﴿إلا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام﴾ جز آنان که در مسجد الحرام با

۱ـ البحر ۵/۱۰.

۲ـ کشاف ۲/۲۴۸.

آنها پیمان بستید و آنها پیمان را نقض نکردند. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از اهل مکه. و ابن اسحاق گفته است: آنها عبارتند از قبایل بنی‌بکر که در موقع صلح حدیبیه با پیامبرﷺ پیمان بستند. پیامبرﷺ دستور داد هر کس پیمان را نقض نکرده باشد، پیمانش تا پایان مدت برقرار است.[1] ﴿فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم﴾ تا زمانی که بر عهد و پیمان خود استقامت دارند، شما هم استقامت داشته باشید. طبری گفته است: تا پیمان را با شما برقرار می‌دارند شما هم به عهدشان وفا کنید.[2] ﴿إن الله يحب المتقين﴾ خدا از آنکه از خدایش می‌ترسد و به عهدش وفا می‌کند و غدر و خیانت را ترک می‌کند، خشنود است. ﴿كيف و إن يظهروا عليكم﴾ از این نظر که وفای به عهد آنها بعید به نظر می‌آید، آن را تکرار کرده است؛ یعنی چگونه به عهد و پیمانی که با شما بسته‌اند وفادار خواهند ماند، در حالی که اگر بر شما پیروز شوند، ﴿لايرقبوا فيكم إلاً و لا ذمة﴾ نه پیمانی را که با شما بسته‌اند رعایت می‌کنند و نه ذمه‌ی شما را، بلکه همه را می‌کشند؛ چون دارای عهد و امان نیستند. ابوحیان گفته است: تمام اینها بیانگر عدم ثبات قلوب آنها بر عهد و پیمان است.[3] ﴿يرضونكم بأفواههم﴾ اگر شما بر آنان چیره شوید، شما را با گفتار شیرین و زیبا راضی می‌کنند. ﴿و تأبى قلوبهم﴾ در حالی که نهادشان از وفای به گفته‌های خودشان امتناع می‌ورزد. طبری گفته است: با زبان چیزی را به شما می‌گویند که مخالف باوری است که در درون دارند، در دل کینه و عداوت دارند و به زبان خلاف آن را می‌گویند.[4] و قلبشان از پذیرفتن آنچه که به شما می‌گویند ابا دارد. ﴿و أكثرهم فاسقون﴾ اکثر آنان عهد را می‌شکنند و از اطاعت خدا سر بر می‌تابند. ﴿اشتروا بآيات الله ثمناً قليلاً﴾ قرآن را با کالای ناچیز دنیوی عوض کردند. ﴿فصدوا عن سبيله﴾ مردم را از پیروی از

۱ـ البحر ۱۲/۵.
۲ـ طبری ۸۱/۱۰.
۳ـ البحر ۱۳/۵.
۴ـ طبری ۸۵/۱۰.

اسلام منع کردند. ﴿إنهم ساء ما كانوا يعملون﴾ این عمل ناپسند که مرتکب شدند بسی زشت است. ﴿لايرقبون في مؤمن إلاًّ و لا ذمة﴾ اگر به مؤمنی دست بیابند و بتوانند او را به قتل برسانند، نه عهد و پیمانی را رعایت می‌کنند و نه ذمه‌ای را. ﴿و أولئك هم المعتدون﴾ دارندگان چنین اوصافی ناپسند و مذموم، در ظلم و یاغی‌گری از حد تجاوز کرده‌اند. ﴿فإن تابوا و أقاموا الصلاة و آتوا الزكاة﴾ اگر از کفر توبه کرده و پشیمان شدند و نماز را اقامه و زکات را پرداخت کردند، ﴿فإخوانكم في الدين﴾ برادران دینی شما می‌باشند، هر حقی شما دارید آنها هم دارند، و هر واجبی بر شما مقرر است بر آنان نیز مقرر است. ﴿و نفصل الآيات لقوم يعلمون﴾ برای اهل دانش و فهم، دلایل و براهین را بیان می‌کنیم. جمله‌ی معترضه می‌باشد، و بر تأمل و اندیشیدن تأکید می‌ورزد. ﴿و إن نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم﴾ اگر پیمان‌های مؤکد به قسم را نقض کردند، ﴿و طعنوا في دينكم﴾ با ذم و زشتگویی به اسلام عیب و ناروا بستند. ﴿فقاتلوا أئمة الكفر﴾ با سران و گردنکشان کفر به جنگ برخیزید، ﴿إنهم لا أيمان لهم﴾ سوگند و عهد و پیمانی ندارند تا بدان وفا کنند. ﴿لعلهم ينتهون﴾ تا از نافرمانی و گناه دست بکشند، و طعنه زدن به اسلام را ترک نمایند. بیضاوی گفته است: ﴿لعلهم ينتهون﴾ متعلق به ﴿قاتلوا﴾ است؛ یعنی مقصود شما از ستیز با آنها باید خاتمه دادن به کفری باشد که بر آنند، نه اذیت و آزار دادن آنها، همچنان که موذیان این‌گونه عمل می‌کنند.[1] ﴿ألا تقاتلون قوما نكثوا أيمانهم﴾ بیانگر تحریک و تشویق در راستای ستیز با آنان است؛ یعنی ای گروه مؤمنان! آیا به جنگ با قومی برنمی‌خیزید که پیمان‌ها را زیر پا نهاده و به دین شما طعنه می‌زنند؟ ﴿و هموا بإخراج الرسول﴾ و در دارالندوه به مشاوره نشستند و قصد بیرون کردن پیامبر ﷺ را از مکه کردند، ﴿و هم بدءوكم أول مرة﴾ آنها اول جنگ را شروع کردند که با طایفه‌ی

۱ـ بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۹.

خزاعه که همپیمان شما بودند جنگیدند، و آغازگر بیشتر مقصر است. پس چه چیزی شما را از جنگیدن با آنها باز می‌دارد؟ ﴿أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه﴾ آیا از بیم جان خود از جنگیدن با آنها می‌ترسید؟ وانگهی شایسته‌تر آن است که در صورت رها کردن فرمان خدا از عقوبت و کیفر او بترسید. ﴿إن کنتم مؤمنين﴾ اگر عذاب و ثوابش را تصدیق دارید. زمخشری گفته است: یعنی ایمان صحیح چنان اقتضا می‌کند که فرد مؤمن جز از پروردگارش از کسی نترسد و به غیر از او به هیچ‌کس و هیچ چیز اهمیت ندهد.[1] بعد از این تحریک و تشویق به صراحت فرمان قتال با آنها را به مؤمنان داده و می‌فرماید: ﴿قاتلوهم يعذبهم الله بأيديكم﴾ ای جماعت مؤمنان! با آنها بجنگید، که خدا توسط شما آنها را عذاب می‌دهد و جنگ شما با آنها جهاد است. ﴿و يخزهم﴾ با اسیر شدن و مغلوب گشتن، آنها را خوار می‌کند. ﴿و ينصركم عليهم﴾ به شما پیروزی و غلبه بر آنان عطا می‌فرماید. ﴿و يشف صدور قوم مؤمنين﴾ به سبب اعتلای خدا و آزار دادن کفار و حزبشان قلب مؤمنان آرام و خنک می‌گردد. ابن‌عباس گفته است: آنها جماعتی از اهل یمن بودند، به مکه آمدند و مسلمان شدند. از جانب مردم مکه اذیت و آزاری بیش از حد دیدند، لذا شکایت را پیش پیامبر ﷺ بردند، پیامبر ﷺ فرمود: مژده بدهید، گشایش و آسایش نزدیک است.[2] ﴿و يذهب غيظ قلوبهم﴾ یعنی قهر و کینه و ناراحتی و اندوهی که بر دل‌هایشان نشسته بود، بر طرف می‌کند. تأکید است بر شفا یافتن سینه‌های مؤمنان، و فایده‌ی آن عبارت است از مبالغه در مسرور شدن آنها، که خدا بر آنان منت نهاده و دشمنان آنها را عذاب و آزار می‌دهد. رازی گفته است: خدای متعال فرمان قتال با آنها را داده و پنج نوع فایده را برای این کار ذکر کرده و هر یک به تنهایی بس عظیم است تا چه رسد به این‌که همه یک جا با هم جمع

۱ـ کشاف ۲/۲۵۲.
۲ـ ابوسعود ۲/۲۵۸.

شوند.[1] ﴿و يتوب الله علی من يشاء﴾ کلامی است مستانف؛ يعنی خداوند متعال با قبول توبه و هدايت به اسلام بر هر يک از آنها که بخواهد منت می‌نهد، مانند ابوسفيان. ﴿والله عليم حکيم﴾ خدا به اسرار آنها آگاه است و هيچ نهانی بر او پوشيده نمی‌ماند و حکيم است هيچ امری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌دهد. ابوسعود گفته است: خداوند متعال تمام وعده‌های خود را به نيکوترين وجه انجام داد. پس خبر دادن پيامبرﷺ قبل از وقوع آنها معجزه ايست بس عظيم.[2] ﴿أم حسبتم أن تترکوا﴾ ام منقطعه و به معنی بل است؛ يعنی ای گروه مؤمنان! بلکه شما گمان برديد که بدون امتحان و آزمايش و بدون اين‌که صادق و کاذب معلوم گردد رها می‌شويد؟ بدون اين‌که درست و نادرست شما در دين معين شود؟! ﴿و لما يعلم الله الذين جاهدوا منکم﴾ و هنوز مجاهد و غير مجاهد شما معلوم نشده است؟ منظور از علم، علم ظهور است نه علم خفی و نهان؛ چون خدای متعال از نهان آگاه است، پس قصد ابراز چيزی را کرد که آن را می‌دانست تا در مقابل آن پاداش يا مجازات بدهد. ﴿و لم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة﴾ در راه خدا به جهاد برخيزند و از مشرکين رازدار و دوست بر نگيرند، و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش نکنند. منظور از آيه اين است: خدا بدون آزمايش و مشخص کردن خوب و بد انسان را رها نمی‌کند. ﴿و الله خبير بما تعملون﴾ از تمام اعمال شما آگاه است و چيزی از آن بر او مخفی نيست. ﴿ما کان للمشرکين أن يعمروا مساجد الله﴾ شايسته نيست که مشرکين هيچ مسجدی را آباد کنند. ﴿شاهدين علی أنفسهم بالکفر﴾ حال اين‌که به کفر خود اعتراف می‌کنند و آن را بر زبان می‌آورند و با گفتار و اعمال خود آن را نشان داده و در موقع تلبيه می‌گويند: (لبيک لاشريك لك إلا شريکا واحدا هو لك تملکه و ما ملك) «شريکی نداری جز يکی که از آن تو می‌باشد، او و ملکش از آن تو می‌باشد». منظورشان بت‌ها بود. آنها

۱ـ رازی ۱۶/ ۲.

۲ـ ابوسعود ۲/ ۲۵۸.

بت‌های خود را در خارج بیت قرار داده بودند، و لخت و عریان به طواف آنها می‌پرداختند، و بعد از طواف برای بت‌ها سجده می‌بردند.[1] یعنی نمی‌توانند دو امر منافی با یکدیگر را با هم داشته باشند؛ آباد کردن مساجد خدا را با کفر جمع کنند، در حالی که به خدا و عبادتش کافر باشند. ﴿أولئك حبطت أعمالهم﴾ یعنی به سبب همراه بودن اعمالشان با شرک، اعمال آنها باطل است. ﴿و فی النار هم خالدون﴾ و برای همیشه در آتش می‌مانند. ﴿إنما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر﴾ آباد کردن مساجد فقط برازنده و شایسته‌ی مؤمن است که یگانگی خدا را تصدیق می‌کند و به فرا رسیدن روز رستاخیز یقین دارد. ﴿و أقام الصلاة و آتی الزکاة﴾ و نمازهای فرض را مطابق شروط اقامه کرده و زکات فرض شده را مطابق شروطش ادا می‌کند. ﴿و لم یخش إلا الله﴾ از خدا می‌ترسد و جز او از احدی هراسی ندارد. ﴿فعسی أولئك أن یکونوا من المهتدین﴾ پس شاید آنها در روز قیامت از جمله‌ی هدایت شدگان باشند. ابن‌عباس گفته است: در هر جای قرآن عسی آمده باشد معنی واجب می‌دهد، خدا به پیامبر گفته است: ﴿عسی أن یبعثك ربك مقاماً محموداً﴾ یعنی خدایت شما را به درجه و منزلتی ستوده یعنی مقام «شفاعت» مبعوث خواهد کرد.[2] ابوحیان گفته است: در هر جای قرآن که عسی آمده است معنی وجوب می‌دهد، و در اینجا تعبیر به عسی قطع امید مشرکین را از هدایت نشان می‌دهد؛ زیرا امید می‌رود که دارنده‌ی این چهار خصلت از هدایت‌یافتگان باشد، پس آنکه این چهار خصلت را ندارد، چگونه امید هدایتش می‌رود؟ و در آن بیم و هراس بر امید و رجا ترجیح داده شده است، و نیز مغرور شدن به عمل نیکو مردود شمرده شده است.[3] ﴿أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجدالحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله﴾ مشرکین مورد خطابند[4]

۱ـ صاوی برجلالین ۲/ ۱۴۱.

۲ـ طبری ۱۰/ ۹۴.

۳ـ البحر المحیط ۵/ ۲۰.

۴ـ به سبب نزول نگاه کن.

و استفهام برای انکار و سرزنش است؛ یعنی ای گروه مشرکین! آیا آب دادن به حاجیان و پرده‌داری بیت‌الحرام را مانند ایمان به خدا و جهاد در راه او قرار داده‌اید؟ بدین‌ترتیب بیانات عباس را رد می‌کند که گفته بود: اگر شما قبل از ما به اسلام گرویده و مهاجرت کرده‌اید، ما هم در مقابل به تعمیر مسجد و سقایت حجاج پرداختیم، بدین مناسبت این آیه نازل شد. طبری گفته است: خدای متعال بدین‌وسیله جماعتی را سرزنش می‌کند که به سقایت و پرده‌داری بیت الحرام افتخار و مباهات می‌کردند و به آنها یادآور شده است که افتخار فقط از آن کسی است که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد و در راه خدا جهاد می‌کند.[۱] ﴿لایستوون عندالله﴾ مشرکین و مؤمنین در نزد خدا یکسان نیستند. و اعمال آنها نیز با هم برابر نیست و قابل مقایسه نمی‌باشد و مقام و منزلتشان یکسان نیست. ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾ تعلیل است؛ یعنی ستمکاران را به معرفت و شناخت حق موفق نمی‌کند. در البحر آمده است: این آیه این مطلب را انکار می‌کند که مشرکین با مؤمنین مساوی باشند و اعمال باطل آنها همانند اعمال پاک مؤمنان باشد. و بعد از این‌که مساوات و یکسانی بین آنان را نفی کرد، توضیح داد که کافران به خدا ستمکاراند و به سبب عدم ایمان، به خود ظلم کردند، و به مسجدالحرام نیز ظلم کردند؛ چون آن را محل پرستش بت‌هایشان قرار دادند، و در آیه‌ی پیشین برای مؤمنین هدایت را ثابت کرده است و در اینجا آن را از مشرکین نفی کرده و می‌فرماید: ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾.[۲] سپس فرموده است: ﴿الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عندالله﴾ این توضیحی است اضافی در رابطه با «جهاد» و «اهل ایمان»؛ یعنی آنان که به سبب ایمان، نفس و نهاد خود را از چرک شرک پاکیزه کرده و به وسیله‌ی مهاجرت و جلای وطن بدن خود را پاک نمودند، و جان و مال خود را در جهاد در راه

۱ـ طبری ۹۴/۱۰.
۲ـ البحر المحیط ۲۰/۵.

خدا بذل و صرف کردند، آنهایی که به چنین اوصافی گرانقدر متصنفند، پاداش بزرگی دارند. و یاد و نامشان از ساقیان حجاج و تعمیر کاران مسجدالحرام که به خدا کافرند بالاتر است. ﴿أولئك هم الفائزون﴾ آنها در بهشت به کامیابی عظیم نایل می‌آیند. ﴿یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان﴾ خدایشان به آنان مژده‌ی رحمت و مهری بزرگ و خشنودی عظیم می‌دهد. ﴿و جنات لهم فیها نعیم مقیم﴾ باغ‌های بلند پایه با شاخه‌هایی از میوه سر فروهشته، این بهشت که پر از نعمت و برکت است و هرگز فنا نمی‌پذیرد از آن آنها می‌باشد. ﴿خالدین فیها أبداً﴾ برای همیشه در آن ساکن خواهند بود. ﴿إن الله عنده أجر عظیم﴾ یعنی پاداش آنها در نزد خدا بس بزرگ است، به گونه‌ای که عقل از توصیفش ناتوان است. ابوحیان گفته است: بعد از این‌که مؤمنان را به سه صفت یعنی ایمان و مهاجرت و جهاد با جان و مال توصیف کرد، در مقابل مژده‌ی سه چیز یعنی رحمت و رضوان و بهشت را به آنها داد و از رحمت شروع کرد که در مقابل ایمان شاملترین نعمت است و در مرحله‌ی دوم رضوان را آورد که بهترین پاداش در مقابل جهاد است. و در مرتبه‌ی سوم جنان را آورد که در مقابل هجرت و ترک و جلای وطن قرار دارد.[1] و آلوسی گفته است: توصیف جنات به «بهشتی که در آنجا برای مؤمنان «نعیم مقیم» وجود دارد»، توصیفی بسیار لطیف است؛ چون هجرت مستلزم سفر است و سفر نیز عذاب‌آور و طاقت‌فرسا است.[2]

نکات بلاغی: ۱- ﴿براءة من الله و رسوله﴾ تنوین برای تفخیم است و مقید کردن آن به خدا و پیامبر افزایش تفخیم را می‌رساند.

۲- ﴿و بشرالذین کفروا بعذاب ألیم﴾ چنین اسلوبی را «اسلوب تهکمی» می‌گویند؛ چون مژده به عذاب تهکم است.

۱- البحر ۲۱/۵.

۲- روح المعانی ۷۰/۱.

۳ـ ﴿فإذا انسلخ الأشهر الحرم﴾ سپری شدن ماه را به برداشتن و گرفتن پوست حیوان تشبیه نموده است، که استعاره می‌باشد.

۴ـ ﴿و الله علیم حکیم﴾ آوردن اسم مبارک به جای ضمیر، به منظور ایجاد خوف و ترس در قلب است.

۵ـ ﴿أولئك هم الفائزون﴾ جمله مفید حصر است؛ یعنی فقط آنها کامیابند و بس.

٦ـ ﴿و أقام الصلاة و آتی الزکاة﴾ به منظور نشان دادن عظمت مقام و منزلت نماز و زکات مخصوصاً آنها را ذکر کرده و مردم را بدان تحریک نموده است.

۷ـ ﴿برحمة منه و رضوان﴾ نکره آوردن رحمت و رضوان برای تفخیم است؛ یعنی رحمتی که به توصیف نمی‌آید.

فواید: آباد کردن مسجد دو نوع است: حسی و معنوی، حسی عبارت است از تعمیر بنا و ساختمان، و معنوی به وسیله‌ی نماز و یاد خدا تحقق پذیر است. خدا آباد کردن مسجد را به ایمان مرتبط ساخته و در حدیث آمده است: «اگر یک‌نفر را دیدید که با مسجد انس گرفته است، گواهی بدهید که ایمان دارد؛ چون خدا می‌فرماید: ﴿إنما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر﴾، پس آباد کردن حقیقی با نماز و یاد خدا تحقق پذیر است و بس».[1]

لطیفه: قرطبی آورده است که یک مرد عرب به مدینه‌ی منوره آمد و گفت: چه کسی از آنچه بر محمد نازل شده است برای من چیزی می‌خواند؟ یک‌نفر سوره‌ی برائت را خواند تا به آیه‌ی ﴿إن الله بریء من المشرکین و رسوله﴾ رسید و به صورت «رسولِه» خواند و مرد عرب گفت: من هم از رسولش تبری می‌کنم، این امر بر مردم گران آمد و خبر آن به حضرت عمر رسید، عمر او را خواست و گفت: ای عرب! آیا تو از پیامبر خدا

۱ـ روایت از ترمذی.

تبری می‌کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! من به مدینه آمدم، یک‌نفر سوره‌ی برائت را بر من خواند، من هم گفتم: اگر خدا از پیامبر تبری کند من هم تبری می‌کنم. عمر گفت: آن آیه این‌گونه نیست که تو شنیده‌ای. گفت: یا امیرالمؤمنین! پس چطور است؟ حضرت عمر آیه را به ضم لام «و رسولُه» خواند، آنگاه عرب گفت: قسم به خدا من هم تبری می‌کنم از آن کس که خدا و پیامبرش از او تبری کرده‌اند، آنگاه عمر فرمان داد جز فرد آشنا به زبان عرب هیچ‌کس برای مردم قرآن نخواند.(۱)

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۸﴾ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ

۱ـ قرطبی ۱۰/ ۲۴.

يُعْطُوا ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ ﴿۲۹﴾ وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللهِ وَ قَالَتِ ٱلنَّصَارَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ ٱللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾ ٱتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِن دُونِ ٱللهِ وَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وَاحِداً لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ ٱللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى ٱللهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ ﴿۳۲﴾ هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِٱلْهُدَىٰ وَ دِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا زشتی‌های مشرکین را بیان و از مؤمنانی تمجید به عمل آورد که دار و دیار خود را به خاطر محبت خدا و پیامبر ﷺ ترک گفتند، در این جا مسلمانان را از ولایت و فرمانبری کافران برحذر داشته و یادآور شده است که بریدن از پدران و نزدیکان، به سبب کفر واجب است، آنگاه به مسلمانان خاطرنشان ساخته است که در بسی موارد آنها را یاری داده است تا به عزت و سرافرازی دین خود ببالند، سپس به ذکر زشتی‌های اهل کتاب پرداخته است تا از دوستی و فرمانبری آنها برحذر باشند؛ چراکه آنها نیز مانند مشرکین برای خاموش کردن نور خدا تلاش می‌کنند.

معنی لغات: ﴿**أولیاء**﴾ جمع ولی، به معنی یاور و دوستی است که امور دیگری را به دست می‌گیرد و او را یاری و تقویت می‌کند. ﴿**و عشیرتکم**﴾ قبیله و طایفه‌ای که موجب عزت است و از جانب آنان انسان حفظ و حمایت می‌شود. واحدی گفته است: عشیرت انسان خویشان نزدیکند، و از عشرت به معنی رفاقت آمده است، که نزدیکان نیز همین کار را انجام می‌دهند. ﴿**کسادها**﴾ کساد به معنی رکود است. ﴿**عیلة**﴾ به معنی فقر است. عال یعنی فقیر شد. شاعر می‌گوید:

و مـا یـدری الفـقیر مـتی غـناه و ما یدری الفقیر متی یعیل[1]

«بینوا نمی‌داند کی بی‌نیاز می‌گردد و بی‌نیاز نمی‌داند کی فقیر می‌شود».

﴿الجزية﴾ مالی است که از اهل ذمه دریافت می‌شود و چون در مقابل امنیت و آسایش پرداخت می‌شود آن را جزیه گفته‌اند. **﴿یضاهئون﴾** مضاهات به معنی تشابه و همگونی است. **﴿یؤفکون﴾** از حق منحرف می‌گردند. افک به معنی عدول از حق است.

سبب نزول: کلبی گفته است: وقتی پیامبرﷺ دستور مهاجرت به مدینه را دریافت کرد، مسلمانان به پدر و برادر و همسر خود می‌گفتند: به ما فرمان مهاجرت داده شده است، پس بعضی خوشحال شده و از آن استقبال کردند، و بعضی نیز با خواهش و التماس همسر و فرزندانش مواجه شدند که می‌گفتند: تو را به خدا ما را ترک نکنید، ما بدون شما از بین می‌رویم. او هم دلش به رحم آمده و با آنها می‌ماند و هجرت را رها می‌کرد، آنگاه آیه نازل شد و آنها را مورد عتاب قرار داد: **﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا آباءکم و إخوانکم أولیاء﴾**.[2]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و إخوانکم أولیاء﴾ استفاده از لفظ ایمان برای تکریم است و این‌که در امتثال اوامر خدا باید شتاب نمود. ابن مسعود گفته است: «وقتی شنیدی خدا می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا» به دقت گوش فرا ده که یا به چیزی امر شده است و یا از شری نهی به عمل آمده است»؛ یعنی پدران و برادران کافر خود را یار و یاور قرار ندهید. **﴿إن استحبوا الکفر علی الإیمان﴾** اگر کفر را بر ایمان برتری و ترجیح دادند و به عوض ایمان آن را اختیار کردند و بر آن اصرار داشتند آنها را سرپرست و یاور خود قرار ندهید. **﴿و من یتولهم منکم فأولئك هم الظالمون﴾** هر یک از شما آنها را ولی و سرپرست خود قرار دهد او هم ستمگر است. ابن‌عباس گفته است:

۱ـ البحر ۵/۴.

۲ـ اسباب النزول ص ۱۴۰.

یعنی او هم مانند آنها مشرک به حساب می‌آید؛ چون هر کس که به شرک راضی باشد مشرک است.[1] ﴿قل إن كان آباؤكم و أبناءكم و إخوانكم و أزواجكم﴾ بگو: اگر نزدیکانی از قبیل پدران و فرزندان و برادران و همسرانتان، ﴿و عشيرتكم﴾ و عشیره و طایفه‌تان که از آن یاری می‌جویید، ﴿و أموال اقترفتموها﴾ و اموالی که از طریق کسب و کار آن را به دست آورده‌اید، ﴿و تجارة تخشون كسادها﴾ و تجارتی که از رکود آن می‌ترسید، ﴿و مساكن ترضونها﴾ و منزل‌هایی که مشتاقید در آن اقامت کنید، ﴿أحب إليكم من الله ورسوله﴾ این جواب و خبر کان می‌باشد؛ یعنی اگر این چیزها را بر هجرت در راه خدا و پیامبرش بیشتر دوست دارید، ﴿و جهاد في سبيله﴾ و نیز از جهاد در راه نصرت دین خدا، بیشتر دوست دارید، ﴿فتربصوا﴾ منتظر باشید. وعید و تهدیدی است شدید. ﴿حتى يأتي الله بأمره﴾ تا خدا عقوبت عاجل یا آجلش را نازل می‌کند. ﴿و الله لايهدي القوم الفاسقين﴾ و خدا آنهایی را که از طاعتش سر برتافته‌اند به راه نیکبختی هدایت نمی‌کند. و این هم برای آنان که خانواده و مال و وطنش را بر هجرت و جهاد ترجیح می‌دهد وعید است. سپس خدای متعال به آنها تذکر داده است که در موقع رویارویی آنها را بر دشمنان غالب و پیروز کرده و می‌فرماید: ﴿لقد نصركم الله في مواطن كثيرة﴾ یعنی در بسی از نبردها و کارزارها شما را پیروز گردانید. ﴿و يوم حنين﴾ و شما را در روز حنین بعد از آنکه به کثرت و فراوانی لشکریان خودتان مغرور شدید و دچار شکست گردیدید، نیز یاری داد. ﴿إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً﴾ وقتی زیادی تعداد و نفرات چشم شما را گرفت و مغرور شدید و گفتید: امروز به سبب کمی افراد مغلوب نمی‌شویم و در حالی که تعداد شما دوازده هزار نفر و تعداد افراد دشمن چهار هزار نفر بود، کثرت عدد فایده‌ای برایتان در بر نداشت و مصیبتی را از شما دفع نکرد. ﴿و ضاقت عليكم الأرض بما رحبت﴾

۱ـ قرطبی ۹۴/۸.

عرصه بر شما تنگ شد، و زمین با این همه وسعتی که داشت از فرط ترس و هراس بر شما تنگ گشت. **﴿ثم ولیتم مدبرین﴾** سپس شکست خوردید و پشت به میدان کرده و فرار نمودید. طبری گفته است: خدای متعال به آنها خبر می‌دهد که پیروزی به دست او و از جانب اوست، و پیروزی در گرو کثرت عدد نیست و اگر بخواهد تعداد قلیل را بر جماعت کثیر غالب می‌کند، کم را نصرت و زیاد را شکست می‌دهد. به براء بن عازب گفتند: آیا در روز حنین از کنار پیامبرﷺ فرار کردید؟ براء گفت: من گواهم که پیامبرﷺ فرار نکرد، او را دیدم بر استر سفیدش سوار بود، ابوسفیان افسار آن را گرفته و می‌برد، وقتی مشرکین اطراف او را گرفتند: از آن پیاده شده و فرمود: من پیامبرم و دروغ نمی‌گویم، من پسر عبدالمطلب هستم، سپس مشتی خاک را برگرفت و آن را به صورت مشرکین پاشید، و گفت: رو سیاه شوید، آنگاه فرار کردند در حالی که یکایک آنها خاک از چشمان خود پاک می‌کردند.[۱] براء می‌گوید: به خدا قسم وقتی شعله‌های آتش بیشتر زبانه می‌کشید و ترس و وحشت مستولی می‌گشت، به پیامبر پناه می‌بردیم و آنکه در میان ما از همه شجاع‌تر بود بیشتر به او می‌چسبید. **﴿ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین﴾** یعنی بعد از شکست، خدا آرامش و امنیت را بر قلب مؤمنان نازل کرد. ابوسعود گفته است: یعنی رحمتی را نازل کرد که موجب آرامش و اطمینان قلب می‌شود.[۲] **﴿و أنزل جنودا لم تروها﴾** ابن‌عباس گفته است: یعنی فرشتگان را فرستاد. **﴿و عذب الذین کفروا﴾** و کافران را با کشته شدن و به اسارت درآمدن زن و بچه‌هایشان عذاب داد. **﴿و ذلك جزاء الکافرین﴾** کیفر کافران این چنین است. **﴿ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء﴾** توبه را از هرکس که بخواهد می‌پذیرد و توفیق هدایت به اسلام را به آنها می‌دهد. اشاره است به مسلمان شدن قبیله‌ی هوازن. **﴿و الله غفور رحیم﴾** میدان بخشودگیش بی‌کران و رحمتش

۱ـ طبری ۱۰/۱۰۳.
۲ـ ابوسعود ۲/۲٦۳.

وسیع است. ﴿یا أیها الذین آمنوا إنما المشرکون نجس﴾ ای مؤمنان! مشرکان به سبب ناپاکی باطنشان ناپاکند. ابن‌عباس گفته است: خود آنها مانند سگ و گراز نجسند، و حسن بصری گفته است: هر کس با مشرک مصافحه کند، باید وضو بگیرد.[۱] و جمهور برآنند که این تعبیر برای تشبیه است؛ یعنی آنها به منزله‌ی نجاست یا همچون نجاست هستند؛ چون عقیده و باوری ناپاک دارند و به خدا کافرند. و همین امر به صورت مبالغه آنها را بسان نجس العین قرار داده است. ﴿فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا﴾ یعنی بعد از امسال نباید وارد مسجد الحرام بشوند، مسجدالحرام را آورده و قصد تمام حرم را کرده است. ابوسعود گفته است: طبق نظر عده‌ای از صاحب‌نظران منظور منع حج و عمره می‌باشد؛ یعنی بعد از امسال نباید به حج و عمره بپردازند؛ یعنی سال نهم بعد از هجرت نباید به حج و عمره بپردازند و در حدیث آمده است: ﴿و ألاّ یحج بعد هذا العام مشرك﴾ بعد از امسال نباید هیچ مشرکی به حج بپردازد.[۲] آن سال همان سالی بود که در آن سوره‌ی برائت نازل شد و حضرت علی در مراسم حج آن را به گوش مردم رساند. ﴿و إن خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله﴾ ای اهل ایمان! اگر به سبب منع آنها از ورود به حرم یا حج از فقر و بینوایی می‌ترسید، خدای متعال به طریقی دیگر فضل و کرم خود را به شما ارزانی داشته و شما را بی‌نیاز می‌کند. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که مشرکین که خوراک و کالاهای تجاری را در موسم حج برای ساکنان حرم می‌آوردند، از ورود به حرم منع شدند، شیطان غم و اندوه را به قلب مسلمانان القا نمود و گفت: از کجا غذا و خوراک به دست می‌آورید و چگونه زندگی می‌کنید در حالی که ارزاق و کالاهای بازرگانی از شما منع شده است؟! پس خدا آنان را از بی‌نوایی و گرسنگی نجات داد و

۱ـ قرطبی ۱۰۳/۸، از ابن‌عباس و حسن بصری نقل کرده و رازی و آلوسی آن را ترجیح داده‌اند، و جمهور بر آنند که از باب تشبیه است.

۲ـ ابوسعود ۲۶۴/۲.

غنایم و جزیه را روزی آنان قرار داد.[۱] ﴿إن شاء﴾ به میل و اراده‌ی خود شما را بی‌نیاز می‌کند. ﴿إن الله علیم حکیم﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی به آنچه که صلاح شما در آن است آگاه می‌باشد و حکمش درباره‌ی مشرکین حکیمانه است. بعد از این‌که حکم مشرکین را بیان نمود، به ذکر حکم اهل کتاب پرداخته و فرمود: ﴿قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر﴾ یعنی با آنهایی که به خدا و روز رستاخیر ایمانی درست ندارند بجنگید هر چند که خود گمان برند ایمان دارند؛ چون یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است و نصاری به ربوبیت مسیح معتقدند، و به تثلیث یعنی سه‌گانگی باور دارند. ﴿و لایحرمون ما حرم الله و رسوله﴾ و آنچه را که خدا در قرآن و پیامبر در سنّت خود حرام کرده‌اند، حرام نمی‌کنند، بلکه مطالبی را که توسط احبار و راهبانشان مطرح می‌شود را برگرفته‌اند، از این‌رو شراب و گوشت گراز و امثال آن را حلال می‌دانند. ﴿و لایدینون دین الحق﴾ به دین اسلام معتقد نیستند. ﴿من الذین أوتوا الکتاب﴾ بیان افراد مذکور است؛ یعنی منحرفان یهود و نصاری که تورات و انجیل بر آنان نازل شده است. ﴿حتی یعطوا الجزیة عن ید﴾ تا به عنوان تسلیم شدن و فرمانبری، به شما سرانه می‌دهند، ﴿و هم صاغرون﴾ و در برابر سلطه و قدرت اسلام در کمال ذلّت و خواری سرِ تسلیم و فرمانبرداری را پایین می‌اندازند. آنگاه شمه‌ای از اعمال ناپسند آنها را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿و قالت الیهود عزیر ابن الله﴾ یعنی آن منفور شدگان، به خدا فرزند نسبت دادند، در صورتی که خدا یگانه و یکتا و قبله‌ی حاجات است. بیضاوی گفته است: این سخن را از این جهت می‌گفتند که بعد از بخت النصر در بین آنان احدی باقی نماند که تورات را از بر داشته باشد، و بعد از این‌که خدا عزیز را پس از یک‌صد سال زنده کرد، تورات را بر آنان خواند، لذا از این امر در شگفت شدند و گفتند: چنین

۱ـ طبری ۱۰/۱۰۷.

شخصی جز فرزند خدا کسی نیست.[1] ﴿و قالت النصاری المسیح ابن الله﴾ نصاری گمان کردند که مسیح فرزند خدا است. آنها می‌گفتند: عیسی بدون پدر به دنیا آمده است، و فرزند بدون پدر ممکن نیست، پس باید خدا پدر او باشد، خدا در رد گفته‌ی آنان گفته است: ﴿ذلك قولهم بأفواههم﴾ چنان گفتاری ناپسند، فقط ادعای محض است که از زبان آنها خارج شده و هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند. در التسهیل آمده است: این بخش از آیه متضمن دو معنی است: یکی نسبت دادن چنین سخنی به آنها و تأکید بر این‌که آنها چنین ادعایی داشته‌اند و دوم این‌که آنها هیچ دلیل و سندی بر صحت ادعای خود نداشتند.[2] ﴿یضاهئون قول الذین کفروا من قبل﴾ با این گفتار زشت به مشرکین قبل از خود شباهت پیدا می‌کنند که می‌گفتند: فرشته‌ها دختران خدا هستند. ﴿قاتلهم الله أنی یؤفکون﴾ دعای نابودی آنها می‌باشد. یعنی خدا نابودشان کند! چگونه از حق منحرف می‌شوند و به باطل رو می‌آورند، آن هم بعد از وجود دلیل روشن، تا جایی که برای خدا فرزند قرار می‌دهند. رازی گفته است: صیغه برای تعجب است و بر طبق عادتی که عرب در محاوره دارند به خلق بر می‌گردد. خدای متعال از این‌که آنها حق را رها کرده و بر باطل اصرار ورزیده‌اند، پیامبرش را شگفت زده کرده است.[3] ﴿اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله﴾ یعنی یهود از احبار خود و نصاری از رهبان خود در مورد حلال و حرام اطاعت و پیروی کردند و فرمان خدا را کنار گذاشتند و تا حد پرستش از آنها اطاعت نمودند؛ یعنی همان‌طور که از پروردگار اطاعت می‌شود، از آنان اطاعت کردند، اگر چه آنان را نمی‌پرستیدند. چنین تفسیر و بیانی از پیامبرﷺ نیز نقل شده است: عدی بن حاتم گفته است در حالی که یک صلیب طلایی درگردن داشتم به خدمت پیامبر

۱ـ بیضاوی ص ۲۲۲.
۲ـ التسهیل ۲/ ۷۴.
۳ـ رازی ۱٦/ ۳٦.

آمدم. وی فرمود: عدی! این بت را از گردنت باز کن، شنیدم سوره‌ی براءة را می‌خواند: ﴿اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله﴾. عرض کردم یا رسول الله! آنها را پرستش نمی‌کردند، فرمود: آنها چیزی را حرام می‌کردند که خدا آن را حلال کرده بود و چیزی را حلال می‌کردند که خدا آن را حرام کرده بود. گفتم: بله چنین می‌کردند. سپس فرمود: این همان پرستش است.[۱] ﴿و المسیح ابن مریم﴾ نصاری عیسی مسیح را پروردگار و معبود خود قرار دادند. ﴿و ما أمروا إلا لیعبدوا إلها واحداً﴾ توسط پیامبران به آنان امر شده بود که جز خدای یگانه و پروردگار عالمیان، کسی دیگر را نپرستند. ﴿لا إله إلا هو﴾ جز او معبودی به حق نیست. ﴿سبحانه عما یشرکون﴾ خدا را از آنچه مشرکان می‌گویند منزه و بری می‌دانیم. ﴿یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم﴾ یعنی آن گروه از کافران مشرک و اهل کتاب می‌خواهند با مجادلات پوچ و افترایشان نور اسلام و شریعت حضرت محمدﷺ را خاموش کنند، نوری که خدای متعال برای خلق خود قرار داده است. حالِ آنان در این مورد مانند حال انسانی است که می‌خواهد با نیروی خود پرتو خورشید یا نور ماه را خاموش کند غافل از این‌که چنین امری ممکن نیست. ﴿و یأبی الله إلا أن یتم نوره﴾ خدا جز تفوق خود و والایی مقام خود چیزی را نمی‌پذیرد. ﴿و لو کره الکافرون﴾ هرچند که کافران از آن ناخرسند هم باشند. ﴿هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق﴾ یعنی حضرت محمدﷺ را با هدایت تمام و دین کامل یعنی اسلام، فرستاده است. ﴿لیظهره علی الدین کله﴾ تا آن را بالاتر و غالب بر سایر ادیان قرار دهد. ﴿و لو کره المشرکون﴾ جواب لو محذوف است؛ یعنی هرچند که مشرکین از ظهور آن ناخشنود هم باشند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فتربصوا حتی یأتی الله بأمره﴾ از صیغه‌ی امر استفاده کرده است

۱ـ آلوسی ۸۴/۱۰.

اما در حقیقت وعید است، مانند: ﴿اعملوا ما شئتم﴾.

۲ـ ﴿یوم حنین﴾ از باب عطف خاص است بر عام، تا به مقام و منزلتش اشاره کند؛ چون پیروزی بعد از نومیدی و فرج بعد از سختی آمده است.

۳ـ ﴿و ضاقت علیکم الأرض بما رحبت﴾ مشکلاتی را که برای آنان پیش آمد از قبیل سختی و شکست و فشار روحی، به زمین تشبیه کرده است، زمینی که با این همه وسعت و پهناوریش بر آدمی تنگ می‌شود. پس استعاره در آن موجود است.

۴ـ ﴿إنما المشرکون نجس﴾ صیغه و قالب آن برای افاده‌ی حصر است و شامل تشبیهی بلیغ است؛ یعنی در ناپاکی باطن و ناپاکی عقیده همچون ماده‌ای نجس می‌باشند. ادات و وجه شبه در آن حذف شده تا به صورتی بلیغ در آید. و ﴿اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا﴾ نیز چنین است؛ یعنی در اطاعت و امتثال امرشان در خصوص تحلیل و تحریم، آنها را همانند خدای خود قرار دادند.

۵ـ ﴿فلا یقربوا المسجد﴾ به منظور مبالغه ورزیدن در وارد نشدن مشرکین به داخل مسجدالحرام گفته است: حتی نباید به آن نیز نزدیک شوند.

٦ـ ﴿یطفؤا نور الله﴾ مقصود از آن نور اسلام است؛ چون اسلام با نور پرفروغ و دلایل قاطعش همچون آفتاب پرتو افکن است. پس از باب استعاره می‌باشد.

لطیفه: علامه قرطبی گفته است: آیه‌ی ﴿لاتتخذوا آباءکم و إخوانکم أولیاء﴾ بیانگر آن است که نزدیکی همان نزدیکی دینی است؛ نه نزدیکی و قرب جسمی. در این زمینه سروده‌اند:

یقولون لی دار الأحبة قد دنت	و أنت کئیب إن ذا لعجیب
فقلت: و ما تغنی دیار قریبة	إذا لم یکن بین القلوب قریب

«می‌گویند: منزل دوستان نزدیک است، در حالی که تو افسرده‌ای. واقعاً این شگفت انگیز است. گفتم نزدیکی منزل و مکان سودی ندارد در صورتی که دل‌ها به هم نزدیک نباشند».

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَايُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللهُ لَايَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لَاتَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَاتَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ انْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قَاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾ عَفَا اللهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾ لَايَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال اوصاف رؤسای یهود و نصاری از قبیل تکبر و خودخواهی و ادعای پروردگاری را بیان کرد، در اینجا از آنان به عنوان آدم‌های خسیس و کسانی که مال مردم را می‌خورند یاد کرده است و بدین ترتیب پستی و حقارت و خیره‌سری آنان را بیان نموده است؛ چون آنها دین را وسیله‌ی نیل به دنیا قرار دادند و این بیانگر اوج پستی و رذالت آنان بود. پس از آن اعمال ناپسند آنها و مشرکان را یادآور شده است، سپس مسلمانان را به بسیج عمومی دعوت کرده و موضع‌گیری منافقانِ بازدارنده را نیز خاطرنشان ساخته است، منافقانی که مسلمانان را از شرکت در جهاد باز می‌داشتند.

معنی لغات: ﴿**الأحبار**﴾ علمای یهود. ﴿**الرهبان**﴾ علمای نصاری. ابن مبارک گفته است:

و هل أفسد الدین إلا الملوك   و أحبار سوءٍ و رهبانها[1]

«آیا جز شاهان و احبار و راهبان بدکسی دین را به فساد کشانده است؟!»

﴿**یکنزون**﴾ اصل کنز در لغت به معنی جمع و درکنار هم بودن است، و در حدیث نیز این کلمه به‌کار رفته است: «ألا أخبرکم بخیر ما یکنز المرء؟ المرأة الصالحة»: بهترین چیزی که آدمی به دست می‌آورد زن شایسته است. سپس استعمال آن برای طلا و نقره‌ای که در زیر زمین پنهان می‌ماند غالب شد. طبری می‌گوید: کنز عبارت از هر چیزی است که بعضی از آن درکنار بعضی دیگر قرار گرفته باشد، خواه در زیر زمین یا در روی آن.[2] ﴿**تکوی**﴾ «کیّ»: به معنی قرار دادن وسیله‌ی داغ و گداخته از قبیل آهن و غیره بر پوست می‌باشد تا حدی که پوست را سوزانده و پاره کند. در مثل آمده است: آخرین درمان داغ کردن است. ﴿**النسیء**﴾ یعنی تأخیر و عقب انداختن. نسأه و انسأه: آن را به

۱ـ قرطبی ۸/۱۲۰.   ۲ـ طبری ۱/۱۲۱.

تأخیر انداخت. حدیث ﴿و ینسأ له فی اثره﴾ از این مقوله می‌باشد.[۱] زمخشری گفته است: النسیء یعنی تأخیر حرمت ماهی تا ماهی دیگر. ﴿لیواطئوا﴾ تا توافق به عمل آورند. مواطاة به معنی موافقت است. تواطاء القوم یعنی بر امری نهان اتفاق حاصل کردند.﴿انفروا﴾ نفر یعنی خروج با سرعت. ﴿و لوا علی أدبارهم نفورا﴾ نیز به همین معنی است. ﴿اثاقلتم﴾ در اصل تثاقلتم به معنی سستی و کندکاری است؛ یعنی سرعت به خرج ندادند. ﴿عرضا﴾ عرض عبارت است از چیزی که بر انسان عارض می‌شود مانند منافع دنیوی. عرض نام گرفته است؛ چون دوام ندارد. در حدیث آمده است: ﴿الدنیا عرض حاضر یأکل منه البر و الفاجر﴾ دنیا، خوانی آماده است که بد و نیک از آن می‌خورند. ﴿الشقة﴾ مسافتی دور، فاصله‌ای زیاد که طی کردن آن مستلزم مشقت است. جوهری گفته است: الشقة یعنی سفر دور،[۲] و احتمالاً از مشقت گرفته شده است.

سبب نزول: بعد از این‌که پیامبرﷺ از طایف و غزوه‌ی حنین مراجعت کرد، به مردم دستور جهاد و غزوه‌ی روم را داد. این فرمان زمانی صادر شد که مردم سخت در مضیقه و خشک‌سالی بودند. گرمای شدیدی حاکم بود و آن زمانی بود که خرما رسیده شده بود، رفتن به جهاد روم برای مردم سنگین بود. آرمیدن در زیر سایه و ماندن در خانه و کاشانه را دوست داشتند، و بیرون رفتن برای جنگ بر ایشان مشقت بود، در این موقع فرمان خدا نازل شد: ﴿یا أیها الذین آمنوا مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم إلی الأرض﴾.[۳]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا إن کثیراً من الأحبار و الرهبان﴾ ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق می‌کنید! بدانید که بسی از علمای یهود یعنی (احبار) و علمای نصاری یعنی

۱ـ مدت زمان آن به تأخیر انداخته می‌شود. ۲ـ قرطبی ۱۵۴/۸.

۳ـ اسباب نزول واحدی ص ۱۳۱.

(رهبان)، ﴿ليأكلون أموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله﴾ مال مردم را به صورتی حرام می‌خورند، و آنان را از ورود به دین اسلام منع می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: منظور برحذر داشتن مردم از علمای سوء و گمراهان است. ابن عیینه گفته است: هر کدام از علمای ما فاسد شود، مانند نصاری می‌شود.[۱] ﴿والذین یکنزون الذهب و الفضة﴾ آنان که ثروت را جمع و اندوخته می‌کنند، ﴿ثم لا ینفقونها فی سبیل الله﴾ سپس زکات آن را نمی‌دهند و در راه خیر مصرف نمی‌کنند. ابن عمر گفته است: کنز آن است که زکاتش داده نشده باشد و هر چه زکاتش داده شود، کنز نیست. ﴿فبشرهم بعذاب ألیم﴾ روش سرزنش و تمسخر به‌کار رفته است؛ یعنی مژده‌ی عذاب دردناک در منزلگاه آتش را به آنان بده. زمخشری گفته است دلیل این‌که زراندوزان و یهود و نصاری را در کنار هم آورده است شدت مؤاخذه‌ی آنان است، و نیز بیانگر این است کسی که حرام می‌خورد و آنکه از مال پاک خود به مسلمانان نمی‌دهد، در استحقاق این مژده‌ی عذاب دردناک یکسانند.[۲] ﴿یوم یحمی علیها فی نار جهنم﴾ روزی که با آتش زبانه کشیده، داغ می‌شود تا سوخته و برشته گردد. ﴿فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم﴾ به وسیله‌ی آن صورت و پهلو و پشت آنها اطو شده و می‌سوزد. ابن مسعود گفته است: قسم به ذاتی که جز او پروردگاری نیست هر انسانی که به سبب زراندوزی داغ شود، طوری به وسیله‌ی آن درهم و دینارها داغ می‌شود که درهم و دینارها بر روی هم قرار نمی‌گیرند بلکه پوستش فراخ می‌شود تا هر دینار و درهم در جای جداگانه قرار گیرد.[۳] این سه محل (پیشانی، پهلو و پشت) به طور اختصاصی داغ می‌شوند؛ زیرا انسان بخیل و خسیس وقتی فقیری را روبروی خود می‌بیند، چهره درهم کشیده و وقتی نزدش بیاید چهره از او بر می‌تابد و اگر از او

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۳۸.
۲ـ کشاف ۲/ ۲٦٦.
۳ـ طبری ۱۰/ ۱۲۴.

درخواست احسان بکند به او پشت می‌نماید. قرطبی گفته است: داغ کردن در چهره نمایان‌تر و زشت‌تر و در جنب و پشت دردناکتر است. به همین دلیل این سه عضو را اختصاصاً یاد آورد شده است.[۱] ﴿هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون﴾ یعنی به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می‌شود: این همان است که برای خود اندوخته بودید، پس کیفر آنچه را که اندوخته بودید بچشید. در صحیح مسلم آمده است: هر زراندوزی که زکات مالش را نپردازد، در روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برایش تهیه می‌شود و با آن چهره و پهلو و پشتش در طول روزی داغ می‌شود که مقدارش پنجاه هزار سال است و تا خدا درباره‌ی بندگانش قضاوت می‌کند ادامه می‌یابد، آنگاه راهش را پیش می‌گیرد، یا به بهشت و یا به دوزخ می‌رود. ﴿إن عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهـراً﴾ تعداد ماه‌های معتبر در شرع و حکم خدا بر مبنای منازل ماه، دوازده ماه است، پس معتبر ماه قمری است؛ زیرا مدار احکام شرعی بر آن می‌چرخد. ﴿فی کتاب الله﴾ یعنی در لوح المحفوظ. ﴿یوم خلق السموات و الأرض﴾ ابن‌عباس گفته است: روزی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، آن را در کتاب، «امام» نوشت که نزد خدا است. ﴿منها أربعة حـرم﴾ یعنی چهار ماه از آنها حرام است که عبارتند از: ذوالقعده، ذوالحجة، محرم و رجب. از آنجایی که این ماه‌ها بزرگ و با احترام هستند و در خلال آنها عبادت زیاد انجام می‌شود و در خلال آنها جنگ حرام است، به حرام موسوم شده‌اند. ﴿ذلك الدین القیم﴾ شرعی است مستقیم. ﴿فلا تظلموا فیهن أنفسکم﴾ با زیر پا نهادن حرمت این ماه‌ها و ارتکاب گناهانی که خدا آن را حرام کرده است، در خلال این ماه‌های حرام به خود ستم روا مدارید. ﴿و قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة﴾ عموماً با مشرکین به ستیز برخیزید، همان‌طور که آنها عموماً با شما می‌جنگند. ﴿و اعلموا أن الله مع المتقین﴾ بدانید که خدا با

۱ـ قرطبی ۸/۱۲۹.

نصرت و تأیید خود همراه پرهیزگاران است. این هم مژده‌ای است برای پرهیزگاران. ﴿إنما النسیء زیادة فی الکفر﴾ یعنی تأخیر حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیاده‌روی کفر است؛ زیرا حرام کردن چیزی است که خدا آن را حلال و حلال قرار دادن چیزی است که خدا آن را حرام کرده است. بنابراین کفری دیگر است که به کفر اول افزوده می‌شود. مفسرین گفته‌اند: اعراب اهل جنگ و غارت و چپاول بودند، در ماه‌های حرام جنگ بر آنان حرام بود. وقتی در حال جنگ ماه حرام فرا می‌رسید، ترک جنگ برایشان دشوار بود، لذا آن ماه را حلال کرده و ماهی دیگر را به جای آن حرام قرار می‌دادند، و حرمت ماهی را به ماهی دیگر قرض می‌دادند. چه بسا محرم را حلال کرده و صفر را حرام قرار می‌دادند تا چهار ماه حرام در سال کامل گردد. ﴿یضل به الذین کفروا﴾ به سبب آن کافران کفری دیگر بر کفر خود می‌افزایند. ﴿یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً﴾ ماه محرم را برای مدت یک‌سال حلال و ماه حلال را برای مدت یک‌سال حرام قرار می‌دهند. این را در جای آن قرار می‌دهند و بالعکس. ﴿لیواطئوا عدة ما حرم الله﴾ تا با چهار ماه حرام توافق حاصل نمایند. ﴿فیحلوا ما حرم الله﴾ بدین ترتیب چیزی را حلال قرار می‌دهند که خدا آن را حلال کرده بود. مجاهد گفته است: هر ساله یک‌نفر از بنی‌کنانه سوار بر الاغ به موسم می‌آمد و می‌گفت: عیب و نقصی متوجه من نمی‌شود و جوابگو هم نیستم و سخنم رد نمی‌شود: ما محرم را حلال کرده و حرمت آن را تا صفر به تأخیر انداخته‌ایم. سپس سال بعد می‌آمد و می‌گفت: ما صفر را حرام قرار داده‌ایم و محرم را بتأخیر انداخته‌ایم، و این همان معنی فرموده‌ی خدا است که می‌فرماید: ﴿لیواطئوا عدة ما حرم الله﴾.[1] ﴿زین لهم سوء أعمالهم﴾ شیطان اعمال ناپسند آنها را بیاراست تا حدی که آن را نیکو پنداشتند. ﴿والله لا یهدی القوم الکافرین﴾ آنها را به راه نیکبختی راهنمایی نمی‌کند.

۱ـ طبری ۱۰/۱۳۴.

﴿یا أیها الذین آمنوا ما لکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم إلی الأرض﴾ استفهام برای سرزنش و توبیخ است. توبیخ افرادی است که جهاد را ترک کردند، و افرادی را مورد عتاب قرار داده است که از غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند؛ یعنی ای مؤمنان! چه شده است وقتی به شما گفته می‌شود به جهاد با دشمنان خدا بروید، سستی و سنگینی و تخلف نشان می‌دهید، و به دنیا و هوس‌هایش تمایل پیدا می‌کنید و از سختی و ناراحتی سفر بیزارید؟! **﴿أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة﴾** آیا به جای نعمت و ثواب جاویدان آخرت به نعمت و متاع ناپایدار دنیا راضی شدید؟ **﴿فما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة إلا قلیل﴾** بهره‌گیری و کام برگرفتن از لذاید دنیا در مقایسه با آخرت جز چیزی حقیر و بی‌ارزش و ناچیز نیست. آنگاه آنها را از ترک جهاد ترسانده و می‌فرماید: **﴿إلا تنفروا یعذبکم عذاباً ألیماً﴾** اگر برای جهاد همراه پیامبر بیرون نروید، عذاب دردناک از جانب خدا می‌بینید، آن هم با تسلط دشمن بر شما در دنیا و آتش سوزان در آخرت. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از بند آمدن باران بر آنان.[1] **﴿و یستبدل قوما غیرکم﴾** شما را نابود می‌کند و به جای شما ملتی بهتر می‌آورد که سریعتر و بیشتر از شما از پیامبر اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند. **﴿و لاتضروه شیئا﴾** با نشان دادن سستی در جهاد، به خدا زیانی نمی‌رسانید؛ چون خدای سبحان از تمام کائنات بی‌نیاز است. **﴿و الله علی کل شیء قدیر﴾** هر چه را بخواهد می‌تواند آن را انجام دهد، از جمله بدون وجود شما می‌تواند بر دشمنان غالب آید. رازی گفته است: این آیه یادآور شدت زجر و عذاب است؛ چرا که خدا بر هر چیزی توانا می‌باشد، پس اگر وعده‌ی کیفر بدهد، آن را عملی می‌کند.[2] **﴿إلا تنصروه فقد نصره الله﴾** اگر پیامبرش را یاری ندهید محققاً خدا او را یاری می‌دهد و از او محافظت می‌کند. جواب شرط محذوف است و تقدیر آن چنین است: خدا او را

۱ـ طبری ۱۳۱/۱۰.　　۲ـ رازی ۶۱/۱۶.

یاری خواهد داد. جمله‌ی ﴿فقد نصره الله﴾ بر آن دلیل است؛ یعنی اگر شما او را یاری ندهید (بدانید که) خدا او را یاری خواهد داد، همان‌گونه که او را یاری داد در حالی که یکی از دو نفر بود و هیچ یاور و یاری با او نبود. ﴿إذ أخرجه الذین کفروا﴾ آنگاه که از مکه خارج شد و به سوی مدینه رهسپار شد. اخراج وی را به کفار نسبت داده است؛ چون آنها او را به مهاجرت ناچار کردند و برای کشتنش توطئه چیدند تا او را به هجرت ناچار کردند. ﴿ثانی اثنین﴾ یکی از دو نفر بود و نفر سوم همراه نداشتند. فقط حضرت محمد و ابوبکر صدیق بودند. ﴿إذهما فی الغار﴾ زمانی که او و ابوبکر در غار ثور مخفی بودند. ﴿إذ یقول لصاحبه لاتحزن إن الله معنا﴾ وقتی که به رفیقش یعنی ابوبکر صدیق اطمینان خاطر می‌داد و دلش را آرام می‌کرد و می‌گفت: نترس، خدا یار و یاور ماست. طبری از انس روایت کرده است که ابوبکر ﷺ گفته است: وقتی من و پیامبر ﷺ در غار بودیم، و پاهای مشرکین در بالای سر ما قرار داشت، گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنها پایش را بلند کند ما را می‌بیند، فرمود: ای ابوبکر! در باره‌ی دو نفری که خدا سوم آنهاست چه فکر می‌کنی؟ سبب اندوه ابوبکر بیم از جان پیامبر ﷺ بود، پس پیامبر او را از آن نهی کرد تا آرامش بیابد. ﴿فأنزل الله سکینته علیه﴾ خدا آرامش را بر قلب پیامبر ﷺ نازل کرد، ﴿و أیده بجنود لم تروها﴾ او را به وسیله‌ی سربازانی از فرشتگان تقویت کرد که آنها را ندیدند و از پیامبر ﷺ در غار حمایت می‌کردند. ﴿و جعل کلمة الذین کفروا السفلی﴾ آیین کفر را خوار و بی‌ارزش و ناچیز قرار داد و نیز مشرکین را پست و ذلیل گردانید. ﴿وکلمةالله هی العلیا﴾ و آیین توحید یعنی (لا اله الا الله) را برتر و پیروز قرار داد و به وسیله‌ی آن عزت و سرافرازی مسلمانان را فراهم ساخت و شرک و مشرکین را پست و ذلیل کرد. ﴿و الله عزیز حکیم﴾ خدا توانا و غالب است و مغلوب نمی‌شود. هر چه را انجام می‌دهد در آن حکمت و مصلحت مقرر است. ﴿انفروا خفافا و ثقالا﴾ ای گروه مؤمنان! پیر و جوان، سواره و پیاده و در تمام شرایط و اوضاع، در سختی و آسایش به

جهاد بروید. ﴿و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله﴾ به منظور اعتلای آیین خدا با مال و جان جهاد کنید. ﴿ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾ جنگ و جهاد در راه خدا برای شما بسیار بهتر است از چسبیدن به زمین و راضی بود به متاع ناچیز دنیا، اگر نیک بدانید. در البحر آمده است: نیک بودن دنیوی عبارت است از غلبه بر دشمن و وارث شدن زمین. و نیکی آخرت عبارت است از پاداش و ثواب بزرگ و کسب رضایت خدا.[۱] سپس خدای متعال احوال متخلفین را یادآور شد که از شرکت در غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند. و موقعیت باز دارندگان را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿لو کان عرضا قریبا﴾ اگر آنان را به غنایمی نزدیک و سهل الوصول فرامی‌خواندی، ﴿و سفرا قاصدا﴾ و آنان را به مسافرتی متوسط دعوت می‌کردی، ﴿لا تبعوك﴾ با تو می‌آمدند، اما نه به خاطر خدا بلکه به طمع غنیمت. ﴿ولکن بعدت علیهم الشقة﴾ اما راه و فاصله بر آنان طولانی و پر مشقت آمد، لذا از بیرون آمدن معذرت خواستند، آن هم با عذرهای نادرست و کاذب.[۲] ﴿و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم﴾ سوگند دروغ یاد می‌کردند و می‌گفتند: اگر می‌توانستیم با شما بیاییم، هرگز تأخیر نمی‌کردیم، و اگر قدرت مالی و بدنی داشتیم، با شما به جهاد می‌آمدیم. خدای متعال در رد و تکذیب آنها می‌فرماید: ﴿یهلکون أنفسهم﴾ با این سوگندهای دروغین، خود را به نابودی می‌کشند. ﴿و الله یعلم إنهم لکاذبون﴾ خدا می‌داند که در ادعایشان کاذبند؛ چون آنها توانایی رفتن داشتند و نرفتند. ﴿عفا الله عنك لم أذنت لهم﴾ در سرزنش پیامبرﷺ کمال لطف و مهربانی را نشان می‌دهد؛ چراکه عفو را قبل از عتاب آورده است، بدین‌وسیله احترام او را رعایت کرده

۱ـ البحر ۴۴/۵.

۲ـ اخبار از غیب است؛ یعنی وقتی از غزوه برگشتی چنین معذرتی کاذب بسیار خواهند آورد و ایمان کاذب را نشان می‌دهند. و این امر هم اتفاق افتاد، و یکی از واضحترین معجزات قرآنی شد.

است.[1] یعنی ای محمد! خدا از تو بگذرد، چرا به محض این‌که معذرت‌خواهی کردند به آن منافقان اجازه دادی که همراه با تو برای شرکت در جهاد بیرون نیایند؟! **﴿حتی یتبین لك الذین صدقوا و تعلم الکاذبین﴾** چرا قبل از این‌که صادق از کاذب و منافق مشخص می‌شد آنها را رها کردی؟ مجاهد گفته است: درباره‌ی منافقین نازل شد، چند نفر از آنها گفتند: از پیامبر رخصت بخواهید، اگر اجازه داد بنشینید و اگر اجازه هم نداد باز بمانید.[2] آنها بر ماندن و نرفتن به جهاد اصرار داشتند و قطعا به جهاد نمی‌رفتند هرچند که به آنها اجازه هم نمی‌داد. از این جهت خدا خبر داده است که اهل ایمان در خواست رخصت نمی‌کند و می‌فرماید: **﴿لا یستأذنك الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر﴾** ای محمد! آنان که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند در باره‌ی جهاد و غزا از تو درخواست رخصت نمی‌کنند. **﴿أن یجاهدوا بأموالهم و أنفسهم﴾** و از جهاد با مال و جان ناخرسند نیستند؛ زیرا آنها می‌دانند خدا چه اجر و پاداشی را برای مجاهدین تهیه دیده است، پس چگونه از آن تخلف می‌ورزند؟ **﴿و الله علیم بالمتقین﴾** خدا به آنها آگاه است و می‌داند آنها در ایمان مخلصند و از خدا می‌ترسند. **﴿إنما یستأذنك الذین لایؤمنون بالله و الیوم الآخر﴾** ای محمد! فقط منافقانی از تو رخصت می‌طلبند که ایمانی در نهاد ندارند. **﴿و ارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون﴾** در مورد خدا و ثواب و پاداش آخرت شک در دل دارند و حیران و مردد هستند و نمی‌دانند چه کار می‌کنند.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿یحلونه عاما و یحرمونه عاما﴾** متضمن طباق است که از محسنات

۱ـ مفسران گفته‌اند: مقام و منزلت والایی که پیامبر در نزد خدا دارد از این آیه درک می‌شود؛ زیرا قبل از این‌که از گناه وی خبر بدهد مژده‌ی عفو را به او داده است. و اگر به عنوان سرزنش می‌گفت: چرا به آنها اجازه دادی، ممکن بود افسرده‌خاطر گردد. عون گفته است: آیا سرزنش و عتابی بهتر از این شنیده‌ای؟ قبل از این‌که او را سرزنش کند عفو او را آورده است. می‌گویم آنچه زمخشری ذکر کرده است اسائه‌ی ادب به مقام پیامبر ﷺ می‌باشد.

۲ـ طبری ۱۱/۱۴۲.

بدیعی است.

۲- ﴿ما لکم إذا قیل لکم﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است.

۳- ﴿أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة﴾ شامل ایجاز حذف است؛ یعنی «أرضیتم بنعیم الدنیا و لذائذها بدل نعیم الآخرة»؟

۴- ﴿فما متاع الحیاة الدنیا﴾ به منظور اضافه تقریر و مبالغه، به جای ضمیر اسم ظاهر آمده است و حقارت و ناچیزی دنیا را نسبت به آخرت بیان می‌کند.

۵- ﴿یعذبکم عذابا﴾ شامل جناس اشتقاق است.

٦- ﴿و جعل کلمة الذین کفروا السفلی﴾ «کلمة الذین کفروا» استعاره از شرک است و همچنین (کلمةالله) استعاره از ایمان و توحید است.

۷- ﴿خفافا و ثقالا﴾ متضمن طباق است.

۸- ﴿بعدت علیهم الشقة﴾ شقة برای فاصله‌ی دور استعاره شده است، فاصله‌ی دوری که موجب ناراحتی نفس می‌شود.

۹- ﴿عفا الله عنك﴾ جمله‌ی خبری است و مقصود از آن تقدیم مسرّت بر مضرّت است، و تعبیری بسیار نیکو است؛ زیرا عفو را قبل از عتاب آورده است.

فواید: روایت شده است که یک مرد عرب به عبدالله بن عمر گفت: مرا از این فرموده‌ی خدا باخبر فرما: ﴿و الذین یکنزون الذهب و الفضة﴾ گفت: وای به حال آنکه آن را اندوخته می‌کند! این تهدید مربوط به قبل از فرض شدن زکات بود، اما هنگامی که آیه‌ی زکات نازل شد خداوند آن را وسیله‌ی پاک نمودن اموال قرار داد، پس بیمی ندارم اگر به اندازه‌ی اُحد طلا داشته باشم؛ چون زکاتش را می‌پردازم و فرمان خدا را در آن عملی می‌کنم.[1]

۱- روایت از ابن ماجه.

یادآوری: آیه‌ی ﴿إذ یقول لصاحبه لاتحزن﴾ عظمت مقام و رفعت منزلت حضرت ابوبکر صدیق را نشان می‌دهد؛ چون خدا او را رفیق غار پیامبر قرار داد و در سفر هجرت همراه او بود. از این رو علما گفته‌اند: هرکس مصاحبت حضرت ابوبکر را انکار کند کافر است؛ چون کتاب خدا را رد کرده است.

لطیفه: از حیان بن زید روایت شده که گفته است: با صفوان بن عمرو به جهاد رفته بودم، پیرمردی دمشقی را بر راحله‌اش دیدم که یورش می‌برد، از بس که پیر شده بود ابروهایش بر چشمانش فرو افتاده بود، نزد او رفتم و گفتم: عمو جان! خدا تو را معذور داشته است، ابروهایش را بالا برد و گفت: برادر زاده! خدا ما را پیر و جوان و سواره و پیاده به جهاد فرا خوانده است، آگاه باش! خدا هر کس را دوست داشته باشد او را آزمایش می‌کند. آنگاه او را برمی‌گرداند و خدا فقط بندگان شکیبا و سپاسگزار و ذاکر را آزمایش می‌کند که فقط خدا را می‌پرستند.(۱)

می‌گویم: رحمت خدا بر آن ارواح پاک باد که جان خود را در راه کسب رضایت خدا نثار کردند.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُوا مَعَ ٱلْقَاعِدِينَ ﴿۴۶﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّالِمِينَ ﴿۴۷﴾ لَقَدِ ٱبْتَغَوُا ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ ٱلْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ٱئْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَافِرِينَ ﴿۴۹﴾ إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ

۱- طبری ۱۳۸/۱۰

إِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ ﴿۵۰﴾ قُل لَن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿۵۲﴾ قُلْ أَنفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِينَ ﴿۵۳﴾ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَىٰ وَ لَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ ﴿۵۴﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۵۵﴾ وَ يَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَ مَا هُم مِنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿۵۶﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ ﴿۵۷﴾ وَ مِنْهُم مَن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَ إِن لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿۵۸﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللّهِ رَاغِبُونَ ﴿۵۹﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۶۰﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال منافقین و سست کاری آنها را در رفتن به جهاد یاد آور شد، در اینجا بعضی از اعمال زشت و ناروای آنها را از قبیل حیله و نیرنگ و فتنه انگیزی در بین مسلمانان و ابراز شادمانی از گرفتاری‌هایی که برای مسلمانان پیش می‌آید خاطر نشان کرده و یادآور شده است که اگر با مؤمنین می‌رفتند جز ضعف و سستی چیزی به سپاه نمی‌افزودند و از طریق ایجاد تفرقه و پراکندگی موجب شکست آنها می‌شدند. و بعضی از فتنه‌انگیزی و جرایم زشت آنها را یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿انبعاثهم﴾ انبعاث: به شتاب به امری رفتن. **﴿فثبطهم﴾** ثبط به معنی باز داشتن آدمی از کاری است. **﴿خبالا﴾** خبال به معنی شر و فساد در همه چیز است. **﴿مخبول﴾** که به معنی ناقص العقل است نیز از این ماده است. **﴿و لأوضعوا﴾** ایضاع به معنی حرکت سریع است. «**وضع البعیر**» شتر تند رفت. «**اوضع الرجل**» مرد تند رفت.[1] **﴿یجمحون﴾** جمح: تند رمید. فرس جموح: اسب سرکش. **﴿یلمزك﴾** «لمز» به معنی عیب و عار می‌باشد. لَمَزه یعنی عیب او را گفت. جوهری گفته است: در اصل به معنی اشاره به چشم است. **﴿رجل لماز﴾** یعنی بسیار عیبگو است.[2] **﴿الغارمین﴾** غارم یعنی بدهکار. زجاج گفته است: غرم در اصل به معنی چیزی مشقت آور است. غرام یعنی عذاب دایمی. عشق شدید را غرام گفته‌اند؛ چون امری است شاق و دایمی، بدهی و قرض نیز غرام نام گرفته است؛ چون مشقت انگیز است.[3]

سبب نزول: وقتی پیامبر ﷺ قصد رفتن به غزوه‌ی تبوک کرد به «جد بن قیس» ـ که منافق بود ـ گفت: ای ابو وهب! آیا در نبرد با بنی اصفر یعنی روم شرکت می‌کنی تا کنیز خوبروی و دختران زیبا و نو رسیده از آنها بگیری؟ گفت: یا رسول! اطرافیان و خویشاوندان من می‌دانند که من سخت به زنان دل می‌بندم، می‌ترسم وقتی آنها را ببینم طاقت نیاورم لذا مرا آزمایش مفرما و اجازه بده بمانم، و از لحاظ مالی شما را کمک می‌کنم، پیامبر ﷺ از او رو برتافت و فرمود: تو را اجازه دادم، آنگاه آیه‌ی **﴿و منهُم من یقول ائذن لی و لاتفتنی ...﴾** نازل شد.[4]

تفسیر: ﴿ولو أرادوا الخروج لأعدوا له عدة﴾ اگر این منافقان قصد خروج داشتند تا در کنار تو جهاد کنند و یا نیت غزا را می‌کردند، سلاح و توشه تدارک می‌دیدند و خود را

۱ـ رازی ۸۱/۱۶.
۲ـ الصحاح جوهری.
۳ـ البحر ۳۵/۵.
۴ـ اسباب نزول ص ۱۴۲.

آماده می‌کردند. پس عدم آمادگی از جانب آنها دلیل بر قصد تخلف آنها می‌باشد. **﴿ولکن کره الله انبعاثهم﴾** اما خدا از آمدن آنها با تو ناخشنود است. **﴿فثبطهم﴾** پس عزم و اراده‌ی آنها را شکست و سستی و تنبلی را در قلب آنها جا داد. **﴿و قیل اقعدوا مع القاعدین﴾** با آنهایی که نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند از قبیل زنان و اطفال و معذوران بنشینید. این بیان برای آنان ذم است؛ چون آنها نشستن را بر رفتن به جهاد ترجیح دادند. و آیه قلب پیامبرﷺ را درباره‌ی عدم خروج منافقین تسلی می‌دهد؛ زیرا رفتن آنها به جهاد بی‌فایده است و مصلحتی در آن نیست، بلکه موجب اذیت و مضرت هم می‌شود، از این رو خدا فرمود: **﴿لو خرجوا فیکم مازادوکم إلا خبالا﴾** اگر با شما بیرون می‌آمدند، جز شر و فساد چیزی به شما نمی‌افزودند. **﴿و لأوضعوا خلالکم﴾** به سرعت به فتنه‌انگیزی و سخن چینی در بین شما می‌پرداختند. **﴿یبغونکم الفتنة﴾** با القاء دشمنی در بین شما خواستار فتنه برای شما بودند. **﴿و فیکم سماعون لهم﴾** در بین شما هستند افراد ضعیف القلبی که به گفته‌های آنان گوش فرا می‌دهند.[1] **﴿و الله علیم بالظالمین﴾** خدا علم کامل به منافقین و مکنونات قلب و نهان و آشکار آنها دارد. **﴿لقد ابتغوا الفتنة من قبل﴾** با تفرقه اندازی و پراکنده کردن یارانت قبل از غزوه‌ی تبوک، خواهان شر برای شما بودند همانطور که ابن سلول در روز احد با یارانش کنار کشید و منصرف گشت. **﴿و قلبوا لك الأمور﴾** و حیله و نیرنگ و دسیسه علیه تو چیدند، و برای باطل کردن دین تو به رایزنی و مشورت پرداختند. **﴿حتی جاء الحق و ظهر أمر الله﴾** تا نصرت و پیروزی از جانب خدا آمد و دینش غالب گردید و بر سایر ادیان پیروز شد. **﴿و هم کارهون﴾** وانگهی به سبب نفاقشان از آن ناخرسندند. **﴿و منهم من یقول ائذن لی و لاتفتنی﴾** در بین آن

۱ـ مجاهد گفته است: یعنی در بین شما افرادی هستند که به اخبار شما گوش می‌دهند و آن را به آنها می‌گویند، معنی اول روشن‌تر و مشهورتر است. قتاده و ابن‌کثیر آن را اختیار کرده‌اند.

منافقان بعضی می‌گویند: ای محمد! به من اجازه و رخصت بده که بمانم. و مرا دچار فتنه مکن. ابن‌عباس گفته است: این آیه در مورد «جد بن قیس» نازل شده است، وقتی پیامبر ﷺ او را به جهاد با بنی‌اصفر یعنی رومیان فرا خواند، گفت: یا رسول! به من اجازه بده بمانم، و به وسیله‌ی زنان مرا با فتنه روبرو مفرما.[1] ﴿ألا في الفتنة سقطوا﴾ بدانید که آنها در اعماق فتنه‌ای که از آن گریز داشتند سقوط کردند، بلکه در فتنه‌ی بسی بزرگتر یعنی تخلف از جهاد و برملا شدن کفر و نفاقشان سقوط کردند. ابوسعود گفته است: فتنه را به منزله‌ی پرتگاه مهلک قرار داده است، از این رو برای آن «سقوط» به‌کار برده است که بیانگر فرو افتادن آنها در پرتگاه‌های اسفل السافلین است.[2] ﴿و إن جهنم لمحيطة بالكافرين﴾ از جهنم راه گریزی ندارند؛ چون جهنم از هر طرف آنها را در بر می‌گیرد و مانند حصاری تسخیر ناپذیر آنها را در دل دارد. این بیان متضمن وعیدی شدید است. ﴿إن تصبك حسنة تسؤهم﴾ اگر در بعضی غزوه‌ها خوبی و نیکی نصیبت شود، اعم از پیروزی و غنیمت، این امر آنها را ناخرسند می‌کند. ﴿و إن تصبك مصيبة يقولوا قد أخذنا أمرنا من قبل﴾ و اگر مصیبتی از قبیل نکبت و سختی برایت پیش بیاید یا با شکست و کاری ناخوشایند روبرو بشوی، مسرور می‌شوند و می‌گویند: ما خود احتیاط کردیم، و هوشیاری را به‌کار گرفتیم، پس قبل از این‌که با بلا روبرو شویم، برای جنگ بیرون نرفتیم. ﴿و يتولوا و هم فرحون﴾ با سرور و شادی از انجمن خود بیرون می‌آیند.[3] ﴿قل لن يصيبنا إلا ما كتب الله لنا﴾ بگو: جز آنچه که خدا از خیر یا شر، بیم یا امید و سختی یا آسایش برای ما مقرر فرموده است، چیز دیگری پیش نمی‌آید. ﴿هو مولانا﴾ او یاور و حافظ ما می‌باشد. ﴿و على الله فليتوكل المؤمنون﴾ مؤمنان کار خود را به خدا تفویض

۱ـ به سبب نزول مراجعه کن. ۲ـ ابوسعود ۲ /۲۷۵.

۳ـ قرطبی گفته است: یعنی از ایمان اعراض می‌کنند و از این عمل خود بسیار راضی هستند.

کرده و جز او به هیچ‌کس توکل ندارند. ﴿قل هل تربصون بنا إلا إحدی الحسنیین﴾ بگو: ای گروه مشرکین! آیا انتظار دارید جز یکی از این دو سرانجام نیک: پیروزی یا شهادت، چیزی برای ما پیش بیاید؟! و هر یک از آن دو نیکوست،!! ﴿و نحن نتربص بکم أن یصیبکم الله بعذاب من عنده أو بأیدینا﴾ ما در انتظاریم برای شما یکی از دو بدترین سرانجام تحقق یابد، یا با آزار و درد از جانب خدا نابود شوید و ریشه‌ی شما از بیخ کنده شود، و یا به دست ما کشته شوید. ﴿فتربصوا إنا معکم متربصون﴾ پس شما منتظر باشید تا ببینید چه به سر ما می‌آید؟ و ما هم در انتظار سرانجام امر شما می‌نشینیم. این بیان متضمن تهدید و وعید است. ﴿قل أنفقوا طوعا أو کرهاً لن یتقبل منکم﴾ به آنها بگو: ای جماعت منافقین! به میل و رغبت انفاق کنید یا به اجبار، به هر صورت اموال را خرج کنید خدا از شما نمی‌پذیرد. طبری گفته است: امر به معنی خبر است، مانند: ﴿استغفر لهم أو لاتستغفر لهم﴾؛ یعنی از شما پذیرفته نمی‌شود اعم از این‌که به میل و رغبت انفاق کنید یا به اجبار.[1] ﴿إنکم کنتم قوما فاسقین﴾ علت عدم قبول انفاق آنها را بیان می‌کند؛ یعنی چون شما جماعتی نافرمان و متمرد هستید و از اطاعت خدا در رفته‌اید، انفاقتان پذیرفته نمی‌شود. سپس بر همین معنی تأکید کرده و گفته است: ﴿و ما منعهم أن تقبل نفقاتهم إلا أنهم کفروا بالله و برسوله﴾ هیچ چیز سبب عدم قبول نفقات آنها نشده است جز این‌که به خدا و پیامبر کافرند. ﴿و لایأتون الصلاة إلا و هم کسالی﴾ جز در حالت سستی و سنگینی و بی‌میلی به نماز نمی‌آیند. ﴿و لاینفقون إلا و هم کارهون﴾ و جز به اکراه و اجبار اموال خود را انفاق نمی‌کنند. به گونه‌ای که آن را جریمه به شمار می‌آورند. در البحر آمده است: خدای متعال سبب عدم قبول نفقات آنها را کفر ذکر کرده است. و سپس لازمه‌ی کفر یعنی سستی و تنبلی آنها در نماز را به دنبال آورده است. و آنگاه ادای نفقه‌ی اجباری

۱ـ طبری ۱۵۲/۱۰.

را یادآور شده است؛ چون از آن امید ثواب و بیم از عقاب ندارند. از میان اعمال نیکو این دو عمل ارزشمند و بزرگ یعنی نماز و انفاق را خاطرنشان ساخته است؛ چون نماز شریفترین اعمال بدنی و انفاق در راه خدا نیز شریفترین اعمال مالی است.[۱] ﴿فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنما يريد الله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا﴾ ای شنونده! مال و زینت دنیا و نعمت اموال و اولاد آنها تو را در فتنه و وسوسه قرار ندهد؛ چون به ظاهر نعمت است ولی در باطن عذاب و بدبختی است. خدا می‌خواهد به وسیله‌ی آن فریب بخورند، و در دنیا موجب عذاب و آزار آنها بشود. بیضاوی گفته است: عذاب دنیوی آنها عبارت است از تلاش و مشکلاتی که به منظور کسب و نگهداری آن متحمل می‌شوند، و سختی مصایبی که به سبب آن می‌چشند.[۲] ﴿و تزهق أنفسهم و هم كافرون﴾ در حالی که کفار سرگرم لذت بردن از زینت و لذت دنیوی می‌باشند و درباره‌ی آخرت نمی‌اندیشند، در حالت کفر و بی‌باوری می‌میرند، و عذاب شدید آخرت را نیز خواهند چشید. ﴿و يحلفون بالله إنهم لمنكم و ما هم منكم﴾ به خدا قسم می‌خورند که مانند شما مؤمن می‌باشند، اما مؤمن نیستند؛ چون قلباً کافرند. ﴿و لكنهم قوم يفرقون﴾ از شما می‌ترسند که مانند مشرکین آنها را نیز به قتل برسانید. از این‌رو به صورت تقیه و رو در بایستی اسلام را ابراز می‌دارند و با سوگندهای فاجرانه و دروغین خود آن را تایید می‌کنند. ﴿لو يجدون ملجأ﴾ اگر پناهگاهی بیابند که به آن پناه برند، ﴿أو مغارات﴾ یا غار و دخمه‌هایی که خود را در آن مخفی کنند، ﴿أو مدخلا﴾ یا مکانی هر چند تنگ هم باشد که وارد آن بشوند، ﴿لولوا إليه و هم يجمحون﴾ به سوی آن می‌شتافتند و بسان اسب سرکش متوقف نمی‌شدند. منظور از این آیه تذکر و یادآوری به مؤمنان است که اگر منافقین امکان فرار بیابند، از آنها فرار می‌کنند هر چند که بدترین و پست‌ترین مکان هم

۱ـ البحر ۵/ ۵۳.
۲ـ بیضاوی ص ۲۲۶.

بیابند؛ چون کینه‌ی شدید شما مسلمانان را در دل دارند، پس به قسم‌های دروغین آنها فریب نخورید؛ چون که با شما و از شما نیستند. ﴿و منهم من یلمزك فی الصدقات﴾ ای محمد! در میان آنها هستند افرادی که در مورد تقسیم صدقات از شما عیب و ایراد می‌گیرند. ﴿فإن أعطوا منها رضوا﴾ اگر از آن صدقات به آنها بدهی کارت را تحسین می‌کنند. ﴿و إن لم یعطوا منها إذا هم یسخطون﴾ اگر آنها را راضی نکنی و از آن صدقات چیزی به آنها ندهی از تو ناخشنود گشته و زبان عیب و ایراد را درباره‌ی تو دراز می‌کنند. مفسران گفته‌اند: حضرت ﷺ داشت غنایم حنین را تقسیم می‌کرد که یکی از منافقین به نام «ذوالخویصره» آمد و گفت: یا محمد! عادل باش، تو که عدالت را رعایت نمی‌کنی. پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت را رعایت نکنم پس چه کسی بهتر آن را رعایت می‌کند؟[1] ﴿ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله﴾ اگر آنهایی که از تو عیب و ایراد می‌گیرند، به آنچه به آنها دادی راضی می‌شدند و به همان قسمت هر چند کم هم باشد قانع می‌شدند، برایشان بهتر بود. ابوسعود گفته است: آوردن نام خدا برای تعظیم است. و یادآور این است که پیامبر ﷺ هر کاری را انجام داده است به فرمان او بوده است.[2] ﴿و قالوا حسبنا الله﴾ و می‌گفتند: فضل و کرم خدا ما را بس است، ﴿سیؤتینا الله من فضله و رسوله﴾ خدا صدقه یا غنیمتی بهتر و بیشتر از آنچه به ما داده است به ما خواهد داد. ﴿إنا إلی الله راغبون﴾ ما به طاعت و فضل و کرم خدا راغب هستیم. جواب (لو) محذوف است؛ یعنی «لکان خیرا لهم». رازی گفته است: ترک جواب در چنین موضعی بیشتر بر تعظیم و تهویل دلالت دارد. مانند آن است که به یک نفر بگویی: اگر پیش ما بیایی... و جواب را ذکر نکنی؛ یعنی اگر چنان کنی کاری بس مهم و بزرگ می‌دیدی.[3]

۱ـ روح المعانی ۱۰/۱۱۹.
۲ـ ابوسعود ۲/۲۷۷.
۳ـ رازی ۱۶/۹۹.

آنگاه خدای متعال موارد مصرف صدقات را بیان کرده و فرموده است: ﴿إنما الصدقات للفقراء و المساکین﴾ طبری گفته است: جز فقرا و مساکین و آنان که خدا آنها را ذکر کرده است هیچ‌کس دیگر از صدقات بهره‌ای ندارد.[۱] آیه چنان اقتضا می‌کند که صدقات یعنی زکات منحصراً به این هشت صنف می‌رسد، پس جایز نیست زکات به غیر آنان داده شود. فقیر آن است که زندگی قانعانه و درویشانه‌ای دارد و مسکین آن است که هیچ چیزی ندارد. یونس گفته است: از یک مرد عرب پرسیدم: آیا تو فقیری؟ گفت: خیر بلکه مسکینم. و گفته می‌شود که مسکین حالش از فقیر بهتر است. مساله مورد اختلاف است. ﴿و العاملین علیها﴾ آنان که صدقات را جمع‌آوری می‌کنند. ﴿و المؤلفة قلوبهم﴾ جماعتی از اشراف عرب بودند که پیامبرﷺ به منظور جلب قلوب آنها به سوی اسلام از صدقات به آنها می‌داد. طبری از صفوان بن امیه روایت کرده است: در حالی که پیامبرﷺ در نظر من منفورترین انسان بود، به من صدقه عطا می‌کرد، تا به صورت محبوب‌ترین انسان در قلب من جا گرفت.[۲] ﴿و فی الرقاب﴾ و برای آزاد کردن زنجیر بردگی از گردن بردگان تا آنها از بردگی خلاص و آزاد شوند. ﴿و الغارمین﴾ بدهکارانی که بار دین بر آنان سنگینی می‌کند. ﴿و فی سبیل الله﴾ مجاهدان راه خدا و سلاح و ابزار مورد نیاز جنگ. ﴿و ابن السبیل﴾ غریبی که در سفر بی خرجی مانده است. ﴿فریضة من الله﴾ خدا آن را فرض و مقرر کرده است. ﴿و الله علیم حکیم﴾ به منافع و مصلحت بندگان آگاه است. و جز به مقتضای حکمت کاری را انجام نمی‌دهد. در التسهیل آمده است: به منظور قطع امید و طمع منافقین مصرف زکات را بر این هشت صنف منحصر شده است. با این برداشت، این آیه با آیه‌ای که در آن از نحوه‌ی تقسیم غنایم ایراد گرفته شده بود ارتباط پیدا می‌کند.[۳]

۱ـ طبری ۱۰/۱۵۷. ۲ـ طبری ۱۰/۱۶۲.

۳ـ التسهیل ۲/۷۹.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أعدوا له عدة﴾ متضمن جناس اشتقاق است. همچنین ﴿اقعدوا مع القاعدین﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۲ـ ﴿و لأوضعوا خلالكم﴾ طیبی گفته است: شامل استعاره‌ی تبعیه می‌باشد؛ چون سرعت اخلالگری و خراب کردن میانه‌ی مردم را از طریق سخن‌چینی به اسب‌سواری تشبیه کرده است که با سرعت اسب خود را پیش می‌برد، آنگاه ایضاع را که خاص شتر است به استعاره آورده است. در اصل چنین است: «و لأوضعوا رکائب نمائمهم خلالكم».[۱]

۳ـ ﴿و إن جهنم لمحیطه بالکافرین﴾ متضمن استعاره است؛ چون افتادن آنها را به داخل جهنم به محاصره شدن از طرف سربازان دشمن و گرفتار شدن در میان حصار و دژی محکم تشبیه کرده است. و ترجیح دادن جمله‌ی اسمیه برای دلالت بر ثبات و استمرار است.

۴ـ ﴿و إن تصبك حسنة تسؤهم و إن تصبك مصیبة...﴾ شامل یکی از فنون محسنات بدیعی به نام مقابله می‌باشد.

۵ـ ﴿و علی الله فلیتوکل﴾ جار و مجرور برای افاده‌ی قصر است، و آوردن اسم ظاهر خدا به جای ضمیر برای ایجاد هراس و هیبت است.

۶ـ ﴿طوعا أو کرها﴾ متضمن طباق است. همچنین رضا و سخط در ﴿رضوا و إن لم یعطوا إذا هم یسخطون﴾.

۷ـ ﴿علیم حکیم﴾ صیغه‌ی فعیل برای مبالغه می‌باشد؛ یعنی علم و حکمتش افزون است.

لطیفه: زمخشری گفته است: در فرموده‌ی خدا: ﴿و قیل اقعدوا مع القاعدین﴾، برای آنان ذم است و آنها را عاجز و ناتوان نشان می‌دهد و در زمره‌ی زنان و اطفال و افراد چلاق به حساب می‌آورد که کارشان نشستن و در کنج خانه ماندن است.[۲] شاعر می‌گوید:

۱ـ روح المعانی ۱۱۲/۱۰.
۲ـ کشاف ۳۷٦/۲.

دع المكـارم لا تـرحـل لبـغيتها　　　و اقعد فإنك أنت الطاعم الكاسی

«بزرگی را کنار بگذار و برایش حرکت نکن. بنشین که تو همان نان خور و پلاس بدوشی».

یادآوری: ابن‌کثیر گفته است: وقتی پیامبرﷺ وارد مدینه شد تمام عرب یک صدا با او مخالفت ورزیدند و یهود و منافقین مدینه با او از در ستیز وارد شدند. زمانی که پیروزی بدر تحقق یافت و آیین خدا پیروز شد، ابن ابی و یارانش گفتند: کاری است که پیش آمده است، لذا به صورت ظاهر به اسلام در آمدند، آنگاه هرگاه مسلمانان و اسلام به عزتی نایل می‌آمدند، کینه و غیظ آنها بالا می‌گرفت، از این رو خدا فرمود: ﴿و ظهر أمر الله و هم کارهون﴾.[1]

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ مِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾ يَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ ٱللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا ذٰلِكَ ٱلْخِزْيُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ يَحْذَرُ ٱلْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوا إِنَّ ٱللهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَاتَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾ ٱلْمُنَافِقُونَ وَ ٱلْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا ٱللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَ ٱللهُ

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۱۴۷.

ٱلْمُنَافِقِينَ وَ ٱلْمُنَافِقَاتِ وَ ٱلْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ ٱللهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿۶۸﴾ كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿۶۹﴾ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ ٱلْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ ٱللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۷۰﴾ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللهُ إِنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾ وَعَدَ ٱللهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ ٱللهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۷۲﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَاهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَ ٱلْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۷۳﴾ يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ ٱللهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ ٱللهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۷۴﴾

* * *
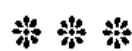
مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات در باره‌ی منافقین سخن می‌گوید و خطرات آنها را گوشزد می‌کند تا مسلمانان را از حیله و نیرنگ آنها برحذر دارد. در این آیات خدا نوعی از زشتکاری‌های آنان را ذکر کرده است که عبارت است از اذیت و آزار رساندن به پیامبرﷺ، یاد کردن سوگند دروغین، مسخره کردن به آیات و شریعت پاک خدا و دیگر اعمال ناپسند و کردار ناپاکشان.

معنی لغات: ﴿**أذن**﴾ جوهری گفته است: «رجلٌ أُذُن» یعنی گفته‌ی همه کس را می‌شنود، مفرد و جمع در آن یکسان است.[1] و زمخشری گفته است: اذن یعنی مردی که هر شنیده‌ای را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند. عضوی که وسیله‌ی شنیدن است بدان موسوم گشته است.[2] شاعر می‌گوید:

قـد صـرت أذنـا للـوشاة سـميعة　　ينالون من عرضي و لو شئت ما نالوا

«برای سخن چینان و بدگویان گوش شنوا شده‌ای، آنها به آبروی من دست یافته‌اند و اگر می‌خواستی نایل نمی‌آمدند».

﴿**يحادد**﴾ محادة یعنی مخالفت و دشمنی است و همانند مشاقة می‌باشد، مشاقه یعنی هر یک از متخاصمین در جبهه‌ی مقابل قرار دارد. ﴿**بخلاقهم**﴾ خلاق به معنی سهم و نصیب است: ﴿**و ما لهم فى الآخرة من خلاق**﴾ در آخرت سهمی ندارند. قبلاً گفته شد. ﴿**و خضتم**﴾ خوض یعنی وارد شدن در لهو و باطل و بیهوده، از فرو رفتن در آب استعاره شده است. ﴿**حبطت**﴾ یعنی باطل شد و ثوابش از بین رفت. ﴿**و المؤتفكات**﴾ **ائتفاك** یعنی انقلاب و شورش، زیر و رو شدن. منظور قوم لوط است که زمین آنها را زیر و رو کرد. عده‌ای می‌گویند: به معنی دگرگون شدن حالت خیر به حالت شرّ می‌باشد. از نیکی به شر مجاز است. همان‌طور که ابن رومی گفته است:

و ما الخسف أن تلقى اسافل بلدة　　اعـاليها بـل أن تسـود الأراذل

«زیر و رو شدن آن نیست که شهری ویران شود بلکه آن است که افراد پست و رذیل حاکم و بزرگ آن گردند».

سبب نزول: الف؛ جمعی از منافقین پیامبرﷺ را اذیت می‌کردند و مطالبی در رابطه با او می‌گفتند که نمی‌بایست گفته شود و شایسته‌ی او نبود. بعضی از آنها می‌گفتند:

۱ـ صحاح جوهری.　　۲ـ کشاف ۲/ ۲۸۴.

چنین کاری نکنید، می‌ترسیم بداند و آنگاه دمار از روزگار ما درآورد. اما جلاس بن سوید گفت: هر چه دلمان بخواهد می‌گوییم، آنگاه نزد او می‌رویم؛ چون محمد خوش باور است و گفته‌ی هر کس را قبول می‌کند. بدین مناسبت آیه‌ی **﴿و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو أذن﴾** نازل شد.(۱)

ب؛ مجاهد گفته است: منافقین در بین خود به پیامبرﷺ عیب می‌بستند، سپس می‌گفتند: امید است خدا راز ما را بر ملا نکند، آنگاه آیه‌ی **﴿یحذر المنافقون أن تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم...﴾** نازل شد.(۲)

تفسیر: **﴿و منهم الذین یؤذون النبی﴾** در بین منافقین هستند افرادی که با قول و عمل پیامبرﷺ را اذیت می‌کنند. **﴿و یقولون هو أذن﴾** و می‌گویند: هر چه را بشنود تصدیق می‌کند. **﴿قل أذن خیر لکم﴾** بگو: او شنوای خیر است نه شر، خیر را می‌شنود و به آن عمل می‌کند ولی در صورت شنیدن شر به آن عمل نمی‌کند. **﴿یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین﴾** خدا هر چه بگوید آن را تصدیق می‌کند و خبر و گزارش مؤمنان را می‌پذیرد؛ چون از اخلاص آنها باخبر است. **﴿و رحمة للذین آمنوا منکم﴾** یعنی محمد از این جهت که سبب ایمان مؤمنین است برای آنان رحمت می‌باشد. **﴿و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب ألیم﴾** آنان که برای پیامبرﷺ عیب و ننگ می‌سازند و چیزی را به زبان می‌آورند که شایسته‌ی ذات مبارکش نیست، در آخرت عذابی دردناک خواهند داشت. **﴿یحلفون بالله لکم لیرضوکم﴾** برای شما قسم می‌خورند که چیزی را بر زبان نیاورده‌اند که از قدر پیامبر بکاهد تا بدین وسیله دل شما را به دست آورند. **﴿و الله و رسوله أحق أن یرضوه﴾** در صورتی که شایسته‌تر آن است که خدا و پیامبر از آنها راضی باشند و آن هم جز از طریق اطاعت و پیروی و تعظیم امر پیامبرﷺ فراهم نمی‌شود. **﴿إن کانوا مؤمنین﴾** اگر واقعاً

۱ـ اسباب نزول ص ۱۴۳.
۲ـ زاد المسیر ۴۶۳/۳.

مؤمن هستند رضایت خدا و پیامبر را بجویند. ﴿ألم یعلموا أنه من یحادد الله و رسوله﴾ آیا آن منافقان نمی‌دانند که هر کس از در دشمنی و مخالفت با خدا و پیامبر در آید. استفهام برای توبیخ است. ﴿فأن له نار جهنم خالدا فیها﴾ به طور حتم داخل جهنم گشته و برای همیشه در آن خواهد ماند؟ ﴿ذلك الخزی العظیم﴾ عجب خفت و ذلت عظیمی است! و شقاوتی است بزرگ که با بی‌آبرویی مقرون است؛ چون در مقابل عموم آبروریزی می‌شود. ﴿یحذر المنافقون أن تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم﴾ منافقان بیم دارند که درباره‌ی آنها سوره‌ای نازل شود و نفاق نهادشان را فاش نماید. ﴿قل استهزءوا﴾ بگو: به میل خودتان دین خدا را مورد تمسخر قرار دهید. امری است به معنی تهدید، مانند: ﴿اعملوا ما شئتم﴾. ﴿إن الله مخرج ما تحذرون﴾ خدا آنچه را که از برملا شدنش می‌ترسید و آن را پنهان می‌کنید از قبیل نفاق، بر ملا می‌سازد. زمخشری گفته است: اسلام را مورد تمسخر قرار می‌دادند. و می‌ترسیدند خدا به وسیله‌ی وحی آنها را افشا کند. تا جایی که بعضی می‌گفتند: بدترین مخلوق خدا فقط ما هستیم، آرزو می‌کردیم صد تازیانه بخوریم ولی چیزی نازل نشود که ما را افشا کند.[1] ﴿و لئن سألتهم لیقولن إنما کنا نخوض و نلعب﴾ ای محمد! اگر از آن منافقان درباره‌ی باطل و دروغی که در مورد تو و دین اسلام گفته‌اند پرسی می‌گویند: جدی نگفته‌ایم، بلکه به شوخی و مزاح و برای دل خوشی خود چیزی گفته‌ایم. طبری گفته است: در حالی که پیامبر برای غزوه‌ی تبوک می‌رفت، جمعی از منافقان در اطرافش بودند می‌گفتند: این مرد را نگاه کنید! می‌رود قلعه‌های شام را بگشاید. این کار بسی دور است!! خدا او را باخبر کرد، آنگاه پیامبر ﷺ پیش آنها رفت و گفت: چنین و چنان گفتید. گفتند: ای پیامبر خدا! سرگرم شوخی و مزاح بودیم و جدی نگفته‌ایم. آنگاه آیه‌ی ﴿قل أبالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزءون﴾ نازل شد؛ یعنی به آن

۱ـ کشاف ۲/۲۸۶.

منافقان بگو: آیا دین و شرع خدا و کتاب و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ استفهام برای توبیخ است. سپس خدا رازشان را برملا و جهالتشان را افشا کرد و فرمود: **﴿لاتعتذروا قد کفرتم بعد إیمانکم﴾** با خوردن قسم‌های دروغین معذرت نطلبید که بعد از بر ملا شدن وضعتان سودی ندارد؛ چرا که با اذیت و آزار رساندن به پیامبر بعد از ابراز ایمان، کفر خود را نمایان کردید. **﴿إن نعف عن طائفة منکم﴾** اگر بر اثر توبه و ثبوت اخلاص، بعضی را ببخشیم، **﴿نعذب طائفة بأنهم کانوا مجرمین﴾** بعضی دیگر را عذاب خواهیم داد؛ چون بر جرم و نفاق اصرار ورزیدند. **﴿المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض﴾** زنان منافق و مردان منافق یکسان هستند و در نفاق و دوری از ایمان به هم شباهت دارند و همانند اجزاء یک چیزند. در کشاف گفته است و منظور از گفته‌ی بعضهم من بعض این است که از جمله‌ی مؤمنان نیستند. و نیز آنان را در این‌که به خدا قسم می‌خورند که از شما نیستند، تکذیب می‌کند.[1] سپس یکی از اوصاف آنان را آورده است که بیانگر اختلاف حال آنان و مؤمنان بوده و می‌فرماید: **﴿یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف﴾** به کفر و نافرمانی و گناه امر می‌کنند، و از ایمان و اطاعت کردن نهی می‌نمایند. **﴿و یقبضون أیدیهم﴾** از انفاق در راه خدا دست نگه می‌دارند. **﴿نسوا الله فنسیهم﴾** طاعت خدا را رها کردند و خدا هم آنها را از رحمت و فضل و کرمش محروم کرد و آنها را بسان فراموش گشته‌ها قرار داد. **﴿إن المنافقین هم الفاسقون﴾** منافقان در یاغیگری و نافرمانی و خروج از طاعت خدا به حدّ کمال رسیده‌اند. این برای زجر اهل نفاق بس است. **﴿وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم﴾** خدا به منافقین و افرادی که کفر را علنی می‌کنند وعده داده است که آتش جهنم آنها را در بر می‌گیرد. **﴿خالدین فیها﴾** برای همیشه در آن خواهند ماند. **﴿هی حسبهم﴾** عذاب و آزار آتش جهنم مر آنان را بس است؛ چون هیچ

۱ـ کشاف ۲/ ۲۸۷.

عذابی با آن همسنگ نیست. ﴿و لعنهم الله﴾ خدا آنان را از رحمت خود دور کرده است. ﴿و لهم عذاب مقیم﴾ و عذابی دایمی خواهند داشت. ﴿کالذین من قبلکم﴾ حال و وضع شما ای منافقان! همانند وضع تکذیب‌کنندگان پیش از شماست. در این آیه التفات از غیبت به خطاب مقرر است. ﴿کانوا أشد منکم قوة﴾ از لحاظ جسم و نیرو از شما قوی‌تر بودند. ﴿و أکثر أموالا و أولادا﴾ آنها مال و اولاد بیشتر داشتند؛ با این وجود خدا آنها را نابود کرد، پس شما برحذر باشید که به چنان سرنوشتی گرفتار نشوید. ﴿فاستمتعوا بخلاقهم﴾ از سهم و نصیب خود از لذاید دنیا بهره برگرفتند. ﴿فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم﴾ همان‌طور آنهایی که قبل از شما بودند از نصیب و لذاید بهره گرفتند، شما هم به اندازه‌ی نصیب خود از لذایذ و شهوات دنیا بهره بردید. ﴿و خضتم کالذین خاضوا﴾ و مانند آنها در دریای باطل و ناروا و گمراهی فرو رفته و غوطه‌ور شدید. طبری گفته است: یعنی ای منافقان! شما هم راه آنان را از بهره‌گیری از لذایذ دنیا در پیش گرفتید و مانند ملت‌های قبل از خود از آن استفاده کردید و مانند آن ملت‌ها در لجنزار باطل و دروغ فرو رفتید، بنابراین از گرفتار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشید، تا کیفری را که آنان از جانب خدا دیدند، نبینید.[1] ﴿أولئك حبطت أعمالهم فی الدنیا و الآخرة﴾ یعنی آنهایی که چنان اوصاف و اعمالی ناپسند و زشت داشتند، اعمالشان باطل و جز آتش پاداشی ندارند. ﴿أولئك هم الخاسرون﴾ همان‌ها کاملاً زیانمندند. ﴿ألم یأتهم نبأ الذین من قبلهم﴾ آیا خبر ملت‌های پیشین به گوش این منافقان نرسیده است که وقتی از پیامبرانشان نافرمانی کردند با چه کیفری مواجه شدند؟ ﴿قوم نوح و عاد و ثمود﴾ قوم نوح که به وسیله‌ی طوفان نابود شدند و قوم هود، «عاد» که به وسیله‌ی تندباد نابود گردیدند و قوم صالح، «ثمود» که به وسیله‌ی غرش صاعقه از میان رفتند. ﴿و قوم إبراهیم﴾

۱ـ طبری ۱۰/۱۷۵.

و قوم ابراهیم که به سبب سلب نعمت از آنها از بین رفتند. ﴿و أصحاب مدین﴾ قوم شعیب که به عذاب «یوم الظلة» نابود شدند. ﴿و المؤتفکات﴾ دهات قوم لوط که زمین و دیار آنان زیر و رو شد و با سنگ‌هایی از نوع سجیل سنگباران شدند. ﴿أتتهم رسلهم بالبینات﴾ پیامبرانشان با معجزات به نزد ایشان آمدند، اما آنان را تکذیب کردند. ﴿فما کان الله لیظلمهم﴾ خدا آنها را از روی ظلم و ستم نابود نکرد، بلکه در مقابل گناهانشان آنها را نابود کرد. ﴿ولکن کانوا أنفسهم یظلمون﴾ اما آنها با ارتکاب نافرمانی و کفر به خود ستم کردند. آیا آن منافقان مطمئن هستند که به شیوه‌ی پیشینیان تکذیب‌کننده و مجرم از آنها انتقام گرفته نمی‌شود؟ بعد از این‌که خدا اوصاف زشت و ناپسند منافقان را یادآور شد، به ذکر اوصاف ستوده‌ی مؤمنان پرداخت و فرمود: ﴿و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض﴾ مردان و زنان مؤمن دوست و یاور و پشتیبان یکدیگرند. ﴿یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر﴾ مردم را به خیر و نیکی مورد رضایت خدا دعوت می‌کنند و آنان را از هرعمل ناپسند که خشم خدا را برانگیزد منع می‌کنند. پس آنها به عکس منافقین هستند که به ناپسندی امر و از نیکی نهی می‌نمایند. ﴿و یقیمون الصلاة﴾ نماز را به کاملترین شکل اقامه می‌کنند. ﴿و یؤتون الزکاة﴾ به خاطر جلب رضایت خدا زکات را به مستحقان می‌دهند. ﴿و یطیعون الله و رسوله﴾ در تمام اوامر و نواهی از خدا و پیامبر اطاعت می‌کنند. ﴿أولئك سیرحمهم الله﴾ خدا آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد، و نعمت‌های ارزشمند خود را بر آنان ارزانی خواهد داشت. ﴿إن الله عزیز﴾ غالب و مقتدر است و کسی که از او اطاعت کند مغلوب نمی‌شود. و هر کس از او نافرمانی کند ذلیل می‌گردد. ﴿حکیم﴾ هر چیز را در جای مناسبش قرار می‌دهد و در بخشش و انتقام حکمت را رعایت می‌کند. ﴿وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ در مقابل ایمان به مؤمنان وعده‌ی باغ‌هایی را داده است که درختانش برگ سایه‌دار دارند، و از زیر درختانش نهرهای آب جاری است. ﴿خالدین فیها﴾ برای همیشه در آن اقامت می‌کنند.

نعمت‌هایش زوال پذیر و نابود شدنی نیست. ﴿و مساکن طیبة فی جنات عدن﴾ در جنات ابدی منزل‌هایی دارند که زندگی کردن در آن مطبوع است. حسن گفته است: عبارتند از کاخ‌های ساخته شده از مروارید و یاقوت قرمزرنگ و زبرجد.[1] ﴿و رضوان من الله أکبر﴾ و نصیبی از رضایت خدا از تمام آنها بالاتر است. در حدیث آمده است: خدا به اهل بهشت می‌گوید: ای اهل بهشت! آنها می‌گویند: لبیک و سعدیک. آنگاه می‌فرماید: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم در حالی که نعمتی را به ما عطا کرده‌ای که به هیچ یک از خلایق نداده‌ای؟! می‌فرماید: از آن بهتر به شما می‌دهم. می‌گویند: چه چیزی از آن بهتر است؟ می‌گوید: رضایت خود را به شما می‌دهم و بعد از آن هرگز از شما خشمگین نمی‌شوم.[2] ﴿ذلك هو الفوز العظیم﴾ پیروزی و کامیابی بزرگ همین است و بالاتر از آن سعادتی نیست. ﴿یا أیها النبي جاهد الکفار و المنافقین﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی با کفار با شمشیر و با منافقین با زبان ستیز کن. ﴿واغلظ علیهم﴾ با جهاد و جنگ و تهدید، بر آنان سخت بگیر. ﴿و مأواهم جهنم﴾ مسکن و جایشان جهنم است. ﴿و بئس المصیر﴾ مکانی که به آنجا می‌روند بسی بد است. ﴿یحلفون بالله ما قالوا﴾ به خدا قسم می‌خورند که آنان سخنان زشت و زننده به تو نگفته‌اند. قتاده گفته است: درباره‌ی عبدالله بن ابی نازل شده است؛ یک نفر از طایفه‌ی جهنه و یک انصاری به نزاع برخاستند: مرد جهنی بر مسلمان انصاری غالب آمد. ابن‌سلول به جماعت انصار گفت: آیا برادر خود را یاری نمی‌دهید؟ به خدا قسم داستان ما و محمد همان ضرب‌المثلی است که می‌گوید: سگ را چاق کن تا تو را بخورد. یک‌نفر از مسلمانان مسأله را پیش پیامبرﷺ برد، پیامبر به دنبال ابن‌سلول فرستاد. ابن سلول قسم خورد که چنان چیزی را نگفته است، آنگاه این آیه نازل شد.[3]

۱ـ کشاف ۳۸۹/۲.

۲ـ طبری ۱۸۲/۱۰. حدیث در صحاح آمده است.

۳ـ محاسن التأویل ۳۲۰۴/۸.

﴿و لقد قالوا کلمة الکفر﴾ کلمه‌ی کفر عبارت است از سخنان ابن سلول که گفته بود: «اگر به مدینه برگشتیم شریف و محترم پست را بیرون می‌کند». ﴿و کفروا بعد إسلامهم﴾ بعد از اظهار اسلام کفر را ابراز داشتند. ﴿و هموا بما لم ینالوا﴾ ابن‌کثیر گفته است: آنها عده‌ای از منافقین بودند که بعد از بازگشت پیامبر از تبوک قصد کشتن و ترور او را کردند. آنها حدود نوزده نفر بودند. ﴿و ما نقموا إلا أن أغناهم الله و رسوله من فضله﴾ از پیامبر ﷺ عیب‌جویی نکرده‌اند جز به خاطر این‌که خدا آنها را با برکت و فضل خود از دیگران بی‌نیاز کرده است و پیامبر جز بی‌نیازی از آنان گناهی ندارد. چنین عبارتی وقتی گفته می‌شود که طرف بی‌گناه باشد. سپس خدای متعال از آنها خواست توبه کنند و فرمود: ﴿فإن یتوبوا یک خیرا لهم﴾ اگر از نفاق توبه کنند، توبه و رجوعشان برای آنان بهتر و برتر است. ﴿و إن یتولوا﴾ و اگر از توبه اعراض و بر نفاق اصرار ورزند، ﴿یعذبهم الله عذابا ألیما﴾ خدا آنها را سخت عذاب می‌دهد. ﴿فی الدنیا و الآخرة﴾ در دنیا از طریق کشته شدن و به اسارت در آمدن آنها را عذاب می‌دهد و در آخرت با آتش و خشم خدای توانا. ﴿و مالهم فی الأرض من ولی و لا نصیر﴾ هیچ‌کس نیست آنها را از عذاب برهاند و یا برای آنها شفاعت کند، و آنها را در روز حساب نجات دهد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿هو أُذُن﴾ در اصل «کالأذن یسمع کل ما یقال له»: او همانند گوش است و هر چه به او گفته شود آن را می‌شنود، آنگاه ادات تشبیه و وجه شبه از آن حذف شده و به صورت تشبیهی بلیغ درآمده است.

۲- ﴿یؤذون رسول الله﴾ به خاطر تعظیم شأن حضرت و جمع بین دو رتبه‌ی عظیم، «نبوت و رسالت» اسم ظاهر را آورده و آن را به صورت ضمیر نیاورده است: ﴿یؤذونه﴾ اضافه‌ی آن به «الله» برای اضافه احترام و تشریف بیشتر است.[۱]

۱- البحر ۵/ ٦٣.

۳ـ ﴿ذلك الخزی العظيم﴾ آوردن اشاره‌ی دور، با وجود نزدیک بودن، برای نشان دادن اوج هول و هراس است.

۴ـ ﴿و يقبضون أيديهم﴾ قبض دست کنایه از خست و بخالت است. همان‌طور گشودن دست کنایه از سخاوت و بخشش است.

۵ـ ﴿نسوا الله فنسيهم﴾ از باب مشاکله است؛ چون خدا هیچ چیز را فراموش نمی‌کند؛ یعنی آنها طاعت خدا را ترک نمودند و خدا هم آنها را از رحمت خود محروم کرد.

٦ـ ﴿كالذين من قبلكم﴾ التفات از غایب به مخاطب است و برای اضافه سرزنش و عتاب صورت گرفته است.

۷ـ ﴿فاستمتعوا بخلاقهم...﴾ متضمن اطناب است و منظور از آن ذم و توبیخ است؛ چون به متاع و کالای بی‌ارزش مشغول شدند و خود را از چیزی گرانقدر غافل نمودند.

۸ـ ﴿و ما نقموا إلا أن أغناهم الله ...﴾ آیه شامل مدح شبیه به ذم است. این مسأله همانند آن است که گفته شود جز این‌که شمشیرهایشان بڑان است عیبی ندارند.

فواید: ابن‌کثیر از حضرت علی‌ﷺ روایت کرده است که پیامبرﷺ با چهار شمشیر مبعوث گشته است: شمشیری برای مشرکین: ﴿فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين﴾ وقتی ماه‌های حرام سپری شد، با مشرکین بجنگید. و شمشیری برای اهل کتاب: ﴿قاتلوا الذين لايؤمنون بالله و اليوم الآخر...﴾. و شمشیری برای منافقین. ﴿جاهد الكفار و المنافقين﴾ و شمشیری برای طاغیان و گردنکشان. ﴿فقاتلو التى تبغى حتى تفىء إلى أمرالله﴾.[1]

لطیفه: امام فخر گفته است: بعد از این‌که خدا مؤمنان را به عنوان یاران یکدیگر توصیف کرد، پنج امر را برای جدا کردن مؤمن از منافق آورده است: منافق به منکر امر

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۵٦.

از آیه ۹۳ سوره توبه تا پایان آیه ۵ سوره هود

نموده و از معروف نهی می‌کند، جز با حالت سستی و تنبلی به نماز برنمی‌خیزد، از زکات و سایر واجبات دریغ می‌ورزد و اگر دستور رفتن به جهاد را دریافت کند، تخلف می‌ورزد و دیگران را باز می‌دارد. اما مؤمن به عکس آن به معروف امر و از منکر نهی می‌کند، نماز را به شیوه‌ی اکمل ادا می‌کند، زکات را پرداخت می‌کند و به اطاعت خدا و پیامبر می‌شتابد، از این‌رو خدا صفات مؤمنان و منافقان را در ترازوی موازنه قرار داده و می‌فرماید: ﴿و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله﴾، همان‌طور به مقایسه‌ی آتش جهنم و بهشت پرداخته که مقایسه و موازنه‌ای لطیف است.[۱]

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ ٱللهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَاهُم مِن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا ٱللهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ ٱللهَ عَلَّامُ ٱلْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾ ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَاتِ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ ٱللهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱللهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾ فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ ٱللهِ وَ كَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي ٱلْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِن رَجَعَكَ ٱللهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ

۱ـ تفسیر رازی ۱۶ / ۱۳۰، با کمی تصرّف.

فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَن تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوّاً إِنَّكُم رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿۸۳﴾ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُم مَاتَ أَبَداً وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۸۴﴾ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۸۵﴾ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿۸۶﴾ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۸۷﴾ لٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۰﴾ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۱﴾ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۹۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریفه دربارهٔ منافقین بحث و اسرار آنها را افشا می‌نماید و احوال آنان را برملا می‌سازد، و آنها را به عنوان خطری برای اسلام و مسلمین معرفی می‌کند.

معنی لغات: ﴿أعقبهم﴾ لیث گفته است: اعقب الرجل ندامة، یعنی عاقبت امرش پشیمانی شد. و گفته می‌شود: أكل أكلة اعقبته سقماً: لقمه را خورد و متعاقب آن بیمار گشت. ﴿سرهم﴾ راز، آنچه در سینه قرار دارد. ﴿نجواهم﴾ سخن درگوشی که میان دو نفر

رد و بدل می‌شود. ﴿یلمزون﴾ عیب‌جویی می‌کنند. لمز به معنی عیب است. ﴿المخلفون﴾ مخلف یعنی کسی که از رفتن به جهاد بازمانده است. جوهری گفته است آن کسی است که به دروغ معذرت می‌خواهد.[1] ریشه‌ی آن از عذر می‌باشد. در مثل آمده است: «اعذر من انذر» از آنکه تو را تهدید کرد معذرت بپذیر.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که یک نفر به نام ثعلبه نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه مالی را به من عطا کند، پیامبرﷺ فرمود: وای بر تو ثعلبه! مالی که شکرش را به جا بیاوری از مالی وافر که توانش را نداری بهتر است. گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث فرمود. اگر دعا کنی خدا مالی به من عطا کند، حق هر صاحب حقی را ادا می‌کنم. پس اصرار ورزید تا پیامبرﷺ دعا کرد، گوسفندانی را گرفت، گوسفندان بسان کرم زیاد شدند، تا حدی که مدینه برایش تنگ شد و به یکی از دره‌هایش کوچ کرد، تا جایی که جمعه و جماعت را ترک نمود. پیامبر از حالش پرسید، خبرش را به او دادند. آنگاه سه بار گفت: وای بر ثعلبه! پس از آن آیه‌ی ﴿و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لیصدقن...﴾ نازل شد.[2] در زمان خلافت حضرت عثمان درگذشت.

ب؛ از ابن عمر روایت شده است که وقتی عبدالله بن ابی مرد، پسرش نزد پیامبرﷺ آمد و از او برای کفنش پیراهنی خواست، پیامبرﷺ پیراهن را به او داد، سپس از پیامبرﷺ تقاضا کرد که نمازش را بخواند. پیامبرﷺ برای خواندن نماز برخاست. در این اثنا حضرت عمر برخاست و گفت یا رسول الله! آیا بر جنازه‌ی دشمن خدا نماز می‌خوانی؟ فرمود: یا عمر! برو کنار، من مخیر شدم و به من گفته شد: ﴿استغفر لهم﴾

۱ـ قرطبی ۲۲۵/۸.

۲ـ اسباب نزول ص ۱۴۵. آنچه که مفسران آن را ذکرکرده‌اند غیر از «ثعلبه بن ابی حاطب»، آن صحابی مشهور می‌باشد، بلکه این ثعلبه یکی از منافقین بود.

برایشان طلب بخشودگی کن. و اگر می‌دانستم چنانچه بیش از هفتاد بار طلب بخشودگی کنم بخشوده می‌شد، بر آن می‌افزودم تا بخشوده شود. آنگاه بر او نماز خواند و با جنازه رفت و بر قبرش ایستاد، بعد از چند لحظه آیه‌ی ﴿و لاتصل علی أحد منهم مات أبدا ...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿و منهم من عاهد الله﴾ از جمله‌ی منافقان کسی است که با خدا عهد و پیمان می‌بندد، ﴿لئن آتانا من فضله﴾ اگر خدا از فضل و کرمش به ما عطا کند و روزی ما را فراوان دهد، ﴿لنصدقن و لنکونن من الصالحین﴾ به فقرا و بی‌نوایان صدقه می‌دهیم و بسان اهل خیر در مصرف آن عمل می‌کنیم. ﴿فلما آتاهم من فضله﴾ وقتی خدا روزی آنان را داد و از فضل و کرمش آنها را بی‌نیاز کرد. ﴿بخلوا به و تولوا و هم معرضون﴾ از انفاق آن دریغ ورزیده و پیمان را نقض و از اطاعت خدا و پیامبرش سرباز زدند. ﴿فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم إلی یوم یلقونه﴾ سرانجامشان طوری است که خدا نفاق را تا روزی که در محضر حق حضور می‌یابند در قلب آنان مستقر می‌فرماید. ﴿بما أخلفوا الله ما وعدوه﴾ به سبب این‌که با خدا خلاف وعده کرده و از دادن صدقه احتراز ورزیدند. ﴿و بما کانوا یکذبون﴾ و به سبب این‌که به دروغ ادعای ایمان و احسان می‌کردند. ﴿ألم یعلموا أن الله یعلم سرهم و نجواهم﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌دانند که خدا از تمام رازها و احوال آنها باخبر و آگاه است؟ و از آنچه در سینه مخفی می‌دارند و از آنچه در بین خود می‌گویند مطلع است. ﴿و أن الله علام الغیوب﴾ و یک ذره از آنچه از چشم‌ها و گوش‌ها و حواس نهان است بر او پوشیده نیست؟ ﴿الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات﴾ افرادی که از مؤمنانی که داوطلبانه صدقه و تبرع می‌دهند عیب‌جویی می‌کنند، ﴿و الذین لایجدون إلا جهدهم فیسخرون منهم﴾ از افرادی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۶۱.

عیب‌جویی می‌کنند که جز توانایی خود چیزی در اختیار ندارند، لذا آنها را مسخره می‌کنند. طبری از ابن‌عباس روایت کرده است که عبدالرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا را پیش پیامبرﷺ آورد و یک‌نفر از انصار فقط یک صاع خرما آورد، منافقین گفتند: عبدالرحمن از روی ریا آن را آورده است. و خدا و پیامبر از آن صاع خرما بی‌نیازند. آنگاه آیه‌ی ﴿سخر الله منهم﴾ نازل شد؛[۱] یعنی خدا در مقابل مسخره و ریشخندشان آنها را مجازات می‌کند. از باب مشاکله می‌باشد. ﴿و لهم عذاب أليم﴾ عذابی دردناک خواهند چشید که عبارت است از عذاب روز آخرت. ﴿استغفر لهم أو لاتستغفر لهم﴾ امری است به معنی خبر. یعنی ای محمد! اگر برای آن منافقان طلب بخشودگی بکنی یا نکنی، تفاوتی ندارد، خدا هرگز آنها را نمی‌بخشد. ﴿إن تستغفر لهم سبعين مرّة فلن يغفر الله لهم﴾ زمخشری گفته است: کلمه‌ی سبعون به صورت مثل در آمده و در سخنان عرب برای تکثیر به‌کار می‌رود؛[۲] یعنی هر اندازه برای آنان طلب مغفرت بکنی و در این مورد مبالغه کنی، خدا هرگز آنها را نمی‌بخشاید. ﴿ذلك بأنهم كفروا بالله و رسوله﴾ به سبب این‌که آنها به صورتی بسیار ناپسند به خدا و پیامبر کافرند؛ چون ایمان را ابراز می‌دارند و کفر را در نهاد دارند. ﴿و الله لايهدى القوم الفاسقين﴾ خدا به افرادی که از اطاعتش خارجند، توفیق ایمان نمی‌دهد و آنها را به راه نیکبختی هدایت نمی‌کند. ﴿فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله﴾ منافقین که در غزوه‌ی تبوک از پیامبرﷺ تخلف ورزیدند، و به عنوان مخالفت با فرمان او بعد از خروج آنها نشستند و بیرون نرفتند، از عمل خود خرسند شدند. ﴿و كرهوا أن يجاهدوا بأموالهم و أنفسهم فى سبيل الله﴾ به علت ترجیح دادن راحتی و آسایش خوش نداشتند به جهاد بروند؛ چون در نهاد بیم جان و مال داشتند؛ زیرا قلبشان از کفر و نفاق لبریز بود و دوست نداشتند به جهاد بروند. ﴿و قالوا لاتنفروا فى الحر﴾ به

۱ـ طبری ۱۰/۱۹۴.

۲ـ کشاف ۲/۲۹۵.

یکدیگر می‌گفتند: در موقع گرما به جهاد نروید؛ چون پیامبرﷺ در زمان گرمای شدید آنها را به این غزوه فرا خوانده بود. ابوسعود گفته است: از این رو گفته است: ﴿وکرهوا أن یجاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله﴾ تا اعلام دارد: علی‌رغم این‌که جهاد در راه خدا برای رسیدن به آمال و مقاصد شریف است و داوطلبان در آن به مسابقه برمی‌خیزند، اما آنها از آن ناخرسند بودند، همان‌طور که از ناپسندترین زشتی‌ها یعنی نشستن و گوش ندادن به دستور پیامبرﷺ مسرور و خوشحال بودند و برادران خود را به شرّ و فساد توصیه کرده و می‌گفتند: در فصل گرما به جهاد نروید. آنها در ذات خود سه خصلت زشت را جمع کرده بودند: کفر و گمراهی و شادی از نشستن، ناخرسندی از رفتن به جهاد، و نهی دیگران از رفتن به جهاد.[1] خدا در رد آنها فرمود: ﴿قل نار جهنم أشد حرا﴾ ای محمد! به آنها بگو: آتش جهنم که به سبب این سستکاری و سهل‌انگاری و امتناع از رفتن به جهاد در آن در می‌افتید گرمتر از هر گرمایی است که خود را از آن برحذر می‌دارید؛ چون گرمای دنیا ناپایدار است و رفتنی، اما گرمای جهنم پایدار است و تمام نشدنی، پس چرا از جهنم هراس ندارید؟ زمخشری گفته است: این بیان به منزله‌ی جاهل دانستن آنها است؛ زیرا آنکه مشقت یک ساعت را تحمل نمی‌کند و به همین سبب با سختی ابدی مواجه می‌شود، از هر نادانی نادانتر است.[2] ﴿لو کانوا یفقهون﴾ اگر فهم و شعور داشتند در گرما با پیامبرﷺ بیرون می‌آمدند تا خود را از آتش جهنم مصون بدارند که چندین برابر این گرما داغ است، اما آنها از ریگ گرم به آتش پناه می‌برند. ﴿فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیراً﴾ امر است و از آن قصد خبر شده است؛ یعنی کم خواهند خندید و زیاد خواهند گریست. ابن‌عباس گفته است: دنیا مدتش کوتاه است، پس تا می‌خواهند در آن بخندند و وقتی زمان دنیا سر آمد و نزد خدا رفتند گریه را شروع

۱ـ ابوسعود ۲/۲۸۶.

۲ـ کشاف ۲/۲۹۶.

می‌کنند که پایان ندارد.[۱] ﴿جزاء بما کانوا یکسبون﴾ این عذاب پاداش انواع نافرمانی است که مرتکب شده‌اند. ﴿فإن رجعك الله إلى طائفة منهم﴾ اگر به خواست خدا از تبوک نزد جمعی از منافقین که بدون عذر تخلف ورزیدند، برگشتی، ﴿فاستأذنوك للخروج﴾ از تو در خواست کردند که به غزوه‌ای دیگر بیرون بروند. ﴿فقل لن تخرجوا معی أبدا﴾ به آنها بگو: شما هرگز با من برای جهاد بیرون نخواهید آمد. ﴿و لن تقاتلوا معی عدوا﴾ هرگز افتخار و شرف آن را نخواهید یافت که در کنار من با دشمنان خدا وارد کارزار شوید. خبری است در معنی نهی و معنی مبالغه می‌دهد و صورت ذم را دارد و نفاق آنان را نشان می‌دهد. ﴿إنکم رضیتم بالقعود أول مرة﴾ در بار اول از آمدن با من خودداری کردید و برای غزوه‌ی تبوک بیرون نیامدید. ﴿فاقعدوا مع الخالفین﴾ پس با تخلف‌ورزیدگان و در کنار زنان و اطفال بمانید. ﴿و لا تصل علی أحد منهم مات أبدا﴾ ای محمد! بر جنازه‌ی هیچ‌یک از آنها هرگز نماز اقامه مکن؛ چون نماز تو رحمت است حال این‌که آنها شایسته‌ی رحمت نیستند. ﴿و لاتقم علی قبره﴾ برای تدفین و زیارت و خواندن دعا بر سر قبر هیچ‌یک از آنها حاضر مشو. ﴿إنهم کفروا بالله و رسوله﴾ چون آنها در طول زندگی منافق بودند، ایمان را به ظاهر ابراز می‌داشتند و در باطن کافر بودند. ﴿و ماتوا و هم فاسقون﴾ بر نفاق خود مردند و از اسلام خارج بوده سر تمرد و نافرمانی داشتند. درباره‌ی ابن سلول نازل شده است.[۲] ﴿و لاتعجبك أموالهم و أولادهم﴾ نعمتی را که به آنها داده‌ایم از قبیل اموال و اولاد، نیکو مدان و مایه‌ی تعجبت نشود. ﴿إنما یرید الله أن یعذبهم بها فی الدنیا﴾ خدا از آن برای آنان اراده‌ی خیر و سعادت نکرده است، بلکه می‌خواهد در دنیا به وسیله‌ی مصایب و گرفتاری آنها را عذاب دهد. ﴿و تزهق أنفسهم و هم کافرون﴾ در حالی که مرگ آنها فرا می‌رسد و جانشان از بدن خارج می‌شود در کفر و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲ / ۱۶۰.

۲ـ سبب نزول.

بی‌باوری به سر می‌برند و به سبب اشتغال به لذت بردن از اموال و اولاد، از اندیشیدن و تأمل در عواقب امور باز می‌مانند. ﴿و إذا أنزلت سورة﴾ نکره آوردن آن برای تفخیم است؛ یعنی وقتی سوره‌ای جلیل الشأن نازل شد که: ﴿أن آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله﴾ به صدق و یقین به خدا ایمان بیاورید و با پیامبرش برای نصرت و یاری حق و اعزاز دین تلاش و جهاد کنید، ﴿استأذنك أولوا الطول منهم﴾ افراد ثروتمند و توانا از تو اجازه می‌طلبند که بیرون نیایند و در خانه‌هایشان بمانند. ﴿و قالوا ذرنا نكن مع القاعدين﴾ می‌گویند: بگذار ما هم با آنهایی بمانیم که به خاطر عذر به جهاد نمی‌روند. خدا به عنوان تقبیح و مذمت فرمود: ﴿رضوا بأن يكونوا مع الخوالف﴾ راضی شدند که با زنان و بیماران و ناتوانان که تخلف ورزیده و در منزل ماندند، بمانند. ﴿و طبع على قلوبهم﴾ بر قلبشان مهر زده شد. ﴿فهم لايفقهون﴾ پس آنها نمی‌فهمند که در جهاد و اطاعت پیامبر چه سعادتی و در تخلف چه بدبختی و شقاوتی مقرر است؟ ﴿لكن الرسول و الذين آمنوا معه جاهدوا بأموالهم و أنفسهم﴾ رازی گفته است: بعد از این‌که حال منافقین را شرح داد، حال پیامبر و مؤمنان را بیان کرد، که آنها از بذل مال و جان و طلب رضایت خدا و تقرب به او دریغ نورزیدند؛[1] یعنی اگر آنها تخلف ورزیده و به جهاد نرفتند، دیگران با اعتقاد و نیتی خالصانه‌تر به جهاد رفتند. ﴿و أولئك لهم الخيرات﴾ آنها به منافع دو جهانی نایل می‌آیند، پیروزی و غنیمت در دنیا و بهشت و کرامت در آخرت را دارند. ﴿و أولئك هم المفلحون﴾ به مقصود خود نایل آمده‌اند. ﴿أعد الله لهم جنات تجري من تحتها الأنهار﴾ در مقابل ایمان و جهادشان خدا برای آنان باغ‌هایی را تدارک دیده است که در زیر قصرهایش نهرها جاری است. ﴿خالدين فيها﴾ برای همیشه در بهشت خواهند ماند. ﴿ذلك الفوز العظيم﴾ همانا کامیابی عظیم همین است و بهتر از آن وجود ندارد.

۱ـ رازی ۱۶/ ۱۵۷.

﴿وجاء المعذرون من الأعراب﴾ عذرتراشان که عذر را تراشیده و از جهاد تخلف ورزیدند، آمدند. ﴿ليؤذن لهم﴾ تا پیامبر به آنها اجازه دهد که به جهاد نروند. بعد از بیان احوال منافقان مدینه اینک به بیان احوال منافقان عرب پرداخته است. بیضاوی گفته است: آنها عبارت بودند از طایفه‌های «اسد» و «عطفان» که ناتوانی و کثرت عیال را بهانه قرار دادند.[1] ﴿و قعد الذين كذبوا الله و رسوله﴾ آنهایی که در ادعای ایمان به خدا و پیامبر کاذب بودند، تخلف ورزیده و به جهاد نرفته و نشستند. آنها جمعی بودند که به جهاد نرفتند و برای تخلف خود معذرت نتراشیدند. ﴿سيصيب الذين كفروا منهم عذاب أليم﴾ برای آنان وعیدی است سخت و شدید؛ یعنی خدا به آن متخلفانی که در ادعای ایمان دروغ گفتند، به وسیله‌ی کشته شدن و به اسارت در آمدن در دنیا و آتش دوزخ در آخرت عذاب دردناک خواهد داد. ﴿ليس على الضعفاء ولا على المرضى﴾ بر پیران سالخورده و بیماران ناتوان که به سبب بیماری یا ناتوانی نمی‌توانند به جهاد بروند گناهی نیست. ﴿ولا على الذين لايجدون ما ينفقون﴾ یعنی بر بینوایانی که هزینه‌ی جهاد را ندارند، ﴿حرج﴾ در نشستن و نرفتن به جهاد، گناهی نیست. ﴿إذا نصحوا لله و رسوله﴾ اگر ایمان و عمل صالح داشته باشند، در دل مردم تردید ایجاد نکرده و آنها را مانع نشوند و به فتنه‌انگیزی نپردازند، پس اگر چنین افرادی به جهاد نروند گناهی ندارند؛ چون معذورند. ﴿ما على المحسنين من سبيل﴾ بر نیکوکاران گناهی نیست، و سرزنش آنان دلیلی ندارد. در التسهیل آمده است: آنها را محسن نامیده است؛ چون به خاطر خدا و پیامبر نصیحت و اندرز می‌دهند. و کیفر و سرزنش و سختگیری از آنها برداشته شده است.[2] این است کلام بلیغ؛ چون معنی آن چنین است: سرزنش‌کننده بر آنان راهی ندارد. و این بیان به صورت ضرب‌المثل در آمده است. ﴿و الله غفور رحيم﴾ بخشودگی و مهرش فراوان است و شامل

۱ـ بیضاوی ص ۲۳.

۲ـ التسهیل ۲/ ۸۳.

تمام معذوران می‌شود. ﴿و لا علی الذین إذا ما أتوك لتحملهم﴾ آیه در مورد گریه کنندگانی نازل شده است که می‌خواستند با پیامبر به جهاد بروند اما پیامبر وسیله‌ی سواری برای آنان نداشت. بیضاوی گفته است: گریه‌کنندگان هفت نفر از انصار بودند که نزد پیامبرﷺ آمدند و اظهار داشتند: نذر کرده‌ایم به جهاد برویم، وسیله‌ی سواری به ما بدهید تا به جهاد برویم. پیامبرﷺ فرمود: وسیله‌ی سواری برای شما نداریم، آنها با چشمانی اشکبار رفتند. ﴿قلت لا أجد ما أحملکم علیه﴾ گفتی: مال سواری برای شما موجود نیست. ﴿تولوا و أعینهم تفیض من الدمع حزنا﴾ وقتی رفتند اشک از چشمشان جاری بود از بس که افسرده‌خاطر بودند. ﴿ألاّ یجدون ما ینفقون﴾ چون برای رفتن به جهاد نفقه نداشتند و پیامبر هم وسیله‌ی سواری برای آنان در اختیار نداشت. ﴿إنما السبیل علی الذین یستأذنونك و هم أغنیاء﴾ گناه و کیفر و سرزنش بر افرادی است که با وجود مکنت و توانایی رفتن به جهاد و داشتن نفقه از تو اجازه می‌خواهند. ﴿رضوا بأن یکونوا مع الخوالف﴾ راضی شدند که با زنان و بیماران و عاجزان باشند. ﴿و طبع الله علی قلوبهم فهم لایعلمون﴾ خدا مهر غفلت بر قلب آنها زد، از این رو آنها راه هدایت را نمی‌دانند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یعلم ... علام الغیوب﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۲ـ ﴿و لهم عذاب ألیم﴾ تنوین در عذاب برای ایجاد هول و هراس است.

۳ـ ﴿استغفر لهم أولا تستغفر لهم﴾ متضمن طباق سلب است و کار از حقیقت خود بیرون آمده و به مساوات کشیده است.

۴ـ ﴿فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیراً﴾ شامل مقابله می‌باشد که از محسنات علم بدیع است.

۵ـ ﴿رضوا بأن یکونوا مع الخوالف﴾ خوالف عبارت است از زنانی که بعد از رفتن مردان در خانه می‌مانند، که شامل استعاره می‌باشد، از این جهت زنان به خوالف یعنی ستون‌ها موسوم شده‌اند که بیشتر در خانه می‌مانند.

۶ـ ﴿ولا علی الذین إذا ما أتوك لتحملهم﴾ عطف خاص است بر عام. بیانگر اعتنا و توجه به حال آنها می‌باشد.(۱)

فواید: زمخشری گفته است: در ﴿إن تستغفر لهم سبعین مرة﴾ لفظ سبعین در کلام عرب به صورت ضرب‌المثل در آمده و کنایه از کثرت است. حضرت علی گفته است:

لأصبحن العاص و ابن العاصی   سبعین ألفا عاقدی النواصی

«پس آوردن آن برای تحدید عدد نیست، بلکه بر مبنای اسالیب عرب برای مبالغه می‌آید».(۲)

یادآوری: از این جهت پیامبرﷺ از خواندن نماز بر جنازه‌ی منافقین منع شد که نماز عبارت از دعا و طلب بخشودگی و شفاعت برای مرده است و کافر شایسته‌ی آن نیست.

لطیفه: مشهور است که: «حذیفه بن یمان» رازدار پیامبرﷺ بود و فرمود: رازی را به تو می‌گویم آن را به هیچ‌کس نگو، من از خواندن نماز بر جنازه‌ی فلان و فلان و جمعی از منافقان منع شده‌ام، از این رو حضرت عمرؓ نزد حذیفه می‌آمد و می‌گفت: آیا پیامبرﷺ مرا جزو منافقین به حساب نیاورد؟!

* * *

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَاتَعْتَذِرُوا لَن نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۴﴾ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا ٱنقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۹۵﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ

۱ـ تلخیص البیان شریف رضی ۱،۴۸.
۲ـ روح المعانی ۱۰/ ۱۵۹.

فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾ ٱلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾ وَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ ٱلسَّوءِ وَ ٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ وَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَ صَلَوَاتِ ٱلرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٩﴾ وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَ ٱلْأَنْصَارِ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِنَ ٱلْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾ وَ آخَرُونَ ٱعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ ٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ ٱلصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ وَ قُلِ ٱعْمَلُوا فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ وَ ٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَ ٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ ٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات از منافقینی بحث می‌کند که از رفتن به جهاد تخلف ورزیدند و با قسم‌های دروغین عذرهای خود را موکد می‌کردند. خدا مسجد ضرار را به نام حیله و نیرنگ منافقین یادآور می‌شود که آن را به عنوان لانه‌ی توطئه علیه اسلام و مسلمانان بنا کرده بودند. خدا پیامبر را از اقامه‌ی نماز در آن برحذر داشت. زیرا بر اساس تقوی و پرهیزگاری بنا نشده بود. بلکه به عنوان مرکز منافقین تفرقه انداز بنا شده بود تا وحدت مسلمانان را بر هم زند و به نام مسجد ضرار شهرت یافت.

معنی لغات ﴿**انقلبتم**﴾ برگشتید. ﴿**رجس**﴾ رجس یعنی چیزی ناپاک و کثیف و گاهی بر نجس اطلاق می‌شود. ﴿**و مأواهم**﴾ جوهری گفته است: هر مکانی که در شب یا روز بتوان به آن پناه برد، مأوا می‌باشد. ﴿**الأعراب**﴾ جمع اعرابی است، اهل لغت می‌گویند: عربی یعنی آن‌که نسبش به عرب می‌رسد. و اعرابی یعنی بادیه‌نشین که به دنبال آب و چرا می‌گردد اعم از این‌که عرب باشد یا از موالیان اعراب. بنابراین هر کس در دهات عربی مستقر شود، عرب است. و هر کس بادیه‌نشین و بیابان‌گرد باشد، اعرابی است.[۱] ﴿**أجدر**﴾ شایسته‌تر و اولی. ﴿**مغرما**﴾ ضرر و زیان. در اصل از غرام به معنی همراه بودن است.[۲] ﴿**مردوا**﴾ پایدار و مداوم بودند. اصل کلمه به معنی نرمش و ملامسه و تجرد است، انگار آنها خود را برای نفاق آماده کردند. «رمله مرداء» یعنی شنزاری که هیچ گیاهی در آن نیست. و «غصن امرد» یعنی شاخه‌ی بدون برگ. و «غلام امرد» یعنی نوجوان بی ریش و سبیل. ﴿**مرجون**﴾ ارجاء یعنی تأخیر. ارجأته یعنی آن را به تأخیر انداختم. و یعنی گروهی که عمل را به تأخیر می‌اندازند. ﴿**ضرارا**﴾ ضرار یعنی تلاش برای زیان رساندن. در حدیث است: «نه ضرر بپذیر و نه ضرر برسان».[۳] ﴿**إرصادا**﴾

۱ـ رازی ۱۶/۱۶۵. ۲ـ قرطبی ۸/۲۳۴.

۳ـ دار قطنی آن را روایت کرده است.

ارصاد یعنی کمین گذاشتن و انتظار کشیدن و زیر نظر داشتن. ﴿شفا﴾ شفا: لبه، نزدیک شدن. ﴿جرف﴾ لبه و کناره‌ی دره و رود. سقوط در اصل به معنی برکندن و قلع است. ﴿هار﴾ سقوط، فرو افتادن، ریزش.

سبب نزول: روایت شده است که (ابو عامر راهب)[۱] در عهد جاهلیت نصرانی و راهب شد، و زمانی که حضرت محمد ﷺ ظهور کرد با حضرت از در دشمنی در آمد؛ چون ریاستش را از دست داد. وی گفت: هر کس را بیابم که با تو در ستیز باشد در کنارش با تو می‌جنگم. پیامبر او را ابو عامر فاسق نامید. وقتی در حنین قبیله‌ی هوازن شکست خورد، ابو عامر به شام رفت و کسی را نزد منافقین فرستاد که تا می‌توانید سلاح و نیرو آماده کنید و برای من مسجدی بسازید. من نزد سزار می‌روم و سربازان روم را می‌آورم و محمد و یارانش را بیرون می‌رانم. منافقین در کنار مسجد قباء مسجدی ساختند و نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: برای افراد مریض و معلول و نیازمند و شب‌های بارانی مسجدی ساخته‌ایم، دوست داریم با ما تشریف بیاورید و در آن نماز بخوانی، پیامبر ﷺ لباسش را خواست که بپوشد و با آنها برود، در این هنگام آیه‌ی قرآن نازل شد، خدا خبر مسجد ضرار و قصد آنان را به پیامبر ﷺ اطلاع داد. آنگاه بعضی از یارانش را خواست و گفت: به طرف این مسجد بشتابید که اهلش ظالم و ستمکارند و آن را آتش بزنید، یاران رفتند و آن را آتش زده و سوزاندند و اهلش هم متفرق شدند. در باره‌ی آن این آیه نازل شد: ﴿و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا ...﴾.[۲]

تفسیر: ﴿یعتذرون إلیکم إذا رجعتم إلیهم﴾ تخلّف‌کنندگان از غزوه‌ی تبوک وقتی شما از سفر جهاد نزد آنان برگردید، زبان پوزش و عذر تراشی پیش شما می‌گشایند.

۱ـ وی پدر حنظله است که فرشتگان او را غسل دادند.

۲ـ اسباب نزول ۱۴۹.

﴿قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم﴾ به آنها بگو: پوزش نطلبید؛ چون گفته‌ی شما را نمی‌پذیریم. ﴿قد نبأنا الله من أخبارکم﴾ خدا احوال شما را به ما خبر داد و مکنونات ضمایر شما را برای ما بر ملا ساخت. ﴿و سیری الله عملکم و رسوله﴾ در آینده خدا و پیامبر عمل شما را خواهند دید، آیا توبه می‌کنید و از نفاق پشیمان می‌شوید یا بر انفاق پایدار می‌مانید؟ ﴿ثم تردون إلی عالم الغیب و الشهادة﴾ بعد از مرگ نزد خدا برمی‌گردید که از نهان و آشکار با خبر است و هیچ امری بر او پوشیده نمی‌ماند. ﴿فینبئکم بما کنتم تعملون﴾ وقتی در محضرش ایستادید، شما را از تمام اعمالتان با خبر می‌سازد. و در مقابل آن به صورتی عادلانه جزای شما را می‌دهد. ﴿سیحلفون بالله لکم﴾ یعنی آن منافقان برای شما قسم خواهند خورد. ﴿إذا انقلبتم إلیهم﴾ وقتی از تبوک پیش آنها برگشتید با عذرهای دروغین پوزش می‌طلبند، ﴿لتعرضوا عنهم﴾ تا از آنان چشم پوشی کنید و دست از ذم کردن آنها بر دارید. ﴿فأعرضوا عنهم﴾ پس به عنوان کین و قهر و دوری گرفتن از آنها، دست از سرشان بردارید، آنها را با آنچه از کفر و نفاق که برای خود اختیار کرده‌اند رها کنید. ابن‌عباس گفته است: منظور ترک کلام و سلام با آنها می‌باشد.[1] سپس خدا علت آن را یادآور شده و فرموده است: ﴿إنهم رجس﴾ به خاطر ناپاکی باطنشان صورت نجس را پیدا کرده‌اند. ﴿و مأواهم جهنم﴾ سرانجام به جهنم می‌روند و جهنم مسکن و مأوایشان خواهد بود. ﴿جزاء بما کانوا یکسبون﴾ کیفر نفاقشان در دنیا و پاداش گناهانی که مرتکب شدند همان است. ﴿و یحلفون لکم لترضوا عنهم﴾ آن را تکرار کرده است تا دروغ آنان را فاش کند و مسلمانان برحذر باشند و دروغ‌ها و معذرت‌های آنان را نپذیرند؛ یعنی برای این‌که رضایت شما را به دست آورند بزرگترین قسم را می‌خورند. ﴿فإن ترضوا عنهم فإن الله لایرضی عن القوم الفاسقین﴾ اگر شما از

۱ـ رازی ۱۶/ ۱۶۴.

آنها راضی شوید برایشان سودی ندارد؛ چون خدا از آنها خشمگین است. ابوسعود گفته است: فاسقین را در جای ضمیر قرار داده است، تا فسق و خروج آنها را از طاعت تثبیت کند.[۱] **﴿الأعراب أشد كفرا و نفاقا﴾** بادیه‌نشینان از متمدنان و ده‌نشینان در کفر شدیدترند و نفاق بزرگتری دارند؛ چون خشن و قسی‌القلب می‌باشند، و اهل خیر و صلاح را کمتر می‌بینند. **﴿و أجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله علی رسوله﴾** و شایسته‌ترند که احکام و شرایعی را که بر پیامبر نازل شده است ندانند و نفهمند. در البحر آمده است: علت این‌که اعراب در کفر و نفاق شدیدتر بودند این بود که بسیار به خود می‌بالیدند، مهاجم و سبک‌سر بودند، بدون مربی و مؤدّب بار آمده بودند، تربیت خاصی نداشتند، به میل خود بار آمده‌اند و نیز از محضر علما دور بودند، و از آشنایی با کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ محروم بودند. از این رو زبان آنها از زبان منافقان مدینه، در بیان کفر آزادتر و رساتر بود. **﴿و الله عليم حكيم﴾** به خلقش آگاه و در صنعش با حکمت است. **﴿و من الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرما﴾** از جمله آن اعراب نادان فردی را می‌یابی که هر چه را در راه خدا خرج می‌کند و صدقه می‌دهد آن را ضرر و زیان می‌داند؛ چون آن را برای رضای خدا صرف نکرده است، پس امید ثوابی هم ندارد. **﴿و يتربص بكم الدوائر﴾** چشم براه است برای شما مصایبی دنیوی پیش بیاید و او از دادن نفقه رهایی یابد. **﴿عليهم دائرة السوء﴾** جمله‌ی اعتراضیه است و برای آنان دعای شر است؛ یعنی عذاب و نابودی به دور آنها می‌چرخد. **﴿و الله سميع عليم﴾** خدا گفته‌های آنها را می‌شنود و از اعمال آنها با خبر است. **﴿و من الأعراب من يؤمن بالله و اليوم الآخر﴾** در بین اعراب هستند افرادی که به یگانگی خدا و به روز رستاخیز ایمان دارند. **﴿و يتخذ ما ينفق قربات عندالله﴾** و می‌داند آنچه را که در راه خدا صرف می‌کند، او را به رضایت و محبت خدا

۱- ابوسعود.

نزدیک می‌کند. ﴿و صلوات الرسول﴾ و او را به دعا و استغفار پیامبرﷺ نزدیک می‌کند. ﴿ألا إنها قربة لهم﴾ (الا) ادات استفتاح است و برای اهمیت دادن به موضوع به‌کار می‌رود؛ یعنی آگاه باشید! این انفاق قربتی است بس عظیم که اگر آن را مخلصانه صرف کنند، آنان را به رضای خدا نزدیک می‌کند. ﴿سیدخلهم الله فی رحمته﴾ خدا آنان را وارد بهشتی می‌کند که آن را برای پرهیزگاران آماده کرده است. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ مطیعان را می‌بخشاید و با آنها مهربان است؛ چراکه آنان را به انجام طاعات و عبادات موفق کرده است. ﴿و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار﴾ پیشکسوتان اول در هجرت و نصرت که از میان یاران پیامبر در ایمان پیشی گرفتند.[1] ﴿و الذین اتبعوهم بإحسان﴾ و آنان که راه آنان را پیش گرفتند و به سیرت نیکوی آنان اقتدا نمودند که عبارتند از تابعین و افرادی که تا روز قیامت راه آنان را می‌روند، ﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾ وعده‌ی بخشودگی و رضایت است؛ یعنی خدا از آنها راضی است و آنها را راضی می‌کند. بالاترین منزلتی که تلاشگران در راه رسیدن به آن تلاش می‌کنند و مسابقه دهندگان برایش مسابقه می‌دهند این است که خدا از آنان راضی باشد و آنها را راضی کند، طبری گفته است: از این جهت مؤمنان از او راضی‌اند که ثواب و پاداش جزیل طاعت و ایمان را به آنها داده است. ﴿و أعد لهم جنات تجری تحتها الأنهار﴾ در آخرت برای آنها باغ‌هایی را تدارک دیده است که در پای درختان و کاخ‌هایش نهرهای آب جاری است. ﴿خالدین فیها أبدا﴾ برای همیشه در آن مقیم خواهند بود. ﴿ذلك الفوز العظیم﴾ این همان کامیابی است که بالاتر از آن وجود ندارد. در البحر آمده است: بعد از این‌که خدا فضایل اعراب مؤمن را بیان کرد،

۱ـ از شعبی روایت شده است که آنها افرادی هستند که بیعت رضوان را انجام دادند، و عده‌ای می‌گویند: عبارتند از نمازگزاران به سوی دو قبله و ما می‌گوییم: «سابقون اوّلون» عبارت از تمام اصحابی است که در هجرت و نصرت از دیگر نسل‌ها پیشی گرفته‌اند. طبری و رازی این نظریه را ترجیح داده‌اند.

به دنبال آن حال آن پیشکسوتان را یادآور شد، اما بین آن دو تمجید فاصله‌ی بسیار است، در آنجا فرموده است: ﴿ألا إنها قربة لهم﴾، و در اینجا گفته است: ﴿ذلك الفوز العظيم﴾.[۱] ﴿و ممن حولكم من الأعراب منافقون﴾ ای اهل مدینه! آگاه باشید در بین اعراب دور و برتان افرادی منافق قرار دارند. ﴿و من أهل المدينة﴾ از مردم مدینه نیز افرادی منافق هستند. ﴿مردوا على النفاق﴾ بر نفاق لجبازی و اصرار دارند. ابن‌عباس گفته است: بر آن تمرین و پایداری دارند، از جمله ابن سلول و جلاس و عامر راهب.[۲] ﴿لاتعلمهم نحن نعلمهم﴾ آنها از بس که ماهرند، تو ای محمد! آنها را نمی‌شناسی، به طوری که کارشان بر بسی از مردم پوشیده است. ولی ما آنها را می‌شناسیم و احوال آنان را به تو خبر می‌دهیم. ﴿سنعذبهم مرتين﴾ آنها را دو بار عذاب می‌دهیم: در دنیا باکشتن و به اسارت در آمدن، و بعد از مرگ با عذاب قبر. ﴿ثم يردون إلى عذاب عظيم﴾ آنگاه در قیامت عذاب آتش را خواهند چشید که خدا آن را برای کافران و فاجران تدارک دیده است. ﴿و آخرون اعترفوا بذنوبهم﴾ جمعی دیگر که به گناه خود اقرار کرده و برای تخلف خود دست به دامان عذرهای کاذب نشدند. رازی گفته است:[۳] آنها گروهی از مسلمانان بودند که از غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند اما نه به انگیزه‌ی نفاق، بلکه به علت تنبلی و سستی. بعداً از عمل خود پشیمان شدند و توبه کردند. ﴿خلطوا عملا صالحا و آخر سيئاً﴾ جهادهای قبلی و رفتن با پیامبرﷺ برای جهاد را با عمل بد و زشت یعنی تخلف از غزوه‌ی تبوک مخلوط کردند. ﴿عسى الله أن يتوب عليهم﴾ امید است خدا توبه‌ی آنان را بپذیرد. طبری گفته است: «عسی» از جانب خدا معنی واجب می‌دهد، یعنی خدا توبه‌ی آنها را قبول خواهد کرد. اما در زبان عرب «عسی» معنی امید و رجا می‌دهد.[۴] ﴿إن الله غفور رحيم﴾

۱ـ البحر ۵/۹۲.
۲ـ تفسیر ابن جوزی ۳/۴۹۱.
۳ـ رازی ۱۶/۱۷۴.
۴ـ طبری ۱۱/۱۲.

هرکس که توبه کند او را می‌بخشاید، و برای آنکه پشیمان شود رحمتش بی‌کران است. ﴿خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيهم بها﴾ ای محمد! از آنان که به گناه خود اعتراف کردند صدقه بگیر تا به وسیله‌ی آن آنها را از گناهان پاک کنی، و به وسیله‌ی همان صدقه حسنات آنها رشد کند و افزون شود، تا به سبب آن به درجه و مقام مخلصان ارتقا یابند. ﴿و صل عليهم إن صلاتک سكن لهم﴾ برای آنان دعای بخشودگی بکن؛ زیرا دعا و استغفار تو موجب آرامش آنها می‌شود. ابن‌عباس گفته است: ﴿سكن لهم﴾ یعنی رحمة لهم برای آنان رحمت است. ﴿و الله سميع عليم﴾ یعنی گفته‌ی آنان را می‌شنود و از نیّت آنان آگاه است. ﴿ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن عباده﴾ استفهام برای تقریر است؛ یعنی آیا آن توبه‌کنندگان نمی‌دانند که فقط خدا توبه‌ی بندگان تواب را قبول می‌کند و بس؟ ﴿و يأخذ الصدقات﴾ و صدقه را از آنکه نیتش خالص است قبول می‌کند. ﴿و أن الله هو التواب الرحيم﴾ و فقط خدا است توبه را قبول کرده و دروازه‌ی مهر و رحمتش را می‌گشاید. ﴿غافر الذنب و قابل التوب﴾. ﴿و قل اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله و المؤمنون﴾ صیغه‌ی امر متضمن وعید است؛ یعنی هر کاری که می‌خواهید بکنید؛ چون اعمالتان از خدا پوشیده نیست و در روز قیامت و در روز حساب اعمالتان بر پیامبر ﷺ و مؤمنان عرضه می‌شود. ﴿و ستردون إلى عالم الغيب و الشهادة﴾ و نزد خدایی بر می‌گردید که هیچ امری بر او پوشیده نیست. ﴿فينبئكم بما كنتم تعملون﴾ مطابق اعمالتان شما را مجازات می‌کند و پاداش می‌دهد، اگر عملتان نیکو باشد، پاداش نیک می‌یابید و اگر عملتان بد باشد، پاداش بد خواهید دید. ﴿و آخرون مرجون لأمر الله﴾ جمعی از متخلفین هستند که کارشان به تأخیر افتاده است، تا فرمان خدا در موردشان نمایان شود. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیة که به توبه و اعتذار نشتافتند، و از جمله‌ی یاران بدر بودند. پیامبر ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با آنها نهی کرد، در نتیجه در انتظار فرمان خدا نشستند که از

سر تقصیرشان درگذرد؛[1] چون فقط تنها خدا توبه را قبول می‌کند و بس. ﴿**إما يعذبهم و إما يتوب عليهم**﴾ در صورت توبه نکردن آنها را عذاب می‌دهد، و یا این‌که توفیق قبول توبه را به آنها می‌دهد و آنها را می‌بخشاید. ﴿**و الله عليم حكيم**﴾ از حال آنها آگاه است و مطابق حکمت با آنها عمل می‌کند و این همان سه نفری هستند که نامشان در آیه‌ی ﴿**وعلى الثلاثة الذين خلفوا**﴾ آمده است و کار آنها به مدت پنجاه روز متوقف ماند، و مردم آنها را ترک گفتند تا سرانجام آیه‌ی قبول توبه‌ی آنان نازل شد. ﴿**والذين اتخذوا مسجداً ضراراً**﴾ از جمله منافقین جماعتی بود که در گناه و جرم مبالغه ورزیدند، تا جایی که مجمعی را بنا نهادند که در آن به تدبیر شر بپردازند و آن را «مسجد زیان رساندن به مؤمنان» نام نهادند[2] و به نام مسجد ضرار مشهور شد. ﴿**وكفرا**﴾ و برای کمک به کفری که آن را در نهاد داشتند و آن را پنهان می‌کردند. ﴿**و تفريقا بين المؤمنين**﴾ و به وسیله‌ی آن جماعت مؤمنان را متفرق کنند، و آنها را از رفتن به مسجد قباء منصرف نمایند. ﴿**وإرصادا لمن حارب الله و رسوله**﴾ و انتظار کشیدن برای آمدن ابوعامر فاسق که به پیامبر گفته بود: هر که را یابم که علیه تو می‌جنگد در کنارش با تو خواهم جنگید. ابو عامر به آنها دستور داد مسجد را بسازند تا او آن را دژ خود قرار دهد. طبری در روایت ضحاک گفته است: آنها جمعی بودند که در قباء مسجدی را برای زیان رساندن به پیامبر و مسلمانان ساختند و می‌گفتند: وقتی ابو عامر برگردد در آن نماز می‌خواند و بر محمد چیره و غالب می‌شود.[3] ﴿**و ليحلفن إن أردنا إلا الحسنى**﴾ قسم می‌خورند که از ساختن آن جز خیر و احسان هدفی نداشتیم، ما می‌خواستیم رفاه و آسایش بیشتری برای مستمندان فراهم کنیم و مؤمنان نیز فضای وسیع‌تری در اختیار داشته

۱ـ ابوسعود ۲/ ۲۹۵.

۲ـ به سبب نزول نگاه کن.

۳ـ طبری ۱۱/ ۲۵.

باشند! ﴿و الله یشهد إنهم لکاذبون﴾ خدا از سوگند دروغین آنها باخبر است. آوردن «إن» و «لام» برای اضافه تأکید است. سپس خدا پیامبر را از اقامه‌ی نماز در آن منع کرد و فرمود: ﴿لا تقم فیه أبداً﴾ ای محمد! هرگز در آن نماز مخوان؛ چون فقط به عنوان مرکز و دژی برای اهل نفاق بنا شده است. ﴿لمسجد أسس علی التقوی﴾ لام برای قسم است؛ یعنی مسجد قبا که بر اساس تقوی بنا شده است، ﴿من أول یوم﴾ از همان روز آغاز، ﴿أحق أن تقوم فیه﴾ شایسته و لایقتر است که در آن نماز بخوانی تا مسجد ضرار. ﴿فیه رجال یحبون أن یتطهروا﴾ در این مسجد مردانی پرهیزگار - یعنی انصار - هستند که دوست دارند از گناهان و نافرمانی‌ها پاک شوند. ﴿و الله یحب المطهرین﴾ و خدا افرادی را دوست دارد که در پاکیزگی ظاهری و باطنی خود مبالغه می‌کنند. سپس خدای متعال به فضیلت و امتیاز مسجد تقوی اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿أفمن أسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان﴾ استفهام انکار است؛ یعنی آیا آنکه اساسش بر تقوی و بیم از خدا و طلب رضایتش بنیان نهاده شده، ﴿خیر أم من أسس بنیانه علی شفا جرف هار﴾ بهتر است یا آنکه بنیانش بر لبه‌ی پرتگاه و کناره‌ی دره‌ی در حال رانش قرار دارد؟ ﴿فانهار به فی نار جهنم﴾ ساختمان در آتش جهنم فرو ریخت. ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾ خدا ستمکاران را به راه راست هدایت نمی‌کند. این آیه عمل مخلصان و مؤمنان و عمل اهل نفاق را در قالب تشبیه و تمثیل بیان می‌کند؛ یعنی آیا آنکه دینش را بر اساس پرهیزگاری و اخلاص قرار داده است مانند آن است که دینش را بر پایه‌ی ناروایی و نفاق نهاده است که شبیه لبه‌ی دره، یا پرتگاهی است که در شرف سقوط است؟ ﴿و لایزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم﴾ هنوز به خاطر ویران کردن مسجد ضرار، قلوب اهل آن از شک و کینه و نفاق و تردید موج می‌زند. گمان می‌برند که ساختن و تأسیس بر اساس نیکی و احسان بوده است. روایت شده است که پیامبر ﷺ افرادی را برای ویران کردن و سوزاندن آن اعزام داشت و دستور داد به منظور اهانت به دست‌اندرکاران

ساختِ آن مسجد، مردار و زباله و آشغال را در آن بریزند، از این رو کینه و خشم و قهر منافقین بالاگرفت و شدت یافت. ﴿إلا أن تقطع قلوبهم﴾ هنوز در تردید و خشم به سر می‌برند مگر این‌که قلبشان بترکد و بمیرند. ﴿و الله علیم حکیم﴾ خدای سبحان به احوال منافقین آگاه است و در تدبیر کار آنان و مجازاتشان در مقابل عمل ناپسندشان حکیم است.

نکات بلاغی: ۱ـ عبارت ﴿الغیب و الشهادة﴾ متضمن طباق است.
۲ـ ﴿لایرضی عن القوم الفاسقین﴾ آوردن اسم ظاهر در محل ضمیر برای اضافه تقبیح و زشت نشان دادن است. در اصل «لایرضی عنهم» است.
۳ـ ﴿سیدخلهم فی رحمة﴾ متضمن مجاز است؛ یعنی آنها را وارد بهشتی می‌کند که جایگاه رحمت است. از جمله‌ی اطلاق حال و اراده‌ی محل است.
۴ـ ﴿عملا صالحا و آخر سیئاً﴾ در بین صالحا و سیئا طباق برقرار است.
۵ـ ﴿إن صلاتك سکن لهم﴾ شامل تشبیهی بلیغ است؛ چون صلاة را به عنوان مبالغه عین آرامش و اطمینان قرار داده است. در اصل (کالسکن) است. ادات تشبیه و وجه شبه از آن حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ در آمده است.
٦ـ ﴿هار فانهار﴾ متضمن جناس ناقص است که از محسنات بدیعی است. ﴿أفمن أسس بنیانه علی تقوی﴾ کلام شامل استعاره‌ی مکنیه می‌باشد؛ چون تقوی و رضوان را به زمین سفت و محکم و قابل اعتماد برای پی ساختمان تشبیه کرده و مشبه را برداشته و چیزی از خصوصیات آن یعنی تاسیس را بیان کرده است.[1]

یادآوری: کلمه‌ی (عسی) از جانب خدا معنی وجوب می‌دهد. امام رازی گفته است: قرآن مطابق عرف مردم در بیان و گفتگو نازل شده است. اگر یک‌نفر نیازمند از

۱ـ به آنچه شریف‌رضی در تلخیص البیان نوشته است مراجعه کنید که درباره‌ی این آیه مطالبی جالب گفته است.

سلطان با عظمت چیزی درخواست کند، جواب او را جز به صورت رجا و امید نمی‌دهد و (عسی) یا (لعل) به‌کار می‌برد تا نشان دهد کسی را بر او اجباری نیست بلکه آن را از روی فضل و احسان انجام می‌دهد. و فایده‌ی دیگر نیز دارد و آن این‌که درخواست کننده همیشه حالت امید و آرزو راداشته باشد نه این‌که مطمئن باشد که خدا او را عفو می‌کند در نتیجه دچار سستی و اهمال شود.[1]

لطیفه: اعمش روایت کرده است که یک مرد عرب در مجلس «زید بن صوحان» که در نهاوند دستش را از دست داده بود، نشست در حالی که زید با یاران خود صحبت می‌کرد. مرد عرب گفت: قسم به خدا سخنانت مرا شیفته می‌کند و دستت در من شک و تردید بر می‌انگیزد. زید گفت: چرا دست من در تو شک ایجاد می‌کند؟ این‌که دست چپ است؟ عرب گفت: قسم به خدا نمی‌دانم آیا دست راست را قطع می‌کنند یا دست چپ؟ آنگاه زید گفت: خدا درست فرموده است آنجاکه می‌فرماید: ﴿الأعراب أشد کفرا و نفاقا و أجدر ألا یعلموا حدود ما أنزل الله علی رسوله..﴾. این عرب مشکوک بود که دست زید به خاطر دزدی قطع شده است یا خیر؟[2]

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ ٱللهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي ٱلتَّوْرَاةِ وَ ٱلإِنْجِيلِ وَ ٱلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ ٱللهِ فَٱسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١١١﴾ ٱلتَّائِبُونَ ٱلْعَابِدُونَ ٱلْحَامِدُونَ ٱلسَّائِحُونَ ٱلرَّاكِعُونَ ٱلسَّاجِدُونَ ٱلآمِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَ ٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ

۱ـ رازی ۱۷٦/۱٦.

۲ـ محاسن التأویل ۳۲۳۹/۸.

ٱلْحَافِظُونَ لِحُدُودِ ٱللهِ وَ بَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُوْلِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ وَ مَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَ مَا كَانَ ٱللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَايَتَّقُونَ إِنَّ ٱللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ ٱللهَ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ ٱللهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾ لَقَد تَابَ ٱللهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَ ٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَ عَلَى ٱلثَّلَاثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ ٱللهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ كُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُم مِنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ ٱللهِ وَ لَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ ٱللهِ وَ لَا يَطَأُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ ٱللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَ لَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾ وَ مَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُم طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي ٱلدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِنَ ٱلْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ ٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾ وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هٰذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ ٱنصَرَفُوا صَرَفَ ٱللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که احوال منافقین متخلف از جهاد و باز دارندگان از جهاد را یادآور شد، اوصاف مؤمنان مجاهد را ذکر کرد که خود را به خدا فروختند. آنگاه داستان سه نفر از کسانی که از غزوه‌ی تبوک تخلف نمودند بازگو می‌کند و نیز به جریان قبول توبه‌ی آنان از جانب خدا می‌پردازد و سوره را با یادآوری نعمت بزرگی که به مؤمنان داده است یعنی بعثت اختر تابان، حضرت محمد عربی که او را رحمت برای همه‌ی جهانیان فرستاده است، خاتمه می‌دهد.

معنی لغات: ﴿أواه﴾ آنکه بسیار آه می‌کشد. معنی آن عبارت است از فروتن و گریان. تأوّه یعنی از درد نالید. شاعر گفته است:

إذا ما قمت أرحلها بليلٍ   تأوّه اهة الرجل الحزين[1]

«وقتی در شب آن را به حرکت در بیاورم، مانند مرد اندوهبار آه می‌کشد».

﴿حليم﴾ پر حوصله و بردبار، و آن کسی است که از گناه و خطا صرف‌نظر می‌کند و آزار را تحمل می‌نماید. ﴿العسرة﴾ شدت و سختی کار. غزوه‌ی تبوک به غزوه‌ی «العسرة» موسوم شد؛ چون مشقت و شدت در آن زیاد بود. ﴿يزيغ﴾ زیغ به معنی انحراف و کج شدن است. زاغ قلبه یعنی قلب او از هدایت و ایمان منحرف و کج شد. ﴿ظمأ﴾ تشنگی شدید. ﴿نصب﴾ بار و خستگی. ﴿مخمصة﴾ گرسنگی شدید. ﴿ينالون﴾

۱ـ البحر ۸۸/۵.

به معنی درک می‌کنند، و نال الشیء یعنی به آن چیز رسید. ﴿غلظة﴾ شدت و قوّت. ﴿عزیز﴾ سخت و شاق. ﴿عنتم﴾ عنت یعنی شدت، مشقت.

سبب نزول: الف؛ هنگامی که در شب عقبه هفتاد نفر از انصار با پیامبرﷺ بیعت کردند، عبدالله بن رواحه گفت: یا رسول الله! هر چه راکه می‌خواهی برای خدا و خودت شرط کن، فرمود: برای خدا شرط می‌کنم که او را پرستش کنید و برایش شریک و انباز نیاورید. و برای خودم شرط می‌کنم که خود را از هر چه حفظ و حمایت می‌کنید، مرا هم حمایت کنید. گفتند: اگر ما چنان کنیم چه چیزی به ما می‌رسد؟ فرمود: «بهشت». گفتند: معامله‌ایست پر سود، نه آن را فسخ می‌کنیم و به هم می‌زنیم، و نه از آن استعفا می‌دهیم. آنگاه آیه‌ی ﴿إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم﴾ نازل شد.[1]

ب؛ هنگامی که فوت ابوطالب فرا رسید، حضرت محمدﷺ بر بالینش آمد. ابوجهل و عبدالله بن ابی امیة در آنجا بودند. پیامبرﷺ فرمود: عموجان! بگو: ﴿لا إله إلا الله﴾ و من در محضر خدا برایت گواهی می‌دهم. ابو جهل و ابن ابی امیه گفتند: ای ابو طالب! آیا از دین عبدالمطلب روگردان می‌شوی؟ باز پیامبر شهادت را بر او عرضه کرد. تا ابوطالب گفت: آن را نمی‌گویم. او بر آیین عبدالمطلب بود، و از گفتن «لا إله إلا الله» امتناع ورزید. پیامبرﷺ فرمود: به خدا اگر از جانب خدا منع نشوم برایت طلب بخشودگی می‌کنم. آنگاه خدای عزوجل آیه‌ی ﴿ما کان للنبي و الذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین﴾ نازل شد. و نیز آیه‌ی ﴿إنك لاتهدی من أحببت...﴾ نازل گردید.[2]

تفسیر: ﴿إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة﴾ خدا اموال و جان مؤمنان را در مقابل بهشت خریده است. مثال است برای پاداش مجاهدین و در بالاترین نقطه‌ی بلاغت و فصاحت قرار دارد. خدا پاداش آنها را در مقابل بذل مال و

۱ـ زادالمسیر ۳/۵۰۴.

۲ـ روایت از مسلم.

جان و در قالب معامله‌ی خرید و فروش، مثل زده است. حسن گفته است: در این معامله بیشترین بها را به آنها داده است. کرم و فضل خدا را بنگرید! جان را که خالقش همو است و مال را که او آن را عطا کرده و به آنها بخشیده است در مقابل این بهای گرانقدر، از آنها خریداری می‌کند! واقعاً معامله ایست بس پر سود. و بعضی گفته‌اند: توجه تو را به معامله‌ای جلب می‌کنیم که فروشنده در آن مؤمن است و مشتری خدای صاحب عزت و بهای آن بهشت و چک آن کتب آسمانی است و واسطه حضرت محمد ﷺ است. ﴿یقاتلون فی سبیل الله﴾ به منظور اعزاز و اعتلای دین خدا به جهاد می‌پردازند. ﴿فیقتلون و یقتلون﴾ در حالت پیروزی و غلبه بر دشمنان می‌کشند و یا در نبرد به شهادت می‌رسند. ﴿وعدا علیه حقا﴾ خدا وعده‌ی قطعی داده است. ﴿فی التوراة و الإنجیل و القرآن﴾ یعنی وعده‌ی ثابت را در کتاب‌های مقدس یعنی تورات و انجیل و قرآن داده است. ﴿و من أوفی بعهده من الله﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است؛ یعنی هیچ کس مانند خدا در وعده‌ی خود وفادار نیست. زمخشری گفته است: چون خلاف وعده زشت است از انسان محترم و با فضیلت نمی‌خیزد تا چه رسد به خداوند بی‌نیازی که زشتی از او جایز نیست؟ این اسلوب بیان در ترغیب بر جهاد از آن نیکوتر و بلیغ‌تر به چشم نمی‌آید.[۱] ﴿فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به﴾ مژده‌ی چنان معامله‌ی پر سود را بدهید، و از آن بی‌نهایت مسرور شوید. ﴿و ذلك هو الفوز العظیم﴾ کامیابی و برخورداری از مقصودی است که بالاتر از آن وجود ندارد و از آن بزرگتر نیست. ﴿التائبون العابدون الحامدون﴾ کلامی است مستأنف. زجاج گفته است: مبتدایی است که خبرش محذوف است؛ یعنی توابان، عابدان و سپاسگزاران نیز اهل بهشت می‌باشند هر چند که به جهاد هم نرفته باشند مانند ﴿و کلا وعد الله الحسنی﴾ یعنی خدا به توبه‌کاران از نافرمانی، عابدان

۱- طبری ۱۱/۳٦ و رازی ۱٦/۱۹۹.

مخلص، سپاسگزاران و ستایشگرانِ در شادی و سرور و تنگی و سختی پاداش نیک می‌دهد. ﴿السائحون﴾ آنان که در سفر غزا و جهادند یا در طلب علمند. از سیاحت گرفته شده و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می‌باشد.(۱) ﴿الراکعون الساجدون﴾ نماز گزاران. ﴿الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر﴾ دعوتگران به سوی خدا که مردم را به رشد و هدایت می‌خوانند و آنان را از فساد و پستی منع می‌کنند، ﴿و الحافظون لحدود الله﴾ و آنان که بر ادای فرایض خدا پایدارند و آن را پاس می‌دارند و به حلال و حرام مشروع از جانب خدا متمسک می‌باشند. طبری گفته است: یعنی آنان که فرایض خدا را به جا می‌آورند و در مقابل امر و نهیش سر فرو می‌نهند.(۲) ﴿و بشر المؤمنین﴾ مژده‌ی باغ‌های پر نعمت را به آنان بده. «مبشّر به» حذف شده است و این نشان‌دهنده‌ی آن است که قابل حصر و شمارش نیست، بلکه مؤمنین نعمت‌هایی دارند که چشم نظیرش را ندیده و گوش همانند آن را نشنیده است و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است. ﴿ما کان للنبي و الذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین﴾ نباید پیامبرﷺ و مؤمنان، برای مشرکین از پیشگاه خدا طلب آمرزش و بخشودگی کنند. ﴿ولو کانوا أولي قربی﴾ هر چند که مشرکان از خویشاوندان نزدیک آنها هم باشند. ﴿من بعد ما تبین لهم أنهم أصحاب الجحیم﴾ بعد از این‌که برای آنها مشخص شد که آنها به خاطر این‌که بر کفر مرده‌اند اهل آتشند. آیه در مورد ابوطالب نازل شده است.(۳) ﴿و ما کان استغفار إبراهیم لأبیه﴾ این بیان سبب طلب بخشودگی حضرت ابراهیم برای پدرش یعنی آزر می‌باشد؛ یعنی ابراهیم اقدام به استغفار نکرد، ﴿إلا عن موعدة وعدها إیاه﴾

۱ـ بعضی سائحون را به روزه‌داران تفسیر کرده‌اند و عطاء گفته است: عبارتند از غازیان و ابن زید گفته است: عبارتند از مهاجرین و رازی تفسیر ما را ترجیح داده است و برای تفسیر آن همان بهتر است، به دلیل: ﴿فسیحوا في الأرض﴾. والله‌اعلم.

۲ـ طبری ۳۹/۱۱.

۳ـ اسباب نزول.

جز به خاطر وعده‌ای که قبلاً به او داده، گفته بود: ﴿سأستغفر لك ربي﴾. و این امر قبل از اصرارش بر شرک بود. ﴿فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه﴾ وقتی برای ابراهیم مشخص شد که به درستی بر کفر اصرار می‌ورزد و برآن پایدار است، به طور کلی از پدر تبری نمود، چه رسد به این‌که برایش بخشودگی بطلبد. سپس خدای متعال توضیح داده است که شدت علاقه و محبتش نسبت به پدر او را وادار کرد که برای پدرش استغفار کند. ﴿إن إبراهيم لأواه﴾ چون رحم و رقت قلبش زیاد بود، آه و افسوس زیاد داشت. ﴿حليم﴾ صبور و با تحمل بود، مشکلات و ناگواری پیش آمده را تحمل می‌کرد، از این رو با وجود این‌که با آیه‌ی ﴿لئن لم تنته لأرجمنك﴾ او را تهدید کرده اما دلش برای پدر می‌سوخت. ولی هیچ کس حق ندارد در این مورد به او تأسی کند. ابوحیان گفته است: استغفار ابراهیم برای پدرش به این انگیزه بود که شاید از او پیروی کند. خدا علت استغفارش را بیان کرده و آن عبارت بود از وعده‌ای که به او داده بود؛ چون امیدوار بود ایمان بیاورد، اما همین که از طریق وحی دریافت که دشمن خداست و به کافری می‌میرد، امیدش به یأس مبدل شد و از او تبری نمود و استغفارش را متوقف و قطع کرد.[1] ﴿و ما كان الله ليضل قوما﴾ درباره‌ی جمعی از مؤمنان نازل شد که برای مشرکین طلب بخشودگی می‌کردند، سپس به خاطر این عمل از خود بیم پیدا کردند، تا سرانجام این آیه نازل شد و آنها را دلداری داد.[2] یعنی خدا حکم گمراهی را درباره‌ی جمعی صادر نمی‌کند، ﴿بعد إذ هداهم﴾ بعد از این‌که توفیق ایمان را به آنان عطا کرد. ﴿حتى يبيّن لهم ما يتقون﴾ تا آنچه که از آن اجتناب و دوری می‌کنند برایشان مشخص و معلوم کنند، پس اگر بعد از نهی مخالفت کنند مستوجب عقوبت و کیفرند. ﴿إن الله بكل شيء عليم﴾ به تمام اشیا آگاه است. از جمله می‌داند چه کسی مستحق هدایت است و چه کسی شایسته‌ی گمراهی؟ ﴿إن الله له

۱ـ البحر ۱۰۵/۵.

۲ـ التسهیل ۸۶/۲.

ملك السموات و الأرض﴾ فرمانروایی و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و تمام افراد ساکن در آن دو فرمانبر و بنده‌ی او می‌باشند. **﴿يحيی و يميت﴾** حیات و مرگشان فقط در دست اوست. **﴿و ما لكم من دون الله من ولی و لانصير﴾** ای مردم! به غیر از خدا، هیچ کس را نمی‌یابید که به او پناه برید و یا به او متکی شوید. آلوسی گفته است: بعد از این‌که آنان را از طلب بخشودگی برای مشرکین منع کرد، و این متضمن تبری از مشرکین هم بود، توضیح داد که خدای سبحان مالک تمام موجودات است و سرپرستی امور آنها را در دست دارد، و بر آن غالب است و جز از جانب او یاری و نصرتی نخواهند یافت، تا به طور کامل به پیشگاه او رو آورند و از غیر او تبری نمایند، و جز به درگاه او پناه نبرند.[1] **﴿لقد تاب الله علی النبي و المهاجرين و الأنصار﴾** خدا توبه‌ی پیامبر را قبول کرد که به منافقین اجازه‌ی تخلف داد، و از مهاجرین صرف‌نظر کرد که در غزوه‌ی تبوک لغزش‌هایی داشتند، که بعضی از آنها در رفتن به جهاد سستی و سنگینی از خود نشان دادند. منظور این است: توبه‌ی مؤمنانِ متخلف از غزوه‌ی تبوک که پشیمان شده و توبه نمودند و خدا از صداقت توبه‌ی آنها با خبر بود، مورد پذیرش واقع شده و به خاطر آرامش خاطر آنان در صدر آن توبه‌ی پیامبر و اصحاب بزرگوار را آورده است، تا به منزلت آنها اشاره کرده و مؤمنان را به توبه تشویق و تحریک نماید؛ چرا که هر مؤمنی به توبه و استغفار احتیاج دارد، حتی پیامبر و یاران مهاجر و انصارش.[2] **﴿الذين اتبعوه فی ساعة العسرة﴾** یعنی آنان که در غزوه‌ی تبوک و ایام شدت و سختی و کمبود آذوقه و تنگی شدید از او پیروی کردند. طبری از حضرت عمرﷺ نقل کرده است در گرمای بسیار شدید با پیامبر برای غزوه‌ی تبوک بیرون آمدیم و در جایی توقف کردیم، سخت تشنه بودیم تا جایی که گمان می‌کردیم گردنمان دارد قطع می‌شود. انسان شترش را می‌کشت و

۱ـ روح المعانی ۱۱/۳۹.
۲ـ کشاف ۲/۳۱۶.

شکمبه‌اش را بیرون می‌آورد و آب داخل آن را می‌نوشید. حضرت ابوبکرﷺ گفت: یا رسول الله! خدا دعایت را مایه‌ی خیر قرار داده است، پس برای ما دعا کن. فرمود می‌خواهی؟ گفت: بله. آنگاه پیامبرﷺ دست‌هایش را بلند کرد، هنوز آنها را پایین نیاورده بود که از آسمان باران بارید، یاران تمام ظروفی را که با خود داشتند از آب پر کردند، سپس نگاه کردیم، دیدیم باران از اردوگاه تجاوز نکرده است.[1] ﴿**من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم**﴾ بعد از این‌که نزدیک بود به سبب روبرو شدن با شدت و سختی قلوب بعضی از آنها از حق منحرف شود و دچار شک و تردید گردد. ﴿**ثم تاب علیهم**﴾ بعد از این‌که پشیمان شدند، خدا توفیق پایداری بر حق و قبول توبه را به آنها عطا فرمود. ﴿**إنه بهم رؤوف رحیم**﴾ نسبت به مؤمنان با لطف و مرحمت است. ﴿**و علی الثلاثة الذین خلفوا**﴾ از آن سه نفر که از تبوک تخلف ورزیدند، توبه را قبول کرد. آنها عبارت بودند: از «کعب»، «هلال» و «مراره».[2] ﴿**حتی إذا ضاقت علیهم الأرض بما رحبت**﴾ تا جایی که زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان تنگ آمد. ﴿**و ضاقت علیهم أنفسهم**﴾ بر اثر غم و اندوه فراگیر، عرصه بر خود آنان تنگ آمد، به طوری که الفت و انس و سرور و شادی از قلب آنان رخت بر بسته بود؛ چون پیامبرﷺ از مردم خواسته بود که با آنها قطع رابطه کنند و با آنها گفتگو نکنند، به طوری که اگر به نزدیکترین کسان سلام می‌دادند جواب نمی‌یافتند. و زنان و خانواده و اقوامشان آنان را ترک نمودند تا زمانی که خدا توبه‌ی آنان را قبول نمود. ﴿**و ظنوا أن لا ملجاء من الله إلا إلیه**﴾ یقین حاصل کردند که پناهگاه و محافظی وجود ندارد که آنها را از عذاب خدا محفوظ بدارد جز این‌که به پیشگاه او برگردند و توبه کنند. ﴿**ثم تاب علیهم لیتوبوا**﴾ خدا توبه را از آنان قبول کرد و دروازه‌ی

۱ـ طبری ۵۵/۱۱.

۲ـ داستان آنها را در صحیح بخاری مبحث «مغازی» و در طبری ۵۶/۱۱ مطالعه کنید.

رحمتش را به رویشان گشود تا به توبه و اَنابت ادامه دهند. ﴿إن الله هو التواب الرحیم﴾ هر چند گناه و نافرمانی زیاد و بزرگ باشد، باز او در قبول‌کردن توبه مبالغه می‌کند. و با رحمت فراگیر خود بر بندگان منت مهر و رحمت می‌نهد. ﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین﴾ ای مؤمنان! در تمام اعمال و اقوالتان خدا را در نظر داشته باشید و با اهل صدق و یقین مأنوس شوید و با آنان باشید، آنان که با قول و عمل صداقت خود را در دین ثابت کرده و می‌کنند. ﴿ماکان لأهل المدینة و من حولهم من الأعراب أن یتخلفوا عن رسول الله﴾ سرزنش افرادی است که از غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند؛ یعنی برای ساکنان مدینه و مردم بادیه‌نشین اطراف سیدنه جایز نیست با پیامبرﷺ در غزوه و جهاد شرکت نکنند و از او تخلف نمایند. ﴿و لایرغبوا بأنفسهم عن نفسه﴾ نفس خود را بر نفس پیامبرﷺ برتری ندهند، به گونه‌ای که خود از بدی و ناملایمات دوری جویند و او را حمایت نکنند. بلکه بر آنان واجب است با جان و مال فداکاری کنند و در هر سختی و تنگنایی درکنارش باشند، و در هول و هراس او را رها نکنند. زمخشری گفته است: به آنها امر شده است در سختی و تنگی درکنارش باشند و هر مشکل و رنجی را که او تحمل می‌کند، آنها هم با جان و دل پذیرا باشند، و بدانند که عزیزترین و گرامی‌ترین فرد در نزد خدا فقط اوست. نه این‌که مشکلاتی را بر خود هموار سازند که او به خود اجازه‌ی آن را داده است، و این نهی بسیار بلیغ است و مردم را به پیروی از او تشویق و تحریک می‌کند.[1] ﴿ذلك بأنهم لایصیبهم ظماء﴾ نهی از آن تخلف به این سبب است که آنها دچار هیچ‌گونه تشنگی نمی‌شوند. ﴿و لانصب﴾ و هیچ خستگی و زحمتی را دچار نمی‌شوند، ﴿و لامخمصة﴾ وگرسنگی شدید را تحمل نمی‌کنند. ﴿فی سبیل الله﴾ به خاطر راه خدا. ﴿و لایطئون موطئا﴾ و پیاده یا سواره یکی از اماکن کفار را در نمی‌وردند که،

۱ـکشاف ۲/۳۲۱.

﴿یغیظ الکفار﴾ کفار از پا نهادن در آن خشمگین شوند. **﴿و لاینالون من عدو نیلا﴾** و از دشمنان چیزی از قبیل کشتن و به اسارت گرفتن به دست نمی‌آورند، **﴿إلا کتب لهم به عمل صالح﴾** مگر این‌که در نزد خدا برای آنان احسان و قربت به شمار می‌آید. **﴿إن الله لایضیع أجر المحسنین﴾** خدا هرگز پاداش عمل نیک نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و به هدر نمی‌دهد. **﴿و لاینفقون نفقة صغیرة و لاکبیرة﴾** و هیچ خورد و کلانی را خرج نمی‌کنند. ابن‌عباس گفته است: از یک دانه خرما و بالاتر از آن، **﴿و لایقطعون وادیا﴾** و برای جهاد سرزمینی را در نمی‌وردند، **﴿إلا کتب لهم﴾** مگر این‌که پاداش چنان عملی برای آنان نوشته می‌شود. **﴿لیجزیهم الله أحسن ما کانوا یعملون﴾** در مقابل بهترین عمل آنها خدا نیکوترین پاداش را می‌دهد. آلوسی گفته است: یعنی اعمال آنان دارای پاداش نیک و پاداش نیکوتر است، و خدای سبحان پاداش نیکوتر را برای آنها اختیار کرده است.[۱]

﴿و ما کان المؤمنون لینفروا کافة﴾ لازم نیست تمام مؤمنان به جهاد بروند به طوری که سرزمینشان خالی بماند. ابن‌عباس روایت کرده است: بعد از این‌که خدا بر متخلفان سخت گرفت، گفتند: هیچ‌یک از ما هرگز از سپاه و یا سریه تخلف نخواهد ورزید. بعد از این‌که پیامبر ﷺ به مدینه برگشت و سریه‌هایی را به سوی کفار اعزام داشت، تمام مسلمانان برای غزوه بسیج شدند و پیامبر ﷺ را در مدینه تنها گذاشتند، تا این آیه نازل شد: **﴿فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة﴾** وقتی بسیج همه‌ی مردم ممکن نیست و مصلحتی هم در آن نیست، پس چرا از هر جماعت تعدادی بسیج نمی‌شوند، **﴿لیتفقهوا فی الدین﴾** تا در مسایل دین آگاه و فقیه شوند و مشقت و زحمت طلب علم را تقبل نمایند. **﴿و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون﴾** هنگامی که اقوام و خویشاوندانشان از غزوه و جهاد برگشتند، آنان را بترسانند و آنها را هدایت نمایند، امید

۱ـ روح المعانی ۴۷/۱۱.

است با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی، از کیفر و عقاب خدا بترسند. آلوسی گفته است: ظاهراً می‌بایست به جای (لینذروا) می‌گفت: (لیعلّموا) و به جای (یحذرون) می‌گفت: (یفقهون)، اما به منظور اشاره به این‌که هدف معلم باید ارشاد و اندرز باشد و هدف متعلم کسب بیم و هراس نه تسلط و استکبار، همان نظم عالی اختیار شده است.[1]

﴿یا أیها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار﴾ ای مؤمنان! با کفاری که از شما نزدیک هستند بجنگید و اطراف خود را از ناپاکی مشرکین پاکسازی کنید، آنگاه به دیگران بپردازید. منظور راهنمایی آنها است به راه درست‌تر و صالحتر؛ یعنی از نزدیک و نزدیکتر شروع کنند تا به دور و دورتر می‌رسند. **﴿و لیجدوا منکم غلظة﴾** باید در مورد آن کافران شدت و سختگیری از خود نشان دهید. **﴿و اعلموا أن الله مع المتقین﴾** بدانید هر کس از خدا بترسد، خدا او را یاور و معین است. **﴿و إذا ما أنزلت سورة﴾** وقتی سوره‌ای از قرآن نازل شود، **﴿فمنهم من یقول أیکم زادته هذه إیمانا﴾** از جمله‌ی آن منافقان افرادی هستند که از طریق ریشخند و تمسخر می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را زیاد کرد؟ و با لحنی اهانت‌آمیز می‌گویند: چه امری عجیب در این قرار وجود دارد و چه دلیلی در آن نهفته است؟ خداوند متعال می‌فرماید: **﴿فأما الذین آمنوا فزادتهم إیمانا﴾** موجب ازدیاد تصدیق و یقین مؤمنان گشت؛ چون در موقع نزول هر سوره، برای آنان دلایل و براهین تجدید می‌شود. **﴿و هم یستبشرون﴾** به نزول آن شاد و مسرور می‌شوند؛ چون هر بار که قسمتی از قرآن نازل می‌شود، ایمان آنان افزایش می‌یابد. **﴿و أما الذین فی قلوبهم مرض﴾** اما منافقان که قلبشان از نفاق و تردید در امر دین خدا لبریز است، **﴿فزادتهم رجسا إلی رجسهم﴾** به نفاق و کفرشان می‌افزاید. پس ناپاکی و گمراهیشان افزون گردید و علاوه بر ناپاکی و گمراهی موجود، چیزی هم به آن افزوده شد. **﴿و ماتوا و هم کافرون﴾** بر کفر

۱ـ روح المعانی ۱۱/ ۴۸.

مردند. ﴿أو لایرون أنهم یفتنون فی کل عام مرة أو مرتین﴾ همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می‌شوند؟ ﴿ثم لایتوبون ولا هم یذکرون﴾ از نفاق مستقر در نهادشان بر نمی‌گردند و پند و عبرت هم نمی‌گیرند. ﴿و إذا ما أنزلت سورة نظر بعضهم إلی بعض هل یراکم من أحد ثم انصرفوا﴾ وقتی سوره‌ای از قرآن نازل شود و دربرگیرنده‌ی عیوب منافقان باشد و آنها در مجلس پیامبر ﷺ حاضر باشند، به یکدیگر نگاه می‌کنند که آیا هیچ‌یک از مؤمنان ما را می‌بینند تا از مجلس خارج شویم، ما توانایی و تحمل شنیدن آن را نداریم که ما را افشا کند و آبروی ما را ببرد آنگاه برخاسته و بیرون می‌روند. ﴿صرف الله قلوبهم﴾ جمله دعایی است؛ یعنی خدا قلب آنان را از هدایت منحرف سازد! ﴿بأنهم قوم لایفقهون﴾ چون‌که آنها از فهم حق عاجزند و نمی‌اندیشند، پس ابله و غافلند. ﴿لقد جاءکم رسول من أنفسکم﴾ ای قوم! از خودتان و از نژاد خودتان و از عرب قریشی، پیامبری عظیم الشان و ارجمند نزدتان آمده است که پیام و رسالت خدا را به شما ابلاغ نماید. ﴿عزیز علیه ما عنتم﴾ مشقت و رویارویی شما با ناگواری و سختی‌ها برای او سخت است. ﴿حریص علیکم﴾ آزمند هدایت و ارشاد شما می‌باشد. ﴿بالمؤمنین رؤوف رحیم﴾ با مؤمنان مهربان و با گناهکاران با رحم است، سخت بر آنان شفقت و رحمت دارد. ابن‌عباس گفته است: او را به دو اسم از اسم‌های خود نام برده است.[1] ﴿فإن تولوا فقل حسبی الله﴾ ای محمد! اگر از ایمان رو برتافتند، بگو: خدا مرا بس است. ﴿لا إله إلا هو﴾ جز او معبودی به حق نیست. ﴿علیه توکلت﴾ اعتماد و توکلم فقط به اوست و غیر از او از هیچ کس امید و بیمی ندارم. ﴿و هو رب العرش العظیم﴾ خدای سبحان صاحب عرش است که به همه چیز محیط است؛ چون بزرگترین آفریده می‌باشد که جز خدا احدی از میزان عظمتش آگاه نیست.

۱ـ تلخیص الباقی ۱۵۲.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**إن الله اشتری**﴾ استعاره‌ی تبعیه می‌باشد. بذل اموال و انفس آنان و یافتن بهشت به عنوان پاداش را به خرید و فروش تشبیه کرده است.

۲ـ ﴿**فیقتلون و یقتلون**﴾ متضمن جناس ناقص است؛ چون در شکل اختلاف دارند، و از محسنات بدیعی است.

۳ـ ﴿**الراکعون الساجدون**﴾ یعنی نمازگزاران. شامل مجاز مرسل است و از قبیل اطلاق جزء و اراده‌ی کل است. رکوع و سجود را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا فضیلت این دو عمل بسیار زیاد است؛ چون پیامبرﷺ فرموده است: «بنده در حال سجده از هر وقت دیگر به خدا نزدیکتر است».

۴ـ ﴿**و بشر المؤمنین**﴾ به منظور توجه و اعتماد به آنها و اشاره به مقام و منزلتی که از آن برخوردار هستند، اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است.

۵ـ ﴿**موعدة وعدها**﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۶ـ در بین ﴿**لیضل و ... إذا هداهم**﴾، ﴿**یحی ... و یمیت**﴾ و ﴿**ضاقت و رحبت**﴾ صنعت طباق مقرر است.

۷ـ ﴿**لتواب الرحیم**﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

۸ـ ﴿**یطئون موطأ**﴾ و ﴿**ینالون ... نیلا**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۹ـ ﴿**صغیرة و لاکبیرة**﴾ متضمن طباق است.

۱۰ـ ﴿**فزادتهم رجسا إلی رجسهم**﴾ در تلخیص البیان گفته است: این سوره رجس‌ها را افزایش نمی‌دهد. به مرض قلوب نمی‌افزاید. بلکه سوره شفای صدور و روشنی‌بخش قلوب است. اما وقتی در موقع نزولش کوری منافقین افزایش یافت، نیکو آن بود که به طریق استعاره آن را به سوره نسبت دهد.

یادآوری: روایت شده است که ابو خیثمه انصاریﷺ به باغش رفت، زنی خوبرو و زیبا داشت که در زیر سایه‌ی حصیری گسترد و رطب و آب آورد، ابو خیثمه نگاه کرد و

گفت: سایه مطبوع و رطب رسیده و آب خنک و زن زیبا، و رسول خدا در گرما و مسیر بادا! واقعاً نیکو نیست، آنگاه برخاست، بر شترش سوار شد و شمشیر و نیزه‌اش را برداشت و چون باد به حرکت درآمد، پیامبر ﷺ پشت سر خود را نگاه کرد، از دوردست سواری را دید، گفت: ابو خیثمه باش! و ابو خیثمه بود. پیامبر ﷺ مسرور شد و برایش طلب بخشودگی کرد.

❊ ❊ ❊

سوره‌ی یونس در مکه نازل شده و شامل ۱۰۹ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی یونس یکی از سوره‌های مکی است که به اصول عقیده اسلامی یعنی ایمان به ذات خدای متعال و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران و زنده شدن بعد از مرگ و پاداش و کیفر می‌پردازد. وجه تمایز این سوره با دیگر سوره‌ها در این است که بیشتر از هر سوره‌ای به موضوع ایمان به رسالات‌های آسمانی به ویژه ایمان به «قرآن عظیم» می‌پردازد، قرآنی که آخرین کتاب آسمانی و معجزه‌ی جاودانی و ابدی در طول دوران و عصور می‌باشد.

* سوره در ابتدا از پیام و پیامبری سخن به میان آورده و توضیح داده است که سنت خدا در اولین و آخرین چنین بوده و هست که هیچ ملتی وجود ندارد مگر این‌که خدا پیامبری برای هدایت آن مبعوث داشته است. بنابراین دلیل و انگیزه‌ای نیست که مشرکین از بعثت خاتم پیامبران در شگفت شوند: ﴿**أكان للناس عجبا أن أوحينا إلى رجل منهم أن أنذر الناس**﴾ آیا برای مردم شگفت انگیز بود که به یک نفر از آنان وحی کردیم که مردم را برحذر بدارد؟! و پشت سر آن آیاتی در مورد بیان حقیقت «الوهیت» و «بندگی» و بنیان رابطه و اتصال بین خالق و مخلوق آمده و مردم را با پروردگار راستین خود آشنا کرده است که باید او را پرستش کنند، و سر تسلیم و فرمانبری در مقابل او خم کنند. پس تنها او خالق و روزی دهنده، و زنده کننده و کشنده است و تدبیر امور را بر مبنای حکمت و مصلحت در دست دارد، و به غیر از او هر چه هست باطل و بی‌پایه و خاک و خاشاک است. ﴿**إن ربكم الذى خلق السموات و الأرض فى ستة أيام...**﴾

پروردگارتان همان است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد.

* این سوره‌ی شریفه موضع‌گیری مشرکین را در قبال رسالت و قرآن بررسی کرده و یادآور شده است که این قرآن عبارت است از معجزه‌ی ابدی که بر صدق و درستی پیامبر «أمی» دلالت دارد و حامل دلیل قاطع و محکمی است که مبنی بر صحّت ادعای او می‌باشد؛ چون با وجود این‌که آنها در فصاحت قهرمان و در فن بیان فرمانروا بودند، آنها را به مبارزه طلبید که سوره‌ای مانند آن بیاورند: ﴿**أم يقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين**﴾ می‌گویند آن را به افترا آورده است، بگو: اگر راستگو و درست‌کردار هستید، سوره‌ای مانند آن را بیاورید و از هر کس که می‌توانید غیر از خدا یاری بجویید.

* سپس موضوع را عوض کرده و به آشنا کردن مردم با صفات معبود حق پرداخته است و برای آشنا کردن آنها با صفات خدا، آثار قدرت و رحمتش را خاطر نشان کرده که بیانگر تدبیر حکیمانه‌ی او است، و آثار روشن و نمایان قدرت مکنون در بطن عالم هستی را یادآور شده که واضح‌ترین و آشکارترین دلایل بر عظمت و جلال و سلطنت خدا می‌باشند: ﴿**قل من يرزقكم من السموات و الأرض أمن يملك السمع و الأبصار...**﴾ و این همان قضیه‌ی کبری است که محور سوره به دور آن می‌چرخد و آن عبارت است از موضوع ایمان به یکتایی و یگانگی خدای ذوالجلال که با دلایل گوناگون سمعی و عقلی بدان پرداخته است.

* سوره درباره‌ی داستان بعضی از پیامبران داد سخن داده است. داستان حضرت نوح و قومش و داستان حضرت موسی و فرعون ستمکار و قصه‌ی حضرت «یونس» را بازگفته است که سوره به نام او موسوم گشته است. تمام این قصه‌ها برای بیان سنت خدا در عالم هستی و نابود کردن ستمکاران و نصرت مؤمنان است.

* در خاتمه‌ی این سوره‌ی مبارکه، خدا به پیامبرﷺ دستور داده است که به

شریعت خدا متمسک باشد و آن را نصب‌العین قرار داده و در مقابل درد و رنجی که در راه خدا می‌بیند صبور و شکیبا باشد: ﴿و اتبع ما یوحی إلیك واصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین﴾ از آنچه که به تو وحی می‌شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا حکمش را اجرا کند و بهترین حاکمان فقط اوست.

نامگذاری سوره: سوره به نام «یونس» موسوم است؛ چون داستانش در آن آمده است و متضمن پند و عبرتی است که در دفع عذاب از قوم یونس نهفته است بعد از این‌که نزدیک بود به عذاب گرفتار شوند ایمان آوردند، و خدا به خاطر صدق ایمانشان عذاب را از آنها دفع کرد، و این یک ویژگی است که خدا فقط قوم یونس را از آن برخوردار کرده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾ إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ

رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿۷﴾ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۹﴾ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ قُل لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۶﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۱۷﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَٰوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾ وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَ يَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿۲۰﴾

***

معنی لغات: ﴿قدم صدق﴾ لیث گفته است: قدم یعنی سابقه و پیشینه. ذوالرمة گفته است:

و أنت امرؤٌ من أهل بیت ذؤابةٍ لهم قدمٌ معروفةٌ و مفاخر[1]

«تو از خاندانی که آبرو و سابقه‌دار و مشهور هستی که افتخارات بسیاری دارد».

ابو عبیده گفته است: هر کس که در خیر یا شر دارای پیشینه باشد، «قدم» است. و اخفش گفته است: «قدم» یعنی داشتن پیشینه در اخلاص. ﴿یدبر﴾ تدبیر به معنی حکم و قضاوت و ارزیابی بر مبنای حکمت است. ﴿القسط﴾ عدالت. ﴿حمیم﴾ آب جوش که در آتش به جوش بیاید. ﴿یفصل﴾ تفصیل به معنی توضیح و تفسیر است. ﴿مأواهم﴾ جا و مکانشان. ﴿طغیانهم﴾ طغیان یعنی بالا آمدن و سرریز شدن. ﴿یعمهون﴾ متحیرند. ﴿خلائف﴾ جمع خلیفه به معنی جانشین دیگری شدن است.

سبب نزول: ابن‌عباس گفته است: وقتی حضرت محمدﷺ مبعوث شد کفار از در انکار در آمدند و گفتند: خدا بزرگتر از آن است که پیامبرش انسان باشد، مگر خدا جز یتیم ابی طالب کسی را پیدا نکرد که به عنوان پیامبر او را بفرستد؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿أکان للناس عجبا أن أوحینا إلی رجل منهم أن أنذر الناس﴾[2] را نازل کرد.

تفسیر: ﴿الر﴾ اشاره است به این حقیقت که این گفتار بلیغِ معجزه‌گر از حروفی تشکیل شده است که سخنان شما از آن تشکیل شده است. از این حروف و امثال آن آیات کتاب با حکمت تألیف می‌شود. این حروف در دسترس آنها قرار دارد؛ وانگهی آنها از آوردن حتی یک آیه مانند آن ناتوانند.[3] ﴿تلك آیات الکتاب الحکیم﴾ این آیات قرآن استوار و روشنی است که شک و تردید در آن راه ندارد و دروغ و تناقض آن را فرا نمی‌گیرد. ﴿أکان للناس عجبا أن أوحینا إلی رجل منهم﴾ آیا اهل مکه در شگفتند که ما به یک نفر از آنها یعنی حضرت محمد وحی کرده‌ایم؟ همزه برای انکار است؛ یعنی تعجبی ندارد؛

۱ـ تفسیر کبیر ۷/۱۷.
۲ـ قرطبی ۳۰۶/۸.
۳ـ به آنچه که در اول سوره‌ی بقره نوشته‌ایم مراجعه شود.

چون این عادت خدا است در مورد ملت‌های پیشین و به پیامبرشان وحی کرد که رسالت و پیام خدا را به آنها ابلاغ کند. ﴿أن أنذر الناس﴾ به او وحی کردیم که کفار را از عذاب آتش بترساند. ﴿و بشر الذین آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم﴾ و به مؤمنان مژده بده که در مقابل اعمال صالحی که تقدیم داشته‌اند در پیشگاه خدای خود سابقه و منزلتی رفیع و والا دارند. ﴿قال الکافرون إن هذا لساحر مبین﴾ با وجود واضح بودن صدق پیامبرﷺ و اعجاز قرآن، مشرکین گفتند: محمد آشکارا به سحر و افسونگری می‌پردازد و ادعایش باطل است. بیضاوی گفته است: این بیان نشان می‌دهد که آنها اموری خارق‌العاده و معجزاتی را از حضرت محمدﷺ دیده‌اند و از مخالفت با آن ناتوان مانده‌اند. آنها ناخودآگاه اعتراف کردند که آنچه حضرت محمدﷺ آورده است از توانایی بشر خارج است.[1] ﴿إن ربکم الله الذی خلق السموات و الأرض فی ستة أیام﴾ یعنی پروردگار و مالک امورتان که فقط باید او مورد پرستش قرار گیرد، همان است که کاینات را در مدتی به اندازه‌ی شش روز از روزهای دنیا آفرید و اگر می‌خواست، می‌توانست آن را در یک چشم به هم زدن بیافریند. اما خواست خدا این بود که دقت و حوصله و عدم شتاب را به انسان بیاموزد. ﴿ثم استوی علی العرش﴾ طوری بر عرش قرار گرفت که شایسته‌ی ذات ذوالجلال وی است، و بدون این‌که بتوان کیفیت و تشبیهی برای آن قایل شد و یا این‌که آن را تعطیل کرد و یا تأویل نمود. ابن‌کثیر گفته است: در این مقام روش سلف و پیشینیان صالح را پیش می‌گیریم؛ یعنی بدون تشبیه و تعطیل و همان‌طور که آمده از کنار آن می‌گذریم. در مورد خدا هرچه به ذهن تشبیه‌کنندگان بیاید بعید و مردود است؛ چون هیچ یک از مخلوقات به خدا شباهت ندارد، بنابراین هر کس که مطالبی را برای خدا مقرر بدارد که در آیات و اخبار صحیح به صراحت از آن بحث کرده و شایسته‌ی ذات ذوالجلال

۱- بیضاوی ۲۳۵.

خدا می‌باشد، چنین انسانی راه هدایت را پیش گرفته است.[۱] و ابوسعود گفته است: به شیوه‌ای که خود عنوان کرده است بر عرش مستقر گشت، و آن هم صفتی است برای خدا بدون داشتن کیفیت و از تمکّن و استقرار منزه است. اشاره است به ملک وسیع و سلطنت گسترده‌ی خدا. و قبل از این نیز به بیان عظمت و بزرگواری خود پرداخته است.[۲] **﴿يدبّر الأمر﴾** بر مقتضای حکمت و مصلحت امور خلایق را تدبیر می‌کند و ترتیب می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: یعنی احدی در امر تدبیر خلق او را یاری نمی‌دهد و سرگرم نمی‌کند. **﴿ما من شفيع إلا من بعد إذنه﴾** در روز قیامت هیچ کس در پیشگاه خدا به شفاعت بر نمی‌خیزد، مگر با اجازه‌ی او. بدین ترتیب نظر مشرکین رد می‌شود که به‌گمان آنها بت‌ها برای آنان شفاعت می‌کنند. **﴿ذلكم الله ربكم فاعبدوه﴾** این است پروردگار و خالق شما و جز او معبودی به حق نیست بنابراین در پرستش او را یگانه و یکتا بدانید. **﴿أفلا تذكرون﴾** آیا پند و اندرز نمی‌گیرید و نمی‌دانید فقط او خالق و ایجادکننده است؟ با وجود این همراه با او دیگری را عبادت می‌کنید. **﴿إليه مرجعكم جميعاً﴾** ای انسان! بازگشت همه‌ی شما به پیشگاه پروردگار است. **﴿وعد الله حقا﴾** موعدی است از جانب خدا و تغییر پذیر نیست. بدین ترتیب گمان منکران بعثت را رد می‌کند که می‌گفتند: **﴿ما هي إلاحياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا إلا الدهر﴾** جز همین زندگی دنیا چیزی نیست، مرگ ما را می‌گیرد و زندگی می‌کنیم، و فقط روزگار است که ما را به هلاکت می‌رساند. **﴿إنه يبدؤا الخلق ثم يعيده﴾** همان‌طور که خلق را آغاز کرد آن را هم اعاده می‌کند. **﴿ليجزي الذين آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط﴾** تا جزا و پاداش نیکوکاران را به عدالت بدهد، و اجر آنها را به طور کافی بدهد. **﴿و الذين كفروا﴾** آنان که خدا را انکار

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۲۵. به توضیح بیشتر در این رابطه به اول سوره‌ی اعراف مراجعه نمایید.

۲ـ ابوسعود ۲/ ۳۰۷.

کرده و پیامبران را تکذیب کردند، ﴿**لهم شراب من حميم**﴾ در جهنم نوشیدنی جوشان و بی‌نهایت داغ دارند. ﴿**و عذاب أليم بما كانوا يكفرون**﴾ و به سبب کفر و شریک قرار دادنشان برای خدا عذابی دردناک دارند. بیضاوی گفته است: آیه برای ماقبلش صورت تعلیل را دارد؛ چون از آنجایی که مقصود از خلقت اولیه و اعاده کردن آنها، همانا مجازات کردن افراد مکلف در مقابل اعمالشان است، بدون شک سرانجام همه به سوی اوست.[۱] ﴿**هو الذی جعل الشمس ضياء**﴾ آیه بیانگر قدرت و یگانگی خدا است؛ یعنی خدای متعال با قدرت و نیروی خود آفتاب را در روز، تابان و درخشان قرار داده و بسان چراغ پر نور پرتو افشانی می‌کند. ﴿**و القمر نورا**﴾ و ماه را در شب نور افشان کرده است. این هم از جمله کمال مهر و محبت او نسبت به بندگان است، و چون حجم آفتاب بزرگتر است می‌درخشد؛ زیرا از خود فروغ و درخشش دارد. طبری گفته است: یعنی آفتاب را پرفروغ و ماه را روشن کرده است.[۲] ﴿**و قدره منازل**﴾ و حرکتش را در منازلی تعیین کرده است که عبارتند از برج‌ها. ﴿**لتعلموا عدد السنين و الحساب**﴾ تا شما حساب اوقات را بدانید. به وسیله‌ی آفتاب، روزها شناخته و معلوم می‌شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می‌شود. ﴿**و ما خلق الله ذلك إلا بالحق**﴾ خدا آن را بیهوده خلق نکرده است، بلکه آن را بر مبنای فایده و حکمتی بس عظیم خلق کرده است. ﴿**يفصل الآيات لقوم يعلمون**﴾ دلایل و آیات هستی را برای قومی بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که قدرت خدا را می‌دانند، و درباره‌ی حکمتش می‌اندیشند. ابوسعود گفته است: یعنی از حکمتی که در خلقت کائنات نهفته است سر در می‌آورند و به وسیله‌ی آن بر حکمت و قدرت خالق آن استدلال می‌کنند.[۳] ﴿**إن فی اختلاف الليل و النهار**﴾ در پشت سر هم

۱ـ بیضاوی ص ۲۳۶.
۲ـ طبری ۱۱/۸۶.
۳ـ ابوسعود ۲/۳۱۰.

آمدن آن دو، یعنی شب فرا می‌رسد و روز می‌رود و روز فرا می‌رسد و شب رخت را بر می‌بندد. ﴿و ما خلق الله فی السموات و الأرض﴾ و آفریده‌های متنوعی که در آسمان‌ها و زمین ایجاد کرده است، ﴿لآیات لقوم یتقون﴾ دلایل بزرگ و براهینی گرانقدر بر وجود و یگانگی صانع آن نهفته است. کمال قدرتش برای قومی معلوم است که پرهیزگارند و از عذاب خدا می‌ترسند. ﴿إن الذین لایرجون لقاءنا﴾ آنان که اصلاً انتظار ملاقات ما را ندارند و ملاقات ما هرگز به خاطرشان خطور نمی‌کند، واقعاً هوی و هوس چشم آنها را از تصدیق و پذیرفتن زندگی بعد از مرگ کور کرده است. ﴿و رضوا بالحیاة الدنیا﴾ و به جای آخرت به دنیا راضی شده‌اند. و پست را بر ارزشمند ترجیح داده‌اند. ﴿و اطمأنوا بها﴾ و به آن دل خوش و مسرور گشته‌اند و بدان دل بسته‌اند. ﴿و الذین هم عن آیاتنا غافلون﴾ و آنهایی که از دلایل هشدار دهنده‌ای که در کائنات قرار دارد، غافلند و با چشم عبرت آن را نمی‌نگرند و در آن نمی‌اندیشند، ﴿أولئك مأواهم النار﴾ این گروه مکان و منزلشان آتش است. ﴿بما کانوا یکسبون﴾ به سبب کفر و گناهانشان در آتش جا دارند. بعد از این‌که خدا حال و وضع نگون‌بختان را بیان کرد به دنبال آن حال نیکبختان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بإیمانهم﴾ آنان که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، به سبب ایمانشان خدایشان آنها را به راه بهشت هدایت می‌کند. ﴿تجری من تحتهم الأنهار فی جنات النعیم﴾ در میان باغ‌ها و نعمت‌های بهشت مقیم می‌باشند که در زیر کاخ‌ها و یا در زیر تخت‌هایشان رودها جاری است. ﴿دعواهم فیها سبحانك اللهم﴾ در بهشت دعایشان این است: بار خدایا! پاک و منزه توای. در حدیث آمده است: «یلهمون التسبیح و التحمید کما تلهمون النفس». یعنی گفتارشان در بهشت عبارت است از تسبیح گفتن. ﴿و تحیتهم فیها سلام﴾ و به یکدیگر (سلام علیکم) می‌گویند و فرشتگان نیز به آنها سلام می‌کنند. ﴿و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم﴾. ﴿و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمین﴾ آخرین دعای آنان این است که

می‌گویند: «الحمد لله رب العالمین». ﴿و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر﴾ مجاهد گفته است: عبارت است از این‌که خود یا فرزندش را دعا کند و وقتی عصبانی شود بگوید: خدایا او را نابود کن، خدایا خیر نبیند! طبری گفته است: یعنی اگر خدا همان‌طور که دعای خیر انسان را با عجله اجابت می‌کند، دعای شرش را نیز با عجله اجابت کند، ﴿لقضی إلیهم أجلهم﴾ نابود می‌شدند و مرگشان زود فرا می‌رسید.[1] ﴿فنذر الذین لایرجون لقاءنا﴾ پس افرادی را که ملاقات ما را تکذیب می‌کنند و به رستاخیز ایمان ندارند، ﴿فی طغیانهم یعمهون﴾ رها می‌کنیم در تمرد و نافرمانی خود متحیر و سرگشته بمانند؛ یعنی مجرمین و گناهکاران را به حال خود می‌گذاریم و با وجود نافرمانیشان، نعمت‌های خود را بر آنان ارزانی می‌داریم، تا دلیل و حجت بر آنان محقق و قطعی شود. ﴿و إذا مس الإنسان الضر﴾ وقتی انسان با سختی‌هایی از قبیل بیماری و یا بینوایی روبرو شود، ﴿دعانا لجنبه أو قاعدا أو قائما﴾ در تمام حالات؛ خوابیده، ایستاده و در حال نشستن ما را می‌خواند و از ما التماس می‌کند که آن مشکل را از او برطرف کنیم. ﴿فلما کشفنا عنه ضره مرّ کأن لم یدعنا إلی ضرّ مسّه﴾ وقتی مشکل را از او برطرف کردیم، به نافرمانیش ادامه می‌دهد، و فراموش می‌کند در چه زحمت و بلایی بود، یا خود را به نادانی می‌زند. سرزنش افرادی است که در گرفتاری و سختی خدا را می‌خوانند و در آسایش و راحتی او را فراموش می‌کنند. ﴿کذلك زین للمسرفین ما کانوا یعملون﴾ همانگونه که این دسته از انسان‌ها در سختی و تنگناها ما را می‌خوانند و از ما یاری می‌طلبند ولی در حالت رفاه و آسایش روی برمی‌تابند و این عمل خود را زیبا و آراسته می‌بینند، مسرفین نیز که حدود الهی را زیر پا می‌گذارند و از یاد خدا روی برمی‌تابند و از

۱ـ طبری ۱۱/۹۱. و بعضی از مفسرین گفته‌اند: این آیه در رابطه با کفار مکه نازل شده است که می‌گفتند: ﴿اللهم إن کان هذا هو الحق من عندك فأمطر علینا حجارة من السماء﴾. زمخشری می‌گوید: یعنی اگر دعای شرّ آنان را فوری اجابت کنیم همچنان که دعای خیر آنان را زود اجابت می‌نماییم، می‌مردند و به هلاکت می‌رسیدند.

هوی و هوس پیروی می‌کنند، عمل خود را نیکو می‌بینند. ﴿**لقد أهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا**﴾ ای مشرکان! نیک بدانید، وقتی که ملت‌های قبل از شما کافر گشتند و در شرک و عصیان فرو رفتند و به آن ادامه دادند، آنها را نابود کردیم. ﴿**و جاءتهم رسلهم بالبينات**﴾ پیامبران با معجزات درخشان و روشنی که بر صداقت آنان دلالت می‌کرد نزد آنها آمدند. ﴿**و ما كانوا ليؤمنوا**﴾ به آنچه پیامبران آوردند ایمان نیاوردند؛ یعنی راه ستم را پیش گرفتند و ایمان نیاوردند. از این جا معلوم می‌شود که سبب نابودی آنها دو چیز بود: یکی ستمکاریشان و دیگری عدم ایمانشان. ﴿**كذلك نجزي القوم المجرمين**﴾ این چنین هر مجرمی را کیفر می‌دهیم. به سبب این‌که مردم مکه به تکذیب پیامبرﷺ پرداختند آنها را تهدید و بر حذر داشته است. ﴿**ثم جعلناكم خلائف في الأرض من بعدهم**﴾ سپس ای اهل مکه! بعد از نابود کردن آن ملت‌ها که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را مشاهده می‌کنید، شما را در زمین در جای آنان قرار دادیم. ﴿**لننظر كيف تعملون**﴾ تا ببینیم آیا به اعمال نیک و خیر می‌پردازید یا مرتکب بدی و شر می‌شوید؟ آنگاه مطابق عملتان شما را محاسبه می‌کنیم. قرطبی گفته است: یعنی برای رعایت عدالت مانند آزمایشگر با شما برخورد می‌کند.(۱) و در التسهیل آمده است: یعنی تا عمل شما انجام پذیرد و نمایان شود، آنگاه دلیل بر شما اقامه می‌شود.(۲) خلاصه‌ی مطلب این‌که خدای متعال از قبل به اعمال آنها عالم بوده اما آنها را آزمایش می‌کند تا علم ازلی خدا نمایان گردید. ﴿**و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات**﴾ وقتی آیات روشن و واضح قرآن بر مشرکین خوانده شود، ﴿**قال الذين لايرجون لقاءنا**﴾ آنان که به رستاخیز و حشرو حساب باور ندارند و انتظار ندارند از ما پاداش و مزدی دریافت کنند، می‌گویند: ﴿**ائت بقرآن غير هذا**﴾ ای محمد! کتابی دیگر غیر از این قرآن را بیاور که مطلبی از قبیل عیب‌گویی از خدایان ما

۱ـ قرطبی ۳۱۸/۸.
۲ـ التسهیل ۲/ ۹۰.

و ابله دانستن افکار و عقل ما در آن نباشد. ﴿أو بدله﴾ یا آن را تغییر بده، مثلاً آیه‌ی رحمت را در جای آیه‌ی عذاب و تمجید از خدایان ما را در جای سب و ذم آنها قرار بده و حلال را در جای حرام بگذار. این را به طریق استهزاء و تمسخر می‌گفتند. ابن‌عباس گفته است: این آیه در مورد تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان مکه نازل شد که قرآن را مسخره کرده و می‌گفتند: ای محمد! قرآنی دیگر بیاور که مطالب درخواستی ما در آن باشد.[1] ﴿قل ما یکون لی أن أبدله من تلقاء نفسی﴾ ای محمد! به آنها بگو: نباید و درست نیست با میل و خواست خودم چیزی را تغییر و تبدیل دهم. ﴿إن أتبع إلا ما یوحی إلیّ﴾ جز از آنچه خدایم به من وحی می‌کند از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم. من بنده‌ی مامورم و پیامبر و پیام رسانم، رسالت خدا را به شما ابلاغ می‌کنم. ﴿إنی أخاف إن عصیت ربی عذاب یوم عظیم﴾ من می‌ترسم در صورتی که با فرمانش مخالفت ورزم، و وحی او را تغییر بدهم، عذاب روزی هولناک و پر هراس، یعنی روز قیامت نصیبم شود. این تعلیل است برای آنچه که گذشت. ﴿قل لوشاء الله ما تلوته علیکم﴾ ای محمد! بگو: اگر خدا می‌خواست این قرآن را نمی‌خواندم و جز به خواست خدا آن را نخوانده‌ام؛ چون از جانب او آمده است نه از جانب من. ﴿و لا أدراکم به﴾ و به زبان خودم آن را به شما اعلام نمی‌کردم. ﴿فقد لبثت فیکم عمرا من قبله﴾ قبل از آن مدتی مدید را در بین شما به سر برده‌ام. قبل از نزول قرآن چهل سال آن را نمی‌دانستم و بر شما نمی‌خواندم. ﴿أفلا تعقلون﴾ چرا عقل و اندیشه‌ی خود را به‌کار نمی‌گیرید تا دریابید که این چنین کتابی معجزه‌گر جز از جانب خدا نمی‌تواند باشد؟ امام فخر رازی گفته است: کافران از اول عمر تا آن موقع پیامبر را دیده بودند. و به حال و وضعش آگاه بودند و می‌دانستند کتابی را مطالعه نکرده و نزد هیچ استادی شاگردی نکرده و از احدی چیزی نیاموخته است، آنگاه بعد از سپری

۱ـ البحر ۱۳۱/۵.

شدن چهل سال این کتاب با عظمت را آورد که شامل باارزش‌ترین اصول و دقیق‌ترین علم احکام و لطیف‌ترین علم اخلاق، و اسرار داستان پیشنیان است، و علما و فصیحان و بلیغان و تمام خردمندان از معارضه و مبارزه‌ی با آن ناتوان شدند. آنان که از عقل سلیم برخوردارند می‌دانند که چنین کتاب و بیانی جز وحی چیز دیگری نمی‌تواند باشد.[۱]
﴿فمن أظلم ممن افتری علی الله کذبا﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است؛ یعنی هیچ کس ظالم‌تر از آن نیست که دروغ را به خدا نسبت می‌دهد. مقصود نفی دروغ از مقام والای حضرت محمد ﷺ است؛ چون مشرکین گمان می‌بردند این قرآن ساخته و پرداخته‌ی حضرت محمد است. **﴿أو کذّب بآیاته﴾** یا حقیقتی را که پیامبران آورده‌اند تکذیب کند. **﴿إنه لایفلح المجرمون﴾** آنکه مرتکب گناهان بشود و پیامبران را تکذیب کند، به نیکبختی نایل نمی‌آید. **﴿و یعبدون من دون الله ما لایضرهم و لاینفعهم﴾** زشتکاری‌های مشرکین را بیان می‌کند؛ یعنی بت‌ها را پرستش می‌کنند که خود جماداتی هستند و توانایی جلب نفع یا دفع ضرری را ندارند. **﴿و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله﴾** بت‌ها سنگ‌های نابینا و ناشنوایی هستند، با این وجود می‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خداوند هستند. **﴿قل أتنبؤن الله بما لایعلم فی السموات و لا فی الأرض﴾** ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا می‌خواهید به خدا خبر بدهید که در آسمان‌ها و زمین شریکی یا شفیعی قرار دارد که خدا از آن بی‌خبر است، در حالی که او به تمام نهان‌ها آگاه است و علمش تمام کاینات را در برمی‌گیرد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر به آنها آمده است. **﴿سبحانه و تعالی عما یشرکون﴾** خدای متعال از آنچه ستمکاران می‌گویند و آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند، پاک و منزه است. **﴿و ما کان الناس إلا أمة واحدة فاختلفوا﴾** مردم از عهد حضرت آدم تا زمان حضرت نوح جز یک دین یعنی اسلام، آئینی نداشتند. اما بعد در

۱- رازی ۵۷/۱۷.

دین اختلاف پیدا کرده و به صورت گروه‌ها و احزاب متفرق در آمدند. ابن‌عباس گفته است: در فاصله‌ی بین حضرت آدم تا حضرت نوح ده ملت بودند که همگی بر دین اسلام بودند. بعد از آن در بین مردم اختلاف افتاد، و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند، لذا خدا پیامبران را به عنوان مژده‌دهنده و ترساننده اعزام داشت.[1] **﴿و لو لا کلمة سبقت من ربك﴾** اگر خدا حکم کیفر آنان را تا روز قیامت به تأخیر نمی‌انداخت، **﴿لقضی بینهم فیما فیه یختلفون﴾** به سبب اختلافشان در دین، کیفر و عقاب آنها زود فرا می‌رسید. **﴿و یقولون لو لا أنزل علیه آیة من ربه﴾** آن کافران می‌گویند: چه می‌شد اگر مانند دیگر پیامبران از جانب خدا معجزه‌ای بر محمدﷺ نازل شود، معجزه‌ای از قبیل شتر و عصا و دست. **﴿فقل إنما الغیب لله﴾** به آنها بگو: کار غیب فقط در دست خداست و جز او احدی آیه و معجزه نمی‌آورد، و من فقط یک مبلغم و بس. **﴿فانتظروا إنی معکم من المنتظرین﴾** در انتظار قضای خدا باشید، من هم در انتظار آنم.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿الکتاب الحکیم﴾** فعیل به معنی مفعول است؛ یعنی کتاب محکمی است که فساد آن را فرا نمی‌گیرد و کذب و تناقض بر آن عارض نمی‌شود.

۲ـ عبارت **﴿أنذر و بشر﴾** متضمن طباق است.

۳ـ **﴿قدم صدق﴾** کنایه از منزلت والاست. این عبارت در اوج بلاغت قرار دارد؛ چون سبقت و پیشی گرفتن با پا صورت پذیر است، نعمت نیز به ید موسوم شده است؛ چون به وسیله‌ی دست داده می‌شود.

۴ـ **﴿یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾** شامل طباق است.

۵ـ **﴿لا یرجون لقاءنا﴾** اضافه به ضمیر «جلاله» به منظور تعظیم و تهویل امر است و متضمن التفات نیز می‌باشد.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۸۸.

۶ـ ﴿الشر استعجالهم بالخیر﴾ در آن تشبیه مؤکدِ مجمل مقرر است و در بین شر و خیر طباق وجود دارد.

۷ـ ﴿لننظر کیف تعملون﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلیه است؛ چون حال بندگان و خدا را با حال رعیت و سلطان تشبیه کرده است، وجه شبه مهلت دادن به آنها است و اسم دال بر مشبه‌به برای مشبه بر سبیل تمثیل و تقریب استعاره شده است، مثل اعلی از آن خداست.

۸ـ ﴿أفلا تعقلون﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است.

فواید: سیوطی گفته است: آیه‌ی ﴿جعل الشمس ضیاء و القمر نورا﴾ در علم مواقیت و حساب و تاریخ و منازل اصل و اساس است.

لطیفه: حافظ ابن‌کثیر گفته است: هر کس گفتاری درست یا نادرست بگوید، باید بر نیکی یا گناه او دلیلی روشن‌تر از آفتاب اقامه شود. فرق و تفاوت میان حضرت محمد و مسیلمه‌ی کذاب از تفاوت روز با تیرگی شب نمایان‌ترست. عبدالله بن سلام گفته است: وقتی پیامبر ﷺ وارد مدینه شد، یهود متفرق شدند و من هم جزو آنان بودم. اما وقتی او را دیدم، دریافتم سیمایش سیمای دروغگویان نیست. و اولین سخنی که از او شنیدم چنین بود: «ای مردم در بین خود امنیت و صلح و آسایش برقرار کنید، بینوا را غذا بدهید و صله‌ی‌رحم را به جا آورید و شب وقتی مردم در خوابند نماز بخوانید». هر کس دلایل صدق او را ببنید، به صداقتش یقین حاصل می‌کند. حسان گفته است:

لو لم تکن فیه آیات مبیّنة　　　لکان منظره ینبیك بالخبر

«اگر دلایل واضح و آشکاری همراه او نبود، سیمایش به تو خبر می‌داد».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ ٱللهُ أَسْرَعُ

مَكْراً إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا
كُنتُمْ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن
كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا ٱللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ
مِنَ ٱلشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا
بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُم مَّتَاعَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾
إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ
وَ ٱلْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ٱزَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا
أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَ ٱللهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَامِ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾
لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا ٱلْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَسَبُوا ٱلسَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللهِ
مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِّنَ ٱللَّيْلِ مُظْلِماً أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِٱللهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ
عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى ٱللهِ مَوْلَاهُمُ ٱلْحَقِّ وَ ضَلَّ
عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْأَبْصَارَ
وَ مَن يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ مَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ ٱللهُ فَقُلْ
أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ ٱللهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾
كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن
يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ ٱللهُ يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم
مَّن يَهْدِي إِلَى ٱلْحَقِّ قُلِ ٱللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي
إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾ وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنّاً إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ

ٱلْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۳۶﴾ وَ مَا كَانَ هٰذَا ٱلْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ ٱلْكِتَابِ لَارَيْبَ فِيهِ مِن رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۳۷﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ٱدْعُوا مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۳۹﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان بر فساد و بطلان پرستش بت‌ها دلایل اقامه کرد و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت یادآور شد، در اینجا خاطرنشان کرده است که رسم و عادت آن نابکاران همانا حیله و نیرنگ و فریب و انکار و سرسختی است. و آنان وقتی با مصیبتی روبرو شوند، شیون و زاری می‌کنند و اگر در آسایش و رفاه باشند، کافر و ناسپاس می‌شوند، آنگاه خدا برای فناپذیری و زوال زندگی دنیا مثل زده است، سپس به ذکر دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان پرداخته است.

معنی لغات: ﴿عاصف﴾ باد تند، طوفان و تندباد که برگ و درختان را می‌برد. فراء گفته است: عصفت الریح و اعصفت؛ یعنی باد به شدت وزید. شاعر گفته است:

إن الرياح إذا ما أعصفتْ قصفتْ　　　عيدانَ نجدٍ و لا يعبأن بالرّتم[1]

﴿الموج﴾ آب دریا که بالا بیاید و برخیزد. به سبب اضطرابش به موج موسوم شده است. ﴿زخرفها﴾ زخرف یعنی کمال حسن و طراوت چیزی، به خاطر طراوت و ظرافت به زخرف موسوم گشته است. ﴿تغنی﴾ غنی بالمکان یعنی در آن مکان اقامت گزید و آن

۱ـ البحر ۵/ ۱۲۰.

را آباد نمود. ﴿یرهق﴾ روپوش بر آن قرار گرفت. رهقه الذل: پستی و ذلت او را فرا گرفت. ﴿قتر﴾ قتر و قترة، گرد و غباری است تیره و همراه با سیاهی، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ترهقها قترة﴾ غبار جهنم بر آن قرار می‌گیرد. عده‌ای می‌گویند: قتره غبار بدون تیرگی است. فرزدق گفته است:

متوّج بـرداء الملك يـتبعه موج ترى فوقه الرايات و القترا[1]

«لباس و تاج شاهان را در بر دارد، انبوهی از لشکریان او را با پرچم‌هایی همراهی می‌کنند که بر آن غبار نشسته است».

﴿زیلنا﴾ جدا و مشخص کردیم. ﴿تؤفکون﴾ از حق به سوی باطل منحرف می‌شوید.

تفسیر: ﴿و إذا أذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم﴾ منظور از ناس کفار مکه است. روایت شده است که خدا هفت سال قحطی را بر مردم مکه مسلط کرد، تا جایی که داشتند نابود می‌شدند، نزد پیامبرﷺ آمدند و از او درخواست کردند که برایشان دعا کند تا آسایش و نعمت فراوان برایشان فراهم شود و به او وعده‌ی ایمان دادند، اما وقتی خدا آنها را مشمول رحمت خود قرار داد و باران را نازل فرمود، آنها به کفر و عناد و سرسختی باز گشتند؛ یعنی وقتی بعد از سختی و کمبود و قحطی، گشایش و وفور نعمت و رفاه را برای آن مشرکان فراهم آوردیم، ﴿إذا لهم مكر فى آياتنا﴾ مجاهد گفته است: یعنی آنها به مسخره و تکذیب برخاستند. ﴿قل الله أسرع مكرا﴾ بگو: خدا در کیفر و عقوبت حیله و نیرنگشان از آنها سریع‌تر عمل می‌کند.[2] ﴿إن رسلنا يكتبون ما تمكرون﴾ یعنی فرشته‌های نگهبان حیله و گناهان شما را نوشته و ثبت و ضبط می‌کنند. یادآور این مطلب است که تدبیر و نیرنگ آنها بر نگهبانان پوشیده نیست تا چه رسد به خداوند علیم

۱ـ قرطبی ۳۳۱/۸.

۲ـ حیله‌ی خدا که بسیار سریع می‌باشد عبارت است از کیفر دادن آنها. از باب مشاکله با افعال آنها، آن را مکر نامیده است.

و خبیر. ﴿هو الذی یسیّرکم فی البر و البحر﴾ خدا با قدرت خود شما را در خشکی بر چهارپایان سواری قرار می‌دهد، و در دریا به وسیله‌ی کشتی شما را بر سطح آب به حرکت درمی‌آورد. ﴿حتی إذا کنتم فی الفلك﴾ تا زمانی که در دل این کشتی‌ها قرار می‌گیرید، ﴿وجرین بهم بریح طیبة﴾ متضمن التفات است؛ یعنی به وسیله‌ی وزش بادی ملایم که کشتی‌ها را به حرکت در می‌آورد آنها را به حرکت درآوردیم. ﴿و فرحوا بها﴾ مسافران از آن باد مسرور شدند. ﴿جاءتها ریح عاصف﴾ ناگهان باد تند و طوفانی وزیدن گرفت. ﴿و جاءهم الموج من کل مکان﴾ امواج دریا از هر طرف آنها را احاطه کرد. ﴿و ظنوا أنهم أحیط بهم﴾ به هلاکت خود یقین حاصل کردند. ﴿دعوا الله مخلصین له الدین﴾ خالصانه و از اعماق قلب خدا را طلبیدند، و بت‌های مورد پرسش را رها کردند. قرطبی گفته است: این آیه نشان می‌دهد که فطرت انسان به هنگام حدوث شداید و مشکلات به خدا رو می‌آورد، و دعای درمانده هر چند کافر هم باشد اجابت می‌شود؛ چون دستش از همه جا قطع شده و به پیشگاه پروردگار رجوع کرده است.[1] ﴿لئن أنجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین﴾ اگر از این سختی‌ها و هول و هراس ما را برهانی، از جمله‌ی سپاسگزاران نعمتت خواهیم شد، و از شما اطاعت نموده و رضایت و خشنودی شما را طلب خواهیم کرد. در البحر آمده است: معنی اخلاص این است که تنها او را بطلبند و بت‌ها و غیره را در آن شرکت ندهند. و حسن گفته است: آنها مخلصند، اما این بدان معنی نیست که ایمان و اعتقاد خالص پیدا کرده‌اند، بلکه به خاطر این‌که یقین می‌دانند جز خدا هیچ کس آنها را از آن مهلکه نجات نمی‌دهد. پس به منزله‌ی ایمان اضطراری می‌باشد.[2] ﴿فلما أنجاهم إذا هم یبغون فی الأرض بغیر الحق﴾ بعد از این‌که آنها را رهانید و نجات داد، آنها در زمین به فساد و نافرمانی پرداختند. ابن‌عباس گفته است: در دعا از حق

۱ـ قرطبی ۳۲۵/۸. ۲ـ البحر ۱۳۹/۵.

سرپیچی می‌کنند؛ چون غیر خدا را می‌خوانند، و به نافرمانی و معاصی می‌پردازند.[۱] خدا در رد آنان فرمود: ﴿یا أیها الناس إنما بغیکم علی أنفسکم﴾ کیفر و وبال سرپیچی و نافرمانی شما بر خودتان است و جز خودتان هیچ کس میوه‌ی آن را بر نمی‌چیند. ﴿متاع الحیاة الدنیا﴾ در این دنیا از هوس‌های ناپایدار بهره و کام بر می‌گیرید که بعد از آن حسرت و خسران باقی می‌ماند. ﴿ثم إلینا مرجعکم فننبئکم بما کنتم تعملون﴾ بعد از مرگتان پیش ما بر می‌گردید آنگاه شما را مجازات می‌کنیم. آیه متضمن وعید و تهدید است و طبیعت و فطرت انسان منکر را به تمثیل می‌کشد که جز در گرفتاری خدا را به یاد ندارد و جز در اوقات بلا و سختی به سویش بر نمی‌گردد. و وقتی خدا او را از تنگی نجات داد و مشکل را از او بر طرف کرد، به کفر و نافرمانی و فرو رفتن در گرداب شر و سرکشی باز می‌گردد. آنگاه برای حیات ناپایدار و کوتاه دنیا مثلی را زده و می‌فرماید: ﴿إنما مثل الحیاة الدنیا کمآء أنزلناه من السمآء فاختلط به نبات الأرض﴾ دنیا در زوال و ناپایداری و از بین رفتن نعمت‌هایش و مغرور شدن انسان به آن، مانند بارانی است که از آسمان فرو ریزد و به سبب آن گیاهان گوناگون بروید. ابن‌عباس گفته است: یعنی آب با زمین در آمیخت سپس به سبب آب انواع گوناگونی از گیاهان روییدن گرفت.[۲] ﴿مما یأکل الناس و الأنعام﴾ سبزیجات و میوه‌جات و حبوباتی که انسان‌ها از آن می‌خورند و کاه و علوفه‌ی جو که حیوانات از آن تغذیه می‌کنند. ﴿حتی إذا أخذت الأرض زخرفها﴾ تا زمین زیبایی و طراوتش را بر گرفت و آراسته شد. ﴿و ازینت﴾ با دانه و ثمر و گل مزین و آراسته گشت. تشبیه به عروس است که با زیورآلات و لباس آرایش می‌شود. ﴿و ظن أهلها أنهم قادرون علیها﴾ صاحبان آن گمان می‌برند که می‌توانند از آن بهره برگیرند، و میوه و غله‌ی آن را به دست آورند. ﴿أتاها أمرنا لیلا أو نهارا﴾ فرمان نابودی رستنی‌ها در خلال شب یا

۱ـ البحر ۱۳۰/۵.
۲ـ طبری ۱۰۲/۱۱.

روز هنگام از جانب ما به آن می‌رسد. ﴿فجعلناها حصیداً﴾ آن را به صورت درو شده و از بیخ بریده در آوردیم که انگار آن را با داس چیده‌اند. ﴿کأن لم تغن بالأمس﴾ انگار قبل از آن بر روی زمین نبوده است. ﴿کذلك نفصل الآیات لقوم یتفکرون﴾ این‌گونه آیات را برای آنان که می‌اندیشند و از مثل پند می‌گیرند، توضیح می‌دهیم. آلوسی گفته است: از این رو این دسته از رستنی‌ها و حبوبات را مخصوصاً ذکر کرده است که انسان‌ها و حیوانات از آن بهره می‌برند.[۱] ﴿و الله یدعو إلی دارالسلام﴾ خدا مردم را به سوی جنت، منزلگاه شادی و سرور جاودان می‌خواند. ﴿و یهدی من یشآء إلی صراط مستقیم﴾ هرکس را که بخواهد هدایت شود به طریق مستقیم یعنی دین اسلام هدایت می‌کند. ﴿للذین أحسنوا الحسنی﴾ آنان که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، بهشت برین خواهند داشت. ﴿و زیادة﴾ و اضافه بر آن ذات پروردگار را نیز خواهند دید.[۲] ﴿و لا یرهق وجوههم قتر﴾ به عکس دوزخیان، گرد و غبار و سیاهی و ماتم چهره‌ی آنان را نمی‌پوشاند. ﴿و لا ذلة﴾ و خفت و خواری نمی‌بینند. ﴿أولئك أصحاب الجنة هم فیها خالدون﴾ آنها در بهشت برای همیشه خواهند ماند که نعمت‌هایش زوال‌ناپذیر است به عکس نعمت و نیکی دنیا که پایان‌پذیر است. ﴿و الذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها﴾ آنان که در دنیا مرتکب اعمال زشت شده و از خدا نافرمانی کرده و کافر شدند، به مانند آن کیفر خواهند دید و اضافه بر آن کیفری نمی‌بینند، پس پاداش حسنات به فضل خدا چند برابر می‌شود و کیفر سیئات به سبب عدالت خدا فقط به اندازه‌ی آن است.[۳] ﴿و ترهقهم ذلة﴾ ذلت و خواری آنان را فرا می‌گیرد. ﴿و ما لهم من الله من عاصم﴾ هیچ کس نیست که آنان را از خشم و عقاب خدا محفوظ نماید. ﴿کأنما أغشیت وجوههم قطعاً من اللیل مظلما﴾ صورت

۱ـ روح المعانی ۱۱/۱۰۲.

۲ـ این موضوع در حدیثی صحیح وارد شده است که مسلم آن را روایت کرده است.

۳ـ در الجوهرة آمده است کیفر اعمال بد با آن برابر و پاداش حسنات چند برابر است.

و چهره‌ی آنان از بس که سیاه و تیره می‌باشد انگار قسمتی از تاریکی شب آن را فراگرفته است. ﴿أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون﴾ یعنی این گروه اهل دوزخند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. ﴿و يوم نحشرهم جميعاً ثم نقول للذين أشركوا﴾ روزی که هر دو گروه، مؤمنان و کافران را برای محاسبه گردهم می‌آوریم، آنگاه به آنان که برای خدا شریک قرار دادند، می‌گوییم: ﴿مكانكم أنتم و شركاؤكم﴾ شما و آنان که مورد پرستش شما بودند در جای خود بمانید و تکان نخورید تا معلوم شود خدا در مورد شما چه فرمانی صادر می‌کند؟ ﴿فزيلنا بينهم﴾ آنان و مؤمنین را از هم جدا و متمایز می‌کنیم. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و امتازوا اليوم أيها المجرمون﴾. ﴿و قال شركاؤهم ما كنتم إيانا تعبدون﴾ شرکای آنان یعنی بت‌های مورد پرستش آنان از آنها تبری می‌جویند. مجاهد گفته است: خدا بتها را به زبان می‌آورد و می‌گویند: ما احساس نمی‌کنیم شما ما را پرستش کرده باشید. ما فرمان پرستش را به شما نداده بودیم.[1] مانند: ﴿إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب﴾. ﴿فكفى بالله شهيدا بيننا و بينكم﴾ در قیامت شرکا به مشرکین می‌گویند: بس است که خدا در بین ما و شما گواه و حاکم باشد. ﴿إن كنا عن عبادتكم لغافلين﴾ ما از عبادت شما و پرستش ما از جانب شما بی‌خبر و غافل بودیم، ما بینا و شنوا و اندیشمند نیستیم؛ چون جامد و بدون جان بودیم. ﴿هنا لك تبلوا كل نفس ما أسلفت﴾ در آن موقع هر نفس با خیر یا شری که از پیش فرستاده است، آزمایش می‌شود و پاداش عمل خود را می‌یابد. ﴿و ردوا إلى الله مولاهم الحق﴾ آنان پیش خدای دادگر و سرپرست برمی‌گردند که با عدالت و داد پاداش آنان را می‌دهد. ﴿و ضل عنهم ما كانوا يفترون﴾ گمان این‌که بت‌ها برای آنان شفاعت می‌کنند، باطل از آب درآمد و به هدر رفت. در آیه سرزنش سخت و توبیخ مشرکین مقرر است که چیزی را پرستش

۱ـ قرطبی ۸/ ۳۳۳.

می‌کردند که نمی‌شنود و نمی‌بیند و آن‌ها را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند. ﴿**قل من یرزقکم من السماء و الأرض**﴾ در این آیه دلایل یگانگی و ربوبیت خدا مقرر است؛ یعنی ای محمد! به آن مشرکین بگو: چه کسی باران رحمت نازل می‌کند؟ و کشت و ثمر برایتان بیرون می‌آورد؟ ﴿**أمن یملك السمع و الأبصار**﴾ شنوایی و بینایی شما در اختیار چه کسی است که به وسیله‌ی آن می‌بینید و می‌شنوید؟ و اگر خدا بخواهد آنها را از شما بگیرد، چه کسی می‌تواند آنها را به شما باز پس دهد؟ همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿**قل أریتم إن أخذ الله سمعکم و أبصارکم**﴾. ﴿**و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی**﴾ چه کسی انسان را از نطفه و پرنده را از تخم و خوشه را از دانه و رستنی را از زمین و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ ﴿**و من یدبر الأمر**﴾ چه کسی تدبیر امور خلایق را به عهده دارد و امور کائنات را اداره می‌کند؟ ﴿**فسیقولون الله**﴾ خواهند گفت: انجام‌دهنده‌ی تمام آنها همانا خدا، پروردگار جهانیان است؛ چون جای جدل و سرکشی نیست؛ زیرا کاملاً واضح است. ﴿**فقل أفلا تتقون**﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو: مگر از کیفر و انتقامش نمی‌ترسید که برایش انباز می‌تراشید و غیر او را عبادت می‌کنید؟ ﴿**فذلکم الله ربکم الحق**﴾ آنکه چنان امور گرانقدر را انجام می‌دهد، همان پروردگار شما است که پروردگاری و یگانگیش با دلایل قاطع برای شما ثابت است. ﴿**فماذا بعد الحق إلا الضلال**﴾ استفهام انکاری است؛ یعنی بعد از حق جز گمراهی چیزی نیست. پس هرکس از حق یعنی عبادت خدا تخطی کند، در گمراهی در می‌افتد. ﴿**فأنی تصرفون**﴾ پس چگونه از پرستش الله منحرف می‌شوید و چیزی را عبادت می‌کنید که نه می‌آفرینند و نه روزی زنده‌ای را می‌دهد و نه زنده‌ای را می‌کشد و نه مرده‌ای را زنده می‌کند؟ ﴿**کذلك حقت کلمت ربك**﴾ بدین‌ترتیب قضا و حکم خدا واجب آمد ﴿**علی الذین فسقوا**﴾ بر آنان که از اطاعتش خارج گشتند و کافر شدند و تکذیب کردند. ﴿**إنهم لایؤمنون**﴾ آنها یگانگی خدا و رسالت پیامبرش را تصدیق نمی‌کنند، از این رو فرمان عذاب بر آنان مقرر شد؛ چون شقی و گمراهند.

﴿قل هل من شرکاءکم من یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾ ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا بتی هست که چیزی را از عدم به وجود بیاورد و آن را نابود کرده و سپس زنده کند؟ طبری گفته است: از آنجایی که قدرت چنین کاری را نداشتند و دلیل قاطع و روشن نیز وجود داشت که آنها در ادعای ارباب بودن دروغ گفته و افترا بسته‌اند، به پیامبر امر کرد که در جواب آنان بگوید:[1] ﴿قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده﴾ ای محمد! به آنها بگو: خدا مرگ و زندگی را در اختیار دارد، آغاز و می‌کند و بر می‌گرداند و هیچ کدام از آن خدایان خیالی که ساخته و پرداخته‌ی وهم و گمان آنها هستند، قدرت چنان کاری را ندارد. ﴿فأنی تؤفکون﴾ پس چگونه و چرا از حق منصرف گشته و رو به سوی باطل می‌آورید؟ ﴿قل هل من شرکاءکم من یهدی إلی الحق﴾ توبیخی دیگر است که به صورت استفهام آمده است؛ یعنی به آن مشرکان بگو: آیا در بین این خدایان مورد پرستش شما یکی پیدا می‌شود که راه هدایت را نشان بدهد؟ یا سرگردانی را هدایت کند یا راهنمای راه حق بشود؟ ﴿قل الله یهدی للحق﴾ به آنها بگو: اگر خدایان شما از انجام آن ناتوانند، خدا قادر و توانا است که گمراه را هدایت کند و می‌تواند راه را روشن و حق را بیان کند. ﴿أفمن یهدی إلی الحق أحق أن یتبع أمن لایهدی إلا أن یهدی﴾ آیا آن‌که به راه حق راهنمایی می‌کند یعنی خدا، شایسته‌تر است که از او پیروی شود یا این بت‌ها که احدی را هدایت نمی‌کنند، و حتی قادر به هدایت نفس خود هم نیستند، تا چه رسد به هدایت دیگران؟[2] ﴿فما لکم کیف تحکمون﴾ ای مشرکین! پس چه شده که بت‌ها و پروردگار عالمیان را یکسان می‌دانید؟ و به درستی باطل حکم می‌کنید؟ استفهامی است به معنی تعجب و انکار. سپس خدا بعد از این‌که با دلایل روشن توحید را اثبات نمود و بر تقلید مهر ابطال

۱ـ این نظر طبری است و بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور رؤسا و سران گمراهی است که خود به راه راست نمی‌پیوندند مگر این‌که راهنمایی شوند.

۲ـ طبری ۱۱/ ۱۱۵.

زد، فساد آیین و مسلک آنان را بیان کرده و فرمود: ﴿**و ما یتبع أکثرهم إلا ظنا و إن الظن لایغنی من الحق شیئا**﴾ باور آنها به الوهیت بت‌ها، فقط بر مبنای اوهام و خیالات استوار است و ظن و گمان بهره‌ای از یقین ندارد. بنابراین ظن و گمان مانند یقین نیست. ﴿**إن الله علیم بما یفعلون**﴾ همانا خداوند از کذب و کفری که آنها بر آن قرار دارند، کاملاً آگاه است و از این‌که آنها از گمان پیروی می‌کنند و از دلایل حق روگردانند، آنها را تهدید می‌کند. سپس صدق نبوت و وحی را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**و ما کان هذا القرآن أن یفتری من دون الله**﴾ برای آن‌که دارای عقل و اندیشه‌ی سالم است درست و معقول به نظر نمی‌آید که این قرآن افترا بستن به خدا باشد؛ چون بالاتر از توانایی انسان است. ﴿**ولکن تصدیق الذی بین یدیه**﴾ اما آمده است تا کتاب‌های آسمانی قبل از خود از قبیل تورات و انجیل را تصدیق نماید، ﴿**و تفصیل الکتاب**﴾ در آن تفصیل و بیان شرایع و عقاید و احکام آمده است. ﴿**لاریب فیه من رب العالمین**﴾ تردیدی نیست که از جانب پروردگار عالمیان نازل شده است. ﴿**أم یقولون افتراه**﴾ آیا می‌گویند از جانب خود این قرآن را ساخته و آن را به خدا نسبت داده است؟ استفهامی است به معنی سرزنش. ﴿**قل فأتوا بسورة مثله**﴾ بگو: اگر آنطور است که شما گمان برده‌اید سوره‌ای مانند این قرآن را بیاورید. بدین‌ترتیب ناتوانی آنان را نشان می‌دهد و بر آنان اقامه‌ی حجت می‌کند. ﴿**وادعوا من استطعتم من دون الله**﴾ مخلوقات دیگر در میان انس و جن هر کس را که می‌توانید به یاری بطلبید. ﴿**إن کنتم صادقین**﴾ اگر در این‌که می‌گویید آن را به افتراء آورده است، صادقید. طبری می‌گوید: منظور این است: اگر چنان نکنید، بدون شک معلوم می‌شود شما دروغگو هستید؛ چون محمد ﷺ یک انسان مانند شما بیشتر نیست، وقتی تمام مردم از آوردن سوره‌ای مانند آن ناتوان باشند، یک‌نفر از آنها از آوردن تمام آن ناتوان‌تر است.[۱] خداوند سبحان

۱- طبری ۱۱/۱۱۸.

می‌فرماید: ﴿بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه﴾ آن مشرکان قرآن کریم را تکذیب کردند، و قبل از این‌که آن را بفهمند و در آن بیندیشند به طعنه زدن به آن اقدام کردند و انسان همیشه دشمن چیزی است که آن را نمی‌داند. ﴿و لما يأتهم تأويله﴾ در حالی که هنوز وعید و تهدیدی را که در آن نهفته است نیافته‌اند. ﴿كذلك كذب الذين من قبلهم﴾ مانند تکذیب اینها، ملت‌های پیشین نیز پیامبران را تکذیب می‌کردند. ﴿فانظر كيف كان عاقبة الظالمين﴾ ای محمد! ببین چگونه خدا به سبب ظلم و گردنکشی، آنها را در عذاب و هلاکت انداخت. پس عملی که با آنها انجام داد با این ستمکاران نیز انجام خواهد داد.

نکات بلاغی: ۱ـ﴿أسرع مكرا﴾ نام بردن کیفر خدا به «مکر» از باب «مشاکله» می‌باشد.

۲ـ﴿و جرين بهم﴾ متضمن التفات به غایب می‌باشد و حکمت آن عبارت است از اضافه تقبیح و زشت نشان دادن عمل کفار؛ چون شکر نعمت را به جا نیاوردند.

۳ـ﴿أخذت الأرض زخرفها﴾ یک استعاره‌ی بسیار بدیع است. زمین را در زمان آراستن به گیاه و سبزه و گل، به عروس آرایش یافته به زیور و لباس تشبیه کرده و برای چنین منظره‌ی زیبایی لفظ زخرف را به استعاره گرفته است.

۴ـ﴿أتاها أمرنا﴾ در اینجا کنایه از عذاب و نابودی است.

۵ـ﴿أحسنوا الحسنى﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۶ـ﴿كأنما أغشيت وجوههم قطعا من الليل﴾ تشبیه مرسل است.

۷ـ﴿يبدؤا ... ثم يعيده﴾ متضمن طباق است.

۸ـعبارت ﴿فأنى تؤفكون﴾ و ﴿فما لكم كيف تحكمون﴾ استفهام توبیخی است.

۹ـ﴿بين يديه﴾ استعاره است و منظور کتب پیشین از جمله تورات و انجیل است که مژده‌ی آن را داده‌اند.

لطیفه: شهید اسلام «سید قطب» در تفسیر فی ظلال می‌فرماید: هر گاه انسان توانسته باشد به قانون و ناموس عالم هستی پی ببرد، نعمات و پتانسیل‌های جهان هستی را یکی

بعد از دیگری کشف کرده، و بر مبنای صحّت و سقم عقل گاهی آن را در خیر و زمانی در شر به‌کار می‌برد و آن چیزی نیست جز رزقی که خدا برای انسان مسخر و فراهم کرده است، پس در سطح و اعماق زمین روزی مقرر است و در سطح و اعماق آب روزی مقرر است. و در پرتوهای زرّین خورشید و در روشنایی ماه روزی مکنون است، حتی دانش امروزی از لجنزارها و خاک متعفن پادزهر و دوا درست کرده است.[1] پس خدا درست فرموده است: ﴿قل من یرزقکم من السمآء و الأرض﴾؟

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنْهُم مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُم مَن لَايُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَ مِنْهُم مَن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَايَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَ مِنْهُم مَن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي ٱلْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَايُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾ إِنَّ ٱللهَ لَايَظْلِمُ ٱلنَّاسَ شَيْئاً وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ ٱللهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾ وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ ٱللهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَايُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ قُل لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَلَا نَفْعاً إِلَّا مَا شَاءَ ٱللهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَايَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ ءَآلْآنَ وَ قَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ

۱ـ فی ظلال القرآن ۱۱/ ۱۴۵.

ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (٥٢) وَ يَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ (٥٣) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٥٤) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ و ٱلْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٥٥) هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٥٦) يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (٥٧) قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (٥٨) قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ (٥٩) وَ مَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (٦٠) وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِن ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (٦١) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٢) ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (٦٣) لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ فِي ٱلْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ ٱللَّهِ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ (٦٤) وَ لَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ (٦٥) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَاءَ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (٦٦) هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ ٱلنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٧) قَالُوا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ ٱلْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٦٨) قُلْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (٦٩) مَتَاعٌ فِي ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلْعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (٧٠)﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال طعنه‌ی کافران را در امر نبوت و وحی یادآور شد، در اینجا خاطرنشان ساخته است که بعضی از آنان قبول دارند که قرآن کلام خدای رحمان است، اما از در جدل و بحث در می‌آیند و انکار می‌کنند. و بعضی از آنها از فرط کودنی و ابلهی و خیره سری و اختلال تشخیص.. اصلاً آن را تصدیق نمی‌کنند. سپس خدا یادآور شده است که قرآن شفای قلوب است و به دنبال آنان حال مشرکان را در آخرت یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿**الصم**﴾ جمع اصم یعنی آنکه نمی‌شنود. ﴿**بیاتا**﴾ در شب. ﴿**تفیضون**﴾ أفاض فی الحدیث یعنی داد سخن داد. ﴿**یعزب**﴾ مخفی و پنهان می‌شود. ﴿**مثقال**﴾ وزنی است. ﴿**سلطان**﴾ دلیل و حجت و برهان. ﴿**سبحانه**﴾ خدا از هر عیب و نقصی منزه است.

تفسیر: ﴿**و منهم من یؤمن به**﴾ ای محمد! از میان آنان که تو برای آنان مبعوث شده‌ای، افرادی هستند که به این قرآن ایمان دارند و از تو پیروی می‌کنند و از رسالت تو سود می‌برند. ﴿**و منهم من لا یؤمن به**﴾ و بعضی از آنان به آن ایمان نمی‌آورند بلکه بر این حالت می‌میرند و بر آن زنده می‌شوند. ﴿**و ربك أعلم بالمفسدین**﴾ و پروردگار تو به آنکه استحقاق هدایت را دارد آگاه است و او را هدایت می‌کند و می‌داند چه کسی استحقاق گمراهی را دارد پس او را گمراه می‌کند. ﴿**فإن کذبوك فقل لی عملی و لکم عملکم**﴾ اگر مشرکین تو را تکذیب کردند، بگو: من جزای عمل خود را می‌یابم و شما نیز جزای عمل خود را، حق باشد یا باطل می‌یابید. ﴿**ثم أنتم بریئون مما أعمل و أنا بریء مما تعملون**﴾ هیچ‌کس به گناه دیگری کیفر نمی‌بیند. ﴿**و منهم من یستمعون إلیك**﴾ بعضی از آنان وقتی قرآن می‌خوانی به تو گوش می‌دهند اما از آنچه می‌خوانی چیزی در نمی‌یابند. ﴿**أفأنت تسمع الصم**﴾ ای محمد! تو نمی‌توانی انسانی را شنوا کنی که خدا شنوایی را از او گرفته است. ﴿**ولو کانوا لایعقلون**﴾ هر چند که بر اثر ناشنوایی عقل و اندیشه نداشته

باشند؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی سخنان نیک تو و قرآن سودمند را می‌شنوند، اما امر هدایت آنها در دست تو نیست، پس همانطور که نمی‌توانی ناشنوا را شنوا کنی، همانطور هم نمی‌توانی آنان را هدایت کنی مگر این‌که خدا بخواهد.[۱] ﴿و منهم من ینظر إلیك أفأنت تهدی العمی و لو کانوا لایبصرون﴾ در بین آنان افرادی هستند که به تو نگاه می‌کنند و دلایل روشن نبوت تو را می‌بینند، اما کورند و از مشاهدات خود سود نمی‌گیرند. آیا تو ای محمد! با وجود کوردلی بصیرتشان می‌توانی آنها را هدایت کنی؟! آنها را به نابینا تشبیه کرده است؛ چون عملاً از دیدن حق خود را به کوری می‌زنند. قرطبی گفته است: منظور تسلی دادن دل پیامبر است؛ یعنی همان‌طور که نمی‌توانی به نابینا بینایی بدهی تا راهیاب شود، همان‌طور هم نمی‌توانی توفیق ایمان را به آنها بدهی.[۲] ﴿إن الله لا یظلم الناس شیئاً﴾ قطعاً خدا بدون گناه هیچ کس را مجازات نمی‌کند، و نسبت به خلقش عملی را انجام نمی‌دهد که استحقاقش را ندارند. ﴿ولکن الناس أنفسهم یظلمون﴾ اما مردم به سبب ارتکاب کفر و معاصی به خودشان ظلم می‌کنند. طبری می‌گوید: این بیانگر آن است که خدا از همان ابتدا و بدون جرم قبلی ایمان را از آنها سلب نکرده است، بلکه آن را به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند از آنها سلب کرده است. بنابر این شایسته است که خدا بر قلب آنها مهر بزند.[۳] ﴿و یوم یحشرهم کأن لم یلبثوا إلا ساعة من النهار﴾ روزی آن مشرکان را برای محاسبه جمع می‌کنیم و از بس که در هول و هراسند انگار جز ساعتی از روز یعنی مدتی بسیار کوتاه در این دنیا مقیم نبوده‌اند. ﴿یتعارفون بینهم﴾ همانطور که در دنیا بودند، یکدیگر را می‌شناسند. این آشنایی توبیخ و افتضاح است، یکی به دیگری می‌گوید: تو مرا اغوا و گمراه کردی. این شناسایی، آشنایی محبت و دوستی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۱۹۵. ۲ـ قرطبی ۸/۳۴۶.

۳ـ طبری ۱۱/۱۲۰.

نیست. ﴿قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله و ما کانوا مهتدین﴾ در حقیقت همان ستمکاران که حشر و نشر را تکذیب کردند، ضرر دیدند و در این دنیا توفیق خیر نداشتند. ﴿و إما نرینك بعض الذی نعدهم أو نتوفینك فإلینا مرجعهم﴾ ای محمد! اگر قسمتی از عذابی که به آنها وعده داده‌ایم، به تو نشان دهیم چشمت از این عمل روشن می‌شود، و اگر قبل از آن مرگ دامان تو را بگیرد، سرانجام آنها در آخرت نزد ما برمی‌گردند و باید دیر یا زود آنها مجازات شوند. ﴿ثم الله شهید علی ما یفعلون﴾ خدای سبحان ناظر اعمال و گناهان آنان می‌باشد و در مقابل عملشان آنها را کیفر می‌دهد. ﴿و لکل أمة رسول﴾ برای هر یک از ملت‌ها پیامبری جهت هدایت آنها مبعوث شده است. ﴿فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط﴾ مجاهد گفته است: یعنی روز قیامت در بین آنان به عدالت حکم می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: پرونده‌ی اعمال هر ملتی با حضور پیامبرش در پیشگاه خدا عرضه می‌شود و پیامبر ناظر آن است و فرشته‌های نگهبان نیز گواهند.[1] ﴿و هم لایظلمون﴾ یعنی بدون گناه آزار نمی‌بینند. ﴿و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین﴾ کفار مکه می‌گویند: این عذابی که ما را از آن بر حذر می‌دارید، اگر راست می‌گویید کی می‌آید؟ این سخنان به طریق مسخره و استهزا از زبان آنان خارج می‌شد. ﴿قل لاأملک لنفسی ضرا و لا نفعا﴾ بگو: نمی‌توانم از خود دفع ضرر کنم و یا برای خودم جلب منفعت نمایم، نه من و نه غیر من هیچ کس قدرت آن را ندارد. ﴿إلا ماشاء الله﴾ مگر این‌که خدا بخواهد چنان قدرتی داشته باشم، پس من چگونه می‌توانم عذابی که شما خواستار تعجیل آن هستید انجام دهم؟! ﴿لکل أمة أجل﴾ برای نابودی هر ملتی وقت و زمانی معین شده است. ﴿إذا جاء أجلهم فلا یستأخرون ساعة و لایستقدمون﴾ وقتی موقع نابودی آنها فرا برسد، برای آنان ممکن نیست یک ساعت آن را به تأخیر بیندازند و مهلت بیابند، و یا

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۱۹۶.

آن را پیش بیندازند؛ چون حکم و قضای خدا در موقع خود تحقق می‌پذیرد و اجرا می‌شود. ﴿قل أرایتم إن أتاکم عذابه بیاتا أو نهارا﴾ به آن تکذیب کنندگان بگو: اگر عذاب خدا شب بیاید یا روز، برای شما چه سودی دارد؟ ﴿ماذا یستعجل منه المجرمون﴾ استفهام برای ایجاد هول و هراس است؛ یعنی چه عظیم است آنچه برایش عجله دارند؟ همان‌گونه که به فرد ماجراجو گفته می‌شود: چه بلایی برای خود می‌جویی؟ ﴿ثم إذا ما وقع آمنتم به﴾ در کلام چیزی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا بعد از آن‌که عذاب خدا واقع شد به آن ایمان می‌آورند؟ پس وقتی زمان عذاب فرا برسد و آن را با چشمان خود ببینید در آن موقع ایمان چه سودی دارد؟ در آن موقع ایمان آوردن هیچ فایده‌ای ندارد. طبری گفته است: یعنی ای مشرکین! وقتی با عذاب روبرو بشوید آن را تصدیق می‌کنید در صورتی که در آن موقع تصدیق برایتان سودی ندارد.[1] ﴿ءآلآن و قد کنتم به تستعجلون﴾ به شما گفته می‌شود: ای مجرمان و گناهکاران! حالا به آن ایمان می‌آورید حال این‌که قبلاً با تمسخر و تعجیل نزول عذاب را خواستار بودید؟ ﴿ثم قیل للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد﴾ به ستمکاران گفته می‌شود عذابی را بچشید که همیشگی است و پایان و زوال ندارد. ﴿هل تجزون إلا بما کنتم تکسبون﴾ آیا جز کیفر کفر و تکذیب خود کیفری می‌بینید؟ ﴿و یستنبئونك أحق هو﴾ ای محمد! از تو درخواست خبر می‌کنند و می‌گویند: آیا زنده شدن و عذابی که شما وعده‌ی آن را به ما داده‌اید، حق است؟. ﴿قل أی و ربی إنه لحق﴾ بگو: قسم به خدا و بدون شک تحقق‌پذیر است. ﴿و ما أنتم بمعجزین﴾ با فرار یا امتناع ورزیدن نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید، بلکه شما در قبضه‌ی قدرت او قرار دارید.[2] ﴿ولو أن لکل نفس ظلمت ما فی الأرض﴾ اگر هر کافر

۱ـ طبری ۱۱/۱۲۲.

۲ـ و گویا به این معنی است: نمی‌توانید از عذاب فرار کنید بلکه هر کجا باشید عذاب شما را فرا می‌گیرد. تفسیر طبری.

تمام خزاین و اموال موجود در دنیا را داشته باشد، ﴿لا فتدت به﴾ آن را برای رهایی از عذاب خدا فدیه می‌دهد. اما دور است خدا آن را بپذیرد. همچنان که فرموده است: ﴿فلن یقبل من أحدهم ملء الأرض ذهبا و لو افتدی به﴾. سپس از تأسف و پشیمانی آنها خبر داده و می‌فرماید: ﴿و أسروا الندامة لما رأوا العذاب﴾ وقتی عذاب را با چشم خود دیدند، تأسف و پشیمانی را در دل پنهان می‌کنند. امام جلال گفته است: یعنی روسا و سران آنها از بیم این‌که مبادا در این رهگذر رسوا شوند آن را از ضعیفانی که آنها را گمراه کرده‌اند پنهان می‌کنند.[1] ﴿و قضی بینهم بالقسط﴾ به عدالت در بین خلایق قضاوت می‌شود. ﴿و هم لایظلمون﴾ در مقابل اعمالشان به آنها ظلم نمی‌شود، و جز در مقابل گناه کیفری ندارند. ﴿ألا إن لله ما فی السموات و الأرض﴾ «الا» کلمه‌ی تنبیه و آگاهی است و شنونده را متنبّه می‌سازد و در اول کلام می‌آید؛ یعنی آگاه باشید چه چیزی به شما می‌گویم: هر چه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، از آن خداست و هیچ کس در آن دخل و قدرتی ندارد، فقط خدا خالق و مالک است. ﴿ألا إن وعد الله حق﴾ وعده‌ی او در رابطه با جزا بدون شک محقق است. ﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾ اما اکثر مردم بر اثر کوته‌فکری و غلبه‌ی غفلت بر آنان، آن را نمی‌دانند و آنچه را می‌گویند که می‌گویند. ﴿هو یحیی و یمیت و إلیه ترجعون﴾ خدای سبحان است که زنده کردن و مرگ را در اختیار دارد، و سرانجامتان در آخرت پیش اوست و در مقابل اعمالتان شما را مجازات می‌کند. ﴿یا أیها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم﴾ تمام بشریت مورد خطاب است؛ یعنی این قرآن با عظمت از جانب خالقتان به عنوان پند و اندرز برای شما آمده است. ﴿و شفاء لما فی الصدور﴾ یعنی شک و نادانی مکنون در سینه را شفا می‌دهد. ﴿و هدی و رحمة للمؤمنین﴾ و برای اهل

۱ـ تفسیر جلالین ۲/۱۹۲. در البحر آمده است: به این علت پشیمانی را مکتوم می‌دارند که چیزی را می‌بینند که به ذهنشان خطور نکرده بود و حسابی برای آن باز نکرده بودند. پس قدرت گریه و فریاد را از دست می‌دهند همانطور که کسی که به طرف دار اعدام برده می‌شود نمی‌تواند لب به سخن بگشاید و بهت‌زده می‌شود.

ایمان مایه‌ی هدایت و مهر و رحمت است. صاحب کشاف گفته است: یعنی کتابی جامع و در بر گیرنده‌ی تمام این فواید ارزشمند است و پند و یادآوری توحید را برایتان در بر دارد، و مرض و فساد عقیده را شفا می‌دهد و انسان را به سوی حق می‌خواند و برای مؤمنین رحمت است. **﴿قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا﴾** ابن‌عباس گفته است: فضل خدا یعنی قران و رحمتش یعنی اسلام.(۱) یعنی به این «قرآن و اسلام» که از جانب او آمده است، شاد و خرم باشید که شایسته‌تر همان است که به آن شاد و مسرور شوند. **﴿هو خير مما يجمعون﴾** از تمام آنچه در دنیا جمع می‌کنند و از زیبایی‌های ناپایدار و نعمت‌های تمام شدنی، بهتر همین است؛ چون همان‌طور که در حدیث آمده است: دنیا و آنچه که در آن قرار دارد ارزش بال پشه‌ای ندارد. **﴿قل أرأيتم ما أنزل الله لكم من رزق﴾** خطاب به کفار عرب است؛ یعنی بگو: ای مشرکین! از رزق حلالی که خدا به شما داده است، مرا با خبر سازید. **﴿فجعلتم منه حراما و حلالا﴾** بعضی را حرام کرده و بعضی را مانند بحیره و سایبة و میته، حلال کرده‌اید. ابن‌عباس گفته است: به منظور تقبیح است که بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام می‌کردند.(۲) **﴿قلء آلله أذن لكم أم على الله تفترون﴾** ای محمد! به آنها بگو: به من بگویید آیا از جانب خدا به شما اجازه‌ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می‌کنید، یا این‌که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می‌دهید؟ **﴿و ما ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيامة﴾** آنهایی که به خدا افترا نسبت می‌دهند و از خود چیزی را حلال و چیزی را حرام معرفی می‌نمایند، چه گمان می‌کنند؟ آیا گمان می‌کنند خدا از آنان صرف‌نظر می‌کند و در روز قیامت آنها را می‌بخشاید؟ نه هرگز! بلکه آنها را در آتش خواهد انداخت. بدین‌ترتیب مفتریان را وعید شدید داده است. **﴿إن الله لذو فضل على الناس﴾**

۱ـ کشاف ۲/۳۵۳. ۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۱۹۸.

همانا خداوند بخشش و انعامی بس عظیم به بندگان داده است؛ چراکه به آنها مهلت داده و فوراً آنها را به عذاب و عقاب خود گرفتار نمی‌کند، پیامبران را مبعوث کرده و کتاب‌های آسمانی را نازل نموده است. ﴿ولکن أکثرهم لایشکرون﴾ اما اکثر آنها شکر نعمت را به جا نمی‌آورند بلکه ناسپاس و کافر و منکرند. ﴿و ما تکون فی شأن﴾ خطاب به حضرت محمد ﷺ است؛ یعنی در هر کاری دخالت کنی و هر عملی را انجام دهی، ﴿و ما تتلوا منه من قرآن﴾ و هر چه از کتاب خدا را بخوانی، ﴿و لاتعملون من عمل﴾ و شما ای انسان! هر عملی را که انجام دهید، خیر باشد یا شر، ﴿إلا کنا علیکم شهودا إذ تفیضون فیه﴾ وقتی شما سرگرم آن هستید و به آن مشغولید ما ناظر و مراقب هستیم و اعمال شما را ثبت می‌کنیم. ﴿و ما یعزب عن ربك﴾ از پروردگارت چیزی مخفی و پنهان نمی‌شود، ﴿من مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السمآء﴾ به اندازه‌ی یک ذره یا یک مورچه‌ی کوچک در تمام کائنات و در میان همه‌ی موجودات، ﴿و لا أصغر من ذلك و لا أکبر إلا فی کتاب مبین﴾ نه کوچکتر از اتم و نه بزرگتر از آن، مگر این‌که برای ما و نزد ما معلوم و مسجل است و در لوح المحفوظ ثبت است. طبری گفته است: آیه خبر می‌دهد که کوچکترین چیز و کم وزن‌ترین موجود و بزرگتر از آن بر خدا پوشیده نیست. پس ای مردم! عملتان در جهت کسب رضایت خدا باشد، و بدانید ما آن را حساب کرده و بر مبنای آن برایتان جزا تعیین می‌کنیم.[1] ﴿ألا إن أولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون﴾ بدانید ای انسان! که دوستداران خدا در آخرت از عذاب خدا هراسی ندارند و برای آنچه که در دنیا از دست داده‌اند غمگین نمی‌شوند. سپس خدا به ذکر دوستان خود پرداخته و می‌فرماید: ﴿الذین آمنوا و کانوا یتقون﴾ آنان که خدا و پیامبرش را تصدیق کرده و از پروردگار خود می‌ترسیدند و اوامرش را انجام و از نواهیش اجتناب می‌کردند. پس ولی عبارت است از

۱ـ طبری ۱۱/ ۱۳۰.

مؤمن پرهیزگار. و در حدیث آمده است: خداوند بندگانی دارد که نه پیامبرند و نه شهید، در روز قیامت پیامبران و شهدا به منزلت آنها در نزد خدا رشک می‌برند. به پیامبر گفتند: به ما بگو: آنها چه‌کسانی هستند؟ تا ما هم محبت آنها را داشته باشیم. فرمود: آنها جمعی هستند که به خاطر جلب رضایت خدا افرادی را دوست دارند که از خویشاوندان آنها نیستند و در این راستا امید دریافت مالی هم ندارند. به خدا قسم سیمای آنان پرفروغ است و بر منبرها و سکوهای نورین قرار دارند، موقعی که مردم در هراسند آنها بیمی ندارند، و زمانی که مردم غمگین و محزونند، آنها غمی ندارند. آنگاه چنین خواند: ﴿ألا إن أولیاء الله ...﴾.[۱] ﴿لهم البشری فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة﴾ چیزی دارند که در دو دنیا آنها را شاد می‌گرداند؛ چون ملائکه در حال احتضار مژده‌ی رضایت خدا را به آنها می‌دهند و مژده می‌دهند که در آخرت باغ‌های پرنعمت و کامیابی عظیم دارند.[۲] ﴿إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لاتحزنوا و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون﴾. ﴿لاتبدیل لکلمات الله﴾ خدا را خلاف وعده نیست. ﴿ذلك هو الفوز العظیم﴾ رسیدن به چنین نعمتی رستگاری بس بزرگی است. ﴿و لایحزنك قولهم﴾ ای محمد! از این‌که آنان تو را تکذیب می‌کنند و می‌گویند: تو فرستاده‌ی خدا نیستی، افسرده و غمگین مشو. سپس می‌فرماید: ﴿إن العزة لله جمیعاً﴾ یعنی نیروی کامل و چیرگی همه‌گیر فقط از آن خداست، تنها او یاور و محافظ و کمک تو می‌باشد و عزت و بلندمرتبگی تنها به او اختصاص دارد، شما را یاری می‌دهد و از شرّ دشمنان مصونت می‌دارد. ﴿هو السمیع العلیم﴾ گفته‌ی آنان را می‌شنود و از اعمال آنان

۱ـ طبری ۱۱/۱۳۲.

۲ـ بعضی از مفسرین می‌گویند: بشارت دنیوی آنان همان «رؤیای صالحه» است که مؤمن آن را می‌بیند. همچنان که این مسأله در حدیثی که حاکم آن را روایت کرده وارد شده است. طبری می‌گوید: بشارت به دو صورت حاصل می‌شود؛ یکی از طریق «رؤیای صالحه»، و دومی از طریق فرشتگان به هنگام قبض روح.

آگاه است. ﴿ألا إن لله من فی السموات و من فی الأرض﴾ تمام موجودات آسمان‌ها بندگان و مخلوق و ملک او هستند. ﴿و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء﴾ آن مشرکان در حقیقت معبودانی غیر از خدا را شریک خدا نمی‌دانند بلکه گمان می‌برند آنها برایشان شفاعت کرده یا برای آنان سودی دارند در صورتی که برای آنان زیان و سودی ندارند. ﴿إن یتبعون إلا الظن﴾ فقط از گمان باطل خود پیروی می‌کنند. ﴿و إن هم إلا یخرصون﴾ آنها فقط از حدس و دروغ پیروی می‌کنند و اوهام را حقایق می‌پندارند. ﴿هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه﴾ یادآوری قدرت کامل خداست؛ یعنی ای انسان! از جمله دلایل قدرتش که بر یگانگیش دلالت می‌کند این است که شب را برای آسایش و رهایی از خستگی و سختی حاصل از طلب معاش قرار داده است. ﴿و النهار مبصراً﴾ روز را روشن قرار داده به گونه‌ای که اشیاء را می‌بینید تا احتیاجات و نیازهای خود را برآورده نمایید. ﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یسمعون﴾ در این فرآیند برای آنان که بصیرند و پند می‌شنوند و می‌پذیرند، علایم و نشانه‌های دال بر یگانگی خدا موجود می‌باشد. آنگاه به گمراهی یهود و نصاری و مشرکین اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿قالوا اتخذ الله ولداً﴾ یهود و نصاری به خدا فرزند نسبت می‌دهند[1] و می‌گویند: عزیر پسر خدا است و مسیح پسر خدا است. همانطور که کفار مکه می‌گفتند: فرشته‌ها دختران خدا می‌باشند. ﴿سبحانه هو الغنی﴾ خدا از آنچه به او نسبت داده‌اند مبرا و منزه است. و از تمام خلق بی‌نیاز است؛ چون اختیار کردن فرزند ناشی از احتیاج است در صورتی که خدا به هیچ چیز احتیاج ندارد. پس وجود فرزند برایش منتفی است. ﴿له ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام موجودات آسمان‌ها و زمین و ملک او می‌باشند. ﴿إن عندکم من سلطان بهذا﴾ برای این

۱ـ آنها چه احمقند! چیزی را به خدا نسبت می‌دهند که راهبان را از آن منزّه می‌دارند و گمان می‌کنند مقدس هستند و ازدواج نمی‌کنند.

سخن دلیلی ندارید. ﴿أتقولون علی الله ما لاتعلمون﴾ آیا بر خدا افترا می‌بندید و با نسبت دادن شریک و اولاد به او دروغ می‌گویید؟ بدین ترتیب به سبب جهل و نادانیشان آنها را توبیخ کرده است. ﴿قل إن الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون﴾ بگو: آنان که برای خدا دروغ می‌تراشند، کامیاب و پیروز نمی‌شوند. ﴿متاع فی الدنیا﴾ در دنیا و در مدت حیات از متاعی زودگذر بهره می‌گیرند. ﴿ثم إلینا مرجعهم﴾ سپس برای محاسبه و مجازات پیش ما بر خواهند گشت. ﴿ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون﴾ آنگاه در آخرت به سبب کفر و دروغ بستنشان به خدا عذاب دردناک به آنها خواهیم چشاند.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿من یؤمن به ... و من لا یؤمن﴾ طباق مقرر است.

۲ـ ﴿تسمع الصم ... تهدی العمی﴾ منظور از صم و عمی به صورت مجاز کافر است؛ چون آنها به سبب نادیده گرفتن حق به ناشنوا و نابینا شباهت دارند.

۳ـ ﴿ضرا ولا نفعا﴾، ﴿بیاتا.. أو نهاراً﴾، ﴿یحی و یمیت﴾ و ﴿یستقدمون.. و یستأخرون﴾ شامل طباقند.

۴ـ ﴿شفاء لما فی الصدور﴾ مجاز مرسل است و از اطلاق محل اراده‌ی حال شده است؛ یعنی «شفای قلوب»؛ چون سینه جای قلب است.

۵ـ ﴿حراما و حلالا﴾ متضمن طباق است.

۶ـ ﴿و النهار مبصرا﴾ در تلخیص البیان گفته است: این استعاره است که نهار را «بیننده» کرده است؛ چون در خلال آن انسان می‌بیند؛ چراکه روشنایی سبب دیدن است همچنان که می‌گویند: شبِ کور؛ چون به خاطر تاریکی آن کسی نمی‌تواند در آن چیزی ببیند.(۱)

۷ـ ﴿أتقولون علی الله ما لاتعلمون﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.

۱ـ تلخیص البیان شریف رضی ص ۱۵۶.

فواید: خدای متعال در قرآن در سه جا به پیامبرﷺ دستور یادکردن قسم را داده است: در این سوره: ﴿قل ای و ربي إنه الحق﴾، در سوره‌ی سباء: ﴿و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة قل بلی و ربي لتأتینکم﴾ و در سوره‌ی تغابن: ﴿زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا قل بلی و ربي لتبعثن﴾. ابن‌کثیر این را یادآور شده است.

یادآوری: کلمه‌ی ﴿أرأیت﴾ برای استفهام از رویت بصری یا علمی به‌کار می‌رود. اصل وضع آن چنین است. سپس به معنی: «به من خبر بده» به کار رفت، «ارایت ذلك الأمر» یعنی درباره‌ی آن به من بگو. رؤیت یا بصری است یا علمی. و تقدیر آن چنین است: آیا حالت عجیبش را دیدی یا کار عجیبش را فهمیدی؟ از آن به من بگو. از این‌رو جز در امر شگفت‌انگیز به‌کار نمی‌رود. ﴿أرأیت الذی یکذب بالدین﴾، ﴿أرأیت الذی ینهی عبدا إذا صلی﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللهِ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَايَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَاتُنظِرُونِ ﴿٧١﴾ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَن مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا إِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧٦﴾ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هٰذَا وَ لَايُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا

عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا ٱلْكِبْرِيَاءُ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ﴿۷۸﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ٱئْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿۷۹﴾ فَلَمَّا جَاءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿۸۰﴾ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۸۱﴾ وَ يُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۸۲﴾ فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿۸۳﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿۸۴﴾ فَقَالُوا عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۸۵﴾ وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ ٱجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۷﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالاً فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ ٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿۸۸﴾ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال دلایل دال بر وحدانیت خود را بیان کرد و جریاناتی را که در میان پیامبر و کفار مکه اتفاق افتاد، یادآور شد، در اینجا داستان بعضی از پیامبران را ذکر کرده و بدین‌وسیله خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده تا به آنان تأسی کند، در نتیجه مشکلات و سختی‌ها و ناملایماتی که برایش پیش می‌آید آسان و قابل تحمل شود. در اینجا سه قصه را بازگو کرده است: ۱ـ قصه‌ی حضرت نوح علیه السلام و قومش. ۲ـ قصه‌ی حضرت موسی علیه السلام و هارون و فرعون. ۳ـ قصه‌ی حضرت یونس علیه السلام و قومش. در هر یک از این قصه‌ها برای افرادی که عبرت بگیرند، پند و اندرز نهفته است و برای کسانی که متذکر شوند، تذکر و یادآوری وجود دارد.

معنی لغات: ﴿**کبر**﴾ واحدی گفته است: کَبُر فی السن و کُبر الأمر و الشیء؛ یعنی بزرگ شد.[1] ﴿**فأجمعوا**﴾ اجماع یعنی مهیا شدن و تصمیم بر انجام امری. شاعر گفته است:

یــا لیت شــعری و المُــنی لاینفع هل أغدون یوماً و أمری مُجمعُ[2]

﴿**غمة**﴾ مبهم. غم علینا الهلال فهو مغموم: هلال پوشیده و مخفی ماند. طرفه گفته است:

لعمرك ما أمری علیّ بـغُمّةٍ نهاری ولا لیلی علیّ بسرمَد

«هیچ امری برای من مبهم و پوشیده نیست، شب و روز تا ابد طول نمی‌کشند».

﴿**نطبع**﴾ مهر می‌زنیم. ﴿**تلفتنا**﴾ ما را منحرف و منصرف می‌کند. «لفت» یعنی رو گرداندن از کاری، در اصل «لی» به معنی رو چرخاندن است. ﴿**الکبریاء**﴾ عظمت و اقتدار و تسلط. ﴿**عال**﴾ گردن فراز، متکبر. ﴿**المسرفین**﴾ متجاوزان از حد در گمراهی و طغیان. ﴿**اطمس**﴾ «طمْس»: به معنی مسخ است. زجاج گفته است: طمس‌الشیء یعنی تغییر دادن شکل و صورت یک چیز.

تفسیر: ﴿**و اتل علیهم نباء نوح**﴾ ای محمد! خبر برادرت، نوح و قوم تکذیب‌کننده‌اش را برای مشرکین بخوان. ﴿**إذ قال لقومه یا قوم إن کان کبر علیکم**﴾ وقتی به قوم منکر و معاند خود گفت: ای جماعت! اگر بر شما گران و سخت و سنگین است، ﴿**مقامی و تذکیری بآیات الله**﴾ ماندن و توقف طولانی من و این‌که شما را به وسیله‌ی آیات خدا می‌ترسانم و برحذر می‌دارم، و تصمیم به قتل و اخراج من گرفته‌اید. ﴿**فعلی الله توکلت**﴾ فقط به خدا اعتماد و اتکا نموده و به آن اطمینان دارم و به چیزی دیگر اهمیت نمی‌دهم. ﴿**فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم**﴾ تصمیم خود را بگیرید و شرکای خود را بخوانید، و برای

۱ـ رازی ۱۳۶/۱۷.

۲ـ قرطبی ۳۶۳/۸.

نیرنگ زدن به من هر تدبیری را که می‌خواهید بیندیشید. ﴿ثم لایکن أمرکم علیکم غمة﴾ آنگاه کارتان در مورد من پوشیده و مخفی نباشد، بلکه آشکار و مشهود باشد. ﴿ثم اقضوا إلیّ و لاتنظرون﴾ هر کاری که در مورد من می‌خواهید انجام دهید دریغ نورزید و حتی یک ساعت امر مرا به تأخیر نیندازید. ابوسعود گفته است: از این رو آنان را چنین مخاطب قرار داده است تا عدم مبالات خود را نشان دهد و اطمینان خود را به وعده و حمایت خدا بنمایاند. ﴿فإن تولیتم فما سألتکم من أجر﴾ اگر از نصیحت و یادآوری من روگردان شوید، به این علت نیست که من از شما پاداشی خواسته و شما امتناع ورزیده باشید، بلکه ناشی از شقاوت و گمراهی خودتان می‌باشد. ﴿إن أجری إلا علی الله﴾ در مقابل تبلیغ رسالت جز از خدا ثواب و پاداشی نمی‌جویم، و نصیحتم فقط به خاطر رضایت خدا بوده؛ نه به خاطر غرضی از اغراض دنیا. ﴿و أمرت أن أکون من المسلمین﴾ و به من دستور داده شده است که جزو اقرارکنندگانِ به توحید و یگانگی خدا باشم. ﴿فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلك﴾ آنان بر تکذیب نوح اصرار ورزیدند و ما سرانجام، او و مؤمنان همراهش را در کشتی نجات دادیم. ﴿و جعلناهم خلائف﴾ مؤمنان پیرو او را در زمین مستقر کرده و آنان را جانشین غرق شدگان قرار دادیم. ﴿و أغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا﴾ و تکذیب کنندگان را در طوفان غرق کردیم. ﴿فانظر کیف کان عاقبة المنذرین﴾ ای محمد! بنگر سرانجام آنان که پیامبران خود را تکذیب کردند چگونه شد؟ منظور تسلی خاطر پیامبر و برحذر داشتن کفار مکه است از این‌که مبادا بلایی به سر آنها بیاید که به سر پیشینیان آمد. ﴿ثم بعثنا من بعده رسلا إلی قومهم﴾ بعد از نوح پیامبرانی نزد قوم خود اعزام داشتیم، مانند هود و صالح و لوط و ابراهیم و شعیب. ﴿فجاءوهم بالبینات﴾ با معجزات واضح نزد آنان آمدند. ﴿فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل﴾ آنچه را که پیامبران می‌آوردند تصدیق نمی‌کردند، و عقاب و کیفری که بر سر پیشینیان آنان آمده بود، آنها را از انجام معاصی باز نداشت. ﴿کذلك نطبع علی قلوب المعتدین﴾ بدین‌ترتیب

بر قلوب آنهایی که به کفر و تکذیب و لجبازی ادامه داده و از حد تجاوز می‌کنند، مهر می‌زنیم. ﴿**ثم بعثنا من بعدهم موسی و هارون إلی فرعون و ملإیه**﴾ بعد از آن پیامبران و ملت‌ها، موسی و هارون را نزد فرعون و اشراف قومش اعزام داشتیم. ﴿**بآیاتنا**﴾ با دلایل و معجزات درخشان و روشن اعزام داشتیم که عبارتند از نه آیه که در سوره‌ی اعراف ذکر شده‌اند. ﴿**فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین**﴾ از باور داشتن به آن تکبر و ابا کرده و مفسد شدند و به ارتکاب جرایم و گناهان کبیره عادت کردند. ﴿**فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا إن هذا لسحر مبین**﴾ وقتی که آنچه موسی از قبیل دست و عصا آورده بود برای آنان روشن شد، از بس که نافرمان و ستیزه‌جو بودند، گفتند: این سحر و افسونی است آشکار و روشن، که موسی خواست ما را سحر زده کند. ﴿**قال موسی أتقولون للحق لما جاءکم**﴾ منظور از استفهام انکار است و توبیخ؛ یعنی موسی گفت: آیا به چنین حقی می‌گویید: سحر است؟! سپس با آوردن استفهامی دیگر باز آنان را سرزنش می‌کند. ﴿**أسحر هذا**﴾ یعنی آیا آنچه را که برایتان آورده‌ام، سحر است؟ ﴿**و لایفلح الساحرون**﴾ و حال آنکه ساحر کامیاب و رستگار نمی‌شود. ﴿**قالوا أجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا**﴾ گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از دین پدران و نیاکانمان منحرف و منصرف نمایی؟ ﴿**و تکون لکما الکبریاء فی الأرض**﴾ تا عظمت و ملک و سلطنت و اقتدار در سرزمین برای تو و برادرت، هارون باشد. ﴿**و ما نحن لکما بمؤمنین**﴾ در مورد آنچه آورده‌اید شما را تصدیق نمی‌کنیم. ﴿**و قال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم**﴾ و فرعون گفت: تمام ساحران ماهر و آگاه به فنون سحر را برایم احضار کنید. ﴿**فلما جاء السحرة قال لهم موسی ألقوا ما أنتم ملقون**﴾ در کلام قسمتی محذوف است و تقدیر آن چنین می‌باشد: ساحران را آوردند و وقتی آمدند موسی به آنها گفت: ریسمان و عصایتان را بیندازید. ﴿**فلما ألقوا قال موسی ما جئتم به السحر**﴾ آنچه شما آورده‌اید سحر است، آنچه که تهمتش را به من می‌زنید. ﴿**إن الله سیبطله**﴾ خدا آن را باطل و محو خواهد کرد و نادرستی آن را برای مردم برملا خواهد کرد.

﴿إن الله لايصلح عمل المفسدين﴾ خدا عمل انسانی را که در تلاش فساد است اصلاح نمی‌کند. ﴿و يحق الله الحق بكلماته﴾ به وسیله‌ی دلایل قاطع حق را تثبیت و تقویت می‌کند. ﴿ولو كره المجرمون﴾ هر چند که کافران تبهکار از آن ناخشنود باشند. ﴿فما آمن لموسى إلا ذرية من قومه﴾ با وجود مشاهده‌ی آن همه آیات و دلایل، جز تعدادی کم از اولاد بنی‌اسرائیل کسی به موسی ایمان نیاوردند و داخل دین او نشدند. مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از اولاد کسانی که موسی به نزد آنان اعزام شده بود و در طول زمان پدران خود را از دست داده بودند.[1] ﴿على خوف من فرعون و ملإيهم أن يفتنهم﴾ از بیم این‌که فرعون و اطرافیانش آنها را عذاب دهند و آنان را از دینشان منصرف کنند. ﴿و إن فرعون لعال في الأرض﴾ فرعون گردنکش و متکبر می‌باشد و در زمین فساد انگیز است. ﴿و إنه لمن المسرفين﴾ به سبب این‌که ادعای فرمانروایی می‌کند، جزو تجاوزگران از حد است. ﴿و قال موسى يا قوم إن كنتم آمنتم بالله﴾ وقتی موسی دید که قومش از فرعون در هراسند، گفت: ای جماعت! اگر به خدا ایمان دارید و آیاتش را تصدیق می‌کنید، ﴿فعليه توكلوا﴾ فقط به خدا متکی باشید که فقط او شما را از شر و گزند محفوظ می‌دارد و بس. ﴿إن كنتم مسلمين﴾ اگر به حکم خدا گردن می‌نهید و شرعش را می‌پذیرید. ﴿فقالوا على الله توكلنا﴾ در جواب گفتند: توکل و اعتماد و اطمینان ما به خدا است و بس. ﴿ربنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمين﴾ آنها را بر ما مسلط مگردان که ما را آزار دهند و نسبت به ما فتنه‌انگیزی نمایند به طوری که بگویند: اگر آنها بر حق بودند به این مصیبت مبتلا نمی‌شدند. ﴿و نجنا برحمتك من القوم الكافرين﴾ به فضل و کرمت خودت ما را از حیله‌ی فرعون و یاران منکرش برهان. ﴿و أوحينا إلى موسى و أخيه أن تبوّءا

۱ـ امام جلال الدین گفته است: جمعی از آل فرعون به موسی ایمان آوردند، و آنچه ما یادآور شده‌ایم نظر طبری و جمهور می‌باشد و ارجح همان است.

لقومکما بمصر بیوتا﴾ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی جهت اقامه‌ی نماز و عبادت بسازید و انتخاب کنید. **﴿و اجعلوا بیوتکم قبلة﴾** و خانه‌هایتان را نمازخانه قرار دهید[۱] که در موقع بیم و هراس در آن نماز بخوانید. ابن‌عباس گفته است: آنها در هراس بودند، پس به آنها امر شد که در منازل نماز بخوانند.[۲] **﴿و أقیموا الصلاة﴾** یعنی نمازهای فرض را به موقع بخوانید و شروط و ارکان آنها را کاملاً رعایت کنید. **﴿و بشر المؤمنین﴾** ای موسی! به پیروان با ایمانت مژده‌ی پیروزی و غلبه بر دشمنان را بده. **﴿و قال موسی ربنا إنك آتیت فرعون و ملإیه زینة و أموالا فی الحیاة الدنیا﴾** موسی گفت: خدایا! تو به فرعون و بزرگانش و اشراف قومش زینت و جمالی از متاع دنیا و اسباب و اثاث و سهم وافری از ثروت و مال دنیا عطا کرده‌ای، **﴿ربنا لیضلوا عن سبیلك﴾** لام برای تعقیب است؛ یعنی[۳] تو آن همه مال فراوان به آنها عطا کرده‌ای و عاقبت کارشان این است که مردم را از دین گمراه می‌کنند و مانع می‌شوند که به طاعت تو گردن نهند و یگانگی تو را بپذیرند. **﴿ربنا اطمس علی أموالهم﴾** دعای شر بر آن است؛ یعنی بار خدایا! اموال آنها را نابود کن! **﴿و اشدد علی قلوبهم﴾** قلب آنان را بسان سنگ در آور و بر آن مهر قسوت بزن که ایمان نیاورند. ابن‌عباس گفته است: یعنی به قلب آنان ایمان راه مده. **﴿فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الألیم﴾** به لفظ نفی آنان را نفرین کرده است؛ یعنی بار خدایا! توفیق ایمان را به آنان عطا مکن تا عذاب دردناک ببینند و به آن یقین حاصل کنند، اما آن زمان یقین آنان هیچ فایده‌ای در بر ندارد. موسی به سبب شدت گمراهی آنان آنها را نفرین کرد و از طریق وحی می‌دانست آنها

۱ـ بر طبق یکی از اقوال یعنی خانه‌ها را رو به قبله بسازید.

۲ـ طبری ۱۱/۱۵۴.

۳ـ این لام مانند لام **﴿فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا﴾** می‌باشد. در حدیث هم آمده است: **«لدوا للموت و ابنوا للخراب»** یعنی تا سرانجام با مرگ و ویرانی روبرو بشود.

هرگز ایمان نمی‌آورند. لذا آنها را نفرین کرد. ابن‌عباس گفته است: موسی دعا می‌کرد و هارون «آمین» می‌گفت، از این‌رو دعا به آن دو نسبت داده شده است.[۱] ﴿قال قد أجيب دعوتكما﴾ خدا فرمود: دعایتان در مورد فرعون و اشراف قومش اجابت شد. ﴿فاستقيما﴾ بر دعوت به سوی خدا و الزام حجت پایدار بمانید. ﴿ولا تتبعان سبيل الذين لايعلمون﴾ راه جاهلان نادان را در استعجال عذاب و عدم اطمینان به وعده‌ی خدا پیش نگیرید. طبری روایت کرده است که چهل سال بعد از این دعا خدا فرعون را غرق نمود.[۲]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فعلى الله توكلت﴾ تقدیم آنچه که می‌بایست به تأخیر آورده شود به منظور حصر است؛ یعنی فقط به خدا تکیه می‌کنم.

۲ـ ﴿و يحق الحق﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿لايكن أمركم عليكم غمة﴾ به طریق استعاره از التباس و مخفی ماندن به «غمة» تعبیر شده است؛ یعنی پرده‌ی حیرت و ابهام بر کارهایتان نباشد به مانند آنکه در شب بسیار تاریکی به سر ببرید و هیچ چیزی را نتوانید تشخیص بدهید.

۴ـ ﴿و اشدد على قلوبهم﴾ «شَدّ» استعاره از تغلیظ عقاب و کیفر و چند برابر شدن عذاب است.

یادآوری: ابن‌کثیر گفته است: نفرین و دعای موسی بر فرعون به جهت قهر و کینی بود که به خاطر دین پیدا کرده بود، همانطور که نوح قوم خود را دعا و نفرین کرد و گفت: ﴿رب لاتذر على الأرض من الكافرين ديارا إنك إن تذرهم يضلوا عبادك﴾، از این رو همان‌طور که دعای نوح را اجابت کرد، دعای موسی و برادرش، هارون را نیز اجابت کرد.

۱ـ البحر ۱۸۷/۵.

۲ـ طبری ۱۶۱/۱۱.

***
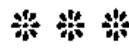
خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ ٱلْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱلَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ءَآلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ فَٱلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾ وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ فَمَا ٱخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ ٱلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾ فَإِن كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ ٱلَّذِينَ يَقْرَءُونَ ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾ وَ لَاتَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ ٱللهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُم كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللهِ وَ يَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَايَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾ قُلِ ٱنْظُرُوا مَاذَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي ٱلْآيَاتُ وَ ٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَايُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَٱنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِنَ ٱلْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ حَقّاً عَلَيْنَا نُنْجِي ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنْ كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللهِ وَلٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللهَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾ وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لَاتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾ وَ لَاتَدْعُ مِن دُونِ ٱللهِ مَا لَايَنفَعُكَ وَ لَايَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾ وَ إِن يَمْسَسْكَ ٱللهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ

قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که موسی به خاطر طغیان فرعون او را دعا و نفرین کرد، در اینجا مسایلی را یادآور شده است که برای فرعون و سربازانش پیش آمد، از قبیل غرق شدن در دریا که در نتیجه‌ی گردنکشی و یاغی‌گری اتفاق افتاد. و ایمان فرعون در آن هنگام برایش سودی نداشت؛ چون از روی ناچاری بود. آنگاه داستان یونس و قبول توبه‌ی قومش را از جانب خدا را بازگو می‌کند. و سوره را با بیان حقیقت توحید خاتمه داده و معلوم می‌کند که جز ایمان هیچ چیز انسان را از عذاب خدا نجات نمی‌دهد.

معنی لغات: ﴿**بوأنا**﴾ نازل کردیم و اسکان دادیم. ﴿**الممترين**﴾ شکاکان. امتری یعنی شک کرد و مردد بود. ﴿**فلولا**﴾ لولا برای تحضیض است و به معنی هلاکت می‌باشد. ﴿**الرجس**﴾ عذاب یا خشم. ﴿**حنيفا**﴾ از تمام ادیانِ باطل کنار گرفت. ﴿**يمسسك**﴾ به تو اصابت کند، مصیبت بر تو وارد شود. ﴿**كاشف**﴾ دفع و برطرف کننده، زایل کننده. کَشَف السوء؛ یعنی بدی را از میان برد. ﴿**بوكيل**﴾ حافظ، به گونه‌ای که کار شما به من موکول شده باشد.

تفسیر: ﴿**و جاوزنا ببنى إسرائيل البحر**﴾ بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم و آن را طی کردند. و از آن عبور نمودند. ﴿**فأتبعهم فرعون و جنوده بغيا و عدوا**﴾ فرعون و سربازانش به ظلم و ناروا و عداوت و از روی برتری‌جویی آنها را دنبال کردند. ﴿**حتى إذا أدركه الغرق**﴾ تا وقتی که آب او را فراگرفت و به هلاکت خود یقین پیدا کرد. ﴿**قال آمنت أنه لا إله إلا الذى آمنت به بنو اسرائيل**﴾ در این موقع گفت: اقرار و تصدیق می‌کنم که جز

الله معبودی به حق نیست و همو پروردگار جهانیان است، خدایی که بني‌اسرائیل به آن مقر و معترف می‌باشند. ﴿و أنا من المسلمین﴾ تأکید ادعای ایمان است؛ یعنی من جزو افرادی هستم که خود را به خدا تسلیم کرده و در ایمان خود مخلصند. ابن‌عباس گفته است:[1] جبرئیل کمی گل را در دهان فرعون گذاشت تا مشمول رحمت خدا نشود. ﴿ءآلآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین﴾ حالا ایمان می‌آوری که از زندگی نومید گشته‌ای در حالی که قبل از نزول انتقام، از اطاعت خدا سر باز زدی. و از جمله افراد گمراه و گمراه‌کننده بودی و از ورود مردم به دین خدا جلوگیری می‌کردی! ﴿فالیوم ننجیك ببدنك﴾ امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از دریا بیرون می‌اندازیم و آن را نجات می‌دهیم، ﴿لتكون لمن خلفك آیة﴾ تا برای آیندگان درس عبرت باشی و برای مردم و جباران و فرعون‌ها مایه‌ی پند و عبرت شوی، تا مانند تو راه طغیان و گردنکشی را پیش نگیرند. ابن‌عباس گفته است: بعضی از بنی‌اسرائیل در مورد مرگ فرعون شک داشتند، خدا به دریا فرمان داد جسد او را سالم و بدون جان به ساحل آورد تا از مرگش یقین حاصل کنند.[2] ﴿و إن كثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون﴾ بسی از مردم از اندیشیدن و تامل در آیات ما ابا دارند و از آن عبرت نمی‌گیرند. ﴿و لقد بوّأنا بنی إسرائیل مبوأ صدق﴾ بعد از نابود کردن دشمنان بنی‌اسرائیل، آنها را در مکانی مناسب و مورد رضایت و پسند جا دادیم. ﴿و رزقناهم من الطیبات﴾ و از لذایذ مفید آنان را روزی دادیم. ﴿فما اختلفوا حتی جاءهم العلم إن ربك یقضی بینهم یوم القیامة فیما كانوا فیه یختلفون﴾ در امر دین اختلاف نداشتند مگر بعد از آمدن علم یعنی تورات که در آن حکم خدا بیان شده بود. این در مذمت آنان آمده است؛ چون اختلاف آنها به سبب دین بود در صورتی که

۱ـ طبری ۱۱/۱۶۳. منظور از ادراک رحمت، نجات یافتن از غرق شدن است، همان‌طور که فرعون در طلب آن بود. ابوسعود این را گفته است.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۲۰۶.

وظیفه‌ی دین جمع است نه تفرقه، وظیفه‌ی دین این است که مردم را در کنار هم جمع نماید نه آنها را پراکنده کند. طبری گفته است: بنی اسرائیل قبل از مبعث حضرت محمد ﷺ در مورد نبوتش اجماع و وحدت نظر داشتند، وقتی محمد ﷺ آمد و او را شناختند، آنگاه بعضی از آنان به او کافر و بعضی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و اختلافشان چنین بود.[1] ﴿فإن كنت فى شك مما أنزلنا إليك﴾ این نکته فرضیه است؛ یعنی اگر فرضاً شک داشتی بپرس. ابن‌عباس گفته است: پیامبر ﷺ هرگز شک نکرد و نپرسید. و زمخشری گفته است: این گفته مبتنی بر فرض و تمثیل است و انگار گفته شده است: اگر مثلاً شک پیش آمد و شیطان امری را به تو وسوسه کرد از علمای اهل کتاب بپرس. و در بین گفته‌ی ﴿و إنهم لفى شك مريب﴾ که شک را ثابت می‌کند و گفته‌ی ﴿فإن كنت فى شك﴾ که به معنی فرض و تمثیل می‌باشد، فرق و تفاوتی عظیم موجود است.[2] و بعضی گفته‌اند: خطاب به پیامبر است و منظور دیگران می‌باشند. ﴿فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك﴾ از اهل کتاب که با تورات و انجیل آشنایی کامل دارند بپرس همان‌طور که برایتان بازگو کردیم چنان امری در نزد آنان محقق است. منظور دفع شک از قصه‌های قرآن است. ﴿لقد جاءك الحق من ربك﴾ ای محمد! بیان حق و خبر صادق که هیچ شک و شبهه‌ای بر آن عارض نیست برایت آمده است. ﴿فلا تكونن من الممترين﴾ از جمله افراد شکاک و با گمان مباش. ﴿و لاتكونن من الذين كذبوا بآيات الله﴾ جزو کسانی مباش که آیات خدا را تکذیب می‌کنند. ﴿فتكون من الخاسرين﴾ تا از زمره‌ی زیانمندان دنیا و آخرت نشوی. بیضاوی گفته است: این از باب تحریک و تهییج و تثبیت پیامبر و قطع امید مشرکین است.[3] قرطبی گفته است: در هر دو آیه مورد خطاب پیامبر و منظور دیگری

۱ـ طبری ۱۱/ ۱۶۷. ۲ـ کشاف ۲/ ۳۷۰.
۳ـ بیضاوی ص ۲۴۵.

است[۱] ﴿إن الذين حقت عليهم كلمت ربك﴾ آنان که به اراده‌ی خدا عذاب در حق آنان تحقق‌یافته است، ﴿لايؤمنون و لو جاءتهم كل آية﴾ هرگز ایمان نمی‌آورند و تصدیق نمی‌کنند هر چند که دلایل و معجزات را دریابند. ﴿حتى يروا العذاب الأليم﴾ یعنی در چنین حالتی همان‌طور که فرعون ایمان آورد آنها هم ایمان می‌آورند، اما چنان ایمانی برای آنها سودی ندارد. ﴿فلولا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها﴾ چرا یک قریه از قریه‌هایی که آنها را نابود کردیم، از کفر توبه نکرد و در موقع مشاهده‌ی عذاب ایمان خالصانه ابراز نداشت، تا در چنان موقعی ایمانش مفید واقع شود. ﴿إلا قوم يونس﴾ جز قوم یونس. ﴿لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزى فى الحياة الدنيا﴾ وقتی از کفر توبه کردند خفت و پستی را در دنیا از آنان بر طرف کردیم. ﴿و متعناهم إلى حين﴾ عذاب را تا آخر عمر از آنان به تأخیر انداختیم. قتاده گفته است: روایت شده است که حضرت یونس آنها را از عذاب برحذر داشت و سپس خود از میان آنان بیرون رفت. وقتی پیامبر خود را گم کردند و گمان بردند که موقع عذاب نزدیک شده است، خدا توبه و پشیمانی را در قلب آنها القا کرد و لباس خشن پوشیدند. وقتی خدا صدق نهاد آنها را دریافت و آثار توبه و پشیمانی از آنان نمایان شد، خدا عذاب را از آنها برطرف کرد.[۲] ﴿ولو شاء ربك لآمن من فى الأرض كلهم جميعاً﴾ اگر خدا می‌خواست جمیع بشریت ایمان می‌آورد اما چون این امر با حکمت ناسازگار بود، چنین چیزی را نخواست. خدا ایمان اختیاری از بندگان می‌طلبد، نه ایمان اجباری و ناچاری. ﴿أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين﴾ ای محمد! آیا تو مردم را به ایمان آوردن مجبور می‌کنی و آنان را ناچار می‌کنی به دین تو در آیند در حالی که شما چنان حقی را نداری؟ آیه برای تسلی خاطر و آرامش قلب پیامبر نازل شده است که پیامبر سخت بر ایمان آوردن آنها حریص بود. ابن‌عباس گفته است: پیامبر ﷺ

۱ـ قرطبی ۳۸۳/۸.
۲ـ طبری ۱۷۱/۱۱.

بر ایمان آوردن تمام بشریت حریص و کوشا بود. اما خدا به او خبر داد که جز افرادی که سعادت آنها رقم خورده است، کسی ایمان نمی‌آورد و جز آنان که در اذل شقاوتشان ثبت شده است، کسی گمراه نمی‌شود.[1] ﴿و ما كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله﴾ جز به اجازه و رضایت خدا هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد. ﴿و يجعل الرجس على الذين لايعقلون﴾ عذاب را برای افرادی مقرر می‌فرماید که در آیات خدا نمی‌اندیشند و عقل خود را در موارد و امور مفید به‌کار نمی‌برند. ﴿قل انظروا ماذا في السموات و الأرض﴾ ای محمد! به آن کفار بگو: با دیده‌ی عبرت و اندرز بنگرید و بیندیشید که چه آیات و دلایلی مبنی بر یگانگی و کمال قدرت خدای سبحان در آسمان‌ها و زمین می‌بینند؟ ﴿و ما تغني الآيات و النذر من قوم لايؤمنون﴾ برای جمعی که شقاوت آنها قبلا از جانب خدا مقرر شده است دلایل و برحذر داشتن‌ها سودی ندارد. ﴿فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين خلوا من قبلهم﴾ آیا مشرکین مکه جز سرنوشت و روزگار پیشینیان خود و عذابی که برای آنان مقرر شد انتظار چیز دیگری دارند؟ ﴿قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين﴾ ای محمد! به آنها بگو: در انتظار سرانجام و کیفر نافرمانی و گردنکشی و تکذیب باشید من هم در انتظار نابودی و ریشه‌کن شدن شما می‌باشم. ﴿ثم ننجي رسلنا و الذين آمنوا كذلك﴾ آنگاه بعد از نزول و مقرر شدن عذاب پیامبران خود و مؤمنان را نیز نجات می‌دهیم. ﴿حقا علينا ننج المؤمنين﴾ حقی است بدون شک که بر ما ثابت و مقرر است. ربیع بن انس گفته است: اول آنها را از عذاب و انتقام ترساند، آنگاه به آنان خبر داد که وقتی چنین امری اتفاق افتاد، خدا پیامبران و مؤمنان را با هم نجات داد.[2] ﴿قل يا أيها الناس إن كنتم في شك من ديني﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: اگر در حقیقت و درستی دین من شک و تردیدی دارید، ﴿فلا أعبد الذين تعبدون من دون الله﴾ بت‌هایی را نمی‌پرستم که سود و زیانی ندارند.

۱ـ قرطبی ۳۸۵/۸.　۲ـ طبری ۱۷۶/۱۱.

﴿ولکن أعبد الله الذی یتوفاکم﴾ بلکه خدا را می‌پرستم که شما را می‌میراند و مرگ و زندگی شما را در اختیار دارد. طبری گفته است: این تعریض و لحنی لطیف است، انگار به آنها می‌گوید: نباید در دین من شک و تردید داشته باشید، بلکه باید در پرستش بت‌ها شک داشته باشید که نفع و ضرری از آنها متصور نیست. اما خدایی که من او را می‌پرستم همان است که تمام کائنات در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و از او نفع و ضرر می‌رسد.(۱) ﴿و أمرت أن أکون من المؤمنین﴾ من مأمورم که مؤمن باشم و خدا را یگانه و یکتا بدانم و در عبادت برایش انباز و شریک قرار ندهم. ﴿و أن أقم وجهك للدین حنیفا﴾ مأمورم در دین ثابت قدم و پایدار بمانم و بر دین پاک و حنیف ابراهیم باشم. ﴿و لاتکونن من المشرکین﴾ و از جمله افرادی نباشم که در عبادت برای خدا شریک می‌آورند. ﴿و لاتدع من دون الله ما لاینفعك و لایضرك﴾ تأکید نهی مذکور است؛ یعنی غیر از خدا چیزی را پرستش مکن؛ مانند بت‌ها که نفع و ضرری از آن ساخته نیست. ﴿فإن فعلت فإنك إذا من الظالمین﴾ اگر چنان خدایان مزعوم راپرستش کنی، به خود ظلم کرده‌ای؛ چون نفس خود را در معرض عذاب خدا قرار داده‌ای. در اینجا خطاب به پیامبر است و منظور غیر او است. ﴿و إن یمسسك الله بضر فلاکاشف له إلا هو﴾ اگر خدا بخواهد به تو مصیبتی وارد آید، جز خود او هیچ کس نمی‌تواند آن را برطرف کند، ﴿و إن یردك بخیر فلا راد لفضله﴾ اگر خدا بخواهد نعمتی یا رفاهی به تو برسد هیچ کس نمی‌تواند مانع آن بشود. ﴿یصیب به من یشاء من عباده﴾ هر کدام از بندگانش را که خود او بخواهد از این فضل و کرم بهره‌مند می‌گرداند. ﴿و هو الغفور الرحیم﴾ خدای سبحان گناه بندگان را می‌بخشاید و نسبت به هدایت شدگان مهربان است. ﴿قل یا أیها الناس قد جاءکم الحق من ربکم﴾ قرآن کریم برایتان آمده است که شامل بهترین احکام است. ﴿فمن اهتدی فإنما یهتدی لنفسه﴾

۱ـ طبری ۱۱/۱۷۶.

هرکس به ایمان راه یافت و هدایت شد، فایده‌ی آن به خود او اختصاص دارد. ﴿و من ضلّ فإنما یضل علیها﴾ و هر کس گمراه شود، کیفر و وبالش فقط به خودش می‌رسد. ﴿وما أنا علیکم بوکیل﴾ من حافظ اعمال شما نیستم بلکه فقط مژده‌دهنده و برحذر دارنده هستم. ﴿و اتبع ما یوحی إلیك﴾ ای محمد! در تمام امورت از چیزی پیروی کن که خدایت به تو وحی می‌کند و بس. ﴿و اصبر حتی یحکم الله﴾ بر مشقات و زحمات تبلیغ صبور و شکیبا باش تا خدا در بین تو و آنان قضاوت و حکم کند. ﴿و هو خیر الحاکمین﴾ خدای سبحان بهترین فیصله‌دهنده‌ی حکم و قضاوت است. آیه تسلی پیامبرﷺ و وعید مشرکین را در بردارد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ءآلآن و قد عصیت قبل﴾ استفهام برای توبیخ و انکار است.

۲ـ ﴿بوأنا مبوأ﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿کلمت ربك﴾ کنایه از قضا و حکم ازلی خدا مبنی بر شقاوت است.

۴ـ ﴿ثم ننجی رسلنا﴾ تعبیر از گذشته به صورت مضارع برای نشان دادن اوضاع و احوال هراسناک آنان است که آن را در ذهن حاضر کرده است.

۵ـ ﴿ما لاینفعك و لایضرك﴾ متضمن طباق است.

۶ـ ﴿و إن یمسسك الله بضر ... و إن یردك بخیر﴾ متضمن مقابله می‌باشد که از محسنات بدیعی است.

۷ـ ﴿فمن اهتدی ... و من ضل﴾ شامل طباق است.

۸ـ ﴿یحکم الله... الحاکمین﴾ شامل جناس اشتقاق است.

فواید: امام فخر گفته است: فرعون سه بار ایمان آورد: اول گفت: ﴿آمنت﴾، دوم گفت: ﴿لا إله إلا الذی آمنت به بنوا إسرائیل﴾، سوم گفت: ﴿و أنا من المسلمین﴾ پس علت عدم قبول ایمانش چه بود؟ در جواب گفته شده است: تا وقت نزول عذاب ایمان نیاورد و در چنین حالتی ایمان مقبول نیست؛ چون حالت اضطرار و ناچاری است که در

آن نه توبه قبول می‌شود و نه ایمان. خدا فرموده است: ﴿فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا ...﴾.[1]

یادآوری: مفسران گفته‌اند: از این رو بدن فرعون را بعد از غرق نجات داد که جمعی به خدائیش معتقد بودند و گمان می‌کردند چنان شخصی را مرگ نیست، لذا خدا خواست آن جماعت و مردم، پستی و خفت و خواری او را مشاهده کنند تا از مرگش یقین حاصل نمایند، و دریابند آن‌که تا دیروز در نهایت بزرگی و عظمت بود، سرانجامش به پستی و خواری گراییده است. تا برای خلق خدا پند و عبرت گردد و اهل طغیان و گردنکشی را بازدارد.

* * *

۱ـ رازی ۱۵۴/۱۷.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی هود در مکه نازل شده است و به اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی به یگانگی و رسالت و بعث و جزاء می‌پردازد و به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ در قبال اذیت و آزار مشرکین، مخصوصاً بعد از مدت پرملالت و سختی که بر اثر درگذشت عمویش، «ابوطالب» و همسرش، «خدیجه» برایش پیش آمد، آیات نازل شده و قصه‌های پرماجرا و آزمایش پیامبران را برای او بازگو می‌کند تا در صبر و پایداری و شکیبایی به آنها اقتدا نماید.

* سوره‌ی مبارکه با تعریف و تمجید از قرآن مجید شروع شده است، قرآنی که آیاتش استوار است و خلل و تناقضی بدان راه ندارد؛ زیرا از جانب خداوند حکیم و آگاه نازل شده است، خدایی که هیچ‌چیز از امور بندگانش بر او پوشیده نیست... سپس از طریق دلایل عقلی به عناصر دعوت اسلامی پرداخته و به مقایسه‌ی گروه هدایت‌یافته و گمراه پرداخته است، و برای هر یک از آن دو مثل‌ها زده و به وسیله‌ٔ آن تفاوت فاحش مؤمنان و کافران را بیان کرده همچنان که آفتاب بین روشنایی و تاریکی فاصله می‌اندازد: ﴿مثل الفريقين كالأعمى و الأصم و البصير و السميع هل يستويان مثلا أفلا تذكرون﴾؟!

* سپس درباره‌ی پیامبرانﷺ داد سخن داده و از قصه‌ی حضرت «نوح»، پدر دوم انسان شروع کرده است؛ چون جز نوح و مؤمنانی که با او سوار کشتی شدند، هیچ‌کس از طوفان نجات نیافت. و تمام افراد روی زمین غرق شدند و نیز عمرش از عمر تمام

پیامبران بیشتر بود و از همه‌ی آنها بیشتر آزمایش و مصیبت دید و از همه بیشتر شکیبایی داشت.

* بعد از آن قصه‌ی «هود» را یادآور شده که سوره به نام او موسوم شده است و بدین‌وسیله تلاش و کوشش او را در دعوت به سوی خدا جاودانه کرده است. خدا او را به میان قوم سرکش و ستمکار «عاد» اعزام داشت. آنها به قوّت و درشتی اجسام خود مغرور گشته و می‌گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما خدا به وسیله‌ی تندباد ویرانگر آنان را نابود کرد. در این آیات به تفصیل درباره‌ی آنها سخن گفته شده است تا مستکبران و گردنکشان عبرت بگیرند: ﴿و تلك عاد جحدوا بآيات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا أمر كل جبار عنيد ... ألا إن عادا كفروا ربهم ألا بُعداً لعاد قوم هود﴾.

* سپس قصه‌ی پیامبر خدا، «صالح» و آنگاه داستان «لوط» و سپس قصه‌ی «شعیب» و آنگاه قصه‌ی «موسی و هارون»عليهما السلام را آورده است و پشت سر آن پند و عبرت‌هایی را که در این قصه‌ها وجود دارد از جمله نابودکردن ستمکاران، آورده است: ﴿ذلك من أنباء القرى نقصه عليك منها قائم و حصيد... و كذلك أخذ ربك إذا أخذ القرى و هي ظالمة إن أخذه أليم شديد﴾.

* سوره با بیان حکمت ذکر داستان پیامبران خاتمه یافته است و این امر به این منظور است که از آنچه برای تکذیب‌کنندگانِ پیشین پیش آمده است، پند و اندرز گرفته شود. و نیز قلب پیامبرصلى الله عليه وسلم در مقابل آنهمه سختی‌ها و حوادث هول‌انگیز، ثابت و استوار گردد: ﴿و كلا نقص عليك من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادك و جاءك في هذه الحق و موعظة و ذكرى للمؤمنين... فاعبده و توكل عليه و ما ربك بغافل عما تعملون﴾. و سوره همان‌طور که با موضوع توحید آغاز شده است، همچنین با آن خاتمه می‌یابد، تا آغاز و آخر بر یک نهج باشند.

جزء

۱۲

از آیه ۶ سوره هود تا پایان آیه ۵۲ سوره یوسف

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ إِنَّنِي لَكُم مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ﴿٢﴾ وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَتاعاً حَسَناً إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾ وَ مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُم مَبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَ لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾ وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ﴿٩﴾ وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِن دُونِ اللهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللهِ وَ أَن لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِن قَبْلِهِ كِتَابُ

مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**أحکمت**﴾ احکام یعنی جلوگیری از فساد. **أحکم الأمر** یعنی آن را بدون خلل و فساد انجام داد. ﴿**مستقرها**﴾ مکانی که در این دنیا به آن رو می‌آورد و پناه می‌برد. ﴿**مستودعها**﴾ مکانی که بعد از مرگ به آنجا می‌رود. ﴿**أمة معدودة**﴾ امة در اینجا به معنی مدت زمان است؛ یعنی سال‌های محدود. قرطبی گفته است: «امة» اسمی است مشترک که به هشت معنی به‌کار می‌رود: گرو، ملت، مردی که جامع خیر است، مدت زمان و پیروان پیامبران.. الخ.[1] ﴿**مریة**﴾ شک و تردید. ﴿**ضل**﴾ ضایع و متلاشی شد. ﴿**لاجرم**﴾ یک کلمه است و به معنی «حقیقتاً» است خلیل و سیبویه این نظر را دارند. ﴿**أخبتوا**﴾ خشوع و

۱ـ مانند ﴿**وجدت علیه أمة من الناس**﴾ یعنی جماعتی و ﴿**و ادّکر بعد أمة**﴾ یعنی بعد از مدتی و ﴿**إنا وجدنا آباءنا علی أمة**﴾ یعنی بر دین و آیینی.

فروتنی. اخبات ذلت و فروتنی است. ﴿الأصم﴾ آنکه نمی‌شنود، ناشنوا.

سبب نزول: قرطبی از ابن‌عباس روایت کرده است که «اخنس بن شریق» مردی چرب زبان و خوش کلام و خوش بیان بود. در ظاهر با پیامبرﷺ ابراز محبت می‌کرد ولی در نهادش بدی او را می‌خواست، در این مورد آیه‌ی ﴿ألا إنهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه...﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿الر﴾ بیانگر اعجاز قرآن است و آن این‌که قرآن از این حروف هجایی ترکیب یافته است. ابن‌عباس گفته است: «الر» یعنی منم الله که می‌بینم. ﴿کتاب أحکمت آیاته﴾ یعنی کتابی است گرانقدر، آیاتش به صورتی استوار تنظیم شده است به‌گونه‌ای که خلل و تناقضی بر آن عارض نمی‌شود. ﴿ثم فصلت﴾ سپس امور حلال و حرام و نیازمندی‌های روزمرّه و امور معاد بندگان در آن به تفصیل بیان شده است. ﴿من لدن حکیم خبیر﴾ از جانب خدایی که به چگونگی امور آگاه است، از این‌رو به بهترین وجه تنظیم یافته و به بهترین شیوه بیان شده است. ﴿ألاّ تعبدوا إلا الله﴾ تا جز الله چیزی را پرستش نکنید. ﴿إننی لکم منه نذیر و بشیر﴾ من از جانب او فرستاده شده‌ام، و از این‌که کافر شوید شما را از عذابش برحذر بدارم و اگر ایمان بیاورید مژده‌ی پاداش و ثواب او را به شما بدهم. ﴿و أن استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه﴾ در مورد گناهانتان از او بخشودگی بجویید و بر طاعت و توبه‌ی خالصانه پایداری کنید. ﴿یمتعکم متاعا حسنا﴾ تا در این دنیا شما را از منافع گرانقدر از قبیل وسعت رزق و آسایش معیشت بهره‌مند کند. ﴿إلی أجل مسمی﴾ تا وقتی معلوم که عبارت است از خاتمه‌ی عمرتان. ﴿و یؤت کل ذی فضل فضله﴾ و هر نیکوکاری را به پاداش عمل خود نایل می‌گرداند. ﴿و إن تولوا﴾ اگر از ایمان و طاعت خدای رحمان سر بر تابید، ﴿فإنی أخاف علیکم عذاب یوم کبیر﴾ من می‌ترسم که در روز

۱ـ قرطبی ۹/ ۵.

قیامت دچار عذاب شوید. عذاب به «کبیر» توصیف شده است؛ چون شامل هول و هراسی شدید است. ﴿**إلى الله مرجعكم**﴾ بعد از مرگتان نزد او برمی‌گردید. ﴿**و هو على كل شيء قدير**﴾ توانایی کشتن و زنده کردن شما را دارد و می‌تواند تکذیب‌کننده را کیفر دهد و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند. آیه شامل تهدیدی عظیم است. ﴿**ألا إنهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه**﴾ ابن‌عباس گفته است: درباره‌ی «اخنس بن شریق» نازل شده است. اخنس در مجلس پیامبر حاضر می‌شد و قسم می‌خورد که او را دوست دارد. اما عکس آن را در دل داشت.(۱) و قرطبی گفته است: از دشمنی مشرکین با پیامبرﷺ و مؤمنان خبر داده است که گمان می‌بردند احوالشان بر خدا پوشیده می‌ماند.(۲) یعنی آنها دشمنی با پیامبرﷺ و مؤمنان را کتمان می‌کنند، و می‌خواهند بدین‌ترتیب نهان خود را از خدا مخفی بدارند تا کارشان افشا نشود. ﴿**ألا حين يستغشون ثيابهم**﴾ وقتی که خود را در لباس‌هایشان می‌پوشانند، ﴿**يعلم ما يسرون و ما يعلنون**﴾ خدای متعال از آنچه پنهان می‌کنند و آنچه نمایان می سازند، باخبر است. انگار آیه می‌گوید: گمان نبرید که این عمل شما را از خدا محجوب و نهان می‌دارد، بلکه خدا از نهان و آشکار شما آگاه است، و هیچ نهانی از احوال شما بر او پوشیده نیست. ﴿**إنه عليم بذات الصدور**﴾ از مکنونات قلب‌ها باخبر است. ﴿**و ما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها**﴾ خدا کفیل و ضامن روزی تمام جنبندگان روی زمین از قبیل انسان و حیوان می‌باشد و آنها را از روی فضل و کرم خود روزی می‌دهد، پس همان‌طور که خالق است رازق هم هست. ﴿**و يعلم مستقرها و مستودعها**﴾ ابن‌عباس گفته است: «مستقرها» یعنی محلی که در روی زمین به آنجا پناه می‌برد، و «مستودعها» یعنی محلی که در آنجا مرده دفن می‌شود.(۳) ﴿**كل في كتاب مبين**﴾ تمام

۱ـ البحر ۵/۲۰۲. ۲ـ قرطبی ۹/۵.

۳ـ البحر ۵/۲۰۴.

ارزاق و مقدرات و عمر همه‌ی مخلوقات در لوح‌المحفوظ نوشته شده است. ﴿و هو الذی خلق السموات و الأرض فی ستة أیام﴾ در مدتی برابر با شش روز از ایام دنیا آسمان‌ها و زمین را خلق کرد. انسان را به تأنی و عدم شتاب در کارها تشویق می‌کند؛ زیرا خدایی که می‌تواند کائنات را در یک چشم به هم زدن خلق نماید، آن را در شش روز خلق کرد. ﴿وکان عرشه علی المآء﴾ یعنی قبل از خلق آسمان و زمین عرش عظیم خدا بر آب قرار داشت. زمخشری گفته است: یعنی در زیر آن خلقی قرار نداشت و این هم نشان می‌دهد که عرش و آب قبل از زمین و آسمان‌ها خلق شده‌اند.[1] ﴿لیبلوکم أیکم أحسن عملاً﴾ آنها را بر مبنای کمال حکمت خلق کرده است تا شما را بیازماید و نیکوکار و بدکار از هم متمایز شوند و مطابق عملتان شما را محاسبه می‌کند. ﴿و لئن قلت إنکم مبعوثون من بعد الموت﴾ ای محمد! اگر به کفار منکر مکه بگویی: شما بعد از مرگ برای محاسبه زنده می‌شوید، ﴿لیقولن الذین کفروا إن هذا إلا سحر مبین﴾ کافران منکر حشر و نشر می‌گویند: این قرآن جز سحری واضح و آشکار چیزی نیست. ﴿و لئن أخرنا عنهم العذاب إلی أمة معدودة﴾ اگر تا مدت زمانی نه چندان زیاد عذاب آنان را به تأخیر اندازیم، ﴿لیقولن مایحبسه﴾ به عنوان تمسخر می‌گویند: چه چیزی مانع نزولش می‌شود؟ ﴿ألا یوم یأتیهم لیس مصروفا عنهم﴾ نیک بدانند و بیدار باشند روزی که عذاب بر آنان نازل گردد، از آنان دفع و برطرف نمی‌شود. ﴿و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون﴾ کیفر آنچه که آن را مسخره می‌کردند بر آنان نازل و آنها را فرا می‌گیرد. ﴿و لئن أذقنا الإنسان منّا رحمة﴾ اگر انواع نعمت از جمله سلامت و آسایش و روزی را بر انسان ارزانی بداریم، ﴿ثم نزعناها منه﴾ بعداً آن نعمت‌ها را از او بگیریم، ﴿إنه لیئوس کفور﴾ از رحمت خدا نومید شده و شدیداً به آن کافر می‌شود. ﴿و لئن أذقناه نعماء بعد ضراء مسته﴾ اگر بعد از

۱ـ کشاف ۲/ ۳۸۰.

نزول زیان و مصیبت و بلا از قبیل بینوایی و بیماری و سختی، نعمتی را به انسان عطا نماییم، ﴿لیقولنّ ذهب السیئات عنی﴾ می‌گوید: تنگی و مصایب و فقر برفت و بعد از این مصیبتی به من روی نمی آورد. ﴿إنه لفرح فخور﴾ از فراوانی نعمت دچار طغیان شده و بدان مغرور می‌گردد، و به سبب داشتن ثروت و دارایی بر مردم فخرفروشی می‌کند. آیه آنهایی را مورد نکوهش قرار می‌دهد که در سختی‌ها نومید و در موقع وجود نعمت مغرور می‌شوند. ﴿إلا الذین صبروا و عملوا الصالحات﴾ یعنی عادت انسان چنین است، جز مؤمنان که در مصایب شکیبا و به هنگام برخورداری از نعمت و برکت به انجام عمل نیک مبادرت می‌ورزند. بنابراین هم در حالت نعمت و هم در حالت محنت نیکوکارند. ﴿أولئك لهم مغفرة و أجر کبیر﴾ آنهایی که به چنین صفات پسندیده‌ای موصوفند، در آخرت به مغفرت و پاداشی بس بزرگ، یعنی بهشت نایل می آیند. در البحر آمده است: از این جهت ثواب را به صفتِ «کبیر» موصوف کرده است که حاوی نعمت‌های پایان‌ناپذیر است؛ از قبیل امنیت از عذاب، حصول رضایت خدا و نظاره کردن ذات حق. ﴿فلعلك تارك بعض ما یوحی إلیك﴾ مشرکان از پیامبرﷺ درخواست می‌کردند که گنج و خزانه‌ای بیاورد، یا فرشته‌ای با او بیاید، و قرآن را مورد تمسخر قرار می‌دادند، از این‌رو خدا به او فرمود: ای محمد! شاید بعضی از آنچه که به تو وحی می‌شود را رها کرده و آن را ابلاغ نکنی به این بهانه که آنها آن را مسخره می‌کنند. ﴿و ضائق به صدرك﴾ و از ترس تکذیب از طرف آنان دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ آنچه که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، خودداری کنی. هدف این است که پیامبرﷺ بر تبلیغ رسالت تشویق شود و به مخالفت بدخواهان اهمیت ندهد. ﴿إن یقولوا لولا أنزل علیه کنز﴾ از این‌که بگویند مگر نمی‌شد مال فراوانی بر او نازل شود. ﴿أو جاء معه ملك﴾ همان‌طور که درخواست کردیم فرشته‌ای با او بیاید و او را تصدیق کند. خداوند جل جلاله وظیفه‌اش را معین نموده و فرمود: ﴿إنما أنت نذیر﴾ ای محمد! تو فقط برحذر دارنده و ترساننده‌ی مجرمین از عذاب

خدا هستی و بس. ﴿و الله علی کل شیء وکیل﴾ خدا بر اعمال و امور بندگان نظارت داشته و اعمال آنها را زیر نظر دارد. ﴿أم یقولون افتراه﴾ یا این‌که می‌گویند: محمد این قرآن را به دروغ تراشیده و خود آن را ساخته و به دروغ به خدا نسبت داده است؟ ﴿قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات﴾ بگو: اگر چنین است شما که عرب فصیح‌زبان هستید، ده سوره که در فصاحت و بلاغت مانند آن باشد، بیاورید. ﴿و ادعوا من استطعتم من دون الله﴾ و از هر کس که می‌خواهید یاری بجویید. ﴿إن کنتم صادقین﴾ اگر راست می‌گویید که این قرآن افترا می‌باشد. ﴿فإن لم یستجیبوا لکم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله﴾ اگر آنهایی که از آنان درخواست یاری کرده‌اید دعوت شما را اجابت نکرده و از انجام دادن آن ناتوان ماندند، پس ای مشرکان! بدانید که این قرآن از جانب خدا نازل شده است. ﴿و أن لا إله إلا هو﴾ جز خدایی که این قرآن را نازل کرده است هیچ معبود حقیقی وجود ندارد. ﴿فهل أنتم مسلمون﴾ در لفظ استفهام و در معنی امر است. یعنی بعداز ظهور این دلیل قاطع ایمان بیاورید؛ چون دیگر عذر و بهانه‌ای باقی نمانده است که مانع آن بشود. در التسهیل آمده است: استفهام به معنی فراخوانی به سوی اسلام و الزام کفار است مبنی بر این‌که راه اسلام را پیش گیرند؛ زیرا ناتوانی آنها از آوردن شبیه این قرآن، دلیل بر درستی اسلام است.[1] ﴿من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها﴾ هرکس که از انجام دادن اعمال صالح فقط برخورداری از نعمت‌های دنیا را مدّنظر داشته باشد، چون به آخرت ایمان ندارد، ﴿نوف إلیهم أعمالهم فیها﴾ پاداش اعمال آنان را در دنیا به دلخواهشان می‌دهیم؛ به آنها نعمت سلامت و آسایش و روزی عطا می‌کنیم. ﴿و هم فیها لایبخسون﴾ در دنیا یک ذره از پاداش آنها کم نمی‌شود. قتاده گفته است: هرکس در انجام «حسنات» قصد و منظوری دنیوی داشته باشد، خدا در دنیا پاداش او را می‌دهد. آنگاه در حالی به

۱ـ التسهیل ۲/ ۱۰۲.

آخرت روانه می‌شود که در آنجا پاداشی ندارد. و مؤمن در دنیا پاداش حسناتش را می‌گیرد و در آخرت ثواب آن را.[1] ﴿أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار﴾ آنها که هدفشان متاع دنیوی است، در آخرت جز آتش دوزخ و عذاب ابدی نصیبی ندارند. ﴿وحبط ما صنعوا فيها﴾ اعمال صالحی که در دنیا انجام داده‌اند باطل است؛ زیرا پاداش خود را در دنیا یافته‌اند. ﴿و باطل ما كانوا يعملون﴾ تأکید ماسبق است، یعنی خیراتی که در دنیا انجام می‌دادند، باطل است. ﴿أفمن كان على بينة من ربه﴾ آیا آنان که مانند پیامبرﷺ و مؤمنان بر راه روشن و واضح قرار دارند و از جانب خدا دلیل و برهانی قاطع در دست دارند. جواب سؤال محذوف است، یعنی آیا چنان افرادی با جویندگان دنیا یکسانند؟ می‌خواهد بگوید: این دو با هم تفاوتی عظیم و اختلاف زیادی دارند، پس آنکه خدا را می‌خواهد با آنکه دنیا و زینت آن را می‌طلبد یکسان نیست. ﴿و يتلوه شاهد منه﴾ و شاهدی از جانب خدا بر صدقش گواهی می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: این گواه جبرئیلؑ است. ﴿و من قبله كتاب موسى إماماً و رحمة﴾ قبل از قرآن، کتاب موسی یعنی تورات بود که خدا آن را بر موسیؑ نازل کرد، تا در انجام کارهای نیک و راهنمایی آنان به سوی حق، هدایتگر آنان باشد. ﴿أولئك يؤمنون به﴾ آنهایی که از جانب خدا به نور هدایت نایل آمده‌اند، قرآن را کاملاً تصدیق می‌کنند. ﴿و من يكفر به من الأحزاب فالنار موعده﴾ هرکس از اهل ملت‌ها و ادیان به قرآن کافر باشد، بدون تردید در آتش دوزخ جا دارد. ﴿فلاتك في مرية منه﴾ پس در این قرآن شک و تردیدی نداشته باش. ﴿إنه الحق من ربك﴾ قرآن حقیقتی است که از جانب خدا نازل شده است. ﴿و لكن أكثر الناس لايؤمنون﴾ اما اکثر مردم قبول ندارند که از جانب پروردگار عالمیان آمده باشد. ﴿و من أظلم ممن افترى على الله كذبا﴾ نافرمان‌تر و ستمکارتر از آنکه دروغ به خدا نسبت

۱ـ مختصر ۲/۲۱۴.

می‌دهد و شریک و فرزند را به او نسبت داده است، نیست. ﴿أولئك یعرضون علی ربهم﴾ در روز قیامت همراه با دیگر خلایق در پیشگاه خالق و مالک خود حاضر می‌گردند. ﴿و یقول الأشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم﴾ خلایق و فرشته‌های ناظر بر اعمال آنها می‌گویند: آنها به خدا دروغ بسته‌اند و آنها را در ملاء عام رسوا نموده و پستی و خفت و خواری آنها را می‌نمایاند. ﴿ألا لعنة الله علی الظالمین﴾ لعنت خدا بر ستمکاران باد که به سبب افترایشان بر خدا به خود ستم نمودند. ﴿الذین یصدون عن سبیل الله﴾ آنان که مردم را از پیروی از راه خدا باز می‌دارند، تا راه هدایت و رسیدن به خدا را پیش نگیرند. ﴿و یبغونها عوجا﴾ می‌خواهند راه کج و منحرف باشد، می‌خواهند دین خدا مطابق خواست و هوس آنها کج و پرپیچ و خم باشد. ﴿و هم بالآخرة هم کافرون﴾ منکر آخرت و حشر و نشرند. ﴿أولئك لم یکونوا معجزین فی الأرض﴾ نمی‌توانند از عذاب خدا در بروند هر چند که به آنها فرصت هم بدهد. ﴿و ما کان لهم من دون الله من أولیاء﴾ آنان هیچ یار و یاوری ندارند. ﴿یضاعف لهم العذاب﴾ جمله‌ایست مستأنفه، یعنی به سبب جرایم و طغیانشان عذاب آنها چند برابر می‌شود. ﴿ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون﴾ یعنی سبب تشدید عذاب بر آنها این است که خدا شنوایی و بینایی را به آنها عطا کرده بود، اما آنها در برابر شنیدن حق ناشنوا و از پیروی از حق نابینا شدند و از حواس خود سود نجستند. ﴿أولئك الذین خسروا أنفسهم﴾ نیکبختی دنیا و آخرت و آسایش نفس خود را به سبب ورودشان به آتش از دست دادند. ﴿و ضل عنهم ما کانوا یفترون﴾ شفاعت خدایان موهوم و مزعوم از آنها گم گشت. ﴿لاجرم أنهم فی الآخرة هم الأخسرون﴾ در حقیقت آنها در روز قیامت زیانمندترین انسانند، و هیچ‌کس را مانند آنها در خسران نمی‌بینی؛ چون ناپایدار را بر پایدار ترجیح داده، و بهشت را با شراره و زبانه‌ی آتش عوض کردند. آنگاه خدا بعد از این‌که حال کفار شقاوتمند را بیان کرد، حال مؤمنان سعادتمند را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أخبتوا إلی ربهم﴾ آنهایی

که اطمینان و خشوع در مقابل خدا و روآوردن مطلق به عبادت را با ایمان و عمل صالح جمع کردند، ﴿أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون﴾ در بهشت به نعمت نایل آمده و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. ﴿مثل الفريقين﴾ یعنی مثال مؤمنان و کافران، ﴿كالأعمى و الأصم و البصير و السميع﴾ زمخشری گفته است: گروه کافران را به نابینا و ناشنوا و گروه مؤمنان را به بینا و شنوا تشبیه کرده است که متضمن لف و طباق است.[۱] یعنی حال شگفت‌انگیز این دو گروه مانند حال دو نفر است که یکی نابینا است و دیگری ناشنوا. ﴿هل يستويان مثلا﴾ استفهام انکاری است. یعنی یکسان و برابر نیستند. و حال آنکه نور حق را می‌بیند و از روشنایی آن بهره می‌گیرد، مانند حال فردی نیست که در تاریکی محضِ گمراهی دست و پا می‌زند و به راه نیکبختی راهیاب نمی‌شود. ﴿أفلا تذكرون﴾ آیا پند و اندرز نمی‌گیرند؟ منظور این است که اهل طاعت و ایمان از اهل جحد و انکار متمایز و جدا شوند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿عذاب يوم كبير﴾ به منظور نشان دادن هول و هراس، عذاب به «یوم» اضافه شده است.

۲ـ ﴿ما يسرون و ما يعلنون﴾، ﴿نعماء و ضراء﴾ و ﴿نذير و بشير﴾ متضمن طباقند.

۳ـ ﴿يئوس كفور﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشند؛ یعنی شدید اليأس و کثيرالکفر.

۴ـ ﴿كالأعمى و الأصم﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است؛ چون ادات تشبیه موجود است و وجه شبه حذف شده است؛ یعنی گروه کافر در نداشتن شنوایی و بینایی همانند کور و کر است و گروه مؤمن مانند شنوا و بینا می‌باشد.

لطیفه: بعضی از صالحان گفته‌اند: طلب مغفرت بدون ریشه‌کن کردن گناه، توبه‌ی درغگویان است.[۲]

۱ـ کشاف ۳۸۷/۳.

۲ـ قرطبی ۳/۹.

یادآوری: بعد از این‌که خداوند متعال کفار و مشرکین را به مبارزه طلبید که کتابی همچون قرآن بیاورند و آنها عاجز و ناتوان شدند، به دنبال آن بار دیگر آنها را به مبارزه طلبید که ده سوره همچون سوره‌های قرآن را بیاورند، سپس وقتی از آنهم عاجز ماندند از آنها خواست یک سوره را که در فصاحت و بلاغت مانند آن باشد بیاورند، که شامل مغیبات و احکام شرعی و غیره باشد، موضوعات نه‌گانه‌ای که آن را به نظم کشیده‌اند:

ألا إنـما القـرآن تسـعة أحـرف — سأنبیکها فی بیت شعر بلا ملل

حلال، حـرام، مـحکم، مـتشابه — بشیر، نذیر، قـصّةٌ، عـظةٌ، مـثل

«آگاه باشید که قرآن شامل نه بخش است که آن را در یک بیت برایت بیان می‌کنم بدون این‌که دچار خستگی شوی، آن نه بخش عبارتند از: حلال، حرام، محکم، متشابه، مژده‌دهنده و برحذر دارنده، قصه، و پند و مثل».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَن لَاتَعْبُدُوا إِلَّا ٱللهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾ فَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأْيِ وَ مَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي و آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَ أَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿٢٨﴾ وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُم عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُم مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَ يَا قَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ ٱللهِ وَلَا أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ ٱللهُ خَيْراً ٱللهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي إِذاً لَمِنَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا

تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَاهُ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾ وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ وَقَالَ ٱرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْرِاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَٱلْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ٱرْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ٱبْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ ٱلْمَاءُ وَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ ٱلْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾ قِيلَ يَا نُوحُ ٱهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾ تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا فَٱصْبِرْ إِنَّ ٱلْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال دشمنی و انکار کافران مکه را یادآور شد و تکذیب پیامبرﷺ از طرف آنان و افترای آنان را مبنی بر این‌که قرآن ساخته و پرداخته‌ی محمد است، بیان کرد، در اینجا قصه‌ی نوح و قوم کافرش را خاطرنشان کرد. تا برای تکذیب‌کننده و منکر مایه‌ی پند و عبرت باشد، و با نقل قصه و ماجراهای پیامبران با ملت‌هایشان، پیامبرﷺ را تسلی خاطر دهد.

معنی لغات: ﴿**الملأ**﴾ اشراف و بزرگان قوم. ﴿**أراذلنا**﴾ در اینجا منظور از اراذل بینوایان و ضعیفان و افراد پست است، جمع أرذل به معنی پست و فرومایه است که عمل و رفتار او از دیدگاه دیگران اهمیتی ندارد. ﴿**فعميت**﴾ **عمي عن كذا و عمي عليه** یعنی کار بر او مشتبه شد و آن را نفهمید و بر او مخفی ماند. ﴿**جادلتنا**﴾ جدل در زبان عرب به معنی مبالغه در خصومت است. ﴿**تزدری**﴾ محقر می‌پنداری. ﴿**الفلك**﴾ به معنی کشتی است. برای مفرد و جمع به‌کار می‌رود. ﴿**التنور**﴾ محل برافروختن آتش. ﴿**مرساها**﴾ لنگرگاهش. رسا یعنی استقرار یافت. ﴿**عاصم**﴾ مانع. عصَمَه یعنی او را مانع شد. در حدیث آمده است: ﴿**فقد عصموا منی دماءهم**﴾. ﴿**غيض**﴾ خود به خود کم شد. ﴿**الجودی**﴾ کوهی است در نزدیکی موصل.

تفسیر: ﴿**و لقد أرسلنا نوحا إلى قومه**﴾ بعد از این‌که زمین از شرک و شرارت قوم نوح لبریز شد، نوح را به میان قومش اعزام داشتیم. ﴿**إني لكم نذير مبين**﴾ در صورتی که ایمان نیاورید، شما را از عذاب خدا برحذر می‌دارم و می‌ترسانم؛ یعنی با این پیام آمده‌ام: ﴿**أن لاتعبدوا إلا الله**﴾ او را برای دعوت به توحید اعزام داشتیم که عبارت است از عبادت و پرستش خدای یکتا. ﴿**إني أخاف عليكم عذاب يوم أليم**﴾ می‌ترسم در صورتی که غیر او را پرستش کنید به عذاب روزی سخت و دردناک گرفتار شوید. ﴿**فقال الملأ الذين كفروا من قومه**﴾ اشراف و بزرگان قوم نوح گفتند: ﴿**ما نراك إلا بشرا مثلنا**﴾ تو را فقط انسانی مانند خود می‌بینیم و بر ما برتری نداری. زمخشری گفته است: آنها می‌خواستند به

طور کنایه بگویند از نوح به پیامبری لایقترند و اگر خدا می‌خواست انسانی را به پیامبری بفرستد، یکی از آنها را پیامبر قرار می‌داد.[1] **﴿و ما نراك اتبعك إلا الذين هم أراذلنا﴾** جز افراد پست و فرومایه، هیچ‌کس از تو پیروی نکرده است. در التسهیل آمده است: آنها را به خاطر فقر مالی به پستی متصف کردند؛ چون از روی جهالت معتقد بودند که شرف انسان به مال است و مقام؛ نه کمال، در صورتی که کار بدین منوال نیست. بلکه مؤمنان با وجود فقر مالی و گمنامی از آنان شریف‌ترند.[2] **﴿بادی الرأی﴾** یعنی به نظر ظاهر و بدون اندیشه و یا تعقل. **﴿و ما نری لکم علینا من فضل﴾** برای تو و پیروانت هیچ برتری و مزیّتی بر خود نمی‌بینیم که پیامبری و پیروی را شایسته‌ی شما قرار دهد. **﴿بل نظنکم کاذبین﴾** بلکه در مورد ادعایتان شما را دروغگو می‌پنداریم. می‌خواستند از دو جهت با نوح به مجادله بپردازند: اول، این‌که پیروان نوح افراد پست جامعه هستند نه پیشوا و الگو. دوم، پیروانش به تبعیت از او نیندیشیده بودند و در مورد درستی آنچه آورده بود عمیقاً فکر نکرده بودند، بلکه بدون اندیشه و تعمق به چنان امری اقدام کرده بودند. مقصودشان این بود که دلیلی علیه آنها نباشد که چرا بعضی از آنان ایمان آورده و نوح را تصدیق کرده‌اند؟ **﴿قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بینة من ربی﴾** برای این‌که آنان را به ایمان آوردن تشویق کند با آنها از در لطف و مهربانی درآمده است؛ یعنی نوح به آنها گفت: ای قوم! به من بگویید: اگر من دلیل و برهانی آشکار و امری روشن درباره‌ی درستی دعوتم از جانب خدایم در دست داشته باشم، **﴿و آتانی رحمة من عنده﴾** و از جانب خدا هدایتی مخصوص یعنی نبوت به من شود، **﴿فعمیت علیکم﴾** به سبب پنهان شدنتان در ورای ماده، نور ایمان به قلبتان نرسیده و امر بر شما پنهان شود، **﴿أنلزمکموها و أنتم لها کارهون﴾** آیا شما را به قبول آن مجبور کنم، و بر شما فشار آورم در صورتی که

۱ـ کشاف ۲/ ۳۸۸.

۲ـ التسهیل ۲/ ۱۰۳.

منکر آن هستید؟ استفهام برای انکار است؛ یعنی: ما چنین کاری نمی‌کنیم؛ چون در دین اجباری نیست. ﴿و یا قوم لا أسألکم علیه مالا﴾ در مقابل تبلیغ دعوت از شما اجری نمی‌خواهم و در مقابل نصیحت مالی نمی‌طلبم تا مرا متهم کنید. ﴿إن أجری إلاعلی الله﴾ جز از خدا پاداشی نمی جویم، که فقط او پاداش و اجرم را می دهد. ﴿و ما أنا بطارد الذین آمنوا﴾ آن بی‌نوایان و ضعیفان را از پیش خود نمی‌رانم و آنطور که شما خواستید آنها را طرد نمی‌کنم. ﴿إنهم ملاقوا ربهم﴾ آنها نزد پروردگار خود می‌روند و به نعمت قربش نایل می‌آیند، پس چگونه آنها را برانم؟ ﴿ولکنی أراکم قوما تجهلون﴾ اما شما قدر و منزلت آنها را درک نمی‌کنید که از من می‌خواهید آنها را برانم و گمان می‌برید شما از آنها بهترید. ﴿و یا قوم من ینصرنی من الله إن طردتهم﴾ اگر آنها را برانم چه کسی کیفر و عقاب خدا را از من برطرف می‌کند؟ ﴿أفلا تذکرون﴾ آیا نمی‌اندیشید تا اشتباه نظر خود را بدانید و از آن منصرف شوید؟ ﴿و لا أقول لکم عندی خزائن الله﴾ من نمی‌گویم مالی فراوان را در اختیار دارم تا به خاطر ثروت از من پیروی کنید. ﴿ولا أعلم الغیب﴾ به شما نمی‌گویم از غیب باخبرم تا به من گمان خدایی ببرید. ﴿ولا أقول إنی ملك﴾ نمی‌گویم فرشته هستم و نزد شما اعزام شده‌ام تا در مورد ادعایم دروغگو باشم. ﴿ولا أقول للذین تزدری أعینکم لن یؤتیهم الله خیرا﴾ به آن ضعیفان بینوا که به من ایمان آورده‌اند و شما با دیده‌ی حقارت به آنان می نگرید، نمی‌گویم خدا هدایت و توفیق را به آنها عطا نکرده است. ﴿الله أعلم بما فی أنفسهم﴾ خدا به راز و نهاد آنها آگاه است. ﴿إنی إذا لمن الظالمین﴾ اگر من چنین سخنی بگویم، ستمکارم و مستحق کیفرم. ﴿قالوا یا نوح قد جادلتنا فأکثرت جدالنا﴾ قوم نوح به او گفتند: با ما مخاصمه کردی و در خصومت با ما از حد فراتر رفتی. ﴿فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین﴾ اگر در گفته‌ی خود صادقی، عذابی را برایمان بیاور که وعیدش را می‌دادی. ﴿قال إنما یأتیکم به الله إن شاء﴾ تعجیل عذاب در دست خدا است نه من، همو است اگر بخواهد، عذاب دامن شما را می‌گیرد. ﴿و ما أنتم بمعجزین﴾ شما از دایره‌ی

سلطه‌ی خدا بیرون نمی‌روید؛ چون در ملک و سلطنت او قرار دارید. ﴿و لاینفعکم نصحی إن أردت أن أنصح لکم﴾ یادآوری و نصیحت من برایتان سودی ندارد ﴿إن کان الله یرید أن یغویکم﴾ اگر خدا گمراهی شما را بخواهد. جواب عبارات پیشین است، یعنی: اگر خدا خواهان شقاوت و گمراهی شما باشد، نصیحت من چه سودی خواهد داشت؟ ﴿هو ربکم و إلیه ترجعون﴾ همو است خالق و متصرف در امور شما، و سرانجامتان نزد او است و بر مبنای اعمالتان محاسبه می‌شوید. ﴿أم یقولون افتراه﴾ آیا کفار قریش می‌گویند: محمد خود این قرآن را ساخته و تراشیده است؟[1] ﴿قل إن افتریته فعلیّ إجرامی﴾ ای محمد! بگو: اگر این قرآن را خود ساخته و تراشیده‌ام، گناه آن بر خود من است و شما به گناه من کیفر نمی‌بینید. ﴿و أنا بریء مما تجرمون﴾ من از گناهان و کفر و تکذیب شما بری هستم. آیه به صورت جمله‌ی اعتراضیه در خلال قصه‌ی نوح آمده است تا نشان دهد که موضع‌گیری مشرکین مکه در کله‌شقی و تکذیب مانند موضع‌گیری مشرکین قوم نوح است. ﴿و أوحی إلی نوح أنه لن یؤمن من قومك إلا من قد آمن﴾ خدا بر نوح وحی نازل کرد که جز آنان که قبلاً ایمان آورده‌اند کسی تابع تو نمی‌شود و در امر رسالت تو را تصدیق نمی‌کند. ﴿فلا تبتئس بما کانوا یفعلون﴾ به خاطر کفر و تکذیب آنان غصه مخور؛ چون من آنها را نابود می‌کنم. ﴿و اصنع الفلك بأعیننا﴾ کشتی را زیر نظر و حمایت ما بساز. ﴿و وحینا﴾ با تعلیم ما. مجاهد گفته است: یعنی آن‌گونه که به تو دستور می‌دهیم آن را بساز. ﴿و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا﴾ یعنی به شفاعت ستمکاران برنخیز؛ چون حتماً آنها را نابود می‌کنم. ﴿إنهم مغرقون﴾ آنها به وسیله‌ی طوفان غرق و نابود می‌شوند. ﴿و یصنع الفلك﴾ به منظور احضار آن در ذهن، گذشته را به صورت حال بیان کرده است.

۱ـ نظر اکثر مفسرین چنین است. و ابن عطیه و ابوحیان گفته‌اند: آیه جزو قصه‌ی نوح است، و ضمیر به نوح راجع است، یعنی آیا می‌گویند: نوح این اخبار را تراشیده و از خود درآورده است ... الخ.

یعنی کشتی را آن‌طور که خدا به او آموخته بود، بساخت. **﴿و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه﴾** هر بار که جمعی از بزرگان قومش از کنارش می‌گذشتند، او را به باد استهزا و تمسخر گرفته و می‌خندیدند و می‌گفتند: ای نوح! تو تا دیروز پیامبر بودی و امروز چوب‌تراش گشته‌ای!! **﴿قال إن تسخروا منا﴾** نوح گفت: اگر امروز ما را مسخره می‌کنید، **﴿فإنا نسخر منکم کما تسخرون﴾** در آینده و هنگام غرق شدنتان ما هم شما را مسخره خواهیم کرد، و شما به مسخره و استهزا شدن شایسته‌ترید. **﴿فسوف تعلمون﴾** وعید و تهدید است. یعنی در آینده از سرانجام تکذیب و تمسخرتان باخبر خواهید شد **﴿من یأتیه عذاب یخزیه﴾** که عذاب ذلت و خواری یعنی غرق شدن چه کسی را در کام خود فرو می‌برد؟ **﴿و یحل علیه عذاب مقیم﴾** و عذاب دایمی و مستمر یعنی عذاب جهنم بر چه کسانی نازل می‌شود؟ **﴿حتی إذا جاء أمرنا﴾** تا زمانی که فرمان ما مبنی بر وزش طوفان عملی شد. **﴿و فار التنور﴾** و آب از محل اشتعال آتش فوران کرد. دانشمندان گفته‌اند: خدا این نشانه را به نوح ارائه داد تا او را از موقع نابودکردن قومش آگاه نماید. ابن‌عباس گفته است: تنور یعنی روی زمین. و طبری گفته است: عرب چهره و روی زمین را تنور می‌نامند. به او (نوح) گفته شد وقتی جریان آب را روی زمین مشاهده کردی، خود و همراهانت سوار کشتی شوید.[1] ابن‌کثیر گفته است: تنور یعنی روی زمین؛ یعنی زمین به صورت چشمه‌هایی درآمد که آب از آن می‌جوشید. حتی آب از تنورهای محل برافروختن آتش فوران کرد. این نظر جمهور سلف و خلف است.[2] **﴿قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین﴾** گفتیم: از هر صنف از مخلوقات جفتی از نر و ماده در کشتی بگذار. **﴿و أهلك إلا من سبق علیه القول﴾** یعنی نزدیکان و فرزندان و زنانت را نیز سوار کن جز

۱ـ امام طبری بعد از این‌که اقوال سلف را در مورد تنور ذکر کرده گفته است: نزدیکترین قول برای ما نظری است که می‌گوید: تنور همان محل پختن نان است؛ چون مشهور در کلام عرب همان است و کلام خدا حمل بر اغلب می‌شود. طبری ۱۲/ ۴۰.

۲ـ مختصر ۲/ ۲۲۰.

آنکه خدا فرمان هلاکش را داده است. منظور از آن، پسر کافرش به نام (کنعان) و همسرش به نام «داعله» می‌باشد. ﴿و من آمن﴾ و نیز پیروان مؤمنت را بردار. ﴿و ما آمن معه إلا قلیل﴾ با وجود اقامت طولانیش یعنی نه صد و پنجاه سال در بین آنان جز تعدادی ناچیز کسی به نوح ایمان نیاورد. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارت بودند از هشتاد نفر با همسرانشان و از کعب روایت شده است که آنها هفتاد نفر بودند و گویا ده نفر بودند.[1] ﴿و قال ارکبوا فیها باسم الله مجریٰها و مرساها﴾ نوح به مؤمنان گفت: سوار کشتی شوید، حرکتش بر سطح آب و لنگر انداختنش به نام خدا است. طبری گفته است: یعنی موقعی که حرکت می‌کند و زمانی که توقف می‌کند نام خدا را ببرید؛ یعنی حرکت و توقفش به نام خدا است.[2] ﴿إن ربی لغفور رحیم﴾ خدایم بر گناه توبه‌کنندگان پرده می‌کشد و نسبت به مؤمنان مهربان است و آنها را از غرق شدن نجات می‌دهد. ﴿و هی تجری بهم فی موج کالجبال﴾ کشتی حامل آنها به لطف و عنایت خدا از میان امواجی بسان کوه‌های مرتفع و عظیم حرکت می‌کرد. صاوی گفته است: روایت شده است که به فرمان خدا چهل روز باران بارید و آب به صورت چشمه‌سارها از زمین جوشید: ﴿ففتحنا أبواب السماء بماء منهمر و فجرنا الأرض عیونا فالتق الماء علی أمر قد قدر﴾ آب چهل ذراع از بلندترین قله‌ی کوه‌ها بالا رفت تا همه‌چیز را غرق کرد.[3] ﴿و نادی نوح ابنه و کان فی معزل﴾ کمی قبل از حرکت کشتی، نوح پسرش، «کنعان» را که از او دور بود و با مؤمنان سوار نشده بود، صدا کرد: ﴿یا بنی ارکب معنا﴾ ای پسرم! با ما سوار شو و خود را نابود مکن، ﴿و لا تکن مع الکافرین﴾ با کافران مباش که مانند آنها غرق می‌شوی. ﴿قال سآوی إلی جبل یعصمنی من المآء﴾ پسرش گفت: به قله کوه صعود می‌کنم و خود را از غرق شدن

۱ـ مختصر ۲/ ۲۲۰. ۲ـ طبری ۱۲/ ۴۴.

۳ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۲۱۶.

مصون می‌دارم. گمان می‌برد آب به قله‌ی کوه نمی‌رسد. ﴿**قال لاعاصم الیوم من أمر الله إلا من رحم**﴾ پدرش به او گفت: امروز هیچ‌کس از عذاب خدا مصون نمی‌ماند جز آن‌که خدا به او رحم کند. ﴿**و حال بینهما الموج فکان من المغرقین**﴾ موج دریا در بین او و پسرش حایل شد و پسرش غرق گردید. ﴿**و قیل یا أرض ابلعی ماءك**﴾ ای زمین! بشکاف و دهن باز کن و آب را فرو ببر. ﴿**و یا سماء أقلعی**﴾ و ای آسمان! فرو ریختن باران را بس کن. ﴿**و غیض الماء**﴾ آب در اعماق و شکاف‌های زمین فرو رفت. مجاهد گفته است: یعنی آب کم شد. ﴿**و قضی الأمر**﴾ فرمان خدا مبنی بر غرق جمعی و نجات گروهی اجرا شد. ﴿**و استوت علی الجودی**﴾ کشتی بر کوه جودی در نزدیکی موصل مستقر شد. ﴿**و قیل بعداً للقوم الظالمین**﴾ نابودی و خسران از آن کافران باد! جمله‌ی دعایی است. آلوسی گفته است: آیه آشکارا بر نابودی عموم کافران و تمام ساکنان زمین جز کشتی‌نشستگان دلالت دارد. روایت شده است که زنی طفلی در بغل داشت، وقتی آب به طفل رسید آن را بر دوش نهاد و وقتی آب به آن رسید طفل را روی دو دست بالای سر برد اما غرق شد. اگر خدا به یک نفر از ساکنان زمین رحم می‌کرد به آن زن رحم می‌کرد.[1] ﴿**و نادی نوح ربه فقال رب إن ابنی من أهلی**﴾ نوح به پیشگاه خدا بانگ برداشت و با گریه و زاری گفت: خدایا! پسرم، «کنعان» جزو خانواده‌ی من بود که وعده‌ی نجات آنها را به من دادی. ﴿**وإن وعدك الحق**﴾ وعده‌ی تو خلاف ندارد. ﴿**و أنت أحکم الحاکمین**﴾ و تو عادلترین حاکمان هستی. ﴿**قال یا نوح إنه لیس من أهلك**﴾ خدا فرمود: پسرت جزو خانواده‌ی تو نیست که من وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام؛ چون او کافر بود و در بین مؤمن و کافر ولایت برقرار نیست. ﴿**إنه عمل غیر صالح**﴾ عمل او بد و ناصالح بود. ﴿**فلا تسألنی ما لیس لك به علم**﴾ از من چیزی را مخواه که نمی‌دانی درست است یا نادرست؟

۱ـ روح‌المعانی ۶۲/۱۲.

﴿إني أعظك أن تكون من الجاهلين﴾ من تو را نصحیت می‌کنم که مبادا از جمله‌ی نادانان بشوی. در التسهیل آمده است: این بیانگر توصیف او به جهل نیست، بلکه متضمن لطف و اکرام است.[1] ﴿قال رب إني أعوذ بك أن أسألك ما ليس لي به علم﴾ نوح به عنوان پوزش از درخواستش گفت: من به تو پناه می‌برم از این‌که چیزی را سؤال کنم که شایسته‌ی من نیست و من بدان علم ندارم. ﴿و ألاّ تغفرلی و ترحمنی أكن من الخاسرين﴾ اگر لغزش مرا نبخشی و رحمت خودت را شامل حالم نگردانی، جزو زیانمندان دنیا و آخرت می‌شوم. ﴿قيل يا نوح اهبط بسلام منا﴾ گفته شد: ای نوح! به سلامت و آسایش از کشتی پیاده شو. ﴿و بركات عليک و على أمم ممن معك﴾ با خیرات سرشار و عظیم بر تو و ذریت و نسل آنان که در کشتی با تو بودند. قرطبی گفته است: این امر تا آخر زمان شامل مؤمنان می‌شود.[2] ﴿و أمم سنمتعهم﴾ و ملت‌های دیگری را از نسل آنهایی که با تو بودند، از لذایذ حیات دنیا بهره‌مند می‌کنیم و آنها عبارتند از کافران مجرم. ﴿ثم يمسهم منا عذاب أليم﴾ سپس در آخرت عذاب دردناک به آنها می‌چشانیم که عبارت است از عذاب دوزخ. ﴿تلك من أنباء الغيب﴾ این قصه و امثال آن از اخبار غیب و گذشته است و تو آن را مشاهده نکرده‌ای. ﴿نوحيها إليك﴾ به وسیله‌ی وحی آن را به تو یاد می‌دهیم. ﴿ما كنت تعلمها أنت و لاقومك من قبل هذا﴾ نه تو و نه هیچ یک از افراد قومت، قبل از نزول این قرآن از آن خبر نداشتید. ﴿فاصبر إن العاقبة للمتقين﴾ بسان نوح بر امر خدا و در تبلیغ و دعوت صبور و شکیبا باش، که سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. این بیان متضمن تسلی دادن پیامبرﷺ در مقابل آزار مشرکین می‌باشد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فعميت عليكم﴾ انسانی را که به سبب این‌که دلیل و برهان بر او مخفی ماند و هدایت نشده است به فردی تشبیه کرده است که بیابان را پیش گرفته امّا راه

۱ـ التسهیل ۲/۱۰۶.

۲ـ قرطبی ۹/۴۸.

را نمی‌شناسد بلکه کوره راهی را دنبال کرده است. این تشبیه بر طریق استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۲- ﴿**أفلا تذكرون**﴾ استفهام برای انکار و سرزنش است.

۳- ﴿**فائتنا بما تعدنا**﴾ منظور از امر، ریشخند کردن و تمسخر است.

۴- ﴿**فعلى إجرامى**﴾ مجاز به حذف است یعنی عقوبة اجرامی. و همراه با «ان» دال بر شک می‌باشد، آمده است تا بگوید: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت دهم جرم آن را می‌بینم در صورتی که جرم کفار محقق است، ﴿**و أنا برىء مما تجرمون**﴾.

۵- ﴿**و اصنع الفلك بأعيننا**﴾ عین کنایه از توجه و عنایت می‌باشد.

٦- ﴿**يا أرض ابلعي ماءك و يا سماء أقلعى**﴾ در ارض و سما طباق و در بین ابلعی و اقلعی جناس ناقص مقرر است که از محسنات بدیعی به شمار می‌روند.

فواید: ابن‌عباس در مورد آیه‌ی ﴿**إنه ليس من إهلك**﴾ گفته است: پسر واقعیش بود اما مؤمن نبود و هرگز زن هیچ پیامبری خیانت نکرده است و معنی آیه چنین است: از جمله‌ی افراد خانواده‌ی تو که وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام نیست.[1]

من هم می‌گویم: این آیه خاطر نشان می‌سازد که اهل بیتش همانا صالحان بودند، یعنی پیروان دین و شریعت او، لذا آنکه صالح نیست، رستگار نیست و مدار اهلیت عبارت است از قرابت دینی نه قرابت بدنی.

أبى الإسلام لا أب لى سواه إذا افتخروا بقيس أو تميم

«پدرم اسلام است و جز آن پدری ندارم وقتی که مردم به قیس یا تمیم افتخار می‌کنند».

لطیفه: روایت شده است که یک مرد عرب این آیه را شنید: ﴿**و قيل يا أرض ابلعى ماءك و يا سماء أقلعى ...**﴾ گفت: این گفته‌ی قادران است و به گفته‌ی مخلوقان شباهت

۱- طبری ۱۲/ ۵۱.

ندارد. و روایت شده است که ابن مقفع که فصیح‌ترین فرد زمان خود بود، خواست به معارضه‌ی قرآن برخیزد، بدین منظور گفتاری را تنظیم کرد و آن را در چند فصل آورد و آن را سوره نام نهاد. روزی از کنار طفلی گذشت که آیه‌ای را می‌خواند، به منزل برگشت و گفته‌ی خود را پاک نمود و گفت: گواهم که با چنین گفته‌ای هرگز نمی‌توان معارضه کرد؛ چرا که کلام انسان نیست.[۱]

یادآوری: این آیه به اوج اعجاز رسیده و فواید فراوانی را در بردارد. و به حدی زیبایی لفظی و معنوی را در خود جا داده است که میدان بیان را به تنگ آورده است. علامه ابوحیان ـ که خدا روانش را شاد کند ـ کمر همت بیان و اظهار لطایف و اسرار آن را بسته گفته است: در این آیه بیست و یک نوع فن بدیع آمده است: تناسب در ﴿**أقلعی و أبلعی**﴾، مطابقت در ذکر ﴿**أرض و سماء**﴾، مجاز در ﴿**یا سماء**﴾ که منظور باران آسمان است، استعاره در ﴿**أقلعی**﴾، اشاره در ﴿**و غیض الماء**﴾ که به معانی متعدد و بسیار اشاره می‌کند، ﴿**تمثیل**﴾ در ﴿**و قضی الأمر**﴾ که امر را به نابودکردن نابودشدگان و نجات یافتن نجات‌یافتگان تعبیر کرده است، «ارداف» در ﴿**و استوت علی الجودی**﴾ که لفظ استوت کلام تام است و پشت سر آن لفظ ﴿**علی الجودی**﴾ را آورده است، و بدین‌وسیله قصد مبالغه را در استقرار در این مکان کرده است، تعلیل در ﴿**و غیض المآء**﴾ که علت استواء می‌باشد، احتراس در ﴿**بعداً للقوم الظالمین**﴾ در حالی که ذمّ آنان را هم می‌رساند. و ایجاز یعنی بیان داستان به صورتی کامل با لفظی اندک. علامه ابوحیان سایر وجوه را برشمرده که عبارت است از: ایضاح، مساوات، حسن النسق، صحة‌التقسیم، حسن بیان، تمکین، تجنیس، تسهیم، مقابله، تهذیب و وصف.[۲]

۱ـ روح‌المعانی ۱۲/ ۶۳.

۲ـ النهر المادّ من البحر ۵ / ۲۲۷.

گزیده‌ای از تفسیر فی ظلال سید قطب

در اینجا قسمت‌هایی از تفسیر شهید اسلام، «سید قطب» را عیناً نقل می‌کنیم. وی می‌فرماید: وقتی داستان نوح به این مقطع می‌رسد، سیاق کلام به صورتی شگفت‌انگیز توجه مشرکین قریش را به این داستان جلب می‌کند، قصه‌ای که انگار داستان آنان با پیامبرﷺ است؛ زیرا آنها هم مدعی بودند که محمد این قصه‌ها را به دروغ سر هم می‌کند و می‌تراشد: ﴿أم یقولون افتراه قل إن افتریته فعلیّ إجرامی و أنا بریء مما تجرمون﴾ افترا جرم است و کیفر آن بر من است. من می‌دانم که جرم است، از این‌رو بسی بعید است مرتکب آن بشوم. و این جمله‌ی معترضه با سیاق داستان در قرآن اختلافی ندارد؛ زیرا به منظور ادای مقصودی معین آمده است. سپس منظره‌ی دوم را به نمایش می‌گذارد؛ منظره‌ی نوح را نشان می‌دهد که از جانب پروردگارش وحی دریافت می‌دارد: ﴿و أوحی إلی نوح أنه لن یؤمن من قومك إلا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون و اصنع الفلك بأعیننا﴾ مطابق تعلیم و آموزش ما و تحت نظر ما. ﴿و لاتخاطبنی فی الذین ظلموا إنهم مغرقون﴾ سرنوشت آنها مشخص گشته و هشدار و برحذر داشتن و بحث و جدل خاتمه یافته است. منظره‌ی سوم از مناظر داستان منظره‌ی نوح در حال ساختن کشتی است. ﴿و یصنع الفلك و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه﴾ آوردن صیغه‌ی مضارع جدیّت و حیوّیت را به صحنه می‌دهد و در پشت این صحنه ملت متکبر و گردن‌کشی را می‌بینیم که از کنار او گذشته و او را مسخره می‌کنند. مردی را مسخره می‌کنند که به وی می‌گفتند: پیامبر است، اما ناگاه به چوب تراش تبدیل شده و مرکبی را می‌سازد. منظره‌ی چهارم عبارت است از صحنه‌ی آماده‌سازی، و آن هنگامی بود که لحظه‌ی موعود فرا رسید: ﴿حتی إذا جاء أمرنا و فار التنور قلنا احمل من کل زوجین اثنین ...﴾. بعد از آن نوبت صحنه‌ی هراس‌انگیز فرا می‌رسد و آن عبارت است از صحنه‌ی وقوع طوفان: ﴿و هی تجری بهم فی موج کالجبال.. و حال بینهما الموج فکان من المغرقین﴾. هول و هراس و آشفتگی در اینجا

دو نوع است: اضطراب و آشفتگی در طبیعت ساکت و بی‌صدا، و هول و اضطراب در نفس انسانی که با هم برخورد کرده و به هم می‌رسند، به نحوی که بعد از سپری شدن هزاران سال ـ در حالی که این جریان را دنبال می‌کنیم ـ هول و هراس طوری ما را فرا می‌گیرد که انگار ناظر صحنه هستیم. ﴿و هی تجری بهم فی موج کالجبال﴾ و نوح، آن پدر دل‌سوخته و افسرده خاطر پشت سر هم بانگ برمی‌دارد، اما فرزند جوان و مغرورش از اجابت دعوت و بانگ پدر امتناع می‌ورزد، و موج فراگیر به سرعت به مسأله خاتمه می‌دهد. ﴿و حال بینهما الموج فکان من المغرقین﴾ همه‌چیز خاتمه می‌یابد، انگار نه دعایی بود و نه جوابی. این گونه بیان در تصویر قرآن نشان نمایان و برجسته‌ای دارد، احساس و عاطفه آرام شد و سکوت بساطش را گسترد و فرمان حق اجرا شد. و زمین و آسمان با صیغه‌ی عاقل مورد خطاب قرار گرفتند و هر دو بلافاصله به اجابت امر پرداختند، در نتیجه زمین آب را فرو بلعید. و آسمان اشکش را پاک نمود: ﴿و قیل یا أرض ابلعی ماءک و یا سماء أقلعی و غیض الماء و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾ وَ يَا قَوْمِ ٱسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ ٱلسَّمَاءَ عَلَيْكُم مِدْرَاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِن نَقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَ ٱشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُم مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ

أَبْلَغْتُكُم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لَاتَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۵۷﴾ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُوداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُم مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۵۸﴾ وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۵۹﴾ وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْداً لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿۶۰﴾ وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿۶۱﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هٰذَا أَتَنْهَانَا أَن نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿۶۲﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿۶۳﴾ وَ يَا قَوْمِ هٰذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللهِ وَ لَاتَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿۶۴﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿۶۵﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿۶۶﴾ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۶۷﴾ كَأَن لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْداً لِثَمُودَ ﴿۶۸﴾ وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَاماً قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿۶۹﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَاتَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَاتَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿۷۰﴾ وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿۷۱﴾ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ ءَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذَا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿۷۲﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿۷۳﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: این دومین داستانی است که در این سوره ذکر شده است. این قصه عبارت است از داستان حضرت هود پیامبر علیه السلام و قوم عاد. خدا

این داستان را به تفصیل بیان کرده است، از این‌رو سوره به نام سوره‌ی هود موسوم است. به دنبال آن درباره‌ی قوم ثمود داد سخن داده است که آن هم قصه‌ی سوم این سوره می‌باشد. بعد از آن قصه‌ی ابراهیم و مژده‌ی تولد اسحاق را توسط فرشتگان آورده است. داستان ابراهیم چهارمین قصه‌ی سوره می‌باشد.

معنی لغات: ﴿**مدراراً**﴾ زیاد و پشت‌سر هم. ﴿**درّت السماء**﴾ آسمان اشکش جاری شد. مدرار به معنی زیاد، از صیغه‌های مبالغه می‌باشد. ﴿**اعتراك**﴾ به تو اصابت کرد. ﴿**ناصيتها**﴾ پیشانی، محل رویش مو از جلو سر. ﴿**جبار**﴾ متکبر. ﴿**عنيد**﴾ سرکش، گردنکش که زیر بار حق نمی‌رود. ابو عبیده گفته است: عنید و معاند و معارض یعنی مخالف. ﴿**استعمركم فيها**﴾ شما را از آبادکنندگان و ساکنین آن قرار داده است. ﴿**تخسير**﴾ گمراه نمودن و دور کردن از خیر. ﴿**حنيذ**﴾ کباب شده. ﴿**نكرهم**﴾ آنها را نشناخت، به جا نیاورد. و منکر و انکر و مستنکر یک معنی دارند: نشناخت. شاعر گفته است:

و أنكـرتني و مـا كـان الذی نكـرت من الحوادث إلا الشيب و الصَّلعا[1]

«مرا به جا نیاورد و نشناخت، و جز پیری و ریزش موی چیزی سبب نشناختن نبود».

﴿**أوجس**﴾ احساس کرد. ﴿**بعلي**﴾ یعنی شوهرم.

تفسیر: ﴿**و إلى عاد أخاهم هوداً**﴾ پیامبری از خود قبیله‌ی عاد به نام هود به میان آنها فرستادیم. ﴿**قال يا قوم اعبدوا الله**﴾ گفت: ای قوم! فقط خدا را پرستش کنید نه خدایان و بت‌ها را. ﴿**ما لكم من إله غيره**﴾ جز او معبودی به حق ندارید که مستحق پرستش باشد. ﴿**إن أنتم إلا مفترون**﴾ در این‌که به عبادت غیر خدا می‌پردازید به خدا دروغ بسته‌اید؛ چون جز او خدا و معبودی نیست. ﴿**يا قوم لا أسألكم عليه أجراً**﴾ در مقابل نصیحت و ابلاغ از شما اجر و پاداشی نمی‌طلبم. ﴿**إن أجري إلا على الذي فطرني**﴾ اجر و پاداش را

۱ـ قرطبی ۹ / ٦٦.

فقط از خدای خالقم می‌خواهم. ﴿أفلا تعقلون﴾ آیا از آن غافلید و در نتیجه در نمی‌یابید آن‌که بدون قصد و امید و پاداشی شما را به خیر و نیکی می‌خواند اندرزگویی امین است؟ استفهام برای انکار و سرزنش است. ﴿و یا قوم استغفروا ربکم﴾ از خدا درخواست بخشودگی کفر و شرکتان بکنید. ﴿ثم توبوا إلیه﴾ آنگاه با اطاعت و استقامت و پایداری بر دین و دست‌آویزی به ریسمان ایمان و توحید، به سویش برگردید. ﴿یرسل السمآء علیکم مدرارا﴾ باران فراوان و بادوام را بر شما فرو خواهد فرستاد. روایت شده است که سه سال پشت سر هم باران در سرزمین قوم عاد نبارید تا جایی که نزدیک بود نابود شوند، هود به آنها دستور توبه و استغفار داد و به آنها وعده‌ی نزول باران رحمت داد. آیه نشان می‌دهد که توبه و استغفار سبب رحمت و نزول باران می‌شود. ﴿و یزدکم قوة إلی قوتکم﴾ سبب افزایش و سربلندی شما می‌شود. مجاهد گفته است: یعنی موجب افزایش توان شما می‌شود؛[1] چون آنها در بالاترین میزان قوّت و قدرت قرار داشتند، تا جایی که می‌گفتند: ﴿من أشد منا قوة﴾؟ ﴿و لاتتوّلوا مجرمین﴾ از آنچه بر شما می‌خوانم رو برنتابید و بر گناه و ارتکاب جرم مصرّ نباشید. ﴿قالوا یا هود ما جئتنا ببیّنة﴾ گفتند: ای هود! دلیلی بر صدق ادعایت به ما ارائه نداده‌ای. آلوسی گفته است: این را به خاطر شدت انکار و عداوت گفته‌اند، یا از روی کوری بصیرتشان آن را گفته‌اند.[2] ﴿و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولك﴾ به خاطر حرف تو از پرستش بت‌ها دست نمی‌کشیم. ﴿و ما نحن لك بمؤمنین﴾ و ما پیامبری و رسالت تو را تصدیق نمی‌کنیم. این جمله، هود را از ورود آنان به دینش نومید می‌کند. سپس او را به سبکسری و جنون متهم کرده و می‌گویند: ﴿إن نقول إلا اعتراك بعض آلهتنا بسوء﴾ ما چیزی نمی‌گوییم جز این‌که به سبب سبّ خدایان و نهی کردن ما از پرستش آنها، بعضی از خدایان ما تو را دچار جنون و دیوانگی

۱ـ طبری ۱۲/۵۸. ۲ـ آلوسی ۱۲/۸۱.

کرده‌اند. زمخشری گفته است: جواب‌های قبلی آنها نشان می‌دهد که گروهی ستمکار و سنگ‌دل بودند و به اندرز و نصیحت توجهی نمی‌کردند و تکبرشان در مقابل هدایت و ارشاد فروکش نمی‌کرد و گفته‌ی اخیرشان بر نادانی بیش از حد و ابلهی بی‌غایت آنان دلالت دارد؛ چون معتقد بودند سنگ‌ها به آنها یاری می‌رسانند و انتقام آنها را می‌گیرند.[۱] **﴿قال إني أشهد الله﴾** هود گفت: من خدا را بر خود گواه می‌گیرم. **﴿و اشهدوا أني بریء مما تشرکون من دونه﴾** و ای قوم! شما را نیز گواه می‌گیرم که از آنچه شما آن را در عبادت شریک خدا قرار می‌دهید، از جمله بت‌هایتان تبرا می‌جویم و بری هستم. **﴿فکیدوني جمیعا ثم لاتنظرون﴾** شما و خدایانتان همه در نابودکردن من هر حیله و نیرنگی را به‌کار برید و یک چشم به هم‌زدن مرا فرصت ندهید. ابوسعود گفته است: این تحدی از بزرگترین معجزات به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت هود تک و تنها در بین جمعی بی‌شمار از گردنکشان مردان قوی قوم عاد قرار داشت، آنها را تحقیر کرده و با خوارکردن خدایان آنها، آنان را تحریک و به هیجان درآورده بود، و آنها را تحریک و تشویق می‌کرد و اصرار می‌ورزید که دست به سویش بلند کنند اما آنها یارای هیچ‌چیزی را نداشتند و نتوانستند اقدامی به عمل آورند. و ناتوانی آنها در این مورد کاملاً آشکار شد.[۲] و زمخشری گفته است: این‌که یک نفر تک و تنها با چنین سخنانی با ملتی روبرو شود که تشنه‌ی خونش بودند و عموما با او دشمن بودند، بزرگترین دلیل و آیت به شمار می‌آید و بیانگر آن است که به خدایش اطمینان دارد که از او محافظت و حمایت می‌کند، و چنگال آنها در گوشت او فرو نمی‌رود، بسان گفته‌ی نوح که گفت: **﴿فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم﴾**.[۳] **﴿إني توکلت علی الله ربي و ربکم﴾** من به خداوند، مالک من و شما پناه می‌برم و کارم را به او محول

۱ـ کشاف ۲/۴۰۳.　۲ـ ابو سعود ۳/۱۵.

۳ـ کشاف ۲/۴۰۳.

می‌کنم. ﴿ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها﴾ هر جانداری که بر روی زمین می‌جنبد، در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و زیر فرمان او می‌باشد. «أخذ الناصية»، گرفتن پیشانی، کنایه از ملکیت و قدرت است و این جمله بیانگر توکل زیاد او به خدا و بی‌مبادلاتی به مخلوقات است. ﴿إن ربّي على صراط مستقيم﴾ خدایم قطعاً عادل است و به نیکوکار در مقابل نیکیش پاداش می‌دهد و بدکار را مطابق عملش کیفر می‌دهد. و به هیچ‌کس ظلمی روا نمی‌دارد. ﴿فإن تولوا فقد أبلغتكم ما أرسلت به إليكم﴾ اگر از قبول دعوتم ابا کنید بدانید که پیام خدایم را به شما ابلاغ کرده‌ام، و بر پیامبر جز ابلاغ چیزی نیست. ﴿و يستخلف ربي قوما غيركم﴾ خدا شما را نابود خواهد کرد و قومی دیگر را جانشین شما خواهد نمود. اینهم وعیدی شدید است. ﴿و لاتضرونه شيئا﴾ و این‌که برای خدا شریک می‌آورید به خدا زیان نمی‌رسانید. ﴿إن ربي على كل شيء حفيظ﴾ خدای سبحان مراقب و نگهدارنده‌ی همه چیز است. او مرا از شر و آسیب شما حفظ و حمایت می‌کند. ﴿و لما جاء أمرنا﴾ وقتی زمان فرمان ما مبنی بر عذاب آنان فرا رسید که عبارت بود از نزول باد عقیم، باد نازا و بی‌باران بر آنان، ﴿نجينا هودا و الذين آمنوا معه برحمة منا﴾ به فضل و منت عظیم خود هود و مؤمنان را از عذاب نجات دادیم. ﴿و نجيناهم من عذاب غليظ﴾ آنان را از چنان عذابی شدید رهانیدیم که عبارت بود از باد و طوفان بنیان‌برانداز که ساختمان‌ها را از بن برکنده و از بینی دشمنان خدا وارد می‌شد و از عقبشان بیرون می‌رفت، و آنها را بر خاک انداخته و به صورت نخل‌های ریشه‌کن شده درآورد. ﴿و تلك عاد جحدوا بآيات ربهم﴾ به آثار آنها اشاره شده است. یعنی چنان است آثار تکذیب‌کنندگان قوم عاد. نگاه کنید، وقتی کافر شدند و آیات دال بر وحدانیت خدا را در آفاق و انفس انکار کردند، چه بلایی بر آنان نازل شد؟ ﴿و عصوا رسله﴾ از فرستادگانش یعنی هود عاصی شدند. آوردن «عصوا» به صورت جمع به منظور زشت نشان دادن حال آنها است و اوج کفر و سرکشی آنها را می‌رساند و نشان می‌دهد که نافرمانی آنها نسبت

به هود نافرمانی به تمام پیامبران قبلی و بعدی است؛ زیرا تمام پیامبران بر کلمه‌ی توحید اتفاق داشتند. ﴿و اتبعوا أمرِ كل جبار عنید﴾ از فرمان هر فخرفروش و متکبری اطاعت و پیروی کردند، دستورات منحرفان از حق را اجرا کردند، منحرفانی که حق را نشناخته و نپذیرفتند. در اینجا منظور بزرگان و سران قوم است. ﴿و أتبعـوا فی هذه الدنیـا لعنة﴾ در این دنیا به نفرین و محروم شدن از رحمت خدا نایل آمدند. ﴿و یوم القیامة﴾ یعنی روز قیامت نیز نفرین شامل حالشان می‌شود. رازی گفته است: نفرین را قرین آنها قرار داده است، که در دنیا و آخرت همراه آنان است و از آنان جدا نمی‌شود. لعنت یعنی: دور شدن از هر رحمت و خیری.[1] ﴿ألا إن عادا کفروا ربهم﴾ آوردن حرف تنبیه «ألا» و تکرار کردن اسم عاد نشان‌دهنده‌ی زشتی کفر آنان است. یعنی آگاه باشید که قوم عاد به خدای خود کافر شده و غیر او را پرستش کردند و در مقابل نعمات خدا ناسپاسی کردند؛ چون پیامبرش را تکذیب کردند از این‌رو شایسته‌ی لعنت و نفرین دنیا و آخرت گشتند. ﴿ألا بعداً لعاد قوم هود﴾ خدا آنها را از هر خیر و برکتی محروم و دور کند، و آنها را از بیخ و بن برکند! جمله‌ی دعایی است و معنی نابودی و نفرین را می‌دهد. ﴿و إلی ثمود أخاهم صالحا﴾ پیامبری از خود قوم ثمود به نام صالح به میان آنها اعزام داشتیم. ﴿قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من إله غیره﴾ گفت: ای قوم! فقط خدا را پرستش کنید که بجز او معبودی ندارید. ﴿هو أنشاءکم من الأرض﴾ خدا شما را از زمین خلق کرد. آدم را از خاک و نسلش را از نطفه خلق کرد. ﴿و استعمرکم فیها﴾ شما را آبادکننده و ساکنین زمین قرار داد که در آن سکنی گزینید. ﴿فاستغفروه ثم توبوا إلیه﴾ به خاطر شریک قرار دادنتان برای خدا از او طلب بخشودگی کنید و با کوله‌باری از طاعت و عبادت به سویش برگردید. ﴿إن ربی قریب مجیب﴾ رحمت خدای سبحان نزدیک است و همو دعا را اجابت

۱ـ فخر رازی ۱۸/ ۱٦.

می‌کند. ﴿قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا﴾ گفتند: ای صالح! قبل از گفتن این گفتار انتظار داشتیم که شما رهبر و پیشوای ما شوی، اما هنگامی که آن را بیان کردی امید ما قطع شد. ﴿أتنهانا أن نعبد ما یعبد آباؤنا﴾ ای صالح! آیا ما را از پرستش چیزی نهی می‌کنی که پدران ما آنها را پرستش می‌کردند؟ ﴿و إننا لفی شك مما تدعونا إلیه مریب﴾ ما درباره‌ی ادعایت شک داریم و کارت تردیدانگیز و تهمت‌آور است. ﴿قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بیّنة من ربی﴾ به من بگویید اگر از جانب خدا دلیل و برهانی روشن و واضح آورده باشم، ﴿و آتانی منه رحمة﴾ و نبوت و رسالت را به من عطا کرده باشد، ﴿فمن ینصرنی من الله إن عصیته﴾ اگر از امر خدا سرپیچی کنم چه کسی عذاب خدا را از من دور می‌کند؟ ﴿فما تزیدوننی غیر تخسیر﴾ در صورتی که در نافرمانی از اوامر خدا با شما موافق شوم، شما جز گمراهی و دوری از خیر چیزی به من ارزانی نمی‌دهید. زمخشری گفته است: ﴿غیر تخسیر﴾ یعنی اعمال مرا تباه و باطل می‌کنید.[1] ﴿و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة﴾ به عنوان تشریف و احترام ناقه را به خدا اضافه کرده است؛ زیرا بر اساس درخواست آنان و با قدرت و اراده‌ی خدا از سنگ خارا بیرون آمد. یعنی این شتر معجزه و نشانه‌ی صدق ادعای من است. ﴿فذروها تأکل فی أرض الله﴾ آن را آزاد بگذارید تا در سرزمین خدا بچرد و بخورد و بنوشد؛ چرا که روزی آن به گردن شما نیست. ﴿و لا تمسّوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب﴾ به آن صدمه‌ای نرسانید که در کیفر آن فوراً دچار عذاب می‌شوید. ﴿فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة أیام﴾ آنها شتر را سر بریدند و صالح به آنها گفت: سه روز در محل و مسکن خود از زندگی و عیش و عشرت بهره برگیرید آنگاه نابود می‌شوید. قرطبی گفته است: عده‌ای از آنها شتر را سر بریدند و آن را به همه نسبت داده است؛ چون بقیه هم موافق و راضی بودند. آن را در روز

۱ـ کشاف ۲/۴۰۸.

چهارشنبه سر بریدند و روز پنجشنبه و جمعه و شنبه ماندند، و روز یک‌شنبه عذابشان سر رسید.[1] ﴿ذلك وعد غیر مکذوب﴾ وعده‌ای حق و درست است و قابل تکذیب نیست. ﴿فلما جاء أمرنا نجینا صالحا و الذین آمنوا معه﴾ وقتی زمان فرمان ما در مورد نابودکردنشان فرا رسید، صالح و مؤمنان را نجات دادیم. ﴿برحمة منا﴾ به فضل و نعمتی بس عظیم از جانب خود آنها را نجات دادیم. ﴿و من خزی یومئذ﴾ از خفت و خواری چنان روزی آنها را نجات دادیم. ﴿إن ربک هو القوی العزیز﴾ هر آینه خدایت در انتقام گرفتن نیرومند و در ملک خود با تسلط است و چیزی بر او چیره نمی‌شود و هیچ‌کس بر او غالب نمی‌آید. ﴿و أخذ الذین ظلموا الصیحة فأصبحوا فی دیارهم جاثمین﴾ غرش و صاعقه‌ای از آسمان آنها را فراگرفت که قلبشان را کنده و پاره کرد و بسان مرغ سر بریده، مرده و بیجان و بی‌حرکت ماندند. ﴿کأن لم یغنوا فیها﴾ که انگار در آن اقامت نداشته و آن را آباد نکرده بودند. ﴿ألا إن ثمودا کفروا ربهم ألا بعداً لثمود﴾ ای قوم! آگاه باشید که ثمود به آیات خدا کافر شدند، پس ذلت و نابودی و دوری از رحمت خدا بر آنها بادا! ﴿و لقد جاءت رسلنا إبراهیم بالبشری﴾ بدین ترتیب قصه‌ی چهارم شروع می‌شود که عبارت است از قصه‌ی قوم لوط و نابودشدن قوم تکذیب‌کننده. یعنی فرشته‌هایی را که برای نابودکردن قوم لوط اعزام داشتیم، نزد ابراهیم آمدند و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند. قرطبی گفته است: وقتی فرشته‌ها برای عذاب قوم لوط فرود آمدند، پیش ابراهیم آمدند، ابراهیم گمان برد که مهمانند، بنابه گفته‌ی ابن‌عباس آنها عبارت بودند از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل. و سدی گفته است: یازده فرشته بودند که به صورت نوجوانان زیباروی درآمده بودند.[2] ﴿قالوا سلاما﴾ یعنی به ابراهیم سلام کردند. ﴿قال سلام﴾

۱ـ قرطبی ۹/ ۶۰.

۲ـ بشارت تولد فرزند است و گویا مژده‌ی نابودی قوم لوط است. زمخشری گفته است ظاهراً برای فرزند است.

ابراهیم در جواب آنها گفت: «سلام علیکم». مفسران گفته‌اند: جواب سلام آنها را به شیوه‌ی نیکوتر از سلام آنها داد؛ چون جمله‌ی اسمیه را آورده است که بر ثبات و استمرار دلالت دارد. ﴿فما لبث أن جاء بعجل حنيذ﴾ طولی نکشید که گوساله‌ی کباب شده را برای آنان آورد. زمخشری گفته است: عجل به معنی بچه‌ی گاو «گوساله» است و آن را «حسیل» می‌نامند. اما گوساله‌ی ابراهیمؑ گاو بود، و حنیذ به معنی برشته و کباب شده می‌باشد، کبابی که به وسیله‌ی سنگ‌های داغ شده در کوره‌ی آتشدان درست شده باشد. و بنا به قولی یعنی چربی از آن می‌چکد و آیه‌ی ﴿بعجل سمين﴾ بر آن دلالت می‌کند.[۱] ﴿فلما رأى أيديهم لا تصل إليه نكرهم﴾ وقتی دید آنها دست به خوراک نمی‌برند و غذا نمی‌خورند از آنها رمید. ﴿و أوجس منهم خيفة﴾ از آنها بیم و هراس احساس کرد و ترسید. قتاده گفته است: عادت عرب بر این بود که اگر مهمان بر آنان وارد شود و غذایشان نخورد گمان می‌کردند به قصد خیر نیامده است و قصد شری دارد و با نیتی بد آمده است.[۲] ﴿قالوا لا تخف إنا أرسلنا إلى قوم لوط﴾ فرشته‌ها گفتند: نترس، ما فرشته‌های خدا هستیم و خوراک نمی‌خوریم. ما برای نابودکردن قوم لوط اعزام شده‌ایم. ﴿و امرأته قائمة فضحكت﴾ همسر ابراهیم به نام «سارا» در پشت پرده ایستاده و گفته‌ی آنها را می‌شنید و از مژده‌ی نابود شدن قوم لوط خندید. ﴿فبشرناها بإسحاق و من وراء إسحاق يعقوب﴾ فرشته‌ها مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند و مژده‌ی فرزند او یعنی یعقوب را نیز دادند. ﴿قالت يا ويلتى أألد و أنا عجوز و هذا بعلى شيخا﴾ با تعجب و شگفتی گفت: چگونه منِ پیرزال می‌زایم در حالی که شوهرم ابراهیم هم پیرمرد است، پس چگونه دارای فرزند می‌شویم؟ ﴿إن هذا لشيء عجيب﴾ چنین امری غریب است و عادت بر آن جاری نیست. مجاهد گفته است: در آن موقع نود و نه سال داشت و ابراهیم

۱ـ کشاف ۴۰۹/۲.

۲ـ طبری ۷۱/۱۲.

در سن یک صد و بیست سالگی بود.[1] ﴿قالوا أتعجبین من أمرالله﴾ فرشتگان گفتند: آیا از قدرت و حکمت خدا در آفریدن فرزند از زن و شوهری پیر تعجب می‌کنی؟! چنین امری در قدرت خدا تعجبی ندارد. ﴿رحمت الله و برکاته علیکم أهل البیت﴾ خدا شما را ببخشاید و به شما برکت عطا کند، ای خانواده‌ی ابراهیم! ﴿إنه حمید مجید﴾ یعنی خدای بزرگ ستوده و قابل تمجید است و در تمام صفاتش شایسته‌ی ستایش و تمجید است. این تعلیلی است جالب برای مژده‌ای که به آنان دادند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یرسل السماء علیکم مدرارا﴾ منظور از «سماء» باران است. پس مجاز مرسل است؛ چون باران از آسمان می‌ریزد و لفظ «مدراراً» برای مبالغه آمده است؛ یعنی ریزش زیاد دارد.

۲ـ ﴿فکیدونی جمیعا﴾ امری است برای تعجیز و ناتوان کردن.

۳ـ ﴿ما من دابة إلا هو آخذ بناصیتها﴾ استعاره‌ی تمثیلیه است. خلق که در قبضه و مالکیت او می‌باشد و تحت فرمان و سلطنت خدا قرار دارد به مالکی قدرتمند تشبیه شده است که پیشانی و افسار آنها را بگیرد همچنان که افسار اسب گرفته می‌شود و نیز مانند اسیر که بدون اختیار و اراده او را به پیش می‌رانند.

۴ـ ﴿إن ربي علی صراط مستقیم﴾ استعاره است. کمال عدل خدا را در معامله با مخلوقاتش نمایان می‌سازد، پس او بر امور عباد مطلع است و ظالم از دستش نمی‌تواند بگریزد و پناه‌جو در دژ عصمتش پناه می‌گیرد و حقش ضایع نمی‌شود.

۵ـ ﴿و لما جاء أمرنا﴾ امر کنایه از عذاب است.

٦ـ ﴿نجینا هودا... و نجیناهم من عذاب غلیظ﴾ تکرار لفظ «نجات» برای بیان این است که موضوع مهم و مشکل است نه سهل و آسان. این طرز بیان را اطناب می‌گویند.

۱ـ بیضاوی ۲۵۳.

۷ـ ﴿و عصوا رسله﴾ یعنی از پیامبر خود، هود نافرمانی کردند. زشتی حال آنها را نشان می‌دهد و نیز بیانگر آن است که نافرمانی از او به منزله‌ی نافرمانی همه‌ی پیامبران است، پس مجاز مرسل و از باب اطلاق کل و اراده‌ی بعض است.

۸ـ ﴿ألا إن عادا... ألا بعداً لعاد﴾ تکرار کردن حرف «تنبیه» و «عاد» برای مبالغه و هولناک نشان دادن حال آنان است.

یادآوری: هود علیه السلام نگفت: ﴿إنی أشهد الله و أشهدکم﴾ بلکه گفت: ﴿إنی أشهد الله و اشهدوا أنی بریء مما تشرکون﴾ تا تصور نشود هر دو شهادت یکسانند؛ زیرا بین گواهی خدای سبحان و گواهی انسان حقیر بسی تفاوت است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ٱلرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ ٱلْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿۷۴﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿۷۵﴾ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿۷۶﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿۷۷﴾ وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِن قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ لَاتُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿۷۸﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿۷۹﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿۸۰﴾ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ ٱللَّيْلِ وَ لَايَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿۸۱﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِن سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ﴿۸۲﴾ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿۸۳﴾ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللهَ مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ وَ لَاتَنْقُصُوا ٱلْمِكْيَالَ وَ ٱلْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ

وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴿۸۴﴾ وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۸۵﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۶﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿۸۷﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۸۸﴾ وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿۸۹﴾ وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿۹۰﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿۹۱﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۹۲﴾ وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿۹۳﴾ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۹۴﴾ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ﴿۹۵﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۹۶﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿۹۷﴾ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿۹۸﴾ وَ أُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿۹۹﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات درباره‌ی مهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام بحث می‌کند. آنها عبارت بودند از فرشته‌هایی که در راه نابودکردن قوم لوط، از محل ابراهیم می‌گذشتند و مژده‌ی فرح‌انگیز تولد فرزندی را به او دادند. آیات جریان

رفتن آنها به دیار قوم لوط و ماجرای عذاب و نابود کردن آنها را یادآور شده است. این پنجمین داستان مورد بحث در این سوره می‌باشد، سپس قصه‌ی شعیب و مردم «مدین» و قصه‌ی موسی و فرعون را بیان کرده است. تمام این قصه‌ها سرشار از پند و اندرزند.

معنی لغات: ﴿**الروع**﴾ ترس و هراس. ﴿**منیب**﴾ انابة یعنی توبه و پشیمانی و رجوع. ﴿**عصیب**﴾ شدت و سختی. شاعر می‌گوید:

إنك إلا تُـرض بكـربن وائـل يكن لك يوم بالعراق عـصيب

«اگر تو رضایت بکربن وائل را به دست نیاوری، روزگار سختی در عراق خواهی داشت».

﴿**یهرعون**﴾ شتاب می‌کنند. فراء گفته است: اهراع یعنی با شتاب راه رفتن در حالتی که آسمان رعد و برق دارد. اهرع الرجل اهراعاً، یعنی به خاطر شدّت سرما و یا مستولی شدن خشم و غضب به سرعت راه افتاد.[1] ﴿**یخزون**﴾ اخزاء به معنی اهـانت و تـحقیر است. حسان گفته است:

فـأخزاك ربـی يـا عـتيب بـن مـالك ولقّاك قبل الموت احدى الصواعـق

«ای عتیب بن مالك! خدا خوارت کند و قبل از مرگ یک صاعقه بر تو نازل شود».

﴿**سجیل**﴾ سجیل و سجین سنگ سخت. ابو عبیده گفته است: سجیل گلی است که پخته شود تا به صورت آجر در آید. ﴿**منضور**﴾ روی هم چیده شده روی هم انباشته شـد. ﴿**مسومة**﴾ علامت. ﴿**شقاق**﴾ یعنی دشمنی و عداوتم. شاعر گفته است:

ألا مـــن مــبلغٌ عـنّی رســولا فكيف وجدتم طعم الشـقاق[2]

﴿**رهطك**﴾ یعنی عشیره‌ای که تو را تقویت می‌کند. ﴿**الورد**﴾ مدخل. ﴿**الرفد**﴾ بخشش و اعانه.

۱ـ قرطبی ۷۴/۹.

۲ـ رسول در اینجا به معنی رسالت می‌باشد و شعر از اخطل است. در قرطبی نیز چنین آمده است.

تفسیر: ﴿فلما ذهب عن إبراهيم الروع﴾ بعد از این‌که بیم و هراسی که ابراهیم به خود راه داده بود برفت و برطرف شد و خاطرش نسبت به مهمانانش آسوده شد و دریافت آنها فرشته هستند، ﴿و جاءته البشرى﴾ و مژده‌ی تولد فرزندی را دریافت کرد، ﴿يجادلنا في قوم لوط﴾ در مورد نابودکردن قوم لوط با فرشتگان ما به جدل و بحث پرداخت. هدفش این بود عذاب آنان را به تأخیر بیندازد تا شاید ایمان بیاورند. مفسران گفته‌اند: وقتی فرشته‌ها گفتند: ساکنین این ده را نابود می‌کنیم، ابراهیم به آنها گفت: اگر در آنجا پنجاه نفر مؤمن وجود داشته باشند باز آنها را نابود می‌کنید؟ گفتند: خیر، گفت چهل نفر چه؟ گفتند: نه، ابراهیم باز تعداد را پایین‌تر آورد تا سرانجام به آنها گفت: اگر تنها یک نفر مسلمان در آنجا باشد آیا آنها را نابود می‌کنید؟ گفتند: خیر. به آنها گفت: در آنجا لوط که هست، گفتند: ما به ساکنانش آشناتریم، و لوط و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم، جز همسرش. که جزو باقیمانده‌ها و نابودشدگان خواهد بود.[1] ﴿إن إبراهيم لحليم﴾ همانا ابراهیم در انتقام گرفتن از بدکار شتاب به خرج نمی‌دهد. ﴿أوّاه منيب﴾ به علت این‌که رقّت‌قلب زیادی دارد برای مردم زیاد تأسف و اندوه می‌خورد، و بسیار توبه می‌کند و اطاعت خدا را بسیار به جای می‌آورد. ﴿يا إبراهيم أعرض عن هذا﴾ فرشته‌ها گفتند: ای ابراهیم! دست از جدل درباره‌ی قوم لوط بردار، فرمان عذاب آنها اجرا شده است. ﴿إنه قد جاء أمر ربك﴾ فرمان خدا مبنی بر نابودی آنها رسیده است. ﴿و إنهم آتيهم عذاب غير مردود﴾ عذابی دفع نشدنی بر آنها نازل می‌شود. ﴿و لما جاءت رسلنا لوطا سيء بهم﴾ وقتی فرشته‌ها نزد لوط آمدند ناراحتی و هراس او را فراگرفت؛ چون گمان برد که انسانند و ترسید که قومش به آنها آسیبی برسانند. ﴿و ضاق بهم ذرعا﴾ و بسیار دل‌تنگ شد. ترسید از طرف قوم شرور وی به آنها صدمه‌ای برسد. ﴿و قال هذا يوم عصيب﴾ و گفت: امروز

۱ـ طبری ۸۰/۱۲.

روزی است سخت و نامبارک. ﴿و جاءه قومه يهرعون إليه﴾ قومش برای عمل زشت با مهمانانش شتابان به سویش دویدند و انگار آنها را هول می‌دادند. ﴿و من قبل كانوا يعملون السيئات﴾ و قبل از آن آنها عادت کرده بودند که برای ارضای شهوت جنسی به جای زنان از مردان استفاده کنند و با آنها عمل زشت لواط انجام دهند، از این‌رو بدون شرمساری بشتافتند و قصد خود را علنی کردند. قرطبی گفته است: انگیزه‌ی شتاب آنها این بود که زن کافر لوط وقتی مهمانان را جوان و خوبرو دید، نزد قوم خود دوید و به آنها گفت: امشب برای لوط مهمانانی جوان آمده است که من تا کنون این چنین جوانانی خوبرو ندیده‌ام. با شنیدن این سخن آنها به عجله آمدند.[1] ﴿قال يا قوم هؤلاء بناتي هن أطهر لكم﴾ لوط به آنها گفت: زنان شهر حاضرند که من آنها را به عقد شما درآورم و این برای شما پاکتر و بافضیلت‌تر است. از این جهت گفته است «بناتی» یعنی دخترانم؛ چون هر پیامبر برای آحاد امتش در زمینه‌ی مهر و شفقت پدر محسوب می‌شود. ﴿فاتقوا الله و لاتخزون في ضيفي﴾ از عذاب خدا بترسید و آبروی مرا نریزید و در انظار مهمانانم مرا خوار و خفیف نکنید. ﴿أليس منكم رجل رشيد﴾ استفهام برای توبیخ است. یعنی آیا در بین شما یک نفر عاقل پیدا نمی‌شود که از این عمل زشت ممانعت کند؟ ﴿قالوا لقد علمت ما لنا في بناتك من حق﴾ گفتند: به خوبی می‌دانی که زنان هدف ما نیستند و ما نیاز و رغبتی به آنها نداریم. ﴿و إنك لتعلم ما نريد﴾ می‌دانی هدف ما عمل لواط است. خدا نابودشان کند! غرض و هدف زشت خود را به صراحت به او گفتند. ﴿قال لو أن لي بكم قوة﴾ گفت: ای کاش! قدرت و توانی داشتم که به وسیله‌ی آن آزار شما را دفع کنم. ﴿أو آوي إلى ركن شديد﴾ یا عشیره و پناهگاهی داشتم که به آن پناه می‌بردم تا مرا در مقابل شما یاری دهد. جواب «لو» محذوف است و تقدیر آن چنین

۱- قرطبی ۷۵/۹.

است: به شما ضربت می‌زدم. در حدیث آمده است: «خدا برادرم لوط را ببخشاید که به رکنی شدید پناه برد».[1] منظورش خدا است که او را یاور و مؤید بود، پس رکن محکم و تکیه‌گاه استوارش همو بود. قتاده گفته است: گفته می‌شود که خدا بعد از لوط هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که در حفظ و صیانت عشیره‌ی خود بود.[2] وقتی فرشتگان حسرت لوط را مبنی بر ضعف و ناتوانی‌اش شنیدند، **﴿قالوا یا لوط إنا رسل ربك لن يصلوا إليك﴾** فرشتگان به لوط گفتند: ما از جانب خدا مأموریم تا آنها را نابود کنیم و تو نیک بدان که آنها نمی‌توانند به تو زیان و صدمه‌ای برسانند. **﴿فأسر بأهلك بقطع من الليل﴾** هنگامی که پاسی از شب گذشت خانواده‌ی خود را بیرون ببر. طبری گفته است: در نیمه‌ی شب تو و خانواده‌ات از میان آنها بیرون بروید.[3] **﴿و لایلتفت منكم أحد إلا امرأتك﴾** هیچ‌کس از شما پشت سر خود را نگاه نکند جز همسرت که او هم مانند آنها هلاک می‌شود. منع شدند از این‌که پشت سر خود را نگاه کنند تا از ویران شدن ده متأثر نشوند. قرطبی گفته است: زن لوط وقتی زمزمه‌ی عذاب را شنید، رو برگرداند و گفت: وای بر قومم! در این موقع سنگی به او اصابت کرد و او را کشت.[4] **﴿إنه مصيبها ما أصابهم﴾** عذابی که نصیب قومت شده است به او هم اصابت می‌کند. **﴿إن موعدهم الصبح﴾** موقع عذاب و نابودیشان صبح است. **﴿أليس الصبح بقريب﴾** به خاطر کین و غضبی که نسبت به قومش داشت درخواست تعجیل عذاب آنها را کرد، و فرشتگان در جواب وی گفتند: مگر وقت بامداد نزدیک نیست؟ مفسران گفته‌اند: وقتی قوم لوط خبر مهمان‌های او را شنیدند شتابان به سویش دویدند. لوط درِ منزل را به روی آنها بست و از پشت در با آنان به جدل و بحث پرداخت. آنها دیوار را محاصره کردند. وقتی فرشتگان حال و وضعیت

۱ـ شیخان این حدیث را به طریق مرفوع از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۲ـ روح‌المعانی ۱۲/۱۰۸.

۳ـ طبری ۱۲/۸۹.

۴ـ قرطبی ۹/۸۰.

لوط را دیدند، گفتند: در را باز کن و ما را به حال خود بگذار. لوط در را باز کرد. جبرئیل با دو بال خود آنها را زد. چشم آنها نابینا شد و کور شدند. و عقب‌نشینی کردند در حالی که می‌گفتند: نجاتمان دهید، نجاتمان دهید! همان‌طور که خدا فرمود: به مهمانانش طمع کردند اما بر چشم آنها پرده کشیدیم و بعد از آن لوط با خانواده‌اش شب هنگام بیرون رفتند. و هنگامی که زمان عذابشان فرا رسید، خدا به جبرئیل فرمان داد شهرهای قوم لوط را که پنج شهر بود از جا برکند و آنها را با ساکنانش به آسمان ببرد. تا جایی که صدای خروس و پارس سگ‌ها در آسمان به گوش می‌رسید. آنگاه آنها را واژگون و زیرو رو کرد. و به دنبال آن خدا آنها را سنگباران کرد، از این رو گفته است: ﴿**فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها**﴾ وقتی زمان عذاب آنها فرا رسید شهرهایشان را زیرو رو کردیم و آنها را واژگون نمودیم. ﴿**و أمطرنا عليها حجارة من سجيل**﴾ و بر سر ساکنان آن شهرها سنگ‌هایی از آتش و گل بارانیدیم. به سبب کثرت و شدت آن را به باران تشبیه کرده است. ﴿**منضود**﴾ به دنبال هم و پی‌درپی. ﴿**مسوّمة عند ربك**﴾ علامت‌گذاری شده از جانب خدا. ربیع گفته است: بر هر سنگ نام شخص مورد اصابتش نوشته شده بود. قرطبی گفته است: عبارت ﴿**عند ربك**﴾ نشان می‌دهد که از نوع سنگ‌های زمینی نبودند.[1] ﴿**و ما هي من الظالمين ببعيد**﴾ این دهات نابود شده[2] از قوم تو یعنی کفار قریش دور نیست و در تمام سفرهایشان از کنار آن می‌گذرند آیا عبرت نمی‌گیرند؟ مفسران گفته‌اند: جای آن دهات به دریا تبدیل شد. دریایی بسیار شور به نام «بحر المیت»؛ دریای مرده؛ چون در آب آن هیچ جانداری زندگی نمی‌کند و به نام دریای لوط شهرت دارد و زمین اطراف آن لم‌یزرع است و رستنی در آن نمی‌روید. ﴿**و إلى مدين أخاهم شعيبا**﴾ این هم قصه‌ی ششم است که در این سوره

۱ـ قرطبی ۹/۸۳.

۲ـ عده‌ای می‌گویند: این ضمیر به «حجارة» برمی‌گردد و در آن صورت معنی آیه چنین می‌شود: «این سنگ‌ها از هیچ ظالمی دور نیستند» و هر ظالمی امکان دارد به چنین سرنوشتی دچار شود.

آمده است. یعنی به میان قبیله‌ی مدین از خود آنان شعیب را فرستادیم. شعیب از افراد همان قبیله بود. از این جهت گفته: «أخاهم» برادرشان. ﴿قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من إله غیره﴾ او گفت: ای قوم من! تنها خدا را پرستش کنید؛ چون جز او پروردگاری ندارید. ﴿و لا تنقصوا المکیال و المیزان﴾ در پیمانه و ترازو حقوق مردم را ضایع و ناقص نکنید، آنها به کم‌فروشی و زیادگیری مشهور بودند. ﴿إنی أراکم بخیر﴾ من می‌بینم شما در ناز و نعمت کافی به سر می‌برید که شما را از نقص پیمانه و ترازو بی‌نیاز می‌کند. قرطبی گفته است: یعنی در روزی وافر و نعمت فراوان قرار دارید.[1] ﴿و إنی أخاف علیکم عـذاب یوم محیط﴾ می‌ترسم اگر ایمان نیاورید به عذابی مهلک دچار شوید که هیچ‌کس از آن بیرون نمی‌رود. منظور روز قیامت است. ﴿و یا قوم أوفوا المکیال و المیزان بالقسط﴾ برای مردم پیمانه و ترازو را به عدالت رعایت کنید. ﴿و لاتبخسوا الناس أشیاءهم﴾ حقوق آنها را نقص نکنید. ﴿و لاتعثوا فی الأرض مفسدین﴾ در زمین فساد ایجاد نکنید. «عثی» به معنی فساد زیاد است. ﴿بقیّت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین﴾ حلالی را که خداوند برایتان باقی گذاشته است بهتر است از حرامی که جمع می‌کنید. مجاهد گفته است: یعنی اطاعت خدا برایتان بهتر است.[2] ﴿و ما أنا علیکم بحفیظ﴾ من مراقب و نگهبان شما نیستم، تا اعمال شما را ضبط و ثبت کنم و در مقابل شما را محاکمه و مجازات کنم، بلکه من فقط اندرزگو و مبلغ می‌باشم، و مأمورم و معذور. ﴿قالوا یا شعیب أصلاتك تأمرك أن نترك ما یعبد آباؤنا﴾ بعد از این‌که شعیب به آنها فرمان داد خدا را پرستش کنند و پرستش بت‌ها را رها کنند و وزن و پیمانه را رعایت نمایند، به صورت تمسخر و استهزا در جواب گفتند: آیا نمازت تو را وادار می‌کند که به ما دستور بدهی پرستش بت‌ها را رها کنیم، بت‌هایی که مورد پرستش پدران ما بودند؟ در حقیقت چنین امری از انسان عاقل نمی‌خیزد.

۱ـ قرطبی ۸۵/۹. ۲ـ طبری ۱۰۰/۱۲.

﴿أو أن نفعل في أموالنا ما نشاء﴾ و به تو امر می‌کند از کم‌فروشی و زیاد گرفتن دست برداریم؟ امام فخر رازی گفته است: شعیب فرمان دو چیز را به آنها داد: اول، توحید و دوم، ترک عدم رعایت حقوق مردم. این دو امر را از او رد کردند و گفته‌ی ﴿ما یعبدا آباؤنا﴾ به توحید اشاره دارد و گفته‌ی ﴿نفعل في أموالنا﴾ اشاره به ترک عدم رعایت حقوق دیگران دارد. و گاهی «صلاة» به معنی دین است، پس یعنی: آیا دینت به تو چنان دستور می‌دهد؟ و نماز را بر دین اطلاق کرده است؛ چون برجسته‌ترین شعار دین نماز است. روایت شده است که شعیب نماز زیاد می‌خواند و هر وقت قومش او را در حال نماز می‌دیدند، به هم چشمک زده و می‌خندیدند. و منظور آنها از «آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد»، تمسخر و ریشخند بود. همچنان که تو یک نفر سبک‌سر و ابله را می‌بینی که کتابی را مطالعه می‌کند و سخنی زشت از زبانش خارج می‌شود و تو می‌گویی: لابد این از مطالعه‌ی این کتاب است.[۱] ﴿إنك لأنت الحليم الرشيد﴾ گو این‌که تو دارای عقل و کمالی! طبری گفته است: دشمنان خدا او را مسخره می‌کنند و با این سخنان او را ابله و نادان معرفی کرده‌اند.[۲] ﴿قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بيّنة من ربي﴾ شعیب به آنها گفت: به من بگویید: اگر من از جانب خدا دلیل و برهانی یعنی هدایت و نبوت، داشته باشم، ﴿و رزقني منه رزقا حسنا﴾ و مال و مکنت حلال به من عطا کند، ـ چون شعیب‌علیه‌السلام ثروتمند بود ـ زمخشری گفته است: جواب سؤال محذوف است و قرینه‌ی معنوی بر آن دلالت دارد. یعنی اگر من از جانب خدا دلیل و اطمینان و یقین داشته باشم، و ثابت شود که پیامبر هستم و حق و حقیقت را در دست دارم، آیا نباید به شما دستور دهم که پرستش بت‌ها را رها کنید و از گناه و نافرمانی کنار بگیرید؟ در صورتی که هدف از بعثت پیامبران همین است و بس.[۳]

۱ـ تفسیر رازی ۴۲/۱۸. ۲ـ طبری ۱۰۳/۱۲.
۳ـ کشاف ۴۲۰/۲.

﴿و ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه﴾ من مرتكب عملی نمی‌شوم که شما را از آن نهی می‌کنم، بلکه به شما دستوری می‌دهم که خود نیز مأمور به انجام آن هستم. ﴿إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت﴾ در مورد امر و نهی شما جز اصلاح شما را مدّنظر ندارم، من می‌خواهم به اندازه‌ی توانایی خودم شما را اصلاح کنم. ﴿و ما توفيق إلا بالله﴾ توفیق و تایید جز از جانب او ممکن نیست. ﴿عليه توكلت و إليه أنيب﴾ در تمام امورم به خدای سبحان تکیه می‌کنم و با توبه و انابت به سوی او برمی‌گردم. ﴿و يا قوم لايجرمنكم شقاقي﴾ دشمنی با من سبب نشود ﴿أن يصيبكم مثل ما أصاب قوم نوح أو قوم هود أو قوم صالح﴾ که به عذاب گرفتار آیید همان‌طور که قوم نوح غرق شدند و قوم هود با تندباد از میان رفتند و قوم صالح به زمین لرزه گرفتار شدند. حسن گفته است: یعنی دشمنی با من شما را به ترک ایمان وادار نکند که در نتیجه به مصیبت کفار گرفتار آیید.[۱] ﴿و ما قوم لوط منكم ببعيد﴾ سرزمین ستمکاران قوم لوط از شما زیاد دور نیست، چرا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ ﴿و استغفروا ربكم ثم توبوا إليه﴾ از تمام گناهان از خدا بخشایش بجویید. سپس در پیشگاهش به توبه‌ی نصوح و خالصانه بپردازید. ﴿إن ربي رحيم ودود﴾ خدای عزوجل مهر و محبت بیش از حد نسبت به توبه‌کنندگان و پشیمان شدگان دارد. ﴿قالوا يا شعيب ما نفقه كثيراً مما تقول﴾ به شعیب یعنی پیامبر خود به طریق توهین و تمسخر گفتند: از بیشتر آنچه که به ما می‌گویی سر در نمی‌آوریم. آلوسی گفته است: سخنان او را که مشتمل بر انواع حکمت و موعظه و اقسام علوم و معارف بود، چرند و هذیانی قلمداد کردند که محتوای آن قابل درک و فهم نیست. در صورتی که همان‌طور که در حدیث آمده است شعیب «سخنور و خطیب پیامبران بود».[۲] ﴿و إنا لنراك فينا ضعيفا﴾ تو در بین ما دارای قوت و عزت نیستی. ﴿و لولا رهطك لرجمناك﴾ و اگر قوم و قبیله‌ات

۱ـ قرطبی ۹/ ۹۰.

۲ـ روح‌المعانی ۱۲/ ۱۲۳.

نبود تو را سنگسار کرده و می‌کشتیم. ﴿و ما أنت علینا بعزیز﴾ نزد ما احترام و شرافتی ندارید که مانع سنگسار کردنت بشود. ﴿قال یا قوم أرهطی أعز علیکم من الله﴾ بدین‌ترتیب آنها را توبیخ می‌کند. یعنی آیا به عوض این‌که به خاطر خدای متعال دست از سرم بردارید به خاطر قوم و خویشانم دست از سرم برمی‌دارید؟ مگر قوم و خویشان من نزد شما از خدا عزیزتر و والامقام‌ترند؟ ابن‌عباس گفته است: در حقیقت مقام و منزلت قوم و عشیره‌ی شعیب نزد آنان از خدا عزیزتر بود و شأن و مقام خدا را کوچک و ناچیز می‌انگاشتند. سبحان‌الله.[1] ﴿و اتخذتموه وراءکم ظهریا﴾ خدا را پشت سر خود قرار دادید و بسان چیزی پرت شده از او اطاعت و تعظیم به عمل نیاوردید. و او را پشت‌سر گذاشته و به او بی‌اعتنا شده‌اید. این ضرب‌المثل است. طبری گفته است: به یک نفر که نیاز دیگری را برآورده نمی‌کند گفته می‌شود: نیاز او را پشت سر «پشت گوش» گذاشته است؛ یعنی آن را نادیده گرفته است.[2] ﴿إن ربی بما تعملون محیط﴾ خدای جل و علا به اعمال ناپسند شما آگاه است و به خاطر آن شما را مجازات می‌کند. ﴿و یا قوم اعملوا علی مکانتکم إنی عامل﴾ بدین ترتیب آنها را شدیداً تهدید می‌کند. یعنی به راه و روش خود ادامه بدهید منهم به روش خود ادامه می‌دهم. انگار می‌گوید: بر کفر و عداوت خود پایدار بمانید، من هم بر اسلام و شکیبایی پایدار می‌مانم. ﴿سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه﴾ بعداً خواهید دید چه کسی به عذاب ذلت‌بار گرفتار می‌شود؟ ﴿و من هو کاذب﴾ و خواهید فهمید دروغگو کیست؟ ﴿و ارتقبوا إنی معکم رقیب﴾ در انتظار عاقبت و سرانجام کار خود باشید من هم با شما در انتظار خواهم بود. ﴿و لما جاء أمرنا نجینا شعیبا و الذین آمنوا معه برحمة منا﴾ وقتی که زمان فرمان ما مبنی بر نابودی آنها فرا رسید، بر مبنای رحمت بی‌کران خود شعیب و مؤمنان را نجات دادیم. ﴿و أخذت الذین ظلموا الصیحة﴾ فریاد

۱ـ طبری ۱۰۶/۱۲.

۲ـ طبری ۱۰۶/۱۲.

وحشت‌انگیز عذاب ستمکاران را فرا گرفت. قرطبی گفته است: جبریل بر آنان بانگ برآورد که روح از بدنشان خارج شده و قالب تهی کردند.[۱] ﴿فأصبحوا في ديارهم جاثمين﴾ در سرزمین خود به صورت مردگانی بی‌جان و بی‌حرکت درآمدند. ابن‌کثیر گفته است: در اینجا «صیحه» و در سوره‌ی اعراف «رجفه» و در سوره‌ی شعرا «عذاب یوم‌الظله» را ذکر کرده است که تمام اینها در رابطه با یک ملت آمده است؛ چون در روز عذابشان تمام انتقام‌ها و مجازات‌ها بر آنان تحقق یافت و هر یک به مناسبتی ذکر شده است.[۲] ﴿كأن لم يغنوا فيها﴾ انگار در سرزمین و دیار خود اصلاً زندگی نکرده و اقامت نداشته‌اند. ﴿ألا بعدا لمدين كما بعدت ثمود﴾ طبری گفته است: یعنی آگاه باشید! خداوند قوم مدین را از رحمت خود دور کند! همچنان که قبل از آنان قوم ثمود را از رحمت خود دور نمود و عذاب خود را بر آنان نازل کرد.[۳] ﴿و لقد أرسلنا موسى بآياتنا و سلطان مبين﴾ این هم قصه‌ی هفتم و آخرین قصه‌ی این سوره است. یعنی موسی را با شرایع و احکام و تکالیف الهی فرستادیم، و او را با معجزات کوبنده و درخشان از قبیل عصا و دست تایید کردیم. ﴿إلى فرعون و ملائه﴾ او را نزد فرعون و اشراف قومش فرستادیم. ﴿فاتبعوا أمر فرعون﴾ و قوم فرعون از فرمان فرعون اطاعت کرده و خدا را نافرمان شدند. ﴿و ما أمر فرعون برشيد﴾ و فرمان فرعون استوار نیست؛ چون کمال و هدایتی را در برندارد، بلکه عبارت است از نادانی و گمراهی. ﴿يقدم قومه يوم القيامة﴾ همان‌طور که در دنیا در پیشاپیش قوم خود قرار داشت در روز قیامت برای رفتن به آتش دوزخ در پیشاپیش آنها خواهد بود. ﴿فأوردهم النار﴾ آنها را به آتش دوزخ وارد می‌کند. ﴿و بئس الورد المورود﴾ وارد شدنی است بس زشت و ناپسند! ﴿و أتبعوا في هذه لعنة﴾ علاوه بر عذابی که فوراً از جانب خدا

۱ـ قرطبی ۹۲/۲.
۲ـ مختصر ۲۳۱/۲.
۳ـ طبری ۹/۱۲.

بدان گرفتار شدند، در این دنیا منفور و ملعون نیز واقع شدند. ﴿و یوم القیامة﴾ و در روز قیامت بار دیگر ملعون واقع خواهند شد. ﴿بئس الرفد المرفود﴾ عون و عطای بس زشت، یعنی نفرین هر دو جهان نصیب آنان شد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ذهب الروع... و جاءته﴾ متضمن طباق است که جزو محسنات بدیعی می‌باشد.

۲ـ ﴿جاء أمر ربك﴾ کنایه از عذابی است که خدا برای آنان مقرر داشته است.

۳ـ ﴿أليس منكم رجل رشيد﴾ استفهام برای تعجب و توبیخ است.

۴ـ ﴿أو آوي إلى ركن شديد﴾ شریف رضی گفته است: این تعبیر استعاره است و منظور از آن قوم و عشیرتش می‌باشد آن را برای خود تکیه‌گاه قرار داده است؛ چون انسان همان‌طور که به ستون مستحکم ساختمان تکیه می‌کند، به یاران قومش نیز تکیه می‌کند. جواب «لو» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لحلّت بینکم و بین ما هممتم به من الفساد». در اینجا حذف بلیغ‌تر است؛ چون الهام‌بخش کیفر و عذاب شدید و عظیم است.[1]

۵ـ عبارت ﴿عاليها سافلها﴾ متضمن طباق است.

٦ـ ﴿عذاب يوم محيط﴾ شامل مجاز عقلی است؛ چون احاطه را به یوم نسبت داده است به اعتبار این‌که عذاب در آن واقع می‌شود در صورتی که یوم جسم نیست. پس اسناد به زمان است.

۷ـ ﴿و اتخذتموه وراءكم ظهريا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه است، بسان چیزی که آن را پشت سر انداخته و بدان توجهی نمی‌شود.

۸ـ ﴿فأوردهم النار﴾ شامل استعاره‌ی مکنیه می‌باشد؛ چون «ورد» به معنی مرور بر آب به منظور یافتن آب است پس آتش به آب خنک‌کننده تشبیه شده است و مشبه به حذف

۱ـ تلخیص البیان ۱٦۳.

شده و به جزیی از لوازمش اشاره شده است که عبارت است از ورود. و فرعون را در این‌که در پیشاپیش قومش قرار دارد به یک نفر تشبیه کرده است که برای نوشیدن آب و رفع عطش در پیشاپیش جویندگان آب باشد و گفته‌ی ﴿بئس الورد المورود﴾ آن را تأکید می‌کند؛ چون ورد به منظور رفع عطش و خنک نمودن صورت می‌گیرد، در صورتی که آتش درون را داغ و عطش را تشدید و قلب و جگر را پاره و کباب می‌کند. از آتش دوزخ به خدا پناه می‌بریم.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللهِ مِن شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾ وَ كَذٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ ٱلآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ ٱلنَّاسُ وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾ وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾ يَوْمَ يَأْتِ لَاتَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُوا فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمٰوَاتُ وَ ٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي ٱلْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمٰوَاتُ وَ ٱلْأَرْضُ إِلَّا ما شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴿١٠٨﴾ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُم مِن قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿١٠٩﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾ وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَن تَابَ مَعَكَ وَ لَاتَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾ وَ لَاتَرْكَنُوا إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ ٱللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ

لَاتُنصَرُونَ ﴿۱۱۳﴾ وَ أَقِمِ ٱلصَّلَاةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَ زُلَفاً مِنَ ٱللَّيْلِ إِنَّ ٱلْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ ﴿۱۱۴﴾ وَ ٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۱۱۶﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَايَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَن رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَ كُلّاً نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَ قُل لِلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَ ٱنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾»

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال بعضی از قصه‌های پیامبران و عذاب و نابودی امت‌های آنان را بیان کرد، در اینجا هدف از بازگوکردن این قصه را خاطرنشان ساخته است. هدف از ذکر این داستان‌ها این است که خداوند متعال برای دیگر ملت‌ها بیان نماید که چرا آنها را به عذاب زودرس گرفتار نمود و قبل از فرا رسیدن موعد اصلی از آنها انتقام گرفت، و نیز بیان کند که این عذاب و عقاب‌ها در راستای تأیید و یاری نمودن اولیا و پیامبرانش صورت گرفته است. در این آیات روز قیامت یادآوری شده است که در آن انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی سعید و نیکبخت و گروهی شقی و بدبخت. سوره با دستور صبر و شکیبایی به پیامبر ﷺ در مقابل اذیت و آزار مشرکین و توکل و تکیه بر خدای زنده و پایدار، خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿حصید﴾ ریشه‌کن شده مانند کشت درو شده. **﴿تتبیب﴾** تباب به معنی هلاکت و زیان است. لبید گفته است:

فلقد بلیتُ وکلّ صاحب جدَّةٍ   لبلیً یعود و ذاکُمُ التتبیبُ[1]

﴿زفیر﴾ نفسی که بر اثر تحرک زیاد تندتند بیرون می‌آید. **﴿و شهیق﴾** نفس کشیدن. لیث گفته است: زفیر یعنی این‌که آدمی بر اثر اندوه شدید سینه را از هوا پر کند و آن را بیرون دهد و شهیق یعنی بیرون دادن همان نفس.[2] بعضی از اهل لغت گفته‌اند: زفیر مانند آغاز عرعر الاغ است و شهیق مانند آخرش. **﴿مجذوذ﴾** مقطوع. از «جذ» به معنی قطع و بریدن است. **﴿ترکنوا﴾** رکون به معنی تمایل و راضی بودن به چیزی است. **﴿زلفا﴾** جمع «زلفه» به معنی قسمتی از اول شب است. ثعلب گفته است: ساعات اولیه‌ی شب است. در اصل به معنی نزدیکی و قربت است. **﴿و أزلفت الجنة﴾** بهشت نزدیک شد. **﴿أترفوا﴾** عیاشی کردند. مترف یعنی کسی که آسایش و نعمت فراوان او را به عیاشی کشانده است. **﴿مریة﴾** شک و تردید.

سبب نزول: از ابن مسعود روایت شده است که یک نفر به خدمت پیامبرﷺ آمد و گفت: من در انتهای شهر با زنی برخورد کردم، از او بوسه گرفتم اما با او نزدیکی نکردم. و اکنون در برابر حکم شما هرچه که باشد تسلیم هستم. عمر گفت: خدا رازت را پوشانده بود اگر خود آن را می‌پوشاندی. پیامبرﷺ چیزی به او نگفت. مرد رفت و آیه‌ی **﴿و أقم الصلاة طرفی النهار و زلفا من اللیل إن الحسنات یذهبن السیئات﴾** نازل شد، آنگاه پیامبرﷺ به دنبالش فرستاد و آیه را بر او خواند.

تفسیر: ﴿ذلك من أنباء القری نقصه علیك﴾ آن داستان‌ها سرگذشت مناطق و اماکنی است که ساکنان آنها را به سبب کفر و تکذیب پیامبران به دیار نیستی فرستادیم. ای محمد!

۱ـ قرطبی ۹/۹۵.   ۲ـ البحر ۵/۲۵۱.

آن را برایت بازگو می‌کنیم و به طریق وحی تو را از آن باخبر مـی‌سازیم. ﴿**منها قـائم و حصید**﴾ از جمله‌ی این اماکن جاهایی هستند که هنوز معمور و آباد است و ساکنانش را نابود کرده‌ایم اما هنوز در آنجا ساختمان و بناهایی باقی است. و جاهایی هستند که خراب و ویران گشته و با ساکنانشان ریشه‌کن شده و بسان زراعت درو شده از بیخ و بن برکنده شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است. ﴿**و ما ظلمناهم ولکن ظلموا أنفسهم**﴾ آنها را از روی ظلم و ستم و بدون گناه نابود نکردیم بلکه آنها به سبب کفر و معاصی به خود ظلم کردند و مستحق عذاب و عقاب خدا شدند. ﴿**فما أغـنت عـنهم آلهـتهم التی یدعون من دون الله من شیء**﴾ خدایان مورد پرستش آنها برای آنان فایده‌ای نداشتند و چیزی از کیفر و عذاب نازل شده از جانب خدا را برطرف نکردند. ﴿**لما جاء أمر ربك**﴾ وقتی فرمان خدا در مورد عذاب آنها فرا رسید. ﴿**و ما زادوهم غیر تتبیب**﴾ و آن خدایان جز زیان و خسران و نابودی چیزی بر آنان نیفزودند. ﴿**و کذلك أخذ ربك إذا أخذ القری و هی ظالمة**﴾ همچنان که خدا ساکنان ستمکار و تکذیب‌کننده‌ی آن اماکن را نابود کـرد، ستمکاران فاجر را نیز نابود می‌کند و عذاب می‌دهد. آلوسی گـفته است: آیـه مـتضمن تهدید و انذار آشکار برای هر ستمکاری است. همانگونه که پیامبر فرمود: «خـدا بـه ستمکار فرصت و مهلت می‌دهد که شاید پشیمان شود و برگردد، اما وقتی زمان عذابش فرا رسید او را مجال نمی‌دهد». آنگاه این آیه را خواند.[1] ﴿**إن أخذه ألیم شدید**﴾ عذابش سخت و دردناک است. مبالغه در تهدید و وعید را نشان می‌دهد. ﴿**إن فی ذلك لآیة لمن خاف عذاب الآخرة**﴾ در این قصه و اخبار برای آنان که از عـذاب و کـیفر خـدا در روز آخرت می‌ترسند، پند و اندرز و عبرت نهفته است. ﴿**ذلك یوم مجموع له الناس**﴾ در آن روز تمام خلایق برای محاسبه و کیفر و پاداش جمع می‌شوند. ﴿**و ذلك یوم مشهود**﴾ و

۱ـ روح‌المعانی ۱۳۷/۱۲.

تمام ساکنان آسمان و زمین از اول تا آخر در آن روز حضور می‌یابند. ابن‌عباس گفته است: نیک و بد در آن حاضر می‌شوند.[1] ﴿و ما نؤخره إلا لأجل معدود﴾ روز قیامت را جز به مدتی معین که خدا آن را مقرر کرده است، به تاخیر نمی‌اندازیم که آن روز تقدیم و تاخیر ندارد. ﴿یوم یأت لا تکلم نفس إلا بإذنه﴾ وقتی روز قیامت فرا می‌رسد در آن روز هراس‌انگیز، هیچ‌کس لب به سخن نمی‌گشاید مگر به اجازه‌ی خدا. ﴿فمنهم شق و سعید﴾ حاضرشدگان در جایگاه دو دسته می‌باشند: گروهی اهل شقاوت و بدبختی و گروهی نیکبخت و سعادتمند هستند. همچنان که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿فریق فی الجنة و فریق فی السعیر﴾. ﴿فأما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق﴾ آنان که حکم شقاوتشان قبلاً مقرر گشته است در آتش جهنم قرار گرفته و از شدت زجر و آزار، آه دردناک برمی‌آورند و به سختی نفس می‌کشند. مفسران گفته‌اند: داد و فغان آنان در آتش دوزخ به عرعر الاغ تشبیه شده است. طبری در روایتش از قتاده گفته است: صدای ناله‌ی کافر در آتش مانند صدای الاغ است. اولش زفیر و آخرش شهیق است.[2] ﴿خالدین فیها مادامت السموات و الأرض﴾ تا زمانی که آسمان‌ها و زمین پایدار بمانند آنها در آتش دوزخ برای همیشه خواهند ماند. طبری گفته است: عرب وقتی بخواهند همیشگی بودن چیزی را بیان کنند می‌گویند: چنین چیزی همانند آسمان و زمین دایمی و پایدار است.

پس خداوند متعال مطابق عرف و عادت خودشان آنان را مورد خطاب قرار داده است. ابن زید گفته است: یعنی تا وقتی که آسمان آسمان است و زمین زمین است، برای همیشه در آن خواهند ماند.[3] زمخشری گفته است: دو معنی می‌دهد: اول، این‌که منظور از آن آسمان‌ها و زمین آخرت است، که آن دایمی ابدی است. دوم، این‌که به معنی ابدیت

۱ـ قرطبی ۹/۹۶. ۲ـ طبری ۱۲/۱۱۷.

۳ـ طبری ۱۲/۱۱۷.

و نفی انقطاع است.[۱] ﴿إلا ماشاء ربك﴾ استثناء شامل حال اهل توحید می‌شود؛[۲] چون لفظ ﴿شقوا﴾ شامل حال کفار و گناهکاران می‌شود. لذا خداوند مؤمنان گناهکار را از آن شقاوت و بدبختی ابدی که اهل شقاوت در آن به سر می‌برند استثناء کرده است؛ چون مؤمنان گناهکار سرانجام در آتش دوزخ پاک شده و آنگاه با شفاعت سیدالمرسلین از آن بیرون می‌روند و خدا آنها را به بهشت می‌برد. و به آنان گفته می‌شود: ﴿طبتم فادخلوها خالدین﴾. ﴿إن ربك فعال لما یرید﴾ یعنی به میل و خواست خود عمل می‌کند، رحم می‌کند و عذاب می‌دهد؛ هیچ‌کس فرمان او را تعقیب نمی‌کند و امر و قضایش رد نمی‌شود. ﴿و أما الذین سعدوا فی الجنة خالدین فیها مادامت السموات و الأرض إلا ماشاء ربك﴾ بدین ترتیب حال گروه دوم یعنی «اهل سعادت» را بیان می‌کند: اما نیکبختان در بهشت قرار می‌گیرند و هرگز از آن خارج نمی‌گردند. تا زمانی که آسمان‌ها و زمین پایدار بمانند آنها هم در بهشت خواهند ماند. یا تا آسمان و زمین بهشت باقی است مطابق خواست خدا در آن می‌مانند. خدا می‌خواهد آنان برای همیشه در بهشت باقی بمانند. ﴿عطاءً غیر مجذوذ﴾ عطا و بخششی قطع‌نشدنی است و تا ابد و برای همیشه از جانب خدا خواهد ماند. ﴿فلاتك فی مریة مما یعبد هؤلاء﴾ در این‌که این مشرکین راه ضلال و گمراهی را پیش گرفته و راه فساد را پیش گرفته‌اند، شکی نداشته باش. ﴿ما یعبدون إلا کما یعبد آباؤهم من قبل﴾ آنان بدون دلیل و برهان از پدران خود تبعیت و تقلید می‌کنند. بدین‌وسیله خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده و به او وعده می‌دهد که از آنها انتقام می‌گیرد؛ زیرا حال آنان مانند حال گمراهان و تکذیب‌کنندگان پیشین است. مگر ندیدی که چه بلایی به سر پیشنیان آنها آمد و چنین مصیبتی نیز بر آنان نازل

۱ـ کشاف ۴۳/۲.

۲ـ این نظر طبری است و یکی از ده نظری است که مفسران در معنی «استثناء» آورده‌اند. به تفسیر قرطبی ۹۹/۹ نگاه کنید.

خواهد شد؟ ﴿و إنا لموفوهم نصيبهم غير منقوص﴾ کیفر و عذاب اعمال آنان را بدون کم وکاست خواهیم داد. ابن‌عباس گفته است: یعنی خیر و شر مقرر شده را به آنها عطا می‌کنیم.[۱] ﴿و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه﴾ طبری گفته است: خدای متعال به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ در مورد تکذیب او به وسیله‌ی مشرکین قومش می‌گوید: ای محمد! از تکذیب آنها افسرده خاطر مشو؛ چون همان‌طور که به تو قرآن دادیم، تورات را هم به موسی دادیم. در آن کتاب اختلاف پیدا شد، بعضی آن را تکذیب کرده و جمعی مانند قوم تو آن را پذیرفتند.[۲] ﴿و لولا کلمة سبقت من ربك لقضي بینهم﴾ اگر خدا حساب و کیفر آنها را تا روز قیامت به تاخیر نمی‌انداخت، در دنیا در بین آنها حکم و قضاوت می‌کرد. در نتیجه نیکوکار در مقابل عمل نیکش پاداش یافته و بدکار در مقابل آن کیفر می‌یافت. اما قبلاً درباره‌ی تأخیر جزا تا روز قیامت حکم مقرر شده است. ﴿و إنهم لفي شك منه مریب﴾ کفار قومت در مورد این قرآن شک و تردید دارند؛ چون نمی‌دانند حق است یا باطل؟ ﴿و إن کلا لما لیوفینهم ربك أعمالهم﴾ در حقیقت تمام مؤمنان و کافران هنوز به جزای اعمال خود نایل نیامده‌اند، و خدا در آخرت جزای اعمال آنها را به طور کامل می‌دهد. ﴿إنه بما یعملون خبیر﴾ خدا به اعمال صغیر و کبیر آنها آگاه است و در مقابل آن آنها را مجازات می‌کند. ﴿فاستقم کما أمرت﴾ ای محمد! بر فرمان و دستور خدا همان‌طور که به تو امر کرده است استوار و پایدار و مداوم باش. ﴿و من تاب معك﴾ و آنان که با تو از کفر و شرک توبه کرده و ایمان آورده‌اند نیز ثابت قدم باشند. ﴿و لاتطغوا﴾ با ارتکاب اعمال حرام از حدود و مقررات خدا تجاوز نکنید. ﴿إنه بما تعملون بصیر﴾ خدای متعال از اعمال شما مطلع است و شما را در مقابل آن محاکمه و مجازات می‌کند. ﴿و لاترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار﴾ به سوی حکام ستمگر و سایر فاسقانِ فاجر

۱ـ طبری ۱۲/۱۲۲.

۲ـ طبری ۱۲/۱۲۳.

تمایل پیدا نکنید تا آتش دوزخ شما را دربر نگیرد. بیضاوی گفته است: رکون یعنی تمایل اندک؛ یعنی کوچکترین تمایل به آنها نداشته باشید تا آتش شما را فرا نگیرد. وقتی تمایل ناچیز به ستمکار چنین سرانجامی دربر داشته باشد، تمایل کامل به ستمکاران باید چگونه باشد؟![1] **﴿و مالکم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون﴾** هیچ‌کس نیست عذاب خدا را از شما دفع کند و احدی را نمی‌یابید که شما را در آن بلا و مصیبت یاری دهد. قرطبی گفته است: آیه بر لزوم ترک و دوری جستن از اهل کفر و معصیت دلالت دارد؛ چون رفاقت آنها کفر و معصیت است؛ زیرا هم‌صحبتی جز بر مبنای محبت تحقق‌پذیر نیست. اما رفاقت ستمگر به طریق تقیه از این نهی مستثنی می‌باشد؛ چون حالت ناچاری دارد.[2] **﴿و أقم‌الصلاة طرفی النهار﴾** نمازهای فرض و مکتوب را به صورتی کامل و با تمام ارکان در اول و آخر روز اقامه نما. منظور نماز صبح و عصر است که در دو طرف روز قرار دارند.[3] **﴿و زلفا من اللیل﴾** و در ساعات اول شب که به روز نزدیک است نماز را بر پای دار؛ یعنی مغرب و عشاء. **﴿إن الحسنات یذهبن السیئات﴾** اعمال نیک از جمله نمازهای فرض، گناهان کوچک را می‌زدایند. در حدیث آمده است: «نمازهای پنجگانه گناهانی را که در فواصل آنها روی می‌دهد از میان می‌برند به شرطی که آدمی مرتکب گناهان کبیره نشود». مفسران گفته‌اند: منظور از حسنات نمازهای پنجگانه است. و برای اثبات ادعای خود به سبب نزول آیه استدلال کرده‌اند، البته این نظر جمهور است، اما قول اظهر آن است که منظور از آن عموم حسنات است. ابن‌کثیر نیز این مطلب را تأیید کرده آنجا که می‌گوید: همان‌طور که در حدیث آمده است، اعمال نیک گناهان قبلی را می‌زدایند همچنان که در حدیث آمده است: «هر مسلمانی که مرتکب

۱ـ بیضاوی ۲۵۸.   ۲ـ قرطبی ۱۰۸/۹.

۳ـ این نظر حسن و قتاده است. و طبری معتقد است که این نمازها عبارتند از صبح و عصر. این نظر از ابن عباس نیز روایت شده است.

گناه شود، و بعد از آن وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند حتماً بخشوده می‌شود».[۱] ﴿ذلك ذكرى للذاكرين﴾ آنچه که ذکر شد از پایداری و استقامت بر اقامه‌ی نماز و مداومت بر آن، برای پندگیران و پویندگان راه رشد و هدایت پند و اندرز است. ﴿و اصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين﴾ ای محمد! در مقابل ناملایمات و آزار مشرکین شکیبا باش، که خدا در حقیقت با تو می‌باشد و پاداش عمل نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. ﴿فلولا كان من القرون من قبلكم أولوا بقية ينهون عن الفساد في الأرض﴾ چرا در بین ملت‌های قبل از شما افرادی بافضل و خرد و جماعتی نیکو نبودند که اشرار را از فساد در زمین بازدارند؟ ﴿إلا قليلا ممن أنجينا منهم﴾ استثناء منقطع است؛ یعنی جز اندک افرادی که از فساد نهی کردند و در نتیجه نجات یافتند. در البحر آمده است: «لولا» در آیه برای تحضیض است و متضمن مفهوم تأسف و تألم می‌باشد، مانند گفته‌ی ﴿يا حسرة على العباد﴾ منظور تأسف خوردن به حال ملت‌هایی است که راه هدایت را در پیش نگرفتند، همانند قوم نوح و عاد و ثمود که ذکرشان رفت.[۲] ﴿و اتبع الذين ظلموا ما أترفوا فيه﴾ آن گروه ستمکار از هوس‌های خود پیروی کردند و به نعمت مال و لذات مشغول شدند و آن را بر آخرت ترجیح دادند. ﴿و كانوا مجرمين﴾ جماعتی بودند که بر ارتکاب گناه مصر بودند. ﴿و ما كان ربك ليهلك القرى بظلم و أهلها مصلحون﴾ عادت خدا بر این جاری نیست که سرزمین را نابود کند در حالی که ساکنانش در اعمال خود راه صلاح در پیش گرفته باشند؛ زیرا خدا از ظلم و ستم منزه است. بلکه آنان را به سبب کفر و نافرمانیشان نابود می‌کند. ﴿ولو شاء ربك لجعل الناس أمة واحدة﴾ اگر خدا می‌خواست تمام بشر را مؤمن و هدایت شده به دین اسلام بار می‌آورد، اما بر مبنای حکمت خویش چنان نکرد. ﴿و لا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك﴾ هنوز در قالب پیروان ادیان گوناگون از قبیل

۱ـ مختصر ۲/۲۳۵.

۲ـ البحر ۵/۲۷۱.

یهودی و نصرانی و مجوسی در اختلاف به سر می‌برند، جز آنان‌که به فضل خدا راهیاب گشته و حق را یافته‌اند. ﴿و لذلك خلقهم﴾ لام برای عاقبت است. یعنی آنان را آفرید تا در نهایت اختلاف بین دو گروه شقی و سعید به وجود بیاید. طبری گفته است: به خاطر این‌که در قالب «شقی» و «سعید» با هم اختلاف داشته باشند آنها را خلق کرد تا گروهی راهی بهشت شوند و گروهی از آتش دوزخ سر درآورند.[1] ﴿و تمت كلمة ربك لأملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعين﴾ فرمان و حکم خدا چنین صادر و اجرا شده است که دوزخ را از تمام کافران و نابکاران جن و انس پر می‌کنم. آلوسی گفته است: این جمله متضمن معنی قسم است از این‌رو ﴿لأملأن﴾ با لام آمده است.[2] انگار گفته است: به خدا قسم جهنم را از تمام پیروان ابلیس اعم از انس و جن پر می‌کنم. ﴿و كلا نقص عليك من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادك﴾ ای محمد! منظور از بازگو کردن اخبار پیامبران پیشین برای تو، قوّت قلب بخشیدن به تو در راستای ادای رسالت است، تا برادران پیامبرت را الگو قرار دهی و تو هم مانند آنان شکیبایی را پیشه کنی. ﴿و جاءك في هذه الحق﴾ در داستان این پیامبران که آنها را برایت بازگفتیم، خبر درست و یقین به تو رسیده است. ﴿و موعظة و ذكرى للمؤمنين﴾ و در این اخبار نیز پند و عبرت برای اهل عبرت آمده است. از این‌رو مؤمنان را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چراکه آنها از اندرزهای قرآن سود می‌برند. ﴿و قل للذين لايؤمنون اعملوا على مكانتكم إنا عاملون﴾ به آنان که ایمان نمی‌آورند بگو: به روش و شیوه‌ی خود عمل کنید، ما هم به شیوه و روش خود عمل می‌کنیم. این آیه امری است به معنی وعید و تهدید. ﴿و انتظروا إنا منتظرون﴾ تهدیدی دیگر است. منتظر باشید چه به سر ما می‌آید، ما هم منتظریم تا ببینیم چه عذابی از جانب خدا بر سر شما می‌آید؟ ﴿و لله غيب السموات و الأرض﴾ خدا از آنچه در

۱ـ طبری ۱۴۴/۱۲.

۲ـ روح‌المعانی ۱۶۵/۱۲.

آسمان‌ها و زمین است اطلاع دارد و تمام آن در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد. ﴿و إليه يرجع الأمر كله﴾ سرانجام هر چیز به او برمی‌گردد، لذا از نافرمان انتقام می‌گیرد و به مطیع پاداش می‌دهد. در این بیان تسلی خاطر پیامبرﷺ و تهدید انتقام از کفار نهفته است. ﴿فاعبده و توكل عليه﴾ فقط خدایت را پرستش کن و کارت را تنها به او محول نما و به غیر او تکیه مکن، که بس است به او توکل نمایی. ﴿و ما ربك بغافل عما تعملون﴾ چیزی از اعمال بندگان بر او پوشیده نیست و پاداش نیک و بد آنها را می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿منها قائم و حصيد﴾ آثار و دیوار و خرابه‌های باقیمانده از اماکن را به کشتزاری سبز و پابرجا تشبیه کرده و اماکن نابود شده با ساکنانش را به طریق استعاره‌ی مکنیه به زراعتی درو شده تشبیه کرده است.

۲ـ ﴿و ما ظلمناهم و لكن ظلموا أنفسهم﴾ متضمن طباق سلب است.

۳ـ ﴿إذا أخذ القرى﴾ مجاز از اهل است یعنی اهل القری.

۴ـ ﴿شق و سعيد﴾ شامل طباق و از محسنات بدیعی است.

۵ـ ﴿فأما الذين شقوا ... و أما الذين سعدوا﴾ متضمن لف و نشر مرتب است.

٦ـ ﴿لو لا كلمة سبقت من ربك﴾ کلمه در اینجا کنایه از قضا و قدر است.

۷ـ ﴿إن الحسنات يذهبن السيئات﴾ شامل طباق است.

۸ـ ﴿ذكرى للذاكرين﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

یادآوری: ابدی بودن اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در آتش مطابق نص‌های متعدد ثابت است. اما استثناء بر مبنای خواست خدا که در این سوره آمده است، یک روش قرآنی است که منظور از آن دلالت بر ثبوت و استمرار است. و نکته‌ی قابل توجه در ذکر آن عبارت است از این‌که چنین اموری در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد و اگر بخواهد آن را تغییر می‌دهد و چیزی خارج از دایره‌ی قدرت او وجود ندارد. بنابراین ایمان و کفر، سعادت و شقاوت و خلود و خروج، در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد.

فواید: شهاب به یک لطیفه از بلاغت قرآنی اشاره کرده است و آن عبارت است از: اوامری که در رابطه با انجام اعمال نیک در قرآن خطاب به پیامبر ﷺ آمده است، برای عموم می‌باشد مانند: ﴿فاستقم کما أمرت، و أقم الصلاة، و اصبر﴾، و در منهیات، امت هم مورد خطاب است مانند: ﴿و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا﴾. در «عنایه» نیز چنین گفته است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی یوسف یکی از سوره‌های مکی است که در آنها داستان و قصه‌ی پیامبران مورد بحث قرار گرفته است. این سوره تنها به قصه‌ی حضرت یوسف بن یعقوب‌علیهما السلام پرداخته است و انواع مصایب و سختی‌ها و محنت‌هایی را یادآور شده است که یوسف از دست برادران خود و دیگران دیده و با آن روبرو شده است. مشکلات قصر عزیز مصر و زندان و دسیسه‌چینی زنان را درباره‌ی او بیان کرده، تا بالاخره خدا او را از آن تنگنا رهانید. مقصود از یادآوری ماجرای زندگی یوسف‌علیه السلام تسلی و دلداری دادن پیامبرصلی الله علیه وسلم است در مقابل سختی و دردسری که بر او گذشت و در مقابل اذیت و آزاری که از جانب اقوام بیگانه و نزدیک و دور متوجه او شد. این سوره در الفاظ و تعبیرات و نقل داستان‌های لذت‌بخش دارای روشی جالب و منحصر به فرد است. همان‌طور که خون در عروق جریان دارد مطالب این سوره نیز در روح و روان انسان جریان می‌یابد و از لحاظ ظرافت و روانی همچون روح در کالبد نفوذ می‌کند. این سوره اگرچه از جمله سوره‌های مکی است که ظاهر و رنگ و بوی انذار و تهدید دارند، اما این سوره در این زمینه با آنها متفاوت است؛ چرا که ظاهری بسیار دلپسند، روشی دلپذیر و لذت‌بخش و روان و لطیف دارد و بوی انس و مهربانی و نرمش و عطوفت از آن به مشام می‌رسد. از این‌رو خالد بن معدان گفته است: بهشتیان در بهشت سوره‌ی یوسف و سوره‌ی مریم را به عنوان سرود شادی مجلس می‌خوانند. و عطا گفته است: «هر غمگین و افسرده‌ای که سوره‌ی یوسف را بشنود انس و آرامش به او دست

می دهد.»[1]

* سوره‌ی یوسف بعد از سوره‌ی هود بر پیامبرﷺ نازل شد، در آن برهه‌ی دشوار و سخت از زندگانی حضرت محمدﷺ نازل شد، برهه‌ای که در آن سختی‌ها و ناگواری‌ها پشت سر هم بر او و بر مؤمنان وارد می‌شد، خصوصاً بعد از این‌که دو نفر از یارانش را از دست داد. یکی همسر باوفا و پاک و بامهرش، خدیجه‌ی کبری و دیگری عموی فداکار و مدافعش، ابوطالب که برایش بهترین یاور و پشتیبان بود. با وفات این دو یاور پیامبرﷺ، اذیت و آزار و بلا و مصیبت بر وی شدت و فزونی گرفت. تا جایی که آن سال را سال اندوه نامیدند.

* در این برهه‌ی سخت از حیات پیامبر اکرمﷺ و در زمانی که پیامبرﷺ و مؤمنان در زیر بار وحشت غربت و پراکندگی و قطع صله‌ی رحم از سوی جاهلیت قریش کمرشان داشت خم می‌شد، خدای سبحان به منظور تسلی خاطر پیامبر این سوره را نازل کرد تا با یادآوری قصه‌ی پیامبران، آلام او را تخفیف داده و آرام نماید. و انگار خدای سبحان به پیامبرش می‌گوید: ای محمد! غصه مخور و آزار و اذیت قومت تو را دردمند و هراسان نکند؛ چون بعد از سختی گشایش و فرج است و پایان شب سیه سفید است. و بعد از تنگنا، راه خروجی پیدا می‌شود، برادرت یوسف را بنگر و به دقت در زندگی وی بیندیش که انواع بلایا و مصایب برایش پیش آمد و به سختی و ناملایمات بسیاری گرفتار شد، و با محنت‌های گوناگون دست و پنجه نرم کرد. محنت حاصل از حسادت برادرانش نسبت به او، محنت پرت شدن به چاه، محنت دلدادگی و عاشق شدن زن عزیز مصر به او، سپس به‌کارگرفتن انواع حیله و فتنه برای به دست آوردن دل او و فریب دادنش، آنگاه بعد از آن همه عزت و رفاه سرانجام به زندان انداخته می‌شود! او را بنگر که چگونه بعد

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲ /۲۳۳.

از تحمل اذیت در راه ایده و عقیده و صبر و شکیبایی بر مصیبت و بلا خدا او را از زندان به کاخ شاهی انتقال داد. و او را عزیز سرزمین مصر قرار داد و خزاین آن را در اختیار وی گذاشت، در نتیجه سرور و فرمانروا شد و عزیز و والاقدر گشت. من با دوستان خود چنان کنم. و هرکس در مقابل امتحان من پایدار بماند، باید نفس خود را بر تحمل بلا بیازماید و آن را استوار کند و به پیامبران پیشین اقتدا نماید: **﴿فاصبر كما صبر أولوالعزم من الرسل﴾**، **﴿و اصبر و ما صبرك إلا بالله و لاتحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون﴾**.

* بدین‌ترتیب داستان و سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی‌بخش گشت و تحمل اذیت و آزاری راکه با آن مواجه بود بر وی آسان نمود و انس و اطمینان را برای رهروان راه پیامبران مژده می‌دهد. پس بعد از تنگی و سختی، فرح و گشایش در راه است و بعد از عسرت و شدت، آسایش فرا می‌رسد. سوره‌ی یوسف حاوی پند و اندرزهای فراوانی می‌باشد و برای آنکه گوش شنوا و قلبی آگاه دارد یک دنیا اخبار جالب و عجیب را در بر دارد.

* فضای حاکم بر این سوره و تأثیرات روحی و روانی آن چنین است. این سوره بشارت‌دهنده‌ی پیروزی و موفقیت نزدیکی است برای کسانی که صبر را پیشه کرده و طریقه‌ی پیامبران و دعوتگران مخلص را در پیش می‌گیرند. بنابراین تسلی‌بخش خاطر است و مرهم زخم‌ها می‌باشد. عادت قرآن بر این جاری است که به قصد پند و عبرت قصه را در چندین جا تکرار کند. اما به صورتی مختصر و بدون این‌که تمام زوایا و ابعاد آن را بررسی کند، تا شنونده بدون احساس خستگی و بی‌میلی به اخبار گوش فرا دهد. اما سوره‌ی یوسف با شرح و بسط کافی به تمام قسمت‌های داستان پرداخته و آن را به طور مفصل آورده است. و مانند قصه‌های دیگر پیامبران در جای دیگری تکرار نشده است تا به اعجاز قرآن در «مجمل و مفصل» اشاره کرده و اعجاز را در هر دو حالت ایجاز و اطناب بیان کرده باشد. پاک و منزه است پادشاه والا مقام و بخشنده.

* علامه قرطبی گفته است: خدای دانا قصه‌های پیامبران را در قرآن بارها تکرار کرده است اما به شیوه‌های متفاوت و با الفاظی مختلف و متباین، و با اسلوبی متفاوت در بلاغت و بیان. اما قصه‌ی یوسفﷺ را تکرار نکرده است، و هیچ‌کس نتوانسته است با قسمت تکرار شده به معارضه برخیزد همچنان که کسی را یارای معارضه و مخالفت با قسمت غیرتکراری نبوده است. و اعجاز آن آشکار است برای آنکه می‌اندیشد. خداوند متعال درست فرموده است آنجاکه می‌فرماید: ﴿لقد كان فی قصصهم عبرة لأولی‌الألباب﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓر تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هٰذَا ٱلْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ ٱلْغَافِلِينَ ﴿٣﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾ قَالَ يَابُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٥﴾ وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٨﴾ ٱقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ ٱطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ ٱلْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿١١﴾ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ أَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا لَئِنْ

أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخَاسِرُونَ ﴿١٤﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ ٱلْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هٰذَا وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾ وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ مَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَ جَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ ٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَابُشْرَىٰ هٰذَا غُلَامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ ٱلزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِي ٱشْتَرَاهُ مِن مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ وَ ٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**المبین**﴾ آشکار و جلی. ﴿**القصص**﴾ گفتن خبر به دنبال هم، در اصل لغت به معنی به دنبال هم آمدن است. ﴿**و قالت لأخته قصّیه**﴾ یعنی او را دنبال کن. منظور از قصص داستان‌هایی است که خدای متعال آنها را در قرآن برای ما بازگفته است. ﴿**الرؤیا**﴾ مخصوص خواب است؛ آنچه که انسان در حال خواب می‌بیند، و در حال بیداری با تاء می‌آید و آن رؤیة است. آلوسی گفته است: مصدر «رأی» که به معنی «دیدنِ در خواب» است، «رؤیا» می‌باشد و مصدر «رأی» که به معنی «دیدن در حال بیداری» است، «رؤیة» است. از این‌رو متنبی اشتباه گفته است در: «**و رؤیاك أحلی فی العیون من الغمض**»[1] ﴿**یجتبیك**﴾ اجتباء به معنی اختیار و برگزیدن است و در اصل از

۱. روح‌المعانی ۱۲/۱۷۹.

«جبیتُ الشیء» به معنی آن را به دست آوردم است. ﴿عصبة﴾ جماعت. فراء گفته است: عصبه یعنی گروهی که از ده نفر بیشتر باشد. عصبة و عصابه به معنی ده و بیشتر است. ﴿اطرحوه﴾ طرح به معنی پرت‌کردن و انداختن است. ﴿غیابة الجب﴾ قعر چاه. به غیابت موسوم شده است؛ چون از دید نهان است. ﴿یرتع﴾ از آنچه که لذیذ و پاک است زیاد می‌خورد. راغب گفته است: رتع در اصل برای چرای حیوانات به‌کار می‌رود و به صورت استعاره برای انسان هم به کار می‌رود، آنگاه قصد از آن خوردن زیاد باشد. خنساء گفته است:

ترتعُ ما رتعتْ حتّی إذا ادکرت فـإنّما هـی إقـبالٌ و إدبـار[1]

«تا وقتی به یاد می‌آورد می‌چرد، وقتی که به یاد آورد می‌رود و می‌آید».

﴿السیارة﴾ مسافرین، کاروان. ﴿سوّلت﴾ آراسته کرد. ﴿واردهم﴾ وارد آن است که به دنبال آب برای دیگران می‌رود.

سبب نزول: روایت شده است که یهود درباره‌ی یوسف و ماجرای او با برادرانش از پیامبرﷺ سؤال کردند، آنگاه سوره‌ی یوسف نازل شد.

تفسیر: ﴿الر﴾ اشاره به اعجاز قرآن است و آن این‌که آیات قرآن که کلامی معجزه است از این حروف و امثال آن تألیف شده است.[2] ﴿تلك آیات الکتاب المبین﴾ ای محمد! آیاتی که بر تو نازل شده است آیات کتابی است که بیانش معجز، و دلایلش روشن، و برهانش درخشان و معانیش واضح است، کتابی که در بیان حقایق دچار اشتباه نشده و دقایق و ظرافتش بر هیچ‌کس مشتبه نمی‌شود. ﴿إنا أنزلناه قرآنا عربیا﴾ آن را به زبان عرب نازل کردیم. کتابی است عربی و از حروف عربی ترکیب یافته است. ﴿لعلکم تعقلون﴾ تا

۱ـ گاوی را توصیف می‌کند که بچه‌اش را از دست داده و هر وقت بچه را فراموش می‌کند می‌چرد و هر وقت آن را به یاد می‌آورد می‌آید و می‌رود. و این مثلی است برای از دست دادن برادرش که صخر نام داشت.

۲ـ به آنچه که ما در خصوص حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ی بقره نوشته‌ایم مراجعه کنید.

بیندیشید و دریابید که آن‌که از کلمات معمولی چنین کتابی معجزه‌گر می‌سازد از نوع انسان نیست، بلکه معبودی است توانا و این کلام از جانب او که پروردگار عالمیان است وحی شده است. ﴿**نحن نقص عليك أحسن القصص**﴾ ای محمد! ما اخبار ملت‌های پیشین را به درست‌ترین گفتار و نیکوترین بیان بر تو می‌خوانیم و برایت نقل می‌کنیم. ﴿**بما أوحينا إليك هذا القرآن**﴾ از طریق این قرآن و این کتاب معجزه‌گر. ﴿**و إن كنت من قبله لمن الغافلين**﴾ در حالی که قبل از این‌که این قرآن را به تو وحی کنیم تو از این قصّه و داستان بی‌خبر بودی و به خاطرت خطور نکرده و به گوشت نخورده بود؛ چون تو ناخوانده‌ای و خواندن و نوشتن بلد نیستی. ﴿**إذ قال يوسف لأبيه يا أبت إني رأيت أحد عشر كوكبا**﴾ در اینجا قصه‌ی یوسف شروع می‌شود. به یاد بیاور وقتی که یوسف به پدرش، یعقوب گفت: پدرجان! خوابی عجیب دیدم. یازده ستاره از ستارگان آسمان را در خواب دیدم که در مقابل من سر سجده بر زمین نهادند. ﴿**و الشمس و القمر رأيتهم لي ساجدين**﴾ و در خواب نیز دیدم خورشید و ماه با ستارگان برای من سجده بردند. ابن‌عباس گفته است: رؤیا در میان آنان وحی بود.[1]

مفسران گفته‌اند: یازده ستاره عبارت از برادران یوسف و خورشید و ماه والدینش بودند. در آن موقع یوسف دوازده سال داشت. و فاصله‌ی بین این رؤیا و دیدار او با والدین و برادرانش در مصر چهل سال بود.[2] ﴿**قال يا بني لا تقصص رؤياك على إخوتك**﴾ یعقوب به او گفت: پسرم! برادرانت را از این خواب باخبر مکن. ﴿**فيكيدوا لك كيدا**﴾ پس مبادا برای نابودی تو نیرنگی بزرگ به‌کار گیرند که نتوانی آن را از خود دفع کنی. ﴿**إن الشيطان للإنسان عدو مبين**﴾ همانا شیطان آشکارا دشمن انسان است. ابوحیان گفته است: یعقوب از رؤیای یوسف دریافت که خدا او را به مقام و درجه‌ی والا و حکمت

۱ـ طبری ۱۵۱/۱۲.

۲ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۴/۲.

نایل می‌کند و او را به پیامبری برمی‌گزیند و نعمت و عزت هر دو جهان را به او می‌دهد. از این‌رو بیم داشت برادرانش به او حسد برند لذا او را از بازگفتن رؤیا برای برادرانش منع کرد.[1] ﴿و کذلك یجتبیك ربك﴾ همان‌طور که این رؤیای باعظمت را به تو نشان داد، همان‌طور هم شما را برای پیامبری برمی‌گزینند. ﴿و یعلمك من تأویل الأحادیث﴾ و تعبیر خواب را به تو می‌آموزد. ﴿ویتم نعمته علیك و علی آل یعقوب﴾ و فضل و انعام و بخشش خود را بر تو و نسل پدرت تکمیل و تمام می‌کند. ﴿کما أتمها علی أبویك من قبل إبراهیم و إسحاق﴾ همان‌طور که قبلاً نعمت و فضل خود را بر پدر بزرگانت یعنی ابراهیم و اسحاق تکمیل نمود، به آنان رسالت عطا کرد و آنها را برگزید. ﴿إن ربك علیم حکیم﴾ همانا خدای تو می‌داند چه کسی شایستگی برخورداری از فضل و کرم را دارد و در تدبیر امور خلقش باحکمت است. ﴿لقد کان فی یوسف و إخوته آیات للسائلین﴾ در حقیقت اخبار یوسف و یازده برادرش متضمن اندرز و پند و عبرت است برای آنان که در مورد اخبار آنها می‌پرسند و جویا می‌شوند. ﴿إذ قالوا لیوسف و أخوه أحب إلی أبینا منا﴾ این اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام است. یعنی وقتی که گفتند: به خدا قسم یوسف و برادرش، بنیامین نزد پدر از ما عزیزترند و آنها را از ما بیشتر دوست دارد. منظورشان این بود که پدر بدون شک آن دو را بیشتر دوست دارد. از این جهت گفتند: «برادرش» که با یوسف از یک مادر بودند. ﴿و نحن عصبة﴾ وانگهی ما جمعی هستیم که می‌توانیم نفع و ضرر برسانیم. به عکس آن دو طفل صغیر. ﴿إن أبانا لفی ضلال مبین﴾ پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است. قرطبی گفته است: منظور آنها گمراهی پدر از دین نبود، وگرنه کافر می‌شدند، بلکه منظورشان این بود که اشتباه می‌کند دو نفر را بر ده نفر ترجیح می‌دهد.[2]

۱ـ البحر ۵/ ۲۸۰.

۲ـ قرطبی ۹/ ۱۳۱.

﴿اقتلوا یوسف أو اطرحوه أرضا﴾ یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزمینی دور و ناشناخته ببرید. ﴿یخل لکم وجه أبیکم﴾ در آن صورت محبت پاک و بی‌آلایش پدر از آن شما می‌شود و به شما روی می‌آورد. رازی گفته است: یعنی محبت یوسف او را مشغول کرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتی یوسف را از دست بدهد به طرف ما می‌آید و به ما محبت می‌کند.[1] ﴿و تکونوا من بعده قوما صالحین﴾ بعد از ارتکاب چنین گناهی توبه می‌کنید و به صورت جماعتی صالح در می‌آیید. ﴿قال قائل منهم لاتقتلوا یوسف و ألقوه فی غیابة الجب﴾ برادرشان، یهودا[2] فرزند بزرگتر یعقوب به آنها گفت: یوسف را نکشید بلکه او را به قعر چاه دراندازید. ﴿یلتقطه بعض السیارة﴾ مسافرین و کاروانیان او را با خود می‌برند، ﴿إن کنتم فاعلین﴾ اگر برای رهایی از او باید عملی انجام دهید، به همان کار اکتفا کنید. نظر او از نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم‌ضررتر بود. ﴿قالوا یا آبانا مالك لاتأمنا علی یوسف﴾ گفتند: پدر جان! چه امری باعث شده است که در مورد برادرمان، یوسف به ما اعتماد نکنی؛ در صورتی که همه‌ی ما فرزند تو هستیم؟ ﴿و إنا له لناصحون﴾ و می‌دانی که ما نسبت به او مهربان و مشفقیم و خیرخواه او می‌باشیم.

مفسران گفته‌اند: زمانی که تصمیم قطعی گرفتند، بدین‌ترتیب زبان به سخن گشودند و در خدمت پدر چنان وانمود کردند که بی‌نهایت یوسف را دوست دارند و بیش از اندازه نسبت به او مهر و دلسوزی دارند، تا او را از نظرش منصرف نمایند و در مورد یوسف از آنان بیمی به دل راه ندهد. و انگار می‌گویند: چرا از او در هراسی در حالی که ما او را دوست داشته و خیر و سعادتش را می‌خواهیم؟! ﴿أرسله معنا غدا یرتع و یلعب﴾

۱ـ رازی ۱۸/ ۹۴.

۲ـ این نظر ابن‌عباس است و عده‌ای می‌گویند: اسمش «روبیل» بوده است. قتاده هم چنین نظری دارد.

فردا او را با ما به صحرا بفرست تا از غذای لذیذ و پاک به میل خود بخورد و بازی کند و مسابقه بدهد و بدود. ﴿و إنا له لحافظون﴾ ما او را از هر گزند و آسیبی مصون می‌داریم. آنها گفته‌ی خود را در حالی به «ان و لام» مؤکد می‌کنند که دروغ می‌گویند. ﴿قال إنی لیحزننی أن تذهبوا به﴾ یعقوب به آنها گفت: فراق و دوریش مایه‌ی رنج و الم من می‌شود؛ چون تاب فراقش را ندارم. ﴿و أخاف أن یأکله الذئب و أنتم عنه غافلون﴾ می‌ترسم در حالی که شما از او غافلید گرگ او را بدرد و بخورد. انگار می‌خواهد دلیل را به آنها تلقین کند. زمخشری گفته است: به دو دلیل عذر آنها را خواست: اول، مفارقت و دوریش او را افسرده می‌کند؛ چون حتی برای یک ساعت تاب دوریش را ندارد. دوم، بیم از این‌که در حال سرگرمی و بازی و شادی بوده و از او غافل می‌باشند و گرگ او را بخورد.(۱) ﴿قالوا لئن أکله الذئب و نحن عصبة إنا إذاً لخاسرون﴾ لام برای قسم است؛ یعنی ما جماعتی نیرومند هستیم و گرگ او را بخورد، قسم به خدا ما شایسته و لایق آنیم که برایمان دعای خسران و نابودی بکنند. ﴿فلما ذهبوا به﴾ قسمتی از کلام حذف شده است؛ یعنی: او را با آنها فرستاد و وقتی او را بردند و از پدر دور شدند، ﴿و أجمعوا أن یجعلوه فی غیابة الجب﴾ و همه تصمیم گرفتند که او را به قعر چاه بیندازند. ﴿و أوحینا إلیه لتنبئنّهم بأمرهم و هم لایشعرون﴾ به یوسف وحی کردیم که برادرانت را از این عمل زشت باخبر می‌کنی در حالی که آنها غافلند و احساس نمی‌کنند که تو یوسف هستی. رازی گفته است: فایده‌ی این وحی عبارت است از آرام کردن یوسف و انس دادن به او تا برایش تسکین خاطر باشد و وحشت از قلبش برطرف گردد؛ چراکه در آینده از درد و محنت خلاصی می‌یابد.(۲) ﴿و جاءوا أباهم عشاء یبکون﴾ شب وقتی برگشتند با چشمان اشکبار و گریان پیش پدر رفتند. روایت شده است وقتی یعقوب گریه و زاری آنها را

۱ـ کشاف ۲/۴۴۸.

۲ـ فخر رازی ۱۸/۱۰۰.

شنید، آشفته‌حال گشت و پرسید: چه شده، چه بلایی به سرتان آمده است؟ یوسف کجاست؟ ﴿**قالوا یا أبانا ذهبنا نستبق**﴾ گفتند: ای پدر! در دو یا تیراندازی مسابقه می‌دادیم. ﴿**و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذئب**﴾ و یوسف را در کنار لباس و اثاثیه گذاشته بودیم که از آنها مواظبت کند، گرگ او را درید. ﴿**و ما أنت بمؤمن لنا و لوکنا صادقین**﴾ حرف و گفته‌ی ما را تصدیق نمی‌کنی هر چند که در واقع راستگو هم باشیم. پس چگونه ما را متهم می‌کنی و به ما اطمینان نداری؟ این سخنان از جانب آنها نشان‌دهنده‌ی شک و تردید است. ﴿**و جاءوا علی قمیصه بدم کذب**﴾ و لباسش را که با خونی دروغین و غیر واقعی آغشته شده بود آوردند. به عنوان مبالغه «دم» به وسیله‌ی مصدر «کذب» توصیف شده است که انگار عین دروغ است. ابن‌عباس گفته است: گوسفندی را سر بریدند و لباس‌های یوسف را بدان آغشته کردند، وقتی آن را نزد یعقوب آوردند، گفت: دروغ می‌گویید، اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش پاره می‌شد.[1] و روایت شده که یعقوب گفت: گفته است: چه گرگ پرحوصله و عاقلی! پسرم را خورده و پیراهنش را پاره نکرده است. ﴿**قال بل سولت لکم أنفسکم أمرا**﴾ درباره‌ی یوسف نفستان توطئه‌ای را برایتان آراسته است و آنطور نیست که ادعا می‌کنید گرگ او را دریده است. ﴿**فصبر جمیل**﴾ وظیفه و کار من صبر کردن است و گله و شکایتی ندارم. ﴿**و الله المستعان علی ما تصفون**﴾ فقط خدای توانا در تحمل آنچه که شما می‌گویید مرا یاور است. ﴿**و جاءت سیارة**﴾ مسافران و کاروانیان به آنجا آمدند و از آنجا عبور کردند. ابن‌عباس گفته است: کاروان و جماعتی از «مدین» به مصر می‌رفتند. راه را اشتباه رفته و در آن بیابان سرگردان شدند. تا به محل چاهی که یوسف در آن قرار داشت، رسیدند. چاه در واحه‌ای دور از آبادانی قرار داشت! ﴿**فأرسلوا واردهم**﴾ یک نفر را به دنبال آب فرستادند. ﴿**فأدلی دلوه**﴾ دلوش را در

۱ـ طبری ۱۲/ ۱۶۴.

چاه انداخت. مفسران گفته‌اند: وقتی دلوش را در چاه انداخت یوسف در گوشه‌ای از قعر چاه قرار داشت، پس خود را به طناب سطل آویزان کرد، وقتی صاحب دلو او را دید زیباییش او را به تعجب واداشت و بانگ برداشت: ﴿**قال یا بشری هذا غلام**﴾ از شادی و سرور به خود و یارانش مژده داد. ابوسعود گفته است: انگار بشارت را منادی قرار داده و می‌گوید: بیا که به نعمتی گرانقدر نایل آمده‌ای.[1] ﴿**و أسروه بضاعة**﴾ کار او را مخفی نگه داشتند تا او را در مصر به صورت کالا بفروشند. ضمیر واو به وارد و یارانش برمی‌گردد. ﴿**والله علیم بما یعملون**﴾ راز آنان بر خدا مخفی نمی‌ماند و قصد آنها درباره‌ی یوسف بر او پوشیده نیست. ﴿**و شروه بثمن بخس دراهم معدودة**﴾ در اینجا محنت دوم زندگی یوسف صدیق یعنی محنت بردگی شروع می‌شود. کاروانی‌ها او را به بهای کم و ناچیز یعنی بنا به گفته‌ی ابن‌عباس بیست درهم فروختند. ﴿**و کانوا فیه من الزاهدین**﴾ درباره‌ی یوسف بی‌میل و روگردان بودند. و رغبتی به خریدن آن نداشتند؛ چون او را پیدا کرده بودند و می‌ترسیدند بنده‌ی فراری باشد و صاحبش آن را از چنگشان بیرون بیاورد. لذا او را به بهای ناچیز خریدند. ﴿**و قال الذی اشتراه من مصر لامرأته أکرمی مثواه**﴾ و آنکه در شهر مصر او را خرید به زنش گفت: مقام و منزلت او را گرامی بدار. ابن‌عباس گفته است: شخصی که او را خرید «**قطفیر**» نام داشت و عزیز مصر بود و مسؤولیت خزاین مصر را به عهده داشت.[2] ﴿**عسی أن ینفعنا أو نتخذه ولدا**﴾ شاید وقتی بزرگ شد بعضی از امور ما را انجام دهد و یا او را به فرزندی برگزینیم. ﴿**و کذلك مکنا لیوسف فی الأرض**﴾ همان‌طور که او را از چاه نجات دادیم نیز او را در سرزمین مصر منزلت و مکانت دادیم که با عزت و آسایش زندگی کند. ﴿**و لنعلمه من تأویل الأحادیث**﴾ و توفیق تعبیر بعضی از رؤیاها را به او عطا می‌کنیم. ﴿**و الله غالب علی أمره**﴾ خداوند از انجام دادن هیچ امری

۱ـ ابوسعود ۲/ ۵۹.
۲ـ طبری ۱۲/ ۱۷۵.

ناتوان نیست. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم از صنایع لطیف و دقیق و کرم و فضل نهفته‌اش آگاهی ندارند. ﴿و لما بلغ أشده﴾ وقتی که به حد کمال قدرت و رشد، یعنی به سن سی سالگی رسید. ﴿آتیناه حکما و علما﴾ حکمت و آگاهی دینی را به او عطا کردیم. ﴿و کذلك نجزی المحسنین﴾ پاداش نیکوکاران را این‌چنین می‌دهیم.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿تلك آیات﴾ آوردن اشاره‌ی بعید برای نشان بعد و علو و کمال منزلتش می‌باشد.

۲ـ ﴿کما أتمها علی أبویك﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۳ـ ﴿أحد عشر کوکبا و الشمس و القمر﴾ شریف رضی گفته است: متضمن استعاره می‌باشد؛ چون کواکب و شمس و قمر ذی عقل نیستند و می‌بایست گفته می‌شد: «ساجدة»، اما وقتی فعل به صورت عاقل به آن نسبت داده شود جایز است صفت عاقل بر آن اطلاق شود؛ چون سجود از اعمال عقلا می‌باشد.[۱]

٤ـ ﴿بدم کذب﴾ خون به کذب (دروغ) توصیف نمی‌شود، منظور خونی است دروغین و مصدر به عنوان مبالغه آمده است.

لطیفه: روایت شده است: زنی را برای محاکمه پیش شریح آوردند، زن گریه را سر داد. شعبی گفت: ای ابوامیّه! مگر نمی‌بینی گریه می‌کند؟ گفت: برادران یوسف که ستمگر و درغگو بودند گریان آمدند. انسان نباید جز به حق قضاوت کند.[۲]

یادآوری: بعضی از مفسران بر این باورند که برادران یوسف پیامبر بودند و به این استدلال کرده‌اند که آنها همان اسباط مذکور در آیه می‌باشند: ﴿قل آمنا بالله و ما أنزل علینا و ما أنزل علی إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط﴾، اما صحیح این است که اسباط اولاد یعقوب نیستند بلکه قبایلی از نسل یعقوبند و محققان بر این نظرند.

۱ـ تلخیص البیان ۱٦۹. ۲ـ فخر رازی ۱۸/۱۰۱.

پس اگر برادران یعقوب پیامبر بودند، به چنین عملی ناپسند اقدام نمی‌کردند؛ چون حسد و ایجاد فساد و اقدام به قتل و دروغ و انداختن یوسف به چاه با عصمت انبیاء منافات دارد. بنابراین این‌که آنها با وجود این جرایم پیامبر باشند عقل سالم آن را نمی‌پذیرد، به سخنان علامه ابن‌کثیر در این مورد بنگر که ظریف و دقیق است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ رَاوَدَتْهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ ٱلْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَ ٱلْفَحْشَآءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾ وَ ٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى ٱلْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا وَ ٱسْتَغْفِرِي لِذَنۢبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ ﴿٢٩﴾ وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَـًٔا وَ ءَاتَتْ كُلَّ وَٰحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَ قَالَتِ ٱخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَٰوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَٱسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَٱسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا

الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا به فضل و کرم خود موقعیت و منزلت یوسف را در قصر عزیز مصر استوار و مستقر ساخت، در اینجا فتنه و فریبکاری همسر عزیز مصر را در مورد یوسف یادآور شده است و پایداری و مقاومت یوسف را در مقابل چنان فتنه‌انگیزی‌های بنیان‌برانداز خاطرنشان ساخته و عفت و پاکدامنی او را بیان داشته است، تا جایی که رفتن به زندان را بر عمل پلشت فاحشه ترجیح داد و برای اثبات عفت و پاکی او همین بس است.

معنی لغات: ﴿وراودته﴾ مراوده درخواست با رفق و نرمش است، از راد به معنی آمد و رفت گرفته شده است. رائد به حیوانی گفته می‌شود که برای پیداکردن گیاه و علف

در جلوی گله حرکت می‌کند. برای مرد گفته می‌شود: «**راودها عن نفسها**» خواست دلش را به دست آورد، و برای زن گفته می‌شود: «**راودته عن نفسه**» یعنی خواست دلش را به دست آورد و با او همبستر شود. ﴿**هیت**﴾ اسم فعل به معنی زود باش بیا. ﴿**مثوای**﴾ مقام و منزلتم. ثواء به معنی اقامت و استقرار است. ﴿**همت**﴾ به معنی عزم و قصد است. از این مقوله است: ﴿**و لقد همت کل أمة برسولهم لیأخذوه**﴾. و به معنی خاطر و حدیث نفس نیز آمده است که در آن صورت معنی قصد و تصمیم ندارد. شاعر گفته است:

هـــممت بـــهمٍّ مـــن بـــثینة لوبـــدا　　　شفیت غلیلات الهوی من فؤادیا[1]

«دلم به عشق بثینة می‌تپد که اگر پیدا و نمایان شود، سوزش در قلبم فروکش می‌کند».

پس «همّ» از جانب همسر عزیز به معنی عزم و تصمیم است و از جانب یوسف به معنی وسوسه‌ی محض است و بس. ﴿**السوء**﴾ زشت. گناه و ناروا. ﴿**الفحشاء**﴾ آنچه که بی‌اندازه قبیح است. در اینجا منظور زنا می‌باشد. ﴿**قدّت**﴾ به معنی شکافتن و پاره‌شدن است. بیشتر در طول به‌کار می‌رود و «قط» در عرض. ﴿**ألفیا**﴾ یافتند، روبرو شدند، برخوردند. ﴿**کیدکن**﴾ کید، نیرنگ، حیله و فریب. ﴿**الخاطئین**﴾ آنان که عمداً مرتکب گناه می‌شوند. اصمعی گفته است: خطیء الرجل فهو خاطیء به معنی تعمد در گناه است، و اخطاء به معنی اشتباه و خطای غیرعمد است.[2] ﴿**شغفها حبّاً**﴾ عشق و محبت به اعماق قلبش رسوخ کرد. زجاج گفته است: شغاف به معنی اعماق قلب است. ﴿**أصب**﴾ بدان مایل می‌شوم.

تفسیر: ﴿**وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه**﴾ این هم محنت و آزمایش سوم یوسف بعد از افتادن در چاه و بردگی است. مراوده عبارت است از درخواست با نرمش، همان‌طور که فریبکار با زبان شیرین حیله را به‌کار می‌برد. همسر عزیز که یوسف در

۱ـ قرطبی ۱٦٦/۹.

۲ـ غریب القران نوشته‌ی ابن قتیبه ص ۲۱۵.

منزلش بود از یوسف درخواست کرد که با او همبستر شود. و با نـرمش و آرامـی از او خواست که با وی نزدیکی کند، و از تمام وسایل و ابزار برای نیل به مقصود استفاده کرد. ﴿و غلقت الأبواب﴾ یعنی درها را بر خود و یوسف محکم بست. قـرطبی گـفته است: هفت در را بست آنگاه یوسف را پیش خود خواند.[۱] ﴿و قالت هیت لك﴾ بیا و زود باش به بستر بشتاب، چیزی نیست که از آن بترسی. در البحر آمده است: به او دستور داد که به نزدش بشتابد.[۲] ﴿قال معاذ الله﴾ گفت: از ارتکـاب عـمل زشت بـه خـدا پـناه مـی‌برم. ابوسعود گفته است: بدین ترتیب نشان می‌دهد که عملی است سخت ناپسند و باید از آن به خدا پناه برد تا انسان رهایی یابد؛ چون خدا دلیل روشن را در مورد کمال زشتی آن به یوسف ارائه داد.[۳] ﴿إنه ربي أحسن مثواي﴾ یعنی شوهرت آقا و عزیز من است و مرا احترام گرفته و به نحو احسن سرپرستی مرا به عهده گرفته است پس چگونه نسبت به او بدی کنم و به حریم او خیانت کنم؟ ﴿إنه لایفلح الظالمون﴾ ستمکاران به مقصود خـود نایل نمی‌آیند. از جمله‌ی آن تجاوزگران کسانی هستند که پاداش نیکی را به بدی می‌دهند و ناسپاسی می‌کنند. سپس خدای متعال خبر داده است که همسر عزیز تلاش کرده که او را در دام اندزاد و با او همبستر شود. و تمام وسایل فریب و اغراء را به‌کار گرفت، و اگر خدای عزوجل او را از کید و نیـرنگش حفظ نمی‌کرد، به دام هلاکت می‌افتاد، آنجا کـه می‌فرماید: ﴿و لقد همت به﴾ با عزم و نیتی استوار قصد و تصمیم آمیزش با یـوسف را اتخاذ کرد و تصمیم قطعی گرفت به طوری که در مورد عمل زشت زنا هیچ قدرتی او را منصرف نمی‌کرد. و تصمیم گرفت او را به عمل نزدیکی مجبور کند و در این مورد از زور استفاده کند. بعد از این‌که تمام درها را به رویش بست از او خواست بشتابد به طوری که

۱ـ قرطبی ۱۶۳/۹. ۲ـ البحر ۲۹۳/۵.

۳ـ ابوسعود ۶۲/۲.

یوسف ناچار شد به طرف در برود. ﴿و هم بها﴾ بر مبنای اقتضای طبیعت انسانی یوسف هم تمایلی جزیی پیدا کرد. نفسش او را وسوسه کرد که با او کنار بیاید، اما نه با تصمیم و قصد جدی بلکه فقط وسوسه‌ی محض بود. پس این دو عزم و تصمیم بسیار با هم متفاوتند.[۱] امام فخر گفته است: «هم» یعنی خطور چیزی به قلب یا تمایل و آرزوی طبع، مانند روزه‌داری که در تابستان آب خنک می‌یابد و نفسش او را بدان وامی‌دارد که از آن بنوشد، اما دیانتش او را از مصرف آن منع می‌کند.[۲] ﴿لولا أن رأی برهان ربه﴾ جواب لولا محذوف است؛ یعنی اگر حفظ و عنایت خدا با یوسف نبود و او را محفوظ نمی‌کرد، با او در می‌آمیخت و خواست نفس خود را انجام می‌داد. اما خدا او را محفوظ نمود، و قطعاً عملی از او سر نزد. در البحر آمده است: عده‌ای چیزهایی را به یوسف نسبت داده‌اند که نسبت آن حتی به افراد فاسق هم جایز نیست. و به نظر من به طور یقین هیچ‌گونه قصدی از یوسف‌ﷺ سر نزده است، بلکه به سبب دیدن برهان، ارتکاب و قصد کار بد از او منتفی است. به یک نفر می‌گویی: «اگر حفظ و عصمت خدا نبود مرتکب گناه می‌شدی». و عرب می‌گویند: اگر چنان کنی ظالمی، و در اینجا نیز موضوع چنین است. یعنی اگر برهان خدا را نمی‌دید، قصد آن را می‌کرد، پس برهان تحقق یافت و قصد منتفی شد. اما راجع به اقوالی که در این زمینه از سلف روایت شده است، ما معتقدیم که چنین چیزی از هیچ یک از آنها درست نیست؛ زیرا آنچه که در این راستا به سلف نسبت داده شده است عبارت است از اقوالی که یکدیگر را تکذیب می‌کنند و با هم متناقضند وانگهی حتی بسیاری از فاسقان از ارتکاب چنین عملی شرم دارند، تا چه رسد به

۱ـ این از باب مشاکله می‌باشد که عبارت است از اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی. «همّ»ی که از جانب همسر عزیز مصر صورت گرفت به معنی عزم و تصمیم قاطع است و «همّ»ی که از جانب یوسف روی داد به معنی وسوسه‌ی درونی می‌باشد.

۲ـ فخر رازی ۱۸/ ۱۱۹.

یوسف که عصمت و پاکدامنیش قطعی و یقینی است.[۱] ابوسعود گفته است: «همّ» یوسف عبارت بود از خواست طبیعی و غریزی انسان، تمایل فطری نه قصد و تصمیم اختیاری، مگر پرهیز و پاکدامنی قبلی او را نمی‌بینی که ناشی از اوج نفرت و بیزاری وی از آن عمل زشت می‌باشد؟ مگر نمی‌بینی که خود به عدم رستگاری ستمکاران حکم داده است؟ و آیا آن بیزاری و تنفر اثبات نمی‌کند که چنین قصد و تصمیمی محال است از جانب او صورت گرفته باشد؟ آنچه که گفته شده است مبنی بر این‌که او به مقدمات آن عمل اقدام کرده است، جز خرافات و اباطیل چیزی نیست که گوش از شنیدن آن ابا دارد و عقل و خرد و ضمیر آن را مردود می‌داند.[۲] ﴿كذلك لنصرف عنه السوء﴾ برای این‌که ناپسندی و زشتی را از او دور کنیم، آنچنان او را در مقابل عوامل و انگیزه‌های فتنه و نیرنگ ثابت قدم و استوار کردیم. این جمله دلیلی روشن و قطعی است بر این‌که هیچ‌گونه قصدی مبنی بر ارتکاب معصیت از او سر نزده است. و اگر مطابق زعم آنها می‌بود می‌گفت: ﴿لنصرفه عن السوء و الفحشاء﴾، اما وقتی می‌گوید: ﴿لنصرف عنه﴾ نشان می‌دهد که عملی خارج از اراده‌ی او بوده و خدا آن را از او دفع و برطرف کرده است؛ زیرا موجبات عصمت و عفت را به او عطا کرده است. ﴿و الفحشاء﴾ و ارتکاب زنا را که بی‌نهایت زشت است از او دور و برطرف کنیم. ﴿إنه من عبادنا المخلصين﴾ به فتح لام، یعنی از جمله بندگانی است که خدا آنها را برای اطاعت خود پاک و پالفته کرده و آنها را برای وحی و رسالت برگزیده است. بنابراین شیطان نمی‌تواند آنان را فریب دهد. سپس خدای متعال از ورود ناگهانی شوهرش خبر می‌دهد در حالی که آن دو مسابقه می‌دادند تا خود را به در برسانند، در حالی که زن به اوج تحریک و هیجان جنسی رسیده بود: ﴿واستبقا الباب﴾ به طرف در قصر می‌دویدند و از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، یوسف

۱ـ البحر ۲۹۵/۵.

۲ـ ابوسعود ۶۴/۲.

برای فرار و زن برای رسیدن به هدف مسابقه می‌دادند. **﴿و قدت قمیصه من دبر﴾** پیراهن یوسف از پشت پاره شد؛ چون از پشت سر او را دنبال کرده و او را کشید تا پیراهنش پاره شد. **﴿و ألفیا سیدها لدا الباب﴾** ناگهان و به طور غیرمنتظره بر در قصر با عزیز روبرو شدند، اما فوراً صحنه عوض شد و ظالم در جای مظلوم قرار گرفت و گناهکار تبرئه گشت. **﴿قالت ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً إلا أن یسجن أو عذاب ألیم﴾** زن گفت: کیفر آن‌که نسبت به خانواده‌ات قصدی بد داشته است چیزی جز زندان یا تازیانه‌ی دردناک نباید باشد. **﴿قال هی راودتنی عن نفسی﴾** یوسف او را تکذیب کرد و گفت: او مرا به ارتکاب پلشتی و زنا فرا خواند. من قصد سوئی به او نداشته‌ام. **﴿و شهد شاهد من أهلها﴾** ابن‌عباس گفته است: شاهد عبارت بود از طفلی در گهواره، خدا او را به زبان آورد. او پسردایی همسر عزیز بود.[1] **﴿إن کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین﴾** اگر پیراهنش از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف دروغ. **﴿و إن کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین﴾** و اگر پیراهنش از پشت پاره شده باشد، زن دروغگو و یوسف راستگو است؛ چون منطق چنان حکم می‌کند که اگر زن درخواست کرده باشد و یوسف فرار کرده باشد، پیراهن از پشت پاره می‌شود. **﴿فلما رأی قمیصه قد من دبر﴾** وقتی شوهرش دید پیراهن از پشت پاره شده است. **﴿قال إنه من کیدکنّ﴾** گفت: ای جماعت زنان! چنین امری از مکر و حیله‌ی شما می‌باشد. **﴿إن کیدکن عظیم﴾** برای ماسبق تأکید است؛ یعنی ای جماعت زنان! مکر و نیرنگ و حیله‌ی شما برای رهایی از دسیسه و توطئه‌ای که خودتان آن را ساخته‌اید بس عظیم است. **﴿یوسف أعرض عن هذا﴾** ای یوسف! این امر را در دل نگه بدار و آن را باز مگوی. سید قطب ﷺ می‌گوید: در اینجا چهره و سیمای قشر مترقی در جامعه‌ی جاهلی نمایان می‌شود که در صورت

۱ـ طبری ۱۲/۱۹۳.

آبروریزی جنسی آن را از جامعه مکتوم می‌دارند. از این‌رو عزیز را می‌بینی که به یوسف بی‌گناه روکرده و به او دستور می‌دهد که موضوع را با هیچ‌کس در میان ننهد و آن را ابراز ندارد. سپس در رویارویی با جریان و حادثه‌ای که خون را به جوش می‌آورد، زنش را با نرمش مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿و استغفری لذنبك﴾ توبه کن و از گناه زشت بخشودگی بجوی. و برای حفظ ظاهر همین مهم بود.[1] ﴿إنك كنت من الخاطئين﴾ یعنی از جمله افرادی هستی که آگاهانه و عمداً مرتکب گناه می‌شوند. این تعبیر نشان می‌دهد که عزیز بی‌غیرت بوده است؛ زیرا برای انتقام‌گرفتن از آنکه قصد خیانت به او داشته و اراده‌ی آلوده کردن دامن همسرش را کرده، اقدامی به عمل نیاورده است. ابن‌کثیر گفته است: گو این‌که شوهرش بی‌غیرت و سست عنصر بوده است یا این‌که به این سبب او را معذور داشت که دین و دل را از دست داده و تاب و توان از او سلب شده بود.[2] ﴿و قال نسوة في المدينة﴾ گروهی از زنان مصر گفتند. روایت شده است که آنها پنج نفر بودند: همسر ساقی عزیز، همسر حاجب و پرده‌دار، همسر نانوا، همسر سرپرست اصطبل و همسر رئیس زندان. ابن‌عباس و دیگران چنین گفته‌اند، اما ظاهر این است که این واقعه در شهر شایع و سخن ورد زبان زنان گشته بود. ﴿امرأت العزيز تراود فتاها عن نفسه﴾ گفتند: همسر عزیز دل را به خدمتکار خود باخته است و از او می‌خواهد با او همبستر شود. او را فریب می‌دهد و برای برآوردن خواست خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود. ابو حیان گفته است: این‌که به صراحت او را به عزیز نسبت می‌دهند، مبالغه‌ی زشتی عمل را نشان می‌دهد؛ چون بعضی از مردم به شنیدن اخبار بزرگان و صاحب منصبان بیشتر مایل هستند. و از تعبیر ﴿تراود﴾ استفاده کرده‌اند تا نشان دهند که چنان امری به صورت شخصیت و منش او در آمده بود، به نحوی که همیشه او را فریب می‌داد تا دلش

۱ـ فی ظلال.

۲ـ مختصر ۲۴۷/۳.

را به دست آورد و کامی از او برگیرد؛ چون مضارع مقتضی تجدد و استمرار است.[1] **﴿قد شغفها حبا﴾** عشق او در اعماق قلبش نفوذ کرده است. **﴿إنا لنراها فی ضلال مبین﴾** مادر عشق ورزیدن او به نوکر و برده‌اش او را در اشتباه و گمراهی آشکار می‌بینیم. **﴿فلما سمعت بمکرهن﴾** وقتی گفته‌های آنها را شنید. از این رو آن را مکر نامید که مانند کار فریبکاران در خفا و پشت سر او صورت گرفته بود. **﴿أرسلت إلیهن﴾** آنها را به مهمانی خود دعوت کرد. مفسران گفته‌اند: چهل نفر از زنان صاحب مقام و منزلت را با پنج نفر مذکور دعوت کرد. **﴿و أعتدت لهن متکأ﴾** و برای آنان فرش و بالش فراهم کرد.[2] **﴿و آتت کل واحدة منهن سکیناً﴾** قسمتی از کلام محذوف است؛ یعنی خوراک و انواع میوه‌جات را به آنها تعارف کرد و آنگاه به هر یک از آنها کاردی داد. **﴿و قالت اخرج علیهن﴾** در حالی که آنها با کارد مشغول پوست‌کندن میوه بودند، به یوسف گفت: نزد آنها برود، آنان ناگهان یوسف را در بین خود دیدند. **﴿فلما رأینه أکبرنه﴾** وقتی یوسف را دیدند او را تعظیم و تجلیل کرده و از حسن سیمایش مات و مبهوت شدند. **﴿و قطعن أیدیهن﴾** از فرط بهت و شیفتگی با کارد دست خود را زخمی کردند. **﴿و قلن حاش لله﴾** و گفتند: خدا پاک و منزه است در خلق چنین موجودی چه قدرت عالی و عظیمی را به‌کار برده است! **﴿ما هذا بشرا﴾** این که انسان نیست. **﴿إن هذا إلا ملك کریم﴾** چنین موجودی جز

۱ـ البحر ۵/۳۰۱.

۲ـ شهید سید قطب‌رحمه‌الله می‌گوید: در قصر برای آنان سفره تدارک دیده بود. از این‌رو می‌دانیم آنها از طبقه‌ی بالا بوده‌اند؛ چراکه آنها به چنین جایی و بر سر چنین سفره‌ای دعوت می‌شوند، و در قصرهای خود از این تجملات پرنعمت بهره می‌گیرند. نیز معلوم می‌شود که آنها به پشتی تکیه داده و مشغول خوردن بودند که به هر یک از آنان کاردی داده تا در خوردن از آن استفاده کنند، و بدین‌ترتیب سیمای عیش و عشرت و امکانات مادی آنها معلوم می‌شود. در همان حال که مشغول خوردن و بریدن دستان و پوست کندن میوه بودند، ناگهان یوسف را می‌خواند، وقتی او را می‌بینند از فرط دهشت دست خود را زخمی می‌کنند. فی ظلال‌القرآن ۱۲/۲۳۲.

فرشته‌ای والامقام نیست؛ چون جمال فوق‌العاده مانند این و چنین زیبایی در نوع بشر یافت نمی‌شود. ﴿قالت فذلکن الذی لمتننی فیه﴾ در این موقع عشق خود را نسبت به یوسف به صراحت ابزار داشت؛ چون احساس می‌کرد بر آنان غلبه کرده است، لذا با لحنی که حاکی از غلبه یافتن وی بود، گفت: کسی را که دیدید همان برده‌ی کنعانی است که در مورد محبتش مرا سرزنش می‌کردید. پس بنگرید که چگونه شما را به دهشت و تعجب واداشت و چگونه دل از شما بربود! ﴿و لقد راودته عن نفسه فاستعصم﴾ از او خواستم از من کام برگیرد و شهوتم را ارضا کند اما او امتناع ورزید و سخت ابا کرد. زمخشری گفته است: استعصام برای مبالغه است و بر امتناع و خودداری شدید دلالت دارد.[۱] ﴿و لئن لم یفعل ما آمره لیسجنن و لیکونا من الصاغرین﴾ اگر از من اطاعت نکند و دستورم را عملی نسازد کیفر زندان می‌بیند و خوار و خفیف خواهد شد. قرطبی گفته است: در حضور آنها درخواستش را تکرار کرد، و پرده‌ی عصمت و حیا را پاره نمود. در صورت عدم انجام هدفش او را به زندان تهدید کرد، و در این مورد از هیچ سرزنش و گفته‌ای باک و هراسی به دل راه نداد، به عکس بار اول که رازی نهان در بین او و یوسف بود.[۲] ﴿قال رب السجن أحب إلی مما یدعوننی إلیه﴾ یوسف به خدایش پناه می‌برد و با فروتنی و زاری به مناجات با او می‌پردازد و می‌گوید: بار خدایا! زندان را بر آنچه از من می‌جویند ترجیح می‌دهم و آن را از ارتکاب زنا بیشتر دوست دارم. فعل را به آنها نسبت داده است؛ چون این درخواست نقطه‌ی اشتراک همه‌ی آنان بود، خواه به صراحت آن را ابراز دارند و یا در دلشان مکتوم بماند. و گویا وقتی همسر عزیز، یوسف را تهدید کرد آنها یوسف را نصیحت کرده و اطاعت نمودن از همسر عزیز را برای یوسف آراسته و نیکو جلوه دادند و او را از رفتن به زندان منع کردند. ﴿و إلا تصرف عنی کیدهن﴾ اگر شر آنها را از من دفع

۱ـ کشاف ۴۶۷/۲.

۲ـ قرطبی ۱۷۸/۹.

نکنی و مرا از آنان مصون نداری، ﴿أصب إلیهن﴾ بنا به اقتضای طبیعت بشری به اجابت خواست آنها مایل می‌شوم. ﴿و أکن من الجاهلین﴾ و به سبب عمل زشتی که مرا به آن می‌خوانند به زمره‌ی نادانان درخواهم آمد. مانند عادت پیامبران و صلحا تمام این بیانات را به طریق التماس و زاری و فریادجویی ابراز می‌دارد. ﴿فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن﴾ خدا دعایش را اجابت کرد و او را از مکر آنان نجات داد. و او را بر عصمت و پاکدامنی پایدار کرد. ﴿إنه هو السمیع﴾ همو دعای پناه‌جویان را می‌پذیرد. ﴿العلیم﴾ به احوال و مکنونات قلب و نیات آنان آگاه است. بدین‌ترتیب یوسف در زیر سایه‌ی الطاف و توجه خدا محنت و آزمایش سومش را به سلامت پشت سر نهاد. ﴿ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننه حتی حین﴾ این هم سرآغاز محنت چهارم یوسف صدیق است که عبارت است از محنت زندان که آخرین آزمایش او نیز به شمار می‌رود و هر آنچه بعد از آن پیش آمد گشایش و آسایش بود؛ یعنی بعد از بررسی دلایل قطعی دال بر برائت یوسف و بعد از مشاوره و نظرخواهی، عزیز مصر صلاح را در آن دید که او را برای مدتی نامعلوم زندانی کند. روایت شده است وقتی همسر عزیز، یوسف را رام نشده یافت و از او نومید شد، به حیله‌ی دیگری پناه برد؛ به این معنی به شوهرش گفت: این برده‌ی عبرانی آبروی مرا پیش مردم برده است و به آنها می‌گوید: او چنین درخواستی را از من کرده است، اکنون من نمی‌توانم چیزی بگویم. بنابراین یا به من اجازه بده بیرون بروم و از خود دفاع کنم، و یا او را زندانی کن. در این موقع عزیز زندانی کردنش را مصلحت دید. ابن‌عباس گفته است: یوسف را بر الاغی نشاندند و طبل‌زنان بانگ برمی‌داشتند که یوسف عبرانی قصد تجاوز به خانم عزیز را کرده و در کیفر این عمل زشت او را به زندان می‌برند. ابو صالح گفته است: هر وقت ابن‌عباس این حدیث را باز می‌گفت می‌گریست.[1]

۱ـ البحر ۵/۳۰۷.

﴿و دخل معه السجن فتیان﴾ یوسف را زندانی کردند و اتفاق چنان افتاد که دو نفر دیگر از خدمتکاران پادشاه با او به زندان افتادند، یکی از آنها خباز و دیگری ساقی شاه بود. آنها متهم بودند که می‌خواستند شاه را مسموم کنند. ﴿قال أحدهما إنی أرانی أعصر خمرا﴾ ساقی گفت: من در خواب دیدم که آب انگور می‌گیرم تا شراب بشود و آن را به شاه بدهم. ﴿و قال الآخر إنی أرانی أحمل فوق رأسی خبزا تأکل الطیر منه﴾ خباز گفت: در خواب دیدم سینی پر از نان روی سرم نهاده‌ام و پرنده از آن نان می‌خورد. ﴿نبئنا بتأویله إنا نراك من المحسنین﴾ خواب‌ها را برای ما تعبیر کن، ما معتقدیم که شما بهترین تعبیرکننده‌ی خواب هستی. خواب خود را از این‌رو برای او بازگفتند که می‌دانستند تفسیر و تعبیر خواب را خوب می‌داند. ﴿قال لا یأتیکما طعام ترزقانه إلاّ نبّأتکما بتأویله قبل أن یأتیکما﴾ قبل از این‌که برایتان خوراک بیاورند، حقیقت تعبیر آن را به شما خبر می‌دهم. یوسف به آنها گفت: که من دارای معجزات از جمله دانستن «غیب» هستم تا بدین‌وسیله مقدمات فراخوانی آنها را به سوی ایمان فراهم کند. بیضاوی می‌گوید: یوسف خواست قبل از جواب دادن به سؤالشان و قبل از برآوردن حاجتشان آنان را به توحید هدایت کند و آنها را به دین راستین و استوار ارشاد نماید، همچنان که دیگر پیامبران نیز از این روش استفاده کرده‌اند. و برای آنکه اعتماد آنها را جلب کند تا صدق او را در دعوت و تعبیر بپذیرند، قبل از هر چیز از «خبر دادن از غیب» به عنوان معجزه‌ی خود استفاده کرد. ﴿ذلکما مما علمنی ربی﴾ یعنی خبر دادن از غیب، کهانت و ستاره‌بینی و نجومگری نیست، بلکه وحی و الهامی است از جانب خدا که به من القا می‌شود. ﴿إنی ترکت ملة قوم لایؤمنون بالله﴾ خدا از این جهت آن علم را به من اختصاص داده است که من از خاندان نبوت هستم و دین قوم مشرک را رها کرده‌ام که به خدا ایمان ندارند. ﴿وهم بالآخرة هم کافرون﴾ روز قیامت را تکذیب می‌کنند. بر دو اصل مهم تأکید نهاد و آن ایمان به خدا و روز آخرت است؛ چون آن دو بزرگترین ارکان ایمانند. و لفظ

(هم) به منظور تأکید تکرار کرده است. ﴿و اتبعت ملة آبائی إبراهیم و إسحاق و یعقوب﴾ از دین پیامبران پیروی کردم، نه دین مشرکین و گمراهان. مقصود این است که نشان دهد از خاندان نبوت است تا رغبت آنها را به شنیدن تقویت کند و بیشتر به گفته‌ی او اعتماد کنند. ﴿ما کان لنا أن نشرك بالله من شيء﴾ نباید ما گروه پیامبران چیزی برای خدا شریک و انباز قرار دهیم، در حالی که ما را برگزیده و نعمت‌های فراونی را بر ما ارزانی داشته است. ﴿ذلك من فضل الله علینا و علی الناس﴾ این ایمان و توحید از فضل خدا است که به ما رسالت عطا کرده و برای مردم پیامبران فرستاده است تا آنها را راهنمایی و ارشاد نمایند. ﴿ولکن أکثر الناس لایشکرون﴾ اما اکثر مردم فضل و کرم خدا را سپاسگزار نیستند و برایش انباز و شریک قرار می‌دهند. بعد از این‌که دین حقیقی را برای آنان بیان کرد و به صورتی نیکو بر فساد دین آن دو گروه استدلال کرد، در رابطه با فساد عبادت بت‌ها گفت: ﴿یا صاحبي السجن أأرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار﴾ ای یاران زندانی من! آیا پرستش خدایان متعدد و بدون سود و زیان، مانند بت‌ها که جوابِ جوینده را نمی‌دهند، بهتر است یا پرستش خدای یکتا و یگانه و باعظمت؟ ﴿ما تعبدون من دونه إلا أسماء سمیتموها أنتم و آباؤکم﴾ ای جماعت! آنچه را که پرستش می‌کنید جز اسماء تو خالی چیزی نیستند که آنها را خدایان می‌نامید، آنها دارای قدرت و تسلطی نیستند؛ چون عبارتند از جمادات بی‌جان و روح. ﴿ما أنزل الله بها من سلطان﴾ از جانب خدا دلیل و برهانی راجع به پرستش آنها برایتان نیامده است. ﴿إن الحکم إلا لله﴾ در رابطه با عبادت و دین جز فرمان خدا حکمی روا نیست. ﴿أمر ألا تعبدوا إلا إیاه﴾ فرمان داده است که فقط او را پرستش کنید؛ چون جز او که دارای عظمت و جلال است، هیچ‌کس استحقاق پرستش را ندارد. ﴿ذلك الدین القیم﴾ اخلاص در عبادت که شما را بدان می‌خوانم همان دین مستقیم است که در آن کژی و کاستی نیست. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم به عظمت خدا جاهلند، از این‌رو به پرستش چیزی می‌پردازند که سود و زیانی از

آن نمی‌خیزد. یوسف‌ﷺ دعوت آنها را پله به پله انجام داد و آنها را به پذیرش دلیل و حجت ملزم کرد. به این معنی که اول برتری توحید را بر اتخاذ خدایان متعدد برای آنان بیان کرد. آنگاه با دلیل و برهان ثابت کرد که آنچه را که مردم خدایان می‌خوانند و آنها را پرستش می‌کنند شایستگی الوهیت و پرستش را ندارند. آنگاه بر دین مستقیم یعنی پرستش خدای یگانه، خدای واحد و فریادرس تأکید نهاد. چنین روشی در دعوت به سوی خدا دارای حکمت است؛ چون راهنمایی و ارشاد و پند و اندرز را اول ارائه داده است. آنگاه به تفسیر و تعبیر خواب آنان پرداخته و می‌فرماید: ﴿**يا صاحبي السجن أما أحدكما فيسقي ربه خمرا و أما الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه**﴾ ای هم‌بندان زندانم! آنکه در خواب دیده است که عصاره‌ی شراب می‌گیرد، از زندان آزاد می‌شود و به شغل پیشین یعنی ساقی‌گری باز می‌گردد و آقای خود را شراب می‌دهد، و آنکه نان را در خواب بر سر خود دیده است کشته می‌شود و جسدش بر دار آویزان می‌گردد و پرنده از گوشت سرش می‌خورد. مفسران گفته‌اند: روایت شده است که بعد از این‌که یوسف تعبیر خواب‌ها را گفت، آنها از در انکار درآمدند و گفتند: چیزی را ندیده‌ایم. آنگاه گفت: ﴿**قضي الأمر الذي فيه تستفتيان**﴾ قبول کنید یا نکنید فرمان خدا مقرر شده است، و قطعا تحقق می‌پذیرد. ﴿**و قال للذي ظن أنه ناج منهما**﴾ یوسف به ساقی که معتقد بود نجات می‌یابد گفت: ﴿**اذكرني عند ربك**﴾ پیش آقایت حال مرا باز گوی شاید مرا رها بسازد و از ستم برهاند. ﴿**فأنساه الشيطان ذكر ربه**﴾ شیطان موجب شد ساقی فراموش کند که حال یوسف را برای شاه باز گوید. ﴿**فلبث في السجن بضع سنين**﴾ یوسف هفت سال در زندان ماند، مفسران گفته‌اند: چون یوسف به مخلوق اعتماد و تکیه کرد، چند سال در زندان ماند و فراموش کرد احتیاجش را پیش خدای باجلال و عظمت ببرد. قرطبی گفته است: عبدالله بن وهب گفته است: ایوب هفت سال را در بلا به سر برد و یوسف هفت سال را در زندان.

نکات بلاغی: ۱ـ کلمات: ﴿صدقت﴾ و ﴿کذبت﴾ و ﴿الصادقین﴾ و ﴿الکاذبین﴾ متضمن طباقند که از محسنات بدیعی است.

۲ـ ﴿من الخاطئین﴾ از باب تغلیب مذکر بر مؤنث است.

۳ـ ﴿سمعت بمکرهن﴾ مکر برای غیبت استعاره شده است؛ چون غیبت نیز در خفا صورت می‌گیرد.

۴ـ ﴿و قطعن أیدیهن﴾ نیز متضمن استعاره می‌باشد؛ چون لفظ قطع برای زخم استعاره شده است. یعنی دست خود را زخمی کردند.

۵ـ ﴿أعصر خمرا﴾ به اعتبار سرانجام مجاز مرسل است.

فواید: روایت شده است که جبرئیل به عنوان اعتراض در زندان نزد یوسف آمد و گفت: یوسف چه کسی تو را از کشته شدن به دست برادرانت نجات داد؟ گفت: خدای متعال. گفت: چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ گفت: خدا. آنگاه گفت: پس چرا خدا را رها کردی و به مخلوق اعتماد کردی؟ یوسف گفت: خدایا کلمه‌ای بود به اشتباه از زبانم در رفت. ای خدای ابراهیم و یعقوب پیر! از پیشگاهت مسألت دارم که مرا زیر پوشش مهر و محبت خود قرار دهی. آنگاه جبریل گفت: کیفرت این است چند سال در زندان بمانی.

یادآوری: علما در مورد آیه‌ی ﴿و استبقا الباب﴾ گفته‌اند: این بیان از جمله اختصارگویی‌های قرآن معجزه‌گر است؛ چراکه معانی فراوانی را در الفاظی اندک جا داده است، به این ترتیب وقتی همسر عزیز خواست دل او را به دست آورد و یوسف امتناع نمود، خواست به زور و اجبار او را وادارد، پس یوسف از دست او فرار کرد و به طرف در دوید، زن هم خواست مانعش بشود و او را به سوی خویش کشید و یوسف هم از دست او فرار کرد. قرآن تمام این مطالب را در عبارت رسا و بلیغ ﴿و استبقا الباب﴾ به اختصار آورده است.

یاوه‌سرایی بعضی از مفسران در مورد تفسیر لفظ (همّ)

بعضی از مفسرین گمان برده‌اند که یوسفعليه السلام قصد ارتکاب پلشتی را کرده است، اما در حقیقت قلم آنها از حقیقت دور شده و پای آنها بر پرتگاه قرار گرفته است و دچار لغزش شده‌اند. بعضی از کتب تفسیر مملو از روایات اسرائیلی و بی‌اساس است و روایات ناروا و باطلی در تفسیر «هَمّ» و «برهان» آورده‌اند تا جایی که بعضی از آنان گمان برده‌اند که یوسف بند شلوارش را باز کرده و مانند مردی که در کنار همسر خود می‌نشیند، در کنارش نشست. آنگاه صورت پدرش «یعقوب» را دید و انگشت خود را گاز گرفت از پدر خجالت کشید، از کنار زن بلند شد و او را ترک نمود. و اقوال دیگری را نیز آورده‌اند که هیچ اساس و بنیانی ندارند. من نمی‌دانم چگونه چنین روایاتی منکر و نادرست در بعضی از کتب تفسیر نفوذ کرده است. و چگونه بعضی از مفسران آن را پذیرفته‌اند؟ در حالی که همان‌طور که علامه ابوسعود گفته است: تمام آنها خرافات و اباطیل است و گوش از شنیدنش ابا دارد و عقل و خرد آن را مردود می‌داند و ذهن از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزد. وانگهی آن مفسران چگونه غافل شده‌اند که «یوسف صدیق» پیامبری کریم و فرزند پیامبری کریم است و عصمت از جمله صفات پیامبران است؟! ای قوم! به خود بیایید و بیندیشید و کتاب‌ها را از اکاذیب و اباطیل پاک و تصفیه کنید. زنا از جمله زشت‌ترین گناهان است، پس چگونه یکی از پیامبران گرامی مرتکب آن می‌شود؟ اینک ده دلیل بر برائت و پاکدامنی او از کتاب خدا به شما ارائه می‌دهم:

اول، امتناع شدید و ایستادگی محکم و تصمیم قطعی او را ببین: ﴿**قال معاذ الله إنه ربي أحسن مثواي...**﴾.

دوم، بعد از این‌که درها را بر او بست و او را به شدت در محاصره قرار داد از او فرار کرد: ﴿**و استبقا الباب و قدت قميصه من دبر**﴾.

سوم، ترجیح دادن زندان بر پلشتی: ﴿قال رب السجن أحب إلی مما یدعوننی إلیه...﴾.

چهارم، خدا در چند جای متعدد از او تمجید کرده است: ﴿إنه من عبادنا المخلصین﴾، ﴿آتیناه حکما و علماً﴾. آیا آن‌که مرتکب زنا بشود مخلصِ الله می‌باشد؟!

پنجم، گواهی طفلی که خدا او را در گهواره به زبان آورد دلیلی است کوبنده.

ششم، اقرار و اعتراف خود زن عزیز به عصمت و برائت او: ﴿و لقد راودته عن نفسه فاستعصم﴾.

هفتم، پناه بردنش به خدا که او را از مکر زنان نجات دهد: ﴿فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن...﴾.

هشتم، پیدایش دلایل و قرائن واضح و براهین قطعی مبنی بر برائت او و زندانی کردن او به منظور بستن زبان مردم: ﴿ثم بدالهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننّه حتی حین﴾.

نهم، این‌که تا ذمه‌ی خود را تبرئه نکرد نپذیرفت که از زندان خارج شود: ﴿ارجع إلی ربك فاسأله ما بال النسوة اللاتی قطعن أیدیهن...﴾.

دهم، اعتراف صریح همسر عزیز و زنان به برائتش: ﴿قالت امرأت العزیز الآن حصحص الحق أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقین﴾.

برای اثبات برائت و پاکدامنی یوسف همین مقدار کافی است. خدا گویای حق است و همو هادی راه راست است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالَ ٱلْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا ٱلْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ ٱلْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا

از آیه ۵۳ سوره یوسف تا پایان آیه ۵۲ سوره ابراهیم

أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿۴۵﴾ يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۴۶﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿۴۷﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿۴۸﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿۴۹﴾ وَ قَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۰﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْآنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿۵۱﴾ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِٱلْغَيْبِ وَ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ ٱلْخَائِنِينَ ﴿۵۲﴾ وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِٱلسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۳﴾ وَ قَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿۵۴﴾ قَالَ ٱجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ ٱلْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿۵۵﴾ وَ كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ وَ لَأَجْرُ ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۷﴾ وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنكِرُونَ ﴿۵۸﴾ وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ٱئْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي ٱلْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ ﴿۵۹﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿۶۰﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿۶۱﴾ وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ ٱجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا ٱنقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۶۲﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۶۳﴾ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَٱللَّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ ﴿۶۴﴾ وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿۶۵﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ

مَوْثِقَهُمْ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾ وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَاتَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَ ٱدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنكُم مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾ وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: وقتی خدا خواست برای یوسف فرج و گشایشی حاصل شود و از زندان بیرون آید، پادشاه مصر خوابی عجیب دید و او را بیمناک کرد. ساحران و کاهنان و ستاره‌شناسان را جمع نمود و آنچه را که در خواب دیده بود برای آنان بازگو کرد و تأویل و تعبیر آن را از آنان پرسید. خدا آنها را از تعبیر آن ناتوان کرد تا سبب رهایی یوسف از زندان فراهم شود.

معنی لغات: ﴿**عجاف**﴾ لاغر و ضعیف، جمع اعجف است و برای مؤنث عجفاء به‌کار می‌رود. ﴿**تعبرون**﴾ تعبیر عبارت است از دانستن تفسیر آنچه که در خواب دیده می‌شود. ﴿**أضغاث**﴾ جمع ضغث است و به معنی دسته‌ای از گیاه می‌باشد که در آن خشک و تر با هم مخلوط باشند. ﴿**أحلام**﴾ جمع حلم، به معنی آنچه که انسان در خواب می‌بیند، یعنی خواب‌های در هم و بر هم که در آن حق و باطل با هم آمیخته است. ﴿**ادکر**﴾ بعد از فراموشی به یادش آمد. ﴿**دأباً**﴾ دأب به معنی دوام و استمرار است. دأب علی علمه، یعنی بر آن استمرار داشت. ﴿**تحصنون**﴾ حفظ و ذخیره می‌کنید. ﴿**حصحص**﴾ نمایان و معلوم شد. ﴿**مکین**﴾ دارای قدر و منزلت بلند. ﴿**رحالهم**﴾ جمع رحل است و به معنی کالا و لوازمی به‌کار می‌رود که بر حیوان سواری بسته شده باشد. ﴿**نمیر**﴾ برای آنان خوراک می‌آوریم. ﴿**یحاط بکم**﴾ همه هلاک بشوید.

تفسیر: ﴿و قال الملك إنی أری سبع بقرات سمان یأکلهن سبع عجاف﴾ یعنی پادشاه مصر گفت: در خواب دیدم که هفت گاو چاق از رودخانه‌ای خشک‌شده بیرون آمدند و پشت‌سر آنها هفت گاو بسیار لاغر و مردنی آمدند و گاوهای چاق را خوردند. ﴿و سبع سنبلات خضر و أخر یابسات﴾ این دنباله‌ی رؤیا می‌باشد. یعنی همچنین هفت خوشه‌ی سبز را دیدم که دانه‌هایشان سفت شده بود و هفت خوشه‌ی خشک را دیدم که درو شده بودند، خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیدند و آنها را خوردند. ﴿یا أیها الملأ أفتونی فی رؤیای﴾ ای مردان بزرگ! از تفسیر و تعبیر این رؤیا مرا باخبر سازید. ﴿إن کنتم للرؤیا تعبرون﴾ اگر تعبیر و مفهوم خواب را خوب می‌دانید مرا از آن باخبر کنید. ﴿قالوا أضغاث أحلام﴾ گفتند: خواب پریشان است و حقیقت ندارد. ضحاک گفته است: به معنی خواب‌های کاذب است. ﴿و ما نحن بتأویل الأحلام بعالمین﴾ ما تأویل امثال این رؤیای کاذب را نمی‌دانیم.[۱] ﴿و قال الذی نجا منهما و ادّکر بعد أمة﴾ آنکه از زندان نجات یافت که همان ساقی بود، بعد از مدتی طولانی موضوع رفاقت و دوستی با یوسف به یادش آمد و گفت: ﴿أنا أنبئکم بتأویله﴾ با مراجعه به آنکه از علم تاویل و تعبیرخواب آگاه است، من تأویل و تعبیر این خواب را به شما می‌گویم. ﴿فأرسلون﴾ بنابراین مرا پیش او بفرستید، تا تعبیرش را برایتان بیاورم. پادشاه را با لفظ تعظیم مورد خطاب قرار داده است. ابن‌عباس گفته است: زندان در داخل شهر نبود، از این رو گفت: مرا بفرستید.[۲] ﴿یوسف أیها الصدیق﴾ در کلام قسمتی حذف شده است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: او را فرستادند، لذا ساقی به طرف زندان شتافت و نزد یوسف رفت و به او گفت: ای یوسف! ای دوست صادق سخن! او را صدیق خواند؛ چون صداقت

۱ـ عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: ما مطلقاً تعبیر خواب را نمی‌دانیم.

۲ـ طبری ۱۲/۲۲۹.

او را در تعبیر خوابی که در زندان دیده بود، تجربه کرده بود. صدیق صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی صدق است. ﴿أفتنا في سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و أخر يابسات﴾ یعنی ما را از تعبیر این رؤیای عجیب باخبر کن. ﴿لعلىٰ أرجع إلى الناس لعلهم يعلمون﴾ تا پیش پادشاه و یارانش برگردم و آنها را از آن باخبر سازم، تا مردم از بزرگی و دانش تو باخبر شوند و تو را از ناراحتی نجات دهند. امام فخر گفته است: از این‌رو گفته است: ﴿لعلي أرجع إلى الناس﴾ که او عجز و ناتوانی سایر تعبیرگویان را از دادن جواب به این مسأله دیده بود، ترسید او هم از آن درمانده شود پس به این سبب گفت: ﴿لعلي﴾.[1] ﴿قال تزرعون سبع سنين دأبا﴾ هفت سال پشت سر هم و با جدیت و پشتکار بذرافشانی و کشت می‌کنید. ﴿فما حصدتم فذروه في سنبله﴾ از کشت هر چه را برداشت کردید آن را در خوشه‌ی خود رها کنید تا موریانه و شپش به آن نزند. ﴿إلا قليلا مما تأكلون﴾ جز آنچه می‌خواهید آن را بخورید، پس آن را پاک کنید و از کاه جدا سازید و بقیه را در خوشه‌اش باقی بگذارید. ﴿ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد﴾ بعد از سال‌های پرمحصول، هفت سال خشک‌سالی می‌آید که برای مردم سختی و قحطی به بار می‌آورد. ﴿يأكلن ما قدمتم لهن﴾ در آن سال‌های قحطی آنچه را که در روزگار آسایش ذخیره کرده‌اید، می‌خورید. ﴿إلا قليلا مما تحصنون﴾ مگر مقدار اندکی که آن را برای بذر و زراعت ذخیره می‌کنید. ﴿ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس و فيه يعصرون﴾ بعد از سال‌های سخت قحطی و خشک‌سالی، رفاه و آسایش فرامی‌رسد، باران می‌بارد و به فریاد و کمک مردم می‌رسد.

و در خلال آن به سبب فراوانی نعمت، مردم عصاره‌ی انگور و دیگر میوه‌ها را می‌گیرند. زمخشری گفته است: حضرت یوسف علیه السلام گاوهای فربه و خوشه‌های سبز را به

۱ـ رازی ۱۸/۱۴۹.

سال‌های پرمحصول و رفاه، وگاوهای لاغر و خوشه‌های خشک را به سال‌های بی‌حاصل و قحطی تعبیر و تأویل کرده است. سپس به آنان مژده داد که سال هفتم بابرکت و خیر فراوان و نعمت‌های افزون فرا می‌رسد. و این تعبیر را از راه وحی ارائه داد.[۱] **﴿و قال الملك ائتونی به﴾** وقتی ساقی پیش پادشاه برگشت و تعبیر یوسف را بر او عرضه کرد، پادشاه آن را نیکو و پسندیده دید، گفت: او را پیش من بیاورید تا خودم تعبیر و تفسیر خواب را از او بشنوم و او را ببینم. **﴿فلما جاءه الرسول﴾** وقتی فرستاده‌ی شاه نزد یوسف آمد، **﴿قال ارجع إلی ربك﴾** یوسف گفت: پیش آقا و مولایت برگرد. **﴿فاسأله ما بال النسوة اللاتی قطعن أیدیهن﴾** درباره‌ی (داستان) زنانی که دست خود را بریدند از او بپرس. آیا از عمل آنان خبر دارد؟ و آیا می‌داند که چرا من در زندانم و زندانی شده‌ام؟ و به وسیله‌ی آنها به من ظلم شده است؟ حضرت یوسف علیه السلام از خروج از زندان امتناع ورزید تا ذمه‌اش از آن تهمت زشت تبرئه شود و تمام مردم بدانند که بدون گناه زندانی شده است. **﴿إن ربی بکیدهن علیم﴾** یعنی خدای متعال به امور خفی و نهان آگاه است و می‌داند درباره‌ی من چه حیله و نیرنگی به‌کار بردند. **﴿قال ما خطبکن إذ راودتنّ یوسف عن نفسه﴾** پادشاه زنان مصر را احضار کرد و همسر عزیز را نیز با آنان خواست. آنگاه درباره‌ی یوسف از آنان پرسید و گفت: چه هدف و قصد مهمی داشتید که یوسف را به ارتکاب پلشتی دعوت کردید؟[۲] **﴿قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء﴾** گفتند: پناه بر

۱ـ کشاف ۲/ ۴۷۷.

۲ـ شهید سید قطب می‌گوید: فرستاده نزد شاه برگشت و او را از ماجرا باخبر کرد، شاه هم زنان را احضار و از آنها بازجویی نمود. (خطب) یعنی کار مهم و بزرگ. شاه تحقیق کرد و از راز آنها سر درآورد و انگشت اتهام را به سوی آنان دراز کرد، آنهایی که در پی کاری بس مهم بودند: **﴿فما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه﴾** بدین‌وسیله از شمه‌ای از مجالس تشریفات خانه‌ی عزیز و آنچه زنان به یوسف گفته‌اند و فریبکاری‌هایی که به منظور جلب توجه یوسف صورت گرفت و به حد درخواست نزدیکی رسیده است، سر در می‌آوریم. از این بیان می‌توان تصور کرد که در

خدا از این‌که یوسف قصد ارتکاب زشتی کرده باشد. این بیانگر پاکی یوسف و تعجب از عفت او را نشان می‌دهد. ﴿قالت امرأت العزیز الآن حصحص الحق﴾ همسر عزیز مصر گفت: حالا حق و درستی نمایان و برملا شد و بعد از این‌که پوشیده بود آشکار گردید. ﴿أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقین﴾ من بودم که او را فریب دادم و از او خواستم از من کام برگیرد، او از خیانت بری است و یوسف که گفت: «او از من خواست تا با او کنار آیم» صادق است. این اعتراف در ملأ عام به برائت یوسف ﷺ صریح است. ﴿ذلك لیعلم أنی لم أخنه بالغیب﴾ اظهر این است که این گفته از سخنان یوسف است. وقتی خبر به او رسید که زنان به برائتش گواهی داده‌اند آن را به زبان آورد؛ یعنی اگر من درخواست فرستاده‌ی پادشاه را رد کردم بدان خاطر بود که عزیز بداند در پنهان به او خیانت نکرده‌ام، بلکه من عفیف و پاکدامن بودم. ﴿و أن الله لایهدی کید الخائنین﴾ خدا خائن را موفق نمی‌کند و قدم‌هایش را استوار نمی‌کند. ﴿و ما أبری نفسی إن النفس لأمارة بالسوء﴾ نفس خود را پاک و منزّه جلوه نمی‌دهم؛ زیرا نفس انسان به هوس و شهوات تمایل دارد. یوسف این سخنان را به طریق تواضع و فروتنی گفته است: یوسف می‌خواست در مقابل خدا فروتنی و شکسته نفسی را نشان دهد، تا نفس خود را پاک معرفی نکند و آن را به خودخواهی و مباهات وادار ننماید.[1] ﴿إلا ما رحم ربی﴾ یعنی جز آنچه که خدا به مهر خود او را معصوم بدارد. ﴿إن ربی غفور رحیم﴾ در حقیقت خدایم بخشندگی فراوان و رحمتی وسیع دارد. ﴿و قال الملك ائتونی به أستخلصه لنفسی﴾ شاه گفت: یوسف را پیش من بیاورید، او را از جمله‌ی خواص و نزدیکان خود قرار می‌دهم. بعد از این‌که برائت و عفت و شهامت و علم یوسف برای پادشاه محقق و معلوم شد، چنین گفت:

آن محافل و در میان مجالس زنان چه مسایلی می‌گذشت. آن ایام بر این مبنا جاهلیت در هر عهد و زمان جاهلیت است. هر جا رفاه و آسایش باشد، قصر و کاخی در میان باشد، عیش و عشرت و بی‌عفتی و فسق و فجور سایه‌ی شوم خود را می‌گستراند. فی ظلال ۱۲/ ۲۴۸.

۱ـ کشاف ۲/ ۴۸۰.

﴿فلما کلمه قال إنك اليوم لدينا مكين أمين﴾ یعنی وقتی او را آوردند و با یوسف سخن گفت و پادشاه فضل و عقل و حسن بیان او را دید، گفت: تو امروز در نزد ما قرب و منزلتی رفیع داری و در تمامی امور مورد اعتماد و امین هستی. ﴿قال اجعلني على خزائن الأرض﴾ یوسف به پادشاه گفت: مرا خزانه‌دار مملکت قرار بده. ﴿إني حفيظ عليم﴾ در مورد آنچه در اختیارم قرار می‌دهی امین هستم و به راه‌های دخل و تصرف آگاهم. یوسف به منظور اجرای عدالت و برقراری حق و احسان، سرپرستی و ریاست را خواستار شد و این درخواست به منظور ارضای خواهش‌های نفس نبود، بلکه می‌خواست کارایی و شایستگی خود را در وزارت دارایی نشان دهد. ﴿و كذلك مكنا ليوسف في الأرض﴾ این چنین برای یوسف در سرزمین مصر مقام و مکانت فراهم کردیم، و عزت و احترام و قدرت را بعد از زندان و سختی بر او ارزانی داشتیم. ﴿يتبوأ منها حيث يشآء﴾ هر جا که بخواهد اقامت می‌گزیند و در امور مملکت به میل خود دخل و تصرف می‌کند. ﴿نصيب برحمتنا من نشاء﴾ فضل و انعام و بخشش خود را به هر یک از بندگان که خود بخواهیم اختصاص می‌دهیم. ﴿و لانضيع أجر المحسنين﴾ پاداش آنکه کارش را نیکو انجام دهد و خدایش را اطاعت کند ضایع نمی‌کنیم، بلکه آن را برایش چند برابر می‌گردانیم. ﴿و لأجر الآخرة خير للذين آمنوا و كانوا يتقون﴾ یعنی اجر و پاداش و ثواب آخرت برای مؤمنان پرهیزگار از پاداش دنیوی بهتر است. اشاره است به این‌که مطلب و مقصد اعلی همانا ثواب و پاداش آخرت است، و آنچه برای همان نیکوکاران پس‌انداز و ذخیره می‌شود بالاتر و بارج‌تر از نعمت‌های دنیای فانی است. ﴿و جاء إخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون﴾ برادران یوسف نزد یوسف آمدند، یوسف برادران خود را شناخت اما آنها به سبب هیبت موقعیت و فاصله‌ی زمانی زیاد و تغییر قیافه، او را نشناختند. ابن‌عباس گفته است: فاصله‌ی بین انداختنش به چاه و وارد شدن برادران به سرزمین مصر بیست و دو سال بود، از این جهت او را

نشناختند.[1] و علت آمدنشان این بود که آنها در دیار خود دچار گرسنگی ناشی از قحطی شدند که همه‌ی ولایت را فراگرفته بود و برای خرید خوارو بار ذخیره شده توسط یوسف به مصر و نزد یوسف آمدند. یوسف خود را ناآشنا نشان داد و به آنها گفت: چرا به مملکت ما آمده‌اید؟ گفتند: برای تهیه‌ی خوراکی آمده‌ایم. یوسف گفت: شاید جاسوس باشید؟ گفتند: پناه بر خدا! گفت: از کجا آمده‌اید و اهل کجا هستید؟ گفتند: از سرزمین کنعان می آییم و پدر ما یعقوب، پیامبر خداست. گفت: آیا بجز شما اولادی دیگر دارد؟ گفتند: بله، ما دوازده برادر بودیم برادر کوچکترمان در صحرا از بین رفت ـ که پدر او را از همه‌ی ما بیشتر دوست داشت ـ و برادر تنی‌اش باقی است که پدر او را نزد خود نگه داشته است. و ما ده نفر آمده‌ایم. یوسف دستور داد از آنها پذیرایی و احترام به عمل آورند.[2] ﴿و لما جهزهم بجهازهم﴾ بعد از این‌که خوراک و خواروبار را برای آنها آماده کرد و مایحتاج سفر آنها را به آنان داد، ﴿قال ائتونی بأخ لکم من أبیکم﴾ گفت: برادر خود، بنیامین را با خود بیاورید تا حرف شما را باور کنم. ﴿ألا ترون أنی أوفی الکیل﴾ مگر نمی‌بینید که من پیمانه را بدون کم و کاست تمام می‌کنم. ﴿و أنا خیر المنزلین﴾ من بهترین مهمان‌نوازم و از مهمانان به نحو احسن پذیرایی می‌کنم. از آنها نیز به خوبی پذیرایی کرده بود. ﴿فإن لم تأتونی به فلا کیل لکم عندی و لاتقربون﴾ اگر برادرتان را با خود نیاورید، بعد از این پیش من خواروبار نخواهید داشت، و باری دیگر به کشور من نزدیک نشوید. آنها را ترغیب و سپس تهدید کرد. در البحر آمده است: ظاهر این است که تمام کارهای یوسف بر مبنای وحی و از جانب خدا بود، وگرنه نیک‌مردی چنان مقتضی بود که نزد پدر بشتابد و او را بخواند، اما خدا می‌خواست پاداش و محنت یعقوب را تکمیل کند. و تعبیر و تفسیر خواب تحقق یابد.[3]

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۲۴۹/۲.

۲ـ تفسیر جلالین ۲۴۹/۲.

۳ـ البحر المحیط ۳۲۲/۵.

﴿قالوا سنراود عنه أباه و إنا لفاعلون﴾ گفتند: در پی فریب دادن پدر خواهیم بود و برای بیرون آوردنش حیله و نیرنگ به‌کار می‌بریم و حتما در این مورد تلاش می‌کنیم. **﴿و قال لفتيانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم﴾** یوسف به کارگران و نوکران گفت: پولی را که بابت خرید خوارو بار پرداخته‌اند در ظرف‌هایشان بگذارید. **﴿لعلهم يعرفونها إذا انقلبوا إلى أهلهم﴾** تا وقتی که نزد خانواده‌ی خود برگشتند و بارها را باز کردند، آن را ببینند و بشناسند. **﴿لعلهم يرجعون﴾** شاید وقتی آن را دیدند، پیش ما برگردند؛ چون یوسف می‌دانست آیین آنها آنان را وادار می‌کند که بها را مسترد دارند؛ زیرا آنان از خوردن حرام پاکند. پس این امر بیشتر آنها را به عودت تشویق می‌کند. **﴿فلما رجعوا إلى أبيهم قالوا يا أبانا منع منا الكيل﴾** وقتی پیش پدر برگشتند ـ قبل از این‌که بارها را باز کنند ـ گفتند: پدر جان! ما را تهدید کرده‌اند که اگر بنیامین را این مرتبه با خود نبریم، دیگر خوارو‌بار و مواد خوراکی به ما نخواهند داد؛ چون پادشاه گمان برده بود که ما جاسوسیم، و ما داستان خود را به او گفتیم، او از ما خواست برادر خود را با خود ببریم تا صدق سخنان ما محقق شود. **﴿فأرسل معنا أخانا نكتل﴾** پس برای این‌که به حبوبات مورد نیاز نایل آییم برادر بنیامین را با ما بفرست. **﴿و إنا له لحافظون﴾** ما او را از هر گزندی محافظت می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم مشکلی برایش پیش بیاید. **﴿قال هل آمنكم عليه إلا كما أمنتكم على أخيه من قبل﴾** یعقوب به آنها گفت: چگونه به شما اعتماد کنم در حالی که بعد از این‌که تضمین نمودید از یوسف محافظت به عمل آورید آن کار را کردید و به عهد و پیمان خیانت کردید؟ می‌ترسم همان‌طور که برای برادرش دسیسه چیدید برای این هم نیرنگی به کار برید؟ از این‌رو به شما باور و اطمینان ندارم که از او محافظت کنید. بلکه من فقط به محافظت خدا اطمینان دارم. **﴿فالله خير حافظا﴾** حفظ و صیانت خدا از حفظ و صیانت شما بهتر است. **﴿و هو أرحم الراحمين﴾** همو از والدین و برادرانش مهربانتر است. لذا امیدوارم منت حفظ او را بر من بنهد. و دو مصیبت را با هم بر من روا ندارد.

﴿و لما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت إليهم﴾ وقتی بار محتوی خوارو بار را باز کردند بهای خوراکی را در میان کالا یافتند. ﴿قالوا یا أبانا ما نبغی﴾ گفتند: پدر جان! دیگر چه می‌خواهیم؟ چه چیزی بالاتر از فضل و کرم پادشاه می‌جوییم؟ ﴿هذه بضاعتنا ردت إلینا﴾ این بهای خواروبار است و نمی‌دانیم به چه علت به ما مسترد شده است. آیا بالاتر از این احسان چیزی پیدا می‌شود؟ پیمانه را کاملاً به ما داده و بهای آن را هم مسترد کرده است!! بدین‌وسیله می‌خواستند پدرشان از اصرار و پافشاری دست بردارد و نظرش را تغییر بدهد. ﴿و نمیر أهلنا﴾ مواد خوراکی برای خانواده می‌آوریم. ﴿و نحفظ أخانا﴾ برادر خود را از هر آسیب و گزندی حفظ می‌کنیم. به منظور مبالغه و تشویق پدر در فرستادن برادر، لفظ را تکرار کرده‌اند. ﴿و نزداد کیل بعیر﴾ اگر برادر همراه ما باشد بار یک شتر اضافه می‌گیریم. روایت شده است به هر کس بیش از یک‌بار داده نمی‌شد. از این‌رو بار ده شتر به آنها داد. یازده هم را نداد مگر این‌که دیگر برادرشان حاضر شود. ﴿ذلك کیل یسیر﴾ پادشاه به آسانی آن را می‌دهد؛ چون انسانی سخاوتمند است. ﴿قال لن أرسله معکم حتی تؤتون موثقاً من الله لتأتنّنی به﴾ پدر به آنها گفت: تا تعهد مؤکد نسپارید و به خدا قسم نخورید که او را پیش من باز می‌آورید، من بنیامین را با شما به مصر نمی‌فرستم. ﴿إلا أن یحاط بکم﴾ مگر وقتی که همه مغلوب شوید و قدرتی نداشته باشید او را نجات دهید و هیچ راه و حیله نمانده باشد. مجاهد گفته است یعنی: مگر این‌که همه بمیرید، که چنین امری عذر به حساب می‌آید. ﴿فلما آتوه موثقهم﴾ بعد از این‌که تعهد مؤکد را به او دادند، ﴿قال الله علی ما نقول وکیل﴾ گفت: خدا را بر گفته و پیمان خود وکیل می‌گیریم. ﴿و قال یابنی لاتدخلوا من باب واحد و ادخلوا من أبواب متفرقه﴾ گفت: ای فرزندام! از یک دروازه وارد مصر نشوید، بلکه از دروازه‌های متفرق وارد شوید. مفسران گفته‌اند: از زخم چشم ترسیده بود که اگر با هم از یک دروازه وارد شوند چشم بد آنها را بزنند؛ چون اهل جمال و هیبت بودند. و همان‌طور که در حدیث آمده است؛

چشم حقیقت دارد، انسان را به قبر و شتر را در دیگ می‌اندازد. ﴿و ما أغنی عنکم من الله من شیء﴾ من نمی‌توانم با تدبیر خودم چیزی از قضا و قدر خدا را از شما دفع کنم؛ چون حذر و احتیاط تقدیر را رد نمی‌کند. ﴿إن الحکم إلا لله﴾ تمام امور فقط در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و احدی در آن شریک نیست. و هیچ چیز مانع فرمان خدا نمی‌شود. ﴿علیه توکلت﴾ فقط به او تکیه می‌کنم و بر او اعتماد دارم. ﴿و علیه فلیتوکل المتوکلون﴾ اهل ایمان و توکل باید فقط به او تکیه کنند و کار خود را به او واگذارند. ﴿و لما دخلوا من حیث أمرهم أبوهم﴾ مطابق توصیه‌ی پدر از دروازه‌های متفرق وارد شدند. ﴿ما کان یغنی عنهم من الله من شیء﴾ وارد شدن آنها از دروازه‌های متفرق چیزی از قضا و تقدیر خدا را از آنان دفع نکرد. ﴿إلا حاجة فی نفس یعقوب قضاها﴾ جز این‌که یعقوب قبلاً ترسید که فرزندانش دچار ضرر و زیانی شوند و از بس که به فرزندان شفقت داشت از چشم بد می‌ترسید. ﴿و إنه لذو علم لما علمناه﴾ یعقوب دارای علمی وسیع است؛ چون ما به طریق وحی به او آموختیم. این عبارت تمجید بزرگی است از یعقوب از جانب خدا؛ زیرا به وسیله‌ی نور نبوت می‌دانست که تقدیر به وسیله‌ی احتیاط و حذر دفع نمی‌شود. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم از آنچه خدا به پیامبران و برگزیدگان اختصاص داده است بی‌خبرند، از قبیل علومی که در دو جهان برای آنان مفید است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إنی أری سبع بقرات﴾ صیغه‌ی مضارع برای حکایت حال گذشته به‌کار رفته است.

۲- در بین ﴿سمان ... و عجاف﴾ و ﴿خضر ... و یابسات﴾ طباق برقرار است.

۳- ﴿أضغاث أحلام﴾ این تعبیر از بلیغ‌ترین و لطیف‌ترین انواع استعاره می‌باشد؛ زیرا اضغاث به معنی بسته و پشته‌ی به هم فشرده‌شده‌ی گیاه است و اختلاط مطالب مطلوب و مکروه و خیر و شر را به مجموعه‌ای از گیاهان خشک و سبز تشبیه کرده است.

۴- ﴿یوسف أیها الصدیق﴾ براعة الاستهلال است و به امید اجابت درخواست، تمجید را

قبل از درخواست آورده است.

۵ـ ﴿يأكلن ما قدمتم لهن﴾ شامل مجاز عقلی است؛ زیرا سال‌ها چیزی را نمی‌خورند بلکه مردم مواد ذخیره شده را در خلال سال‌ها می‌خورند. پس از باب اسناد به زمان است، مانند قول فحصاء که می‌گویند: «نهار الزهد صائم و ليله قائم».

٦ـ ﴿لأمارة بالسوء﴾ به منظور مبالغه در وصف نفس نگفته است: «آمرة»؛ زیرا نفس بسیار مردم را به پرتگاه می‌برد و آنها را گمراه می‌کند. فعال از صیغه‌های مبالغه است.

۷ـ ﴿فعرفهم و هم له منكرون﴾ در بین «عرف» و «انكر» طباق است.

۸ـ ﴿لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من أبواب متفرقة﴾ شامل اطناب است. اطناب عبارت است از این‌که لفظ از معنی بیشتر باشد. و فایده‌ی اطناب مستقر کردن مفهوم در نهاد است و نیز شامل طباق سلب است.

فواید: پیامبر ﷺ کرم و صبر و شکیبایی حضرت یوسف را ستوده و فرموده است: «اگر به اندازه‌ی یوسف در زندان می‌ماندم طلب را اجابت می‌کردم»، همین حدیث برای اثبات پاکدامنی و نزاهت حضرت یوسف کافی است.[1]

لطیفه: بعضی از دانشمندان آورده‌اند: هنوز زنان به یوسف ؑ تمایل شهوت‌انگیز داشتند تا این‌که خدا هیبت نبوت را به او داد. آنگاه هیبت نبوتش هر بیننده‌ای را به خود مشغول کرد، به گونه‌ای که جمال وی را فراموش نمودند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ

۱ـ بسی بعید است پیامبر چنین گفته باشد (م).

إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿۷۰﴾ قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ ﴿۷۱﴾ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ ٱلْمَلِكِ وَ لِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿۷۲﴾ قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۷۳﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ ﴿۷۴﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلظَّالِمِينَ ﴿۷۵﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلْمَلِكِ إِلَّا أَن يَشَاءَ ٱللهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿۷۶﴾ قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَاناً وَ ٱللهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿۷۷﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۷۸﴾ قَالَ مَعَاذَ ٱللهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذاً لَظَالِمُونَ ﴿۷۹﴾ فَلَمَّا ٱسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيّاً قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقاً مِنَ ٱللهِ وَ مِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ ٱلْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ ٱللهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ ٱلْحَاكِمِينَ ﴿۸۰﴾ ٱرْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ٱبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿۸۱﴾ وَاسْأَلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ ٱلْعِيرَ ٱلَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۸۲﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى ٱللهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۸۳﴾ وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۸۴﴾ قَالُوا تَاللهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَالِكِينَ ﴿۸۵﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى ٱللهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ ٱللهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾ يَا بَنِيَّ ٱذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ ٱللهِ إِنَّهُ لَايَيْأَسُ مِن رَّوْحِ ٱللهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْكَافِرُونَ ﴿۸۷﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا ٱلْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ ٱللهَ يَجْزِي ٱلْمُتَصَدِّقِينَ ﴿۸۸﴾ قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ ﴿۸۹﴾ قَالُوا أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا أَخِي قَدْ مَنَّ ٱللهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ ٱللهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۹۰﴾ قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ ٱللهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿۹۱﴾ قَالَ

لَاتَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ ﴿۹۲﴾ ٱذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۹۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در این آیات دربارەی آمدن برادران یوسف به مصر بحث می‌شود که «بنیامین»، برادر شقیق یوسف نیز همراه آنان است. و دربارەی حال او به هنگام پیدا شدن پیمانەی دربار او و این‌که یوسف به حکم شریعت یعقوب او را بازداشت کرد، گفتگو می‌کند. سپس در مورد مصیبت و محنت وارده بر یعقوب بر اثر فقدان دو پسرش گفتگو می‌کند که بر اثر حزن و اندوه بینایی خود را از دست داد.

معنی لغات: ﴿نبتئس﴾ محزون می‌شویم. ﴿العیر﴾ شترانی که بار بر پشت دارند. سپس بر اثر کثرت استعمال بر هر کاروانی اطلاق شد. ﴿صواع﴾ کاسه‌ای که در پیمانه به‌کار می‌رود و به صورت مذکر و مؤنث می‌آید. صاع یعنی سقایت. ﴿زعیم﴾ ضامن. ﴿سوّلت﴾ آراست و آسان کرد. ﴿کظیم﴾ آنکه اندوه و کین خود را فرو می‌خورد. ﴿تفتؤا﴾ و لا تفتأ و لا تزال از افعال ناقصه می‌باشند و به معنی هنوز هستند. ﴿حرضا﴾ مرضی است که به هلاک منجر می‌شود. شاعر گفته است:

سری همّی فأمرضنی — و قِدماً زادنی مرضا
کذاك الحب قبل الیوم — مما یورث الحرضا

«فکر و خیالم به سوی یار شتافت و مرا بیمار کرد و بیماری قدیمی مرا افزود. همچنین عشق پیش از امروز، موجب هلاکت می‌شود».

جرض در اصل به معنی تباهی جسم یا عقل است. ﴿بثی﴾ بث اندوه شدید است. ﴿فتحسّسوا﴾ جستجوی چیزی از راه حواس و شناخت چیزی از طریق تحقیق و

استقرای دقیق. تحسس در کار نیک و تجسس در کار بد به‌کار می‌رود. عده‌ای می‌گویند: در خیر و شر به‌کار می‌رود. ﴿لا تثریب﴾ توبیخ و سرزنشی در کار نیست.

تفسیر: ﴿و لما دخلوا علی یوسف﴾ وقتی فرزندان یعقوب نزد یوسف آمدند، ﴿آویٰ إلیه أخاه﴾ برادر شقیق خود، بنیامین را در آغوش گرفت و در کنار خود نهاد. ﴿قال إنی أنا أخوك﴾ گفت: من برادر تو، یوسفم. این را به تو می‌گویم اما این را به هیچ‌کس نگو. ﴿فلا تبتئس بما کانوا یعملون﴾ از آنچه در گذشته با ما کرده‌اند غصه مخور، که خدا نسبت به ما لطف نیکو داشته و با خیر و سعادت ما را در کنار هم قرار داده است. مفسران گفته‌اند: وقتی برادران یوسف وارد شدند یوسف از آنان احترام و پذیرایی و مهمان‌داری نیکو به عمل آورد، آنگاه هر دو نفر از آنان را در یک اطاق جا داد و بنیامین تنها ماند و گفت: این یکی رفیق ندارد، پس با من می‌باشد. پس از آن یوسف او را در آغوش گرفت و دست در گردنش انداخت و به او گفت: من برادرت یوسف هستم، از کاری که کردند ناراحت و افسرده مباش. سپس به او گفت: برای این‌که او را نزد خود نگه دارد حیله‌ای به‌کار خواهد برد. و به او گفت: راز را مکتوم بدارد. ﴿فلما جهزهم بجهازهم﴾ وقتی نیاز آنان را برآورده کرد و بار شتران آنها را از خوراک تدارک دید، ﴿جعل السقایة فی رحل أخیه﴾ یوسف دستور داد کاسه‌ی پیمانه را که از طلا بود در بار شتر برادرش، «بنیامین» قرار دهند. ﴿ثم أذن مؤذن﴾ آنگاه جارچی جار داد. ﴿أیتها العیر﴾ ای کاروانیان و ای مسافران کاروانی! ﴿إنکم لسارقون﴾ شما جمعی دزد هستید؛ چون مصلحت نگه‌داشتن برادر اقتضا کرد، تهمت دزدی به آنان را روا داشت. ﴿قالوا و أقبلوا علیهم ماذا تفقدون﴾ به آنها رو آوردند و گفتند: چه چیزی را گم کرده‌اید؟ مفسران گفته‌اند: وقتی جارچیان نزد آنها آمدند گفتند: مگر ما از شما احترام به عمل نیاوردیم و از شما مهمان‌داری و پذیرایی نکردیم، و پیمانه را کامل به شما ندادیم و با شما طوری عمل نکردیم که با دیگران چنان نکردیم؟ گفتند: آری! موضوع چیست؟ گفتند: ظرف پیمانه‌ی پادشاه را گم کرده‌ایم و به جز

شما به کسی ظنین نیستیم، از این رو گفتند: ﴿قالوا و أقبلوا علیهم ماذا تفقدون﴾ به آنها رو آوردند و پرسیدند: چه چیزی گم شده است و چه چیزی را از دست داده‌اید؟ در گفته‌ی ﴿ماذا تفقدون﴾ به جای «ماذا سرقنا» آنان را به رعایت حسن ادب راهنمایی می‌کنند تا بدون دلیل بی‌گناهان به دزدی متهم نشوند. از این جهت در مقابل آنان ادب را رعایت کرده و در جواب آنان گفتند: ﴿قالوا نفقد صواع الملك﴾ گفتند: پیمانه‌ی طلایی پادشاه که با جواهرات تزیین شده است از ما گم شده است. ﴿و لمن جاء به حمل بعیر﴾ هرکس پیمانه را به ما بازگرداند، به عنوان جایزه بار یک شتر خوارو بار دارد. ﴿و أنا به زعیم﴾ و من آن را تضمین می‌کنم. ﴿قالوا تالله لقد علمتم ماجئنا لنفسد فی الأرض﴾ قسمی است متضمن معنی تعجب. یعنی با تعجب گفتند: ای قوم! قسم به خدا شما می‌دانید ما به قصد ایجاد فساد در خاک شما نیامده‌ایم. ﴿و ما کنا سارقین﴾ و ما از جمله افرادی نیستیم که به صفت دزدی موصوفند. و هرگز دزدی نکرده‌ایم؛ چون ما فرزندان پیامبران هستیم و مرتکب چنین عملی زشت نمی‌شویم. بیضاوی گفته است: به آگاهی و علم مأموران حکومت بر برائت خود استشهاد کردند؛ زیرا مأموران امانت‌داری و صداقت آنان را می‌دانستند؛ زیرا بهایی را که در بار آنان گذاشته بودند مسترد داشته و دهان چهارپایان را بسته بودند تا زراعت یا خوراک کسی را نخورند.[1] ﴿قالوا فما جزاؤه إن کنتم کاذبین﴾ گفتند: اگر دروغ گفتید، پاداش دزد چیست؟ ﴿قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه﴾ گفتند: کیفر دزدی که پیمانه دربارش پیدا شود این است که برده و مملوک صاحب مال مسروقه گردد. ﴿کذلك نجزی الظالمین﴾ ما افرادی را که از حدود خدا تجاوز می‌کنند و به سرقت و امثال آن می‌پردازند، این چنین کیفر می‌دهیم. این گفته از آنها است، حکم شریعت یعقوب چنین بود. و با قطع دست در شریعت اسلام منسوخ شد. ﴿فبدأ بأوعیتهم قبل وعاء أخیه﴾

۱ـ بیضاوی ۲۶۷.

اول به بازرسی بارهای آنان قبل از بار برادرش، بنیامین پرداخت. مفسران گفته‌اند: این کار اوج مهارت را نشان می‌دهد تا تهمت و سوءظن را برطرف کند؛ چون بعد از این‌که ادعای بی‌گناهی کردند به آنان گفتند: باید بارهای یکایک شما بازرسی شود. آنگاه آنان را نزد یوسف بردند. یوسف قبل از بازرسی بار بنیامین، بازرسی وسایل آنها را شروع کرد. قتاده گفته است: هر ظرف و باری را که باز می‌کرد و آن را بازرسی می‌نمود از این‌که آنها را متهم کرده بود از خدا طلب بخشودگی می‌کرد، تا به بار برادرش رسید که از همه کوچکتر بود، یوسف گفت: گمان نمی‌کنم چیزی در این وجود داشته باشد. اما برادران گفتند: برای این‌که خاطرت جمع و مطمئن باشد، حتماً باید بار او را هم تفتیش کنی، تا ما هم آسوده‌خاطر شویم. به محض این که بار را گشودند کاسه را در آن یافتند. همان‌گونه که خدا فرموده است: ﴿ثم استخرجها من وعاء أخيه﴾ سپس کاسه را از میان وسایل بنیامین بیرون آورد. وقتی آن را بیرون آورد، برادران سر شرمندگی را پایین انداختند و شروع به سرزنش وی کردند و می‌گفتند: آبروی ما را بردی و روی ما را سیاه کردی ای پسر راحیل! ﴿كذلك كدنا ليوسف﴾ آنچنان وضع را برای یوسف تدبیر کردیم و حیله را به او الهام نمودیم تا برادرش را نزد خود نگه دارد. ﴿ما كان ليأخذ أخاه في دين الملك﴾ چرا که یوسف طبق آیین پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد؛ چون نزد او کیفر سارق زدن او و جریمه‌ای معادل دو برابر مال مسروقه بود. ﴿إلا أن يشاء الله﴾ مگر به میل و اجازه‌ی خدا. آیه بیانگر آن است که این حیله به تعلیم و الهام خدا صورت گرفته است. ﴿نرفع درجات من نشاء﴾ به وسیله‌ی علم، قدر و منزلت هر یک از بندگان را که بخواهیم بالا می‌بریم، همان‌طور که قدر و منزلت یوسف را بالا بردیم. ﴿و فوق كل ذي علم عليم﴾ بالاتر از هر دانشمندی، دانشمندی دیگر هست، تا به دانشمند نهایی یعنی پروردگار عالمیان می‌رسد. حسن گفته است: بالاتر از هر عالم عالمی هست تا علم به خدا منتهی می‌شود. و ابن‌عباس گفته است: یعنی خدا دانا و آگاه است و بر تمام عالمان تفوق

دارد.[1] ﴿قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل﴾ گفتند: اگر این دزدی کرده است قبلاً برادر شقیقش، «یعنی یوسف» هم دزدی کرده بود. یوسف و برادرش را به دزدی متهم کردند. ﴿فأسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم﴾ یوسف آن گفته و اتهام را در دل خود نگه داشت و کتمان کرد و از سر لطف و محبت نسبت به آنها آن را به روی برادران نیاورد. ﴿قال أنتم شر مکانا﴾ گفت: شما دارای منزلتی پست و بد هستید که برادر خود را از پدر دزدیدید، آنگاه دارید بی‌گناهی را متهم می‌کنید و به او افترا می‌بندید. این سخنان را روبروی آنها بر زبان نیاورد بلکه آن را در دل گفت. ﴿و الله أعلم بما تصفون﴾ خدا به گفته‌های نادرست و افتراهایتان آگاه‌تر است. ﴿قالوا یا أیها العزیز إن له أبا شیخا کبیراً﴾ بدین‌وسیله می‌خواستند مهر و عطوفت او را برانگیزند و با التماس گفتند: ای آقای بزرگوار و بلندپایه! این پسر پدری پیر دارد که تاب تحمل جدایی او را ندارد. ﴿فخذ أحدنا مکانه﴾ پس لطف کن یکی از ما را به جای او نگه دار که در نزد پدر به اندازه‌ی او از قدر و منزلت و محبت برخوردار نیستیم. ﴿إنا نراك من المحسنین﴾ احسان و نیکی خود را در حق ما به اتمام برسان. ما را به احسان و کرم خود عادت داده‌ای. ﴿قال معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده﴾ گفت: از این‌که یکی را به گناه دیگری بگیریم به خدا پناه می‌بریم. ﴿إنا إذا لظالمون﴾ اگر چنین کاری بکنیم جزو ستمکاران خواهیم شد. آلوسی گفته است: تعبیر گفته‌ی ﴿من وجدنا متاعنا عنده﴾ به جای «من سرق» به خاطر تحقیق حق و دوری جستن از دروغ است.[2] ﴿فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا﴾ وقتی از قبول درخواستشان کاملاً نومید شدند و دریافتند که امیدواری سودی ندارد، دوری از مردم را اختیار کردند و با خود به گفتگو و مشاوره پرداختند. ﴿قال کبیرهم ألم تعلموا أنّ أباکم قد أخذ علیکم موثقا من الله﴾ برادر بزرگشان، «روبیل» گفت: مگر شما با پدر عهد و پیمان نبستید و تعهد

۱ـ طبری ۲۷/۱۳.
۲ـ روح‌المعانی ۳۴/۱۲.

موکد ندادید که برادر را برگردانید؟ ﴿و من قبل ما فرطتم فی یوسف﴾ قبل از این به یاد نمی‌آورید که در حق یوسف چه تفریطی کردید؟ پس حالا با چه رویی پیش پدر برمی‌گردید؟ ﴿فلن أبرح الأرض حتی یأذن لی أبی﴾ تا پدر به من اجازه ندهد خاک مصر را ترک نمی‌کنم. ﴿أو یحکم الله لی﴾ یا خدا حکم خلاص برادرم را بدهد. ﴿و هو خیر الحاکمین﴾ همو یعنی خدای متعال عادلترین حاکمان است که جز به حق و عدالت حکم نمی‌کند. ﴿ارجعوا إلی أبیکم فقولوا یا أبانا إن ابنك سرق﴾ پیش پدر برگردید و به او خبر دهید و حقیقت ماجرا را برایش توضیح دهید و بگویید: پسرت، بنیامین دزدی کرد. ﴿و ما شهدنا إلا بما علمنا﴾ و ما جز به آنچه که دیده‌ایم گواهی نمی‌دهیم. ما خود کاسه را در داخل بار او دیدیم. ﴿و ما کنا للغیب حافظین﴾ وقتی به تو تعهد و اطمینان دادیم نمی‌دانستیم دزدی می‌کند. ﴿و اسأل القریة التی کنا فیها﴾ حقیقت امر را از مردم مصر بپرس. بیضاوی گفته است: یعنی نزد مردم مصر بفرست و در این رابطه از آنها بپرس.[1] ﴿و العیر التی أقبلنا فیها﴾ و نیز از کاروانیانی که با آنها می‌آمدیم بپرس که جماعتی از مردم کنعان بودند و در این سفر همراه ما بودند. ﴿و إنا لصادقون﴾ در مورد آنچه که گفتیم صادقیم. ﴿قال بل سوّلت لکم أنفسکم أمرا﴾ یعقوب گفت: بلکه نفس و نهادتان کار و حیله‌ای را برایتان آراسته و آسان کرده و آن را عملی کرده‌اید. آنان را به دسیسه و توطئه‌چینی علیه «بنیامین» متهم کرد؛ چون قبلاً چنین عملی را نسبت به یوسف انجام داده بودند. ﴿فصبر جمیل﴾ یعنی چاره‌ای جز صبر ندارم و پاداش آن را از خدا می‌خواهم. ﴿عسی الله أن یأتینی بهم جمیعاً﴾ امیدوارم خدا نگرانی و آشفتگی خاطر مرا با اجتماع آنها در کنارم برطرف کند و چشمم به دیدن آنها روشن شود. ﴿إنه هو العلیم الحکیم﴾ همو از حال من آگاه و در تدبیر و تصرفش حکیم است. ﴿و تولی عنهم﴾ بر اثر ناخوش‌آیندی خبری که شنید از آنها

۱ـ بیضاوی ۲٦٨.

روگردان شد. ﴿و قال يا أسفى على يوسف﴾ وگفت: آه حزن و اندوه و حسرت دوری از یوسف چقدر سنگین است! ﴿و ابيضت عيناه من الحزن﴾ بر اثر شدت حزن و اندوه ناشی از فقدان دو فرزند بینایی‌اش ضعیف شد و از بین رفت.[۱] ﴿فهو كظيم﴾ قلبش از افسردگی و کین و اندوه لبریز شد اما آن را در دل نگه داشت و کتمان کرد. مصیبت سنگین سایه‌ی سیاهی از غصه و اندوه را بر قلب او مستولی کرد. ابوسعود گفته است: هر چند مشکل تازه، مسأله‌ی برادر یوسف بود، اما با این وجود غم از دست دادن یوسف یک لحظه او را تنها نمی‌گذاشت و برای او تأسف می‌خورد؛ زیرا یاد و خاطره‌ی یوسف تمام زوایای قلبش را فرا گرفته بود و هرگز آن را فراموش نمی‌کرد. و نیز از زنده بودن این دو مطمئن بود و امید بازگشت آنها را داشت ولی در مورد یوسف جز فضل و رحمت خدا امیدی نداشت.[۲] و رازی گفته است: اندوه جدید حزن قدیم را که در نهاد مکنون است زنده و تقویت می‌کند. و غم ایجاد غم و غصه می‌کند. شاعر گفته است:

فقلت له إن الأسى يبعث الأسى ... فدعني فهذا كله قبر مالك[۳]

«به او گفتم: اندوه اندوه برمی‌انگیزد. مرا به حال خود رها کن این همه قبر مالک است».

﴿قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف﴾ گفتند: به خدا قسم همچنان یاد یوسف می‌کنی، ﴿حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين﴾ تا بر اثر غم و اندوه بیمار یا نابود می‌شوی. ﴿قال إنما أشكوا بثي و حزني إلى الله﴾ یعقوب گفت: شکایت و درددل را نزد شما نمی‌کنم، بلکه آن را پیش خدا باز می‌گویم که شکوی فقط نزد او فایده دارد و بس.

۱ـ عشی البصر یعنی از شدت گریه بینایی ضعیف شد به گونه‌ای که نمی‌تواند ببیند و انگار پرده‌ای بر آن افتاده است. شاعر گفته است: عشيت عيناى من طول البكا: بر اثر گریه طولانی دو چشمم کور شدند. مفسران گفته‌اند: یعقوب از شدت تاسف بر یوسف شش سال نابینا ماند تا این‌که به سبب پیراهنش مشکل برطرف شد، و به آیه‌ی ﴿ألقاه على وجهه فارتد بصيرا﴾ استدلال کرده‌اند.

۲ـ ابوسعود ۳/ ۸۸.

۳ـ فخر رازی ۱۸/ ۱۹۳.

﴿وأعلم من الله ما لاتعلمون﴾ از رحمت و نیکی خدا مطالبی را می‌دانم که شما آن را نمی‌دانید، لذا امیدوارم مرا مورد مهر و لطف خود قرار دهد و موجبات گشایش و آسایشم را فراهم سازد. **﴿یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه﴾** ای فرزندانم! به آنجا بروید که آمده‌اید و حواس خود را به‌کار بگیرید، به جستجوی یوسف و برادرش بپردازید. **﴿و لا تیأسوا من روح الله﴾** از مهر و رحمت خدا نومید نشوید. **﴿إنه لاییأس من روح الله إلا القوم الکافرون﴾**؛ زیرا جز منکران و بی‌باوران هیچ کس از رحمت خدا نومید نمی‌شود. **﴿فلما دخلوا علیه قالوا یا أیها العزیز مسنا و أهلنا الضر﴾** در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی به مصر برگشتند و نزد یوسف رفتند و آنگاه گفتند: ای عزیز مصر! کمبود و قحطی سخت بر ما و خانواده‌ی ما فشار آورده است. **﴿و جئنا ببضاعة مزجاة﴾** و با کالایی نامرغوب و ناچیز آمده‌ایم، کالایی که هر بازرگانی آن را رد کرده و نمی‌پذیرد. ابن‌عباس گفته است: کالایشان نامرغوب بود و در مقابل خواروبار پذیرفته نمی‌شد.[۱] به منظور جلب ترحم و عطوفت، از خود ذلت و گردن‌کجی نشان دادند. **﴿فأوف لنا الکیل﴾** پیمانه را برای ما کامل کن و به سبب نامرغوبی کالای ما آن را کم مکن. **﴿و تصدق علینا﴾** با برگشت دادن برادرمان[۲] یا با صرف‌نظر کردن از بی‌ارزشی بضاعت، بر ما منت بنه و صدقه روا دار. **﴿إن الله یجزی المتصدقین﴾** در حقیقت خدا پاداش صدقه‌دهندگان را می‌دهد و به بهترین وجه پاداش احسان را می‌دهد. وقتی آنان تا این حد در مضیقت و ذلت قرار گرفتند و از در استرحام درآمدند، رقت قلب و دلسوزی به او دست داد. و آنچه را تا آن موقع درباره‌ی خودش مکتوم داشته بود، ابراز داشت. **﴿قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و أخیه إذ أنتم جاهلون﴾** آیا به یاد می‌آورید در عهد شباب و غرور نسبت به

۱ـ رازی ۱۸/۲۰۱.

۲ـ این قول ابن جریج است اما طبری می‌گوید: منظور این است: کالایمان نامرغوب است و از ما چشم‌پوشی کن.

یوسف و برادرش چه کار کردید؟ غرض بزرگ نمایاندن حادثه است، انگار می‌گوید: چه بزرگ و هولناک بود آنچه درباره‌ی یوسف انجام دادید و چه اقدامی زشت و پلید بود!! ابوسعود گفته است: این مطلب را به عنوان نصیحت و تشویق به توبه کردن و ابراز دلسوزی به حال آنان بیان کرد.[1] ﴿قالوا أإنك لأنت يوسف﴾ یعنی برادران شگفت‌زده و تعجب کرده گفتند: آیا واقعاً تو یوسف هستی؟! ﴿قال أنا يوسف و هذا أخي﴾ یوسف گفت: بله، من یوسفم و این هم برادرم است. ﴿قد من الله علينا﴾ خدا منت رهایی و نجات از بلا و جمع شدن در کنار هم و عزت بعد از ذلت را بر ما نهاده است. ﴿إنه من يتق و يصبر﴾ واقعاً هرکس که از خدا بترسد و به یاد او باشد و در موقع بلا و سختی صبر و شکیبایی داشته باشد، ﴿فإن الله لايضيع أجر المحسنين﴾ پاداش آنان را نادیده نمی‌گیرد و اجر نیکی آنان را تباه نمی‌کند. بلکه به آنان پاداش کاملتر می‌دهد. بیضاوی گفته است: آوردن «محسنين» به جای ضمیر به این خاطر است که می‌خواهد بگوید: نیکوکار آن است که پرهیزگاری و صبر را با هم داشته باشد.[2] ﴿قالوا تالله لقد آثرك الله علينا﴾ آنان به خطا و گناه خود اقرار کرده و گفتند: به خدا قسم که خدا تو را در تقوا و شکیبایی و دانش و بردباری بر ما برتری داده است. ﴿و إن كنا لخاطئين﴾ و با کاری که در حق تو انجام دادیم ما خطاکار و گناهکار بودیم، به همین سبب خدا ما را خوار و تو را عزیز نمود، به تو اکرام و احترام و به ما خفت و خواری ارزانی داده است. ﴿قال لاتثريب عليكم اليوم﴾ یوسف به آنان گفت: امروز گناهی به گردن ندارید و کیفر و عقوبتی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف‌نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. ﴿يغفر الله لكم﴾ خداوند شما را می‌بخشاید. بدین ترتیب در مقابل عمل نادرست آنان او آنها را بیشتر مورد تفقد و تفضّل قرار می‌دهد. ﴿و هو أرحم الراحمين﴾ همو عزوجل منت بخشودگی بر توبه کار

۱ـ ابوسعود ۳/ ۹۰.
۲ـ طبری ۱۳/ ۵۷.

می‌نهد و از هر کس بیشتر نسبت به بندگانش مهربان است. ﴿اذهبوا بقمیصی هذا فألقوه علی وجه أبی﴾ بروید و این پیراهن مرا بر صورت پدرم بکشید. طبری گفته است: وقتی یوسف برادران را شناخت، درباره‌ی پدر از آنها سوال کرد. گفتند: از بس که غصه خورده است بینایی‌اش را از دست داده است، آنگاه پیراهن خود را به آنان داد. یوسف می‌خواست بدین‌وسیله مژده‌ی زنده بودن خود را به پدر بدهد و او را شاد و مسرور گرداند. ﴿یأت بصیرا﴾ بینایی‌اش را باز می‌یابد. ﴿و أتونی بأهلکم أجمعین﴾ تمام افراد خانواده و ذریت و اولاد یعقوب را پیش من بیاورید.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿و لما جهزهم بجهازهم﴾ و ﴿أذن مؤذن﴾ جناس اشتقاق مقرر است.

۲ـ در بین ﴿فأسرها ... و لم یبدها﴾ طباق موجود است.

۳ـ در ﴿شیخا کبیرا﴾ به منظور طلب عطوفت، اطناب مقرر است.

۴ـ ﴿واسأل القریة﴾ شامل مجاز مرسل با علاقه‌ی محلیت است.

۵ـ در بین دو لفظ ﴿أسف و یوسف﴾ جناس اشتقاق است.

۶ـ ﴿تالله﴾ شامل ایجاز حذف است؛ یعنی ﴿تالله لا تفتأ﴾.

۷ـ ﴿و تیأسوا من روح الله﴾ متضمن استعاره است؛ زیرا روح که به معنی نسیم لذت‌بخش و باطراوت است برای فرج و شادمانی بعد از مضیقت و تنگی و آسایش بعد از سختی استعاره شده است.

لطیفه: قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» آورده است که مرد عرب شنید یک نفر آیه‌ی ﴿فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا﴾ را می‌خواند. گفت: گواهی می‌دهم که مخلوق توانایی آوردن چنان کلامی را ندارد؛[۱] چون آیه عزلت و گوشه‌گیری آنان را از مردم

۱ـ کتاب الشفا بحث اعجاز قرآن.

یادآور شده‌است. آنها به کنجی خزیدند و به تبادل آرا پرداختند و مشورت نمودند که چگونه پدر را فریب داده و او را متقاعد سازند و به هنگام روبرو شدن با پدر چه بگویند. بنابراین هر چند آیه کوتاه و مختصر است اما متضمن معانی زیاد و داستانی طولانی است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَمَّا فَصَلَتِ ٱلْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ (۹۴) قَالُوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ ٱلْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ ٱلْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجهِهِ فَٱرْتَدَّ بَصِيراً قَالَ أَلَمْ أَقُل لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ ٱللهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قَالَ ٱدْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ ٱللهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قَالَ يَا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُم مِّنَ ٱلْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيْطَانُ بَينِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ ٱلْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ فَاطِرَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱) ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ مَا أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَأَيِّن مِنْ آيَةٍ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللهِ إِلَّا وَ هُم مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ ٱللهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى ٱللهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ ٱتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ ٱللهِ وَ مَا أَنَا مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا

رِجَالاً نُوحِي إِلَيْهِم مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا ٱسْتَيْأَسَ ٱلرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي ٱلْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: آیات از آمدن خانواده‌ی یعقوب به مصر و وارد شدن آنها بر یوسف سخن می‌گویند، یوسفی که در اوج عزت و شکوه و شوکت و عظمت قرار دارد. در این مقطع رؤیای او با سجده بردن یازده برادر و پدر و مادرش و جمع شدن آنان بعد از پراکندگی، و به وجود آمدن انس و الفت بعد از کدورت و آشفتگی تحق می‌یابد. آنگاه سوره نظرها را متوجه عجایب مکنون در کائنات می‌کند که دال بر قدرت و یگانگی خالق یکتا است. سپس سوره با متوجه ساختن انسان به پند و اندرز گرفتن از قصه‌های قرآن به پایان می‌رسد: **﴿لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب﴾**.

معنی لغات: ﴿تفندون﴾ ابلهی و خرفتی را به من نسبت می‌دهید. اصمعی گفته است: هرگاه یاوه‌گویی انسان افزون شود او را مفند خوانند. و زمخشری گفته است: تفنید به معنی خرفتی و بی‌خردی ناشی از پیری است. برای پیرمرد «مفند» گفته می‌شود اما برای پیرزن «مفنده» گفته نمی‌شود؛ چون در دوران جوانی دارای خرد و اندیشه نبوده تا در پیری آن را از دست بدهد.[1] **﴿ضلالك﴾** منحرف شدنت از راه صواب. **﴿البدو﴾** بادیه،

۱ـ کشاف ۲/۵۰۴.

بیابان. ﴿نزغ﴾ فاسد کرد و فریب داد. اصل آن از نزغ الراکب الدابة است، یعنی حیوان را به منظور تند رفتن هی کرد. ﴿فاطر﴾ مبدع و مخترع، از فطر به معنی شق کـردن آمـده است، سپس به معنی خلق و ایجاد به‌کار رفت. ﴿غاشیة﴾ عذابی که آنها را در برگیرد. ﴿بغتة﴾ ناگهان. ﴿بأسنا﴾ عذاب ما. ﴿عبرة﴾ پند و موعظه.

تفسیر: ﴿و لما فصلت العیر﴾ وقتی کاروان از مصر به طرف شام حرکت کرد، ﴿قال أبوهم إنی لأجد ریح یوسف﴾ یعقوب به افراد حاضر از نزدیکانش گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم. ابن‌عباس گفته است: بادی تند وزیدن گـرفت و از فـاصله‌ی هشت شبانه‌روز بوی یوسف را با خود آورد.[1] ﴿لولا أن تفنّدون﴾ اگر مرا به سفاهت و خرفتی یعنی بی‌عقلی متهم نـمی‌کنید. جواب ﴿لولا﴾ مـحذوف و تـقدیر آن چـنین است: «لأ خبرتکم أنه حی» به شما می‌گفتم که زنـده است. ﴿قالوا تالله إنك لفی ضلالك القدیم﴾ نوه‌ها و افراد حاضر به او گفتند: «به خدا قسم مثل گذشته اشتباه می‌کنی و نادرست فکر می‌کنی، و در محبت یوسف راه افراط را در پیش گرفته‌ای و مفتون او شده‌ای و همیشه او را به یاد می‌آوری و آرزوی دیدنش را داری. مفسران گفته‌اند: این سخنان را از این جهت می‌گفتند که گمان می‌کردند یوسف مـرده است. ﴿فلما أن جـاء البشـیر﴾ هـنگامی کـه مژده‌دهنده خبر خوش را آورد، مجاهد گفته است: مژده‌آور همان برادرش، یهودا بود که پیراهن خونین را پیش پدر برد، و گفت: همان‌طور که او را افسرده‌خاطر کردم او را مسرور و شاد می‌کنم.[2] ﴿ألقاه علی وجهه﴾ پیک خوش خبر پیراهن را بر صورت یعقوب کشید. ﴿فارتد بصیرا﴾ از فرط شادی و مسرت بینایی‌اش را بازیافت. ﴿قال ألم أقل لکم إنی أعلم من الله ما لاتعلمون﴾ یعقوب به فرزندانش گفت: مگر به شما نگفتم در مـورد زنـدگی یوسف چیزی را می‌دانم که شما آن را نمی‌دانید؟ و خدا برای تحقق رؤیا او را پیش من

۱ـ قرطبی ۲۵۹/۹.　۲ـ طبری ۶۳/۱۳.

باز خواهد آورد؟ مفسران گفته‌اند: یعقوب به فرزندانش یادآور شد: مگر من از همان ابتدا نگفتم: ﴿إنما أشکوا بثّی و حزنی إلی الله و أعلم من الله ما لاتعلمون﴾؟! روایت است که از مژده‌آور پرسید: یوسف چطور است؟! او هم گفت: پادشاه مصر است. یعقوب گفت: من با پادشاهی او کاری ندارم، وقتی او را ترک نمودی بر چه دینی بود؟ گفت: بر دین اسلام بود. یعقوب گفت: حالا نعمت خدا کامل شد.[1] ﴿قالوا یا أبانا استغفر لنا ذنوبنا﴾ فرزندان یعقوب از او خواستند برای آنان طلب بخشودگی گناه بکند، آنگاه به گناه خود اعتراف کردند و گفتند: ﴿إنا کنا خاطئین﴾ ما در عملی که نسبت به یوسف کردیم خطاکار بودیم. ﴿قال سوف أستغفر لکم ربی﴾ گفت: برایتان از خدا طلب بخشودگی می‌کنم. وعده‌ی استغفار به آنها داد و مفسران گفته‌اند دعا را تا وقت سحر به تأخیز انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. و گویا آن را تا روز جمعه به تأخیر انداخت؛ چون در پی ساعتی بود که در آن دعا مستجاب می‌شود.[2] ﴿إنه هو الغفور الرحیم﴾ همانا او پرده بر گناهان می‌کشد و نسبت به بندگان مهربان است. ﴿فلما دخلوا علی یوسف آویٰ إلیه أبویه﴾ وقتی یعقوب و فرزندان و خانواده‌ی آنها نزد یوسف آمدند، پدر و مادر را در آغوش گرفت. ﴿و قال ادخلوا مصر إن شاء الله آمنین﴾ درکمال امنیت و آسایش و به دور از هر مکروه و مصیبتی به سرزمین مصر وارد شوید و برای تبرک گفته است: ﴿إن شاءالله﴾. ﴿و رفع أبویه علی العرش﴾ پدر و مادر را درکنار خود بر تخت شاهی نشاند. ﴿و خروا له سجداً﴾ وقتی پیش او آمدند، پدر و مادر و برادرانش سجده بردند. مفسران گفته‌اند: در نزد آنان سجده برای احترام بود نه برای عبادت. ﴿و قال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل﴾ و گفت: پدرجان! این تأویل خوابی است که قبلاً و در عهد

۱ـ رازی ۱۸/ ۲۰۹.

۲ـ سید قطب - رحمه الله - می‌فرماید: یعقوب علیه السلام از عبارت «سوف ....» استفاده کرده است و این بیانگر آن است که قلبش جریحه‌دار شده و پس از برطرف شدن آن همه غصه و آلام برای آنها استغفار می‌کند.

کودکی آن را دیدم. ﴿قد جعلها ربی حقاً﴾ به درستی که پروردگارم آن را محقق ساخت. ﴿و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن﴾ و بر من منت نهاد که مرا از زندان رهانید.

مفسران گفته‌اند: یوسف از روی کرامت و شخصیت رفیعی که داشت داستان چاه را مطرح نکرد تا موجب شرمندگی برادرانش نشود؛ زیرا آنها را بخشیده بود، پس به رخ کشیدن کار زشتشان لزومی نداشت. ﴿و جاء بکم من البدو﴾ و شما را از بادیه و صحرا به اینجا آورد؛ زیرا آنها در صحرای فلسطین دامدار بودند. نعمت خدا را بر آل یعقوب به آنها یادآور شده که از صحرا به شهر آمده و خانواده‌ی پراکنده در مصر جمع گشته‌اند. طبری گفته است: وقتی یعقوب و همراهان و فرزندان و خانواده‌ی آنها به مصر آمدند از یک صد نفر کمتر بودند و وقتی از آن خارج شدند بیش از شش صد هزار نفر بودند.[1] ﴿من بعد أن نزغ الشیطان بینی و بین إخوتی﴾ بعد از این‌که شیطان با ایجاد نیرنگ و فریبکاری رابطه‌ی بین من و برادرانم را تباه کرد. ابو حیان گفته است: همین مقدار از برادران بحث کرد؛ چون اگر نعمت و خوشی بعد از نقمت و سختی بیاید تاثیرش بیشتر و نیکوتر و شدیدتر خواهد بود. ﴿إن ربی لطیف لما یشاء﴾ در تدبیر امور لطیف است و خواست خود را به آرامی محقق می‌سازد. و دقتی ظریف به‌کار می‌برد که انسان آن را حس نمی‌کند. ﴿إنه هو العلیم الحکیم﴾ و همو به خلقش آگاه و در صنعتش باحکمت است. مفسران گفته‌اند: یعقوب در مصر درکنار یوسف بیست و چهار سال زندگی کرد و آنگاه درگذشت و وصیت کرد او را در شام در کنار پدرش، اسحاق به خاک بسپارند. یوسف خود به آنجا رفت و با دست خود او را در آنجا دفن کرد. و بعد از این‌که به مصر برگشت، بیست و سه سال در قید حیات ماند و بعد از این‌که کارش به آخر رسید و دریافت که دیگر ماندنی نیست، روحش مشتاق دیدار پادشاه پایدار گشت و به لقای خدا

۱ـ طبری ۷۳/۱۳.

و پدران صالح خود، ابراهیم و اسحاق مشتاق شد و گفت: ﴿رب قد آتیتنی من الملك﴾ خدایا! عزت و بزرگی و شکوه و سلطنت را به من عطا فرمودی و همه‌ی نعمت‌های دنیا را به من دادی. ﴿و علمتنی من تأویل الأحادیث﴾ و تعبیر و تفسیر رؤیا را به من آموختی و نعمت دانش را به من دادی. ﴿فاطر السموات و الأرض﴾ ای ایجادکننده و خالق آسمان‌ها و زمین! ﴿أنت ولیّ فی الدنیا و الآخرة﴾ فقط تو سرپرستی و نظارت امور دنیا و آخرت مرا به عهده داری. ﴿توفنی مسلما و ألحقنی بالصالحین﴾ مرا با مسلمانی بمیران و به نیک‌مردان صالحان ملحق بفرما. از خدایش التماس کرد تا دم مرگ او را بر اسلام حفظ و پایدار کند. در اینجا داستان یوسف صدیق خاتمه می‌یابد. آنگاه به دنبال آن به اقامه‌ی برهان بر درستی نبوت حضرت محمد ﷺ پرداخته است. ﴿ذلك من أنباء الغیب نوحیه إلیك﴾ آنچه تو را ای محمد! از آن آگاه کردیم، از قبیل کار و داستان یوسف، از جمله اخبار غیب و نهان است که قبل از وحی از آن بی‌اطلاع بودی و فقط ما آن را با بلیغ‌ترین و دقیقترین شکل به تو می‌آموزیم، تا صداقت و درستی تو در ادعای پیامبری نمایان شود. ﴿و ما کنت لدیهم إذ أجمعوا أمرهم و هم یمکرون﴾ تو با برادران یوسف نبودی آنگاه که علیه برادر خود توطئه چیدند و تصمیم گرفتند او را به چاه دراندازند در حالی که آنها در نزد پدر به حیله و نیرنگ متوسل شدند تا او را همراه آنان بفرستد. ای محمد! تو در آنجا نبودی تا حقیقت داستان را بدانی بلکه خبر آن از راه وحی و از جانب خدای آگاه و خبیر به تو رسیده است. ﴿و ما أکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین﴾ این بیان برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ است. یعنی اکثر خلق تو را تصدیق نمی‌کنند هر چند که در هدایت و ارشاد آنها بکوشی؛ چون تصمیم دارند برکفر بمانند. ﴿و ما تسألهم علیه من أجر﴾ در مقابل این اندرزها و فراخوانی آنها به سوی هدایت و خیر و نیکی، از آنان اجری نمی‌خواهی تا بر دوش آنان سنگینی کند. ﴿إن هو إلا ذکر للعالمین﴾ این موعظه و یادآوری برای جهانیان است، و تو در مقابل آن از آنان مالی را طلب نمی‌کنی. بنابراین اگر عقل و خرد داشتند آن

را قبول می‌کردند و به تمرد و طغیان پایان می‌دادند. ﴿و کأیّن من آیة فی السموات والأرض﴾ بسی از علامت و آیات دال بر وجود و یگانگی خدای عزوجل را از قبیل خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها و سایر عجایبات مکنون در آنها را می‌بینی، ﴿یمرون علیها﴾ که آنها را شب و روز مشاهده می‌کنند، شبانگاه و بامدادان آنها را نگاه می‌کنند، ﴿و هم عنها معرضون﴾ وانگهی درباره‌ی آنها فکر نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند، پس تعجب مکن از تو رو برمی‌تابند؛ زیرا اعراض آنها از علامات دال بر وحدانیت و قدرت خدا عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر است. ﴿و ما یؤمن أکثرهم بالله إلا وهم مشرکون﴾ اکثر تکذیب‌کنندگان قومت ایمان نمی‌آورند مگر این‌که برای خدا انباز بیاورند. آنها اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است اما با این وجود به عبادت بت‌ها می‌پردازند. ابن‌عباس گفته است: آنها به هنگام «تلبیه» می‌گفتند: «لبیك لا شریك لك إلا شریكا هو لك. تملكه وما ملك» یعنی شریک نداری جز یک شریک. تو مالک او و همه‌ی دارایی‌هایش هستی. ﴿أفأمنوا أن تأتیهم غاشیة من عذاب الله﴾ آیا آن تکذیب‌کنندگان مطمئن هستند که عذاب فراگیر خدا آنها را دربر نمی‌گیرد؟! ﴿أو تأتیهم الساعة بغتة و هم لایشعرون﴾ یا این‌که روز رستاخیز با تمام هول و هراسش ناگهان بر آنان وارد شود در حالی که آنان بی‌خبرند و انتظارش را ندارند؟ استفهام انکاری است و متضمن معنی توبیخ است. ﴿قل هذه سبیلی﴾ ای محمد! بگو: راه و برنامه‌ی من همین است. روشن و مستقیم و بدون کژی است و در درستی آن شک و تردیدی نیست. ﴿أدعوا إلی الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی﴾ خود و پیروانم بر اساس دلیل و برهانی روشن مردم را به عبادت و طاعت خدا فرا می‌خوانیم. ﴿و سبحان الله و ما أنا من المشرکین﴾ خدای سبحان از شریک و انباز و امثال منزّه است، من یکتاپرستم و از زمره‌ی مشرکان نیستم. ﴿و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحی إلیهم﴾ ای محمد! قبل از تو مردان را مبعوث کردیم نه فرشتگان را. طبری گفته است: یعنی مردان را فرستادیم نه زنان و فرشته‌ها را. آیات خود را به آنان وحی

کردیم که مردم را به عبادت ما فرا خوانند.[۱] آیه نظر افرادی را رد می‌کند که می‌گویند: نباید پیامبر از جنس انسان باشد و یا تصور کرده‌اند که از میان زنان نیز پیامبرانی برخاسته‌اند. ﴿**من أهل القری**﴾ از میان ساکنان دهات و شهرها پیامبرانی برخاسته‌اند. حسن گفته است: خدا هرگز پیامبری را از میان بادیه‌نشینان و زنان و جن مبعوث نکرده است.[۲] مفسران گفته‌اند: از این جهت پیامبران از مردم شهرها بودند که آگاهتر و شکیباتر بودند. و در میان بادیه‌نشینان نادانی و ستمکاری و سنگدلی مرسوم است. ﴿**أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم**﴾ آیا آن تکذیب‌کنندگان در سرزمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا درباره‌ی آنچه که بر سر ملت‌های قبل از آنان آمده است و درباره‌ی سرنوشت تکذیب‌کنندگان با دیده‌ی عبرت بنگرند و به تفکر و اندیشه بپردازند؟ استفهام برای توبیخ است. ﴿**ولدار الآخرة خیر للذین اتقوا**﴾ منزلگاه آخرت برای مؤمنان پرهیزگار از این منزلگاه ناپایدار بهتر است. ﴿**أفلا تعقلون**﴾ آیا عقل خود را به‌کار نمی‌اندازید تا ایمان بیاورید؟ ﴿**حتی إذا استیأس الرسل**﴾ تا پیامبران از ایمان آوردن قوم خود نومید شدند. ﴿**و ظنوا أنهم قد کذبوا**﴾ و یقین پیدا کردند که آنها تکذیب شده‌اند. ﴿**جاءهم نصرنا**﴾ در چنین موقعیت سختی یاری و نصرت ما به دادشان رسید. در آن دم که سختی شدت می‌یابد و به اوج خود رسیده و فشار و اختناق به حد انفجار می‌رسد و هیچ امیدی جز به خدا باقی نمی‌ماند، در چنین لحظه‌ای نصرت و یاری کامل ما فرا می‌رسد و شدت و سختی را از بیخ برکنده و به آن پایان می‌دهد. ﴿**فنجّی من نشاء**﴾ پیامبران و مؤمنان را نجات می‌دهیم نه کافران را. ﴿**و لایرد بأسنا عن القوم المجرمین**﴾ عذاب و سختی ما وقتی نازل شد از مجرمان دفع نمی‌شود. ﴿**لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب**﴾ برای افراد خردمند و روشن ضمیر در داستان یوسف و برادرانش پند و

۱ـ طبری ۱۳/ ۸۰.	۲ـ قرطبی ۹/ ۲۷۴.

اندرز زیادی نهفته است. ﴿ما کان حدیثا یفتری﴾ این قرآن اخبار روایت شده و سخنان ساختگی نیست. ﴿و لکن تصدیق الذی بین یدیه﴾ بلکه کتاب‌های آسمانی را تصدیق می‌کند که قبل از آن نازل شده‌اند. ﴿و تفصیل کل شیء﴾ و تمام احکام مورد نیاز از قبیل حلال و حرام و شرایع و احکام را توضیح داده و بیان کرده است. ﴿و هدی و رحمة لقوم یؤمنون﴾ برای آنان که آن را تصدیق کرده و اوامر آن را اجرا می‌کنند و از نواهیش دوری می‌جویند، مایه‌ی هدایت و رحمت و آرامش است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿تالله إنك لفی ضلالك﴾ گفته‌ی خود را به قسم و «ان و لام» مؤکد کرده‌اند، این کلام (انکاری) نامیده می‌شود؛ زیرا انواع آلات تأکید پشت سر هم آمده‌اند.

۲ـ ﴿ادخلوا مصر إن شاءالله آمنین﴾ جمله‌ی (إن شاء الله) دعایی است و آن را به عنوان تبرک‌ورده است. در آیه تقدیم و تاخیر موجود است که تقدیر آن چنین است: ﴿ادخلوا مصر آمنین إن شاءالله﴾.

۳ـ ﴿و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجداً﴾ منظور از «ابوین» پدر و مادر است، پس از باب تغلیب است. «رفع» بعد از «خرور و سجده» صورت گرفته است اما به منظور تعظیم و تکریم والدین مقدم شده است؛ یعنی سجده بردند و آنگاه والدین را بر تخت شاهی نشاند.

۴ـ ﴿و ما أکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین﴾ جمله‌ی ﴿و لو حرصت﴾ که در بین (ما)ی حجازی و خبرش قرارگرفته است یک جمله‌ی اعتراضی است و هدف از آوردن آن این است که هدایت تنها در اختیار خدای عزوجل است.

۵ـ ﴿و ما تسألهم علیه من أجر﴾ در اینجا مضاف حذف شده است؛ یعنی «ما تسألهم علی تبلیغ القرآن من أجر».

۶ـ ﴿و هم عنها معرضون﴾ و ﴿إلا و هم مشرکون﴾ شامل سجع است که از محسنات بدیعی می‌باشد. سجع عبارت است از توافق کلمات آخر در حرف آخر.

یادآوری: فرموده‌ی خداوند متعال: **﴿لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب﴾** نشان می‌دهد که غرض از ذکر این قصص و اخبار همانا پند و اندرز و عبرت است. عبرتی که از این داستان می‌توان گرفت چنین است: کسی که توانست یوسف را از چاه بیرون بیاورد و او را از زندان بیرون بیاورد و بعد از بردگی، ملک مصر را از آن او بسازد، و بعد از مدت‌های مدید و نومیدی او را با پدر و برادران جمع کند، همو نیز قادر است به محمد ﷺ عزت بدهد و مقام و منزلتش را بالا برد و دینش را مستقر و استوار گرداند. و بازگو کردن این قصه‌ی عجیب در واقع به منزله‌ی خبر دادن از غیب است. بنابراین معجزه‌ی رسول خدا ﷺ می‌باشد.

* * *

سوره‌ی رعد در مدینه نازل شده و شامل ۴۳ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی رعد از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده‌اند. در سوره‌های مدنی موضوعات اساسی از قبیل «یگانگی» خدا و «رسالت» و «رستاخیز و پاداش» و دفع شبهاتی که مشرکان آن را برمی‌انگیزند، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

* این سوره‌ی مبارکه با مطرح کردن بزرگترین موضوع یعنی ایمان به خدا و یگانگی او سخن را آغاز کرده است. علی‌رغم روشن و واضح بودن حق، مشرکین قرآن را تکذیب کرده و یگانگی خداوند رحمان را انکار کردند. به همین خاطر آیاتی نازل شدند که قدرت بیکران خدا و شگفتی‌های عالم خلقت را در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و شب و روز و کشت و زرع و دیگر مخلوقات او در این هستی بیکران به تصویر می‌کشند.

* به دنبال آن آیاتی در مورد اثبات رستاخیز و جزا وارد شده، سپس دلایل و براهین روشن و قاطعی مبنی بر این‌که خدای توانا در خلق و ایجاد و زنده کردن و میراندن و سود و زیان رساندن، تک و منفرد می‌باشد، یادآور شده است. قرآن برای حق و باطل دو مثال زده است: ۱ـ آبی که از آسمان فرو می‌ریزد و سیلاب آن در دره‌ها و دامنه‌ی کوه‌ها جاری می‌گردد و تمامی خس و خاشاک سر راه خود را از میان برداشته و بر سطح آن کفی نمایان می‌گردد که هیچ سودی در بر ندارد. ۲ـ معادن ذوب‌شدنی که از آن ظروف و بعضی زیورآلات ساخته می‌شود و آنچه که بر سطح مایع ذوب‌شده قرار می‌گیرد از قبیل کف و کثافت و زنگار، که طولی نمی‌کشد که پراکنده و نابود می‌شود و مواد معدنی پاک و خالص باقی می‌ماند: **﴿أنزل من السمآء ماء فسالت أودية بقدر فاحتمل السيل زبدا رابيا﴾**.

این است مَثَل حق و باطل.

* در این سوره همچنین اوصاف اهل سعادت و اهل شقاوت بیان شده و آنان را به کور و بینا تشبیه کرده است. و سرانجام و عاقبت هر یک از آنها را نیز روشن و بیان کرده است. آنگاه با گواهی دادن بر رسالت و نبوت پیامبرﷺ و این‌که او از جانب خدا مبعوث شده است، خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «رعد» موسوم است؛ زیرا در این سوره از پدیده‌ی شگفت‌انگیز هستی که در آن قدرت و توانایی خدای سبحان متجلی و نمایان است سخن به میان آمده است. خدا آب را مایه‌ی حیات قرار داده و آن را از ابر فرو بارانده و رحمت و عذاب را در ابر جمع کرده است. باران و صاعقه را با هم حمل می‌کند، در آب زندگی و در صاعقه نابودی و ویرانی نهفته است. و همان‌طور که گفته‌اند: جمع دو نقیض محال است، اما جمع دو نقیض از جمله اسرار قدرت لایزال خداست. ابر را ببین که آب و آتش را با خود دارد. بنابراین بنگر چه بزرگ و باعظمت است قدرت خدا!

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿الٓمٓرۚ تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ ٱللهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ يُغْشِي ٱللَّيْلَ ٱلنَّهَارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَ فِي ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ

وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾ وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَاباً أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولَٰئِكَ ٱلْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۵﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ ٱلْمَثُلَاتُ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُومَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۶﴾ وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿۷﴾ ٱللهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ ٱلْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿۸﴾ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ ٱلْكَبِيرُ ٱلْمُتَعَالِ ﴿۹﴾ سَوَاءٌ مِنكُم مَنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَ مَن جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۰﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ ٱللهِ إِنَّ ٱللهَ لَايُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ ٱللهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴿۱۱﴾ هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴿۱۲﴾ وَ يُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ ٱلْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ ٱلصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي ٱللهِ وَ هُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ ﴿۱۳﴾ لَهُ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ وَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَايَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى ٱلْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ ٱلْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۱۴﴾ وَ لِلهِ يَسْجُدُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَ ٱلْآصَالِ ﴿۱۵﴾ قُلْ مَن رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ قُلِ ٱللهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَايَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِم نَفْعاً وَلَا ضَرّاً قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي ٱلظُّلُمَاتُ وَ ٱلنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ ٱلْخَلْقُ عَلَيْهِم قُلِ ٱللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿۱۶﴾

***

معنی لغات: ﴿عمد﴾ ستون‌ها. اسم جمع است، و بنابه قولی جمع عمود است.

﴿صنوان﴾ جمع صنو به معنی شاخه‌ی بیرون آمده از تنه‌ی درخت است. در اصل به

معنی شبیه و مانند است. عمو را صنو گویند؛ چون شبیه پدر است. اگـر درخت دارای چند شاخه باشد صنوان می‌شوند. ﴿الأغلال﴾ جمع غل بـه مـعنی زنـجیری است کـه دست و گردن را بدان می‌بندند. ﴿المثلات﴾ جمع مَثُلة و به معنی کیفر است؛ چون در بین مجازات و فرد مجازات‌شده همگونی و تماثل وجود دارد. ﴿تغیض﴾ غاض الماء یعنی آب کم شد یا فرو رفت. ﴿سارب﴾ راهـرو، رونـده. آنکـه در روز راه خـود را در پـیش می‌گیرد و از انظار ناپدید نمی‌شود. ﴿معقبات﴾ فرشته‌هایی که پشت‌سر یکدیگر می‌آیند و یکدیگر را تعقیب می‌کنند. ﴿المحال﴾ نیرو، نابودکردن و انتقام.

سبب نـزول: از انس روایت شـده است کـه پـیامبرﷺ یک‌نفر را نزد یکـی از گردنکشان ستمکار عرب فرستاد و فرمود: برو او را برایم بخوان. گفت: یا رسول الله! او ستمکار و گردنکش است. فرمود: برو او را پیش من بخوان. آنگاه نزد او رفت و گفت: پیامبر تو را می‌خواند. گفت: به من بگو: خدای محمد از جنس طلا است یا از جنس نقره یا از جنس مس؟ نزد پیامبرﷺ برگشت و گفته‌ی مرد را به عرض رساند و گفت: من عرض نکردم او انسانی کله‌شق و ستمگر است؟ باز پیامبرﷺ فرمود: نزد او برو و او را بخوان. نزدش رفت و درخواست را تکرارکرد، در همان حال که با او مجادله می‌کرد خدا قطعه ابری را در بالای سرش پدیدار نمود که صدایی از آن برخاست و صاعقه‌ای از آن جهید و کاسه‌ی سرش را برد. آنگاه آیه‌ی ﴿**و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**الٓمٓر**﴾ به اعجاز قرآن اشاره دارد.[2] ابن‌عباس گفته است معنای آن چـنین می‌باشد: من خدایم، می‌دانم و می‌بینم.[3] ﴿**تلك آيات الكتاب**﴾ اینها آیات معجزه‌گر

۱ـ اسباب نزول ۱۵۶.

۲ـ به توضیحی که در رابطه با حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ی بقره نوشته شده است مراجعه شود.

۳ـ طبری ۱۳/ ۹۱.

قرآنند که بر تمام کتاب‌ها تفوق یافته است. ﴿و الذی أنـزل إلیك مـن ربك الحـق﴾ ای محمد! آنچه در این قرآن به تو وحی شده است همانا حقی است که با باطل در نمی‌آمیزد و مشتبه نمی‌شود و شک و تردید در آن راه ندارد. ﴿ولکن أکثر الناس لایؤمنون﴾ با این‌که کاملا روشن و نمایان است اما اکثر مردم آن را تکذیب می‌کنند. ﴿الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها﴾ خدایی که آسمان را خلق نمود و آن را به صورت بنایی رفیع قرار داد و بدون تکیه بر چیزی، ایستاده و پابرجا است و شما آن را بدون ستون می‌بینید. و چنان امری دلیل بر وجود سازنده‌ای مبدع و حکیم است. ﴿ثم استوی علی العرش﴾ سپس بر عرش استوا یافت، استوایی که شایسته‌ی جلال و عظمتش است، بدون «تجسیم» و «تکییف» و «تعطیل».[1] ﴿و سخر الشمس و القمر کل یجری لأجل مسمی﴾ آفتاب و ماه را برای مصالح و منافع بندگان رام کرده است، و با قدرت او هر یک از آنها تا زمانی معین، یعنی تا انقراض عالم در حرکت است. ﴿یدبرالأمر﴾ بر مبنای حکمت و قدرتش امور خلق و شؤون ملکوت را از قبیل ایجاد و نابودکردن و زندگی بخشیدن و میراندن و غیره اداره و تدبیر می‌کند. ﴿یفصل الآیات﴾ آیات را توضیح می‌دهد. ﴿لعلکم بلقاء ربکم توقنون﴾ تا به لقای خدا یقین حاصل کنید و به معاد و برگشتن به پیشگاه او باور قطعی و یقینی پیداکنید؛ چون آن‌که قادر به انجام دادن تمام آنها باشد می‌تواند انسان را بعد از مرگ زنده کند. ﴿و هو الذی مد الأرض﴾ همو است که با قدرت خود زمین را گسترده و آن را وسعت بخشیده است. این امر با کروی بودن زمین منافات ندارد؛ چرا که کروی بودن آن قطعی است. منظور این است که خدای متعال آن را وسعت بخشیده است تا انسان و حیوان بر آن مستقر گردد. و اگر تمام زمین کوه یا دره بود زندگی بر آن ممکن نمی‌شد.

۱ـ به اقوال سلف در سوره‌ی اعراف در همین کتاب مراجعه کنید.

در التسهیل آمده است: لفظ مد و بسط با در هم پیچیده شدن آن منافات ندارد؛ زیرا هر قطعه از زمین به صورت مستقل از دیگر قطعات امتداد یافته است. و تکویر برای تمام زمین است.[1] ﴿و جعل فيها رواسي﴾ بر روی زمین کوه‌های ثابت و ریشه‌دار را قرار داد تا ساکنانش را آشفته و لرزان نکند، همچنان که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿أن تميد بكم﴾. ﴿و أنهاراً﴾ و در آن رودخانه‌های جاری قرار داد. ﴿و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين﴾ از تمام انواع ثمرات جفتی از نر و ماده در آن قرار دارد تا بر مبنای سنت حکیمانه‌اش اسباب وفور و فزونی فراهم شود.[2] ابوسعود گفته است: از تمام انواع ثمرات موجود در دنیا دو گونه و دو صنف قرار داده است. یا از لحاظ رنگ مانند سفید و سیاه و یا از نظر طعم و مزه مانند شیرین و ترش و یا از نظر اندازه مانند کوچک و بزرگ، یا از لحاظ کیفیت مانند گرم و سرد، از هر نوعی یک جفت قرار داد.[3] ﴿يغشي الليل النهار﴾ شب لباس سیه را بر روز می‌پوشاند و فضا بعد از این‌که روشن بود تاریک می‌شود. ﴿إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون﴾ در آنچه که ذکر شد برای آنان که از خرد و اندیشه‌ی خود بهره می‌گیرند و در صنع و آفرینش شگفت‌انگیز خدا به تأمل و اندیشه فرو می‌روند، آیاتی دال بر قدرت و یگانگی او وجود دارد. از این جهت «متفکران» را مخصوصاً نام برده است که صنعت عجیب خدا که در این آیات نهفته است جز به وسیله‌ی تفکر و اندیشیدن درک نمی‌شود. ﴿و في الأرض قطع متجاورات﴾ در زمین قطعه‌های متفاوت و به هم پیوسته و به هم نزدیک قرار دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی

۱ـ التسهیل ۲/ ۱۳۰.

۲ـ در الظلال گفته است: انسان این حقیقت را از طریق علم و بحث جز در این اواخر ندانسته است: این‌که تمام جانداران از نر و ماده درست می‌شوند. حتی گیاهان که گمان نمی‌رود از جنس خود نر داشته باشند، معلوم شده است که از جنس خود زوج دیگری دارند. بدین ترتیب در یک گل اعضای نرینگی با اعضای تأنیث درکنار هم قرار دارند و در ساقه و شاخه از هم جدا می‌باشند. الظلال ۵/ ۹۷.

۳ـ ابوسعود ۳/ ۹۷.

زمین خوب و زمین شوره‌زار، این یکی برای رستن مناسب است و در آن یکی که در کنارش قرار دارد چیزی نمی‌روید.[1] ﴿**و جنات من أعناب**﴾ باغ‌های فراوان و وسیع از تاک و انگور. ﴿**و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان**﴾ در این قطعه‌های مجاور، انواع کشت و زراعت و حبوبات و خرما و رطب وجود دارد. از بعضی از ریشه‌ها دو درخت یا بیشتر و از بعضی دیگر فقط یک درخت می‌روید. ﴿**یسق بمآء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الأکل**﴾ تمام آنها از یک آب آبیاری می‌شوند و از یک خاک می‌رویند، اما میوه و طعم و مزه‌ی آنها متفاوت است. طبری گفته است: در یک قطعه زمین هلو و گلابی و انگور سفید و سیاه به بار می‌آید، بعضی شیرین و بعضی ترش و بعضی از بعضی دیگر بهترند در صورتی که تمام آنها از یک آب آبیاری می‌شوند.[2] ﴿**إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون**﴾ برای آنان که دارای عقل و خردند، آنها علامات روشن و نمایان در بردارند. بدین وسیله نظر مادیون و طبیعت‌گرایان را رد می‌کند. ﴿**و إن تعجب فجعب قولهم أئذا کنا ترابا أئنا لفی خلق جدید**﴾[3] ای محمد! اگر از چیزی در شگفتی، عجیب‌تر از گفته‌ی کفار چیزی وجود ندارد که می‌گویند: اگر ما بمیریم و جسدمان پوسیده گردید و به خاک تبدیل شد، آیا ما از نو زنده می‌شویم و برمی‌خیزیم؟ چون انکار زنده شدن از طرف آنها واقعاً شایسته‌ی تعجب شگفتی است؛ زیرا آنکه بر انشاء و ایجاد مراتب مذکور از قبیل آسمان‌ها و زمین و درختان و میوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها مقتدر است، همو قادر است که بعد از مرگ، آنها را زنده کند. ﴿**أولئك الذین کفروا بربهم**﴾ آنان که منکر زنده شدن هستند، قدرت خدا را نیز انکار می‌کنند. ﴿**و أولئك الأغلال فی أعناقهم**﴾ روز قیامت زنجیر به گردن دارند. ﴿**و أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون**﴾ آنها برای همیشه در جهنم خواهند

۱ـ طبری ۹۷/۱۳.

۲ـ همان منبع ۹۸/۱۳.

۳ـ البحر ۳۱۷/۵.

ماند، نه می‌میرند و نه از آن خارج می‌شوند. ﴿و یستعجلونك بالسیئة قبل الحسنة﴾ ای محمد! مشرکان قبل از طلب آرامش و عافیت، تعجیل بلا و عقوبت را از تو می‌خواهند. آنها به عنوان استهزا و تمسخر، عذابی را که به آن تهدید شده بودند، در همین دنیا می‌خواستند. ﴿و قد خلت قبلهم المثلات﴾ حال این‌که کیفر تکذیب‌کنندگان امثال آنها قبلاً تحقق یافته است. پس چرا آنان پند و عبرت نمی‌گیرند؟ ﴿و إن ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم﴾ و خدایت نسبت به انسان چشم‌پوشی و مغفرتی عظیم دارد و با این‌که ستمکار هستند در عقوبت آنان تعجیل نشان نمی‌دهد، بلکه با به تأخیر انداختن کیفر به آنها مهلت می‌دهد. ﴿و إن ربك لشدید العقاب﴾ برای کسی که بر نافرمانی اصرار می‌ورزد و از گناهانش توبه نمی‌کند، کیفری شدید را قرار داده است. خداوند متعال وسعت حلم و حوصله‌اش را با شدت کیفر قرین ساخته است تا بنده در امید و هراس و خوف و رجا باقی بماند. ﴿و یقول الذین کفروا لولا أنزل علیه آیة من ربه﴾ کفار قریش می‌گویند: چه می‌شد که معجزه‌ی دال بر صدق محمد ﷺ مانند معجزات موسی و عیسی علیهما السلام بر او نازل می‌شد؟

در البحر آمده است: به دلایل خارق‌العاده از قبیل شق‌القمر و آمدن درخت به نزد وی و جوشیدن آب از لای انگشتان و امثال این معجزات، اعتماد نکردند و به طریق عناد و انکار، معجزاتی دیگر را درخواست می‌کردند.(۱) ﴿إنما أنت منذر و لکل قوم هاد﴾ جواب درخواست آنان است. یعنی تو فقط برحذر دارنده و راهنما هستی. کار تو مانند کار تمام پیامبران قبل از تو می‌باشد. هر قومی پیامبری دارد که آنها را به سوی خدا فرا می‌خواند، ولی مسأله‌ی آیات و معجزات در دست تدبیرکننده و ترتیب دهنده‌ی امور بندگان و عالم هستی قرار دارد. ﴿الله یعلم ما تحمل کل أنثی﴾ فقط خدا می‌داند که هر

۱ـ البحر ۳٦٧/۵.

مؤنث چه در شکم دارد، مذکر است یا مؤنث. کامل است یا ناقص؟ زشت است یا زیبا؟ ﴿و ما تغیض الأرحام﴾ و آنچه رحم آن را ناقص می‌کند و قبل از کامل شدن آن را سقط می‌نماید. ﴿و ما تزداد﴾ و آنچه که بیش از نه ماه می‌ماند. ابن‌عباس گفته است: «ما تغیض» یعنی قبل از نه ماه وضع می‌شود و «تزداد» یعنی بعضی بعد از نه ماه وضع می‌شوند. و نیز گفته است: منظور از «غیض» سقط ناقص است و منظور از «ازدیاد» تولد کامل است.[1] ﴿و کل شیء عنده بمقدار﴾ هر چیز در نزد خدا به میزانی معین آمده است و بر مقتضای مصلحت و منفعت از آن تجاوز نمی‌کند. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ دانا است به آنچه که از حس و مشاهده نهان است. پس علم خدای متعال شامل خفی و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست. ﴿الکبیر المتعال﴾ عظیم‌الشان است و همه‌چیز از او کمتر است و پایین‌تر از او قرار دارد و با قدرت است و منزّه از هر شبیه و همگونی و بر همه‌چیز تفوق دارد. ﴿سواء منکم من أسرالقول و من جهر به﴾ در نزد او مساوی است آنچه که در قلوب نهان شود و آنچه که بر زبان جاری گردد. ﴿و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار﴾ و آن‌که اعمالش را در تاریکی شب و در کمال نهان‌کاری انجام می‌دهد با آن‌که راهش را در روشنایی روز پیش می‌گیرد و در کارهایش نهان‌کاری نمی‌کند و آشکار آن را انجام می‌دهد، در نزد او یکسانند. ﴿له معقبات﴾ این انسان فرشته‌های محافظی دارد که پشت‌سر وی حرکت کرده و از او محافظت می‌کنند و بسان نگهبان ادارات دولتی یکی بعد از دیگری می‌آید. ﴿من بین یدیه و من خلفه﴾ از روبروی انسان و از پشت سرش. ﴿یحفظونه من أمر الله﴾ به امر خدا او را از خطر و آسیب محافظت می‌کنند. مجاهد گفته است: هر انسانی فرشته‌ای مامور دارد که او را در خواب و بیداری از جن و انس و حشرات محافظت می‌کند.[2] ﴿إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم﴾ خدا نعمت

۱ـ زادالمسیر ۳۰۸/۴.

۲ـ طبری ۱۱۹/۱۳.

خود را از هیچ قومی زایل نمی‌کند و آن را از آنان سلب نمی‌نماید، مگر این‌که آنان احوال نیکوی خود را به احوال زشت تغییر دهند. این امر از جمله سنت‌های اجتماعی خدای متعال است، که عافیت و نعمت و آسایش و عزت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر این‌که به آن نعمت‌ها ناسپاس باشند و مرتکب معاصی شوند. در خبر است: خدای متعال به یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل وحی کرد که به قومش بگوید: ساکنان هر دهکده یا هر خانه که مطیع فرمان خدا باشند، وقتی از اطاعت خارج شوند و به معصیت روی آورند، خدا نعمت و اموری را که دوست دارند، به چیزی تبدیل می‌کند که از آن بیزار و متنفرند.[1] ﴿و إذا أراد الله بقوم سوءًا﴾ وقتی خدا نابودی یا عذاب قومی را اراده کند. ﴿فلا مرد له﴾ هیچ‌کس قدرت رد آن را ندارد. ﴿و ما لهم من دونه من وال﴾ به غیر از خدا ولی و یاوری ندارند که عذاب و بلا را از آنان دفع کند. ﴿هو الذی یریکم البرق﴾ بدین‌ترتیب آثار قدرت خود را که در کائنات منتشر است بیان می‌کند. یعنی ای انسان! خداست که رعد و برق را از ابرها به شما نشان می‌دهد. ﴿خوفا و طمعا﴾ ابن‌عباس گفته است: از صاعقه می‌ترسند و طمع و امید باران را نیز دارند.[2] که معمولاً به دنبال برق صاعقه‌ی ویرانگر می‌آید. وگاهی هم باران تند می‌بارد که با خود زندگی را برای زمین و بندگان به ارمغان می‌آورد. ﴿و ینشیء السحاب الثقال﴾ و با قدرت خود ابرهای سنگین و متراکم و آب‌زا را خلق می‌کند. ﴿و یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته﴾ رعد تسبیح و ثنای او را به جا می‌آورد و فرشته‌ها از بیم عذاب او تسبیح و ثنا خوانند. تسبیح رعد حقیقتی است که قرآن به آن اشاره کرده است و ما هم هر چند معنی آن صداها را نمی‌دانیم اما به آن ایمان داریم؛ چون خدای متعال جز به حق و درستی خبر نمی‌دهد و

۱ـ حاکم آن را روایت کرده است. در مختصر ابن‌کثیر نیز وارد شده است. ۲ / ۲۷۴.

۲ـ زادالمسیر ۴ / ۳۱۳.

فرموده است: ﴿و إن من شيء إلا يسبح بحمده﴾. ﴿يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء﴾ به عنوان انتقام، صواعق ویرانگر می‌فرستد و هرکس راکه خود بخواهد به وسیله‌ی آن به هلاکت می‌رساند. ﴿و هم يجادلون في الله﴾ کفار مکه درباره‌ی وجود خدا و یگانگی وی و قدرت او بر بعث و رستاخیز به مجادله می‌پردازند. ﴿و هو شديد المحال﴾ خدای توانا نیرو و مجازات و کیفر شدید دارد و می‌تواند از هر نافرمانی انتقام بگیرد. ﴿له دعوة الحق﴾ خدا شایسته‌ی نیایش و.دعا است. بنابراین فقط او باید مورد پرستش قرارگیرد. و فقط از او درخواست شود و به او پناه برده شود. ﴿و الذين يدعون من دونه﴾ کسانی که جز او دیگر خدایان را به یاری می‌خوانند، ﴿لايستجيبون لهم بشيء﴾ به هیچ‌وجه دعا و بانگ آنان را اجابت نمی‌کنند و نمی‌شنوند. ﴿إلا كباسط كفيه إلى الماء ليبلغ فاه و ما هو ببالغه﴾ جز این‌که حال فردی را دارند که از دور دستش را به سوی آب دراز می‌کند و آن را فرا می‌خواند که بیاید تا آب به دهانش برسد، وانگهی آب جماد و بی‌حس و شعور است و نمی‌شنود. ابوسعود گفته است: حال مشرکان در این‌که درخواستشان از خدایانشان در هیچ مورد حاصل نمی‌شود، به حال یک نفر تشبیه شده که تشنه و سرگردان است و نمی‌داند چه کار باید بکند. از دور دستش را به سوی آب دراز کرده تا آب به دهانش برسد و هرگز آب به دهانش نمی‌رسد؛ چون آب جماد است و تشنگی او را درک نمی‌کند.[1] ﴿و ما دعاء الكافرين إلا في ضلال﴾ دعا و پناه‌جویی کافران از خدایانشان جز گمراهی و خسارت چیزی نیست؛ چون سود و نفعی در برندارد. ﴿ولله يسجد من في السموات و الأرض﴾ ساکنان آسمان‌ها و زمین فقط در برابر خدا سر فروتنی و تسلیم خم می‌کنند. ﴿طوعا و كرها﴾ خواه ناخواه، به اجبار یا اکراه. حسن گفته است: مؤمن به میل و رغبت خود سجده می‌برد و کافر به اکراه یعنی در حالت آشفتگی و هراس و وحشت.

۱ـ ابوسعود ۱۰۲/۳.

﴿و ظلالهم بالغدو و الآصال﴾ سایه‌های آنها نیز در اول و آخر روز برای او سجده می‌برند. منظور بیان قدرت و عظمت خدا و تسلط وی بر همه‌چیز است که قدرتش بر همه‌چیز غالب بوده و همه‌چیز در برابر او سر تسلیم فرود می‌آورد. و تمام کائنات حتی سایه‌ی آدمیان تسلیم شکوه و جلال او شده، و در کمال فروتنی فرمانبردار فرمان او هستند. ﴿قل من رب السموات و الأرض﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: خالق و مدبر آسمان‌ها و زمین کیست؟ منظور از این سؤال سرزنش و تمسخر خدایان ساختگی می‌باشد. ﴿قل الله﴾ به عنوان سرزنش به آنها بگو: خالق آنها خداست. ﴿قل أفاتخذتم من دونه أولياء لايملكون لأنفسهم نفعا و لا ضرا﴾ حجت را بر آنان تمام کن و به آنها بگو: آیا برای خدا شرکائی قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید در حالی که آنها برای خود نفعی جلب نکرده و از خود ضرری دور نمی‌کنند، پس چگونه می‌توانند به دیگری نفعی برسانند؟ ﴿قل هل يستوى الأعمى و البصير أم هل تستوى الظلمات و النور﴾ تمثیل گمراهی آنان است در پرستش غیر خدا. منظور از اعمی، «نابینا» کافر و منظور از بصیر، «بینا» مؤمن، و منظور از ظلمات گمراهی و منظور از نور هدایت است. یعنی همان‌طور که نابینا و بینا و تاریکی و روشنایی مساوی نیستند، همچنین مؤمن که نور حق را می‌بیند با مشرک که از دیدن نور حق عاجز است برابر نیست. تمایز و جدایی بین حق و باطل واضح است بسان تمایز بین نابینا و بینا. و تفاوت بین ایمان و گمراهی بسان تفاوت بین روشنایی و تاریکی است. ﴿أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم﴾ بدین ترتیب احتجاج و اقامه‌ی دلیل بر آنان و مسخره کردن آنها را تمام کرده است. یعنی آیا مشرکان خدایانی برگرفته‌اند که موجوداتی بسان مخلوقات خدا را خلق کرده‌اند و کار بر آنان مشتبه شده است و مخلوق خدا را از مخلوق خدایان دیگر تشخیص نمی‌دهند؟ این تمسخر و ریشخندی همراه با تحقیر و توهین است؛ زیرا آنها می‌دانند همه‌چیز مخلوق خداست و می‌دانند این خدایان، ساخته‌ی گمان و توهّمات آنها بوده و هیچ‌چیز را خلق

نکرده‌اند، اما با این وجود آنها را پرستش می‌کنند. و این بی‌ارزش‌ترین و پست‌ترین مرحله‌ایست که عقل مشرکین بدان می‌رسد. و بعد از این‌که بر آنان اقامه‌ی حجت کرد، آشکارا می‌گوید: ﴿قل الله خالق کل شيء و هو الواحد القهار﴾ خدا خالق جمیع اشیاء است و جز او خالقی نیست و در پروردگاری و الوهیت یگانه و یکتا است و بر همه‌چیز غالب است و جمیع موجودات تحت قدرت و حکومت او قرار دارند.

نکات بلاغی: ۱ـ به جای استفاده از اشاره‌ی نزدیک در ﴿ذلك الكتاب﴾ از اشاره‌ی به دور استفاده کرده است و منظور از این کار اشاره به رفعت و والایی منزلت قرآن است. و ﴿ال﴾ در «الکتاب» برای تفخیم است. یعنی این کتاب عجیب که در اعجاز و بیان کامل است.

۲ـ استعاره‌ی تبعیه در ﴿يغشي الليل النهار﴾، رفتن نور و روشنایی روز به وسیله‌ی تیرگی شب، به پوششی ضخیم تشبیه شده است. و لفظ ﴿يغشي﴾ که برای پوشش ظاهری به‌کار می‌رود، برای پوشش امور معنوی استعاره شده است.

۳ـ در ﴿تغيض ... و تزداد﴾، ﴿الغيب و الشهادة﴾، ﴿أسر ... وجهر﴾ ، ﴿مستخف ... و سارب﴾ و ﴿طوعا و كرها﴾ طباق آمده است.

۴ـ ﴿قل الله﴾ شامل ایجاز حذف است؛ یعنی: «الله خالق السموات و الارض».

۵ـ ﴿كباسط كفيه﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است. عدم استجابه‌ی درخواست از جانب بت‌ها به عدم استجابه‌ی آب برای آن‌که دستش را دراز کرده تشبیه شده است. بدین‌ترتیب وجه شبه از متعدد منتزع شده است.

۶ـ ﴿هل يستوي الأعمى و البصير أم هل تستوي الظلمات و النور﴾ متضمن استعاره می‌باشد. لفظ ظلمات و نور برای کفر و ایمان و لفظ اعمی و بصیر برای مشرک نادان و مؤمن دانا استعاره شده است.

یادآوری: فرشتگان به معقبات موسوم شده‌اند؛ چون همان‌طور که در بخاری آمده است، اعمال انسان را شب و روز تعقیب می‌کنند. در بخاری آمده است فرشته‌ای در روز

مراقب شماست و فرشته‌ای در شب و در موقع صبح و عصر با هم گرد می‌آیند ...».

فواید: از ابوهریره روایت شده است که هر وقت پیامبرﷺ رعد را می‌شنید می‌گفت: ﴿سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته و هو علی کل شیء قدیر﴾. ابوهریره می‌گوید: هرکس آن را بخواند و صاعقه او را بزند من دیه‌ی او را به گردن می‌گیرم.[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْحَقَّ وَ ٱلْبَاطِلَ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾ لِلَّذِينَ ٱسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ ٱلْحُسْنَىٰ وَ ٱلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ ٱلْحِسَابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٨﴾ أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ ٱللهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ ٱللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَ ٱلَّذِينَ صَبَرُوا ٱبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ ٱلْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ ٱللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ

۱ـ طبری ۹/ ۲۹۸.

وَهُمْ سُوءُ ٱلدَّارِ ﴿۲۵﴾ ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ مَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا فِي ٱلْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿۲۶﴾ وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ﴿۲۷﴾ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ ﴿۲۸﴾ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ ﴿۲۹﴾ كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ ٱلَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿۳۰﴾ وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْكُلِّمَ بِهِ ٱلْمَوْتَىٰ بَل لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ جَمِيعاً أَفَلَمْ يَيْأَسِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَن لَوْ يَشَاءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعاً وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿۳۱﴾ وَ لَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿۳۲﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي ٱلْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِنَ ٱلْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَ مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۳﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُم مِنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿۳۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در آیات پیشین یادآور شد که در روی زمین دو دعوت موجود است: دعوت حق و دعوت باطل، و یادآور شد که دعوت خدا حق است و دعوت غیر از خدا باطل، در اینجا خدا دو مثل را در مورد حق و رهروان راه حق و باطل و حزبش آورده است تا تفاوت بین هدایت و گمراهی و تفاوت بین رشد و انحراف روشن شود. سپس به دنبال آن سرانجام مؤمنان را در سرای نعمت‌ها و عاقبت کافران را در دیار بدبختی‌ها یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿**زبداً**﴾ زبد عبارت است از کف و خاشاکی که سیل آن را می‌برد. ﴿**رابیا**﴾ بالا آمده، باد کرده. ﴿**جفاء**﴾ نابود و متلاشی شده، بی‌فایده و ناپایدار.[1] جفا الماء بالزبد یعنی آب کف را بالا آورد و دور کرد. ﴿**المهاد**﴾ فراش، بستر. در اصل به معنی محل آماده شده برای خواب است. ﴿**یدرءون**﴾ دفع می‌کنند. درأ به معنی دفع است. ﴿**عقبی**﴾ عاقبت. پاداش عمل را عقبی می‌گویند؛ چون بعد از عمل می‌آید. ﴿**عدن**﴾ استقرار و ثبات و دوام. عدن بالمکان یعنی در آن اقامت گزید. ﴿**یبسط**﴾ وسیع می‌گرداند. ﴿**یقدر**﴾ تنگ می‌کند. ﴿**متاع**﴾ هر چیزی که تا مدتی از آن لذت برند، آنگاه از بین رود و تمام شود. ﴿**طوبی**﴾ فرح و چشم‌روشنی. زمخشری گفته است: مصدر طاب می‌باشد، مانند بشری و زلفی، به معنی خیر و نیکی ببینی.[2] ﴿**ییأس**﴾ یاس یعنی نومیدی از چیزی. ﴿**أملیت**﴾ مهلت دادم. أملی الله له یعنی خدا به او مهلت و مدت داد. ﴿**واق**﴾ اسم فاعل وقی است: اذیت و ضرر را برطرف کرد.

سبب نزول: ابن‌عباس گفته است: در مورد کفار قریش نازل شده آنگاه که پیامبرﷺ به آنها گفت: برای رحمان سجده برید. آنها گفتند: رحمان کیست؟ آیا برای کسی سجده بریم که تو به ما امر می‌کنی؟ آنگاه آیه‌ی ﴿**و هم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا إله إلا هو علیه توکلت و إلیه متاب**﴾[3] نازل شد.

تفسیر: ﴿**أنزل من السمآء ماء**﴾ خدا از آسمان باران نازل کرد. ﴿**فسالت أودیة بقدرها**﴾ آب در هر یک از دره‌ها به میزان وسعت و اندازه‌ی آن جاری شد. بزرگ به میزان بزرگیش و کوچک به میزان کوچکیش. ﴿**فاحتمل السیل زبداً رابیا**﴾ سیلِ ناشی از ریزش باران، کف و خاشاک را بر روی خود حمل می‌کند. طبری گفته است: خدا این

۱ـ البحر ۵/۳۸۲. ۲ـ کشاف ۲/۵۲۸.

۳ـ اسباب النزول ۱۵۷ و قرطبی ۹/۳۱۸.

ضرب‌المثل را در مورد حق و باطل و کفر و ایمان آورده است. پس مثال حق در ثبات و پایداریش و باطل در نابودشدنی‌اش، مانند آبی است که خدا آن را از آسمان بر روی زمین فرو می‌ریزد. سیل کف و خاشاک را برمی‌دارد، پس حق همان آبی است که در زمین باقی می‌ماند و کف و خاشاک بی‌فایده همان باطل است. و این یکی از دو مثال حق و باطل است. و مثال دیگر عبارت است از گفته‌ی خدای متعال: ﴿و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة أو متاع زبدٌ مثله﴾ و همچنین است آنچه که از طلا و نقره و مس که انسان‌ها آن را برای تهیه‌ی زیورآلات یا چیزهای مورد نیاز از قبیل ظروف روی آتش ذوب می‌کنند و کف‌هایی مانند کف سیل پیدا می‌شود که آن هم مانند کف سیل بی‌فایده و بی‌نفع است. ﴿کذلك یضرب الله الحق و الباطل﴾ به این شیوه خدا برای حق و باطل مثل می‌زند. مَثَل حق در ثبات و استقرار مانند آب پاک و زلالی است که در زمین استقرار یافته و انسان از آن بهره می‌گیرد، و مثل باطل در زوال و نابودشدنش مانند آن کف و خاشاکی است که آب آن را دور کرده و متلاشی و نابود می‌شود. ﴿فأما الزبد فیذهب جفاء﴾ و کف که خیر و برکتی ندارد. از قبیل آنچه که بر سطح آب و مواد ذوب‌شده قرار می‌گیرد، سیل آن را پرت می‌کند و پراکنده شده و در دو طرف دره از بین می‌رود. ﴿و أما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض﴾ ولی آنچه که برای انسان فایده دارد از قبیل آب زلال و معادن خالص در زمین باقی می‌ماند. ﴿کذلك یضرب الله الأمثال﴾ این‌گونه خدا برای حق و باطل و هدایت و گمراهی مثل می‌زند تا انسان پند و اندرز بگیرد.[1] ﴿للذین استجابوا لربهم الحسنی﴾

۱ـ شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال چنین آورده است: «خدا برای حق و باطل و دعوت پایدار و دعوتی که باد آن را با خود می‌برد، مثل می‌زند. آب از آسمان نازل می‌شود، در دره‌ها سیلاب جاری می‌گردد، سیل در مسیرش خاشاک را با خود می‌برد، خاشاک بر سطح آب به صورت کف و خاشاک بالا می‌آید، خاشاکی که باد کرده و ضخیم جلوه می‌کند، اما با این وجود خاشاک است و آب آرام آرام در زیر آن جاری است، همان آبی که خیر و برکت و زندگی را به همراه دارد. در معادن نیز چنان است که برای تهیه زیورآلات ذوب می‌شوند، مانند طلا و نقره و یا برای تهیه ظروف

برای مؤمنان که باایمان و اطاعت فرمان خدا را اجابت کرده‌اند، پاداش و ثوابی نیکوتر مقرر است که عبارت است از بهشت، آن سرای نعمت‌ها. ﴿و الذین لم یستجیبوا له﴾ و کافران که فرمان خدا را اجابت نکرده‌اند، ﴿لو أن لهم ما فی الأرض جمیعاً﴾ اگر تمام اموال و ثروت‌های زمین را داشته باشند، ﴿و مثله معه﴾ و همانند و اندازه‌ی آن را هم داشته باشند، ﴿لا فتدوا به﴾ تمام آن را می‌دهند تا خود را از عذاب خدا برهانند. ﴿أولئك لهم سوء الحساب﴾ یعنی حسابی بد دارند. حسن گفته است: در مقابل تمام گناهانشان مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌گیرند، از آنان چیزی بخشوده نمی‌شود. ﴿و مأواهم جهنم﴾ در روز قیامت به جهنم پناه می‌برند و به آن رو می‌آورند. ﴿و بئس المهاد﴾ چه بد و بستر و قرارگاهی است که از آتش برای آنان آماده شده است! ﴿أفمن یعلم أنما أنزل إلیك من ربك الحق کمن هو أعمی﴾ همزه برای استفهام انکاری است. یعنی ای محمد! آیا کسی که ایمان دارد به آنچه که بر تو نازل شده است و آن را تصدیق می‌کند با آنکه خرد و اندیشه‌ای ندارد و کورکورانه در تاریکی گام برمی‌دارد یکسان است؟ منظور کوری بصیرت است. ابن‌عباس گفته است: در مورد حمزه و ابوجهل نازل شده است. ﴿إنما یتذکروا أولوا الألباب﴾ افرادی که دارای عقل و خردی سالمند از آیات خدا پند و اندرز می‌گیرند. سپس خدای متعال صفات آنها را برشمرده و می‌گوید: ﴿الذین یوفون بعهد الله﴾ آنهایی که پیمان خدا یعنی اوامر و نواهی او را که بندگان را بدان مکلف نموده است، کاملاً به انجام می‌رسانند. ﴿و لاینقضون المیثاق﴾ عهد و پیمانی را نقض نمی‌کنند که بر خود مؤکد نموده‌اند، عهد و پیمان مؤکد در بین خود و خدا و یا در بین خود و مردم را نقض نکرده و

ذوب می‌شوند، از قبیل مس و آهن. پس ناخالص و ناپاک در سطح قرار می‌گیرد اما باز ناپاک است و می‌رود و معدن به صورت پاک و خالص می‌ماند. مثال حق و باطل چنین است. پس باطل بادکرده بالا می‌آید و طولی نمی‌کشد که می‌رود و دوام و قوامی نداشته و به گوشه‌ای پرت می‌شود و حق آرام و ساکن اما بادوام و پایدار مانند آبی که مایه‌ی حیات است و همچون معدنی که سودمند است و پابرجا، باقی خواهد ماند.

به خلاف آن عمل نمی‌کنند. ﴿و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل﴾ صله‌ی ارحام را به جا می‌آورند که خدا به آن امر کرده است. ﴿و یخشون ربهم﴾ از خدای خود بیمناکند. ﴿و یخافون سوء الحساب﴾ و از حساب بد می‌ترسند که منجر به آتش می‌شود، پس به خاطر ترسشان در اطاعت جدی می‌باشند و حدود او را نگه می‌دارند. ﴿و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم﴾ و آنان که به خاطر جلب رضایت خدا به هنگام مشکلات و مصایب، شکیبایی از خود نشان می‌دهند، ﴿و أقاموا الصلوة﴾ و نمازهای فرض را در اوقات مقرر و با رعایت شروط و ارکان اقامه می‌کنند، ﴿و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة﴾ و در خفا و آشکار بخشی از اموال خود را که خدا بر آنان فرض کرده است انفاق و خرج می‌کنند، ﴿و یدرءون بالحسنة السیئة﴾ و نادانی را با بردباری و اذیت را با شکیبایی دفع می‌کنند، ابن‌عباس گفته است: با انجام دادن عمل صالح، عمل بد را دفع می‌کنند.[1] به این معنی که عمل صالح انجام می‌دهند تا به وسیله‌ی آن گناهان را دفع کنند. در حدیث آمده است: «و أتبع السیئة الحسنة تمحها»: بعد از گناه، عمل نیک انجام بده که گناه را پاک می‌کند. ﴿أولئك لهم عقبی الدار﴾ آنان سرانجام و عاقبت ستوده و پسندیده را در منزلگاه آخرت دارند؛ یعنی بهشت از آن آنان خواهد بود. تفسیر آن در آیه‌ی ﴿جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم﴾ آمده است. یعنی باغ‌های جاودان که نیکان و افراد صالح و پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن می‌شوند تا در آن با یکدیگر مأنوس شده و شادی و سرورشان کامل شود. اگر چه با عمل خود استحقاق این منازل والا را هم نداشته باشند، اما قدر و منزلت آنان نیز به احترام اینها بالا می‌رود. و این هم از فضل و کرم خدا می‌باشد. و احترامی دیگر نیز دارند که آن را در آیه‌ی ﴿و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب﴾ بیان کرده است. یعنی فرشته‌ها برای تبریک و تهنیت از تمام

۱ـ قرطبی ۳۱۱/۹.

دروازه‌های بهشت بر آنان وارد می‌شوند و مـی‌گویند: ﴿**سلام علیکم بما صبرتم**﴾ به وسیله‌ی صبر و شکیبایی‌تان در دنیا از آفات و سختی رستید. اگر درگذشته خسته شدید، الآن استراحت می‌کنید. این هم مژده‌ی دوام سلامت را در بـردارد. ﴿**فنعم عقبي الدار**﴾ چه نیکوست این عاقبت و سرانجام پسندیده و ستوده! یعنی بهشت که نصیب شما شده است و به جای آتش به بهشت نایل آمده‌اید.

بعد از این‌که خداوند متعال اوصاف نه‌گانه‌ی مؤمنان را یادآور شـد، بـه دنبال آن اوصاف ناپسند کافران را نیز خاطرنشان کرده و می‌فرماید: ﴿**و الذین ینقضون عـهدالله من بعد میثاقه**﴾ آنان که پیمانی را که با خدا بسته بودند، نقض می‌کنند. پیمانی را نقض می‌کنند که در آن متعهد شده بودند به خدا ایمان داشته باشند و اوامرش را اطاعت کنند، ﴿**و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل**﴾ و صله‌ی رحم را قطع می‌کنند که خدا فرمان وصل آن را داده است. ﴿**و یفسدون فی الأرض**﴾ و در روی زمین فساد ایجاد مـی‌کنند، ﴿**أولئك لهم اللعنة**﴾ آنهایی که به این اوصاف زشت متصف هستند از رحمت خدا فاصله گرفته و بهره‌ای از بهشت ندارند. ﴿**و لهم سوء الدار**﴾ و در سرای آخرت نصیبی ناپسند دارند. به عکس پرهیزگاران، عذاب دوزخ دارنـد. ﴿**الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر**﴾ بر مبنای حکمت و مصلحت، به هر کس که خود بخواهد روزی وسیع و فراوان عـطا می‌کند و به دیگری تنگی معیشت می‌دهد. ﴿**و فرحوا بالحیاة الدنـیا**﴾ آن مشـرکان بـه نعمت‌های دنیا مسرور شدند و همچون انسان‌های مست و متکبر به شادی پرداختند. این بیان متضمن سفیه خواندن آنهایی است که به دنیا مسرور می‌شوند، دنیایی که خدا آن را ناچیز و پست معرفی کرده و گفته است: ﴿**و ما الحیاة الدنیا فی الآخرة إلامـتاع**﴾ ارزش حیات دنیا ناچیز و در مقایسه با آخرت حـقیر است. ﴿**و یقول الذین کفروا لولا أنزل علیه آیة من ربه**﴾ کفار مکه می‌گویند: چرا از جانب خدا معجزه‌ای بر محمد نازل نشد همان‌طور که برای حضرت موسی دریا شکافته شد و حضرت عیسی مرده را زنده

کرد و امثال آنها؟ ﴿قل إن الله یضل من یشاء و یهدی إلیه من أناب﴾ ای محمد! به آنها بگو: کار در دست خداست نه در اختیار من. هرکس را که بخواهد گمراه می‌کند، به طوری که دلایل و تهدید مر او را سودی نیست. و هرکس را که بخواهد به دین خود هدایت می‌کند؛ چون توبه کرده و پشیمان شده و به پیشگاه او برگشته است. در التسهیل آمده است: درخواست مشرکین را به صورت تعجب آورده است. یعنی محمد ﷺ قرآن و آیات بی‌شماری را آورده و شما آنها را نادیده گرفته و آیتی دیگر درخواست کردید و به کفر خود ادامه دادید. خدای متعال هرکس را که بخواهد با وجود ظهور آیات گمراه می‌کند. و هرکس را که بخواهد بدون آیات او را راهنمایی و هدایت می‌کند.(۱) ﴿الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله﴾ این بدل است. یعنی خدا توبه‌کاران و پشیمان‌شدگان را که عبارتند از مؤمنان، هدایت‌کرده و قلوب آنها را به ذکر و یاد خود آرامش و انس می‌دهد. به منظور نشان دادن استمرار اطمینان آنها از صیغه‌ی مضارع استفاده کرده است. ﴿ألا بذکر الله تطمئن القلوب﴾ بیدار باشید ای قوم! که به وسیله‌ی ذکر و یاد خدا قلوب مؤمنان انس و آرامش می‌یابد. بنابراین نسبت به سرنوشت و عاقبتشان احساس آشفتگی و دلهره نمی‌کنند. به عکس آنان که وقتی نامی از خدا به میان بیاید قلبشان دچار تنفر و انقباض می‌شود. ﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب﴾ اما مؤمنان که عمل صالح دارند، چشمشان روشن باد! وه که چه سرنوشت پر از سعادت و سروری دارند! ابن‌عباس گفته است: ﴿طوبی لهم﴾ یعنی سرور و چشم‌روشنی. ﴿کذلك أرسلناك فی أمة قد خلت من قبلها أمم﴾ ای محمد! همان‌طور که قبل از تو پیامبرانی را فرستادیم، همچنین تو را برای ملتی مبعوث کردیم که قبل از آنها بسی ملت‌ها رفته‌اند. ملت تو آخرین ملت است و تو هم خاتم پیامبرانی. ﴿لتتلوا علیهم

۱ـ التسهیل ۲/ ۱۳۴.

الذی أوحینا إلیك﴾ تا این وحی باعظمت و این یادآوری باحکمت را به آنها ابلاغ کنی. **﴿و هم یکفرون بالرحمن﴾** در حالی که آنها به خداوند رحمان کافرند که رحمتش گنجایش همه‌چیز را دارد. **﴿قل هو ربی لا إله إلا هو﴾** ای محمد! به آن مشرکان بگو: در حقیقت همان رحمان که شما به او کافر شدید و او را انکار کردید، همو خدای من است که به او ایمان آورده و جز او معبودی ندارم. **﴿علیه توکلت و إلیه متاب﴾** و فقط به او اعتماد دارم و بازگشتم به سوی اوست. و پاداش تلاش و زحمتی را می‌دهد که با شما می‌کشیم. منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ است در مقابل انکار و سرسختی قریش؛ زیرا ملت‌های قبل از آنان نیز پیامبران را تکذیب کردند. **﴿ولو أن قرآنا سیرت به الجبال﴾** اگر با خواندن کتابی از کتاب‌های نازل شده، کوه‌ها به حرکت در می‌آمدند، **﴿أو قطعت به الأرض﴾** یا بر اثر خواندن آن زمین شکاف برمی‌داشت و قطعه قطعه می‌شد، **﴿أو کلم به الموتی﴾** یا به وسیله‌ی آن مردگان مورد خطاب قرار می‌گرفتند و جواب می‌دادند و خدا بر اثر خواندن آن، آنها را زنده می‌کرد و به زبان می‌آورد، جواب **﴿لو﴾** محذوف است و تقدیر آن چنین است: «**لکان هذا القرآن**» یعنی چنان کتابی این قرآن بود و جز آن چیز دیگری نمی‌توانست باشد؛ زیرا این قرآن در هدایت و یادآوری و نیز در برحذر داشتن و ترساندن، در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و چیزی را باقی نگذاشته است که به آن نپرداخته باشد.[1] زجاج گفته است: تقدیر آن چنین است: «**لما آمنوا**» یعنی باز ایمان نمی‌آوردند؛ زیرا آنها در انکار و سرسختی و دشمنی مبالغه کرده و در آن فرو رفته بودند. و بر گمراهی و فساد خود اصرار داشتند. **﴿بل لله الأمر جمیعاً﴾** بل برای اضراب است. یعنی اگر قرار بود کتابی نازل شود و موارد مذکور را انجام دهد، آن کتاب همین قرآن می‌بود. اما خدا درخواست آنان را مبنی بر آوردن آیات نپذیرفت؛ زیرا همو مالک انجام امور و فاعل ما یشاء است.

۱ـ این نظر زمخشری است. اما زجاج تقدیر آن را **﴿لما آمنوا﴾** دانسته است.

بدون این‌که احدی توانایی حکم‌کردن بر او و یا حق پیشنهاد را داشته باشد. ﴿أفلم ییأس الذین آمنوا أن لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا﴾ آیا هنوز مؤمنان از ایمان‌آوردن کفار نومید نشده‌اند، در حالی که کاملا می‌دانند که اگر خدا می‌خواست، آنها را هدایت می‌کرد؛ زیرا زمام امور در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد. اما حکمت چنان اقتضا کرد که تکلیف بر مبنای اختیار صورت پذیرد.[1] ﴿و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة﴾ هنوز مصیبت و خطری بزرگ کفار مکه را به خاطر کفر و اعمال ناپسندشان تهدید می‌کند و انواع مصیبت و بلایا روح و روان آنها را آشفته می‌سازد. ﴿أو تحل قریبا من دارهم﴾ یا خطر و مصیبت بزرگ در نزدیکی دیار آنان به وقوع می‌پیوندد و موجبات هراس و وحشت آنها را فراهم کرده و جرقه‌هایی از آن به سویشان می‌جهد. ﴿حتی یأتی وعد الله﴾ تا وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی اسلام و فتح مکه تحقق می‌یابد. ﴿إن الله لا یخلف المیعاد﴾ خدا هرگز از وعده‌ی خود در مورد نصرت و یاری پیامبران و اولیاء خود و غالب ساختن آنان بر دشمنانشان تخلف نمی‌ورزد. ﴿و لقد استهزیء برسل من قبلك﴾ تسلی و آرامش دادن به پیامبر ﷺ است. یعنی همان‌طور که مشرکان تو را مسخره کردند، مجرمان دیگر پیامبران و انبیاء خود را مورد تمسخر و ریشخند قرار دادند. ﴿فأملیت للذین کفروا ثم أخذتهم﴾ به کافران مهلت و فرصت دادم و آنان را در امنیت و آرامش رها کردم، سپس آنها را به عذاب خود گرفتار نمودم. ﴿فکیف کان عقاب﴾ پس فکر می‌کنی کیفر من از آنان در قبال کفر و تکذیبشان چگونه بود؟ ﴿أفمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت﴾ آیا آن‌که مراقب و نگهبان تمام اعمال انسان است و یک ذره از اعمال بندگان بر او پوشیده نیست و آن خدای متعال می‌باشد، خبر محذوف است. و تقدیر آن چنین است: مانند آن است که فاقد چنان صفاتی

۱ـ بعضی از مفسران گفته‌اند: ﴿أفلم ییأس الذین آمنوا﴾ به معنی أفلم یعلم و یتبین می‌باشد. آنچه که گفته شد بر اساس لغت هوازن است و این معنی از بعضی از سلف نقل شده است، اما تا زمانی که کلمه دارای معنی واضح و مفهوم باشد، خارج کردن آن از معنی اصلی و معنی متبادر به ذهن لزومی ندارد.

است، همچون بت‌ها که نه می‌شنوند و نه نفعی می‌دهند و هیچ قدرت و اختیاری ندارند. فراء گفته است: جواب به این علت ترک شده است که معنی آن معلوم و مشخص است. و آن را بعداً در گفته‌ی ﴿و جعلوا لله شرکاء﴾ بیان کرده است. انگار می‌گوید آیا خدا مانند شرکای آنان است؟[1] و زمخشری گفته است: خداوند آنها را به خاطر شرکی که قرار داده بودند، به شدّت سرزنش می‌کند. یعنی آیا خدا که ناظر و شاهد اعمال خیر و شر می‌باشد و تمام نهادهای نیک و بد را زیر نظر دارد و برای آنها جزا و پاداش تهیه دیده است، با آنکه فاقد چنان صفاتی است برابر و یکسان است؟![2] ﴿و جعلوا لله شرکاء قل سموهم﴾ مشرکین در نهایت نادانی و پستی خدایانی از بت‌ها و انبازانی برای خدا قرار داده که آنها را همچون خدا می‌پرستند. ای محمد! به آنها بگو: نام و صفت خدایان را بگویید تا ببینیم شایسته‌ی آن هستند که در کنار خدا مورد پرستش قرار گیرند؟ ﴿أم تنبئونه بما لایعلم فی الأرض﴾ یا خدا را از وجود شرکایی در زمین باخبر می‌کنید که از آنها خبر ندارد؟ استفهام برای توبیخ است. ﴿أم بظاهر من القول﴾ یا این‌که از فرط نادانی و سبک‌مغزی و بر اساس ظن و گمانی فاسد و باطل آنها را شریک خدا می‌نامند؟! ﴿بل زین للذین کفروا مکرهم﴾ یعنی شیطان کفر و گمراهی را برای آنان آراسته است. ﴿و صدوا عن السبیل﴾ و از هدایت و پیمودن راه حق منع شده‌اند. ﴿و من یضلل الله فماله من هاد﴾ هرکس خدا او را از راه به در برد هیچ‌کس توانایی هدایت او را ندارد. ﴿لهم عذاب فی الحیاة الدنیا﴾ این کافران در این جهان عذابی عاجل از قبیل کشته‌شدن و به اسارت درآمدن و سایر مشکلات دارند. ﴿و لعذاب الآخرة أشق﴾ و عذاب آخرتشان از عذاب دنیا سنگین‌تر و شدیدتر و دردناکتر است. ﴿و ما لهم من الله من واق﴾ و هیچ‌کس نیست که آنان را از عذاب خدا حفظ کند و قهر و انتقامش را از آنان دفع نماید.

۱ـ زادالمسیر ۴/۳۳۳. ۲ـ کشاف.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**أنزل من السمآء ماء فسالت أودية...**﴾ خداوند سبحان حق و باطل را در قالب تشبیهی جالب ارائه داده که «تشبیه تمثیلی» نامیده می‌شود و در آن وجه شبه از اموری متعدد منتزع شده است. حق را به آب زلال و پاک تشبیه کرده است که در زمین استقرار می‌یابد و نیز آن را به معادن خالص و نابی تشبیه کرده است که برای انسان مفید و سودمند است. و باطل را به کف و خاشاک تشبیه کرده که بر سطح آب نمایان می‌شود، خس و خاشاکی که دوام و قوامی ندارد و نابود می‌شود. تصویری که آیه ترسیم می‌کند، تصویر حق و باطل است که همیشه در نزاع و تقابل هستند و سرانجام حق پیروز گشته و باطل را از صحنه خارج می‌کند همچنان که امواج دریا کف و خس و خاشاک را به کنار می‌نهد و آن را به طرف ساحل پرت می‌کند: ﴿**فأما الزبد فيذهب جفاء وأما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض**﴾، تمثیلی در نهایت درجه‌ی شگفتی و جمال است.

۲ـ ﴿**فسالت أودية بقدرها**﴾ مجاز عقلی است و از باب اسناد شیء به مکانش می‌باشد. در اصل فسالت «میاه الأدوية» بود.

۳ـ ﴿**كذلك يضرب الله الحق و الباطل**﴾ متضمن ایجاز حذف است. یعنی «امثال الحق و امثال الباطل».

۴ـ **للذين استجابوا... و الذين لم يستجيبوا**﴾ متضمن طباق سلب است.

۵ـ ﴿**كمن هو أعمى**﴾ به طریق استعاره‌ی تبعیه، جهل و کفر به نابینایی تشبیه شده است؛ زیرا منظور از نابینا همان نادان کافر است.

۶ـ ﴿**سرا و علانية**﴾، ﴿**الحسنة و السيئة**﴾، ﴿**يبسط و يقدر**﴾ و ﴿**يضل و يهدى**﴾ به سبب تضاد بین دو لفظ، متضمن طباقند.

۷ـ ﴿**إلامتاع**﴾ یعنی جز مانند متاعی که انسان برای رفع احتیاجات موقت از آن استفاده می‌برد. پس به دلیل حذف ادات تشبیه و وجه شبه متضمن تشبیه بلیغ است.

فواید: خدای متعال در آیه‌ی ﴿و من صلح مـن آبـائهم و أزواجـهم و ذریـاتهم﴾ مشخص کرده است که نسب اگر با عمل صالح توأم نباشد فائده‌ای ندارد، نیز امیدهای واهی کسانی را قطع می‌کند که به پیوند نسبی و خویشاوندی محض چشم دوخته‌اند.

یادآوری: امام قرطبی در رابطه با فرموده‌ی خدا: ﴿أفمن هو قائم علی کل نفس﴾ گفته است: بر مبنای فنون علم بیان این آیه شامل استدلالی بلیغ است: اول، مشـرکین را بـه خاطر قیاس فاسد در مورد عبادت و پرستش غیر خدا توبیخ و سـرزنش کـرده است. دوم، در ﴿و جعلوا لله شرکاء﴾ اسم ظاهر را به جای ضـمیر آورده است تا گمراهـی آنان را در قرار دادن شریک برای خدای یگانه که هیچ فردی نمی‌تواند با او شـریک شـود، یادآور شود. سوم، به شیوه‌ای مستدل وجود شرکا را انکار کرده است: ﴿قل سموهم﴾. چهارم، با آوردن ﴿أم تنبئونه بما لایعلم﴾ با نفی لوازم شیء آن شیء را نیز نفی کرده است. پنجم، برای اینکه به صورت تـدریجی آنان را بـه تأمـل و انـدیشه وادارد، گـفته است: ﴿أم بظاهر من القول﴾ یعنی آیا بدون تفکر و اندیشه چیزی را می‌گـویید و درباره‌ی بطلان نمی‌اندیشید؟! پس همین استدلال و اعتراض بیانگر اعجاز قرآن است و نشان می‌دهد که گفته‌ی انسان نیست.[1]

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ أُكُـلُهَا دَائِمٌ وَ ظِـلُّهَا تِـلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا وَ عُقْبَى ٱلْكَافِرِينَ ٱلنَّارُ ﴿٣٥﴾ وَ ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَـا أُنـزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُـوا

۱ـ به نقل از حاشیه‌ی صاوی.

وَإِلَيْهِ مَآبِ ﴿۳۶﴾ وَ كَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْماً عَرَبِيّاً وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجاً وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿۳۸﴾ يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾ وَ إِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿۴۰﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴۱﴾ وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۴۲﴾ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿۴۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای سبحان یادآور شد که برای کفار در آخرت چه چیزی را تدارک دیده است به دنبال آن از نعمت‌های بهشت که برای مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد. و سوره با بیان صدق رسالت پیامبر ﷺ و گواهی دادن خدا و مؤمنان اهل کتاب بر صداقت و صحت ادعای او خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: **﴿الأحزاب﴾** گروه‌های متفرق. احزاب یهود و نصاری به این نام موسوم شدند؛ چون جماعت‌های پراکنده بودند و عقیده‌ای واحد آنها را در کنار هم قرار نمی‌داد. **﴿مآب﴾** یعنی مآبی؛ محل. **﴿يمحو﴾** محو؛ از میان برداشتن اثر نوشته و غیره. **﴿أم الكتاب﴾** اصل همه‌ی کتاب‌ها. منظور علم خدا یا لوح‌المحفوظ است. **﴿البلاغ﴾** اسم است به معنی تبلیغ آمده است. **﴿مكر﴾** تدبیر امر در نهان و خفا مکر نام دارد. مکر برای خیر و شر به‌کار می‌رود.

سبب نزول: کلبی گفته است: یهود از پیامبرﷺ عیب و ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: ما جز توجه به زنان و نکاح، وظیفه‌ای برای این مرد نمی‌بینیم، اگر همان‌طور که گمان می‌برد پیامبر بود پرداختن به امر نبوت می‌بایست فرصتی را برای او باقی نگذارد که به این مسائل بپردازد. آنگاه آیه‌ی ﴿و لقد أرسلنا رسلا من قبلك و جعلنا لهم أزواجا و ذرية﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار﴾ چگونگی بهشت شگفت‌انگیزی که خدا آن را به بندگان پرهیزگارش وعده داده است چنین می‌باشد: در پای دیوار قصرها و اطاق‌هایش نهرها جاری است. ﴿أكلها دائم و ظلها﴾ ثمر و سایه‌اش پایدار است و آفتاب سایه‌ی آن را از میان نمی‌برد. ﴿تلك عقبى الذين اتقوا﴾ عاقبت پرهیزگاران همان بهشت است و در نهایت به آن درمی‌آیند. ﴿و عقبى الكافرين النار﴾ و سرانجام و عاقبت کافران تبهکار آتش دوزخ است. ﴿و الذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما أنزل إليك﴾ آنان که تورات و انجیل را بر آنان نازل کردیم و به تو ایمان آوردند و از تو پیروی کردند همچون عبدالله بن سلام و نجاشی و یارانش، به این قرآن شادمان و مسرور می‌شوند؛ زیرا در کتب آنها شواهدی بر صدق او می‌یابند و نیز مژده‌ی آمدن او داده شده است. ﴿و من الأحزاب من ينكر بعضه﴾ ملت‌ها و گروه‌های متعصب که تابع دین‌های متفاوتند، به صداقت قرآن یقین دارند؛ چون با مطالب موجود در نزد آنها توافق دارد، بعضی از آنها قرآن را از روی عناد و دشمنی انکار می‌کنند. ﴿قل إنما أمرت أن أعبد الله و لا أشرك به﴾ ای محمد! بگو: به من امر شده است که فقط خدا را پرستش کنم و دیگری را با او شریک نسازم. ﴿إليه أدعوا و إليه مآب﴾ مردم را به عبادت او می‌خوانم و سرانجام به نزد او برمی‌گردم. ﴿و كذلك أنزلناه حكما عربيا﴾ همچنان که کتاب‌های پیشین را نازل کردیم این

۱ـ قرطبی ۳۲۷/۹.

قرآن را نیز به زبان عربی نازل کردیم تا بر اساس آن در بین مردم حکم و قضاوت کنی. ﴿و لئن اتبعت أهواءهم بعد ما جاءك من العلم﴾ اگر بعد از اینکه از جانب خدا دلایل و براهین بر تو نازل شد، از هوی و خواسته‌های آنان پیروی کنی، ﴿مالك من الله من ولی ولا واق﴾ یاوری نمی‌یابی که تو را یاری دهد و از عذاب خدا مصون بدارد. منظور این است که مردم از پیروی هوی و هوس برحذر باشند؛ زیرا وقتی چنین خطابی بر معصوم نازل شود، هدف از آن برحذر داشتن مردم است. قرطبی گفته است: خطاب به پیامبرﷺ و منظور امت است.[۱] ﴿و لقد أرسلنا رسلا من قبلك﴾ قبل از تو پیامبران گرامی فرستادیم. ﴿و جعلنا لهم أزواجا و ذرية﴾ و برای آنها زنان و فرزندان قرار دادیم. این آیه در رد گفته‌ی افرادی نازل شده است که کثرت زنان را بر پیامبرﷺ عیب و عار قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: اگر واقعاً پیامبر بود به زهد و ترک دنیا روی می‌آورد و از زنان رویگردان می‌شد. لذا خدا گفته‌ی آنها را رد کرده و توضیح می‌دهد که محمدﷺ در این مورد یک استثناء نیست، بلکه او مانند پیامبران پیشین است. ﴿و ما كان لرسول أن يأتی بآية إلا بإذن الله﴾ هیچ پیامبری نمی‌تواند برای قوم خود معجزه‌ای ارائه دهد، مگر خدا به او اجازه‌ی آن را بدهد. این هم رد افرادی است که درخواست آیات می‌کردند. ﴿لكل أجل كتاب﴾ هر مدت معینی کتابی دارد که خدا آن را در لوح‌المحفوظ نگاشته است. و مقدار همه‌چیز در نزد او معین است. طبری گفته است: خدا هر امری را که مقرر فرموده است کتابی دارد، آن را نوشته و در نزد خود دارد.[۲] ﴿يمحوا الله ما يشاء و يثبت﴾ خدا از شرایع و احکام و نامه‌های فرشتگان، هرچه را که بخواهد پاک می‌کند و هرچه را بخواهد بدون تغییر دادن ثابت نگه می‌دارد. ابن‌عباس گفته است: خدا جز مرگ و حیات و شقاوت و نیکبختی هرچه را بخواهد تغییر می‌دهد، که آنها تغییرناپذیرند. و بنا به قولی محو و اثبات عام

۱ـ قرطبی ۳۲۷/۹.
۲ـ طبری ۱۶۵/۱۳.

است و شامل همه‌چیز می‌شود؛ زیرا روایت است حضرت عمرﷺ وقتی که به طواف بیت می‌پرداخت می‌گریست و می‌گفت: بار خدایا! اگر شقاوت و گناهی درباره‌ی من نوشته‌ای آن را محو فرما، تو هر چه را بخواهی محو و یا اثبات می‌کنی و «ام‌الکتاب» نزد تو می‌باشد، و آن را بخشودگی و نیکبختی قرار بده.[۱] و ابوسعود این را ترجیح داده است و نظر ابن مسعود نیز چنین است. ﴿و عنده أم‌الكتاب﴾ اصل و منبع هر کتابی یعنی «لوح‌المحفوظ» نزد او می‌باشد که خدا مقدار همه‌چیز را در آن ثبت کرده است. ﴿و إن ما نرينك بعض الذي نعدهم﴾ اگر قسمتی از عذابی را که به آنها وعده دادیم به تو نشان دهیم، ﴿أونتوفينك﴾ یا قبل از این‌که چشمت به عذاب آنها روشن شود جان تو را بگیریم، ﴿فإنما عليك البلاغ و علينا الحساب﴾ جز تبلیغ رسالت تکلیفی بر تو نیست و حساب و کیفر آنها بر ما می‌باشد. ﴿أو لم يروا أنا نأتي الأرض ننقصها من أطرافها﴾ مگر آن مشرکان نمی‌بینند که ما مؤمنان را در سرزمین آنها مستقر می‌کنیم و زمین را یکی بعد از دیگری به تصرف پیامبر در می‌آوریم و از سرزمین کفر می‌کاهیم و سرزمین اسلام را افزایش می‌دهیم؟ این قوی‌ترین دلیل است که خدا وعده‌ی خود را به پیامبرش به اجرا در می‌آورد.[۲] ﴿و الله يحكم لامعقب لحكمه﴾ و خدا فرمان می‌دهد و هیچ‌کس حکم او را تعقیب نمی‌کند و آن را تغییر نمی‌دهد. ﴿و هو سريع الحساب﴾ از کسی که نافرمانی می‌کند به سرعت انتقام می‌گیرد. ﴿و قد مكر الذين من قبلهم﴾ کافرانی که قبل از قریش می‌زیستند همانند قریش نسبت به پیامبران خود حیله و نیرنگ به‌کار می‌گرفتند.

۱ـ این نظر مجاهد نیز می‌باشد آنجا که می‌گوید: مرگ و زندگی و شقاوت و سعادت تغییرناپذیر نیستند.

۲ـ سید قطب گفته است: دست نیرومند خدا در مورد ملت‌های ثروتمند که در عیش و عشرت افراط می‌کنند در کار است: نیرو و ارزش و ثروت و خاک آنها را می‌کاهد. و آنان را در قطعه زمینی تنگ محبوس و محصور می‌دارد در حالی که قبل از آن قلمروشان فراخ و وسیع بود و بر آن تسلط داشتند. من هم می‌گویم این تفسیری جدید است و بارقه‌ی نور امید از آن می‌درخشد و رنگ و بوی زیبایی دارد.

﴿فللّه المکر جمیعاً﴾ تمام اسباب دسیسه و نیرنگ در اختیار خدا می‌باشد. و جز به اراده‌ی او نیرنگ آنها زیانی به بار نمی‌آورد. پس آنها را از طریقی اذیت می‌دهد که خود حسابی برای آن باز نکرده بودند. ﴿یعلم ما تکسب کل نفس﴾ از عمل هر انسان باخبر است و در مقابل، پاداش یا کیفر مناسب مقرر می‌دارد. ﴿و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار﴾ کافران خواهند دانست که عاقبت نیکو در آخرت از آن کیست. ﴿و یقول الذین کفروا لست مرسلا﴾ ای محمد! کفار مکه می‌گویند: تو فرستاده‌ی خدا نیستی. ﴿قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم﴾ بگو: همین که خدا بر صدق من گواه است و مرا با معجزات تایید می‌کند. برای من کافی است. ﴿و من عنده علم الکتاب﴾ و نیز مرا بس است که مؤمنان اهل کتاب و دانشمندان آنها بر صداقت من گواهی می‌دهند.

نکات بلاغی: ۱- در گفته‌ی ﴿کذلك أرسلناك﴾ و ﴿کذلك أنزلناه﴾ تشبیه مجمل مرسل مقرر است.

۲- ﴿أکلها دائم و ظلها﴾ متضمن ایجاز است و خبر حذف شده؛ چون قبلاً ذکر شده است.

۳- ﴿تلك عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار﴾ شامل مقابله می‌باشد که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۴- ﴿أرسلنا رسلا﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۵- ﴿یمحو و یثبت﴾ شامل طباق است.

۶- در ﴿إنما أمرت أن أعبدالله﴾ و ﴿فإنما علیك البلاغ﴾ قصر مقرر است، و هر دو قصر اضافی و از باب قصر موصوف بر صفتند؛ یعنی جز تبلیغ صفتی نداری.

۷- ﴿و لئن اتبعت أهواءهم﴾ برای تهییج و تحریک است.

۸- ﴿نأتی الأرض﴾ شامل مجاز مرسل است؛ یعنی امر و عذاب ما می‌آید.

لطیفه: بعضی ﴿**ننقصها من أطرافها**﴾ را به مرگ علما و فقها و نیکوکاران و صالحان تفسیر کرده‌اند. این بیان از مجاهد و ابن‌عباس روایت شده است. بعضی سروده‌اند:

الأرض تــحیاما عــاش عــالمها   و متی یمت عالم منها یمت طـرف

کالأرض تحیا إذا ما الغیث حل بها   و إن أبـی عـاد فـی أکـنافها التـلف

«زمین زنده است تا زمانی که علمای رویِ زمین زنده باشند، هرگاه عالمی بـمیرد بـخشی از زمـین می‌میرد. اگر باران بر زمین ببارد، زمین زنده می‌ماند و اگر باران نبارد، زمین ضایع می‌شود».

❊ ❊ ❊

پیش درآمد سوره

* این سوره‌ی مبارکه موضوع مهم اصول عقیده یعنی «ایمان به خدا و ایمان به رسالت و ایمان به رستاخیز و جزا» را مورد بحث قرار می‌دهد. محور اصلی این سوره عبارت است از «رسالت و رسول» و موضوع دعوت پیامبران را نیز به تفصیل بیان کرده و وظیفه‌ی پیامبر را معین و معنی وحدت رسالات آسمانی را توضیح داده است. پس تمام پیامبرانﷺ به منظور استحکام بخشیدن به کاخ ایمان آمده‌اند. آمده‌اند که انسان را با پروردگار آشنا کنند که باید همه‌ی موجودات در مقابل وی سر تسلیم و تعظیم خم نمایند، آمده‌اند که بشریت را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کنند. بنابراین دعوت آنها یکی است و یک هدف و آرمان دارند، اگرچه در فروع تفاوت و اختلاف دارند.

* این سوره‌ی مبارکه به بحث درباره‌ی رسالت حضرت موسیﷺ می‌پردازد و این‌که موسی قوم خود را به پرستش و سپاسگزاری و شکر خدا دعوت کرده است. و برای تکذیب‌کنندگان پیامبران مثل آورده است. تکذیب‌کنندگان ملت‌های پیشین مانند قوم نوح و عاد و ثمود را مثل زده است. سپس آیات موضوع پیامبران و برخورد آنان را در طول قرون و اعصار، با ملت‌های خود مورد بررسی قرار داده و گفتگوهای آنان را باز گفته که به نابودی ستمکاران انجامیده است: **﴿و قال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من أرضنا أو لتعودن إلی ملتنا فأوحی إلیهم ربهم لنهلکن الظالمین * و لنسکننّکم الأرض من بعدهم ذلك لمن خاف مقامی و خاف وعید﴾**.

* سوره درباره‌ی یکی از مناظر آخرت به بحث پرداخته که در آن تیره‌بختان مجرم با پیروان مستضعف خود برخورد می‌کنند. و گفتگوی طولانی دایر بین آنها را یادآور شده که با انداختن همه‌ی آنها به داخل دوزخ شعله‌ور خاتمه می‌یابد و موجب شعله‌ور شدن آتش جهنم می‌شوند. و نفرین و ناسزای ضعیفان و اهانتی که به رؤسای خود می‌کنند برای آنان سودی در بر نداشته و جای همه آتش است. سپس آیات ایمان و گمراهی را به درخت پاک و درخت ناپاک تشبیه کرده و سوره با بیان سرانجام ستمکاران در روز آخرت خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «ابراهیم» موسوم است تا ذکر و نام پدر پیامبران و پیشوای پاکان یعنی حضرت ابراهیم؈ را برای همیشه جاودانه سازد که بت‌ها را شکست و پرچم توحید را برافراشت و دین حنیف و دین اسلام را آورد که خاتم پیامبران بدان مبعوث شده است. و قرآن کریم دعوت حضرت ابراهیم را بعد از تکمیل بنای «بیت‌العتیق» برای ما بازگو کرده که دعوت به ایمان و توحید است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿الٓر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿١﴾ ٱللهِ ٱلَّذِي لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ وَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ ٱللهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ ذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ ٱللهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ

صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۵﴾ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُم مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُم بَلَاءٌ مِن رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۶﴾ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿۷﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۸﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿۹﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِن ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۱۰﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَن نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾ وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾ وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۱۵﴾ مِن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَىٰ مِن مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿۱۶﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِن وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿۱۷﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿ويل﴾ هلاک و نابودی. ﴿يستحبون﴾ اختیار می‌کنند و ترجیح می‌دهند. ﴿يسومونكم﴾ به شما می‌چشانند. «سامه الذل» یعنی ذلت را به او چشاند. ﴿تأذن﴾ بدون شبهه اعلام کرد. ﴿نبأ﴾ خبر، جمع آن أنباء است. ﴿سلطان﴾ دلیل و حجت. ﴿فاطر﴾ مبدع و مخترع. ﴿استفتحوا﴾ درخواست پیروزی بر دشمنان کردند.

﴿جبار﴾ متکبری که حقی برای هیچ‌کس را بر خود نمی‌بیند. ﴿عنید﴾ مخالف حق که از طریق حق به در می‌رود. عرب می‌گویند: «شرالإبل العنود» بدترین شتر آن است که از راه راست نمی‌رود. ﴿صدید﴾ چرک و خونابه که از اجساد دوزخیان می چکد. ﴿یتجرعه﴾ آن را به سختی می نوشد. ﴿یسیغه﴾ آن را می‌بلعد.

تفسیر: ﴿آلر﴾ این کتاب معجزه‌گر از جنس این حروف متقاطع ترکیب یافته است پس اگر می‌توانید مانند آن را بیاورید. ﴿کتاب أنزلناه إلیك﴾ ای محمد! این قرآن را ما بر شما نازل کردیم؛ و از جانب تو نیست بلکه ما آن را به تو وحی کرده‌ایم. ﴿لتخرج الناس من الظلمات إلى النور﴾ تا بشریت را از تاریکی و گمراهی بیرون آوری و به سوی نور علم و ایمان راهنمایی کنی. ﴿بإذن ربهم﴾ آنهم به امر و توفیق پروردگارشان. ﴿إلى صراط العزیز الحمید﴾ تا آنها را به راه خدای باعزت هدایت کنی، خدایی که مغلوب شدنی نیست که با هر زبانی و در هر مکانی ستایش و تمجید می‌شود. ﴿الله الذی له ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ خدایی که مالک و دارنده‌ی تمام چیزهایی است که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد. از انسان بی‌نیاز است و بر عالم هستی و مکنوناتش مسلط می‌باشد. ﴿و ویل للکافرین من عذاب شدید﴾ زجاج گفته است: ﴿ویل﴾ کلمه‌ایست برای آزار و نابودی به‌کار می‌رود.[1] یعنی هلاک و نابودی برای کافران است. و وای به حالشان از عذاب دردناک خدا! آنگاه صفات کافران را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿الذین یستحبون الحیاة الدنیا على الآخرة﴾ آنان که زندگی و حیات دنیای ناپایدار را بر حیات پایدار آخرت ترجیح می دهند، ﴿و یصدون عن سبیل الله﴾ و مردم را از دین اسلام منصرف می‌کنند و مانع ورود آنها به دین خدا می‌شوند، ﴿و یبغونها عوجا﴾ و می‌خواهند دین مطابق هوس‌های آنان کج و معوج باشد، ﴿أولئك فی ضلال بعید﴾ آنان که دارای چنان صفاتی

۱ـ قرطبی ۳۳۹/۹.

زشت و ناپسند می‌باشند به صورتی آشکار از حقیقت گمراه شده‌اند و امیدی به صلاح و توفیق آنها نمی‌رود. ﴿و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه﴾ در میان ملت‌های پیشین پیامبر را جز به زبان آن قوم نفرستادیم. ﴿ليبين لهم﴾ تا شریعت خدا را برای آنان بیان کند و مقصود خود را به آنها بفهماند و هدف رسالت را تمام و تکمیل کند. ﴿فيضل الله من يشآء و يهدى من يشآء﴾ وظیفه‌ی پیامبر فقط تبلیغ است و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد. گمراهی هرکس را بخواهد او را گمراه کرده و هدایت هرکس را بخواهد بر اساس تقدیر ازلی او را هدایت می‌کند. ﴿و هو العزيز الحكيم﴾ و او در ملک خود غالب است و در صنعتش حکیم است. ﴿و لقد أرسلنا موسى بآياتنا﴾ موسی را همراه با معجزات درخشان فرستادیم، معجزاتی که بر صدق او دلالت می‌کردند. ﴿أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور﴾ «أن» تفسیری به معنی «یعنی» است. یعنی بنی‌اسرائیل را از تاریکی جهل و کفر به نور ایمان و توحید بیرون آور. ابوحیان گفته است: لفظ ﴿قومك﴾ نمایانگر آن است که رسالت حضرت موسی به قومش اختصاص دارد. به عکس آنچه که به حضرت محمد ﷺ گفته است ﴿لتخرج الناس﴾ که بر عمومیت رسالتش دلالت دارد.[1] ﴿و ذكرهم بأيام الله﴾ عطایا و نعمت‌های خدا را به آنان یادآور شو. ﴿إن فى ذلك لآيات لكل صبار شكور﴾ در یادآوری نعمت‌ها و عطایای خدا، برای هر بنده‌ای که بر مصایب شکیبا باشد و نعمت‌ها را سپاسگزار باشد، عبرت و اندرزها نهفته است. ﴿و إذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم﴾ و آنگاه که موسی به قومش گفت: نعمت‌های گرانقدر خدا را به یاد بیاورید که به شما عطا کرده است. ﴿إذ أنجاكم من آل فرعون﴾ زمانی که شما را از ذلت و بردگی فرعون و شکنجه گرانش نجات داد. ﴿يسومونكم سوء العذاب﴾ سخت‌ترین و بدترین انواع اذیت را به خورد شما

۱ـ البحر ۴۰۵/۵.

می‌دادند و می چشاندند. ﴿و یذبحون أبناءکم و یستحیون نساءکم﴾ و اولاد ذکور شما را گردن می‌زدند و اولاد مؤنث شما را با خفت و خواری زنده نگه می‌داشتند. ﴿و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم﴾ محنت و مصیبتی که بر شما رفت آزمایش و امتحانی بود که از جانب خدای بزرگ بر شما مقرر شده بود. مفسران گفته‌اند: سبب کشتن ذکور این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند از بنی‌اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که انقراض قدرت و ملک تو به دست او صورت می‌گیرد. بنابراین دستور کشتن تمام مولود ذکور را داد. ﴿و إذ تأذن ربکم لئن شکرتم لأزیدنکم﴾ این از تتمه‌ی سخنان حضرت موسی می‌باشد. یعنی زمانی را به یاد بیاورید که پروردگارتان آشکارا اعلام داشت که اگر نعمت مرا سپاگزار باشید، آن را از فضل خود بر شما افزایش می‌دهم. ﴿و لئن کفرتم إن عذابی لشدید﴾ و اگر با کفر و نافرمانی نعمت مرا انکار کنید، بدانید که عذاب من سخت است. همان‌طور که وعده‌ی افزایش را در مقابل سپاسگزاری داده است، وعده‌ی عذاب را در موقع ناسپاسی و کفر نیز داده است. ﴿و قال موسی إن تکفروا أنتم و من فی الأرض جمیعاً﴾ حضرت موسی بعد از این‌که از ایمان آوردن بنی‌اسرائیل نومید شد به آنها گفت: اگر شما و تمام خلایق کافر شوید، هیچ زیانی به خدا نمی‌رسد. ﴿فإن الله لغنی حمید﴾ همانا خدا از شکر بندگان بی‌نیاز است و شایسته‌ی حمد و ستایش بوده و همو ستوده است. هرچند که کافران نعمت‌های او را کافر شوند و سپاسگزار نباشند. ﴿ألم یأتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود﴾ آیا اخبار ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیشین از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود به شما نرسیده است که به خاطر تکذیب آیات خدا چه بلایی به سرشان آمد؟ ﴿و الذین من بعدهم﴾ و ملت‌هایی که بعد از آنها آمدند. ﴿لایعلمهم إلا الله﴾ جز خدا هیچ‌کس تعداد آنها را نمی‌داند. ﴿جاءتهم رسلهم بالبینات﴾ پیامبرانشان با دلایل واضح به نزد آنان آمدند. ﴿فردوا أیدیهم إلی أفواههم﴾ به عنوان تکذیب آنان دست خود را بر دهان خود نهادند. ابن مسعود گفته است: از فرط کین و عناد انگشتان خود را گاز

گرفتند.[1] ﴿و قالوا إنا کفرنا بما أرسلتم به﴾ و گفتند: ما به آنچه که شما گمان می‌کنید خدا آن را بر شما نازل کرده است، کافر شده‌ایم. ﴿و إنا لفی شك مما تدعوننا إلیه مریب﴾ و ما شدیداً به دعوت شما شک داریم و از دین شما آشفته و نگرانیم. ﴿قالت رسلهم أفی الله شك﴾ پیامبران در جواب آنها گفتند: آیا در وجود و یگانگی خدا شک و تردید وجود دارد؟ استفهام برای توبیخ و انکار است؛ زیرا به سبب ظهور و وضوح دلایل، شک محتمل نیست، از این‌رو پیامبران توجه آنان را به دلایل معطوف داشته‌اند که بر وجود خدا دلالت می‌کنند: ﴿فاطر السموات و الأرض﴾ خدایی که بدون نمونه و الگوی قبلی آسمان‌ها و زمین را خلق و ابداع کرده است. ﴿یدعوکم لیغفرلکم من ذنوبکم﴾ شما را به سوی ایمان می‌خواند تا خطا و گناهان شما را ببخشاید. ﴿و یؤخرکم إلی أجل مسمی﴾ اگر ایمان بیاورید، عمر شما را تا نهایت اجل و مهلتی که برایتان تعیین شده است به تأخیر می‌اندازد و در کیفر شما عجله به خرج نمی‌دهد که شما را نابود کند. ﴿قالوا إن أنتم إلا بشر مثلنا﴾ شما جز انسان‌هایی مانند ما نیستید و بر ما برتری ندارید. ﴿تریدون أن تصدونا عما کان یعبد آباؤنا﴾ می‌خواهید ما را از پرستش بت‌ها منع کنید که پدرانمان آنها را می‌پرستیدند. ﴿فأتونا بسلطان مبین﴾ دلیل و برهان روشن و آشکار را بر صدق خود به ما ارائه دهید. ﴿قالت لهم رسلهم إن نحن إلا بشر مثلکم﴾ پیامبران گفتند: همان‌طور که خود گفتید ما هم انسان‌هایی مانند شما هستیم. ﴿ولکن الله یمن علی من یشآء من عباده﴾ اما خدا بر هر کس از بندگانش که خود بخواهد منت می‌نهد و نبوت و رسالت را به او می‌دهد. زمخشری گفته است: به عنوان تواضع و فروتنی فضل خود را ذکر نکرده‌اند. و در برابر گفته‌ی آنها که می‌گفتند: شما هم مانند ما انسان هستید تسلیم شدند که در بشریت مانند آنها می‌باشند

۱ـ قول دوم بر مبنای مجاز است همانند ﴿عضوا علیکم الأنامل من الغیظ﴾ و قول اول حمل بر حقیقت می‌شود و توضیح آن چنین است: وقتی کلام پیامبران را شنیدند از آن درشگفت شدند، خندیدند و آن را مسخره کردند در این موقع دست‌ها را بر دهان نهادند، همان‌طور کسی که می‌خندد دستش را جلو دهانش می‌گیرد.

اما در غیر آن مانند آنها نمی‌باشند.(۱) ﴿و ما کان لنا أن نأتیکم بسلطان إلا بإذن الله﴾ ما جز به میل و خواست خدا نمی‌توانیم دلیل و برهان مورد درخواست شما را بیاوریم. ﴿وعلی الله فلیتوکل المؤمنون﴾ و مؤمنان باید در تمام امور فقط به خدا اعتماد و توکل داشته باشند. ﴿و ما لنا ألاّ نتوکل علی الله﴾ پیامبران گفتند: چه امری مانع توکل و اعتماد ما به خدا می‌شود؟ چرا ما نباید به خدا توکل کنیم؟ ﴿و قد هدانا سبلنا﴾ در حالی که راه رهایی از عذاب را به ما نشان داده است. ﴿و لنصبرن علی ما آذیتمونا﴾ و در مقابل اذیت و آزار شما از خود صبر و شکیبایی نشان می‌دهیم. ابن جوزی گفته است: از این جهت این قصه و امثال آن را بر پیامبر ما ﷺ بازگفته است که او هم به پیشینیان خود اقتدا و تأسی کند و ماجرای آنان را بداند.(۲) ﴿و علی الله فلیتوکل المتوکلون﴾ تکرار نیست بلکه معنی ثبات و دوام بر توکل را دارد. یعنی بر توکل و اعتماد به خدا ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید. در اینجا عصیان و نافرمانی با تکیه به نیروی مادی که در اختیار ستمگران است، نقاب را از چهره‌ی خود کنار می‌زند: ﴿و قال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من أرضنا أو لتعودن فی ملتنا﴾ کفار به پیامبران پاک‌نهاد گفتند: به خدا قسم! یا شما را از سرزمین‌های خود بیرون می‌کنیم یا باید به دین ما برگردید. ﴿فأوحی إلیهم ربهم لنهکلن الظالمین﴾ خدا به پیامبران وحی کرد که حتما دشمنان کافر و ستمگر را نابود خواهیم کرد. ﴿و لنسکننکم الأرض من بعدهم﴾ و شما را بعد از نابودی آنها در روی زمین مستقر خواهیم کرد. ﴿ذلك لمن خاف مقامی و خاف وعید﴾ این پیروزی پیامبران و نابودکردن ستمکاران برای افرادی است که از جاه و جلال من بترسند و از عذاب من بهراسند. در البحر آمده است: وقتی آنها قسم یاد کردند که یا پیامبران را اخراج می‌کنند و یا باید به دین آنان برگردند، خدای متعال نیز قسم یاد کرد که آنها را نابود می‌کند. و چه اخراجی بزرگتر است از نابود

۱ـ کشاف ۲/۵۴۴.
۲ـ زادالمسیر ۴/۳۵۰.

کردنی که هرگز برگشتی به دنبال نخواهند داشت. ﴿و استفتحوا و خاب كل جبار عنيد﴾ پیامبران پیروزی بر قوم خود را از خدا خواستار شدند. و تمام ستمکاران منکر حق زیانمند و نابود شدند. ﴿من ورائه جهنم و يسقى من ماء صديد﴾ پشت سر چنان کافری جهنم قرار دارد و در دوزخ چرک و خونابه می‌نوشد. ﴿يتجرعه و لايكاد يسيغه﴾ از بس که تلخ و بدمزه می‌باشد، آن را جرعه جرعه فرو می‌برد و به خاطر بدی و نامطبوعیش فرو نمی‌رود. ﴿و يأتيه الموت من كل مكان و ما هو بميت﴾ از بس که اسباب نابودی وی فراهم است، مرگ از هر جهت به طرفش می‌آید، اما برای آنکه عذابش کامل شود نمی‌میرد. ﴿و من ورائه عذاب غليظ﴾ و عذابی شدیدتر در پیش روی او قرار دارد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لتخرج الناس من الظلمات إلى النور﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون ظلمات برای کفر و گمراهی و نور برای هدایت و ایمان استعاره شده است، و نیز ﴿و يأتيه الموت﴾ متضمن استعاره از سختی و ناگواری‌هایی است که او را احاطه کرده است.

۲ـ ﴿يضل و يهدي﴾، ﴿استكبرتم و كفرتم﴾ و ﴿نخرجن و تعودن﴾ متضمن طباقند.

۳ـ ﴿صبار شكور﴾ و ﴿جبار عنيد﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.

۴ـ ﴿أرسلنا من رسول﴾ و ﴿فليتوكل المتوكلون﴾ شامل جناس اشتقاق می‌باشند.

۵ـ ﴿شديد، بعيد، عنيد﴾ دارای سجع می‌باشند.

فواید: در سوره‌ی بقره ﴿يذبحون﴾ را بدون واو آورده است و در اینجا ﴿و يذبحون﴾ را با واو آورده است. راز این امر چنین است: در سوره‌ی بقره لفظ به عنوان تفسیر ماسبق آمده است، یعنی ﴿يذبحون﴾ در واقع تفسیر ﴿سؤالعذاب﴾ است، پس انگار گفته است: ﴿يسومونكم سوءالعذاب﴾ آنگاه به وسیله‌ی ﴿يذبحون أبناءكم﴾ آن را تفسیر کرده است. اما در این سوره تفسیر نیست؛ چون معنی آن چنین است: «إنهم يعذبونهم بأنواع من العذاب و بالتذبيح أيضا»، پس نوعی دیگر از عذاب است و غیر از اولی می‌باشد. والله‌اعلم.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ ٱشْتَدَّتْ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَايَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَالُ ٱلْبَعِيدُ ﴿۱۸﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۹﴾ وَ مَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿۲۰﴾ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ ٱلضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَو هَدَانَا ٱللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ ﴿۲۱﴾ وَقَالَ ٱلشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَ وَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ ٱلظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۲﴾ وَ أُدْخِلَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿۲۳﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَاءِ ﴿۲۴﴾ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۵﴾ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ ﴿۲۶﴾ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ فِي ٱلْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿۲۷﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ ٱلْبَوَارِ ﴿۲۸﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ ٱلْقَرَارُ ﴿۲۹﴾ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿۳۰﴾ قُل لِعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَ يُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَابَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ﴿۳۱﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَارَ ﴿۳۲﴾ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ ﴿۳۳﴾ وَ آتَاكُم مِن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ ٱللَّهِ

لَاتُحْصُوهَا إِنَّ ٱلإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان مورد تمسخر قرارگرفتن انبیا را از جانب کفار بازگفت و عذاب و آزاری را یادآور شده است که در آخرت برای آنان تدارک دیده است، آنگاه برای اعمال آنان مثال زده، سپس مجادله‌ی بین رؤسا و پیروان را یادآور شده و به دنبال آن نعمت‌های خود را بر بندگان متذکر شد تا به پرستش و سپاس او بپردازند.

معنی لغات: ﴿**عاصف**﴾ باد تند. ﴿**برزوا**﴾ بروز به معنی ظهورِ بعد از خفا می‌باشد. و براز به معنی مکان واسع است. و امرأة برزة: یعنی زنی که خود را به مردان نشان می‌دهد. ﴿**محیص**﴾ راه گریز و نجات. حاص عن کذا، از آن گریخت و قصد فرار از آن را کرد. ﴿**جزعا**﴾ تحمل نکردن ناراحتی، به عکس صبر و نقیض آن است. ﴿**مصرخکم**﴾ فریادرس شما. صارخ: کمک‌خواه. مصرخ: فریادرس. امیه سروده است:

فلا تجزعوا إنی لکم غیر مصرخ   ولیس لکم عندی غناء و لا نصر[1]

«بی‌تابی نکنید، من به فریاد شما نمی‌رسم، نه بی‌نیازی پیش من می‌یابید و نه یاری و کمکی».

﴿**اجتثت**﴾ از ریشه کنده شد. ﴿**البوار**﴾ نابودی. ﴿**خلال**﴾ جمع خلة به معنی همراهی و دوستی است. امرؤا القیس گفته است:

صرفت الهوی عنهنّ من خشیة الردی   فلست بمقلی الخِلال و لا قالی[2]

«از عشق و دوستی آنان منصرف شدم تا دچار هلاکت نشوم، پس دوستان مرا سرزنش نکرده‌و کینه‌ی مرا در دل نخواهند داشت».

﴿**دائبین**﴾ پیوسته در کار و تلاش.

۱ـ قرطبی ۹/ ۳۵۷.   ۲ـ البحر ۵/ ۴۲۷.

تفسیر: ﴿مثل الذین کفروا بربهم أعمالهم کرماد اشتدت به الریح﴾ اعمال نیک کافران که در این دنیا انجام داده‌اند از قبیل دادن صدقه و به جا آوردن صله‌ی رحم که از آن پاداش می‌جویند، مانند خاکستری است که بادی تند بر آن بوزد و آن را در هوا پخش و پراکنده کند. ﴿فی یوم عاصف﴾ در روزی طوفانی. قرطبی گفته است: خداوند متعال این آیه را برای مجسّم نمودن اعمال کفار آورده است؛ همان‌طور که تند باد در یک روز طوفانی خاکستر را پخش و پراکنده می‌کند اعمال آنها نیز نابود شده و به هدر می‌رود؛ زیرا در آن اعمال غیر خدا را شریک قرار داده‌اند.[1] ﴿لایقدرون مما کسبوا علی شیء﴾ کفار به ثواب اعمال نیک خود نایل نمی‌آیند؛ زیرا کفر سبب تباه شدن اعمال آنها گشته است، همان‌گونه که انسان نمی‌تواند به خاکستر بر باد رفته دست یابد. ﴿ذلك هو الضلال البعید﴾ این گمراهی است بس بزرگ. ﴿ألم تر أن الله خلق السموات و الأرض بالحق﴾ ای مخاطب! مگر با چشم دل نمی‌بینی که خدای متعال به تنهایی و بدون دستیار و انباز به خلق و ایجاد می‌پردازد و همو آسمان‌ها و زمین را خلق و ابداع کرده است تا قدرت خود را ثابت کند؟ مفسران گفته‌اند: یعنی آنها را بیهوده خلق نکرده است بلکه به منظوری بس بزرگ آنها را آفریده است. ﴿إن یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید﴾ همان‌طور که قدرت ایجاد را دارد قدرتِ نابود کردن را هم دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی ای جماعت کفار! خدا می‌خواهد شما را نابود کند و قومی بهتر و مطیع‌تر را جایگزین شما کند.[2] ﴿و ما ذلك علی الله بعزیز﴾ و چنین امری برای خدا مشکل و ناممکن نیست؛ چون هیچ امری برای خدای قادر و توانا سخت نیست. ﴿و برزوا لله جمیعا﴾ در روز رستاخیز همگی از قبر خود بیرون آمده و برای حساب و کتاب حاضر می‌شوند. و چیزی از نظر خدا پوشیده نیست. امام فخر گفته است: ﴿برزوا﴾ به لفظ ماضی برای تعبیر از آینده آمده است؛ زیرا خدا از هر چیز خبر

۱ـ قرطبی ۹/۳۵۳. ۲ـ زادالمسیر ۴/۳۵۵.

بدهد حق و درست است و انگار تحقق یافته و به صحنه‌ی وجود آمده است. و شبیه آن است آیه‌ی ﴿و نادی أصحاب الجنة أصحاب النار﴾.[1] ﴿فقال الضعفاء للذین استکبروا﴾ پیروان و مردمان معمولی به رؤسا و پیشوایانی که در دنیا آنان را به گمراهی کشاندند می‌گویند: ﴿إنا کنا لکم تبعا﴾ ما پیرو شما بودیم و هر دستوری که صادر می‌کردید انجام می‌دادیم. ﴿فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء﴾ آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دفع می‌کنید؟ استفهام برای توبیخ و سرزنش است. ﴿قالوا لو هدانا الله لهدیناکم﴾ پیشوایان معذرت خواسته و می‌گویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت می‌کرد، ما هم شما را به آن هدایت می‌کردیم، اما گمراهی نصیب ما شد و ما هم شما را گمراه کردیم. بنابراین سرزنش و بی‌تابی سودی ندارد. ﴿سواء علینا أجزعنا أم صبرنا﴾ بی‌تابی و شکیبایی برای ما یکسان است. طبری گفته است: دوزخیان اجتماعی تشکیل می‌دهند و به یکدیگر می‌گویند: بهشتیان به سبب گریه و زاری در پیشگاه خدا به بهشت نایل آمده‌اند، پس بیایید ما هم با گریه و زاری به درگاه خدا رو آوریم. آنگاه گریه را سر می‌دهند، اما وقتی دیدند گریه برایشان سودی ندارد، می‌گویند: بیایید صبر کنیم. آنگاه صبر را در پیش می‌گیرند صبری که مانندش دیده نشده است. وقتی دیدند آنهم نفعی در برندارد، می‌گویند: ﴿سواء علینا أجزعنا أم صبرنا﴾.[2] و مقاتل گفته است: پانصد سال بی‌تابی می‌کنند و پانصد سال هم صبر می‌کنند.[3] ﴿ما لنا من محیص﴾ پناهگاه و فراری نداریم. ﴿و قال الشیطان لما قضی الأمر﴾ این همان خطبه‌ی دم و گوش بریده‌ی شیطان است که بدون حمد و سپاس در محفل تیره‌بختان دوزخ آن را ایراد می‌کند، بعد از این‌که مسأله‌ی حساب و کتاب خاتمه می‌یابد و بهشتیان به بهشت می‌روند و دوزخیان راهی

۱ـ فخر رازی ۱۹/ ۱۰۷.
۲ـ طبری ۱۲/ ۲۰۰.
۳ـ زادالمسیر ۴/ ۳۵۶.

جهنم می‌شوند، می‌گوید: ﴿إن الله وعدكم وعد الحق﴾ خدا به شما وعده‌ی حق داد که به مطیع پاداش داده و نافرمان را کیفر بدهد، آنگاه خدا به وعده‌ی خود وفا کرد. ﴿و وعدتكم فأخلفتكم﴾ و من به شما وعده دادم که رستاخیز و پاداش و کیفری در کار نیست پس من دروغ گفتم و خلاف وعده کردم. ﴿و ما كان لى عليكم من سلطان﴾ من که قدرت و تسلطی بر شما نداشتم تا به زور شما را به کفر و نافرمانی وادار کنم. ﴿إلا أن دعوتكم فاستجبتم لى﴾ جز این‌که به وسوسه و آراستن شما را به گمراهی دعوت کردم و شما هم به میل و اختیار خود دعوتم را پذیرفتید. ﴿فلا تلوموني و لوموا أنفسكم﴾ بنابراین حالا مرا سرزنش نکنید بلکه خود را سرزنش کنید؛ چون گناه از خودتان بود. ﴿ما أنا بمصرخكم و لا أنتم بمصرخى﴾ نه من به داد شما می‌رسم و عذاب خدا را از شما دور می‌کنم و نه شما به فریاد من می‌رسید. ﴿إنى كفرت بما أشركتمون من قبل﴾ من از این‌که شما مرا قبلاً در عبادت شریک خدا قرار دادید، تبری می‌جویم. ﴿إن الظالمين لهم عذاب أليم﴾ مشرکین عذابی دردناک دارند. مفسرین گفته‌اند: این سخنان زمانی گفته می‌شوند که بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ مستقر می‌گردند و در آن موقع دوزخیان سرزنش ابلیس را آغاز می‌کنند، آنگاه ابلیس در بین آنان سخنانی می‌گوید که قرآن از آن خبر داده است.[1] حسن گفته است: در روز قیامت شیطان بر منبری از آتش سخنرانی می‌کند که تمام خلایق آن را می‌شنوند.[2] ﴿و أدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجرى من تحتها الأنهار خالدين فيها بإذن ربهم﴾ بعد از این‌که خدا احوال تیره‌بختان را بیان کرد، احوال نیکبختان را نیز یادآور شده است تا بندگان در اشتیاق و هراس و خوف و رجا باقی‌بمانند. یعنی خدای متعال آنها را وارد باغات و جناتی می‌کند که در زیر قصرهای آن رودهای بهشت جاری است که به فرمان خدا و

۱ـ فخر رازی ۱۹/۱۱۰.

۲ـ قرطبی ۹/۳۵۶.

توفیق و هدایتش تا ابد در آن خواهند ماند. ﴿تحیتهم فیها سلام﴾ فرشته‌ها با احترام و اجلال به آنها سلام می‌کنند. ﴿ألم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة﴾ این مثلی است که خدا آن را برای ایمان و شرک زده است. بدین‌ترتیب ایمان را به درختی پاک و شرک را به درختی ناپاک تشبیه کرده است. ابن‌عباس گفته است: کلمه‌ی طیبه یعنی: ﴿لا إله إلا الله﴾ و درخت پاک یعنی: «مؤمن».[1] ﴿أصلها ثابت و فرعها فی السمآء﴾ اصل و ریشه‌ی آن در زمین استوار است و شاخه‌هایش به طرف آسمان امتداد یافته است. ﴿تؤتی أکلها کل حین بإذن ربها﴾ بنا به خواست و اراده‌ی خدا همیشه ثمر می‌دهد. ایمان نیز این چنین در نهاد مؤمن راسخ و مستقر است و عملش به آسمان صعود می‌کند و همیشه از برکت و ثوابش برخوردار می‌شود. ﴿و یضرب الله الأمثال للناس لعلهم یتذکرون﴾ و خدا برای انسان مثال‌ها را بیان می‌کند باشد که پند بگیرند و ایمان بیاورند. ﴿و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة﴾ مثال کفر مانند درخت ناپاک حنظل است. ﴿اجتثت من فوق الأرض﴾ که از ریشه برکنده و به سبب عدم ثبات از روی زمین کنده شده باشد. ﴿ما لها من قرار﴾ استقرار و ثباتی ندارد. کفر نیز ثبات و استقراری نداشته و خیر و برکتی ندارد. ابن جوزی گفته است: کسب و عمل مؤمن را از لحاظ برکت و ثوابی که دائماً از آن برخوردار می‌شود، به ثمر و میوه‌ای تشبیه کرده است که در همه‌ی اوقات آن را می‌چینند. پس هر وقت مؤمن می‌گوید: «لا إله إلا الله» کلمه به آسمان صعود کرده و خیر و منفعتش می‌آید. و عمل کافر قبول نمی‌شود و به آسمان صعود نمی‌کند و به محضر خدا نمی‌رسد؛ زیرا ریشه‌ای در زمین ندارد. و در آسمان هم شاخ و برگی ندارد.[2] ﴿یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا﴾ خداوند در این زندگی دنیایی مؤمنان را بر کلمه‌ی توحید یعنی «لا إله إلا الله» و بر ایمان استوار می‌دارد. بنابراین منحرف و فتنه زده نمی‌شوند.

۱ـ مختصر ۲/ ۲۹۶.

۲ـ زادالمسیر ۴/ ۳۶۰.

﴿و فی الآخرة﴾ و موقع سؤال ملکین در قبر. در حدیث آمده است: «وقتی در قبر از مسلمان سؤال می‌شود، گواهی می‌دهد که جز خدا معبودی نیست و محمد پیامبر خدا است. و این همان معنی فرمودهٔ خدا است که می‌فرماید: ﴿یثبت الله الذین آمنوا ...﴾.[۱] ﴿و یضل الله الظالمین﴾ خدا ستمکاران را نه در دنیا هدایت می‌دهد و نه در موقع سؤال ملکین به هنگام مرگ. ﴿و یفعل الله ما یشاء﴾ و خدا هر کاری را که بخواهد از قبیل هدایت مؤمن و گمراه‌کردن کافر انجام می‌دهد و از عملش سؤال نمی‌شود، بلکه از آنها سؤال می‌شود. ﴿ألم تر إلی الذین بدلوا نعمت الله کفرا﴾ استفهام برای تعجب است. یعنی ای شنونده! آیا از آنها در شگفت نیستی که نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی و تکذیب تبدیل کرده‌اند؟ مفسران گفته‌اند: آنها عبارتند از کفار که خدا آنان را در حریم امن خود جا داده است و گشایش زندگی را برای آنان فراهم کرده و محمدﷺ را در بین آنان مبعوث نموده است اما قدر این نعمت را ندانستند و به او کافر شده و او را تکذیب کردند و در کیفر آن، خدا آنان را به قحطی و خشک‌سالی مبتلا کرد. ﴿و أحلوا قومهم دار البوار﴾ قوم خودرا به سبب کفر و طغیانشان در منزلگاه نابودی مستقر کردند. سپس آن را با عبارت ﴿جهنم یصلونها و بئس القرار﴾ تفسیر و بیان کرده است. یعنی آنها را در جهنم جا دادند و عذاب زبانه‌کش آن را می‌چشند، و جهنم چه بد قرارگاهی است! ﴿و جعلوا لله أندادا لیضلوا عن سبیله﴾ برای خدا شریک و انبازهایی قرار دادند و آنها را مانند خدا پرستیدند تا مردم را از دین خدا گمراه و منحرف کنند. ﴿قل تمتعوا فإن مصیرکم إلی النار﴾ بگو: از نعمت دنیا بهره برگیرید؛ چون بازگشت شما به سوی عذاب دوزخ است. این وعید و تهدید است. ﴿قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلاة﴾ ای محمد! به بندگان مؤمنم بگو: نماز را اقامه کنند و آن را به کامل‌ترین شکل ادا نمایند. ﴿و ینفقوا مما رزقناهم

۱ـ اخراج از بخاری، طبری نیز این نظر را پذیرفته است.

سراً و علانیة﴾ و از نعمت‌هایی که به آنها عطا کرده‌ایم، در آشکار و نهان انفاق کنند. ﴿من قبل أن یاتی یوم لابیع فیه و لا خلال﴾ قبل از فرا رسیدن روز قیامت که نه خرید و فروشی در آن سودمند است و نه دوستی و صداقتی، و نه فدیه دادن و شفاعتی در آن مفید است. بعد از این‌که درباره‌ی احوال نیکبختان و تیره‌بختان به تفصیل سخن گفت، کلام را با یادآوری دلایل مبنی بر وجود خالق حکیم خاتمه داده و گفته است: ﴿الله الذی خلق السموات و الأرض﴾ خدا همان است که آسمان‌ها و زمین را اختراع و ابداع کرده است. ﴿و أنزل من السمآء ماء﴾ و از ابر باران فرو فرستاده است. ﴿فأخرج به من الثمرات رزقاً لکم﴾[1] به وسیله‌ی باران انواع کشت و ثمر را رویاند تا بندگان آن را روزی خود قرار داده و از آن بخورند. ﴿و سخر لکم الفلك لتجری فی البحر بأمره﴾ و کشتی‌های بزرگ را به زیر فرمان شما درآورده تا به خواست خدا در دریا به حرکت درآمده و بر آن سوار شده و کالاهای خود را از جایی به محلی دیگر انتقال دهید. ﴿و سخر لکم الأنهار﴾ و رودخانه‌های شیرین را به فرمان شما درآورده است تا از آب آن بنوشید و کشتزارها را آبیاری کنید. ﴿و سخر لکم الشمس و القمر دائبین﴾ و خورشید و ماه را برای شما مسخر

۱ـ سید قطب می‌گوید: در اینجا کتاب هستی باز شده و در خطوط بی‌نهایتش از نعمت‌های بی‌شمار خدا داد سخن می‌دهد. آسمان‌ها و زمین، آفتاب و ماه، شب و روز، دریاها و رودخانه‌ها، نزولات پربرکت آسمان و میوه‌ها این صفحات رنگارنگ از جهان هستی در معرض دیدها قرار گرفته است، اما انسان با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرد و با نظری عمیق آن را نمی‌خواند و با خردی معتدل در آن نمی‌اندیشد و او را سپاسگزار نیست. واقعاً آنها ستمکار و ناسپاس و کافرند که برای خدا انباز قرار می‌دهند در حالی که همو خالق و رازق است و جهان را در راستای مصالح انسان مسخر کرده است. در رابطه با نمایشگاه شگفت‌انگیز عطایای بیکران خدا در این عالم خاکی این پرسش به ذهن می‌رسد که آیا تمام این عالم مسخر آن موجود ضعیف و پست و کوچک است؟ آسمانی که از آن آب می‌ریزد. زمین آب را می‌پذیرد و از آن میوه می‌آید، دریا که به امر خدا کشتی در آن در جریان است. رودخانه‌ها که زندگی و روزی انسان را تأمین می‌کنند، ماه و خورشید که مدام در گردشند و سستی ندارند و شب و روز پشت سر هم می‌آیند. آیا تمام اینها برای انسان است، آنگاه انسان ناسپاسی می‌کند و قدر نعمت‌های خدا را نمی‌داند؟!

کرده است که به خاطر مصلحت زندگی شما همیشه در جریانند و از نظم و نظام خاصی تبعیت می‌کنند. ﴿و سخرلکم اللیل و النهار﴾ و شب و روز را برای شما مسخر کرده است تا در شب بیاسایید و در روز فضل خدا را بجویید، از این در خواب سود می‌برید و از آن در زندگی. ﴿و آتاکم من کل ما سألتموه﴾ نیازمندی‌های شما را برآورده است و هر آنچه را که احوال و معاش شما را بهبود بخشد و هر آنچه را که به زبان حال یا قال درخواست کرده‌اید، آن را برایتان فراهم کرده است. ﴿و إن تعدوا نعمت الله لا تحصوها﴾ اگر بخواهید نعمت‌های خدا را برشمارید، توانایی برشمردن آنها را ندارید؛ زیرا بیشتر از آن است که به شمارش درآید. ﴿إن الإنسان لظلوم کفار﴾ انسان اسم جنس است. یعنی جنس انسان در ظلم و انکار مبالغه و زیاده‌روی می‌کند و با تجاوز از حدود خدا به خود ظلم می‌کند و منکر نعمت‌های خدا می‌باشد، در سختی و مشکلات بی‌تابی می‌کند و نعمت‌های خدا را کافر و ناسپاس است، ثروت جمع می‌کند و از انفاق خودداری می‌ورزد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أعمالهم کرماد اشتدت به الریح﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است؛ زیرا وجه شبه از متعدد آمده است.

۲ـ ﴿و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة﴾ و ﴿مثل کلمة طیبة﴾ متضمن مجاز مرسل مجمل است.

۳ـ در عبارت‌های ﴿أصلها... و فرعها﴾، ﴿طیبة... و خبیثة﴾، ﴿یذهب... و یأتی﴾، ﴿سرا... و علانیة﴾ و ﴿جزعنا... و صبرنا﴾ طباق مقرر است.

۴ـ ﴿فلا تلومونی و لوموا أنفسکم﴾ متضمن طباق سلب است.

۵ـ ﴿ألم تر کیف ضرب الله الأمثال﴾ استفهام برای تعجب است.

۶ـ ﴿قل تمتعوا﴾ متضمن تهدید و وعید است.

۷ـ ﴿ظلوم کفار﴾ صیغه‌ی مبالغه است؛ چون فعول و فعال برای مبالغه آمده است.

۸ـ در ﴿البوار، القرار، النار﴾ سجع بدون تکلف آمده است.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هٰذَا ٱلْبَلَدَ آمِناً وَٱجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ ٱلنَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ٱرْزُقْهُم مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللهِ مِن شَيْءٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ ٱلْحَمْدُ لِلهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ ٱجْعَلْنِي مُقِيمَ ٱلصَّلاَةِ وَ مِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ ﴿٤١﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ ٱلْعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِن قَبْلُ مَا لَكُم مِن زَوَالٍ ﴿٤٤﴾ وَ سَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾ وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِندَ ٱللهِ مَكْرُهُمْ وَ إِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ ٱلْجِبَالُ ﴿٤٦﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَه إِنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱلسَّمٰوَاتُ وَبَرَزُوا لِلهِ ٱلْوَاحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَ تَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَابِيلُهُم مِن قَطِرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ ﴿٥٠﴾ لِيَجْزِيَ ٱللهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ ٱللهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٥١﴾ هٰذا بَلاَغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان دلایل حسی و سمعی را بر یگانگی خود در الوهیت و ربوبیت یادآور شد و این‌که جز الله معبودی نیست، در اینجا پدر پیامبران و دژ محکم توحید یعنی «ابراهیم‌علیه السلام» را یادآور شده است و تلاش و کوشش او را در نابود کردن بت‌ها خاطرنشان می‌سازد، آنگاه به ذکر موقعیت ستمکاران در روز قیامت می‌پردازد و خفت و خواری آنها را بیان می‌کند که در روز حشر اکبر با آن مواجه می‌شوند.

معنی لغات: ﴿**اجنبنی**﴾ مرا دور کن. جنب در اصل قرار دادن چیزی است در طرف دیگر. ﴿**تشخص**﴾ زل می‌زند. شخص بصر، یعنی چشم باز ماند و از هول و هراس بر هم نیامد. ﴿**مهطیعن**﴾ شتابان. هطع یعنی به سرعت رفت. شاعر گفته است:

بدجله دارهم و لقد أراهم بدجلة مهطعين إلى السماع[1]

«درکنار دجله منزل دارند. آنان را در دجله می‌بینم که برای شنیدن شتابان می‌آیند».

﴿**مقنعی**﴾ مقنع: کسی که سرش را بالا انداخته و جلو خود را نگاه می‌کند. ﴿**هواء**﴾ خالی. ﴿**مقرنین**﴾ به هم بسته شده. ﴿**الأصفاد**﴾ زنجیر و غل، مفرد آن صفد است. ﴿**سرابیلهم**﴾ جمع سربال به معنی پیراهن و لباس است. ﴿**تغشی**﴾ می‌پوشاند.

تفسیر: ﴿**و إذ قال إبراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا**﴾ آنگاه که ابراهیم گفت: خدایا! مکه را جای امن قرار بده که مردم و ساکنانش در آسایش و امنیت باشند. ﴿**و اجنبنی و بنیّ أن نعبد الأصنام**﴾ و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور و مصون بدار. منظور تثبیت بر توحید و دین اسلام است. ﴿**رب إنهن أضللن کثیراً من الناس**﴾ خدایا! این بت‌ها بسی از انسان‌ها را از هدایت و ایمان منحرف و گمراه کرده‌اند. ﴿**فمن تبعنی فإنه منی**﴾ پس هرکس از من اطاعت و پیروی کند و در توحید با من باشد از پیروان دین من به شمار می‌آید.

۱ـ قرطبی ۹/ ۳۷۶.

﴿ومن عصانی فإنك غفور رحیم﴾ و هرکس به خلاف امر من عمل کند، خدایا! تو بخشاینده‌ی گناهی و نسبت به بندگانت مهربانی. ﴿ربنا إنی أسكنت من ذریتی﴾ ندا را به امید اجابت تکرار کرده و نیز اظهار تذلل و فروتنی و پناه بردن به خدا را در نظر داشته است. یعنی ای پروردگار ما! من از میان خانواده‌ام، پسرم اسماعیل و همسرم هاجر را اسکان دادم.[1] ﴿بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم﴾ در سرزمینی بدون کشت و زرع و در جوار خانه‌ی تو که آن را حرام ساخته‌ای که عبارت است از دره‌ی مکه، اسکان دادم. ﴿ربنا لیقیموا الصلاة فاجعل أفئدة من الناس تهوی إلیهم﴾ بار خدایا! برای این‌که تو را پرستش کنند و نماز را اقامه نمایند، آنان را در این دره اسکان دادم. پس وضعی فراهم‌فرما که قلوب مردم به سوی آنها متوجه شود. ابن‌عباس گفته است: اگر می‌گفت: ﴿أفئدة الناس﴾ فارس و روم و تمام انسان‌ها را در برمی‌گرفت، اما فرمود: ﴿من الناس﴾ تا فقط مسلمانان را در برگیرد.[2] ﴿وارزقهم من الثمرات لعلهم یشكرون﴾ در آن دره‌های فاقد کشت و زرع آنها را روزی برسان تا بر نعمت عظیمت سپاسگزار باشند. خدا دعای حضرت ابراهیم را اجابت کرد و مکه را حرم امن قرار داد و انواع و اقسام رزق و روزی از جانب خدا به سویش سرازیر است. ﴿ربنا إنك تعلم ما نخفی وما نعلن﴾ خدایا تو به مکنونات آشکار و نهان قلوب ما آگاهی. ﴿وما یخفی علی الله من شیء فی الأرض ولا فی السماء﴾ در این کائنات بیکران هیچ‌چیز از خدا پنهان نیست، اعم از این‌که در زمین باشد یا در آسمان. چگونه چیزی از او نهان می‌شود در صورتی که خالق و ایجادکننده‌ی آن است؟ ﴿الحمد لله الذی وهب لی علی الكبر إسماعیل وإسحاق﴾ حمد و ثنا مر خدا را لایق است که در موقع پیری و کهولت، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود. ابن‌عباس

۱ـ روایت است وقتی که هاجر اسماعیل را به دنیا آورد، «سارا»، همسر ابراهیم حسادتش جنبید، آنگاه خدا به ابراهیم دستور داد فرزند و مادرش را از شام به مکه ببرد. پس آن دو را در کنار درختی تناور در محل زمزم قرار داد. در حدیث چنین آمده است.

۲ـ زادالمسیر ۴/۳۶۸.

گفته است: هنگامی که اسماعیل به دنیا آمد، نود و نه سال داشت. و در سن یک‌صد و دوازده سالگی خدا اسحاق را به او داد.[1] ﴿إن ربی لسمیع الدعاء﴾ فقط خدایم دعای هرکس راکه دعاکند اجابت می‌کند. ﴿رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی﴾ این ششمین درخواست ابراهیم خلیل‌علیه‌السلام است. یعنی بار خدایا! مرا از جمله‌ی آنان قرار بده که بر اقامه‌ی نماز دوام دارند و نیز از بین ذریتم افرادی را بر اقامه‌ی نماز پایدار بدار. این بهترین دعایی است که مؤمن برای فرزندانش می‌کند؛ زیرا محبوب‌تر برای او همین است که خود و ذریتش نماز را اقامه کنند؛ چون نماز ستون دین است. ﴿ربنا و تقبل دعاء﴾ خدایا! دعایم را قبول و استجابت فرما! ﴿ربنا اغفرلی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب﴾ این هم هفتمین دعای حضرت ابراهیم است. با خشوع و فروتنی از پیشگاه خدا دعا و استغفار کرد که او و والدینش و همه‌ی مؤمنان را ببخشاید و در روزی که بشریت در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستد، از خطای آنان درگذرد. مفسران گفته‌اند: قبل از این‌که برایش معلوم شود که پدرش دشمن خداست، برای والدینش طلب بخشودگی کرد. قشیری گفته است: دور نیست مادرش مسلمان بوده باشد؛ زیرا خدا عذر او را در مورد دعا برای پدرش یادآور شده است نه مادرش.[2] سخن به منظره‌های هول‌انگیز روز قیامت منتقل می‌شود که در آن روز قلوب و پاها به لرزه می‌افتند. ﴿و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون﴾ ای محمد! گمان مبر که خدا از اعمال ستمکاران غافل است. در حقیقت سنت خدا بر این جاری است که به عاصیان مهلت بدهد و در موقع مناسب باعزت و اقتدار آنها را می‌گیرد.

میمون بن مهران گفته است: این بخش از آیه وعید و تهدید ظالم و تسلیت و دلداری مظلوم است.[3] ﴿إنما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الأبصار﴾ آنها را برای روزی به تأخیر

۱ـ قرطبی ۹/۳۷۵.
۲ـ قرطبی ۹/۳۷۵.
۳ـ طبری ۱۳/۲۳۶.

می‌اندازد که محنت و هراس‌انگیز است و از فرط اضطراب و بی‌تابی چشم‌ها به آسمان دوخته می‌شوند، به گونه‌ای که باز شده و بدون حرکت می‌مانند. ابوسعود گفته است: یعنی از هول و هراس وضعی که مشاهده می‌کنند چشم‌ها باز و پلک‌ها بدون حرکت می‌مانند.[۱] ﴿**مهطعين مقنعي رؤوسهم**﴾ با شتاب می‌روند و به چیزی توجه ندارند و هراسان و بهت‌زده سر را بلند کرده و به آسمان خیره می‌شوند. حسن گفته است: در آن روز مردم به آسمان نگاه کرده و هیچ‌کس به دیگری نگاه نمی‌کند.[۲] ﴿**لايرتد إليهم طرفهم**﴾ از ترس و اضطراب قدرت چشم به هم زدن را ندارند. ﴿**و أفئدتهم هواء**﴾ و از شدت آشفتگی نهادشان از عقل تهی است. ﴿**و أنذر الناس يوم يأتيهم العذاب**﴾ ای محمد! مردم را از هول و هراس روز قیامت بترسان و برحذر بدار که با عذاب سخت مواجه می‌شوند. ﴿**فيقول الذين ظلموا ربنا أخرنا إلى أجل قريب**﴾ در آن موقع ستمکاران به خدا رو می‌آورند و با امیدواری می‌گویند: خدایا! ما را تا مدتی کوتاه فرصت بده، تا گذشته را جبران کنیم. ﴿**نجب دعوتك و نتبع الرسل**﴾ دعوت تو را می‌پذیریم که ما را به سوی ایمان می‌خوانی و از پیامبران و دستوراتشان پیروی می‌کنیم. ﴿**أولم تكونوا أقسمتم من قبل ما لكم من زوال**﴾ به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها می‌گوید: مگر قبلاً قسم نمی‌خوردید که در دنیا پایدار می‌مانید، و به منزلگاهی دیگر کوچ نمی‌کنید؟ منظور این است که آنها رستاخیز را انکار می‌کردند. ﴿**و سكنتم في مساكن الذين ظلموا أنفسهم**﴾ و شما در جایگاه ستمکاران مستقر شدید و بعد از نابود کردن آنها شما را در جای آنان اسکان دادیم، آیا از محل سکونت آنها عبرت نمی‌گیرید؟ ﴿**و تبين لكم كيف فعلنا بهم**﴾ تا به وسیله‌ی اخبار و مشاهدات خودتان برایتان مشخص شود که چگونه آنها را نابود کرده و از آنها انتقام گرفتیم؟ ﴿**و ضربنا لكم الأمثال**﴾ و در دنیا برایتان مثال‌ها آوردیم اما شما

۱ـ ابوسعود ۱۳۳/۳.
۲ـ قرطبی ۳۷۷/۹.

عبرت نگرفتید. ﴿و قد مکروا مکرهم﴾ وقتی مشرکین قصد کشتن پیامبرﷺ را کردند حیله و نیرنگ خود را به‌کار گرفتند. ﴿و عند الله مکرهم﴾ وکیفر این حیله و نیرنگ را خدا می‌دهد که خدا به حیله‌ی آنها احاطه دارد. ﴿و إن کان مکرهم لتزول منه الجبال﴾ اگرچه قدرت و تأثیر حیله‌ی آنها به حدی بود که کوه را از بیخ برکند، ولی خدا حفظ و صیانت او را در اختیار دارد. ﴿فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله﴾ ای مخاطب! گمان مبر که خدا در وعده‌ای که به پیامبران داده است، خلاف وعده کند. به آنان وعده‌ی یاری و پیروزی بر دشمنان و گرفتار نمودن ستمکاران و تکذیب‌کنندگان را داده است و از آن تخلف نمی‌ورزد. ﴿إن الله عزیز ذو انتقام﴾ خدای منان غالب است و هیچ امری او را ناتوان نمی‌کند و از گردنکشان و نافرمانان انتقام می‌گیرد. ﴿یوم تبدل الأرض غیرالأرض والسموات﴾ در روز جزا از دشمنان انتقام می‌گیرد، روزی که همین زمین به زمین دیگر تبدیل می‌شود و این آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر تبدیل می‌شوند. ابن مسعود گفته است: زمین به زمینی نقره فام پاک و بدون لکه تبدیل می‌شود که در آن خونی ریخته نشده و بر روی آن خطایی رخ نداده است.[1] ﴿و بروزا لله الواحد القهار﴾ و تمام خلایق از قبرهای خود بیرون آمده و در سرزمین محشر در پیشگاه خدای یگانه و توانا می‌ایستند. هیچ پوششی آنان را نمی‌پوشاند و هیچ محافظی از آنها محافظت نمی‌کند، نه در منزلند و نه در قبرهایشان. ﴿و تری المجرمین یومئذ مقرنین فی الأصفاد﴾ در آن روز ترسناک مجرمان را می‌بینی که با شیاطین خود به زنجیر کشیده شده‌اند. طبری گفته است: یعنی دست و پایشان را با زنجیر به گردنشان می‌بندند. ﴿سرابیلهم من قطران﴾ لباسشان از قطران است، قطران ماده‌ای است که به سرعت قابل اشتعال می‌باشد. شترگر را بدان

۱- طبری ۱۳/ ۲۵۰. و از ابن‌عباس روایت شده است که صفات زمین تغییر پیدا می‌کند، کوه‌ها صاف شده و درختان قطع شده و رودخانه‌ها شکافته گشته و ستارگان پراکنده و سرازیر می‌شوند و چنین سرود:

و ما الناس بالناس الذین عهدتهم   و ما الدارُ بالدار التی کنت تعلم

می‌مالند تا حرارت و تندی آن گری را بسوزاند. قطران ماده‌ی سیاه رنگ و بدبو است. ﴿و تغشی وجوههم النار﴾ و در کیفر نیرنگ و گردنکشی آنها، آتش صورتشان را فرا می‌گیرد. ﴿لیجزی الله کل نفس ما کسبت﴾ در روز رستاخیز در پیشگاه احکم الحاکمین ظاهر می‌شوند تا در مقابل اعمالشان به آنها جزا و پاداش بدهد. نیکوکار پاداش نیک و بدکار کیفر بد می‌بیند. ﴿إن الله سریع الحساب﴾ هیچ امری او را از کاری دیگر مشغول نمی‌کند. در کوتاه‌ترین زمان ممکن تمام خلایق را محاسبه می‌کند و در مدتی به اندازه‌ی نصف روز از ایام دنیا به حساب آنها می‌رسد. در حدیث چنین آمده است. ﴿هذا بلاغ للناس﴾ این قرآن برای جمیع افراد انس و جن بلاغ است. به منظور تبلیغ فنون و پند و اندرز مکنون در آن بر آنها نازل شده است. ﴿و لینذروا به﴾ تا از آن پند بگیرند و از عذاب و کیفر خدا ترسانده شوند. ﴿و لیعلموا أنما هو إله واحد﴾ تا به وسیله‌ی دلایل روشن و براهین قطعی که در آن نهفته است دریابند که خدا یگانه و یکتا و تک و فریادرس است. ﴿و لیذکر أولوا الألباب﴾ تا خردمندان و صاحبان عقل سلیم که نیکبختان صلاحند، از این قرآن پند بگیرند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و أفئدتهم هواء﴾ متضمن تشبیه بلیغ است؛ زیرا ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده‌اند؛ یعنی قلب آنان از این لحاظ که از همه‌چیز خالی است مانند هوا می‌باشد. بدین ترتیب تشبیه بلیغ شده است.

۲- در ﴿یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السماوات﴾ ایجاز به حذف آمده است؛ به خاطر دلالت ماسبق عبارت «و السموات غیرالسموات» حذف شده است.

۳- در ﴿تبغی ... و عصانی﴾، ﴿نخفی ... و نعلن﴾ و ﴿الأرض ... و السماء﴾ طباق آمده است.

۴- ﴿مکروا مکرهم﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۵- در ﴿و برزوا﴾ به جای این‌که بگوید: ﴿و یبرزون﴾، از مضارع به ماضی عدول کرده است، تا جمله بر تحقق آن دلالت کند. لذا به صیغه‌ی ماضی آمده است.

۶ـ در ﴿فاجعل أفئدة الناس تهوی إلیهم﴾ استعاره مقرر است. شریف رضی گفته است: اینهم از محاسن استعاره است، هوی یعنی از بالا به پایین نزول کرد مانند سقوط، و منظور این است که دل‌ها از فرط اشتیاق به سویشان بشتابند و از محبت به سویشان پر زند. و اگر می‌گفت: «تحنّ إلیهم» فایده‌ی مکنون در ﴿تهوی إلیهم﴾ را در بر نمی‌داشت؛ زیرا حنین از کسی سر می‌زند که در آن مکان مقیم باشد.[1]

لطیفه: حکمت این‌که در اینجا «البلد» به صورت معرفه آمده است: ﴿اجعل هذا البلد آمنا﴾ و در سوره‌ی بقره به صورت نکره آمده است: ﴿اجعل هذا بلدا آمنا﴾ این است که ابراهیم خلیل دعا را تکرار کرده است. دعای سوره‌ی بقره قبل از بنای کعبه بوده، لذا درخواست کرده است که خدا آن را بلد قرار دهد و آنگاه امن باشد. ولی در اینجا دعا بعد از بنای کعبه بوده لذا از خدا خواسته است آن بلد را محل امن و استقرار قرار دهد.[2] و این است راز تفاوت دو آیه. بار خدایا! فهم اسرار کتابت را نصیب ما قرار بده. آمین!

* * *

۱ـ تلخیص البیان ۱۸۴.

۲ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۲۸۶.

۱٤

از آیه ۱ سوره حجر تا پایان آیه ۱۲۸ سوره نحل

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی حجر از جمله سوره‌هایی است که در مکه نازل شده‌اند و به موضوعات اصلی عقیده‌ی اسلامی یعنی: توحید، نبوت، رستاخیز و جزا می‌پردازد. محور اساسی سوره عبارت است از مخالفت‌های گردنکشان و تکذیب‌کنندگان پیامبران در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون. از این‌رو سوره با برحذر داشتن و تهدید شروع شده است: ﴿**ربما یودّ الذین کفروا لو کانوا مسلمین * ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلههم الأمل فسوف یعلمون**﴾.

* سوره به بحث پیرامون دعوت پیامبرانعليهم السلام پرداخته و موضع‌گیری تیره‌بختان و گمراهان را در مقابل پیامبران گرامی بیان کرده است. هر پیامبر از طرف گمراهان قوم خود مورد تمسخر و ریشخند قرار گرفته است. از زمان بعثت پیشوای پیامبران، حضرت نوحعليه السلام تا زمان بعثت خاتم پیامبران، همگی از جانب گمراهان مسخره شده‌اند و سوره توضیح داده است که این کار در هر زمان راه و رسم تکذیب‌کنندگان بوده است: ﴿**و لقد أرسلنا من قبلك فی شیع الأولین * و ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزءون**﴾.

* سوره به دلایل درخشان و شگفت‌انگیزی که در جهان هستی پراکنده شده‌اند، پرداخته است، آیاتی که زبان گویای پروردگار ابداع‌گرند و گواه بر جلال و عظمت خالق باشکوه می‌باشند. از سیمای آسمان شروع کرده و بعد از آن به زمین و باد و باران و آنگاه حیات و مرگ و حشر و نشر می‌پردازد که عموماً بیانگر عظمت و جلال خدا می‌باشند و بر یگانگی و توانایی او گواهند: ﴿**و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین * و حفظناها من کل شیطان رجیم...**﴾.

* سوره داستان «بزرگ بشریت» را مورد بحث قرار داده است، داستان هدایت و گمراهی که در خلق آدم و دشمن سرسختش، ابلیس نفرین شده تجسم یافته است و قصه‌ی سجده بردن فرشتگان برای آدم، و خود بزرگ‌بینی و تکبر شیطان و سر بر تافتن او از سجده‌بردن برای آدم و نیز تهدید ذریت آدم از جانب شیطان را یادآور شده است: ﴿وإذ قال ربك للملائكة إني خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون﴾.

* سوره بعد از داستان آدم، قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده است تا بدین‌وسیله آرامش تسلی خاطر برای حضرت محمد ﷺ فراهم گردد و قلب مبارکش تثبیت شود، و نومیدی بدان نفوذ نکند. در این راستا قصه‌ی حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت صالح و آنچه را که بر تکذیب‌کنندگان آمد یادآور شده است.

* سوره با یادآوری نعمت بزرگ خدا بر پیامبر ﷺ خاتمه یافته، که عبارت است از فرستادن این کتاب باشکوه و اعجازانگیز. و نیز به وی دستور می‌دهد که در مقابل اذیت و آزاری که از مشرکان می‌بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند و همچنین مژده‌ی نزدیکی پیروزی او و مؤمنین را یادآور می‌شود: ﴿و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم...﴾ تا آخر سوره.

نامگذاری سوره: این سوره‌ی مبارکه به «سوره‌ی حجر» موسوم گشته است؛ زیرا خدای متعال حوادثی را که برای قوم صالح پیش آمد، بیان کرده است که عبارت بودند از قوم ثمود که در سرزمین حجر در بین مدینه و شام به سر می‌بردند. آنها افرادی نیرومند و قوی هیکل بودند که برای محل سکونت خود دل کوه‌ها را می‌شکافتند، انگار که در این دنیا زندگی جاودانه دارند، و لباس مرگ و فنا به تن آنها در نمی‌آید. اما در همان دم که در کمال آرامش و اطمینان خاطر بودند، عذاب مرگ در بامدادان بر آنان فریاد برآورد: ﴿فأخذتهم الصيحة مصبحين، فما أغنى عنهم ما كانوا يكسبون﴾.
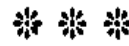
***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿ الٓر تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾ رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ ٱلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٥﴾ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُنَزِّلُ ٱلْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذاً مُّنظَرِينَ ﴿٨﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي شِيَعِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١١﴾ كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ ٱلسَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾ وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي ٱلسَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَ حَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ وَ ٱلْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَ أَرْسَلْنَا ٱلرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ ٱلْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَ ٱلْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُن لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ

خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿۳۳﴾ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿۳۴﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۳۵﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۳۶﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿۳۷﴾ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۳۸﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۳۹﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۴۰﴾ قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿۴۱﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۴۲﴾ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۳﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿۴۴﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿ربما﴾ رب برای تقلیل است و ﴿ما﴾ نکره‌ی موصوفه است؛ یعنی چه بسا. ﴿لوما﴾ برای تحضیض است همانند لولا و هلاّ. ﴿شیع﴾ جمع شیعه، به معنی گروه و دسته‌ای از انسان است. ﴿نسلکه﴾ داخل آن می‌شویم. سلک به معنی داخل کردن چیزی در چیزی دیگر است. ﴿یعرجون﴾ عروج به معنی بالا رفتن است. معارج یعنی نردبان. ﴿سکّرت﴾ منع و بسته شد. ﴿بروجا﴾ بروج منازل ستارگان سیار است، در اصل به معنی ظهور است. تبرج المرأة یعنی زن زیور خود را نشان داد. ﴿لواقح﴾ جمع لاقح یعنی باد باران‌زا. باد بی‌خیر را ریح عقیم گویند. یا بادی که سبب تلقیح درختان می‌شود. یعنی لقاح را با خود حمل می‌کند. ﴿صلصال﴾ گل خشک شده‌ی کوزه‌گری وقتی خشک شود صدای صلصله می‌دهد. ﴿حمإ﴾ حمإ به معنی گل سیاه است. ﴿مسنون﴾ تغییر یافته، بدبو. لجن. فراء گفته است: به معنی تغییر یافته است و اصل آن از «سننت الحجر» سنگ را حکاکی کردم، آمده است. ﴿السموم﴾ باد گرم و سوزان و کشنده.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که زنی زیبا پشت‌سر پیامبرﷺ نماز می‌خواند. بعضی از مردان برای این‌که او را نبینند به صف اول رفتند و بعضی هم برای این‌که در موقع رکوع از زیر بغل او را نگاه کنند به صف آخر رفتند، آنگاه آیه‌ی ﴿و لقد

علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستأخرین﴾[1] نازل شد.

تفسیر: ﴿الر﴾ اشاره به اعجاز قرآن است. یعنی این کتاب شگفت‌آور و اعجازانگیز کلام و گفته‌ی خدا می‌باشد و از امثال این حروف تشکیل یافته است که عبارتند از حروف هجایی الف و لام و راء. ﴿تلك آيات الكتاب﴾ این آیات کتاب است که در فصاحت و بیان کامل است و انسان از آوردن آن عاجز است. ﴿و قرآن مبين﴾ قرآنی عظیم‌الشان و روشن و جلی است و هیچ‌گونه خلل و آشفتگی در آن به چشم نمی‌خورد. ﴿ربما يود الذين كفروا﴾ چه بسا آنان که کافرند آرزو کنند، ﴿لو كانوا مسلمين﴾ که ای کاش! در دنیا مسلمان بودند. و این آرزوها هنگام دیدن هول و هراس آخرت برای آنان حاصل می‌شود. ﴿ذرهم يأكلوا و يتمتعوا﴾ ای محمد! بگذار آنها حیوان‌آسا به شکم‌چرانی بپردازند و از دنیای ناپایدار خود کام برگیرند و لذت ببرند. ﴿و يلههم الأمل﴾ و آرزوهای دور و دراز آنها را از یاد مرگ مشغول کند و آنها را از اندیشیدن در مورد رهایی از عذاب خدا باز دارد. ﴿فسوف يعلمون﴾ وقتی قیامت را دیدند و سختی کیفر اعمال خود را چشیدند، عاقبت و سرانجام کار خود را خواهند فهمید. این بیان وعید و تهدید است. ﴿و ما أهلكنا من قرية﴾ هیچ یک از ملت‌هایی را که در اماکن ستمکاران گزیدند و پیامبران را تکذیب کردند، نابود نکرده‌ایم، ﴿إلا و لها كتاب معلوم﴾ مگر این‌که اجل و زمان نابودی آنها معلوم و مشخص شده است. ﴿ما تسبق من أمة أجلها﴾ نمی‌توانی نابودی ملتی را قبل از موعد مقرر جلو بیندازی. ﴿و ما يستأخرون﴾ و زمان نابودیشان به تأخیر نمی‌افتد. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌وسیله به اهل مکه یادآور می‌شود و به آنها هشدار می‌دهد و آنها را راهنمایی می‌کند که دست از عناد و لجبازی بردارند و الحاد را کنار بگذارند که به سبب آن مستحق نابودی خواهند شد.[2] ﴿و قالوا يا أيها الذي نزل عليه الذكر﴾ کفار

۱ـ اسباب نزول ۱۵۸ و قرطبی ۱۹/۱۰.

۲ـ مختصر ۳۰۸/۲.

قریش به طریق تمسخر و استهزا به حضرت محمدﷺ گفتند: ای آن‌که گمان می‌بری و ادعا می‌کنی که قرآن بر تو نازل شده است! ﴿إنك لمجنون﴾ تو واقعاً دیوانه‌ای. به عنوان مبالغه در خوار شمردن و مسخره کردن شخصیت گرامی پیامبرﷺ خبر را به ان و لام مؤکد کرده‌اند. ﴿لوما تأتينا بالملائكة إن كنت من الصادقين﴾ اگر در ادعای پیامبری راست می‌گویی، چرا ملائکه را نمی‌آوری که بر رسالت تو گواهی دهند؟! خدا در رد آنان گفته است: ﴿ما ننزل الملائكة إلا بالحق﴾ ما فرشتگان خود را اعزام نمی‌داریم، مگر همراه با عذاب برای قومی که قصد نابودیشان را کرده‌ایم. ﴿و ما كانوا إذا منظرين﴾ در این حال و موقعیت مهلت و تأخیری در کار نیست. غرض این‌که عادت خدا چنان جاری است که فرشتگان را نمی‌فرستد جز برای قومی که بخواهد آنان را نابود کند و چنان قصدی را با امت محمدﷺ ندارد؛ زیرا خدا می‌داند از نسل آنها افرادی به دنیا می‌آیند که او را پرستش می‌کنند. بنابراین متضمن رد درخواست آنان است. ﴿إنا نحن نزلنا الذكر﴾ ما که شأن و منزلت عظیمی داریم، قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم، ﴿و إنا له لحافظون﴾ و ما این نصوص قرآن را حفظ و مصون می‌داریم، بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند در آن افزایش و یا نقصی ایجاد کند و نمی‌تواند در آن تبدیل و تغییری به وجود بیاورد. مفسران گفته‌اند: خدا صیانت این قرآن را تضمین کرده است، بنابراین آنطور که در کتب پیشین رخ داده است احدی نمی‌تواند در آن دخل و تصرف کند و بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد؛ زیرا حفظ کتب پیشین به اهلشان موکول و واگذار شده بود و خدا می‌فرماید: ﴿بما استحفظوا من كتاب الله﴾، پس به تفاوت بین آن و آیه‌ی ﴿و إنا له لحافظون﴾ دقت کنید که صیانت آن را تضمین کرده در صورتی که در آیه‌ی قبلی، صیانت کتب را به آنها واگذار کرده است و آنها در کتب تغییر و تبدیل ایجاد کردند. ﴿و لقد أرسلنا من قبلك في شيع الأولين﴾ ای محمد! قبل از تو پیامبرانی را در میان طوایف و فرقه‌ها و ملت‌ها مبعوث نمودیم. ﴿وما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزءون﴾ هر پیامبری که نزد آنان می‌آمد، او را

مسخره می‌کردند. این بیان به خاطر تسلی خاطر پیامبرﷺ آمده است، یعنی همان‌طور که این مشرکان تو را مورد تمسخر قرار می‌دهند، پیامبران پیشین نیز مورد استهزا و ریشخند قرار گرفته‌اند، بنابراین دلخور مشو. ﴿**كذلك نسلكه في قلوب المجرمين**﴾ این چنین باطل و گمراهی و استهزا به پیامبران خدا را در نهاد مجرمان مستقر می‌کنیم. همان‌طور که آن را در نهاد مسخره کنندگان پیشین مستقر کردیم. ﴿**لايؤمنون به وقد خلت سنة الأولين**﴾ به این قرآن ایمان نمی‌آورند و شیوه‌ی اقوام گذشته نیز بر این بوده است. بنابراین چقدر اینها به پرتگاه نابودی نزدیکند؟! سپس خدای متعال توضیح داده است که ارائه‌ی براهین فراوان به کفار مکه، برای آنان سودی ندارد؛ زیرا آنان دشمنان و گردنکشان سرسختند، و راه گمراهی و عناد خود را پیش می‌گیرند. و از این‌رو می‌فرماید: ﴿**ولو فتحنا عليهم بابا من السمآء فظلوا فيه يعرجون**﴾ اگر بر فرض آنها را به آسمان می‌بردیم، و یکی از دروازه‌های آن را به روی آنان می‌گشودیم و در آن بالا می‌رفتند و فرشتگان و ملکوت را مشاهده می‌کردند، ﴿**لقالوا إنما سكرت أبصارنا**﴾ از فرط دشمنی و عنادشان می‌گفتند: این صعود و بالا رفتن، چشم‌بندی و فریب است. ﴿**بل نحن قوم مسحورون**﴾ بلکه محمد ما را سحر و افسون کرده و آن را به خیال برای ما فراهم کرده است و جز سحری آشکار و نمایان چیزی نیست. رازی گفته است: اگر مشرکان از آن نردبان بالا می‌رفتند و ملکوت و قدرت و تسلط خدا را می‌دیدند، و مشاهده می‌کردند که فرشتگان در مقابل وی ایستاده و از خوف او سر به سجده دارند، در چنان رؤیت و مشاهده‌ای به شک و تردید می‌افتادند. و همان‌طور که دیگر معجزات از قبیل شق‌القمر و قرآن اعجازگر را انکار کردند، بر کفر و دشمنی خود اصرار می‌ورزیدند؛ چراکه آنها اعجاز قرآن را انکار کردند که جن و انس از آوردن مانند آن ناتوانند.[1] سپس به دلایل و براهین دال بر یگانگی و قدرت خود پرداخته و

۱ـ فخر رازی ۱۹/۱۶۷.

می‌فرماید: ﴿و لقد جعلنا فی السماء بروجا﴾ در آسمان منازلی قرار داده‌ایم که افلاک و ستارگان در آن حرکت می‌کنند. ﴿و زیناها للناظرین﴾ و آن را به ستارگان آراسته‌ایم که بینندگان از آن لذت برند. ﴿و حفظناها من کل شیطان رجیم﴾ و آسمان دنیا را از هر شیطان ملعون و مطرودی مصون داشته‌ایم. ﴿إلا من استرق السمع فأتبعه شهاب مبین﴾ جز آنکه قسمتی از اخبار آسمان را اختلاس کند که آذرخش مشتعل و فروزانی به او برخورد می‌کند و او را می‌سوزاند. ﴿و الأرض مددناها و ألقینا فیها رواسی﴾ و زمین را بسط و گسترش دادیم و کوه‌های استوار را در آن قرار دادیم.[1] ﴿و أنبتنا فیها من کل شیء موزون﴾ در زمین زرع و رستنی و ثمر رویاندیم و از هر چیز مقداری مشخص و در اندازه‌های متناسب در آن به وجود آورده‌ایم. ﴿و جعلنا کم فیها معایش﴾ و خوردنی و نوشیدنی را که مایه‌ی حیات شما است، در آن قرار داده‌ایم. ﴿و من لستم له برازقین﴾ و خداوند برای شما در زمین اهل و عیال و خدمتگزاران و حیواناتی قرار داده است که شما روزی‌دهنده‌ی آنها نیستید؛ زیرا ما آنها و خوراکشان را خلق می‌کنیم نه شما. ﴿و إن من شیء إلا عندنا خزائنه﴾ خزانه و انبار تمام ارزاق مخلوقات و بندگان و منافع آنها نزد ما قرار دارد. ﴿و ما ننزله إلا بقدر معلوم﴾ و ما جز به میزان نیاز و احتیاج مردمان و جز بر مقتضای حکمت خود و بر اساس مصلحت و منفعت مردم آن را نازل نمی‌کنیم. ﴿و أرسلنا الریاح لواقح﴾ و باد را فرستادیم که ابر را بارور می‌کند و آب از آن می‌باراند و درخت را بارور می‌کند و برگ‌ها و خوشه‌هایش باز می‌شوند. بدین‌ترتیب باد برای ابر و درخت در حکم فحل و جنس نر است. ﴿فأنزلنا من‌السمآء ماءً فأسقیناکموه﴾ از ابر آب

۱ـ فخر رازی گفته است: زمین کره‌ای بزرگ است و کره‌ی بزرگ، هر قطعه‌ای از آن کوچک به نظر می‌آید اگر به عنوان یک سطح صاف و هموار به آن نگاه شود، بنابراین موضوع امتداد و گسترش یافتن زمین با کرویت آن منافات ندارد. و دلیل آن گفته‌ی خدا است: ﴿و الجبال أوتادا﴾ آنها را میخ نامیده است در حالی که بر قله‌ی آنها سطح‌های هموار و وسیعی قرار دارد. در اینجا نیز قضیه چنین است. فخر رازی ۱۹/ ۱۷۰.

شیرین نازل کردیم، آن را برای نوشیدن خودتان و آبیاری زراعت و دام‌هایتان قرار دادیم. ﴿و ما أنتم لها بخازنین﴾ و شما توانایی ذخیره‌کردن آن را ندارید، بلکه ما به قدرت خود آن را در چشمه‌ها و چاه‌ها و رودخانه‌ها برایتان نگه می‌داریم، و اگر می‌خواستیم آن را در زمین فرو می‌بردیم، آنگاه شما از تشنگی نابود می‌شدید. بسان گفته‌ی ﴿قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین﴾. ﴿و إنا لنحن نحیی و نمیت و نحن الوارثون﴾ یعنی مرگ و زندگی در دست ماست و بعد از نابودی خلق ما پایداریم و وارث زمین و ساکنان آن می‌شویم و در نهایت همه پیش ما می‌آیند. ﴿و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستأخرین﴾ علم ما به تمام خلق احاطه دارد، اعم از مرده و زنده. ابن‌عباس گفته است: مستقدمین عبارتند از مردگان پیشین، از عهد حضرت آدم علیه السلام تا زمان حال، و مستاخرین عبارتند از انسان‌های زنده‌ای که اکنون در قید حیات هستند و نیز آنهایی که تا روز رستاخیز خواهند آمد. و مجاهد گفته است: مستقدمین یعنی ملت‌های پیشین و مستاخرین عبارت است از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. منظور این است که علم خدای متعال به گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و چیزی از اوضاع و احوال بندگان از او پوشیده نیست. این توصیف، بعد از بیان کمال قدرت خدا، بیان کمال علم وی را متجلی می‌سازد. ﴿و إن ربك هو یحشرهم﴾ ای محمد! همانا پروردگارت آنها را برای بازخواست و جزا جمع می‌کند. ﴿إنه حکیم علیم﴾ همانا او در صنعت خود حکیم است و به خلقش آگاه. بعد از این‌که خداوند متعال مرگ و نابودی و رستاخیز و جزا را ذکر کرد توجه انسان‌ها را به سوی این مطلب جلب نمود که همگی آنها از یک نفس به وجود آمده‌اند، تا نشان دهد آن‌که قدرت زنده‌کردن را دارد، بر نابودکردن و اعاده‌ی آنها نیز قادر است. و دشمنی ابلیس را با آدم، به آنها گوشزد کرده است تا از آن برحذر باشند و فرمود: ﴿و لقد خلقنا الإنسان من صلصال﴾ انسان را از گِل خشکیده‌ی سفال خلق کردیم، گلی خشک که اگر به آن تلنگری زده شود، صدا می‌دهد. ﴿من حمإ مسنون﴾ از گلی سیاه رنگ و تغییر یافته،

«لجن سیاه». ﴿و الجان خلقناه من قبل من نـار السـموم﴾ قبل از آدم جـن را از آتشـی پرحرارت و سوزان خلق کردیم که اگر در پوست نفوذ کند موجب مرگ می‌شود. مفسـران گفته‌اند: در اینجا منظور ابلیس است؛ زیرا نسل جن از او به وجود آمده است. بنابراین همان‌طور که اصل انسان آدم است ابلیس هم اصل و بنیان جن است. ﴿و إذ قـال ربك للملائكة إني خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون﴾ به یاد بیاور ای محمد! وقتی که خدا به ملائک گفت: من از گِل خشک و سیاه و تغییر یافته بشری را می‌سازم. ابـن‌کثیر گفته است: به این اشاره دارد که نام آدم را قبل از خلقتش به فرشتگان گفته است و نیز به مقام و موقعیت رفیع آدم و احترام او اشاره می‌کند، و امتناع ابلیس از سجده‌بردن برای آدم، منشأ حسادت دارد.[1] ﴿فإذا سويته﴾ پس وقتی او را کامل کردم و شکل و صورتش را تکمیل نمودم و آن را بـه صـورت انسـانی کـامل و دارای اعـضاء مـعتدل و مـتناسب درآوردم، ﴿و نفخت فيه من روحي﴾ و از روح خود که یکی از خلق‌های من است در او دمیدم و به صورت انسانی زنده درآمد، ﴿فقعوا له ساجدين﴾ برایش سر سجده بر زمین بنهید، سجده‌ی سلام و احترام نه سجده‌ی پرستش. مفسـران گفته‌اند: بر سبیل احترام و تشریف، خدا روح را به خود اضافه کرده است؛ مانند «بیت الله، ناقة الله و شهر الله»، از قبیل اضافه‌ی ملک به مالک و صنعت به صـانع است. ﴿فسجد الملائكة كلهم أجمعون﴾ تمام فرشتگان بدون استثناء برای آدم سجده بردند و هیچ‌یک امتناع نورزید. ﴿إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين﴾ استثناء منقطع است؛ زیرا ابلیس مخلوقی دیگر است و از جنس ملائکه نمی‌باشد؛[2] زیرا ابلیس از آتش خلق شده و آنها از نور، و آنان از فرمان خدا سر برنمی‌تابند در صورتی که ابلیس نافرمانی کرد و امتناع ورزید. پس به طور یقین

۱ـ مختصر ۲/ ۳۱۱.

۲ـ در سوره‌ی بقره و انعام این مسأله را به اثبات رساندیم. حسن بصری نیز گفته است: به خدا قسم ابلیس حتی یک لحظه هم فرشته نبوده است. به کتاب «النبوة و الانبیاء» از مؤلف، صفحه‌ی ۱۲۸ مراجعه کنید.

از زمره‌ی فرشتگان نیست اما در بین آنان قرار داشت. و از این‌رو بود که خطاب متوجه او شد؛ یعنی ملائک سجده بردند اما ابلیس بعد از صدور امر الهی از سجده‌بردن امتناع ورزید. ﴿قال یا إبلیس مالك ألا تكون مع الساجدین﴾ خدا فرمود: ای ابلیس! چه چیزی مانع سجده‌بردنت شده است؟ و چه چیزی شما را به امتناع وادار کرده است؟ استفهام سرزنش و توبیخ است. ﴿قال لم أكن لأسجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون﴾ ابلیس گفت: سزاوار نیست که امثال من برای آدم سجده ببرد؛ چرا که او از گل خشک متغیر ساخته شده است؛ یعنی او از گل و من از آتشم، پس چگونه بزرگ برای حقیر، و فاضل برای بی‌فضل سجده می‌برد؟ دشمن خدا خود را بالاتر از آن دانست که برای آدم سجده برد و تکبر و حسادتش او را وادار کرد که از امتثال فرمان خدا امتناع ورزد. ﴿قال فاخرج منها فإنك رجیم﴾ خدا فرمود: پس از آسمان‌ها بیرون شو، تو از رحمت من رانده شده‌ای. ﴿و إن علیك اللعنة إلی یوم الدین﴾ و تا روز قیامت نفرین من بر تو بادا! ﴿قال رب فأنظرني إلی یوم یبعثون﴾ ابلیس لعین گفت: پروردگارا! مرا مهلت بده و تا روز رستاخیز مرگ مرا به تأخیر بینداز. ﴿قال فإنك من المنظرین * إلی یوم الوقت المعلوم﴾ خدا به او گفت: تا زمانی که مرگ تمام خلایق فرا می‌رسد، تو مهلت داری. قرطبی گفته است: قصدش از درخواست مهلت و فرصت این بود که مرگی نداشته باشد و نمیرد؛ زیرا بعد از بعث دیگر مرگی نیست. خدا جواب داد که تا روز و وقت معلوم یعنی روز مرگ خلایق، مهلت دارد آنگاه خواهد مرد و سپس زنده می‌شود.[1] ﴿قال رب بما أغویتني﴾ گفت: خدایا! به خاطر این‌که مرا اغوا و گمراه کردی، ﴿لأزینن لهم في الأرض﴾ در روی زمین برای ذریت و اولاد و نسل آدم گناهان را می‌آرایم. ﴿و لأغوینهم أجمعین﴾ و آنها را عموماً از راه حق گمراه می‌کنم. ﴿إلا عبادك منهم المخلصین﴾ جز افرادی که تو آنها را برای

۱ـ قرطبی ۱۰/ ۲۷.

عبادت و طاعت خود برگزیده‌ای که من قدرت گمراه کردن آنان را ندارم. **﴿قال هذا صراط علی مستقیم﴾** خدا فرمود: این راهی راست و روشن و سنتی ازلی است و تخلف از آن صورت‌پذیر نیست که عبارت است از: **﴿إن عبادی لیس لك علیهم سلطان﴾** تو قدرت و تسلطی بر بندگان مؤمن نداری تا آنان را از راه به در بری. **﴿إلا من اتبعك من الغاوین﴾** استثناء منقطع است؛ چون غاوین جزو بندگان برگزیده نیستند؛ یعنی تو بر کافرانی که گمراه و کجروند تسلط داری؛ زیرا شیطان فقط بر افرادی تسلط دارد که از فرمان خدا در رفته و تک و تنها مانده باشند، همان‌طور که گرگ همیشه گوسفندی را مورد هجوم قرار می‌دهد که از گله دور شده باشد. **﴿و إن جهنم لموعدهم أجمعین﴾** وعده‌گاه ابلیس و پیروانش همانا دوزخ است. **﴿لها سبعة أبواب﴾** دارای هفت دروازه است که از آنها وارد می‌شوند؛ زیرا تعداد آنها زیاد است. از حضرت علی روایت شده است که جهنم چند طبقه می‌باشد، و حفره‌هایی از عذابند که عذاب هر یک از دیگری شدیدتر است. **﴿لکل باب منهم جزء مقسوم﴾** هر گروه از پیروان شیطان دروازه‌ی مخصوص به خود دارد! ابن‌کثیر گفته است: هرکس مطابق عملش از دروازه‌ای وارد می‌شود و در چاه عذاب به میزان عملش می‌ماند.(۱)

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿و ما أهلکنا من قریة﴾** متضمن مجاز مرسل است، منظور ساکنان قریه است و از باب اطلاق محل و اراده‌ی حال است.

۲ـ **﴿عندنا خزائنه﴾** متضمن استعاره‌ی تخیلیه می‌باشد. مثالی است برای بیان قدرت بی‌انتهای خدا. قدرت خدا و تسلط او بر همه‌چیز به انباری تشبیه شده است که کالا و وسایل بسیار زیادی در آن نگهداری می‌شود و هرچیزی بر مبنای حکمت او از آن خارج می‌گردد. و چنین عملی به طریق استعاره بیان شده است.

۳ـ در **﴿نحیی ... و نمیت﴾** و **﴿المستقدمین .... و المستأخرین﴾** طباق آمده است.

۱ـ مختصر ۲/ ۳۱۲.

۴ـ ﴿خزائنه ... و خازنین﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۵ـ ﴿المجرمین، الأولین، المنظرین﴾ متضمن سجع است.

لطیفه: آورده‌اند که یک نفر خواست بداند کدام‌یک از ادیان صحیح‌تر و بهتر است. تورات و انجیل و قرآن را به عنوان منبع تحقیق انتخاب کرد. او خطاط بود از هر یک از آنها با خطی زیبا نسخه‌ای نوشت و از خود چیزهایی به آنها افزود یا از آنها کاست. آنگاه تورات را نزد علمای یهود برد و آن را پذیرفتند و از آن استقبال کردند و از نویسنده تجلیل به عمل آوردند و مال در اختیارش قرار دادند، آنگاه انجیل را نزد کشیشان برد، آن را با بهای گزاف خریدند، بعد از آن نسخه‌ی قرآن را به علمای مسلمان داد. آن را به دقت بررسی کردند، وقتی افزایش و نقص آن را دریافتند قرآن را مصادره و نویسنده را نزد حاکم بردند. حاکم هم فرمان قتل او را داد. وقتی خواست او را به قتل برساند اسلام خود را اعلام کرد و آنها را از قصد خود باخبر ساخت که هدفش امتحان سردمداران ادیان بوده و دریافت که اسلام دین حق است.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۴۵﴾ ٱدْخُلُوهَا بِسَلاَمٍ آمِنِينَ﴿۴۶﴾ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿۴۷﴾ لاَ يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿۴۸﴾ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۴۹﴾ وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلْعَذَابُ ٱلْأَلِيمُ ﴿۵۰﴾ وَ نَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿۵۱﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلاَماً قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ ﴿۵۲﴾ قَالُوا لاَتَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلاَمٍ عَلِيمٍ ﴿۵۳﴾ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَسَّنِيَ ٱلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿۵۴﴾ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ ٱلْقَانِطِينَ ﴿۵۵﴾ قَالَ وَ مَن يَقْنَطُ مِن رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا ٱلضَّالُّونَ ﴿۵۶﴾ قَالَ فَمَا

۱ـ قرطبی ۱۰/ ۶.

خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ
إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾ وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا
لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱللَّيْلِ وَ ٱتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَ ٱمْضُوا
حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾ وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾ وَجَاءَ أَهْلُ
ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾ وَ ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾
قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي
سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ
حِجَارَةً مِن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾ وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ وَ إِن كَانَ أَصْحَابُ ٱلْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا
لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ﴿٧٩﴾ وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ ٱلْحِجْرِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾ وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ ﴿٨٢﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾
فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ
إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّاقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ
سَبْعاً مِنَ ٱلْمَثَانِي وَ ٱلْقُرْآنَ ٱلْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ وَ ٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَ قُلْ إِنِّي أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٩﴾ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى
ٱلْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾ ٱلَّذِينَ جَعَلُوا ٱلْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾ فَوَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ ٱلْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾ ٱلَّذِينَ
يَجْعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّاجِدِينَ ﴿٩٨﴾ وَ ٱعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ ٱلْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حال شقاوتمندان تیره‌بخت و اهل دوزخ را بیان کرد به دنبال آن به بیان حال نیکبختان اهل بهشت پرداخت، سپس قصه و داستان بعضی از پیامبران و اقوام آنها را از قبیل: «لوط، شعیب و صالح علیهم السلام» به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ یادآور شده است تا پیامبر ﷺ در صبر و شکیبایی به آنها تأسی کند. بعد از آن به ذکر دلایل و براهین دال بر یگانگی رب‌العالمین پرداخت و سوره با بشارت و مژده‌ی نابودی دشمنان پیامبر ﷺ خاتمه یافته است، دشمنانی که او را مسخره می‌کردند.

معنی لغات: ﴿**نصب**﴾ خستگی و بار سنگین. ﴿**وجلون**﴾ می‌ترسند، آشفته می‌شوند. ﴿**الغابرین**﴾ باقی ماندگان در عذاب. ﴿**القانطین**﴾ قنوط: بی‌حد نومیدشدن. ﴿**تفضحون**﴾ رسوا می‌شوید. «فضیحة» یعنی برملاشدن کار ننگین. «فضحه الصبح» یعنی صبح او را به چشم مردم نمایاند، شاعر گفته است:

ولاح ضوء هلال کاد یفضحنا مثل القلامة قد قصت من الظفر[1]

«نور هلال ماه که مانند ناخن قیچی شده بود نزدیک بود ما را رسوا کند».

﴿**لعمرك**﴾ قسم به عمر محمد ﷺ، یعنی به جانت قسم. ﴿**سکرتهم**﴾ سکرة یعنی گمراهی. ﴿**یعمهون**﴾ متردد و حیرت‌زده «عَمْی» برای قلب مثل کوری است برای چشم. ﴿**المتوسمین**﴾ توسم از وسم به معنی علامت و نشانه‌ای است که به وسیله‌ی آن راه را می‌یابند، «توسم فیه الخیر» یعنی علامت خیر از او دیده می‌شود. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه درباره‌ی پیامبر گفته است:

إنی توسّمت فیك الخیر أعرفه والله یعلم أنی ثابتُ البصر[2]

«در تو آثار نیکی دیدم خدا می‌داند که دید و نگرش من استوار است».

۱ـ البحر ۴۵۶/۵.

۲ـ قرطبی ۴۳/۱۰.

در اصل به معنی تفکر و دقت‌نظر است؛ مثل تفرس در حدیث (اتقوا فراسة المؤمن فإنه ینظر بنور الله)[۱] از هوشیاری و دقت‌نظر مؤمن برحذر باشید که با نور خدا می‌نگرد.

﴿الأیکة﴾ درخت انبوه و به هم پیچیده، جمع آن ایک است. **﴿الحجر﴾** دره‌ای است که محل سکونت ثمود بوده است. **﴿عضین﴾** پراکنده، از تعضیه آمده است به معنی تجزیه و تفرقه. **﴿الیقین﴾** مرگ که امری است قطعی.

سبب نزول: روایت شده است که پیامبرﷺ به نزد یاران رفت، دید می‌خندند، فرمود: آیا می‌خندید در حالی که بهشت یا آتش را پیش رو دارید؟ این امر بر یاران گران آمد، پس آیه‌ی **﴿نبیء عبادی أنی أنا الغفور الرحیم و أن عذابی هو العذاب الألیم﴾** نازل شد.

تفسیر: **﴿إن المتقین فی جنات و عیون﴾** آنان که از پلشتی و شرک پرهیز می‌کنند، در آخرت بوستان‌های سرسبز و خرم دارند که در آن چشمه‌سارهای جوشان و خروشان از آب گوارا و شراب و عسل جاری است. **﴿أدخلوها بسلام آمنین﴾** به آنها گفته می‌شود: با اطمینان خاطر و به دور از هر آفت وگزندی و ایمن از مرگ و زوال این نعمت‌ها به بهشت در آیید. **﴿و نزعنا ما فی صدورهم من غل﴾** ریشه‌ی کینه و دشمنی و حسادت را از نهاد بهشتیان برکندیم. **﴿إخوانا علی سرر متقابلین﴾** با هم محبت برادرانه دارند و هیچ‌چیز صفای بین آنها را مکدر نمی‌کند و بر تخت‌ها و روبروی هم می‌نشینند. مجاهد گفته است: از بس که با هم محبت و انس دارند پشت‌سر یکدیگر را نگاه نمی‌کنند. ابن‌عباس گفته است: بر تخت‌هایی از طلا که به مروارید و یاقوت و زبرجد تزیین یافته‌اند، قرار دارند.[۲] **﴿لایمسهم فیها نصب﴾** در بهشت خستگی و سنگینی به آنها دست نمی‌دهد. **﴿و ماهم منها بمخرجین﴾** و از آن اخراج یا طرد نمی‌شوند. نعمت‌هایشان همیشگی و بقایشان دایمی است؛ زیرا منزلگاه صفا و سرور است. **﴿نبیء عبادی أنی أنا الغفور الرحیم﴾**

۱ـ ترمذی آن را روایت کرده است.

۲ـ زادالمسیر ۴۰۴/۴.

ای محمد! به بندگان مؤمنم خبر بده که میدان بخشودگی و مهر من برای توبه‌کاران و پشیمان‌شدگان از کفر، وسیع و گسترده است. ﴿و أن عذابي هو العذاب الأليم﴾ و به آنها بگو: که عذابم برای کسی که بر نافرمانی و گناه اصرار ورزد سخت و شدید است. ابوحیان گفته است: عبارت ﴿و أن عذابي﴾ سرشار از لطف و کرم خداست؛ زیرا به صورت مقابله نگفته است: ﴿و أني المعذّب المؤلم﴾ و تمام اینها بیانگر آن است غفران و مهر خدا از عذاب و خشم او بیشتر است.[1] ﴿و نبئهم عن ضيف إبراهيم﴾ درباره‌ی داستان مهمان‌های ابراهیم به آنها بگو: آنها فرشته‌هایی بودند که خدا آنها را برای نابود کردن قوم لوط فرستاده بود. آنان ده نفر بودند که به صورت نوجوانان بس نیک‌روی درآمده و در میان آنان جبرئیل نیز بود. ﴿إذ دخلوا عليه فقالوا سلاما﴾ وقتی که نزد ابراهیم آمدند به او سلام کردند. ﴿قال إنا منكم وجلون﴾ ابراهیم گفت: ما از شما می‌ترسیم. وقتی که برای آنان غذا آورد و آنها نخوردند، گفت: ما از شما بیم داریم. ﴿قالوا لا توجل إنا نبشرك بغلام عليم﴾ گفتند: مترس، ما به شما مژده می‌دهیم که دارای پسری دانا و باهوش یعنی اسحاق می‌شوی. ﴿قال أبشرتموني على أن مسني الكبر فبم تبشرون﴾ با حالتی از تعجب و بعید دانستن گفت: آیا در سن پیری مژده‌ی داشتن فرزند به من می‌دهید؟! این چه مژده‌ای است که به من می‌دهید؟ ﴿قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين﴾ به طور قطعی به تو بشارت می‌دهیم و آن را بعید مپندار و از رحمت خدا نومید مشو. ﴿قال و من يقنط من رحمة ربه إلا الضالون﴾ استفهام انکاری است. یعنی جز آنان که راه خطا را پیش گرفته‌اند و به قدرت پروردگار عالم جاهلند، چه کسی از رحمت خدا نومید می‌شود؟ قلبی که از نور ایمان لبریز است و با خدای رحمان در تماس است هرگز نومید نمی‌شود. بیضاوی گفته است: تعجب ابراهیم بر مبنای عادت بود نه تعجب از قدرت خدا؛ زیرا خدا که

۱ـ البحر ۵/ ۴۵۷.

انسان را بدون پدر و مادر آفریده است، پس چگونه نمی‌تواند پیرمردی فرتوت و پیرزنی نازا را صاحب فرزند کند؟ به همین دلیل چنین جوابی به آنها داد.[1] ﴿قال فما خطبکم أیها المرسلون﴾ ابراهیم گفت: ای فرشته‌های عزیز! پس ماموریت و کار شما چیست و برای چه امری آمده‌اید؟ ﴿قالوا إنا أرسلنا إلی قوم مجرمین﴾ گفتند: خدا ما را مامور نابودی قومی مشرک و گمراه یعنی قوم لوط کرده است. ﴿إلا آل لوط إنا لمنجّوهم أجمعین﴾ جز پیروان و خانواده‌ی مؤمن لوط، که آنها را عموما از آن عذاب نجات می‌دهیم. ﴿إلا امرأته قدّرنا إنها لمن الغابرین﴾ جز همسر لوط که خدا مقرر نموده است در میان کافران باقی بماند و همراه با آنان نابود شود. قرطبی گفته است: همسر لوط که کافر بود از خانواده‌ی لوط استثناء گردید و او نیز همراه با مجرمان نابود شد.[2] ﴿فلما جاء آل لوط المرسلون﴾ وقتی فرستادگان خدا نزد لوط آمدند. ﴿قال إنکم قوم منکرون﴾ به آنها گفت: من شما را نمی‌شناسم، چه می‌خواهید؟ ﴿قالوا بل جئناك بما کانوا فیه یمترون﴾ گفتند: ما فرستادگان خدا هستیم. چیزی را آورده‌ایم که قوم تو در مورد آن شک دارند، و آن عبارت است از نزول عذابی که شما آن را به آنها وعده داده بودی. ﴿و أتیناك بالحق و إنا لصادقون﴾ به طور یقین عذاب آنها را آورده‌ایم و راست می‌گوییم. ﴿فأسر بأهلك بقطع من اللیل﴾ شب هنگام خانواده‌ات را ببر. ﴿و اتبع أدبارهم﴾ و پشت سر آنها حرکت کن تا از سلامت آنها مطمئن باشی. ﴿و لا یلتفت منکم أحد﴾ و هیچ‌یک از شما پشت سر خود را نگاه نکند. تا بلای هولناکی را که بر آنها نازل می‌شود نبیند. ﴿و امضوا حیث تؤمرون﴾ و به هر جا که خدا فرمان می‌دهد بروید. ابن‌عباس گفته است: یعنی به طرف شام بروید. ﴿و قضینا إلیه ذلك الأمر أن دابر هؤلاء مقطوع﴾ و آن امر مهم را به لوط وحی کردیم که ریشه‌ی آن جماعت مجرم برکنده خواهد و تا آخرین نفر نابود می‌شوند و حتی یک نفر از

۱ـ بیضاوی ۲۸۶. ۲ـ قرطبی ۱۰/۳۶.

آنها باقی نخواهد ماند. ﴿مصبحین﴾ با فرا رسیدن بامداد، نابودی آنها و ریشه‌کن شدنشان خاتمه می‌یابد. ﴿و جاء أهل المدینة یستبشرون﴾ اهالی شهر سدوم ـ یعنی قوم لوط ـ به شتاب آمدند و مژده‌ی مهمانان لوط را به یکدیگر دادند و قصد ارتکاب عمل ننگین را داشتند. وگمان می‌بردند انسان‌هایی چون خود آنان هستند. مفسران گفته‌اند: آن ابلهان خبر می‌دادند که در خانه‌ی لوط چند نفر جوان نورس و زیبارو قرار دارند، از این‌رو به شادمانی می‌شتافتند و به یکدیگر مژده می‌دادند.[1] ﴿قال إن هؤلاء ضیفی فلا تفضحون﴾ لوط گفت: آنها مهمانان من می‌باشند، در مورد آنها قصد و خیالی بد نکنید و به من لکه‌ی عار و ننگ و بی‌آبرویی نزنید و در مقابل آنها آبرویم را نریزید. ﴿و اتقوا الله و لا تخزون﴾ از کیفر و عقاب خدا بترسید و با تعرض و تعدی به آنها آبروی مرا نبرید. ﴿قالوا أو لم ننهك عن العالمین﴾ گفتند: مگر تو را از مهمانداری مردم منع نکردیم؟ رازی گفته است: یعنی مگر به تو نگفتیم که هرگاه قصد تجاوز به یکی کردیم نباید چیزی بگویی؟![2] ﴿قال هؤلاء بناتی إن کنتم فاعلین﴾ لوط گفت: اگر قصد ارضا و رفع هوس دارید با آن زنان ازدواج کنید و به عمل حرام رو نیاورید. مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿بناتی﴾، دختران امتش می‌باشد؛ چون هر پیامبر پدر امت خود به شمار می آید. ﴿لعمرك إنهم لفی سکرتهم یعمهون﴾ به

۱ـ سید قطب علیه‌الرحمة می‌گوید: «جماعت شنیدند که در منزل لوط چند جوان خوبروی قرار دارند، آنها به امید این‌که شکاری به دام افتاده است مسرور شدند: ﴿و جاء أهل المدینة یستبشرون﴾، این تعبیر میزان زشتی و پلیدی آن قوم را برملا می‌کند که تا چه اندازه در ناپاکی و فجور فرو رفته‌اند. منظره‌ی مردم شهر که می‌آیند، مژده می‌دهند که جوانانی را یافته‌اند و می‌خواهند آشکارا به آنها تجاوز کنند. این نهایت پستی آنها را نشان می‌دهد که حتی حیوان از چنین عملی در عالم آشکار ابا دارد، در حالی که این جماعت تبهکار به آن تظاهر می‌کنند و آن را بر زبان می‌آورند. چنین وضع وارونه‌ای هرگز مانندش دیده نشده است. اما لوط آشفته شده و برخاسته و می‌خواهد از مهمانان و شرف و آبروی خود دفاع کند، غرور انسانیت را در آنان برمی‌انگیزد و وجدان و ترس از خدا را بیدار می‌کند. با این‌که در این قلب‌های کورگشته غرور و شعور انسانی موجود نیست، اما باز ترس از کیفر خدا را در آنان برمی‌انگیزد. ظلال ۱۴/ ۳۱.

۲ـ فخر رازی ۱۹/ ۲۰۲.

جان تو ای محمد! قوم لوط در گمراهی و نادانی خود دست و پا می‌زنند و خیره‌سر و حیرانند. این جمله‌ی معترضه است که در ضمن داستان لوط آمده است. به منظور احترام و تکریم حضرت محمد ﷺ، به حیاتش قسم خورده است. ابن‌عباس گفته است: خدا مخلوقی را خلق نکرده و انسانی را جان نداده است که از حضرت محمد در نزدش عزیزتر و شریفتر باشد. خدا جز به حیات حضرت محمد به حیات احدی قسم نخورده است.[۱] ﴿فأخذتهم الصيحة مشرقين﴾ هنگام طلوع آفتاب غرش عذاب و نابودی آنها را فراگرفت و آنان را ریشه‌کن کرد. ﴿فجعلنا عاليها سافلها﴾ آن را زیر و رو کردیم.

مفسران گفته‌اند: جبرئیل دهکده‌ی آنان را از بیخ برکند و آن را بالا برد تا به افلاک رسیدند و ذکر و نیایش ملایک را شنیدند، آنگاه ده را زیر و رو کرد. ﴿و أمطرنا عليهم حجارة من سجيل﴾ آنگاه با سنگ‌هایی که از جنس گِل بود و در آتش جهنم پخته شده بود بسان باران آنان را سنگباران کردیم. ﴿إن في ذلك لآيات للمتوسمين﴾ در نابودی و عذابی که به سر آنان آمد، دلایل و نشانه‌های آشکاری برای اهل عبرت وجود دارد، آنهایی که با دیدی عبرت‌بین و بصیرتی عمیق می‌نگرند و می‌اندیشند. ﴿و إنها لبسبيل مقيم﴾ این اماکن نابود و ویران شده و آثار قهر و غضب خدا ثابت و پایدار است و از بین نمی‌رود و مسافرانی که از آنجا می‌گذرند آن را مشاهده می‌کنند. پس آیا عبرت نمی‌گیرند؟ ﴿إن في ذلك لآية للمؤمنين﴾ برای تصدیق‌کنندگان عبرت‌آور است. ﴿و إن كان أصحاب الأيكة لظالمين﴾ و حال و وضع قوم شعیب، یعنی اصحاب‌الایکه و یاران درخت انبوه و درهم پیچیده، ستمکار بودند؛ چون شعیب را تکذیب نموده و راهزن و کم‌فروش بودند و پیمانه را نقص می‌کردند. ﴿فانتقمنا منهم﴾ آنها را با زمین‌لرزه و عذاب روز سایه (ظلّه) نابود کردیم. مفسران گفته‌اند: هفت روز گرما بر آنان شدت گرفت و داشتند هلاک و نابود

۱ـ طبری ۱۴/ ۴۴.

می‌شدند، آنگاه خدا بر بالای سر آنها ابری را بسان سایه قرار داد، آنان به سایه‌ی آن پناه بردند که از گرما بیاسایند و همه جمع شدند، در این هنگام خدا بر آنان آتشی افروخت و آنها را سوزاند. ﴿و إنهما لبإمام مبین﴾ دهات قوم لوط و قوم شعیب راهی است روشن، پس ای اهل مکه! آیا پند نمی‌گیرید؟ ﴿و لقد کذب أصحاب الحجر المرسلین﴾ این هم قصه‌ی چهارم و قصه‌ی صالح علیه السلام است، یعنی قوم ثمود پیامبر خود یعنی صالح را تکذیب کردند ـ حجر دره‌ایست که در بین مدینه و شام واقع است و آثار آن هنوز باقی است و مسافران از کنارش می‌گذرند ـ بیضاوی گفته است: هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کند انگار تمام پیامبران را تکذیب کرده است، از این‌رو خداوند متعال فرموده است: ﴿المرسلین﴾.[1] ﴿و آتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین﴾ معجزات دال بر قدرت خود از قبیل شتر و شگفتی‌های نهفته در آن را به آنها ارائه دادیم، اما عبرت نگرفتند و پندپذیر نبودند. ابن‌عباس گفته است: در وجود شتر آیات و دلایلی موجود بود؛ از جمله از سنگ بیرون آمد کمی پس از خارج شدن از کوه، بچه زایید و این‌که دارای جثه‌ای بس بزرگ بود به طوری که هیچ شتری مانند آن نبود و این‌که شیرش زیاد بود، حتی شیرش کفاف تمام آنها را می‌کرد. اما در آن نیندیشیدند و در پرتو آن راه را نیافتند.[2] ﴿و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین﴾ دل کوه‌ها را می‌شکافتند و در آنجا منازل امن برای خود می‌ساختند. گمان می‌کردند آنان را از عذاب خدا مصون می‌دارد. ﴿فأخذتهم الصیحة مصبحین﴾ غریو نابودی در بامدادان آنها را برگرفت. ﴿فما أغنی عنهم ما کانوا یکسبون﴾ برج و دژهایی که ساخته بودند عذاب خدا را از آنان دفع نکرد. ﴿و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما إلا بالحق﴾ تمام خلایق را اعم از آسمان و زمین و موجودات مستقر در بین آنها را جز به حق خلق نکرده‌ایم. از این‌رو حکمت خدا مقتضی نابودی چنان تکذیب‌شدگانی

۱ـ بیضاوی ۲۸۶.
۲ـ زادالمسیر ۴۱۱/۴.

شد تا فساد فراگیر نشود. ﴿و إن الساعة لآتیة فاصفح الصفح الجمیل﴾ و روز رستاخیز بدون شک فرا می‌رسد، در آن موقع نیکوکار به پاداش نیکی خود نایل می‌آید و بدکار کیفر عمل خود را می‌یابد، پس ای محمـد! از آن ابلهان دوری کن و در مقابل آنها بردبار و شکیبا باش. ﴿إن ربك هو الخلاق العلیم﴾ پروردگارت خالق همه‌چیز است و به احـوال بندگان آگاه است. ﴿و لقد آتیناك سبعا من المثانی﴾ ای محمد! هفت آیه را به تـو اعـطا کرده‌ایم که عبارت است از سوره‌ی فاتحه؛ چون خواندن آن در نماز تکرار می‌شود. در حدیث آمده است: ﴿الحمدلله رب العالمین هی السـبع المـثانی و القـرآن العـظیم الذی أوتیته﴾.[1] «الحمدلله همان سبع مثانی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است». و بنا به قولی، سبع المثانی عبارت است از هفت سوره‌ی بلند. اما قول اول ارجح است. ﴿والقرآن العظیم﴾ یعنی قرآن عـظیم را بـه تـو عـطا کـردیم کـه جـامع تـمامی کـمالات کتاب‌های آسمانی است. ﴿لاتمدن عینیك إلی ماتمتعنا به أزواجا منهم﴾ به متاع‌های عطا شده به بعضی از کافران منگر؛ چون آنچه به تو اعطا کرده‌ایم از آن والاتر و بهتر است؛ چرا که نعمت نزول قرآن تو را بس است. ﴿و لا تحزن علیهم﴾ بر بی‌ایمانی آنها غصه مخور. ﴿واخفض جناحك للمؤمنین﴾ و با مؤمنان و ضعیفان آنها فروتن و گشاده‌رو باش. ﴿و قل أنی أنا النذیر المبین﴾ و به آنها بگو: من برحذردارنده از عذاب خدا هستم و به شیوه‌ای روشن افراد نافرمان از دستور خدای جبار را برحذر می‌دارم. ﴿کما أنزلنا علی المقتسمین﴾ کاف برای تشبیه است، یعنی همان‌طور که کتاب را بر اهل کتاب یعنی یهود و نصاری نازل کردیم، قرآن را هم بر تو نازل کردیم، آنها به بعضی از کتاب خود ایـمان داشـتند و بـه قسمتی از آن کافر بودند، بدین ترتیب دوگروه شدند. ﴿الذین جعلوا القرآن عضین﴾ آنان که قرآن را اجزاء متفرق قرار دادند و در مورد آن آراء متفاوتی بیان کردند. ابن‌عباس گفته

۱ـ اخراج از بخاری و طبری نیز این قول را پذیرفته است.

است: به بخشی از آن ایمان آورده و به بخش دیگر آن کافر شدند. و بدین‌وسیله در مقابل عملکرد قریش و موضع‌گیری آنان در رابطه با قرآن، خاطر پیامبرﷺ را تسلی داده است. آنها قرآن را تکذیب کرده و می‌گفتند: سحر است، شعر است و اساطیر و افسانه است. همان‌گونه که دیگران درباره‌ی کتب خود عمل کردند، کفار مکه هم نسبت به قرآن چنان کردند. **﴿فوربك لنسألنهم أجمعين * عما كانوا يعملون﴾** به خدای تو قسم ای محمد! از تمام خلایق در مورد اعمال آنها سؤال می‌کنیم. **﴿فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين﴾** تبلیغ فرمان خدا را علنی کن و به گفته‌ی مشرکان گوش مده. **﴿إنا كفيناك المستهزئين﴾** با نابودکردن دشمنان و آنهایی که مسخره‌ات می‌کنند ما تو را کفایت می‌کنیم. آنها عبارت بودند از پنج نفر از بزرگان و رهبران قریش. **﴿الذين يجعلون مع الله إلها آخر﴾** آنان که غیر خدا را از قبیل بت‌ها، با خدا شریک قرار می‌سازند. **﴿فسوف يعلمون﴾** وعید و تهدید است. یعنی سرانجام کار خود را در دو گیتی خواهند فهمید. **﴿و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون﴾** ما به طور یقین می‌دانیم که از استهزا و تکذیب آنان دلت تنگ می‌شود. **﴿فسبح بحمد ربك و كن من الساجدين﴾** در مقابل اندوه و ناراحتی‌هایی که به تو روی می‌آورد به تسبیح و نماز و ذکر خدا روی بیاور. **﴿و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين﴾** ای محمد! تا دم مرگ خدا را پرستش کن. مرگ به یقین موسوم شده است؛ چون به طور قطع و یقین تحقق می‌پذیرد.

نکات بلاغی ۱ـ **﴿ادخلوها بسلام﴾** متضمن ایجاز حذف است؛ یعنی **یقال لهم ادخلوا...**.

۲ـ در **﴿نبیء عبادی أنی أنا الغفور الرحیم﴾** و آیه‌ی **﴿و إن عذابی﴾** مقابله مقرر است؛ چون عذاب و مغفرت و رحمت واسع و عذاب الیم را در مقابل هم قرار داده است. مقابله از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۳ـ **﴿أن دابر هؤلاء مقطوع﴾** متضمن کنایه می‌باشد. کنایه از عذاب ریشه‌کن‌کننده است.

۴ـ **﴿قدرنا إنها لمن الغابرين﴾** متضمن مجاز است، ملائک به صورت مجاز فعل تقدیر را

به خود نسبت داده‌اند در صورتی که از آن خدا است؛ چون آنها به خدا نزدیکند و فرستادگانِ ویژه‌ی خدا می‌باشند و به فرمان او آمده‌اند.

۵- ﴿**الصیحة و مصبحین**﴾ شامل جناس ناقص است، و ﴿**فاصفح الصفح**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

٦- در ﴿**الغفور الرحیم**﴾ و ﴿**الخلاق العلیم**﴾ صیغه‌ی مبالغه به‌کار رفته است.

۷- ﴿**عالیها سافلها**﴾ شامل طباق است.

۸- ﴿**آمنین، مصبحین، معرضین**﴾ متضمن سجع بدون تکلف است.

۹- ﴿**سبعا من المثانی و القرآن العظیم**﴾ شامل عطف عام بر خاص است.

۱۰- ﴿**و اخفض جناحك للمؤمنین**﴾ استعاره‌ی تبعیه را در بردارد؛ چون نرمش و فروتنی به حفض جناح تشبیه شده است و محبت و رقت قلب وجه مشترک می‌باشد و مشبه‌به برای مشبه استعاره شده است. این یک استعاره‌ی بلیغ است؛ چون پرنده وقتی از پرواز باز ایستد، بال‌ها را پایین می‌آورد.

یادآوری: وفق دادن این آیه ﴿**فوربك لنسألنهم أجمعین**﴾ با ﴿**و لا یسأل عن ذنوبهم المجرمون**﴾ و ﴿**فیومئذ لایسأل عن ذنبه إنس و لاجان**﴾ این چنین است: قیامت شامل مراحلی است؛ در یک مرحله سؤال و گفتار وجود دارد و در مرحله‌ای دیگر چنین امری وجود ندارد، عکرمه این نظر را پذیرفته است. و ابن‌عباس گفته است: سؤالی از آنها نمی‌شود که منظور از آن کسب خبر و استعلام باشد؛ یعنی از آنها سؤال نمی‌شود که آیا چنان و چنین عملی را انجام داده‌اید یا نه؛ زیرا خدا به همه‌چیز آگاه است. اما سؤال توبیخ و سرزنش از آنها می‌شود و از آنان می‌پرسد: چرا از قرآن نافرمانی کردید و چه دلیلی داشتید؟[1]

❊ ❊ ❊

۱- قرطبی ۶۱/۱۰.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نحل از جمله سوره‌هایی است که در مکه‌ی مکرّمه نازل شده و به موضوع‌های مهم و اساسی اعتقادی از قبیل الوهیت و وحی و حشر و نشر می‌پردازد. و در کنار آن درباره‌ی قدرت و یگانگی خدا در این گیتی پهناور به بحث می‌پردازد و از آیات و نشانه‌های خدا در آسمان‌ها و زمین و دریاها و کوه‌ها و درّه‌ها و دشت و دمن و آب‌ریزان و رستنی‌ها و نباتات و کشتی‌های روان در دریاها و ستارگانی که راهروان در تاریکی شب با استفاده از آنها راه خود را می‌یابند و سایر مناظری که انسان در حیاتش آن را می‌بیند و با گوش و چشم آن را درک می‌کند، سخن به میان می‌آورد. تمام اینها دلایل زنده و واضحی هستند که بر یگانگی خدای عزوجل دلالت دارند و گویای آثار قدرت او هستند، قدرتی که به وسیله‌ی آن عالم هستی را ابداع کرده است.

* سوره در آغاز به قضیه‌ی وحی پرداخته است که محل انکار و تمسخر مشرکان قرار گرفت، آنان وحی را تکذیب کردند و قیام قیامت را بعید می‌دانستند و از پیامبر ﷺ می‌خواستند عذابی را که آنها را از آن می‌ترساند و برحذر می‌دارد، زودتر بر سر آنان بیاورد. و هرچه زمان می‌گذشت و عذابی بر آنان نازل نمی‌شد تمسخر و هتّاکی آنها افزایش می‌یافت.

* این سوره همچنین به موضوع توحید و یگانگی خداوند متعال می‌پردازد و در این راستا دیدگان را متوجه قدرت خداوندِ واحدِ قهار می‌سازد و حواس و اعضای انسان را مخاطب قرار داده تا با یاری جستن از خرد و اندیشه راه خدا را در پیش گیرد و در پرتو

آثار و آیات خدا در جهان هستی راه تکامل و تعالی را در پیش گیرد.

* سپس نتیجه‌ی ناسپاسی و کفران نعمت‌های خدا را به انسان تذکر داده و آنها را از سرانجام وخیمی که هر منکر و دشمنی با آن روبرو خواهد شد، برحذر می‌دارد.

* و سوره در خاتمه از پیامبرﷺ درخواست کرده است که با پند و اندرز نیکو به دعوت به سوی خدا بپردازد و در مقابل اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت خدا می‌بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی نحل» موسوم است؛ زیرا در این سوره از «زنبور عسل» سخن به میان آمده است. آن موجود زنده‌ای که یکی از شاهکارهای خدا در عالم خلقت است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَتَىٰ أَمْرُ ٱللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾ يُنَزِّلُ ٱلْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٤﴾ وَ ٱلْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَ ٱلْخَيْلَ وَ ٱلْبِغَالَ وَ ٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ وَعَلَى ٱللهِ قَصْدُ ٱلسَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾ هُوَ ٱلَّذِي أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرْعَ وَ ٱلزَّيْتُونَ وَ ٱلنَّخِيلَ وَ ٱلْأَعْنَابَ وَ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ

وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۲﴾ وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳﴾ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۴﴾ وَ أَلْقیٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵﴾ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۱۶﴾ أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۷﴾ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸﴾ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿۱۹﴾ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۱﴾ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُنكِرَةٌ وَ هُم مُسْتَكْبِرُونَ ﴿۲۲﴾ لَا جَرَمَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿۲۳﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُم مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿۲۵﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللهُ بُنْيَانَهُم مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۲۷﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۲۹﴾

* * *

معنی لغات: ﴿النطفة﴾ نطفه عبارت است از آب رقیقی که انسان از آن ساخته می‌شود. از نطف به معنی چکید آمده است. ﴿دفء﴾ آنچه انسان با آن خود را گرم می‌کند. ﴿تریحون﴾ برگشتن حیوانات از چراگاه را رواح می‌گویند. ﴿تسرحون﴾ سراح

یعنی خروج بامدادی حیوانات به چراگاه. ﴿أثقالکم﴾ وسایل و کالا، جمع ثقل است و چون حمل آن سنگین است آن را اثقال نامیده‌اند. ﴿جائر﴾ منحرف از حق. ﴿تسیمون﴾ اسام الماشیة: حیوانات را رها کرد تا بچرند. سامت یعنی هرجا که خواست چرید. ﴿ذرأ﴾ خلق و ابداع کرد. ﴿مواخر﴾ مَخْر در اصل به معنی شکافتن آب به چپ و راست است. مخرت السفینة: کشتی دریا را شکافت. ﴿تمید﴾ آشفته گشت.

سبب نزول: ابن‌عباس آورده است: وقتی آیه‌ی ﴿اقتربت الساعة﴾ نازل شد، کافران گفتند: محمد گمان می‌کند قیامت نزدیک است، بعضی از کارها را کنار بگذارید تا ببینیم چه می‌شود. وقتی مدتی طول کشید: گفتند: یا محمد! از آنچه که ما را از آن می‌ترسانی خبری نشد؟! آنگاه آیه‌ی ﴿أتى أمر الله فلا تستعجلوه﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿أتى أمر الله فلا تستعجلوه﴾ فرا رسیدن رستاخیز نزدیک است و برای آمدن عذابی که محمد وعده‌ی آن را داده است شتاب نکنید. به صیغه‌ی ماضی آمده است، «أتى»؛ زیرا تحقق و نزدیکی وقوع آن مسلم است. رازی گفته است: از این جهت که حتماً محقق می‌شود، به صیغه‌ی ماضی بیان شده است، همچنان که به کسی که یاری می‌طلبد گفته می‌شود: کمک آمد بی‌تابی مکن.[۲] ﴿سبحانه و تعالى عما یشرکون﴾ از آنچه که ستمکاران او را به آن متصف می‌سازند مبرا و از این‌که دیگری را شریک او قرار دهند، پاک و دور است. ﴿ینزل الملائکة بالروح من أمره﴾ به اراده و فرمان او ملائک وحی و نبوت را نازل می‌کنند. ﴿على من یشاء من عباده﴾ بر پیامبران مرسل وحی به روح موسوم شده است؛ چون همان‌طور که بدن به وسیله‌ی روح زنده است، قلب هم به وسیله‌ی وحی زنده می‌شود. ﴿أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون﴾ تا اهل کفر را برحذر دارند که جز خدا معبودی نیست پس از عذاب و انتقام من بترسند. آنگاه خدای متعال در مورد یگانگی و

۱ـ زادالمسیر ۴/۴۳۶.
۲ـ رازی ۱۹/۲۱۸.

قدرت خود به اقامه‌ی دلایل پرداخته و می‌فرماید: ﴿خلق السموات و الأرض بالحق﴾ آسمان‌ها و زمین را مطابق حق و حکمت بساخت. بیهودگی و بی‌تدبیری در آن متصور نیست. ﴿تعالی عما یشرکون﴾ خداوند بسیار والاتر و برتر از آن است که همگون و شریکی داشته باشند. ﴿خلق الإنسان من نطفة﴾ نوع انسان را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف ایجاد کرده است. ﴿فإذا هو خصیم مبین﴾ آنگاه بعد از این‌که به صورت انسان کامل درآمد علناً از در دشمنی با خالق خود درآمده و گردنکشی و دشمنی را ابراز می‌دارد. انسان خلق شد که بنده باشد نه ضد و انباز. ابن جوزی گفته است: هر چند انسان از نطفه‌ای ضعیف به وجود آمده است، اما با این وجود به دشمنی برخاسته و منکر رستاخیز است، مگر نمی‌شود آغاز آفرینش خود را دلیل وجود آخرت قرار دهد و دریابد آن‌که او را ایجاد کرده است می‌تواند او را بار دیگر باز آورد؟![1] ﴿و الأنعام خلقها﴾ انعام یعنی شتر و بز وگاو وگوسفند را به خاطر مصلحت شما خلق کرده است. ﴿لکم فیها دفء﴾ تا از پشم و کرک آنها لباس و فرش تهیه کنید و سرما را از خود دور نمایید. ﴿و منافع و منها تأکلون﴾ و منافع بسیار زیاد دیگری نیز برای شما دارند و از شیر آنها بهره می‌برید و به عنوان سواری از آنها استفاده می‌کنید و از گوشت آنها می‌خورید که بزرگترین سود برای شما به شمار می‌آید. ﴿و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون﴾ و این حیوانات هنگام رفتن بامدادی آنها به چرا و برگشتن شامگاهی آنها مایه‌ی زینت و افتخار شما می‌باشند و از این‌که آنها را سالم و سر حال و فربه می‌بینید، لذت می‌برید. ﴿و تحمل أثقالکم إلی بلد لم تکونوا بالغیه إلابشق الأنفس﴾ و بارهای سنگین شما راکه خود از حمل آن ناتوانید، به دیار دور حمل می‌کنند که شما جز با رنج و مشقت نمی‌توانید به آنجا برسید. ﴿إن ربکم لرؤوف رحیم﴾ ای انسان! خدا که این چهارپایان را برای شما مسخر

۱ـ زاد المسیر ۴/ ۴۲۹.

کرده است مهر و محبتی بس بزرگ نسبت به شما دارد. ﴿و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة﴾ اسب و قاطر و الاغ را برای شما خلق کرده است تا از آنها برای باربری و سواری استفاده کنید. و آنهم برای شما زینت و جمال است. ﴿و یخلق ما لاتعلمون﴾ و در آینده چیزی را خلق می‌کند که اکنون آن را نمی‌دانید، مانند وسایل نقلیه‌ی امروزی اعم از قطارها و هواپیماها و ماشین‌ها و غیره که به وسیله‌ی آن زمان کوتاه می‌شود. البته این اکتشاف و اختراع را خدا به انسان یاد داده و آن را به او الهام کرده است.[1] ﴿و علی الله قصد السبیل﴾ بر خداست راه راست و مستقیم را بیان کند هرکس آن را برگیرد به جنات نعیم نایل می‌آید. ﴿و منها جائر﴾ و از این راه راست، راه‌های انحرافی منشعب شده که هیچ‌کدام از آنها به خدا منتهی نمی‌شوند و همگی راه گمراهی می‌باشند؛ مانند راه یهودیت و نصرانیت و مجوسیت. ﴿و لو شاء الله لهداکم أجمعین﴾ اگر خدا می‌خواست شما را به ایمان راهنمایی کند، همه‌ی شما را هدایت می‌کرد. اما حکمتش چنان اقتضا کرد که به انسان آزادی انتخاب و اختیار بدهد. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿فمن شاء فلیؤمن و من شأ فلیکفر﴾ پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، تا پاداش و کیفر بر آن مترتب شود. و بعد از این‌که نعمت تسخیر حیوانات را برای انسان‌ها یادآور شد، به یادآوری سایر نعمت‌ها پرداخت و آیات و دلایل موجود در جهان هستی را خاطر نشان ساخت و فرمود: ﴿هو الذی أنزل من السماء ماء﴾ همو است با قدرت خود باران را از ابر نازل می‌کند. ﴿لکم منه شراب﴾ آن را شیرین و گوارا نازل می‌کند تا در نوشیدن از آن استفاده کنید و تشنگی شما را برطرف سازد. ﴿و منه شجر فیه تسیمون﴾

۱ـ سید قطب در فی ظلال گفته است: وسایل حمل و نقل و سواری، که امروزه به وجود آمده و مردم آن زمان از آن بی‌خبر بودند. اما قرآن نهاد و قلوب و اذهان را بدون انکار و جمود برای آن آماده می‌کند: ﴿و یخلق ما لا تعلمون﴾ تا مردم نگویند: پدران ما از اسب و استر و الاغ استفاده می‌بردند و ما جز از آنها استفاده نمی‌کنیم. از این‌رو قرآن اذهان و قلوب را آماده‌ی استقبال از فراورده‌های علم کرده است که در آینده تحقق پیدا می‌کند.

از آن درختی به عمل می‌آورد که احشام خود را از آن علف مـی‌دهید. ﴿ینبت لکم بـه الزرع و الزیتون و النخیل و الأعناب﴾ با این آب کشت و زیتون و نخل و درخت انگور را با اختلافی که در نوع و مزه و رنگشان دارند، از زمین می‌رویاند. ﴿و من کل الثمرات﴾ و از تمام میوه‌ها و ثمرات، پاکترین و نیکوترین خوراک را برایتان فراهم می‌سازد. ﴿إن فی ذلك لآیة لقوم یتفکّرون﴾ برای آنان که در صنعت خدا مـی‌اندیشند، در نازل کـردن آب و بارآوردن میوه‌ها، دلایل روشنی بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد.

ابوحیان گفته است: آیـه را با جمله‌ی ﴿یتفکرون﴾ خاتمه داده اسـت؛ زیرا ابراز نظر در این مورد نیازمند تأمل و انـدیشه‌ی فـراوان است. وقـتی کـه یک هسـته را در زمـین می‌کاری، بعد از سپری شدن مدتی معین رطوبت زمین به آن می‌رسد و متورم می‌شود و قسمت فوقانی آن شکاف برمی‌دارد و درختی از آن رسته و به هـوا بـلند مـی‌شود و قسمت زیرین آن در عمق زمین فرو رفته و درختی دیگر بـه صـورت ریشـه بـه وجـود می‌آید. سپس قسمت فوقانی رشد کرده و قوی می‌شود و از آن برگ‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها و میوه پدید می‌آید که دارای اجسامی متفاوت، طبایعی گوناگون و رنگ و اشکال و منافع مختلفی می‌باشند. چنین امری به تقدیر و فرمان قادری مختار یعنی خدای توانا تحقق می‌پذیرد.[1] ﴿و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر﴾ شب و روز را برای شـما مسخّر کرده است و به منظور تأمین معاش و فراهم کردن موقعیت مناسب برای خواب شما، پشت سر هم می‌آیند. و آفتاب و ماه به خاطر مصلحت و منفعت شما به گردش درمی‌آیند. ﴿و النجوم مسخرات بأمره﴾ به فرمان خدا ستارگان در فلک و مدار خود در گردشند تا انسان در تاریکی خشکی و دریا از آنها راهنمایی بجوید. ﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون﴾ در آفرینش و تسخیر آنها دلایل واضح و درخشانی نهفته است برای آنان

۱ـ البحر ۴۷۹/۵.

که دارای عقل سلیمند. **﴿و ما ذرأ لکم فی الأرض مختلفا ألوانه﴾** امور عجیبی که به خاطر شما آن را در زمین خلق کرده است از حیوانات و نباتات و معادن و جمادات، با اختلافی که در رنگ و شکل و خواص و فوایدشان دارند، **﴿إن فی ذلك لآیة لقوم یذکرون﴾** تمام اینها برای گروهی که پند می‌گیرند دلیل و برهان روشنی بر وجود خالق متعال می‌باشند. **﴿و هو الذی سخر البحر﴾** خدای متعال همان است که با قدرت و رحمتش دریای متلاطم موّاج را برای شما آرام کرده است تا در آن سوار کشتی شوید و در اعماق آن غوطه‌ور گردید. **﴿لتأکلوا منه لحما طریا﴾** تا از آن ماهی تازه و باطراوت برای خوردن صید کنید. **﴿و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها﴾** و جواهر نفیس وگرانبها از قبیل مروارید و مرجان را از آن استخراج کنید. **﴿و تری الفلك مواخر فیه﴾** کشتی‌های عظیم را می‌بینی که کالا و خواربار شما را حمل می‌کنند و قلب دریای متلاطم را می‌شکافند. **﴿و لتبتغوا من فضله﴾** دریا را برای شما مسخر کرده تا از مواد مذکرر سود ببرید، وکرم و بخشش خدا را از راه تجارت بجویید. **﴿و لعلکم تشکرون﴾** باشد که در مقابل نعمت‌های بزرگ و بی‌پایان و کرم و بخشش بی‌حسابش خدای خود را سپاسگزار باشید. **﴿و ألق فی الأرض رواسی أن تمید بکم﴾** کوه‌های استوار را در زمین قرار داده است تا شما را آشفته و مضطرب نکند. ابوسعود گفته است: زمین قبل از این‌که کوه‌ها در آن قرار داده شود، کره‌ای سبک بود و با کوچکترین لرزه‌ای به حرکت درمی‌آمد، اما وقتی کوه‌ها بر آن قرارگرفت تمرکز یافت و کوه‌ها همانند میخ آن را استحکام بخشیدند.[1] **﴿و أنهارا و سبلا لعلکم تهتدون﴾** و در آن رودخانه‌ها و راه‌ها قرار دادیم تا با برگرفتن آن راه‌ها به مقصد خود برسید. **﴿و علامات و بالنجم هم یهتدون﴾** و در آن علایمی همچون کوه‌ها و رودخانه‌ها قرار دادیم تا با استفاده از آن راهیاب شوند و در بیابان و دریا، شب هنگام به وسیله‌ی ستارگان مسیر و راه خود

۱ـ ابوسعود ۳/۱۶۷.

را بیابند. ابن‌عباس گفته است: یعنی در روز از علایم و نشانه‌ها و در شب از ستارگان راهنمایی می‌جویند.[1] ﴿أفمن یخلق کمن لایخلق﴾ استفهام انکاری است. یعنی آیا خالق آن اشیاء باعظمت و نعمت‌های گرانقدر را با آنکه برای خود سود و زیانی ندارد تا چه رسد به دیگران، برابر می‌دانید؟ آیا این بت حقیر را شریک و انباز خالق جلیل قرار می‌دهید؟ بدین‌ترتیب سرزنش و سرکوب کافران و باطل بودن پرستش بت‌ها را از جانب آنان نشان می‌دهد. ﴿أفلا تذکرون﴾ چرا به خود نمی‌آیید تا در پرستش غیر خدا به اشتباه خود پی ببرید و متوجه شوید؟! این هم توبیخی دیگر است. ﴿و إن تعدوا نعمة الله لاتحصوها﴾ اگر نعمت‌های خدا را برشمارید که به شما عطا کرده است به شمارش نمی‌آید و نمی‌توانید آن را بشمارید تا چه رسد به این‌که خدا را در مقابل آنها سپاسگزار باشید. ﴿إن الله لغفور رحیم﴾ از قصور و تقصیرات شما صرف‌نظر می‌کند و نسبت به بندگان کمال مهر را دارد که با وجود تقصیرشان نعمت خود را از آنان دریغ نمی‌کند. ﴿والله یعلم ما تسرون و ما تعلنون﴾ از مقاصد و اعمالی که پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌کنید باخبر است و در مقابل آن پاداش یا کیفر می‌یابید. ﴿و الذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا و هم یخلقون﴾ آن کسانی را که به جز خدا می‌پرستند از قبیل بت‌ها، هرگز توانایی خلق و ایجاد چیزی را ندارند در حالی که خود ساخته‌ی دست انسانند، پس چگونه می‌توان آنها را خدایان قرار داد و به عبادت آنها رو آورد؟ ﴿أموات غیر أحیاء﴾ آن بت‌ها مرده و بی‌روحند، نه شنوایی دارند و نه بینایی؛ چون جامد و بی‌جانند. پس با این‌که خود شما از آنها بهتر و بالاترید و دارای روح هستید چگونه آنها را پرستش می‌کنید؟ ﴿و ما یشعرون أیان یبعثون﴾ این بت‌ها نمی‌دانند چه موقع عبادت‌کنندگان زنده می‌شوند. بدین‌وسیله به سرزنش مشرکین پرداخته است؛ چون آنها جماداتی را پرستیده‌اند که حس و شعور ندارند.

۱ـ زادالمسیر ۴/ ۴۳۶.

﴿إلهکم إله واحد﴾ خدای شما که استحقاق پرستش را دارد خدایی است یگانه و تک، و شریک ندارد. ﴿فالذین لایؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة﴾ آنان که رستاخیز و پاداش و کیفر را قبول ندارند، نهادشان منکر یگانگی خدای عزوجل است. ﴿و هم مستکبرون﴾ خود را بالاتر و باعظمت‌تر از آن می‌دانند که با وجود دلایل روشن، حق را بپذیرند. ﴿لاجرم أن الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون﴾ در حقیقت هیچ‌چیز از اقوال آنها بر خدا پوشیده نیست، هرچه را پنهان یا نمایان کنند، خدا آن را می‌داند. ﴿إنه لایحب المستکبرین﴾ خدا افرادی را دوست ندارد که در پذیرفتن ایمان و توحید تکبر می‌کنند. ﴿و إذا قیل لهم ماذا أنزل ربکم﴾ اگر از آن منکران سؤال شود که خدا چه چیزی را بر پیامبرﷺ نازل کرده است، ﴿قالوا أساطیر الأولین﴾ به طریق استهزاء می‌گویند: خدا جز خرافات و اباطیل و اسطوره‌های اقوام پیشین چیزی را نازل نکرده و آنهم کلام پروردگار عالمیان نیست. مفسران گفته‌اند: مشرکان بر دروازه‌های ورود به مکه می‌نشستند و مردم را از پیامبرﷺ متنفر می‌ساختند و اگر گروه حاجیان از آنها می‌پرسیدند خدا چه مطلبی را بر محمدﷺ نازل کرده است؟ می‌گفتند: اباطیل و داستان‌های پیشینیان.[1] ﴿لیحملوا أوزارهم کاملة یوم القیامة﴾ این بهتان و افترا را می‌گفتند تا بار گناهان خود را در روز قیامت کامل به دوش بکشند، بدون این‌که چیزی از آن کاسته شود. ﴿و من أوزار الذین یضلونهم بغیر علم﴾ و گناه پیروانی را نیز به دوش می‌کشند که بدون دلیل و برهان آنها را گمراه کرده‌اند. آنها رهبر بودند و در گمراهی از آنان پیروی می‌شد، از این‌رو گناه خود و گناه پیروان را به دوش می‌کشند. ﴿ألا ساء ما یزرون﴾ الا برای تنبیه است. یعنی ای جماعت به هوش باشید! بسی زشت است باری که به دوش گرفته‌اید. منظور مبالغه در زجر و منع است. ﴿قد مکر الذین من قبلهم﴾ مجرمان پیش از آنها نسبت به پیامبران خود

۱ـ البحر ۵/۴۱۴.

نیرنگ به‌کار گرفتند و قبل از کفار مکه می‌خواستند نور خدا را خاموش کنند. این برای تسلی خاطر پیامبرﷺ است. ﴿فأتی الله بنیانهم من القواعد﴾ خدا بنیان آنها را از بن و اساس برکند. این بیان ابطال مکری است که در مورد پیامبران به‌کار گرفتند. ﴿فخر علیهم السقف من فوقها﴾ سقف منازل بر آنان فرو ریخت، ساختمان ویران شد و آنها مردند. ﴿و أتاهم العذاب من حیث لایشعرون﴾ هلاکت و نابودی طوری دامن آنها را گرفت که هرگز تصورش را نمی‌کردند. آیه نمونه‌ی کاملی است از نابودی مسخره‌کنندگان و نیرنگ حیله‌گران و تدبیر تدبیرکنندگان، آنهایی که در مقابل دعوت خدا می‌ایستند و گمان می‌برند نیرنگشان ردشدنی نیست و تدابیرشان به شکست نمی‌انجامد، و خدا به همه چیز احاطه دارد. ﴿ثم یوم القیامة یخزیهم﴾ در روز رستاخیز با عذاب و ذلت و اهانت آنها را رسوا می‌کند. ﴿و یقول أین شرکائی الذین کنتم تشاقون فیهم﴾ خدا به طریق سرزنش و توبیخ به آنها می‌گوید: شرکایی که به خاطر آنها با پیامبران به دشمنی و مخاصمه برمی‌خاستید کجا هستند؟ آنها را بیاورید تا به شفاعت شما برخیزند. روش مسخره و استهزا به‌کار رفته است. ﴿قال الذین أوتوا العلم إن الخزی الیوم و السوء علی الکافرین﴾ دعوتگران و دانشمندان با ریشخند به آن تیره‌بختان می‌گویند: خفت و خواری و عذاب امروز کافران را فرا می‌گیرد. ﴿الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی أنفسهم﴾ آنهایی که ملایک جان ناپاک آنها را می‌گیرند، در حالی که به وسیله‌ی کفر و شرک به خود ظلم می‌کنند. ﴿فألقوا السلم ما کنا نعمل من سوء﴾ هنگام مرگ به عکس عادت همیشگی تسلیم و سر براه شده و دشمنی و کفر را کنار نهاده و می‌گویند: ما مشرک نبودیم و نافرمانی نکردیم، همان‌گونه که در روز قیامت هم این گفته را تکرار می‌کنند: ﴿و الله ربنا ما کنا مشرکین﴾. ﴿بلی إن الله علیم بما کنتم تعملون﴾ خدا آنها را تکذیب کرده و می‌فرماید: آری! شما تکذیب کردید و نافرمانی نمودید و گناهکار بودید. ﴿فادخلوا أبواب جهنم خالدین فیها﴾ برای همیشه به جهنم وارد شوید. ﴿فلبئس مثوی المتکبرین﴾ جهنم بدترین مقر و مکان برای متکبران می‌باشد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فاتقون﴾ حاوی التفات است و به طریق التفات خطاب به مستعجلین است.

۲- ﴿أموات غیر أحیا﴾ و ﴿لایخلقون شیئا و هم یخلقون﴾ متضمن اسلوب اطناب است و بیانگر ابلهی و نادانی آنان می‌باشد.

۳- ﴿یسرون و یعلنون﴾ و ﴿تریحون و تسرحون﴾ حاوی طباق است.

۴- در ﴿خصیم مبین﴾ و ﴿غفور رحیم﴾ صیغه‌ی مبالغه به‌کار رفته است.

۵- ﴿أفمن یخلق کمن لایخلق﴾ شامل طباق سلب است.

٦- ﴿لایخلقون و هم یخلقون﴾ متضمن جناس ناقص است.

۷- ﴿قد مکرالذین من قبلهم... فخرّ علیهم السقف من فوقهم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه است، حال آن حیله‌گران به حال جماعتی تشبیه شده است که ساختمان‌های مستحکم ساخته اما منهدم گشته و سقف بر سر آنان فرو ریخته و آنها را نابود کرده است. این بیان به طریق استعاره‌ی تمثیلیه آمده است و وجه شبه آن این است که آنچه آنها آن را سبب بقای خود به حساب می‌آوردند سبب فنا و نابودی آنها شد. گفته‌اند: «چاه‌کن در بیخ چاه است» و آن‌که برای برادرش چاه می‌کند خود در آن افتد.

فواید: قرطبی گفته است: سوره‌ی نحل به سوره‌ی نعمت‌ها موسوم است؛ زیرا خدا بسی از نعمت‌هایی را که به بندگان عطا کرده برشمرده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قِیلَ لِلَّذِینَ ٱتَّقَوْا مَاذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ ٱلْآخِرَةِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ ٱلْمُتَّقِینَ ﴿۳۰﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاءُونَ کَذَٰلِكَ یَجْزِي ٱللَّهُ ٱلْمُتَّقِینَ ﴿۳۱﴾ ٱلَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ ٱلْمَلَائِکَةُ

طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۳۳﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۳۴﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۳۵﴾ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۳۶﴾ إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَ مَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿۳۷﴾ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۸﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿۳۹﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿۴۰﴾ وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۴۲﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالاً نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۴۳﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۴﴾ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۴۵﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۴۶﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۴۷﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ ﴿۴۸﴾ وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۴۹﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۵۰﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا حال تیره‌بختان را یادآور شد که نعمت‌های خدا را ناسپاس بودند و قصد بدنام‌کردن قرآن را می‌کردند و گمان می‌بردند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است و توضیح داد که در آخرت چه ذلت و خواری و خفتی دامان آنها را می‌گیرد، در اینجا فضل و اکرامی را که در سرای آخرت نصیب نیکبختان می‌شود، یادآور شده است، تا تفاوت بین حال و وضع اهل سعادت و اهل شقاوت روشن گردد. روش قرآن در این زمینه روش مقارنه‌ی بین دو گروه است.

معنی لغات: ﴿**الزبر**﴾ کتاب‌های آسمانی. جمع زبور است، از زَبَر به معنی نوشت آمده است. ﴿**یخسف**﴾ خسف به معنی فرو رفتن و در زمین گم شدن است. ﴿**یتفیأ**﴾ از طرفی به طرفی مایل می‌شود، سایه نیز «فیء» نامیده می‌شود؛ چون از جهتی به جهتی دیگر می‌رود. ﴿**داخرون**﴾ خوار و ذلیل. دخور به معنی خفت و خواری است. ذوالرمه سروده است:

فلم یبق إلّا الداخر فی مخیَّس و منجحر فی غیر أرضک فی جُحر[1]

«جز پست و ذلیل کسی در بند نمانده و در غیر سرزمین تو خزنده در سوراخ است».

تفسیر: ﴿**و قیل للذین اتقوا**﴾ به گروه دوم یعنی اهل پرهیزگاری و ایمان گفته شد: ﴿**ماذا أنزل ربکم قالوا خیرا**﴾ خدا چه‌چیزی را بر پیامبرش نازل کرد؟ گفتند: خیر را نازل کرده است. مفسران گفته‌اند: این امر در ایام موسم اتفاق می‌افتاد. یک نفر به مکه می‌آمد و از مشرکین درباره‌ی حضرت محمد و رسالت او سؤال می‌کرد، آنها در جواب می‌گفتند: او ساحر و دروغگو است، آنگاه پیش مؤمنان می‌آمد و درباره‌ی محمد و آنچه بر او نازل شده بود سؤال می‌کرد. در جواب می‌گفت: خدا خیر و هدایت و قرآن را بر او نازل کرده

۱ـ طبری ۱۱۶/۱۴.

است.[۱] خدا در بیان پاداش آنها فرموده است: ﴿للذین أحسنوا فی هذه الدنیا حسنة﴾ برای آن نیکوکاران در مقابل کار نیکشان در دنیا نیکی مقرر است. ﴿و لدار الآخرة خیر﴾ ولی آنچه راکه در آخرت بدان نایل می‌آیند بهتر و بزرگتر است از آنچه که در این دنیا در مقابل نیکیشان به دست می‌آورند؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است. ﴿و لنعم دار المتقین﴾ برای پرهیزگاران سرای آخرت بسی نیکو است که عبارت است از: ﴿جنات عدن﴾ بهشتی که محل اقامت آنها می‌باشد. ﴿یدخلونها تجری من تحتها الأنهار﴾ که بدان وارد می‌شوند و در بین درختان و قصرهایش نهرها جاری است. ﴿لهم فیها ما یشاءون﴾ در آن باغ‌ها هرچه را آرزو کنند بدون رنج و زحمت و بدون کم و کاست و به طور دایمی برایشان فراهم است. ﴿کذلك یجزی الله المتقین﴾ خدا چنین پاداشی نیکو را برای بندگان پرهیزگارش تهیه دیده است، بندگانی که اوامرش را گردن می‌نهند و از منهیات و محارم می‌پرهیزند. ﴿الذین تتوفاهم الملائکة طیبین﴾ اینان افرادی می‌باشند که ملایک جان آنان را می‌گیرند در حالی که افرادی نیکوکارند و از چرک شرک و نافرمانی خدا پاکند و نفس و نهاد آنها از ملاقات خدا شاد و مسرور است. ﴿یقولون سلام علیکم﴾ ملایک به آنها سلام کرده و مژده‌ی بهشت را به آنها می‌دهند. ابن‌عباس گفته است: ملایک از جانب خدا به آنها سلام می‌دهند و به آنها خبر می‌دهند که اصحاب یمین می‌باشند.[۲] ﴿ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون﴾ به خاطر اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام داده‌اید بهشت گوارا مبارکتان باد! ﴿هل ینظرون إلا أن تأتیهم الملائکة أو یأتی أمر ربك﴾ باز به سرزنش و توبیخ مشرکین پرداخته است، مشرکین که در باطل فرو رفته و به دنیا مغرور گشته‌اند. یعنی منتظر یکی از این دو امر هستند: یا این‌که مرگ مهمان آنها شود و یا به عذاب عاجل درافتند. آیا در سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیشین برای آنها عبرت کافی نیست؟

۱ـ رازی ۲۳/۲۰.
۲ـ طبری ۱۰۱/۱۴.

﴿**كذلك فعل الذين من قبلهم**﴾ مجرمان پیشین نیز چنین کردند که به عذاب گرفتار آمدند. ﴿**و ما ظلمهم الله و لكن كانوا أنفسهم يظلمون**﴾ از این‌که خدا عذاب و نابودی را در حق آنها روا داشته به آنها ستم نکرده است بلکه خود آنها به سبب شرک و معاصی به خود ظلم کرده‌اند. ﴿**فأصابهم سيئات ما عملوا**﴾ کیفر کفر و جزای اعمال ناپاکشان نصیب آنها شد. ﴿**و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون**﴾ در کیفر استهزا و تمسخرشان، عذاب دردناک آنها را احاطه کرد و بر آنان نازل شد. ﴿**و قال الذين أشركوا**﴾ کافران و مشرکان قریش گفتند: ﴿**لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن و لا آباؤنا و لا حرمنا من دونه من شيء**﴾ اگر خدا می‌خواست نه ما بت‌ها را پرستش می‌کردیم و نه پدران ما، و بحیره و سائبه و غیره را حرام نمی‌کردیم. این را به طریق استهزا و تمسخر می‌گفتند نه از روی اعتقاد قبلی. و غرض آنها این بود که شریک قرار دادن برای خدا و حرام کردن بعضی ذبایح و خوراک‌ها به خواست و میل خدا صورت گرفته است، بنابراین خدا از آن راضی است و حق و درست است.[1] ﴿**كذلك فعل الذين من قبلهم**﴾ مجرمان و تبهکاران پیشین نیز چنین تکذیب و استهزایی می‌کردند، و مانند اینها به استدلال باطل می‌پرداختند و فراموش کردند که کفر و نافرمانی را خود مرتکب شده‌اند و تمام آن به اراده و اختیار آنها رخ داده است. آن هم بعد از این‌که پیامبران آنان را از عذاب آتش و غضب خدای مقتدر

۱ـ در فی‌الظلال گفته است: این هم مقوله‌ای دیگر از مقولات مشرکین در مورد شرک قرار دادنشان برای خدا می‌باشد، آنها شریک قراردادن خود و حرام‌کردن بعضی از ذبائح و خوراک را به اراده و میل خدا نسبت می‌دهند. پس اگر خدا ـ به زعم آنها ـ می‌خواست که آنان چنان کاری نکنند ـ خود او آنها را منع می‌کرد... و چنین تعبیری از اراده و مشیت خدا، تصوری است اشتباه و واهی؛ زیرا خدای سبحان نمی‌خواهد بندگانش مشرک باشند و راضی نیست چیزهای پاکی را حرام کنند که او آن را حلال کرده است و چنین اراده‌ای از جانب خدا آشکار است و در شرایعش توسط پیامبران بر آن نص نهاده است پیامبران که مکلف به تبلیغ بوده‌اند: ﴿**و لقد بعثنا في كل امة رسولاً أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت**﴾. امرش چنین است و اراده‌اش در مورد بندگان همین است. اراده‌ی خالق دانا خواست انسان را خلق کند و استعداد هدایت و گمراهی را در آن به ودیعه نهاد، آنگاه به آنها اختیار داد.» فی ظلال ۱۴/ ۶۱.

برحذر داشتند. ﴿فهل علی الرسل إلا البلاغ المبین﴾ چیزی جز تبلیغ بر پیامبران نیست و امر هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدای عزوجل است. ﴿و لقد بعثنا فی کل أمة رسولا أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت﴾ در میان تمام ملت‌ها پیامبرانی را مبعوث کردیم که خدا را پرستش کنند و او را یگانه و یکتا بدانند و تمام معبودها را غیر از خدا رها کنند و پرستش شیطان و کاهنان و بت‌ها و تمام آنهایی را که به گمراهی دعوت می‌کنند کنار بگذارند. ﴿فمنهم من هدی الله﴾ در بین آنان بودند افرادی که خدا آنها را به عبادت و دین خود هدایت کرد و ایمان آوردند. ﴿و منهم من حقت علیه الضلالة﴾ و بودند افرادی که شقاوت و گمراهی آنان واجب آمده بود و در نتیجه کافر شدند. باید گفته شود: خدا پیامبران را فرستاد تا دعوت او را به مردم تبلیغ کنند. در آن میان جمعی دعوت را اجابت کرده و خدا آنان را هدایت نمود و بعضی از آنها راه کفر را پیش گرفتند و خدا آنها را گمراه کرد. ﴿فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین﴾ ای جماعت قریش! در اکناف زمین بگردید و آنگاه ببینید چه بلایی بر سر ملت‌های تکذیب‌کننده آمده است تا شاید شما عبرت بگیرید. ﴿إن تحرص علی هداهم فإن الله لایهدی من یضل﴾ پیامبر ﷺ مورد خطاب است. یعنی ای محمد! اگر در مورد هدایت آن کافران حریص هستی، باید بدانی که خدا با اجبار و اکراه کسی را هدایت نمی‌کند که خود راه گمراهی را پیش گرفته است. ﴿و ما لهم من ناصرین﴾ و هیچ کس را نمی‌یابند که آنها را از عذاب خدا نجات دهد. ﴿و أقسموا بالله جهد أیمانهم لا یبعث الله من یموت﴾ مشرکین سوگند مؤکد یاد می‌کردند که خدا مرده را زنده نمی‌کند. آنها رستاخیز را بعید می‌دانستند و آن را بعد از پوسیده و پراکنده شدن اعضا و ذرات بدن، مشکل می‌دیدند. خدا در رد آنها فرموده است: ﴿بلی وعدا علیه حقا﴾ آری! آنها را زنده خواهد کرد. در این مورد وعده‌ی قاطع داده است و تحقق می‌پذیرد. ﴿ولکن أکثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم از قدرت خدا بی‌خبرند، از این‌رو حشر و نشر را انکار می‌کنند. ﴿لیبین لهم الذی یختلفون فیه﴾ آنها را زنده خواهد

کرد تاگمراهی آنها را در انکار رستاخیز متجلی سازد. و در مورد امری که در آن اختلاف داشتند، حق را نمایان سازد و عدالت را اجرا کند و مطیع و عاصی، حق و باطل، ظالم و مظلوم را از هم جدا کند. ﴿و لیعلم الذین کفروا أنهم کانوا کاذبین﴾ و تا منکران بعث و تکذیب‌کنندگان وعده‌ی خدا نیک بدانند که در آنچه می‌گویند دروغگو هستند. ﴿إنما قولنا لشیء إذا أردناه أن نقول له کن فیکون﴾ کار ما به تلاش و زحمتی زیاد احتیاج ندارد؛ چون وقتی به چیزی بگوییم بشو، فوراً می‌شود. مفسران گفته‌اند: این بیان برای تفهیم و تقریب اذهان است وگرنه وقتی خدا قصد چیزی را بکند به لفظ «کن» احتیاج ندارد. ﴿و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا﴾ و آنان که در راه خدا و به خاطر جلب رضایت او از وطن و خانواده و نزدیکان بریدند و بعد از این‌که مورد عذاب و شکنجه قرار گرفتند مهاجرت کردند. قرطبی گفته است: آنها عبارت بودند از صهیب و بلال و خباب و عمار که مردم آنها را عذاب دادند تا آنچه راکه خواستند بر زبان آوردند و وقتی آنها را رها نمودند، به مدینه مهاجرت نمودند.[1] ﴿لنبوئنّهم فی الدنیا حسنة﴾ در دنیا آنان را در منزلی بهتر از آنچه از دست دادند جا می‌دهیم. ابن‌عباس گفته است: خدا آنها را در مدینه جا داد و مدینه را برای آنان سرای هجرت قرار داد. ﴿و لأجر الآخرة أکبر لو کانوا یعلمون﴾ و اگر مردم بدانند، پاداش آخرت بزرگ و شریفتر است. ﴿الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون﴾ آنها همان افرادی می‌باشند که در مقابل سختی‌ها و شداید و ناملایمات شکیبا بودند، آنگاه از وطن کوچ کردند و از برادران جدا شدند و فقط به خدا تکیه و اعتماد کرده و پاداش او را می‌جستند. ﴿و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحی إلیهم﴾ ای محمد! قبل از تو در بین ملت‌های پیشین جز انسان را به عنوان پیامبر نفرستاده‌ایم و همان‌طورکه به تو وحی می‌کنیم به آنها نیز وحی کردیم. مفسران گفته‌اند: مشرکان قریش نبوت حضرت

۱ـ قرطبی ۱۰/ ۱۰۷.

محمدﷺ را انکار کرده و می‌گفتند: خدا بزرگتر و بالاتر از آن است که پیامبرش انسان باشد. پس چرا فرشته‌ای برای ما مبعوث نکرده است.[1] آنگاه آیه‌ی ﴿**فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لاتعلمون**﴾ نازل شد؛ یعنی ای جماعت قریش! اگر خود نمی‌دانید، از عالمان به تورات و انجیل سؤال کنید، آنها به شما می‌گویند که تمام پیامبران انسان بوده‌اند. ﴿**بالبينات و الزبر**﴾ آنها را همراه با دلایل قاطع و دال بر صدقشان و همراه با زبر یعنی کتاب‌های مقدس فرستادیم. ﴿**و أنزلنا إليك الذكر**﴾ و قرآن را که یادآوری‌کننده و بیدارکننده‌ی قلوب غافل است، بر تو نازل کرده‌ایم. ﴿**لتبين للناس ما نزّل إليهم**﴾ تا مردم را با احکام و حلال و حرام آشنا سازی. ﴿**و لعلهم يتفكرون**﴾ شاید در این قرآن بیندیشند و پند بگیرند. ﴿**أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض**﴾ آیا آن کافران که درباره‌ی پیامبر نیرنگ به‌کار بردند و در دار الندوة توطئه‌ی قتل او را کشیدند، مطمئن هستند که خدا مانند قارون آنها را در زمین فرو نمی‌برد؟ ﴿**أو يأتيهم العذاب من حيث لايشعرون**﴾ یا در حالت امنیت و آسایش و ناگهان و به طور غیرمنتظره و بدون آگاهی از مسیر و جهت آن با عذاب مواجه شوند؟ ﴿**أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين**﴾ یا این‌که آنان را در اثنای سفر تجارت و یا اشتغال به خرید و فروش نابود کند، آنها به هیچ‌وجه نمی‌توانند خدا را ناتوان کنند. ﴿**أو يأخذهم على تخوف**﴾ یا این‌که آنان را در حالی نابود کند که از نزول عذاب در هراسند و منتظر آن هستند. ابن‌کثیر گفته است: چنین عذابی شدیدتر و دردناکتر است؛ زیرا انتظار تحقق امری همراه با مستولی شدن ترس و هراس بسیار رنج‌آور است.[2] ﴿**فإن ربكم لرؤوف رحيم**﴾ در حقیقت خدایتان مهربان و بارحم است، از این جهت که در عذاب و کیفرتان شتاب ندارد. ﴿**أو لم يروا إلى ما خلق الله من شيء**﴾ آیا آن کافران پند نمی‌گیرند و قدرت خدا را در نمی‌یابند که هرچه را خلق کرده

۱ـ زادالمسیر ۴/ ۴۴۹.
۲ـ مختصر ۲/ ۳۳۳.

است از قبیل کوه و درخت و سنگ، ﴿یتفیؤا ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله﴾ سایه‌های آنها از طرفی به طرف دیگر خم شده و در پیشگاه خدا سجده‌ی فروتنی و تسلیم می‌برد و از فرمان و اراده‌ی او بیرون نمی‌رود و سر برنمی‌تابد. ﴿و هم داخرون﴾ در همان حال کمال فروتنی و کوچکی از خود نشان می‌دهند، بدین ترتیب معلوم می‌شود که تمام این پدیده‌ها تسلیم قدرت و اراده‌ی خدا می‌باشند و تدبیر او را می‌پذیرند، پس آن کافران چگونه در اطاعتش تکبر و نخوت نشان می‌دهند؟ ﴿و لله یسجد ما فی السموات و ما فی الأرض من دابة و الملائکة و هم لایستکبرون﴾ تمام مخلوقات آسمان‌ها و زمین از جمله فرشتگان فقط برای خدا سر سجده و فروتنی و تسلیم خم می‌نمایند و از پرستش او گردن‌فرازی نمی‌کنند. ﴿یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون﴾ از جلال و شکوه خدا بیم دارند و همیشه اوامرش را اجرا می‌کنند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿قالوا خیرا﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ یعنی قالوا أنزل خیراً.

۲ـ ﴿ما عبدنا من دونه من شیء و لاحرمنا من دونه من شیء﴾ اطناب را در بردارد.

۳ـ ﴿هدی الله... و حقت علیه الضلالة﴾، ﴿لا یهدی من یضل﴾ و ﴿الیمین و الشمائل﴾ متضمن طباقند.

۴ـ در ﴿لرؤوف رحیم﴾ صیغه‌ی مبالغه آمده است؛ چون فعول و فعیل از صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

۵ـ ﴿یسجد ما فی السموات و ما فی الأرض ... و الملائکة﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است. تا احترام هر چه بیشتر ملائک پاک‌سرشت را نشان دهد.

۶ـ ﴿یتفکرون، داخرون، یشعرون﴾ متضمن سجع است.

فواید: بعضی از علما از فرموده‌ی ﴿و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالا﴾ چنان استنباط کرده‌اند که نبوت خاص مردان است و در میان زنان نبوت مقرر نیست. این استنباطی دقیق است.

یادآوری: ابن تیمیه در منهاج‌السنة گفته است: «استدلال به تقدیر خدا به اتفاق آرای تمام عالمان عاقل و متدین استدلالی باطل و بی‌اساس است. از این‌رو وقتی مشرکین گفتند: ﴿**لو شاءالله ما أشرکنا و لا آباؤنا**﴾ خدای متعال در رد آنها گفته است: ﴿**هل عندکم من علم فتخرجوه لنا إن تتبعون إلا الظن و إن أنتم إلا تخرصون**﴾ آیا در این مورد مدرکی دارید که به ما ارائه دهید؟ بلکه شما فقط از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنید و صورت افراد گنگ را دارید. مشرکان به طور فطری و از روی عقل می‌دانند که این دلیل باطل است؛ زیرا اگر یکی از آنها به دیگری ستم روا بدارد یا بخواهد فرزندش را به قتل برساند یا با زنش زنا کند و یا بر ظلم اصرار ورزد، مردم او را از این عمل منع می‌کنند. و اگر بگوید: چنانچه خدا می‌خواست چنین کاری را نمی‌کردم، از او نمی‌پذیرند و خود او چنین دلیلی را از دیگران نمی‌پذیرد و فقط به منظور دفع سرزنش از خود به آن استدلال می‌کند ...»[۱]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالَ ٱللَّهُ لَاتَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ ٱثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ لَهُ ٱلدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵) وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَايَعْلَمُونَ نَصِيباً مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُم مَّا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي ٱلتُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹)

۱- با اختصار از محاسن‌التأویل جزء دهم.

لِلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶۰﴾ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَايَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿۶۱﴾ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُم مُفْرَطُونَ ﴿۶۲﴾ تَاللهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۶۳﴾ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۶۴﴾ وَ اللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿۶۵﴾ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خَالِصاً سَائِغاً لِلشَّارِبِينَ ﴿۶۶﴾ وَ مِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۶۷﴾ وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿۶۸﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۶۹﴾ وَ اللهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنكُم مَن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَايَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿۷۰﴾ وَ اللهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللهِ يَجْحَدُونَ ﴿۷۱﴾ وَ اللهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿۷۲﴾ وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لَايَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۷۳﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ ﴿۷۴﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال یادآور شد که موجودات عالم هستی مطیع و تسلیم امر خدا می‌باشند و در مقابل سلطه‌ی او سر

فروتنی خم می‌کنند، در اینجا فرمان داده است که فقط او را پرستش کنند؛ زیرا همو خالق و روزی‌دهنده می‌باشد. آنگاه در مورد گمراهی‌های اهل جاهلیت مثل‌ها آورده و نعمت‌های ارزشمندش را به مردم یادآور شده است تا او را پرستش و شکرش را به عمل آورند.

معنی لغات: ﴿واصبا﴾ دایمی و پایدار. جوهری گفته است: وصب الشيء وصوبا یعنی ادامه داد، و از همین مقوله است: ﴿و لهم عذابٌ واصب﴾ یعنی عذابی دایمی دارند. شاعر گفته است: «و هزیم رعده واصب».[1] ﴿تجأرون﴾ جؤار یعنی صدای بلند، با صدای بلند و زاری دعا خواندن. جأر یعنی بانگ برداشت. اعشی در وصف گاوی گفته است:

فطافت ثلاثا بینَ یوم و لیلة   و کان النکیر أن تُطیف و تجأرا[2]

«در خلال یک شبانه‌روز سه بار دور زد و نعره می‌کشید».

﴿کظیم﴾ قلبش از بغض و کین لبریز است. کظم یعنی در حالت خشم و کین چیزی نگفت. ﴿یتواری﴾ پنهان می‌شود. ﴿هون﴾ خفت و خواری. ﴿فرث﴾ فضله که در شکمبه یا روده جمع می‌شود، سرگین. ﴿سائغا﴾ لذیذ و گوارا، هرکس آن را بنوشد ناراحت نمی‌شود. ﴿ذللا﴾ جمع ذلول به معنی رام شده و تسلیم است، بدون زحمت، مطیع. ﴿حفدة﴾ نوه. ازهری گفته است: حفده یعنی فرزندان فرزندان. و حفده به معنی خدمتکاران و یاران نیز آمده است.

تفسیر: ﴿و قال الله لاتتخذوا إلهین اثنین﴾ خداوند متعال گفته است دو معبود را پرستش نکنید؛ زیرا معبود حقیقی متعدد نیست. ﴿إنما هو إله واحد﴾ خدایتان یکی

۱ـ شعر از حسان است، هزیم یعنی ابری که باران و رعد و برق پیاپی دارد. در طبری ۱۴/ ۲۸ نیز چنین آمده است.

۲ـ قرطبی ۱۰/ ۱۱۵.

است، یکتا و دادرس است. ﴿فإیای فارهبون﴾ فقط از من بترسید نه از فرعون. ﴿و له ما فی السموات و الأرض﴾ تمام موجودات آسمان‌ها و زمین را او خلق کرده و مُلک و بنده‌ی او می‌باشند. ﴿و له الدین واصبا﴾ فقط او باید پرستیده شود و به طور دایم تسلیم او شد؛ چراکه فقط او معبود حقیقی است و اطاعت محض مر او را سزد. ﴿أفغیر الله تتقون﴾ همزه برای استفهام انکاری و توبیخ آمده است؛ یعنی چگونه از غیر او پرهیز کرده و می‌ترسید در صورتی که تمام سود و زیان‌ها در دست توانمند او قرار دارد؟ ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾ ای انسان! هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است از قبیل روزی و نعمت و عافیت و پیروزی، عموما از فضل و احسان خدا سرچشمه گرفته است. ﴿ثم إذا مسکم الضر فإلیه تجأرون﴾ آنگاه هر وقت ناگواری و مصیبتی برایتان پیش آید از قبیل فقر و بیماری و ناراحتی، فقط بانگ فریادتان به پیشگاه خدا بلند است و با صدای بلند به درگاهش دعا و تضرع می‌کنید. خلاصه‌ی مطلب این‌که در موقع تنگی و عسرت فقط به او پناه می‌برید و جز به سوی او متوجه نمی‌شوید. ﴿ثم إذا کشف الضر عنکم إذا فریق منکم بربهم یشرکون﴾ آنگاه وقتی که بلا را از شما برطرف کرد گروهی از شما به شرک برمی‌گردند. قرطبی گفته است: یعنی این‌که بعد از نجات یافتن از بلا، برگشتن به شرک و کفر تعجب‌آور است.[1] ﴿لیکفروا بما آتیناهم﴾ تا نعمت خدا یعنی برطرف کردن بلا را انکار کنند. ﴿فتمتعوا فسوف تعلمون﴾ فعلا از سرای فنا بهره بگیرید و لذت ببرید، اما عاقبت امر خود و عذاب آخرت را خواهید دید. این امر برای تهدید است. ﴿و یجعلون لما لایعلمون نصیبا مما رزقناهم﴾ برای بت‌ها که دلیل و برهانی برای خدا بودنشان ندارند،[2] سهمی از حیوانات و محصولات کشاورزی را به منظور تقرب به آنان قرار می‌دهند.

۱ـ قرطبی ۱۰/۱۱۵.

۲ـ بنا به قولی برای خدایان ساختگی که جمادند و چیزی نمی‌دانند، سهمی معین کرده‌اند.

﴿تالله لتسألنّ عما کنتم تفترون﴾ ای مشرکان! به خدا قسم در مورد دروغ و افترایی که برای خدا تراشیده‌اید، از شما سؤال و بازخواست به عمل می‌آید. منظور پرسش، سرزنش و توبیخ است. ﴿و یجعلون لله البنات﴾ آن مشرکان از روی ابلهی و نادانیِ خود، ملایک را دختران خدا قرار داده‌اند، و به خدا دختر نسبت می‌دهند و به خود پسر. ﴿سبحانه﴾ خدا از این افترا و بهتان پاک و منزه است. ﴿و لهم ما یشتهون﴾ برای خودشان به دلخواه خود پسر قرار می‌دهند؛ چون خود از دختر متنفر و بیزارند. ﴿و إذا بشر أحدهم بالأنثی﴾ اگر به یکی از آنها خبر بدهند که دارای دختر شده است، ﴿ظل وجهه مسودا﴾ چهره‌اش از غم و اندوه دگرگون می‌شود. قرطبی گفته است: کنایه از غم و اندوه است نه سیاهی. عرب می‌گویند: هرکس با مشکلی روبرو شود سیمایش سیاه می‌شود.[1] ﴿و هو کظیم﴾ قلبش از کین و غیظ لبریز است. ﴿یتواری من القوم من سوء ما بشر به﴾ از بیم ننگ ناشی از تولد دختر، خود را پنهان می‌کند. انگار دختر مصیبت است نه عطیه‌ی الهی. سپس در این‌که چه باید بکند به فکر فرو می‌رود. ﴿أیمسکه علی هون أم یدسه فی التراب﴾ آیا این دختر را با خفّت و خواری نگه دارد یا این‌که او را در خاک دفن کند؟ ﴿ألا سآء ما یحکمون﴾ زینهار! کارشان بسی زشت است و حکمشان خیلی بد است که به خالق خود دختر نسبت می‌دهند ـ در حالی که تا این حد در نظرشان حقیر است ـ و به خود پسر نسبت می‌دهند. خدا والاتر و بالاتر از گفته‌ی آنها است. ﴿للذین لایؤمنون بالآخرة مثل السوء﴾ آنان که آخرت را تصدیق نمی‌کنند و از روی نادانی و ابلهی دختر را به خدا نسبت می‌دهند، دارای صفات زشتند به طوری که صفات نکوهیده‌ی آنان در زشتی تبدیل به مثل شده است. بنابراین عیب و نقص به آنها منسوب است نه به خدا. ﴿و لله المثل الأعلی﴾ صفت والا و عالی از آن خدای عزوجل می‌باشد که دارای کمال مطلق است و از صفات

۱ـ قرطبی ۱۱٦/۱۰.

مخلوقات منزه و مبرا است. ﴿و هو العزيز الحكيم﴾ و در ملكش باقدرت است و در تدبيرش باحكمت. آنگاه با اين‌كه بندگان ظالمند از شكيبايی خود نسبت به آنها خبر داده و می‌فرمايد: ﴿ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم﴾ اگر خدا مطابق كفر و نافرمانی انسان با او برخورد كند و در كيفر دادن وی شتاب به خرج بدهد، ﴿ما ترك عليها من دابة﴾ هيچ موجود زنده‌ای اعم از انسان و حيوان بر روی زمين باقی نمی‌ماند. ﴿ولكن يؤخرهم إلى أجل مسمى﴾ اما حكمتش اقتضا می‌كند كه كيفر آنها را تا مدتی معين به تأخير اندازد. ﴿فإذا جاء أجلهم لايستأخرون ساعة و لايستقدمون﴾ اما هرگاه آن زمان فرا رسيد كه برای نابودی آنها تعيين شده است، حتی مدتی كوتاه و ناچيز هم تأخير و تقديم نخواهند داشت. همچنان كه در جای ديگری نيز می‌فرمايد: ﴿و جعلنا لمهلكهم موعداً﴾. ﴿و يجعلون لله ما يكرهون﴾ در حالی كه خود از داشتن دختر ناراحتند، دختران را به خدای متعال نسبت می‌دهند. با اين جمله بر سرزنش و توبيخ آنها تأكيد كرده است. ﴿و تصف ألسنتهم الكذب أن لهم الحسنى﴾ برای خدا قرار می‌دهند آنچه را كه قرار می‌دهند، با اين وجود گمان می‌برند كه در نزد خدا عاقبتی نيكو دارند و خود را بهشتی می‌پندارند. ﴿لاجرم أن لهم النار﴾ در حقيقت جايگاهی در آتش جهنم دارند كه بالاتر از آن عذابی متصوّر نيست. ﴿و أنهم مفرطون﴾ و شتابان و قبل از ديگران به آتش برده می‌شوند.[۱] بعد از اين خدای متعال نعمت‌های خود را كه در قالب ارسال پيامبران به انسان ارزانی داشته يادآور شده است تا پيامبرﷺ به آنها تاسی نمايد و مانند آنان صبر و تحمل را در مقابل اذيت از خود نشان دهد. ﴿تالله لقد أرسلنا إلى أمم من قبلك فزين لهم الشيطان أعمالهم﴾ ای محمد! به خدا قسم قبل از تو پيامبرانی را در ميان اقوامشان مبعوث

۱ـ اين نظر قتاده و حسن است كه مفرط از فرط برگرفته شده و به معنی كسی است كه به سوی آب می‌شتابد. و مجاهد گفته است: مفرطون يعنی فراموش گشتگان در آتش.

نمودیم، پس شیطان اعمال ناپسند آنها را بیاراست و آن را نیکو جلوه داد. تا این‌که آنها به تکذیب پیامبران برخاستند و دلایل استوار و روشن آنها را رد کردند. ﴿فهو ولیهم الیوم﴾ پس امروز شیطان در دنیا ناصر و یاور آنها می‌باشد و چه بد یاوری است شیطان! ﴿و لهم عذاب ألیم﴾ در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. ﴿و ما أنزلنا علیك الكتاب إلا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه﴾ ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این‌که احکام دین را که در مورد آن اختلاف داشتند برای مردم توضیح دهی تا بر آنان حجت اقامه کنی. ﴿و هدی و رحمة لقوم یؤمنون﴾ قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت و شفای مؤمنان نازل کرده‌ایم. سپس قدرت بی‌پایان و دال بر یگانگی خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و الله أنزل من السمآء ماء فأحیا به الأرض بعد موتها﴾ خدا با قدرت خود آب را از ابر نازل کرد و به وسیله‌ی آن، گیاه و رستنی و زراعت را پدید آورد و بعد از خشک و بی‌حاصل بودن زمین، آن را زنده کرد. ﴿إن فی ذلك لآیة لقوم یسمعون﴾ این زنده و احیا کردن، برای آنان که گوش شنوا دارند و تذکر و موعظه را می‌شنوند و در آن عاقلانه می‌اندیشند، دلیلی است روشن. ﴿و إن لكم فی الأنعام لعبرة﴾ ای انسان‌ها! در حقیقت این انعام یعنی «شتر و گاو و بز و گوسفند» برای شما مایه‌ی پند و عبرت هستند و عاقلان از آن پند می‌گیرند؛ زیرا خلق و تسخیر آنها دلیل بر قدرت و عظمت و یگانگی خدا می‌باشد. ﴿نسقیكم مما فی بطونه﴾ از بعضی از محتویات داخل شکم این احشام برای شما نوشیدنی فراهم می‌کنیم. ﴿من بین فرث و دم لبنا خالصا﴾ در بین سرگین و خون، شیر خالص و پاک و سودمند فراهم می‌کنیم.[1] ﴿سائغا للشاربین﴾ برای مصرف‌کنندگان

۱ـ زمخشری گفته است: آیه برای بیان عبرت است؛ چرا که خدا در بین سرگین و خون شیر خلق می‌کند که هر دو در کنار آن قرار دارند و در بین آن دو بر اساس قدرت خدا برزخی قرار دارد که شیر، رنگ و طعم و بوی آن دو را نگیرد. پس باید گفت: پاک و منزه همو است و چه باعظمت است قدرتش و چه لطیف است حکمتش برای کسی که خرد و اندیشه به کار ببرد. کشاف ۶۱۵/۲.

گوارا است و در گلوی مصرف‌کننده گیر نمی‌کند. ﴿و من ثمرات النخيل و الأعناب تتخذون منه سكرا﴾ از جمله نعمت‌هایی که خدا به شما عطا کرده است این‌که از میوه‌های نخل و انگور، شراب مسکر می‌سازید. طبری گفته است: این آیه قبل از تحریم شراب نازل شده است. و بعد از آن شراب حرام شد.[1] ﴿و رزقا حسنا﴾ و روزی نیکو؛ مانند خرما و کشمش به دست می‌آورند. ابن‌عباس گفته است: روزی نیکو عبارت است از میوه و ثمر حلال، و سکرآور عبارت است از ثمره‌ی حرام. ﴿إن فی ذلك لآية لقوم يعقلون﴾ همانا در آن برای آنان که خردمندانه می‌اندیشند، دلیل و برهانی متجلی بر یگانگی خدای سبحان نهفته است. ابن‌کثیر گفته است: یادآوری عقل در اینجا مناسب است؛ زیرا عقل شریفترین و بهترین بخشش از وجود انسان است. از این‌رو خدا به منظور حفظ و صیانت عقل مسلمانان، مشروبات سکرآور را حرام کرده است.[2] بعد از این‌که خدای توانا اخراج شیر را در بین سرگین و خون و اخراج روزی نیکو را از میوه‌های نخل و تاک یادآور شد، به موضوع اخراج عسل از زنبور عسل پرداخت که برای انسان شفابخش است، در صورتی که زنبور عسل حشره‌ایست ضعیف و در وجود آن شگفتی‌های زیادی نهفته است، تمام این موارد بر یگانگی و قدرت و عظمت خالق دلالت دارد. پس فرمود: ﴿و أوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون﴾ منظور از وحی الهام و هدایت است، یعنی خدا منافع و مصالح زنبور عسل را به او الهام کرد و آن را به ساختن خانه‌ی شگفت‌انگیز در کوه و درخت و زاغه‌ها راهنمایی کرد تا به آن پناه برد. ﴿ثم كلي من كل الثمرات﴾ از شیره‌ی شیرین و تلخ و ترش تمام گل‌ها و میوه‌ها که اشتها می‌کند بخورد و خدا با قدرت خود آن را به عسل تبدیل می‌کند. ﴿فاسلكي سبل ربك ذللاً﴾ پس در طلب چراگاه راه‌هایی را در پیش گیر که پروردگارت برای تو تعیین

۱ـ طبری ۱۴/ ۱۳۴.

۲ـ تفسیر کبیر. ۲۰/ ۷۲.

نموده است، راه‌هایی که در رفت و برگشت تو را با مشکل مواجه نمی‌سازد. ﴿**يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس**﴾ از شکم زنبور عسل، عسلی رنگارنگ؛ قرمز، سفید و زرد خارج می‌شود که برای انسان شفای بسی از بیماری‌ها را در بردارد. رازی گفته است: اگر گفته شود چگونه برای انسان شفا در بردارد در حالی که برای صفراء زیانبخش است؟ در جواب گفته می‌شود: خدا نگفته است برای تمام افراد انسان و تمام امراض و در همه حال شفا می‌باشد. بلکه از آنجایی که برای بعضی افراد و بعضی از امراض شفا می‌باشد، درست است که به شفادهنده موصوف شود.[1] ﴿**إن في ذلك لآية لقوم يتفكرون**﴾ برای افرادی که درباره‌ی قدرت و عظمت خدا می‌اندیشند پند و عبرت است. ﴿**والله خلقكم ثم يتوفاكم**﴾ خدا با قدرت و نیروی خود بعد از این‌که وجود نداشتید شما را خلق کرد. آنگاه بعد از سرآمدن اجلتان شما را می‌میراند. ﴿**و منكم من يرد إلى أرذل العمر**﴾ بعضی از شما به پست‌ترین عمر یعنی پیری و خرفتی برمی‌گردند. ﴿**لكي لايعلم بعد علم شيئا**﴾ تا آنچه را که می‌دانست فراموش کند و به صورت طفلی ناقص‌القوه و عقل در آید. ﴿**إن الله عليم قدير**﴾ همانا خدا به تدبیر امور خلق آگاه است. و بر انجام دادن اراده‌ی خود توانا و مقتدر است، پس همان‌طور که می‌تواند انسان دانا را نادان کند، همان‌طور هم قادر است که بعد از مرگ باز او را زنده کند. عکرمه گفته است: هرکس قرآن بخواند به ارذل‌العمر برنمی‌گردد. ﴿**والله فضل بعضكم على بعض في الرزق**﴾ میزان روزی شما متفاوت است، یکی ثروتمند است و دیگری بینوا، یکی مالک است و دیگری مملوک. ﴿**فما الذين فضلوا برادّي رزقهم على ما ملكت أيمانهم فهم فيه سواء**﴾ اغنیا در مورد رزقی که خدا به آنها عطا کرده است، بردگان مملوک خود را شریک قرار نمی‌دهند تا در آن با بردگان خود برابر باشند. این مثلی است که خدا آن را برای

۱ـ زادالمسیر ۴/۴۲۸.

مشرکان زده است. ابن‌عباس گفته است: آنها بردگان خود را در اموال و زنان خود شریک نکرده‌اند! پس چگونه بندگان مرا در سلطه و فرمانروایی من شریک من قرار می‌دهند.[1] **﴿أفبنعمة الله يجحدون﴾** استفهام انکاری است. یعنی آیا دیگری را شریک او قرار می‌دهند در حالی که فقط او صاحب نعمت است و بر آنان فضل و بخشش دارد؟ **﴿و الله جعل لكم من أنفسكم أزواجا﴾** خدا زنان را از جنس و شکل شما خلق کرده است تا در بین شما مهر و محبت و دلسوزی به وجود آید. **﴿و جعل لكم من أزواجكم بنين و حفدة﴾** و از همسراتان، فرزندان و نوه به شما عطا کرده است. آنها به حفده موسومند؛ زیرا به اجداد خود خدمت کرده و در اطاعت آنها شتاب نشان می‌دهند. **﴿و رزقكم من الطيبات﴾** روزی شما را از انواع لذایذ قرار داده و آن را از میان میوه‌جات و حبوبات و حیوانات برای شما عطا کرده است. **﴿أفبالباطل يؤمنون و بنعمت الله هم يكفرون﴾** آیا بعد از این همه نعمت‌های خدا، به بت‌ها ایمان می‌آورند و به خدا کافر می‌شوند؟ این استفهام برای سرزنش و توبیخ است. **﴿و يعبدون من دون الله ما لايملك لهم رزقا من السموات و الأرض شيئا﴾** آن مشرکان بت‌ها را پرستش می‌کنند که قدرت نازل کردن باران را ندارند و نمی‌توانند کشت یا درختی را برویانند. و نمی‌توانند کم یا زیاد روزی آنها را تأمین کنند. **﴿و لايستطيعون﴾** چنان عملی از آنها ساخته نیست، حتی اگر هم بخواهند نمی‌توانند. **﴿فلا تضربوا لله الأمثال﴾** برای خدا مثال و الگو نتراشید و چیزها را به او تشبیه نکنید؛ چون خدا بی‌مثال و بی‌انباز و بی‌شریک است. **﴿إن الله يعلم و أنتم لا تعلمون﴾** خدا از تمام حقایق آگاه است و شما قدر عظمت خالق را نمی‌دانید.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿فإياي فارهبون﴾** به منظور ایجاد هیبت و ابهت، از متکلم به غایب و از غایب به متکلم التفات شده است.

۱ـ مختصر ۲/۳۳۸.

۲ـ عبارت ﴿یستقدمون ... و یستأخرون﴾، ﴿أحیا الأرض بعد موتها﴾ و ﴿یؤمنون ... و یکفرون﴾ متضمن طباقند.

۳ـ ﴿کلی من کل﴾ جناس ناقص را در بردارد.

۴ـ ﴿و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون﴾ متضمن اعتراض است. لفظ ﴿سبحانه﴾ جمله‌ی معترضه است و خلق را از این نادانی به شگفت وا می‌دارد.

۵ـ ﴿العزیز الحکیم﴾ و ﴿علیم قدیر﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه است.

٦ـ ﴿یعقلون، یعرشون، یجحدون، یکفرون﴾ متضمن سجع است.

۷ـ عبارت ﴿فتمتعوا فسوف تعلمون﴾ تهدید و وعید را در بردارد.

۸ـ ﴿و تصف ألسنتهم الکذب﴾ شهاب گفته است: این تعبیر از بلاغت و فصاحت ویژه‌ای برخوردار است. یعنی ألسنتهم کاذبة همانگونه که عرب می‌گویند: «عینها تصف السحر» یعنی چمشانش افسونگرند. و نیز می‌گویند: «قدّها یصف الهیف» یعنی بلندقد است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً عَبْداً مَّمْلُوكاً لَايَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرّاً وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ ٱلْحَمْدُ لِلهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَ ضَرَبَ ٱللهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَايَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾ وَ لِلهِ غَيْبُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ ٱللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾ وَ ٱللهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَاتَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْأَبْصَارَ وَ ٱلْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ ٱلسَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾ وَ ٱللهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُم مِن جُلُودِ

ٱلْأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثاً وَ مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَ ٱللهُ جَعَلَ لَكُم مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً وَ جَعَلَ لَكُم مِنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَاناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلاغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ ٱلْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ وَ إِذَا رَأَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا ٱلْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٥﴾ وَ إِذَا رَأَى ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَ أَلْقَوْا إِلَى ٱللهِ يَوْمَئِذٍ ٱلسَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِم مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هٰؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ إِنَّ ٱللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ ٱلْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي ٱلْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَاءِ وَ ٱلْمُنكَرِ وَ ٱلْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال ابلهی و سفاهت مشرکین را در پرستش غیرخدا یادآور شد، به دنبال آن دو مثال آورد و در ضمن آن باطل بودن پرستش بت‌ها را توضیح داد، بت‌هایی که نه زیانی از آنها ساخته است و نه سودی، و نه دعایی را اجابت می‌کنند و نه می‌شنوند. بعد از آن به ذکر بعضی از نعمت‌هایش پرداخت که به آنها عطا فرموده است تا او را پرستش کنند و سپاسگزار او باشند و خالصانه عبادت وی را به جای آورند و به سوی او باز گردند و از گناهانشان توبه کنند.

معنی لغات: ﴿أبكم﴾ بکم یعنی لال و گنگ که نمی‌تواند سخن بگوید. ﴿كل﴾ سنگین و سربار دیگران. گاهی یتیم را «کل» می‌خوانند؛ چون بر دوش کفیلش سنگینی دارد. شاعر گفته است:

أكولٌ لمال الكل قبل شبابه إذا كان عظم الكل غير شديد[1]

«قبل از دوران جوانی یتیم و در موقعی که هنوز استخوان وی سفت نشده بود، مال یتیم را می‌خورد».

﴿لمح﴾ اللمح؛ نگاه سریع. دزدکی چشم به هم زدن. ﴿ظعنكم﴾ ظعن یعنی سفر و کوچ کردن به دنبال چراگاه. ظعینة: زن مسافر. ﴿أوبارها﴾ پشم و کرک شتر. پشم شتر را «وبر» و پشم گوسفند را «صوف» می‌نامند. ﴿ظلالا﴾ سایه. ظلال یعنی هر آنچه که دارای سایه باشد و بتوان در آن سایه گرفت از قبیل خانه و درخت. ﴿أكنان﴾ جمع کن به معنی چیزی است که آدمی را از باد و باران و غیره حفظ می‌کند. ﴿سرابيل﴾ زجاج گفته است: سربال لباس پوشیدنی است اعم از پیراهن و زره جنگی.[2]

تفسیر: **﴿ضرب الله مثلا عبداً مملوكا لايقدر على شيء و من رزقناه منا رزقا حسنا﴾** این مثلی است که خدای متعال آن را در مورد خود و بت‌هایی که مشرکین آنها را شریک خدای عزوجل قرار داده‌اند، مثل زده است. یعنی مثال آنها در شریک قرار دادن بت‌ها برای خدا مانند آن است بنده‌ای مملوک و ناتوان با مالکی قدرتمند و مختار مساوی

۱ـ البحر ۵/۵۱۸.

۲ـ امام ابن قیم گفته است: خدا دو مثال را ذکر کرده است. مثال اول را درباره‌ی خود و بت‌ها آورده است؛ خدا مالک همه‌چیز است هر طور بخواهد علنی و نهان شب و روز بر بندگان خود انفاق می‌کند، در حالی که بت‌ها مملوکند و توان هیچ کاری را ندارند. پس چگونه آنها را پرستش می‌کنند و شریک من قرار می‌دهند و با وجود تفاوت آشکار و روشن آنها را با من یکسان می‌دانند؟ مثال دوم بت مورد پرستش صورت مردی گنگ و لال را دارد که نه عقل و خردی دارد و نه زبانی گویا. قلب و زبانش هر دو از کار افتاده‌اند و قدرت هیچ کاری را ندارد. هرجا او را بفرستی خبری نمی‌آورد و نیازی را برطرف نمی‌کند. وانگهی خدای سبحان زنده و توانا و گویا است و به عدالت امر می‌کند و بر صراط مستقیم است و این وصف غایت کمال او است. اعلام الموقعین ابن قیم.

فرض شود، در حالی که آن دو در انسان بودن و مخلوق خدا بودن یکسانند. پس درباره‌ی پروردگار عالمیان چه تصور می‌کنی که ناتوان‌ترین مخلوقات را شریک او قرار می‌دهند؟ **﴿فهو ینفق منه سرا و جهراً﴾** او (آن کس که ما به او رزق نیکو داده‌ایم) مال خود را در راه جلب رضایت خدا در پنهان و آشکار خرج و انفاق می‌کند. **﴿هل یستوون﴾** آیا بندگان و افراد آزاد یکسانند؟ بت‌ها صورت بردگانی دارند که قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند در حالی که سلطه و پادشاهی از آن خدا است و روزی در اختیار او قرار دارد و هر طور که بخواهد در کائنات تصرف می‌کند. پس چگونه با بت‌ها مساوی است؟ **﴿الحمدلله بل أکثرهم لایعلمون﴾** خدایا! شکر تو را به جای می‌آوریم که با این مثال حق را برایمان روشن نمودی؛ چرا که برهان قاطع بسان آفتاب درخشان متجلی گشت، اما مشرکین به سبب ابلهی و نادانی خود خالق و مخلوق و مالک و مملوک را یکسان می‌پندارند. **﴿و ضرب الله مثلا رجلین أحدهما أبکم لا یقدر علی شيء﴾** این هم مثال دوم در مورد تفاوت بین معبود حقیقی و بت‌های باطل می‌باشد. مجاهد گفته است: این مثلی است که در مورد بت و خدای تعالی زده شده است.[1] بت، گنگ و لال است و زبانش توانایی گفتن سخن خیر را ندارد و به طور کلی قدرت انجام هیچ کاری را ندارد؛ زیرا یا از سنگ است یا از چوب. **﴿و هو کل علی مولاه﴾** بر دوش ولی و مولایش باری است سنگین. **﴿أینما یوجّهه لایأت بخیر﴾** مالکش او را به هر جا اعزام دارد در کارش موفق نمی‌شود؛ چون گنگ و کودن و ناتوان و ضعیف است. **﴿هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم﴾** آیا این آدم گنگ و آن مرد بلیغ و گویا که بر راه حق قرار دارد و از نور قرآن فروغ می‌گیرد، برابرند؟ هیچ انسان عاقلی این دو را برابر نمی‌داند، پس چگونه ممکن است که بت چوب با خدای سبحان و توانا و دانا، خدایی که انسان را به راه

۱ـ رازی ۲۰/ ۹۳.

مستقیم هدایت می‌کند، مساوی باشند. ﴿و لله غیب السموات و الأرض﴾ فقط خدای سبحان علم غیب را می‌داند و بس، از آنچه در آسمان‌ها و زمین از دید پنهان و مخفی می‌باشد، باخبر و آگاه است. ﴿و ما أمر الساعة إلا کلمح البصر أو هو أقرب﴾ فرا رسیدن روز رستاخیز در سرعت و شتاب جز یک چشم به هم زدن و یک نگاه کوتاه نیست، بلکه نزدیکتر از آن هم هست؛ زیرا خدا به هر چه بگوید: بشو، بلادرنگ می‌شود. این بیان تمثیل و تصویر سرعت آمدن آن است، از این‌رو فرموده است: ﴿إن الله علی کل شيء قدیر﴾ به انجام دادن تمام امور قادرست، از جمله قیامت که کافران آن را تکذیب می‌کنند. ﴿والله أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئاً﴾ خدا شما را از ارحام مادران بیرون آورد در حالی که اصلا چیزی نمی‌دانستید. ﴿و جعل لکم السمع و الأبصار و الأفئدة لعلکم تشکرون﴾ و حواس را برایتان خلق کرد که به وسیله‌ی آن می‌شنوید و می‌بینید و می‌اندیشید تا در مقابل نعمت و عطاهایش او را سپاسگزار باشید. ﴿ألم یروا إلی الطیر مسخرات فی جو السماء﴾ این هم از دلایل قدرت و یگانگی خدا می‌باشد. یعنی آیا پرندگان را مشاهده نمی‌کنند که در فضای بین آسمان و زمین مسخرند و پر می‌زنند؟ ﴿ما یمسکهن إلا الله﴾ فقط خدا هنگام باز و بسته شدن بال‌هایشان آنها را از سقوط حفظ می‌کند. ﴿إن فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون﴾ در مطالب مذکور برای گروهی که پیامبران و رسالت آنها را قبول دارند، دلایل و نشانه‌های درخشانی بر یگانگی خدای متعال مکنون است. ﴿و الله جعل لکم من بیوتکم سکنا﴾ این آیه به برشمردن نعمت‌های خدا بر بندگان می‌پردازد. یعنی خدا این منازل ساخته شده از سنگ و گل را برای شما قرار داده است تا در موقع اقامت در سرزمین خود در آنها سکونت گزینید. ﴿و جعل لکم من جلود الأنعام بیوتا﴾ و منازلی دیگر برای شما قرار داده است که عبارتند از چادرهای ساخته شده از پشم و مو و کرک. ﴿تستخفونها یوم ظعنکم و یوم إقامتکم﴾ در سفر و حضر، حمل و برداشتن آنها برایتان سبک و آسان است. ﴿و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثاثا﴾ از

پشم گوسفند و کرک شتر و موی بز لباس و فرش منزل برایتان قرار داده است. ﴿و متاعا إلى حين﴾ و تا دم مرگ از آن سود می‌برید و بدان کامیاب می‌شوید.[1] ﴿والله جعل لكم مما خلق ظلالا﴾ از درخت و کوه و ساختمان‌ها برای شما سایه فراهم کرده است که در آن خود را از حرارت آفتاب مصون می‌دارید. ﴿و جعل لكم من الجبال أكنانا﴾ و برای شما در دل کوه‌ها محل سکونت قرار داده است از قبیل غارها و برج‌ها. رازی گفته است: چون سرزمین عربستان سخت گرم است و آنها به دفع گرما نیازمند می‌باشند و نشستن در سایه برای آنها لازم است، خدای متعال این معانی را جزو نعمت‌هایش آورده است.[2] ﴿و جعل لكم سرابيل تقيكم الحر﴾ و برای شما لباس از پنبه و پشم و کتان فراهم آورده است تا شما را از گرما و سرما حفظ کند. ﴿و سرابيل تقيكم بأسكم﴾ و پوششی زرهی برای شما قرار داده است که همانند لباس است و شما را در جنگ از شر دشمن مصون می‌دارد. ﴿كذلك يتم نعمته عليكم﴾ همان‌گونه که این اشیاء را خلق نمود و به عنوان نعمت آن را به شما عطا کرد، همان‌طور هم نعمت دنیا و دین را بر شما تکمیل می‌کند. ﴿لعلكم تسلمون﴾ تا ربوبیت خالص را از آن خدا بدانید و یقین داشته باشید که جز او احدی قدرت فراهم کردن این نعمت‌ها و عطایا را ندارد. ﴿فإن تولوا فإنما عليك البلاغ المبين﴾ ای محمد! اگر آنها از ایمان رو برتافتند و رسالت تو را نپذیرفتند، به تو زیانی نمی‌رسد؛ چون وظیفه‌ی تو تبلیغ است و تو امانت را به خوبی انجام داده‌ای. ﴿يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها﴾ آن مشرکان نعمت‌هایی را که خدا به آنها ارزانی داشته است به خوبی می‌شناسند و اقرار می‌کنند که از جانب خدا آمده‌اند، اما بعداً با پرستش غیر خدا از در انکار درمی‌آیند. سدی گفته است: نعمت خدا عبارت است از حضرت محمد ﷺ که نبوتش را می‌شناختند

۱ـ این نظر ابن‌عباس و مجاهد است و مقاتل گفته است: تا فرسوده شدن از آن سود می‌برند.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۰/۹۳.

اما از در انکار و تکذیب او درآمدند.[۱] ﴿و أكثرهم الكافرون﴾ و اکثر آنها به کافری می‌میرند. نشان می‌دهد که بعضی از آنها به اسلام هدایت می‌شوند اما اکثر آنان بر کفر و گمراهی اصرار می‌ورزند. ﴿و يوم نبعث من كل أمة شهيداً﴾ در روز رستاخیز تمام خلایق را برای محاسبه حشر می‌کنیم و برای هر ملتی پیامبرش را به عنوان گواه حاضر می‌کنیم که بر ایمان و کفر آنها گواهی می‌دهد. ﴿ثم لايؤذن للذين كفروا﴾ و به کافران اجازه‌ی اعتذار داده نمی‌شود؛ چون از بطلان و دروغ بودن آن آگاهند. ﴿ولا هم يستعتبون﴾ و از آنان خواسته نمی‌شود که با قول یا عمل رضایت پروردگار را بجویند؛ زیرا زمان عتاب و جلب رضایت سپری شده و زمان حساب و عذاب فرا رسیده است. قرطبی گفته است: عتبی یعنی برگشتن سرزنش شده به سوی چیزی که سرزنش‌کننده را راضی می‌کند. اصل کلمه از عتب است و به معنی خشم می‌باشد. عَتَب یعنی بر او خشم گرفت، و أعتب یعنی رضایت او را به دست آورد.[۲] ﴿وإذا رأى الذين ظلموا العذاب فلا يخفف عنهم﴾ وقتی مشرکین با عذاب جهنم روبرو شوند حتی یک ساعت از آنان کاسته نمی‌شود و شدّت آن تخفیف داده نمی‌شود. ﴿ولا هم ينظرون﴾ و به آنها فرصت و مهلت داده نمی‌شود. ﴿و إذا رأى الذين أشركوا شركاءهم﴾ وقتی مشرکین شرکای مورد پرستش خود را می‌بینند که گمان می‌بردند آنها در پروردگاری و الوهیت شریک خدا می‌باشند، ﴿قالوا ربنا هؤلآء شركاؤنا الذين كنا ندعوا من دونك﴾ می‌گویند: خدایا! آنها همان افرادی هستند که غیر از تو آنها را پرستش می‌کردیم.

بیضاوی گفته است: بدین ترتیب آنها اعتراف می‌کنند که دچار اشتباه شده‌اند و التماس تخفیف عذاب دارند.[۳] ﴿فألقوا إليهم القول إنكم لكاذبون﴾ در مقابل آنها را

۱ـ این قول طبری است.

۲ـ قرطبی ۱۰/ ۱۶۳.

۳ـ بیضاوی ۲۹۶.

شدیداً تکذیب می‌کنند که آنهم موجب افزایش غم و اندوه قلبی آنان می‌شود. ﴿و ألقوا إلی الله یومئذ السلم﴾ بعد از امتناع و استکبار در دنیا، آن ستمکاران به حکم خدا گردن می‌نهند. ﴿و ضل عنهم ما کانوا یفترون﴾ و آرزوی این‌که خدایانشان در پیشگاه خدا به شفاعت برخیزند باطل از آب درآمد. خدا بعد از این‌که از حال آنان خبر داد، سرنوشت آنها را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله﴾ آنان که به خدا کافر شدند و مانع شدند که مردم به دین اسلام درآیند، ﴿زدناهم عذابا فوق العذاب﴾ در جهنم اضافه بر عذاب کفرشان بر عذاب آنها می‌افزاییم؛ چون آنها علاوه بر گناه کفر، مردم را نیز از هدایت منع کردند، بنابراین عذاب آنها دو برابر می‌شود که کیفری عادلانه می‌باشد. ﴿بما کانوا یفسدون﴾ به سبب فساد کفر و نافرمانیشان عذابشان افزایش می‌یابد. ﴿و یوم نبعث من کل أمة شهیداً علیهم من أنفسهم﴾ هول و هراس آن روز را خاطرنشان کن که برای هر ملت پیامبرش را زنده می‌کنیم تا بر آنان گواهی بدهد. ﴿و جئنا بك شهیدا علی هؤلآء﴾ ای محمد! تو را نیز به عنوان گواه بر امتت می‌آوریم. ﴿و نزلنا علیك الکتاب تبیانا لکل شيء﴾ قرآن پرفروغ را برای تبیین و توضیح هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند بر تو نازل کردیم که بیان همه‌چیز از نیازمندی‌های امور دینی انسان را در بردارد، بنابراین عذر و بهانه‌ای نخواهند داشت. ابن مسعود گفته است: در این قرآن تمامی علوم و همه‌چیز برای ما بیان شده است.[1] ﴿و هدی و رحمة و بشری للمسلمین﴾ قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت بندگان و مژده برای مسلمانان راه یافته بر تو نازل کردیم. ﴿إن الله یأمر بالعدل و الإحسان﴾ همانا خدا به مکارم اخلاق و عدالت در بین مردم و نیکی کردن با تمام مخلوقات فرمان می‌دهد. ﴿و إیتاء ذی القربی﴾ و مواسات و همدلی با نزدیکان و خویشاوندان. از بس که مهم است آن را مخصوصاً ذکر کرده است.

۱ـ مختصر ۲/ ۳۴۳.

﴿و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی﴾ و از هر گفته و فعل و عمل زشت نهی می‌کند. ابن مسعود گفته است: این آیه جامعترین آیه‌ی قرآن است که در آن امور نیکی که باید انجام شوند و نیز کارهای زشتی که باید از آنها پرهیز شود، بیان شده است. فحشاء کار زشتی است که نفس آن را نمی‌پسندد و از آن بیزار است از قبیل زنا و شرک، و بغی یعنی ستم و تجاوز از حق و عدالت. ﴿یعظکم لعلکم تذکرون﴾ به وسیله‌ی امر و نهی مشروع شما را ادب می‌کند تا از گفته‌ی خدا پند بگیرید.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و ضرب الله مثلا رجلین أحدهما أبکم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، بت را به انسان لالی تشبیه کرده است که اصلا نفعی از آن متصور نیست، اما در مقابل، خدا قادر و شنوا و بینا است و تفاوت خدا و بت بسی زیاد و آسمان تا ریسمان است.

۲- ﴿کلمح البصر﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۳- ﴿سرا و جهرا﴾، ﴿یعرفون ... و ینکرون﴾ و ﴿ظعنکم و ... إقامتکم﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۴- ﴿سرابیل تقیکم الحر﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ یعنی: «و البرد» که به خاطر بی‌نیازی از آن به خاطر ذکر اولی حذف شده است.

۵- ﴿إن الله یأمر بالعدل و الإحسان و إیتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی﴾ متضمن مقابله است که از محسنات بدیعی می‌باشد؛ چون به سه چیز امر کرد و از سه چیز نهی به عمل آورده است.

۶- ﴿إیتاءی ذی القربی﴾ ذکر خاص بعد از عام است تا اهمیت آن مورد توجه قرار گیرد، ﴿ایتاء ذی القربی﴾ را بعد از لفظ احسان آورده است.

لطیفه: آورده‌اند که «اکثم بن صیفی» وقتی خبر بعثت و رسالت پیامبر ﷺ را شنید، دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد وی فرستاد. آن دو نزد پیامبر ﷺ آمدند و

پرسیدند: تو کیستی و چه کاره‌ای؟ پیامبر ﷺ فرمود: من محمدبن عبدالله هستم و پیامبر خدا می‌باشم. آنگاه آیه‌ی ﴿إن الله يأمر بالعدل و الإحسان...﴾ را خواند. وقتی نزد اکثم برگشتند و آیه را خواندند، اکثم گفت: می‌بینم به مکارم اخلاق امر می‌کند و از پلشتی و زشتی نهی می‌نماید پس بیایید در این مورد رئیس باشید نه دنباله‌رو.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ ٱللهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا ٱلْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ ٱللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾ وَ لَاتَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ ٱللهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۹۲﴾ وَلَوْ شَاءَ ٱللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا ٱلسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۹۴﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ ٱللهِ ثَمَناً قَلِيلاً إِنَّمَا عِندَ ٱللهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۵﴾ مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ ٱللهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُو يَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۷﴾ فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ ٱلرَّجِيمِ ﴿۹۸﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۹۹﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ ٱلَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾ وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَ ٱللهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۲﴾ وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ

۱ـ مختصر ۲/ ۳۳۴.

يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ ٱلَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ ٱللهِ لَايَهْدِيهِمُ ٱللهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ ٱللهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾ مَن كَفَرَ بِاللهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ ٱللهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْآخِرَةِ وَ أَنَّ ٱللهَ لَايَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي ٱلْآخِرَةِ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در مورد وعده و وعید و ترغیب و ترهیب به تفصیل سخن داد و مجموعه‌ای از مکارم اخلاق و فضایل را یادآور شد، در اینجا «انسان» را از نقض عهد و پیمان و سر برتافتن از اوامرش برحذر داشته است؛ زیرا عصیان و نافرمانی سبب بلا و محرومیت است. آنگاه خداوند سبحان از حیات پاک و شریفی که برای مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد.

معنی لغات: ﴿**تنقضوا**﴾ نقض ضد انجام دادن است. نقض یعنی از هم بازکردن اجزای یک چیز. ﴿**توکیدها**﴾ تأکید و تثبیت آن. ﴿**أنکاثاً**﴾ نقض کردن و از هم گسیختن، گسستن بعد از ریسیدن. ﴿**دخلا**﴾ ناخالصی، غل و غش و نیرنگ. ابو عبیده گفته است: هر امری صحیح نباشد، دخل است. ﴿**ینفد**﴾ نفد الشيء یعنی نابود شد و از میان رفت. ﴿**أعجمی**﴾ آن‌که زبانش عربی نیست. فراء گفته است: اعجم آن است که لکنت زبان دارد هر چند که عرب هم باشد. و عجمی کسی است که اصلش عجم باشد. ﴿**یلحدون**﴾ الحاد یعنی انحراف و کج‌شدن، لحد و ألحد: از مقصد منحرف شد.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که پیامبرﷺ در مروه با جوانی نصرانی به نام «جبر» می‌نشست و آن جوان کتاب می‌خواند. مشرکین گفتند: به خدا قسم، آنچه محمد می‌آورد، جبر رومی به او می‌آموزد. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**و لقد نعلم أنهم يقولون إنما يعلمه بشر...**﴾ نازل شد.[۱]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که مشرکین عماربن یاسر و پدر و مادرش و سمیه و صهیب و بلال را گرفتند و آنها را شکنجه دادند، سمیه را در بین دو شتر بسته بودند. و سر نیزه را در شکمش فرو کردند و او را کشتند، و شوهرش را نیز کشتند، این دو نفر اولین شهیدان اسلام می‌باشند، ولی عمار به ناچاری آنچه را آنها می‌خواستند به زبان آورد. سپس شکایت آن را پیش پیامبرﷺ برد، پیامبر فرمود: قلبا چه حالتی داشتی؟ گفت بر ایمان استوار و مطمئن بودم، پیامبرﷺ فرمود: اگر باز تکرار کردند همان را بگو. بعد از آن آیه‌ی ﴿**من كفر بالله بعد إيمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان...**﴾ نازل شد.[۲]

تفسیر: ﴿**و أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم**﴾ پیمان‌هایی را پایدار بدارید که با پیامبرﷺ یا با مردم بسته‌اید و به آنها کاملا وفا کنید. ﴿**و لاتنقضوا الأيمان بعد توكيدها**﴾ پیمان بیعت را که با نام خدا آن را مؤکد ساختید نقض نکنید و به هم نزنید. ﴿**و قد جعلتم الله عليكم كفيلا**﴾ در حالی که خدا را گراه و شاهد آن بیعت قرار داده‌اید. ﴿**إن الله يعلم ما تفعلون**﴾ خدا به اعمال شما آگاه است و مطابق آن شما را مجازات می‌کند. ﴿**و لاتكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا**﴾ این ضرب‌المثلی است که خدا آن را در مورد انسانی آورده است که عهد و پیمانش را به هم می‌زند.[۳] آیه انسانی را که پیمان می‌بندد

۱ـ قرطبی ۱۰/۱۷۷.

۲ـ قرطبی ۱۰/۱۸۰ و اسباب نزول ۱۶۲.

۳ـ این نظر مجاهد و قتاده است.

و قسم می‌خورد و تعهد می‌دهد که پیمان را اجرا کند، سپس آن را نقض کرده و به هم می‌زند، به زنی ابله تشبیه کرده است که ریسش را بافته و محکم کند، اما بعداً آن را از هم باز می‌کند و تارها را از هم جدا می‌سازد. مفسران گفته‌اند: در مکه زنی ابله بود که ریسش را می‌بافت و سپس آن را از هم باز می‌کرد، مردم می‌گفتند: این زن چقدر احمق است! ﴿تتخذون أیمانکم دخلا بینکم﴾ قسم خود را وسیله‌ی فریب مردم قرار می‌دهید. ﴿أن تکون أمة هی أربی من أمة﴾ برای این‌که ملتی از لحاظ افراد و مال بر ملتی دیگر برتر جلوه دهید. مجاهد گفته است: آنها با هم پیمان می‌بستند، اما وقتی همپیمانی جدید را می‌یافتند که تعداد افراد و عزت و قدرتشان بیشتر بود، پیمان را نقض کرده و با آنها پیمان می‌بستند.[1] ﴿إنما یبلوکم الله به﴾ خدا به وسیله‌ی وفای به عهد و پیمان شما را آزمایش می‌کند، تا مطیع و فرمانبر از عاصی و نافرمان مشخص شود. ﴿و لیبینن لکم یوم القیامة ما کنتم فیه تختلفون﴾ و نیز تا هرکس را مطابق عملش مجازات دهد، اگر عملش نیک باشد، پاداش نیک می‌گیرد و اگر عملش بد باشد، کیفر بد می‌یابد. ﴿ولو شاء الله لجعلکم أمة واحدة﴾ اگر خدا می‌خواست تمام بشریت را با یک استعداد خلق می‌کرد و همه را جزو یک ملت قرار می‌داد به گونه‌ای که هیچ‌گونه اختلاف و تفاوتی با هم نداشته باشند. ﴿ولکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء﴾ اما حکمتش چنان اقتضا کرد که آنها را آزاد و مختار بگذارد. گروهی راه نیکبختی را پیش گیرد و گروهی راه شقاوت را. به هرکس بخواهد یاری نمی‌رساند و گمراه می‌شود و رسوا می‌گردد، و به هرکس که بخواهد توفیق عنایت می‌فرماید و او را هدایت می‌کند. ﴿و لتسألن عما کنتم تعملون﴾ و در روز قیامت درباره‌ی تمام اعمالتان از شما سؤال می‌شود و در مقابل هر ذره نیک و بد پاداش یا کیفر می‌بینید. ﴿و لاتتخذوا أیمانکم دخلا بینکم﴾ به خاطر تأکید بر عظمت شأن عهد و پیمان

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱۰ / ۱۷۱.

آن را تکرار کرده است. یعنی قسم را وسیله‌ی خدعه و نیرنگ قرار ندهید و مردم را به آن گول نزنید تا منافعی به دست آورید.[1] ﴿فتزل قدم بعد ثبوتها﴾ تا گام‌هایتان دچار لغزش و انحراف نشود، بعد از آنکه در راه حق و صراط مستقیم محکم و استوار بودید. ابن‌کثیر گفته است: این مثلی است برای فردی که بر جاده‌ی مستقیم باشد اما به سبب قسم‌های فریبکارانه‌اش مردم را از راه خدا باز دارد و خود نیز از راه هدایت منحرف شود؛ زیرا وقتی کافر ببیند که مؤمن هم، پیمانش را نقض می‌کند و خیانت می‌ورزد، دیگر به دین اعتماد نمی‌کند. به همین سبب راه ورود او به دین اسلام مسدود می‌شود. از این‌رو گفته است: ﴿و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله﴾ و به سبب نقض عهد و پیمان مانع شوید که دیگران به دین اسلام درآیند و در دنیا کیفر شدید و ناخوشایند خواهید دید. ﴿و لکم عذاب عظیم﴾ و در آخرت عذاب شدید آتش دوزخ را خواهید داشت. ﴿و لاتشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا﴾ عهد خدا و پیامبرﷺ را با متاع دنیای ناپایدار مبادله نکنید. ﴿إنما عندالله هو خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾ اگر واقعاً به حقیقت واقف هستید، یقین بدانید که ثواب و پاداش موجود در نزد خدا برای شما از متاع دنیای گذرا بهتر است. سپس علت آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ما عندکم ینفد و ما عندالله باق﴾ ای انسان! آنچه نزد شما می‌باشد، فناپذیر و زایل شدنی است. و آنچه نزد خداست، جاودانی و ماندنی است و پایانی ندارد. پس پایدار را بر ناپایدار ترجیح ندهید. ﴿و لنجزین الذین صبروا أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون﴾ بهترین پاداش را به شکیبایان می‌دهیم. در همان حال که

۱ـ در الظلال گفته است: برگرفتن عهد و پیمان برای فریب و نیرنگ، باور را در ضمیر متزلزل و سست می‌کند و سیمای آن را در نهاد دیگران مشوه و زشت جلوه می‌دهد. پس آن‌که قسم می‌خورد و می‌داند برای فریب قسم می‌خورد، نه عقیده‌ای ثابت دارد و نه بر صراط مستقیم است و در همان حال سیمای عقیده را در نزد افرادی که برایشان قسم می‌خورد زشت و مشوه می‌سازد؛ چراکه می‌دانند قسم‌هایش برای تقلب و نیرنگ است، از این‌رو مانع ورود آنها به راه خدا می‌شود و عملکرد چنین کسی را خداوند متعال در قالب این مثال ناپسند برای مؤمنان بیان کرده است.

از گناهان آنان صرف‌نظر می‌کنیم، پاداش وافی و کافی را بر اساس نیکوترین اعمالشان به آنها می‌دهیم. این هم وعده‌ایست کریمانه که بهترین پاداش را به بهترین عمل می‌دهد، تا پاداشی که می‌دهد بر اساس بهترین عمل باشد نه بر اساس اعمال دیگری که به این مرتبه نمی‌رسند. تمام این لطف و احسان از فضل خدا است. **﴿من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن﴾** هرکس مذکر باشد یا مؤنث و عمل صالحی را بر اساس ایمان و اعتقاد انجام دهد، **﴿فلنحیینّه حیاة طیبة﴾** در دنیا حیاتی پاک و بی‌آلایش به او می‌دهیم و او را قانع می‌سازیم و به او روزی حلال می‌دهیم. حسن گفته است: جز در بهشت حیات برای هیچ کس پاک و بی‌آلایش نیست؛ چون حیاتی است بدون موت، و سراسر آن استغنا و بی‌نیازی است، بدون فقر و بینوایی، و تندرستی مطلق است بدون بیماری، و سعادت است بدون شقاوت.[1] **﴿و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون﴾** در آخرت پاداش بهترین عمل را به آنها می‌دهیم. و چه پاداشی است کریمانه! **﴿فإذا قرأت القرآن﴾** وقتی قصد قرائت قرآن کردی، **﴿فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم﴾** از خدا التماس کن که تو را از وسوسه‌های شیطان محفوظ بدارد، تا در موقع خواندن قرآن تو را وسوسه نکند، و تو را از تأمل در قرآن و عمل به آن باز ندارد. **﴿إنه لیس له سلطان علی الذین آمنوا﴾**؛ چون مؤمنان تحت توجه و حمایت خدای رحمان قرار داشته و شیطان بر آنان قدرت و تسلطی ندارد تا آنها را از راه به در برد و به کفر وادار کند. **﴿و علی ربهم یتوکلون﴾** در مشکلات و سختی‌ها به خدا تکیه و اعتماد می‌کنند. **﴿إنما سلطانه علی الذین یتولونه﴾** تسلط و قدرتش فقط بر افرادی است که از آن اطاعت کرده و آن را ولی خود قرار می‌دهند. **﴿و الذین هم به مشرکون﴾** و در عبادت و ذبایح و خوردن و آشامیدنی‌هایشان از دستورات وی تبعیت نموده و دچار شرک شده‌اند. **﴿و إذا بدلنا آیة مکان آیة﴾** هر گاه

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین، قول اول از ابن‌عباس می‌باشد و روشن‌تر است.

آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر نازل کنیم و آن را جانشین آیه‌ای دیگر قرار دهیم، مثلاً قرائت یا حکم آن را نسخ کنیم. ﴿و الله أعلم بما ینزل﴾ جمله‌ایست معترضه که به منظور توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی خدا به خیر و صلاح بندگان عالمتر است؛ چون آیات این کتاب همانند دوا است و کم‌کم به بیمار داده می‌شود تا شفا یابد، آنگاه دوا به خوراک‌های مفید دیگر تبدیل می‌شود. ﴿قالوا إنما أنت مفتر﴾ کافران نادان می‌گویند: ای محمد! تو سخن‌ساز و دروغگو هستی. ﴿بل أکثرهم لایعلمون﴾ اکثر آنان جاهل و نادانند و از حکمت‌های خدا بی‌خبرند و از روی جهل و ابلهی چنین سخنانی می‌گویند. ابن‌عباس گفته است: وقتی آیه‌ای متضمن شدت و سختگیری نازل می‌شد و بعداً نسخ می‌گشت، کفار قریش می‌گفتند: محمد یاران خود را به بازیچه می‌گیرد و مسخره می‌کند، امروز به آنها امر می‌کند و فردا آنها را از آن نهی می‌نماید و این گفته فقط از خود او است، آنگاه آیه‌ی ﴿قل نزله روح القدس من ربك بالحق﴾ نازل شد، یعنی ای محمد! به آنها بگو: جبرئیل امین از جانب احکم‌الحاکمین آن را به صداقت و عدالت آورده است. ﴿لیثبت الذین آمنوا﴾ تا به وسیله‌ی دلایل و براهینی که در آن آمده است مؤمنان را ثابت قدم گرداند و به ایمان و یقین آنها افزوده شود. ﴿و هدی و بشری للمسلمین﴾ و تا برای مسلمانان تسلیم شده در برابر حکم خدای متعال هدایت و بشارت باشد. به صورت ضمنی سرزنش و توبیخ کافران معاند، از این فهمیده می‌شود. ﴿و لقد نعلم أنهم یقولون إنما یعلمه بشر﴾ از گفتار زشت و ناپسند مشرکین اطلاع داریم که ادعا می‌کردند «جبر رومی» این قرآن را به او تعلیم می‌دهد. خدا گفته‌ی آنها را رد کرده و فرموده است: ﴿لسان الذی یلحدون إلیه أعجمی﴾ زبان آنکه گمان می‌برند پیامبر را تعلیم می‌دهد و قرآن را به او نسبت می‌دهند اعجمی است. ﴿و هذا لسان عربی مبین﴾ وانگهی این به زبان عربی و در اوج فصاحت می‌باشد. پس چگونه ممکن است یک نفر عجمی این قرآن عربی مبین را به محمد تعلیم دهد؟ و از کجا یک نفر عجم بلاغت این کتاب را درمی‌یابد

که فصاحت و بیانش اعجازانگیز است.؟! ﴿إن الذین لایؤمنون بآیات الله لایهدیهم الله﴾ آنان که این قرآن را تصدیق نمی‌کنند، خدا توفیق نایل آمدن به حق را به آنها عطا نمی‌کند و آنان را به راه سعادت و رستگاری هدایت نمی‌کند. ﴿و لهم عذاب ألیم﴾ و در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. بدین‌وسیله به خاطر کفر و افترایشان آنها را تهدید کرده است. ﴿إنما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله﴾ جز آنان که به خدا و آیاتش ایمان ندارند، هیچ‌کس دروغ به خدا نسبت نمی‌دهد؛ زیرا چنان کسانی هراسی از کیفر به دل راه نمی‌دهند؛ چون دروغ گناهی است زشت و ناپسند و مؤمن مرتکب آن نمی‌شود. این بیان رد گفته‌ی آنها است که می‌گفتند: ﴿إنما أنت مفتر﴾. ﴿و أولئك هم الکاذبون﴾ دروغگو و بی‌ایمان آنها هستند نه محمد که پیامبری امین است. ﴿من کفر بالله من بعد إیمانه﴾ آن‌که بعد از گرویدن به دین، کلمه‌ی کفر را به زبان آورد و از دین برگردد، ﴿إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان﴾ مگر آن‌که به اجبار لفظ کفر را به زبان بیاورد، در حالی که قلبش از ایمان و یقین مالامال است. این آیه تغلیظ و شدت را در مقابل گناه از دین برگشتن نشان می‌دهد؛ زیرا مرتد، ابتدا با ایمان آشنا شده و مزه‌ی آن را چشیده است، سپس به خاطر ترجیح دادن حیات دنیا بر آخرت مرتد می‌شود. مفسران گفته‌اند: درباره‌ی عماربن یاسر نازل شده است. مشرکین او را گرفته و شکنجه کردند تا این‌که ناچار شد چیزی را به زبان آورد که آنها می‌خواستند، آنگاه مردم گفتند: عمار کافر شده است. پیامبر ﷺ فرمود: قلب عمار از ایمان لبریز است سراسر وجود او را ایمان فراگرفته و ایمان با گوشت و خون وی درآمیخته است. عمار با چشمانی اشکبار نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ پرسید: قلباً چه احساسی داشتی؟ گفت: قلبم از ایمان لبریز بود. فرمود: اگر برگشتند تو نیز چنان کن.[1] ﴿ولکن من شرح بالکفر صدراً﴾ اما کسی که به طیب نفس کافر شود و قلبش از

۱ـ تفسیر کبیر ۱۲۱/۳۰.

کفر مسرور گردد، ﴿فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم﴾ غضب شدید خدا و عذاب سخت دوزخ بر آنان است؛ زیرا گناهی از گناه آنان بزرگتر نیست. ﴿ذلك بأنهم استحبوا الحیاة الدنیا علی الآخرة﴾ چنان عذابی به این سبب است که حیات دنیا را بر آخرت ترجیح داده و آن را اختیار کرده‌اند. ﴿و أن الله لایهدی القوم الکافرین﴾ و خدا توفیق ایمان به آنها عطا نمی‌کند و آنها را از لغزش و گمراهی مصون نمی‌دارد. ﴿أولئك الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و أبصارهم﴾ خدا بر قلوب و بینایی و شنوایی آنها مهر زده و پرده بر آن قرار داده است به طوری که حق را نمی‌پذیرند و آن را نمی‌شنوند و نمی‌بینند. ﴿و أولئك هم الغافلون﴾ آنها در غفلت کاملند؛ زیرا دنیا آنان را از آخرت غافل کرده است. ﴿لاجرم أنهم فی الآخرة هم الخاسرون﴾ بدون شک آنها در آخرت زیانمندند؛ زیرا عمر خود را در چیزی ضایع کردند که برایشان سودی در برندارد. مفسران گفته‌اند: خدا آنها را به شش صفت توصیف کرده است: غضب و کین از جانب خدا، عذاب سخت، برتری دادن دنیا بر آخرت و اختیار آن، محروم شدن از هدایت، زدن مهر بر قلوب آنها و قرار دادن آنها از جمله‌ی غافلان. ﴿ثم إن ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا﴾ آنگاه ای محمد! پروردگارت برای آنان که بعد از شکنجه و آزاری که در راه دین از سوی مشرکان دیدند، در راه خدا مهاجرت کردند، ﴿ثم جاهدوا و صبروا﴾ و بعد از آن به جهاد در راه خدا پرداختند و زحمت و مشقت جهاد را تحمل کردند، ﴿إن ربك من بعدها لغفور رحیم﴾ خدایت، بعد از مهاجرت و جهاد و صبر، آنها را خواهد بخشید و به آنان رحم خواهد کرد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها﴾ حاوی تشبیه تمثیلی است. خدای متعال انسانی را که قسم می‌خورد و به آن وفا نمی‌کند به زنی تشبیه کرده است که پشمی را با دست می‌ریسد و بعداً آن را پنبه می‌کند.

۲ـ ﴿فتزل قدم بعد ثبوتها﴾ متضمن استعاره است. قدم را برای «رسوخ و استقرار در دین» استعاره آورده است؛ زیرا اساس و بنیان ثبات به وسیله‌ی قدم تحقق‌پذیر است و

چون اعراض از دلیل حق به لغزش قدم تشبیه شده، به طریق استعاره و به صورت لغزش حسی آن را بیان کرده است.

۳ـ ﴿یضل من یشاء و یهدی من یشاء﴾، ﴿أعجمی ... و عربی﴾ و ﴿ینفد ... و باق﴾ متضمن طباقند.

۴ـ ﴿قرأت القرآن﴾ شامل جناس اشتقاق است. و نیز متضمن مجاز مرسل و از باب اطلاق اسم مسبب بر سبب می‌باشد؛ یعنی «إذا أردت قراءة القرآن».

۵ـ ﴿و الله أعلم بما ینزل﴾ جمله‌ایست معترضه که حکمت الهی را از «نسخ» بیان می‌کند و نیز متضمن التفات از متکلم به غایب است، و آوردن لفظ جلاله ﴿الله﴾ برای ایجاد هیبت و هراس در دل‌هاست.

۶ـ ﴿لسان الذی یلحدون إلیه أعجمی﴾ متضمن استعاره است. لسان برای «لغت» استعاره شده است. شاعر می‌گوید:

لسان السوء تهدیها إلینا و خنت و ما حسبتک أن تخونا[1]

«سخنان زشتی را به ما هدیه می‌کنی و خیانت کردی و گمان نمی‌کردم خیانت کنی».

عرب لسان را به معنی لغت به‌کار می‌برند، خدا می‌فرماید: ﴿و ما أرسلنا رسولا إلا بلسان قومه﴾.

لطیفه: راز گفتن «أعوذ بالله ...» قبل از قرائت قرآن این است: قرآن عبارت است از ذکر حکیم و حق مبین و چون شیطان به وسیله‌ی وسوسه‌هایش ایجاد شبهه می‌کند و به وسیله‌ی دسیسه‌هایی قلوب را فاسد می‌کند، به پیامبر ﷺ امر شده در موقع خواندن آن «استعاذه» کند و به خدا پناه ببرد؛ زیرا نیروی انسان برای دفع شر شیطان ضعیف است، پس به کمک و یاری خدا نیازمند است.

۱ـ قرطبی ۱۰/۱۰۹.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا وَ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٥﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَ هَٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٩﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِّلَّهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾ شَاكِراً لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾ وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾ ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾ وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ ﴿١٢٦﴾ وَ اصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان حال فردی را که فقط به زبان مرتکب کفر شده و حال آن‌که هم به زبان و هم به قلب کفر را گفته است، یادآور شد، در اینجا پاداش عادلانه‌ای را که هر انسان در آخرت به دست می‌آورد، بیان کرده، و نیز کیفری را خاطرنشان شده است که برای بعضی از مکذبین در دنیا تدارک دیده است. بعد از آن داستان ابراهیم «منیب» را ذکر کرده، و دستور داده است که پیامبر ﷺ راه مبارک او را در پیش گیرد.

معنی لغات: **﴿تجادل﴾** به خصومت و مجادله می‌پردازد. **﴿رغداً﴾** فراوان و گوارا و بدون رنج و زحمت. **﴿أنعم﴾** جمع نعمت است همچنان که اشد جمع شدت است. **﴿أمة﴾** پیشوایی که دارای تمام خصلت‌های نیکو است. **﴿قانتا﴾** مطیع و فروتن، از قنوت به معنی اطاعت است. **﴿اجتباه﴾** او را برگزید و اختیار کرد. **﴿حنیفا﴾** حنیف یعنی روگردانی از ادیان باطل و روآوردن به دین اسلام، از حنف به معنی گرایش است.

سبب نزول: بعد از این‌که حضرت حمزه شهید شد و مشرکین بدنش را مثله کردند، و پیامبر ﷺ او را چنان دید، گفت: «به خدا قسم هفتاد نفر از آنها را به عوض تو مثله می‌کنم.» آنگاه آیه‌ی **﴿و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم...﴾**[1] نازل شد.

تفسیر: **﴿یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها﴾** به آنان یادآوری کن که در روز قیامت هرکس به دفاع از خود برمی‌خیزد و تلاش می‌کند خود را نجات دهد و حال و وضع دیگران برایش مهم نیست. **﴿و توفی کل نفس ما عملت﴾** و هرکس به پاداش عمل خود بدون کم و کاست نایل می‌آید. **﴿و هم لایظلمون﴾** از اجرشان کاسته نمی‌شود، بلکه پاداش کامل و وافی آن را می‌گیرند. **﴿و ضرب الله مثلا قریة﴾** این مثلی است که خدا آن را برای مردم مکه و غیره زده است. قومی را مثل زده است که خدا نعمت‌هایش را به آنها

۱ـ زادالمسیر ۵۰۷/۴.

عطا کرده اما برخورداری از این نعمات آنها را به ناسپاسی واداشته و در نتیجه به عصیان و تمرد پرداخته‌اند. آنگاه خدا نعمت‌هایش را برچیده و عذاب خود را بر آنان چیره ساخت. ﴿کانت آمنة مطمئنة﴾ مردمش در امنیت و آسایش و سعادت و نعمت قرار داشتند. ﴿یأتیها رزقها رغدا من کل مکان﴾ از هر جهت خیرات و روزی فراوان بدان روی می‌آورد. ﴿فکفرت بأنعم الله﴾ در مقابل خیر و برکت و روزی خدا سپاسگزار نبودند. ﴿فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف﴾ خدا نعمت امنیت و آرامش را از آنها گرفت و طعم تلخ بیم و هراس و گرسنگی و محرومیت را به آنها چشاند. ﴿بما کانوا یصنعون﴾ آن هم به سبب کفر و نافرمانیشان. رازی گفته است: مردم مکه چنین بودند؛ زیرا آنها در آسایش و امنیت و رفاه بودند. آنگاه خدا نعمت عظیمش یعنی حضرت محمد را بر آنان ارزانی داشت، اما آنها به او کافر شدند و در اذیت و آزارش زیاده‌روی کردند، پس خدا آنان را هفت سال به قحطی و گرسنگی عذاب داد تا جایی که به خوردن مردار و استخوان رو آوردند.[1] ﴿و لقد جاءهم رسول منهم فکذبوه﴾ محمد با آیات و معجزات روشن و نمایان نزد آنان آمد. پیامبری از خود آنان بود که اصل و نسبش را می‌شناختند، اما او را تصدیق نکردند و به رسالتش ایمان نیاوردند. بنا به قول ابن‌عباس آیه نشان می‌دهد که منظور مردم مکه است. ﴿فأخذهم العذاب و هم ظالمون﴾ در حالی که با ارتکاب نافرمانی و گناهان ستمکار شده بودند، مصایب و سختی‌ها آنان را برگرفت. ﴿فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا﴾ از نعمت‌های خدا به حلالی و پاکی بخورید که آن را برایتان مباح کرده است. ﴿و اشکروا نعمت الله إن کنتم إیاه تعبدون﴾ اگر در ایمان خود مخلص و صادقید و جز او احدی را پرستش نمی‌کنید، خدا را در مقابل نعمت‌های ارزشمندش سپاسگزار باشید. سپس خدای متعال چیزهایی را یادآور شده که بر آنان حرام کرده است؛ زیرا برای آنان

۱ـ تفسیر کبیر ۱۲۸/۲۰.

مضر هستند، آنجا که می‌فرماید: ﴿إنما حرم عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير﴾ ای انسان! خدا چیزی را بر شما حرام نکرده است جز آنچه زیان شما را در بردارد؛ از قبیل مردار و خون و گوشت گراز. ﴿و ما أهل لغير الله به﴾ و آنچه برای غیر خدا ذبح شده باشد؛ چون این عمل برای جان و عقیده مضر است. ﴿فمن اضطر غير باغ و لاعاد فإن الله غفور رحيم﴾ هرکس ناچار شود از حرام‌های مذکور از جانب خدا بخورد، بخشودگی و مهر خدا وسیع و فراوان است. و خدا کسی را کیفر نمی‌دهد که از روی ناچاری و بدون قصد سرپیچی از فرمان وی مرتکب چنین منهیاتی شده باشد. آنگاه خدا مشرکان را به خاطر این‌که حلال را حرام می‌کنند توبیخ نموده و می‌فرماید: ﴿و لاتقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام﴾ ای مشرکین! در مورد آنچه زبانتان به دروغ توصیف می‌کند، بدون دلیل و برهان نگویید: این حلال است و این حرام. ﴿لتفتروا على الله الكذب﴾ تا با نسبت دادن آن به خدا برای خدا دروغ بتراشید. ﴿إن الذين يفترون على الله الكذب لايفلحون﴾ آنان‌که به خدا دروغ نسبت می‌دهند، نه در دنیا و نه در آخرت به مرام و مقصود خود نایل نمی‌آیند و کامیاب نمی‌شوند. ﴿متاع قليل و لهم عذاب أليم﴾ نفع و بهره‌ی آنها از دنیا ناچیز است؛ زیرا دنیا ناپایدار و فانی است و در آخرت عذاب دردناکی خواهند داشت. بعد از آن خدا موارد حرام شده بر یهود را یادآوری نموده و می‌فرماید: ﴿و على الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل﴾ مخصوصاً آنچه راکه قبلاً در سوره‌ی انعام برای تو ای محمد! بازگو کردیم، بر یهود حرام نمودیم. به عنوان کیفر، پیه‌ی گاو و گوسفند و هر ناخن‌داری را بر آنان حرام کردیم. ﴿و ما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون﴾ در این حرام کردن ما به آنها ستم روا نداشته‌ایم، بلکه آنان در حق خود ظلم کردند و در نتیجه مستحق آن کیفر شدند. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات أحلت لهم﴾. ﴿ثم إن ربك للذين عملوا السوء بجهالة﴾ آنگاه ای محمد! خدایت برای آنان که از روی جهل و ناآگاهی مرتکب چنان قبایحی شده‌اند،

﴿ثم تابوا من بعد ذلك و أصلحوا﴾ سپس به پیشگاه خدا برگشته و توبه کرده پشیمان می‌شوند و بعد از آن به عمل صالح می‌پردازند، ﴿إن ربك من بعدها لغفور رحيم﴾ خدای متعال مغفرتی وسیع و بیکران و مهر و رحمتی عظیم دارد. آیه متضمن مهر و محبت نسبت به تمام مردمان می‌باشد و درِ توبه را برای عموم گشوده است. ﴿إن ابراهيم كان أمة﴾ در حقیقت ابراهیم پیشوایی بود که از تمام خصلت‌های نیکو برخوردار بود، به همین دلیل خدا او را به عنوان خلیل و دوست خود برگزید. ﴿قانتا لله﴾ مطیع و فرمانبر خدا بود. ﴿حنيفا﴾ از تمام ادیان باطل روگردان بود و به دین حق و اسلام روآورد. ﴿و لم يك من المشركين﴾ و جزو مشرکان نبود. تأکید ماسبق و رد ادعای یهود و نصاری می‌باشد که به گمان آنها ابراهیم یهودی یا نصرانی بود. ﴿شاكرا لأنعمه﴾ شکر نعمت‌های خدا را به جا می‌آورد. ﴿اجتباه و هداه إلى صراط مستقيم﴾ او را به نبوت برگزید و به سوی دین اسلام و پرستش خدای یکتا هدایت کرد. ﴿و آتيناه في الدنيا حسنة﴾ و در دنیا برای او نام نیک مقرّر داشتیم. ﴿و إنه في الآخرة لمن الصالحين﴾ و در آخرت جزو افراد والا مقام است و در مقام شامخ صالحان قرار دارد. ﴿ثم أوحينا إليك أن اتبع ملّة إبراهيم حنيفا﴾[1] بعد از این‌که ابراهیم را با آن خصلت شریف توصیف کرد، به پیامبر دستور می‌دهد که از دین او پیروی کند. یعنی سپس ای محمد! به تو امر کردیم که از دین راست و درست و پاک ابراهیم پیروی کن. ﴿و ما كان من المشركين﴾ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه پیرو آیین اسلام بود. این هم تأکیدی دیگر است در رد گمان یهود و نصاری که گویا ابراهیم بر دین آنها بود. ﴿إنما جعل السبت على الذين اختلفوا فيه﴾ تعظیم روز شنبه و کار

۱ـ مفسران گفته‌اند: در عطف به «ثم» در ﴿ثم أوحينا إليك﴾ تعظیم و رفعت مکان و منزلت پیامبر ﷺ مقرر است؛ زیرا بعد از ذکر مناقب ابراهیم خلیل ﷺ انگار می‌خواهد بگوید: در اینجا مطلب والاتر و بالاتر از آن مقرر است و آن عبارت است از این‌که محمد «أمی» و بزرگ نوع انسان، پیرو دین ابراهیم است و به شریعت او دست‌آویزی دارد. و برای افتخار وی همین بس است.

نکردن در آن، از شریعت و شعایر دین ابراهیم نبود. اما به خاطر شدت و سختگیری بر یهود آن را مقرر نمود؛ زیرا در دین به اختلاف برخاستند و از فرمان خدا نافرمانی کردند؛ چون خدا آنان را از شکار کردن در روز شنبه منع کرده بود، امّا آنها شکار کردند. در کیفر آن خدا آنها را به میمون و گراز مسخ کرد. ﴿**و إن ربك ليحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون**﴾ خدا در روز قیامت در بین آنها حکم خواهد کرد و هرکس را مطابق عمل و کردارش پاداش یا کیفر و عقاب می‌دهد. ﴿**ادع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة**﴾ ای محمد! به روش استوار و نیکو و با لطف و نرمش مردم را به دین خدا و شریعت مقدس بخوان، به طوری که در آنان مؤثر واقع شود نه این‌که آنان را با زجر و آزار و سنگ دلی و سختگیری به سوی دین بخوانی. ﴿**و جادلهم بالتي هي أحسن**﴾ و با دلیل و برهان و با نیکوترین شیوه با مخالفین به بحث و مجادله بپرداز و نرمش را به کار بگیر. ﴿**إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بالمهتدين**﴾ ای محمد! پروردگارت به حال و وضع گمراهان و هدایت‌شدگان آگاهتر است. بنابراین بر تو واجب است در دعوت آنها و مجادله با آنها راه استوار و درست را در پیش گیری، هدایت آنان بر تو نیست بلکه تبلیغ بر تو واجب است و ما به حساب آنها می‌رسیم. ﴿**و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به**﴾ ای مؤمنان! اگر ستمکار و متجاوز را کیفر دادید، باید مقابله به مثل کنید و زیاده‌روی و افراط نورزید. مفسران گفته‌اند: در مورد «حمزه‌ی بن عبدالمطلب» نازل شده است که وقتی در روز احد شکمش را دریدند و او را مثله کردند، پیامبر ﷺ گفت: «اگر خدا مرا بر آنان چیره و پیروز کند هفتاد نفر از آنان را مثله خواهم کرد. ﴿**و لئن صبرتم لهو خير للصابرين**﴾ و اگر شکیبایی و فروتنی از خود نشان دهید و از قصاص صرف‌نظر کنید، برای شما بهتر است. بدین‌وسیله به صبر و ترک عقوبت تجاوزگر تشویق به عمل آورده است؛ چون هر چند قصاص مباح می‌باشد اما ترک آن بهتر است. ﴿**واصبر و ما صبرك إلا بالله**﴾ ای محمد! در مقابل آزاری که در راه خدا به تو می‌رسد شکیبا باش و

جز به یاری و توفیق خدا به چنین مقام و مرتبه‌ی رفیعی نخواهی رسید. ﴿و لاتحزن علیهم﴾ اگر کفار ایمان نیاوردند بر آنان افسوس مخور. ﴿و لاتك فی ضیق مما یمکرون﴾ و از گفته‌های ناشی از نادانی و ابلهی آنان و از حیله و نیرنگ آنان دلتنگ مشو. ﴿إن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون﴾ خدا با معونت و نصرتش در کنار پرهیزگاران است و نیکوکاران را تحت حمایت و حفاظت خود قرار می‌دهد. و هر کس خدا با او باشد، نیرنگ حیله‌گران به او زیانی نمی‌رساند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف﴾ متضمن استعاره‌ی مکنیه می‌باشد. آن لباس از لحاظ متنفربودن به خوراک تلخ و نامطبوعی تشبیه شده است و مشبه به حذف و لوازمش ذکر شده است که عبارت است از ﴿أذاقه﴾.

۲- ﴿حلال ... و حرام﴾ شامل طباق است.

۳- ﴿و آتیناه فی الدنیا حسنة﴾ متضمن التفات است و مراد از آن توجه و اعتنای بیشتر به وی می‌باشد.

۴- ﴿کان أمة﴾ متضمن تشبیه بلیغ است؛ یعنی به سبب این‌که اوصاف کمال در او جمع شده است، به تنهایی مانند جماعتی کثیر است. شاعر گفته است:

و لیس علی الله بمستنکر   أن یجمع العالم فی واحد

«شگفت‌انگیز و دور نیست که خدا جهان را در یک نفر جمع کند».

یادآوری: فرموده‌ی خدا: ﴿و جادلهم بالتی هی أحسن﴾ بیانگر این است که باید در بحث و مناظره، انصاف و پیروی از حق به صورتی رعایت شود که نشان دهد هدف، اثبات و احقاق حق و دورکردن باطل است نه تحمیل نظر خود و محکوم‌کردن نظر طرف.

* * *

جزء

۱۵

از آیه ۱ سوره إسراء تا پایان آیه ۷۴ سوره کهف

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی إسراء از جمله سوره‌های مکی است که به امور عقیده و اصول دین یعنی: «توحید و رسالت و بعثت و حشر» توجه دارد. عنصر مهم و چشمگیر در این سوره عبارت است از شخصیت حضرت رسول ﷺ و معجزات درخشانی که از جانب خدا در تأیید او آمده و نیز دلایل قاطعی که در راستای تصدیق رسالت پیامبر ﷺ وارد شده‌اند.

* سوره‌ی مبارکه به معجزه‌ی إسراء پرداخته است که یکی از مظاهر تکریم و احترام الهی برای خاتم پیامبران و دلیلی آشکار است که بر قدرت خدای متعال در خلق و ایجاد و آفرینش شگفتی‌ها دلالت دارد.

* سوره درباره‌ی بنی‌اسرائیل و ماجرای آنها داد سخن داده است، آنها که به سبب طغیان و گردنکشی و فساد و عصیانشان دو بار در سرزمین سرگردان و آواره شدند: ﴿و قضینا إلی بنی إسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الأرض مرتین ...﴾. در این سوره همچنین در مورد بعضی از آیات و نشانه‌های جهان هستی که بر عظمت و یگانگی دلالت دارند سخن به میان آمده و از نظم و سازمان دقیق حاکم بر شب و روز که مطابق قانونی ثابت و تغییرناپذیر در حرکت هستند، بحث کرده است: ﴿و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیة اللیل ...﴾.

* همچنین از بعضی از آداب اجتماعی و اخلاق نیکو صحبت کرده و بر آن اصرار ورزیده و مردم را فرا می‌خواند که خود را به آن بیارایند، تا آن مدینه‌ی فاضله‌ای که همه به دنبال آن هستند به وجود بیاید: ﴿و قضی ربك ألا تعبدوا إلا إیاه ...﴾.

* سوره از گمراهی‌های مشرکین سخن به میان آمده است، آنهایی که داشتن همسر و فرزند را به خدا نسبت دادند. چیزی که جای تعجب و شگفتی است این است که آنها خود از داشتن دختران متنفرند اما با این وجود آنها را به خدای علی و کبیر نسبت می‌دهند، خدایی که از شبیه و مانند منزه است: ﴿**أفأصفاكم ربكم بالبنين و اتخذ من الملائكة إناثا إنكم لتقولون قولا عظيما**﴾.

* همچنین حشر و نشر و معاد و جزا را مورد بحث قرار داده است، موضوعی که پیرامون آن بحث و جدل فراوان به عمل آمده است، و دلایل و براهین را بر امکان وقوع آن اقامه کرده است، آنگاه از قرآن، آن معجزه‌ی ابدی حضرت محمد سخن به میان آورده و لجبازی و سرسختی مشرکین را در مطرح کردن خواسته‌هایشان یادآور شده است. آنها غیر از قرآن، معجزه‌ی دیگری را می‌خواستند؛ از قبیل این‌که برای آنها رودخانه بجوشد و مکه به باغ و بستان تبدیل شود: ﴿**و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجرلنا من الأرض ينبوعا ...**﴾.

* و سرانجام این سوره با منزّه دانستن خدا از داشتن شریک و فرزند و دیگر صفات که بیانگر ضعف و نقص هستند، خاتمه می‌یابد: ﴿**و قل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولى من الذل و كبره تكبيرا**﴾.

نامگذاری سوره: به خاطر همان معجزه‌ی درخشان اسراء و شب روی که از جانب خدا به پیامبر ﷺ اختصاص یافت، به سوره‌ی «إسراء» موسوم شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿سُبْحَانَ ٱلَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَىٰ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَىٰ ٱلَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ۝١ وَ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ

هُدىً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً ﴿٢﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْداً شَكُوراً ﴿٣﴾ وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْداً مَفْعُولاً ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً ﴿٦﴾ إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً ﴿٧﴾ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً ﴿٨﴾ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً ﴿٩﴾ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿١٠﴾ وَ يَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنسَانُ عَجُولاً ﴿١١﴾ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِن رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً ﴿١٢﴾ وَ كُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً ﴿١٣﴾ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً ﴿١٤﴾ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولاً ﴿١٥﴾ وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ﴿١٧﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَّدْحُوراً ﴿١٨﴾ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً ﴿١٩﴾ كُلّاً نُّمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَ هٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً ﴿٢٠﴾ انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً ﴿٢١﴾ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَّخْذُولاً ﴿٢٢﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**سبحان**﴾ به معنی منزّه دانستن خدای متعال از هر بدی و نقص می‌باشد و به خدا اختصاص دارد. ﴿**أسری**﴾ اسراء به معنی شب روی است. اسری و سری دو لغت مترادفند.

شاعر گفته است:

سریتَ من حرم لیلا إلی حرم   کما سری البدر، فی داج من الظلم

«شب هنگام از حرم مکه به سوی حرم بیت‌المقدس حرکت کردی، همچنان که ماه شب چهارده در شب تاریک و ظلمانی حرکت می‌کند».

﴿**فجاسوا**﴾ زجاج گفته است: یعنی گشتند و دور زدند. جوس به معنی طواف و دور زدن و گشتن و خواستن و تحقیق در شب است. واحدی گفته است: جوس به معنی گشتن و جستجوکردن است. ﴿**الکرة**﴾ قدرت و غلبه یافتن. ﴿**تتبیرا**﴾ نابودی و ریشه‌کن شدن. ﴿**محونا**﴾ پاک نمودیم. دانشمندان لغت گفته‌اند: محو یعنی از میان بردن اثر و نشانه. محوته فانمحی: یعنی اثر آن را برداشتم و پاک کردم. ﴿**طائره**﴾ عملی که برای او تقدیر شده است. خیر و شر به «طائر» موسوم شده است؛ چون اگر پرنده به طرف راست پرواز می‌کرد، عرب آن را به فال نیک می‌گرفتند و اگر به طرف چپ پرواز می‌کرد آن را بدشگون می‌پنداشتند. ﴿**مترفیها**﴾ مترف آن‌که وفور نعمت او را سرمست کند. ﴿**یصلاها**﴾ داخل آن می‌شود و حرارتش را می‌چشد. ﴿**مدحورا**﴾ مطرود و دور شده از رحمت خدا.

تفسیر: ﴿**سبحان الذی أسری بعبده لیلا**﴾ پاک و منزه است جلال و شکوه خدای والامقام از هر صفات که در قسمتی از شب بنده و پیامبر خود را، ﴿**من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصا**﴾ از مکه‌ی مکرمه به بیت‌المقدس منتقل کرد. به سبب دوری فاصله‌ی بین آن و مسجدالحرام به اقصا موسوم شده است. مفسران گفته‌اند: از این‌رو ﴿**لیلا**﴾ را نکره آورده است که اندک بودن زمان اسراء را نشان دهد؛ چراکه مسافت چهل شب را در قسمتی از شب در نوردید و این امر نشان‌دهنده‌ی قدرت و حکمت خداوند است. از

این‌رو سوره را به لفظ ﴿سبحان﴾ شروع کرده است که دال بر کمال قدرت و حکمت بلیغ است و پاک و منزّه بودن خدا را از صفات مخلوقات می‌رساند. «اسراء» با روح و جسد و در حالت بیداری صورت گرفت نه در خواب. ﴿الذی بارکنا حوله﴾ که اطرافش را با انواع و اقسام برکات حسی و معنوی مبارک کرده‌ایم و باثمرات و رودخانه‌هایی که خدا منحصراً به سرزمین شام داده و این‌که خاستگاه پیامبران و محل نزول ملایک بوده است، آن را مبارک نمودیم. ﴿لنریه من آیاتنا﴾ تا آیات و دلایل باعظمت و شگفت‌انگیز را به محمد ارائه دهیم و او را بر ملکوت و عظمت آسمان‌ها و زمین مطلع نماییم. پیامبرﷺ در این سفر، آسمان‌های بالا و بهشت و دوزخ و سدرةالمنتهی و ملایک و پیامبران و دیگر عجایباتی را که بر قدرت خدای متعال دلالت دارند، مشاهده نمود. ﴿إنه هو السمیع البصیر﴾ که همو گفته‌های محمد را می‌شنود و اعمالش را می‌بیند. به همین سبب و به عنوان احترام این کرامات و معجزات را به او اختصاص داده است. ﴿و آتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی إسرائیل﴾ برای هدایت بنی اسرائیل تورات را به موسی دادیم تا آنها را به وسیله‌ی این کتاب از تاریکی و نادانی و کفر بیرون آورده و به نور ایمان و دانش رهنمون شود. ﴿ألا تتخذوا من دونی وکیلا﴾ تا جز خدایی که شما را خلق کرده و خلعت هستی را به شما داده است، برای خود خدایی برنگیرید که در کارهایتان به او تکیه کنید. مفسران گفته‌اند: چون از مسجدالاقصی که قلب زمین مقدس است و خدا آن را محل سکونت بنی‌اسرائیل قرار داده، ذکری به میان آمده است، بحث درباره‌ی آنان با سیاق سوره مناسب است. ﴿ذریة من حملنا مع نوح﴾ ای نسل و فرزندان مؤمنان که همراه نوح در کشتی بودید! ما پدران شما را از غرق شدن نجات دادیم، پس خدا را در مقابل نعمت‌هایش سپاسگزار باشید. ﴿إنه کان عبدا شکورا﴾ نوح بنده‌ای سپاسگزار بود و همیشه خدا را حمد و ثنا می‌گفت، پس به او اقتدا کنید. در منادا قرار دادن آنها مهر و محبت و یادآوری نعمت خدا درک می‌شود. ﴿و قضینا إلی بنی إسرائیل فی الکتاب﴾ به آنها خبر دادیم و در

تورات به آنها وحی کردیم، ﴿لتفسدنّ فی الأرض مرتین﴾ که دو مرتبه در سرزمین فلسطین و اطرافش از شما فساد سر می‌زند.[1] ابن‌عباس گفته است: فساد اول آنها عبارت بود از قتل زکریا و فساد دومشان هماناکشتن یحیی علیه‌السلام بود. ﴿و لتعلنّ علوا کبیرا﴾ و با ارتکاب ستم و گردنکشی و جنگ و زیر پا نهادن حرمات خدا در سرزمین مقدس پرچم طغیان را به دوش می‌کشید. ﴿فإذا جاء وعد أولاهما﴾ وقتی موعد فساد اول فرا رسید، ﴿بعثنا علیکم عباداً لنا﴾ از بندگان خود افرادی پرقدرت را بر شما مسلط کردیم تا از شما انتقام بگیرند. ﴿أولی بأس شدید﴾ افرادی راکه در نبرد دارای قدرت و توان شدید بودند، مامور انتقام گرفتن از شما کردیم.

مفسران گفته‌اند: وقتی بنی‌اسرائیل محارم را حلال کرده و به خون‌ریزی پرداختند، خدا بخت‌النصر، پادشاه بابل را بر آنان مسلط کرد و هفتاد هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند و نزدیک بود آنها را ریشه‌کن سازد. این بود فساد اول. ﴿فجاسوا خلال الدیار﴾ در جستجوی آنها در منازل می‌گشتند و به تفتیش می‌پرداختند تا آنها را ریشه‌کن کنند و بدون بیم و باک از احدی به قتل و غارت آنها پرداختند. ﴿و کان وعدا مفعولا﴾ چنان تسلط و انتقامی، قضای مبرم و قطعی و غیرقابل تغییر و تبدیل بود. ﴿ثم رددنا لکم الکرة علیهم﴾ اما بعد از این‌که توبه کردید و پشیمان شدید، دشمنان شما را نابود کردیم و دولت و قدرت را به شما مسترد نموده و شما را بر آنان چیره کردیم. ﴿و أمددناکم بأموال و بنین﴾ و بعد از این‌که اموالتان به تاراج رفت و فرزندانتان به اسارت گرفته شدند، اموال و فرزندان زیاد به شما عطا کردیم. ﴿و جعلناکم أکثر نفیرا﴾ و شما را از لحاظ عدد بر دشمنانتان افزایش دادیم تا قدرت و نیروی خود را بازیابید و دولت خود را بنا نهید.

۱ـ این‌که خدا دو مرتبه بر بنی اسرائیل حکم نموده است، حکم قهر و الزام نیست بلکه خدا خبر داده است که بر حسب علم او در آینده چه چیزی اتفاق می‌افتد.

﴿إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم﴾ ای گروه بنی‌اسرائیل! اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید و سودش عاید شما می‌شود و از آن نفعی به خدا نمی‌رسد؛ زیرا او از بندگانش بی‌نیاز است. نه طاعت سودی به او می‌رساند و نه گناه برایش ضرری دارد. ﴿و إن أسأتم فلها﴾ و اگر بدی کنید، به خود بدی کرده‌اید و عاید خود شما می‌شود. ﴿فإذا جاء وعد الآخرة﴾ پس آنگاه که زمان نوبت دوم فساد شما به سبب قتل یحیی و زیرپا نهادن محارم خدا فرا رسید، برای بار دوم دشمنان را بر شما مسلط کردیم. ﴿ليسوءوا وجوهكم﴾ آنها را فرستادیم تا شما را خوار و خفیف کنند و آثار و نشانه‌های مصیبت و اندوه را بر سیمای شما نمایان سازند. ﴿و ليدخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة﴾ و تا وارد بیت‌المقدس شوند و مانند بار اول آن را ویران کنند. ﴿و ليتبروا ما علوا تتبيرا﴾ و تا به نابود کردن اماکن به تصرف درآمده بپردازند. خدا مجوسیان فارس را بر آنان مسلط کرد و به نحو فجیعی آنها را در زمین آواره و سرگردان کرده و آنها را کشتند و سرزمینشان را ویران کردند. ﴿عسى ربكم أن يرحمكم﴾ اگر توبه کنید و پشیمان شوید، امید است مورد رحمت و عفو خدا قرارگیرید. بدین وسیله خدا به آنها وعده داده است که در صورت بازگشت به سوی او عذاب آنها را ببخشاید و آن را برطرف نماید. ﴿عسى﴾ از جانب خدا معنی وجوب و تحقق می‌دهد. ﴿و إن عدتم عدنا﴾ و اگر به سوی فساد و گناه برگردید ما هم کیفر و انتقام را اعاده می‌کنیم.[1] ﴿و جعلنا جهنم للكافرين حصيرا﴾ و جهنم را زندان و بازداشتگاه کافران قرار داده‌ایم و هرگز نمی‌توانند از آن خارج شوند. آنگاه خدا مزیت

۱ـ سید قطب ـ رحمه الله ـ در «في ظلال» گفته است: «آنها به افساد برگشتند و در مقابل، خدا مسلمانان را بر آنان چیره کرد و آنها را از تمام جزیره بیرون راندند. بعد از آن باز به فساد پرداختند، آنگاه خدا بندگان دیگری را بر آنان مسلط کرد. تا عصر حاضر که خدا هتلر را بر آنان چیره نمود. و باز امروزه در قالب دوست اسرائیل به فساد می‌پردازند و حتما خدا افرادی را بر آنان مسلط می‌کند که به شدیدترین وجه آنها را عذاب دهد تا وعده‌ی خدا مطابق سنتش که تخلف‌پذیر نیست محقق شود.

قرآن را بیان کرده و این‌که آن را بر دیگر کتاب‌های آسمانی برتری داده و می‌فرماید: ﴿إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم﴾ این قرآن عظیم مردمان را به مستقیم‌ترین و واضح‌ترین راه راهنمایی می‌کند؛ چرا که قرآن عادل‌ترین و درست‌ترین پیام است. ﴿و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات أن لهم أجرا کبیرا﴾ این قرآن به مؤمنانی که به مقتضای آن عمل می‌کنند مژده‌ی پاداشی بزرگ را در بهشت به آنها می‌دهد. ﴿و أن الذین لایؤمنون بالآخرة أعتدنا لهم عذاباً ألیماً﴾ و به مؤمنان نیز مژده می‌دهد که برای دشمنان آنها که به آخرت ایمان ندارند، در دوزخ کیفر دردناکی تدارک دیده‌ایم. آیه متضمن ترغیب و ترهیب است. ﴿و یدع الإنسان بالشر دعاءه بالخیر﴾ همان‌طور که برای خود دعای خیر می‌کند، دعای شر نیز می‌کند، و اگر دعای شرش مانند دعای خیرش مستجاب می‌گردید، نابود می‌شد. ابن‌عباس گفته است: این دعا عبارت است از دعای انسان بر خود و فرزندش در موقع خشم اما قلباً دوست ندارد مستجاب شود. مانند این‌که می‌گوید: خدایا! او را نابود کن و او را از من بگیر، و امثال آن. ﴿و کان الإنسان عجولا﴾ عجله و شتاب جزو طبیعت انسان است، در دعای بر خود عجله می‌کند و در هر چیزی که به خاطرش خطور کند شتاب به خرج می‌دهد، بدون این‌که به عاقبت آن توجه کند. آنگاه خدای متعال به آیات و نشانه‌هایی که در این هستی وجود دارد اشاره کرده است، آیاتی که هر یک از آنها دلیلی درخشان است بر یگانگی خدا: ﴿و جعلنا اللیل و النهار آیتین﴾ شب و روز را دو دلیل بزرگ بر یگانگی و کمال قدرت خود قرار دادیم. ﴿فمحونا آیة اللیل﴾ علامت شب را پاک نمودیم و برای این‌که در خلال آن بیارامید، آن را تاریک قرار دادیم. ﴿و جعلنا آیة النهار مبصرة﴾ و روز را با نور روشن و درخشان قرار دادیم، تا دیدن و رؤیت میسر گردد. ﴿لتبتغوا فضلا من ربکم﴾ تا در خلال آن اسباب معیشت خود را بجویید، ﴿و لتعلموا عدد السنین و الحساب﴾ و تا به وسیله‌ی در پی هم آمدن شب و روز، تعداد روزها و ماه‌ها و سال‌ها را بدانید. پس شب برای آسایش و روز برای کار و تلاش

است. ﴿**وکل شيء فصلناه تفصيلا**﴾ و تمام امور مربوط به دنیا و دین را به صورتی نیکو و مفصل بیان کرده و یک ذره از امور این وجود را برای تصادف و تخمین رها نکرده‌ایم. بلکه همه چیز را با تدبیری استوار و به میزانی مقرر خلق کرده‌ایم. ﴿**وکل إنسان ألزمناه طائره فی عنقه**﴾ و هر انسانی در گرو عمل خویش است و مطابق آن پاداش مـی‌بیند. و عمل با او همراه است و بسان قلاده به گردنش آویزان است و هرگز از او جدا نمی‌شود. ﴿**و نخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا**﴾ و در روز قیامت نامه‌ی اعمالش که حاوی حسنات و گناهانش می‌باشد، برایش نمایان و گشوده می‌شود و اعمال خود را آشکـارا می‌بیند و توانایی پنهان کردن یا نادیده‌گرفتن آن را ندارد. ﴿**اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا**﴾ نامه‌ی عمل خود را بخوان، امروز همین بس است که خود بر خود گواه باشی و دیگر به‌گواه و حسابرس نیازی نیست. ﴿**من اهتدى فإنما يهتدي لنفسه و من ضل فإنما يضل عليها**﴾ هرکس راه هدایت را پیش گیرد پاداش هدایتش را خـود مـی‌گیرد، و هرکس راه گمراهی را پیش گیرد کیفر کفر و گمراهیش را خود می‌بیند. ﴿**و لا تزر وازرة وزر أخرى**﴾ هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و جنایتکار جز به خود جنایت نمی‌کند. ﴿**و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا**﴾ و هیچ‌یک از بندگان را عذاب نمی‌دهیم مگر این‌که در بین آنان پیامبران مبعوث نماییم تا روز قیامت را یادآور شوند و مردم را از ارتکاب جرایم برحذر دارند و دلیل بر آنان اقامه شود. ﴿**و إذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها**﴾ وقتی قصد نابودی یکی از اقوام را بکنیم به وسیله‌ی پیامبران خود به ثروتمندان و پیشوایان و رؤسا دستور اطاعت و فرمانبرداری می‌دهیم، اما آنها از فرمان ما رو برمی‌تابند و از اطاعت ما بیرون رفته و به فسق و فجور رو می‌آورند. ﴿**فحق عليها القول فدمرناها تدميرا**﴾ و به سبب ارتکاب فسق و گردنکشی، مستوجب عذاب می‌شوند در نتیجه آنها را به صورتی وحشتناک نـابود مـی‌کنیم. ابـن‌عباس گـفته است: ﴿**أمرنا مترفيها ففسقوا فيها**﴾ یعنی اشرار آنها را مسلط کردیم آنگاه آنان سر بـه

عصیان برداشتند و وقتی چنین عملی از آنها سر زد، خدا آنان را نابود کرد.[1] **﴿و کم أهلکنا من القرون من بعد نوح﴾** بعد از قوم نوح بسی از ملت‌های گردنکش و تکذیب‌کننده‌ی پیامبران را، امثال قوم عاد و ثمود و فرعون نابود کردیم. ابن‌کثیر گفته است: آیه برای کفار قریش انذار و تهدید است. یعنی شما ای مکذبان! در پیشگاه خدا از آنان بزرگتر نیستید. در حقیقت شما اشرف پیامبران و اکرم خلایق را تکذیب کردید، لذا کیفر و عقاب شما شایسته و لایق‌تر است.[2] **﴿و کفی بربك بذنوب عباده خبیرا بصیرا﴾** ای محمد! همین بس است که خدایت مراقب اعمال بندگان باشد، از نهان و آشکار آنان باخبر است و بر مبنای آن پاداش و کیفر مقرر می‌دارد. **﴿من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید﴾** آنکه از اعمال خود فقط دنیا را در نظر داشته باشد و برای آن تلاش کند و جز دنیا مقصود و هدفی نداشته باشد، از نعمت‌های دنیا آنچه را که خود بخواهیم برای او تعجیل می‌کنیم، نه این‌که تمام خواسته‌های او را تعجیل کنیم. **﴿ثم جعلنا له جهنم یصلاها مذموما مدحورا﴾** سپس برایش در آخرت، دوزخ مقرر می‌داریم و با کمال خفت و خواری و در حالی که از رحمت خدا دور است، وارد آن می‌شود. **﴿و من أراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن﴾** و آنکه با ایمانی استوار و صادق، آخرت و نعمت‌های پایدارش را بجوید و برای رسیدن به آن، عمل و طاعت شایسته انجام دهد، **﴿فأولئك کان سعیهم مشکورا﴾** اعمال صالح و ایمان چنان افرادی که جامع اخلاص و خصلت‌های حمیده و ستوده می‌باشند، به نیکوترین شیوه در پیشگاه خدا قبول است و پاداش آن را می‌یابند. **﴿کلا نمدّ هؤلآء و هؤلآء من عطاء ربك﴾** به هر یک از دو گروه، آنان که دنیا را خواستار بودند و آنان که آخرت را می‌جستند، از فضل و عطای بیکران خود و به عنوان فضل و احسان، «نعمت» عطا می‌کنیم. بنابراین به مؤمن و کافر و مطیع و نافرمان،

۱ـ مختصر ۲/ ۳۷۱.

۲ـ مختصر ۲/ ۳۷۱.

عطا می‌کنیم. ﴿و ما کان عطاء ربك محظوراً﴾ بخشش و عطای خدایت از احدی منع و دریغ نمی‌شود. ﴿انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض﴾ ای محمد! بنگر چگونه در این دنیا روزی و اخلاق آنها را متفاوت قرار داده‌ایم. این یکی را ثروتمند و آن یکی را بینوا می‌یابی. این یکی محترم و باشرف و آن یکی پست و حقیر است. ﴿و للآخرة أکبر درجات و أکبر تفضیلا﴾ تفاوت آنها در آخرت از تفاوت این دنیا بزرگتر است؛ چون آخرت منزلگاه آسایش است. در آنجا چیزهایی هست که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به ذهن احدی خطور نکرده است. ﴿لاتجعل مع الله إلها آخر﴾ برای خدا شریک قرار مده و جز او معبودی برنگیر. ﴿فتقعد مذموما مخذولا﴾ تا مورد سرزنش خدا قرار نگیری و خوار و وامانده بدون یار و یاور ننشینی.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿سبحان الذی أسری﴾ متضمن براعة الاستهلال است؛ چون از آنجایی که «اسری» امری است خارق‌العاده، آن را با لفظی شروع کرده است که نشان‌دهنده‌ی کمال قدرت و دوری خدا از صفات نقص است.

۲ـ ﴿بعبده﴾ شامل اضافه‌ی تکریم و تشریف است.

۳ـ ﴿و لتعلن علوا﴾ و ﴿تزر وازرة﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿أحسنتم ... و أسأتم﴾ و ﴿ضل ... و اهتدی﴾ متضمن طباق است.

۵ـ ﴿اقرأ کتابك﴾ و ﴿أمرنا مترفیها﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ چون در اول «یقال» و در دوم «هم» حذف شده است.

۶ـ ﴿آیة النهار مبصرة﴾ متضمن مجاز عقلی است؛ چون نهار نمی‌بیند، بلکه در خلال آن دیدن میسر است. پس اسناد شيء است به زمانش.

۷ـ ﴿طائره فی عنقه﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است. طائر برای عمل انسان استعاره شده است. و چون عرب تفأل و شأمت را در طیر می‌دیدند، به طریق استعاره خیر و شر را طائر می‌نامیدند.

لطیفه: حکمت در شبانه بردن پیامبرﷺ به بیت‌المقدس و عروج از بیت‌المقدس به آسمان‌های بالا، این است که این مکان مقدس مدفن بسیاری از پیامبران و مکان نزول وحی الهی بر آنان است. و چون این سفر، سفر تکریم و تشریف بود، خدا خواست پیامبران را به دیدار و زیارت او مشرف فرماید، او پیشنماز شد و با آنان نماز خواند.

یادآوری: در این سوره خداوند متعال پیامبرﷺ را به عبودیت توصیف کرده است: ﴿**أسری بعبده**﴾؛ زیرا عبودیت بالاترین مقام و والاترین مراتب می‌باشد و همچنین در مقام وحی نیز او را به عبودیت توصیف کرده است: ﴿**فأوحی إلی عبده ما أوحی**﴾ در مقام دعوت نیز او را عبد خوانده است: ﴿**و إنه لما قام عبدالله یدعوه**﴾. از این‌رو قاضی عیاض گفته است:

و مما زادنی شرفا وتیها — و کدت بأخمصی اطأ الثريّا

دخولی تحت قولك یا عبادی — و ان صیرت احمدلی نبیا

«آنچه شرف و مباهات مرا افزود و نزدیک بود آسمان را به زیر پا درآورم، این است که مشمول خطاب «یا عبادی» قرار گرفته و احمد را پیامبر من قرار داده‌ای».

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَ قُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً ﴿٢٣﴾ وَ ٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَ قُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً ﴿٢٤﴾ رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُوراً ﴿٢٥﴾ وَآتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ ٱلْمِسْكِينَ وَ ٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ ٱلشَّيَاطِينِ وَكَانَ ٱلشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً ﴿٢٧﴾ وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً ﴿٢٨﴾

وَ لَاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً ﴿۲۹﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ﴿۳۰﴾ وَ لَاتَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئاً كَبِيراً ﴿۳۱﴾ وَ لَاتَقْرَبُوا ٱلزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً ﴿۳۲﴾ وَ لَاتَقْتُلُوا ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِف فِّي ٱلْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً ﴿۳۳﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً ﴿۳۴﴾ وَ أَوْفُوا ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً ﴿۳۵﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْبَصَرَ كُلُّ أُوْلَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً ﴿۳۶﴾ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولاً ﴿۳۷﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ﴿۳۸﴾ ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللهِ إِلَٰهاً آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَّدْحُوراً ﴿۳۹﴾ أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ ٱتَّخَذَ مِنَ ٱلْمَلَائِكَةِ إِنَاثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِيماً ﴿۴۰﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا ٱلْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً ﴿۴۱﴾ قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذاً لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي ٱلْعَرْشِ سَبِيلاً ﴿۴۲﴾ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً ﴿۴۳﴾ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَاتُ ٱلسَّبْعُ وَ ٱلْأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ﴿۴۴﴾ وَ إِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَّسْتُوراً ﴿۴۵﴾ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً ﴿۴۶﴾ نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ ٱلظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً ﴿۴۷﴾ ٱنظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ ٱلْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ﴿۴۸﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال ایمان و عمل صالح را بنیان و اساس نایل آمدن به نیکبختی جاویدان قرار داد و حال مؤمنی را یادآور شد که هدفش از انجام اعمال خیر، سرافرازی در منزلگاه آخرت است، در اینجا دسته‌ای از اوامر و نواهی را ذکر کرده است که بنیان جامعه‌ی فاضله بر آن استوار است. آنگاه موضع‌گیری منافقان را در قبال این قرآن یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿أف﴾ کلمه‌ی به ستوه آمدن و دلتنگی است. ابن اعرابی گفته است: اف به معنی به ستوه آمدن است. در اصل به معنی نفسی است که از دهان برمی‌آید و با آن گرد و خاکی که بر جایی نشسته است تمیز می‌کنند، فُوت کردن، صدای حاصل از این عمل اف است، سپس معنی کلمه را گسترش دادند و آن را برای هر مکروهی به‌کار بردند. **﴿تنهرهما﴾** به معنی اذیت کردن و درشت‌خویی است. **﴿الأوابين﴾** جمع أواب، به معنی کسی است که زیاد توبه می‌کند و پشیمان می‌شود. از ریشه‌ی أوْب آمده است به معنی برگشتن. **﴿محسورا﴾** درمانده، کسی که فاقد دخل و تصرف است و قدرت خرید ندارد. فراء گفته است: عرب به شتر وامانده محسور می‌گویند، و «حسرت الدابة» یعنی حیوان به خاطر ضعف و ناتوانی از حرکت بازماند. وکسی که تمام مالش را خرج کرده به کسی تشبیه شده است که به سبب واماندن وسیله‌ی سواریش در سفر وامانده باشد.(۱) **﴿إملاق﴾** فقر و بینوایی. أملق‌الرجل یعنی فقیر گشت. **﴿خطأ﴾** ازهری گفته است: خطیء یخطأ به معنی تعمد در خطا می‌باشد، و أخطاء یعنی بدون تعمد مرتکب خطا شد.(۲) **﴿القسطاس﴾** به معنی ترازو و میزان است. از قسط به معنی عدل آمده است. **﴿تقف﴾** تبعیت مکن. از «قفوت اثر فلانی» به معنی رد فلان را یافتم، آمده است. در اصل به معنی بهتان و تهمت ناروا است. **﴿مرحا﴾** شدت فرح و شادمانی، در اینجا منظور تکبر و

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۲۰/۱۹۵.
۲ـ قرطبی ۱۰/۲۵۲.

فخرفروشی است. ﴿صرفنا﴾ بیان کردیم. ﴿أکنة﴾ جمع کنان، به معنی پوشش است. ﴿وقراً﴾ کری، سنگینی گوش.

تفسیر: ﴿و قضی ربك ألا تعبدوا إلا إیاه﴾ خدایت فرمان داد و حکم کرد که جز او خدایی را پرستش نکنید. مجاهد گفته است: ﴿و قضی﴾ یعنی به عبادت و توحید خویش توصیه کرد. ﴿و بالوالدین إحساناً﴾ و فرمان داد نسبت به والدین نیکی کنید. مفسران گفته‌اند: خدا عبادت و پرستش خود را با نیکی به والدین قرین ساخته است؛ زیرا آن دو حق بزرگی به گردن فرزند دارند؛ چون آنها سبب ظاهری وجود و حیاتش می‌باشند. و چون نیکی آنها نسبت به فرزند به آخرین درجه رسیده است، باید نیکی فرزند نسبت به آنها نیز چنین باشد. ﴿إما یبلغن عندك الکبر أحدهما أو کلاهما﴾ آنها را به تو ای فرزند! سفارش می‌کنیم، مخصوصاً اگر هر دو یا یکی از آنها به سن پیری رسیدند. حالت پیری را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون در آن حالت بیشتر احتیاج به نیکی و ادای حقوق دارند؛ زیرا ضعیف و ناتوانند. ﴿عندك﴾ یعنی در کنار و تحت تکفل تو. ﴿فلا تقل لهما أف﴾ نسبت به والدین کوچکترین کلمه که بیانگر به ستوه آمدن و ابزار دلتنگی باشد از قبیل «اف» را نگو و سخنی ناپسند به آنها نگوی هر چند که کلمه‌ی «اف» هم باشد. ﴿و لا تنهرهما﴾ آنها را مرنجان و اگر امری غیرطبیعی را از آنان مشاهده کردی، آنان را آزرده‌خاطر مکن و بر آنان سخت مگیر. ﴿و قل لهما قولاً کریماً﴾ و با کمال ادب و وقار و احترام با آنها سخن شیرین و نرم و نیکو بگو. ﴿و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة﴾ و بال محبت و مهر و عطوفت را بر آنان بگستران، نسبت به آنها فروتن و سر به زیر و متواضع باش. ﴿و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیراً﴾ و در حق آنها به دعای خیر و رحمت بپرداز و در دعایت بگو: خدایا! رحمت بی‌حد و حساب خود را به والدین من عطا فرما همان‌طور که آنها نسبت به من رحم کردند و مرا در کوچکی پرورش دادند. ﴿ربکم أعلم بما فی نفوسکم﴾ ای مردم! خدا از خودتان به نهادتان آگاهتر است، خواه قصد نیکی داشته باشید یا قصد آزردن

خاطر آنان. ﴿إن تكونوا صالحين فإنه كان للأوابين غفوراً﴾ اگر قصد و نیت نیکی داشته باشید نه خیال رنجاندن و عقوق، خدای عزوجل از گناهانتان صرف‌نظر می‌کند و توابان را مورد عفو قرار می‌دهد. توابان افرادی می‌باشند که هر وقت مرتکب خطا شدند استغفارگویان به پیشگاه خدای خود روی می‌آورند.

رازی گفته است: مقصود از این آیه این است که آیه‌ی اول دال بر وجوب تعظیم والدین می‌باشد و گاهی فرزند به مقتضای طبیعت بشری تعظیم آنها را آن‌گونه که شایسته است به جا نمی‌آورد، پس اگر چنان لغزشی به قصد عقوق و اذیت کردن آنها نباشد بلکه ناشی از طبیعت انسانی باشد قابل بخشش است.[1] به مناسبت بحث نیکی با والدین، خدای متعال به نیکی با نزدیکان و ضعیفان و بیچارگان فرمان می‌دهد: ﴿و آت ذا القربی حقه﴾ حق نیکی و احسان را نسبت به تمام نزدیکان و خویشاوندان کاملاً به جا بیاور. ﴿و المسکین و ابن السبیل﴾ و نیز حق بینوا و محتاج و غریبی را که هزینه و مخارج سفرش به اتمام رسیده است، ادا کن. ﴿و لا تبذر تبذیرا﴾ مال خود را در غیر طاعت خدا خرج مکن تا مبذر و ولخرج نشوی. تبذیر یعنی صرف مال در غیر موارد لزوم. مجاهد گفته است: اگر انسان تمام ثروت خود را در راه درست صرف کند، مبذر به شمار نمی‌آید، ولی حتی اگر یک مشت گندم را در راه نادرست صرف کند، مبذر محسوب است. قتاده گفته است: تبذیر یعنی صرف مال در معصیت خدا و راه نادرست و فساد.[2] ﴿إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین﴾ بدین ترتیب علت نهی را بیان کرده‌است که بیانگر ذم و تقبیح شدید این عمل می‌باشد، یعنی مبذران و ولخرجان شبیه شیاطین می‌باشند؛ چون در راه نادرست و در شر و معصیت انفاق می‌کنند، پس مانند آنها هستند. ﴿و کان الشیطان لربه کفورا﴾ و شیطان در کفران و ناسپاسی نعمت خدا زیاده‌روی می‌کرد و حق نعمت را ادا نمی‌کرد و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰/۱۹۲.
۲ـ مختصر ۲/۳۷۵.

برادران مبذر و ولخرجش نیز چنین می‌باشند، و حق نعمت را ادا نمی‌کنند. حق نعمت آن است که در راه طاعت و ادای حقوق مصرف شود و در این راستا زیاده‌روی و تبذیر نشود. ﴿و إما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا﴾ و اگر از خویشاوندان و بینوایان مسافران درمانده روگردان شدی و چیزی نداشتی که به آنها بدهی، در این صورت زبانت خوش باشد و با آنان با نرمی و آسانی سخن بگوی و به آنها وعده‌ی نیکو بده. ﴿و لاتجعل یدك مغلولة إلی عنقك﴾ تمثیل بخل و خست است. یعنی خسیس و دست خشک مباش که چیزی را به احدی ندهی، بسان آنکه از فرط خسیسی انگار دستش را به گردنش بسته‌اند. ﴿و لاتبسطها کل البسط﴾ این هم تمثیل است برای تبذیر و ولخرجی. در خرج کردن مال و دارایی خود افراط و زیاده‌روی مکن به طوری که چیزی در دستت نماند. غرض آیه این است که آدمی نه خسیس و بخیل باشد و نه ولخرج و مبذر. ﴿فتقعد ملوما محسورا﴾ آنگاه مورد سرزنش خلق و خالق قرار گیری و مالت به آخر برسد و وامانده شوی، مانند آنکه به سبب ناتوانی وسیله‌ی سواریش وامانده شود. ﴿إن ربك یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر﴾ همانا پروردگارت روزی را به هرکس که بخواهد به فراوانی می‌دهد و به هرکس که بخواهد فشار می‌آورد و همو دهنده و گیرنده است و به مقتضای حکمت در میان مخلوقاتش تصرف می‌کند. ﴿إنه کان بعباده خبیرا بصیرا﴾ همو به منافع و مصالح بندگان آگاه است و تفاوت در ارزاق ناشی از بخل و خست نیست، بلکه به خاطر رعایت مصلحت است؛ زیرا خدای متعال از مصلحت آنها مطالبی را می‌داند که بر آنها نهان است. ﴿و لاتقتلوا أولادکم خشیة إملاق﴾ فرزندان خود را از ترس فقر و بینوایی به قتل نرسانید. ﴿نحن نرزقهم و إیاکم﴾ روزی آنها بر ما می‌باشد نه بر شما. ما روزی آنها و شما را می‌دهیم، بنابراین از فقر نترسید. ﴿إن قتلهم کان خطأ کبیراً﴾ کشتن آنها گناهی بس بزرگ و خطرناک است. مفسران گفته‌اند: مردم در عهد جاهلیت از بیم فقر یا ننگ و عار، دختران را زنده به گور می‌کردند. خدا آنان را از

چنان عملی منع کرد و روزی آنها را تضمین نمود. ﴿و لاتقربوا الزنا﴾ نزدیک زنا نشوید. این تعبیر از عبارت ﴿لاتزنوا﴾ یعنی زنا نکنید، رساتر و بلیغتر است؛ زیرا از مقدمات زنا نیز از قبیل لمس و بوسه کردن و نگاه کردن و چشمک زدن و دیگر حرکاتی که بـه زنـا می‌انجامد نهی کرده است، بنابراین نهی از نزدیک شدن رساتر از نـهی از عـمل است. ﴿إنه کان فاحشة﴾ زنا عملی است بی‌اندازه زشت و پلید. ﴿و سآء سبیلاً﴾ و بدمسلک و راهی است که به جهنم می‌انجامد. ﴿و لاتقتلوا النفس التی حرم الله إلا بالحق﴾ نفسی که خدا قتلش را حرام کرده است به قتل نرسانید، جز به حقی که موجب قتل است؛ از قبیل مرتد شدن و قتل عمد و زنای محصن. ﴿و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا﴾ و هرکس به ناحق و بدون ارتکاب عملی که موجب قتل است کشته شود، به ولیش قدرت و حق داده‌ایم که قصاص از قاتل بگیرد، یا خون‌بها دریافت کند یا او را ببخشد. ﴿فلا یسرف فی القتل إنه کان منصورا﴾ پس نباید از حدودی که در شرع مقرر شده است تجاوز کند، مثلاً غیر قاتل را بکشد یا قاتل را مثله کند، یا همان‌طور که در عهد جاهلیت مرسوم بود دو نفر را در مقابل یک نفر بکشد. و همین بس است که خدا او را بر طرف مقابل مسلط کرده است، بنابراین در قصاص باید عادل باشد. ﴿و لاتقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن﴾ در مال یتیم جز به نـو احسن و به بهترین شیوه دخل و تصرف نکنید، نیکوترین طریق یعنی حفظ و بهره‌ور نمودن آن. ﴿حتی یبلغ أشده﴾ تا به سن رشد می‌رسد، و می‌تواند به شیوه‌ای درست از مال خود استفاده کند. ﴿و أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولا﴾ به عهد و پیمان، اعم از این‌که با خدا باشد یا با انسان، وفا کنید؛ چون در روز قیامت درباره‌ی عهد از شما سؤال می‌شود. ﴿و أوفوا الکیل إذا کلتم﴾ و وقتی برای دیگری پیمانه می‌کنید آن را کامل کنید، نه این‌که برای خود زیاد ببرید و به دیگری کم بدهید. ﴿و زنوا بالقسطاس المستقیم﴾ و با ترازو و میزان راست و درست و بدون حیله و نیرنگ اشیا را وزن کنید. ﴿ذلک خیر و أحسن تأویلا﴾ رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانه بهترین نیکی در دنیا و

نیکوترین ثروت آخرت است. ﴿و لاتقف ما لیس لك به علم﴾ دنبال چیزی که آن را نمی‌دانی و برای تو اهمیتی ندارد مرو، بلکه ابتدا باید از صحت و سقم مطلب مطمئن شد. قتاده گفته است: یعنی مگو دیدم، در حالی که چیزی را ندیده‌ای، و مگو شنیدم در حالی که چیزی را نشنیده‌ای و مگو می‌دانم در حالی که چیزی نمی‌دانی؛ چون خدا از تمام آنها سؤال می‌کند.[1] ﴿إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئك کان عنه مسؤولا﴾ در روز رستاخیز از انسان درباره‌ی شنوایی و بینایی و نهادش و درباره‌ی عملکرد اعضایش سؤال می‌شود. ﴿و لاتمش فی الأرض مرحا﴾ با ادا و تکبر در زمین راه مرو. ﴿إنك لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طولاً﴾ بدین‌ترتیب علت نهی از تکبر را بیان کرده است؛ یعنی ای انسان! تو کوچک و ضعیفی، تکبر شایسته و برازنده‌ی تو نیست. پس چگونه بر روی زمین تکبر و فخرفروشی می‌کنی در حالی که نمی‌توانی در زمین اختلال یا شکافی ایجاد کنی؟ و چگونه در مقابل کوه‌ها گردن‌فرازی می‌کنی وانگهی در گردن‌فرازی به آنها نمی‌رسی؟ پس تو که از آنها کوچکتر و ضعیفتری چگونه تکبر و فخرفروشی و خود بزرگ‌بینی از خود ابراز می‌داری؟ و از زمین و کوه ناچیزتری پس چرا ادا و اطوار از خود نشان می‌دهی؟ این بیان متضمن تحقیر و سرزنش خودخواهان و متکبران است. ﴿کل ذلك کان سیئه عند ربك مکروها﴾ تمام امور مذکور که خدا از آن نهی کرد، ارتکابش زشت و نزد خدا حرام است. ﴿ذلك مما أوحی إلیك ربك من الحکمة﴾ آداب و قصص و احکام یاد شده بعضی از اندرزهای بلیغ و حکمت‌های بی‌نظیری است که از جانب خدا به تو وحی شده‌است. ﴿و لاتجعل مع الله إلها آخر فتلق فی جهنم ملوما مدحوراً﴾ هیچ بت یا انسانی را شریک خدا قرار مده تا سرافکنده به جهنم در نیفتی و مورد سرزنش خود و خدا و خلق او قرار نگیری و از هر خیر و برکتی دور و محروم نگردی. صاوی گفته است:

۱ـ مختصر ۲ / ۳۷۷.

احکام با سفارش به توحید ختم شده است همان‌طور که به آن شروع شد، تا نشان دهد که توحید اول و آخر امور است، و رأس و اساس هر امری می‌باشد و اعمال بدون توحید باطل است و ارزشی ندارد.[۱] ﴿أفأصفاكم ربكم بالبنين و اتخذ من الملائكة إناثا﴾ عرب را به صورت توبیخ مورد خطاب قرار داده است که می‌گفتند: ملائک دختران خدا هستند. یعنی آیا خدا ذکور را به شما اختصاص داده است و ـ بنا به گمان شما ـ دختران یعنی ملائک را به خود اختصاص داده است؟ چگونه برای شما نسلی بهتر مقرر می‌دارد و برای خودش نسلی پایین‌تر؟! ﴿إنكم لتقولون قولا عظيما﴾ از این‌که به خدا دختر نسبت داده و برای او چیزی قرار می‌دهند که خود از آن متنفرید، بهتانی بس بزرگ و دروغی بسیار زشت می‌گویید. ﴿و لقد صرفنا فی هذا القرآن ليذكروا﴾ در این قرآن عظیم امثال و اندرزها و وعد و وعیدها را برای مردم بیان کرده‌ایم تا متوجه دلایل و براهین روشن و درخشان نهفته در آن بشوند و از شرک و گمراهی که در آن فرو رفته‌اند، منزجر گشته و بیرون بیایند. ﴿و ما يزيدهم إلا نفورا﴾ این بیان جز دوری از حق و غفلت از اندیشه و عبرت‌گرفتن، چیزی به آنها نمی‌افزاید. ﴿قل لو كان معه آلهة كما يقولون إذا لابتغوا إلى ذی العرش سبيلاً﴾ بگو: اگر آن‌طور که مشرکان گمان می‌برند، خدایان دیگری با خدا بودند، همان‌طور که شاهان دنیا با یکدیگر عمل می‌کنند آنها هم می‌خواستند بر صاحب عرش و خداوند سبحان چیره شوند.[۲] ﴿سبحانه و تعالى عما يقولون علوا كبيرا﴾ خدا از گفته‌ی آن ستمکاران پاک و منزه است و مقامش بسی بالاتر از دروغ و بهتانی است که به او

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲ / ۳۵۰.

۲ـ این یکی از دو تفسیری است که برای آیه‌ی شریف ارائه شده است و وجه دیگر آن به این معنی است: اگر کار بر منوال گفته‌ی شما باشد هر یک از معبودان تلاش می‌کنند به او نزدیک شوند و از طریق عبادت و طاعت به او نزدیک می‌شوند. نظر ابن جریر و ابن‌کثیر چنین است اما بنابه نظر علامه ابوسعود وجه اول روشن‌تر است و با آیه مناسبت دارد که بعد از آن گفته است: ﴿سبحانه﴾، که در انکار صریح است و در گفته‌ی آنان تکلفی شدید وجود دارد.

نسبت می‌دهند؛ زیرا مقام والایش بسی بالاتر از این افترا می‌باشد. شهاب گفته است: آوردن علو بعد از ﴿ذی العرش﴾ در بالاترین مراتب بلاغت قرار دارد؛ چراکه با عظمت و جلال حق مناسب است. ﴿تسبح له السموات السبع و الأرض و من فیهن﴾ تمام کائنات تسبیح‌خوان و ثناگویش می‌باشد. زمین و هفت آسمان و مخلوقات مستقر در آنها، او را تنزیه و تقدیس می‌کنند. ﴿و إن من شيء إلا یسبح بحمده﴾ تمام آنچه در عالم هستی است گویای عظمت خدا می‌باشند و بر یگانگی‌اش گواهند،[1] هفت آسمان لاجوردی رنگ و کشتزارهای سبز رنگ و بستان‌های باطراوت و جنگل‌های سرسبز و پُردرخت، رودها و آبشارهای خروشان و پرندگان نغمه‌خوان و آفتاب و مهتاب فروزان و درخشان و ابرها و بارآنها همه و همه خدا را تسبیح‌خوان و ثنا گویند و بر یگانگی او گواهی می‌دهند.

و في كل شيء له آيةٌ   تدلُّ على أنه واحدٌ

«همه‌چیز نشانه‌ای دارد که بر یگانگی‌اش دلالت می‌کند».

﴿ولکن لاتفقهون تسبیحهم﴾ اما شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ چون به زبان شما نیست. ﴿إنه کان حلیما غفورا﴾ خدا نسبت به بندگان صبر و حوصله دارد و در کیفر نافرمان شتاب به خرج نمی‌دهد و توبه‌کار و پشیمان شده را می‌بخشاید. اگر خدا دارای حلم و حوصله نبود، انسان را باقدرت مؤاخذه می‌کرد. ﴿و إذا قرأت القران جعلنا بینك و بین الذین لایؤمنون بالآخرة حجابا مستوراً﴾ ای محمد! وقتی قرآن را بر مشرکانی بخوانی

۱ـ در فی ظلال گفته است: صحنه‌ای تک و منفرد در جهان هستی این است که انسان به نظر بیاورد که هر سنگ‌ریزه و هر سنگ و هر دانه و هر برگ و هر گل و هر میوه و هر سبزه و هر درخت و هر حشره و هر خزنده و هر انسان و هر جنبده‌ی روی زمین و هر شناور در آبها و هوا و ساکنان آسمان همگی خدا را ثنا و تسبیح گویند. رو به سوی مقام والای او دارند، و هر زمان روح پاک و صاف گردد، اسرار این وجود را که غافلان آن را درک نمی‌کنند، درمی‌یابد.» فی ظلال ۳۹/۱۵.

که آخرت را تصدیق نمی‌کنند، در بین تو و آنها پرده و حجابی نهانی قرار می‌دهیم که مانع می‌شود آنها اسرار و حکمت‌های قرآن را دریابند. ﴿و جعلنا علی قلوبهم أكنّة أن يفقهوه﴾ و بر قلب آن کافران پرده‌ای قرار می‌دهیم تا قرآن را درک نکنند. ﴿و فی آذانهم وقراً﴾ و در گوش‌هایشان ناشنوایی قرار می‌دهیم تا نشنوند. ﴿و إذا ذکرت ربك فی القرآن وحده ولّوا علی أدبارهم نفوراً﴾ و اگر در حین قرائت قرآن خدا را به تنهایی بخوانی، مشرکان پا به فرار می‌گذارند. ﴿نحن أعلم بما يستمعون به﴾ ما هدف آنها را از گوش دادن به قرآن به خوبی می‌دانیم که منظورشان تمسخر و استهزا می‌باشد. مفسران گفته‌اند: مشرکان در محضر پیامبرﷺ می‌نشستند و وانمود می‌کردند که به قرآن گوش می‌دهند و در واقع مقصودشان تمسخر بود، آنگاه آیه‌ی دلداری دادن پیامبرﷺ و تهدید مشرکین نازل شد: ﴿إذ يستمعون إليك و إذ هم نجوى﴾ ای محمد! وقتی به قرآن خواندنت گوش می‌دهند در همان حال با هم زیر لبی در بین خود نجوا می‌کنند. ﴿إذ يقول الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحوراً﴾ در آن هنگام همان کافران فاجر می‌گویند: شما جز از مردی سحر شده و دیوانه که سخنانش درهم و برهم است، پیروی نمی‌کنید. ﴿فانظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا﴾ ای محمد! بنگر و در شگفت باش که آنها چگونه درباره‌ی تو گاهی می‌گویند ساحر است و زمانی می‌گویند شاعر است وگاهی می‌گویند دیوانه است. در حقیقت با گفتن این دروغ و بهتان‌ها راه را گم کرده‌اند. ﴿فلا يستطيعون سبيلاً﴾ راهی به حقیقت و هدایت نمی‌یابند.

نکلات بلاغی: ۱ـ ﴿و اخفض لهما جناح الذل﴾ متضمن استعاره‌ی مکینه می‌باشد. ذل و تواضع را به پرنده تشبیه کرده است و طائر را حذف و با آوردن جناح به طریق استعاره‌ی مکنیه به آن اشاره شده است.

۲ـ ﴿و لاتجعل يدك مغلولة إلى عنقك و لاتبسطها كل البسط﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. خسیس را به شخصی تشبیه کرده است که دستش را به گردن بسته باشد، به

گونه‌ای که نتواند آن را دراز کند. و ولخرج را به شخصی تشبیه کرده است که دستش را گشوده است، به گونه‌ای که نتواند آن را جمع کند.

۳- ﴿فتقعد ملوما محسورا﴾ حاوی لف و نشر مرتب است. لفظ (ملوما) به بخل و لفظ (محسورا) به اسراف برمی‌گردد؛ یعنی اگر خسیس باشی، مردم تو را سرزنش می‌کنند و اگر ولخرجی کنی، وامانده می‌شوی.

۴- ﴿یبسط ... و یقدر﴾ متضمن طباق است.

۵- ﴿قرأت القرآن﴾ جناس اشتقاق دارد.

٦- ﴿أفأصفاكم ربكم بالبنین﴾ متضمن توبیخ است.

۷- ﴿لو کان معه آلهة كما یقولون﴾ متضمن فرض و تقدیر است.

لطیفه: در اینجا نمونه‌هایی از ریزه‌کاری‌های تعابیر شگفت‌انگیز قرآن دیده می‌شود؛ در این سوره خدای متعال روزی فرزندان را قبل از روزی پدران آورده است: ﴿نحن نرزقهم و إیاكم﴾ و در سوره‌ی انعام روزی پدران را پیش از روزی فرزندان آورده است: ﴿نحن نرزقكم و إیاهم﴾، راز این امر در این است که کشتن اولاد در اینجا از ترس فقری است که از وجود آنها ناشی می‌شود، لذا خدا روزی فرزندان را اول آورده است، و در سوره‌ی انعام کشتن آنها به سبب فقر پدران صورت می‌گیرد، از این‌رو رزق پدران را اول آورده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ﴿٤٩﴾ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً ﴿٥٠﴾ أَوْ خَلْقاً مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيباً ﴿٥١﴾ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ

فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٥٢﴾ وَ قُل لِعِبَادِي يَقُولُوا ٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوّاً مُبِيناً ﴿٥٣﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ﴿٥٤﴾ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً ﴿٥٥﴾ قُلِ ٱدْعُوا ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُون كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ﴿٥٦﴾ أُولَـٰئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوراً ﴿٥٧﴾ وَ إِن مِن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداًكَانَ ذٰلِكَ فِي ٱلْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴿٥٨﴾ وَ مَا مَنَعَنَا أَن نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفاً ﴿٥٩﴾ وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا ٱلرُّؤْيَا ٱلَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ ٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِي ٱلْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناًكَبِيراً ﴿٦٠﴾ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٦٢﴾ قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً ﴿٦٣﴾ وَ ٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَ ٱلْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلاً ﴿٦٥﴾ رَبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزْجِي لَكُمُ ٱلْفُلْكَ فِي ٱلْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ﴿٦٦﴾ وَ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ ٱلْإِنسَانُ كَفُوراً ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ ٱلْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَاتَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ ٱلرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً ﴿٦٩﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا موضع‌گیری مشرکان را در قبال قرآن عظیم خاطرنشان ساخت و یادآور شد که آنها در مورد درک و فهم آیات درخشان او، خود را به نفهمی می‌زنند، به دنبال آن به ذکر شبهات آنها در زمینه‌ی انکار حشر و نشر پرداخت. آنگاه با باطل‌کردن و تکذیب کردن شبهاتشان بر آنان تاخته است، سپس به منظور پند و اندرز گرفتن، داستان حضرت آدم و ابلیس را ذکر کرده و پشت سر آن به ذکر نعمت‌های بی‌پایانش بر بندگان پرداخته است و به دنبال آن تهدید کرده است که اگر آنان بر کفر و انکار اصرار ورزند، خدا آنها را معذّب خواهد ساخت.

معنی لغات: ﴿**رفاتا**﴾ هر چیزی که خرد و پوسیده شود آن را رفات می‌گویند؛ مانند خرده‌ریزه‌های نان و تکه‌های کوچک چوب و ریزه‌ها و کوفته‌های هر چیزی. ﴿**ینغضون**﴾ فراء گفته است: «نغض فلان رأسه» یعنی به عنوان تعجب از چیزی سرش را بالا و پایین تکان داد.[1] راجز گفته است: أنغض نحوی رأسه و أقنعا یعنی سرش را به سویم تکان داد و خم کرد و قانع شد. ﴿**ینزغ**﴾ فاسد می‌کند و شر برمی‌انگیزد. نزغ به معنی فاسد کردن و فریب دادن است. ﴿**لأحتنکنّ**﴾ احتناک: ریشه‌کن کردن. احتنک الجراد الزرع: ملخ زراعت را نابود کرد و از ریشه درآورد. ﴿**استفزز**﴾ فریب داد و به خفت کشاند. أفزّه و استفزه الخوف، بیم او را آشفته و زبون کرد. ﴿**و أجلب**﴾ إجلاب در اصل به معنی هُل دادن و راندن همراه با فریاد برآوردن از سوی راننده است. جَلَب و جَلَبَه به معنی اصوات و فریاد است. ﴿**و رجلك**﴾ رَجِل جمع راجل و به معنی کسی است که با پای پیاده راه می‌رود. ﴿**یزجی**﴾ سوق می‌دهد. ﴿**حاصبا**﴾ سنگ ریزه. ﴿**قاصفا**﴾ شکننده. ریح قاصف یعنی بادی که به شدت درختان و اشیاء را می‌شکند. قصف‌الشیء: آن را شکست.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰/۲۲٦.

رعد قاصف: رعدی که صدای شدیدی دارد. ﴿تبيعا﴾ خواستار. تابع و تبیع یعنی یاور و خواستار.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که مردم مکه از پیامبرﷺ خواستند تپه‌ی صفا را برای آنان به طلا تبدیل کند و کوه‌ها را برای آنان صاف و هموار نماید تا در آن به کشت و زرع بپردازند. به پیامبرﷺ گفته شد: اگر مایل هستی می‌توانی با آنان شکیبا باشی و با آنان به نرمی رفتار کنی و منتظر بمانی، شاید بعضی از آنها را برگزینیم، و اگر بخواهی ما آرزوی آنان را برآورده می‌کنیم و اگر بعد از آن کافر شدند دمار از روزگارشان برمی‌آوریم. فرمود: نه صبر می‌کنم. آنگاه آیه‌ی **﴿و ما منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون ...﴾**[1] نازل شد.

ب؛ بعد از این‌که خدا در قرآن از شجره‌ی زقوم نام برد، ابوجهل گفت: ای جماعت قریش! محمد شما را از درخت زقوم می‌ترساند. مگر نمی‌دانید که آتش درخت را می‌سوزاند، و محمد می‌پندارد آتش درخت را می‌روباند. آیا می‌دانید زقوم چیست؟ زقوم عبارت است از خرما و کره ... ای کنیز! خرما و کره برایمان بیاور. کنیز آن را آورد و آنگاه گفت: محمد شما را از این می‌ترساند بیایید زقوم بخورید. آنگاه آیه‌ی **﴿و الشجرة الملعونة فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم إلا طغيانا كبيراً﴾** نازل شد.[2]

تفسیر: **﴿و قالوا أءذا كنا عظاما و رفاتا﴾** استفهام تعجب و انکار است. یعنی مشرکانی که بعث و زنده شدن را تکذیب می‌کردند، گفتند: آیا وقتی ما به استخوان‌هایی پوسیده تبدیل شدیم و به صورت ذرات پراکنده‌ی خاک درآمدیم، **﴿أءنّا لمبعوثون خلقا جديدا﴾** آیا بعد از پوسیده شدن و پراکنده گشتن، بار دیگر زنده خواهیم شد؟ **﴿قل كونوا حجارة أو حديدا﴾** ای محمد! به آنها بگو: حتی اگر سنگ یا آهن باشید باز خدا قادر است شما را

۱ـ اسباب نزول ص ١٦٦.

۲ـ زادالمسیر ۵۵/۵.

حشر و زنده کند، تا چه رسد به این‌که استخوان‌های پوسیده باشید؛ زیرا هیچ امری خدا را ناتوان نمی‌کند. سنگ و آهن از حیات دورترند و سخت‌ترین اشیاء می‌باشند، اما حتی اگر بدنتان از جنس سنگ و آهن نیز باشد، باز خدا آن را باز می‌آورد، پس چگونه نمی‌تواند در حالت تبدیل شدن به استخوان فرسوده و پوسیده شما را بازگرداند و زنده کند؟ ﴿أو خلقا مما یکبر فی صدورکم﴾ یا خلقی دیگر بشوید که آن را از سنگ و آهن نیز سخت‌تر و محکم‌تر باشد، چیزی که تصور حیات برای آن در نفس و نهاد شما سخت و مشکل باشد ... اما باز خدا شما را زنده خواهد کرد. مجاهد گفته است: یعنی هرچه می‌خواهید بشوید، برخواهید گشت. ﴿فسیقولون من یعیدنا﴾ پس می‌گویند: بعد از این‌که متلاشی شدیم چه کسی ما را زنده خواهد کرد؟ ﴿قل الذی فطرکم أول مرة﴾ به آنها بگو: آن‌که اول بار شما را از هیچ خلق و ایجاد کرد، همان توانای عظیم، شما را زنده خواهد کرد. ﴿فسینغضون إلیك رؤوسهم و یقولون متی هو﴾ به عنوان تعجب و استهزا سر خود را تکان می‌دهند و به عنوان انکار و بعید دانستن می‌گویند: زنده شدن ما چه زمانی صورت می‌گیرد؟ ﴿قل عسی أن یکون قریبا﴾ بگو: شاید نزدیک باشد؛ چون هرچه قرار باشد بیاید نزدیک است. ﴿یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده و تظنون إن لبثتم إلا قلیلا﴾ زنده شدنتان در روز «حشر اکبر» خواهد بود، روزی که پروردگار عز و جل در محشر شما را می‌خواند و شما فرمانش را اجابت می‌کنید، و از هول و هراس آنچه مشاهده می‌کنید گمان می‌برید که جز مدتی کوتاه در دنیا اقامت نداشته‌اید. ﴿و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن﴾ به بندگان باایمانم بگو: در محاوره و گفتگویشان سخنان شیرین و پاک به زبان بیاورند و لطیف‌ترین و نیکوترین عبارت را انتخاب کنند و مدام نیکو به زبان بیاورند. ﴿إن الشیطان ینزغ بینهم﴾ در حقیقت شیطان در بین انسان فساد و شر برمی‌انگیزد و به سبب سخن خشن و زشتی که از زبان می‌پرد، آتش فتنه و فساد را روشن می‌کند. ﴿إن الشیطان کان للإنسان عدوا مبینا﴾ عداوت و دشمنی شیطان با انسان از قدیم‌الایام

نمایان است، در کمین است چیزی از زبان ببرد تا به ایجاد دشمنی در بین انسان و برادرش بپردازد. ﴿ربکم أعلم بکم إن یشأ یرحمکم أو إن یشأ یعذبکم﴾ ای مردم! خدایتان به مکنونات قلبتان آگاهتر است. اگر بخواهد به شما توفیق ایمان می‌دهد و اگر بخواهد عمر شما را بر کفر و الحاد به آخر می‌رساند و شما را به سبب کفر و عصیان عذاب می‌دهد. ﴿و ما أرسلناك علیهم وکیلاً﴾ ای محمد! شما را به عنوان محافظ اعمال کفار نفرستاده‌ایم، تا آنها را به ایمان آوردن مجبور کنی، بلکه تو را برحذر دارنده فرستاده‌ایم، پس هرکس فرمانت را گردن نهد وارد بهشت می‌شود و هرکس از فرمانت روگردان شود راهی دوزخ می‌گردد. ﴿و ربك أعلم بمن فی السموات و الأرض﴾ از خصوص به عموم منتقل شده است. یعنی خدایت به احوال و مقدرات بندگانش داناتر است، بنابراین هرکس از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. و همو به سعادتمندان و شقاوتمندان آگاهتر است. آیه در رد مشرکین آمده است که نبوت حضرت محمدﷺ را بعید دانسته و می‌گفتند: یتیم ابوطالب چگونه پیامبر می‌شود؟ و آن بینوایان ناتوان و ضعیف چگونه به عوض بزرگان و سران جامعه یاران او می‌شوند؟ ﴿و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض﴾ بر مبنای علم خود بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده و به آنها مزایای ویژه‌ای اختصاص داده‌ایم. از جمله ابراهیم را به دوستی خود برگزیدیم، و در میان همه‌ی پیامبران فقط موسی با ما سخن گفت و ملوکیت و پادشاهی عظیمی را به سلیمان دادیم و محمد را به اسراء و معراج مشرف کردیم و او را آقا و سرور اولین و آخرین قرار دادیم. تمام این امور، کار خداوندی حکیم و دانا است که هیچ‌چیز خارج از دایره‌ی حکمتش اتفاق نمی‌افتد. ﴿و آتینا داود زبوراً﴾ و زبور را که مشتمل بر حکمت و «فصل خطاب» است بر داود نازل کردیم. ﴿قل ادعوا الذین زعمتم من دونه﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: آنهایی را بخوانید که گمان می‌کردید خدا می‌باشند. حسن گفته است: یعنی ملایک و عزیر و عیسی را بخوانید که می‌گفتید: آنها در نزد خدا شفیع ما می‌شوند.

﴿فلا يملكون كشف الضر عنكم و لا تحويلا﴾ آنها قدرت دفع بلا را از شما ندارند و نمی‌توانند آن را متوجه دیگری کنند. ﴿أولئك الذين يدعون يبتغون إلى ربهم الوسيلة أيهم أقرب﴾ آن خدایان که آنها را می‌خوانند، تلاش می‌کنند خود به خدا تقرب جسته و به وسیله‌ی طاعت و عبادت به او توسل می‌جویند. پس چگونه آنها را همراه با خدا می‌پرستند؟ ﴿و يرجون رحمته و يخافون عذابه﴾ و از طریق انجام عبودیت امید برخورداری از رحمت خدا را دارند و از کیفر و عقابش بیمناکند و در جلب رضایتش مسابقه می‌دهند. ﴿إن عذاب ربك كان محذورا﴾ عذاب خدایت شدید است و باید از آن برحذر بود و از حصول آن باید ترسید. ﴿و إن من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معذبوها عذابا شديداً﴾ هر یک از دیاری که ساکنانش کافر بوده و از فرمان خدا نافرمان باشند و پیامبران را تکذیب کنند، قبل از روز قیامت یا خدا آنها را نابود و ریشه‌کن نموده و یا عذاب سخت در مورد آنها اعمال می‌کند. ﴿كان ذلك في الكتاب مسطورا﴾ آن حکمی است که در لوح‌المحفوظ نوشته شده و تغییرپذیر نیست. ﴿و ما منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون﴾ مفسران گفته‌اند: مشرکان معجزاتی عظیم از پیامبر ﷺ درخواست می‌کردند، از جمله از او می‌خواستند صفا را به طلا تبدیل نموده و برای آنان کوه‌ها را هموار کند، آنگاه خدا به پیامبر ﷺ خبر داد در صورتی که خواسته‌های آنان برآورده شود و ایمان نیاورند، مستحق کیفر و عذاب و نابودی می‌شوند. اما حکمت خدا چنان اقتضا کرد که به آنها فرصت بدهد؛ زیرا می‌دانست در بین آنان هستند افرادی که ایمان بیاورند و از اولاد آنان افرادی باایمان پیدا می‌شوند، از این‌رو درخواست آنها را اجابت نکرد.[1] یا معنی آیه چنین است: هیچ امری مانع ما نشد که معجزات و خوارق مورد درخواست قومت را انجام دهیم جز تکذیب ملت‌های پیشین که آنها همچنین

۱ـ به سبب نزول مراجعه کنید.

معجزاتی را درخواست کردند و بعد از انجام‌شدن درخواستشان از در تکذیب درآمدند، در نتیجه آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم. ﴿و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها﴾ به قوم صالح شتر عطا کردیم که آیت و دلیلی نمایان و معجزه‌ای درخشان بود، اما بعد از این‌که آن را درخواست کردند و درخواستشان اجابت شد، به آن کافر شده و از در انکار درآمدند و به پاس اعمالشان خدا آنها را نابود کرد. ﴿و ما نرسل بالآیات إلا تخویفاً﴾ جز برای ترساندن بندگان از معاصی، آیات و نشانه‌های موجود در جهان هستی از قبیل زمین لرزه و رعد و برق و خسوف و کسوف را ارائه نمی‌دهیم. قتاده گفته است: خدا انسان را به دلایل مورد نظر خود می‌ترساند تا شاید عبرت بگیرند و از گمراهی برگردند.[1] ﴿و إذ قلنا لك إن ربك أحاط بالناس﴾ ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که به تو گفتیم: علم خدا به گذشته و آینده‌ی تمام انسان‌ها احاطه دارد. پس هیچ‌چیز از اوضاع و احوال آنان بر او پوشیده نیست، او به یقین می‌داند آنها ایمان نمی‌آورند، حتی اگر آیات و معجزات درخواستی آنها را برآورده نمایی. ﴿و ما جعلنا الرؤیا التی أریناك إلا فتنة للناس﴾ مشاهداتی را که در شب معراج به طور عیان به تو نشان دادیم، از قبیل شگفتی‌های زمین و آسمان جز به منظور آزمایش و امتحان مردم مکه نبود؛ زیرا بعد از این‌که پیامبر ﷺ آن را برای آنان باز گفت، او را تکذیب کردند و کافر گشتند و بعضی هم مرتد شدند.[2]
بخاری گفته است: از ابن‌عباس روایت شده است که مشاهدات عینی می‌باشد و پیامبر ﷺ در شب اسرا دید نه در خواب و رؤیا.[3] ﴿و الشجرة الملعونة فی القرآن﴾

۱ـ طبری ۱۵/۱۰۹. ۲ـ طبری ۱۵/۱۱۰.

۳ـ احدی از مسلمانان مرتد نشد بلکه عموم آنها صدق گفته‌ی پیامبر و آیه‌ی قرآن را تایید کردند و به یاوه‌های مشرکین وقعی ننهادند. محمد غزالی در فقه‌السیره آورده است: بعضی از نویسندگان گمان برده‌اند که بعضی از مسلمانان بعد از اسرا و معراج به عنوان تکذیب آن دو از دین برگشتند، دکتر «هیکل» اضافه می‌کند: بعد از بر زبان افتادن داستان اسرا و معراج، مسلمانان متزلزل شدند، تمام این موارد اشتباه است؛ زیرا نه در روایات و آثار تاریخی دلیلی بر آن

درخت نفرین شده در قرآن یعنی درخت زقوم را جز برای آزمایش مردم قرار نداده‌ایم. ابن‌کثیر گفته است: وقتی پیامبرﷺ به آنها گفت که بهشت و دوزخ و درخت زقوم را دیده است، آن را تکذیب کردند، حتی ابوجهل به صورت تمسخر گفت: برایمان خرما و کره بیاورید و مشغول خوردن خرما و کره شد و می‌گفت: بیایید زقوم بخورید به جز این زقومی را نمی‌شناسیم.[1] **﴿و نخوفهم فما یزیدهم إلا طغیانا کبیرا﴾** ما آن جماعت مشرک را از انواع عذاب و با دلایل بازدارنده می‌ترسانیم، اما آنها بیشتر بر کفر و گمراهی خود اصرار می‌ورزند و بر آن می‌افزایند، بنابراین خوارق برای آنان سودی در برندارد و معجزه‌ی اسراء و معراج و ترساندن آنها به درخت زقوم، جز تمسخر و استهزا و غرق شدن در گرداب گمراهی بر آنان نیفزود. سپس خدای متعال یادآور شد که سبب و انگیزه‌ی این گردنکشی، فقط نیرنگ و فریب شیطان است، از این‌رو به دنبال آن داستان شیطان را آورده و می‌فرماید: **﴿و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس﴾** ای محمد! به یاد بیاور وقتی را که به ملایک دستور دادیم به عنوان احترام برای آدم سجده ببرند و عموم آنها سجده بردند جز ابلیس که تکبر کرد و امتناع ورزید و فخرفروشی کرد و آدم را خوار دانست و گفت: **﴿قال أأسجد لمن خلقت طينا﴾** استفهام انکاری است. یعنی آیا من با این همه عظمت و بزرگی که دارم برای این ناتوان و حقیر سجده ببرم که او را از گل درست کرده‌ای؟ کی درست است والا برای پست و حقیر سجده برد؟ **﴿قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي﴾** ابلیس ملعون از روی حسادت و کفر به خدایش گفت: به من بگو: آیا این همان مخلوقی است که آن را بر من برتری داده‌ای؟ **﴿لئن أخرتن إلى يوم القيامة لأحتنكن ذريته إلا قليلا﴾** اگر تا روز قیامت مرا فرصت بدهی و تا آن موقع

موجود است، و نه بررسی و استنتاج خردمندانه چنان نتیجه‌ای را می‌دهد و ما نمی‌دانیم چگونه این را گفته‌اند. «فقه‌السیره» ص ۱۴۶. (مترجم).

۱ـ مختصر ۲/ ۳۸۶.

بگذاری زنده باشم، دمار از روزگارشان در می‌آورم و همه را منحرف و گمراه می‌کنم جز تعدادی قلیل از آنها.[1] ﴿قال اذهب فمن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم جزاء موفورا﴾ خدا فرمود: برو به تو فرصت دادم، تلاشت را بکن، آنگاه هر یک از نسل آدم از تو پیروی کند کیفر و عقاب تو و آنها آتش دوزخ است، کیفر و جزای کامل و وافی که برای شما چیزی از آن کاسته نمی‌شود. قرطبی گفته است: امر ﴿اذهب﴾ متضمن تحقیر و اهانت است؛ یعنی هر کاری می‌توانی بکن، ما تو را مهلت داده و رها کرده‌ایم.[2] ﴿و استفزز من استطعت منهم بصوتك﴾ و هرکس را می‌خواهی از راه به در ببری، او را خوار و نادان بگیر و تحریک نما و او را به فساد دعوت کن تا او را فریب دهی. ابن‌عباس گفته است: صوت شیطان یعنی تمام کسانی که مردم را به معصیت خدا فرا می‌خوانند. مجاهد گفته است: صوت شیطان یعنی آواز و ترانه و صدای موسیقی و لهو ولعب.[3] ﴿و أجلب عليهم بخيلك و رجلك﴾ تمام اعوان و انصارت و تمام سربازانت را اعم از سواره و پیاده بر آنان بسیج کن. طبری گفته است: یعنی سربازان سواره و پیاده‌ی خود را بر آنان بگمار و جارچیان را گسیل بدار که بانگ اطاعت از تو و معصیت از امر مرا جار بدهند. ابن‌عباس گفته است: «خیله و رجله» یعنی هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدا حرکت می‌کند.[4] و زمخشری گفته است: کلام به منزله‌ی تمثیل است، و شیطان در غلبه یافتن بر شخص فریب‌خورده به سوارکاری بی‌باک و چابک تشبیه شده است که بر قومی حمله‌ور شده و طوری بر آنان فریاد می‌کشد که از جایشان تکان خورده و از محل خود آشفته می‌گردند و با سربازان سواره و پیاده‌ی خود بر آنان یورش می‌برد، تا آنها را کاملاً نابود

۱ـ طبری ۱۱۶/۵، منظور از «قلیل» مسلمانان مخلصی است که خدا آنها را مصون می‌دارد.

۲ـ قرطبی ۲۸۸/۱۰.

۳ـ قرطبی ۲۸۸/۱۰.

۴ـ طبری ۱۱۸/۱۵.

کند.[1] ﴿و شارکهم فی الأموال و الأولاد﴾ و در مال و اولاد آنها خود را شریک قرار بده، یعنی آنها را وادار کن از طریق حرام مالی به دست بیاورند و در معصیت آن را مصرف کنند. و در مورد اولادشان اختلاط زن و مرد را تحسین کن تا فسق و فجور رواج پیدا کند و حرامزاده زیاد شود. ﴿وعدهم و ما یعدهم الشیطان إلا غرورا﴾ و وعده‌های فریبنده و نیرنگ‌آمیز و آرزوهای کاذب را به آنها بده، مانند وعده‌ی مبنی بر شفاعت بت‌ها، و وعده‌ی ثروتمند شدن با مال حرام و این‌که رحمت و بخشودگی خدا وسیع است. و وعده‌ی لذت و سرور در ارتکاب گناهان. شاعر گفته است:

خذوا بنصیب من سرور و لذة ... فكلّ و إن طال المدی يتصرّم

«از سرور و لذت سهمی برگیرید؛ چون دوران عمر انسان‌ها هر چند طولانی هم باشد، به سر می‌آید».

﴿إن عبادی لیس لك علیهم سلطان﴾ تو بر بندگان مخلص من سلطه‌ای نداری؛ چون آنها در حفظ و حمایت من قرار دارند. ﴿و كفى بربك وكيلا﴾ همین که خدا آنها را از شر و حیله‌ی تو محافظت کند، برای آنان کافی است. آنگاه خدا بندگان را متوجه احسان و نعمت‌هایش نموده و آثار قدرت و یگانگی خود را خاطر نشان کرده و می‌فرماید: ﴿ربکم الذی یزجی لکم الفلك فی البحر لتبتغوا من فضله﴾ ای مردم! پروردگار شما همان است که کشتی را در دریا به جریان انداخته تا در سفر و تجارت کرم و روزی خدا را بجویید. ﴿إنه كان بكم رحيما﴾ خدا نسبت به بندگان مهر و محبت دارد، از این‌رو وسایل آن را برای آنان آسان کرده است. ﴿و إذا مسكم الضر فی البحر ضل من تدعون إلا إیاه﴾ وقتی در دریا با سختی و مشکلی روبرو شوید و بیم غرق شدن داشته باشید، خدایان

۱ـ کشاف ۲/۲۷۸. سید قطب می‌گوید: این مجسم کردن وسایل گمراهی و استیلای بر قلوب و مشاعر و عقول است. این نبردی است پُر سرو صدا که در آن اصوات و بهادران و پیاده‌نظام به کار می‌روند، صداهای مهیبی برآورده می‌شود که دشمن را آشفته کرده و آنها را از سنگرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را در دام حیله و نیرنگ می‌اندازد. وقتی از سنگرها بیرون آمدند سواره‌نظام آنها را گرفته و پیاده‌نظام آنها را محاصره می‌کنند. الظلال ۱۵/۵۱.

مورد پرستش خود را از یاد می‌برید. و به جز الله فریادرسی نمی‌یابید که به دادتان برسد. انسان در چنان حالتی دست به دامان بت و وثن نمی‌شود و از مَلَک و فلک یاری نمی‌جوید، بلکه فقط دست تضرع و زاری را به سوی خدا بلند می‌کند. ﴿فلما نجاكم إلى البرّ أعرضتم﴾ بعد از این‌که شما را از غرق‌شدن نجات داد و شما را به خشکی آورد، از ایمان و اخلاص سر بر می‌تابید. ﴿وكان الإنسان كفورا﴾ سرشت انسان بر این است که نعمت‌های خدا را انکار کند و آنها را ناسپاس باشد. سپس آنان را از قدرت و عظمت خود ترسانده و می‌فرماید: ﴿أفأمنتم أن يخسف بكم جانب البر﴾ ای انسان‌ها! خدا شما را از غرق شدن و هراس دریا نجات داد اما آیا از این‌که خدا شما را در زمین فرو برد و شما را در دل آن پنهان کند، در امان هستید؟! شما همیشه و هر لحظه در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارید، پس چگونه از قهر و انتقام خدا خود را در امان می‌دانید؟ چرا که هر لحظه احتمال دارد که خدا با زمین لرزه و آتش و طوفان از شما انتقام بگیرد. ﴿أو يرسل عليكم حاصبا﴾ یا مانند قوم لوط شما را نیز سنگ‌باران کند و جانتان را بگیرد. ﴿ثم لاتجدوا لكم وكيلا﴾ سپس یاور و محافظی نخواهید یافت که شما را از عذاب خدا مصون بدارد. ﴿أم أمنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى﴾ یا در امان هستید که خدا باری دیگر شما را به دریا بازمی‌گرداند؟ ﴿فيرسل عليكم قاصفا من الريح﴾ پس در همان حال که در دریا هستید طوفانی شدید و ویرانگر بفرستد که همه‌چیز را در مسیرش بشکند و خُرد کند؟ ﴿فيغرقكم بما كفرتم﴾ آنگاه به سبب کفرتان شما را به کام و اعماق دریا بفرستد؟ ﴿ثم لاتجدوا لكم علينا تبيعا﴾ آنگاه احدی را نمی‌یابید که به خونخواهی برخیزد و یا به خاطر غرق کردن شما، ما را تحت تعقیب قرار دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أئذا كنا عظاما﴾ متضمن استفهام انکاری است، و تکرار کردن همزه در ﴿أئنا لمبعوثون﴾ و آوردن ان و لام تأکید به منظور نشان دادن و مجسّم نمودن انکار شدید آنان است.

۲ـ ﴿قل کونوا حجارة أو حدیداً﴾ حاوی ناتوان‌کردن و اهانت است.

۳ـ ﴿یرحمکم ... و یعذبکم﴾ و ﴿البر ... و البحر﴾ متضمن طباقند.

۴ـ ﴿و لاتحویلا﴾ متضمن ایجاز به حذف است؛ یعنی «و لاتحویل الضر عنکم» که به خاطر دلالت ماسبق حذف شده است.

۵ـ ﴿یرجون رحمته﴾ و ﴿و یخافون عذابه﴾ در بین دو جمله، مقابله‌ی لطیف برقرار است.

٦ـ ﴿و ما منعنا أن نرسل بالآیات﴾ متضمن اسناد مجازی است؛ زیرا در مورد خدا منع محال است؛ چون هیچ‌چیز مانع اراده‌ی او نمی‌شود. پس «منع» مجاز است و منظور از آن «ترک» است، یعنی سبب ترک فرستادن آیات همانا تکذیب پیشینیان است.

۷ـ ﴿الناقة مبصرة﴾ شامل مجاز عقلی است؛ چون از آنجایی که شتر سبب دیدن حق و هدایت است، دیدن به آن منسوب شده است، پس به خاطر علاقه‌ی سببیت مجاز عقلی در آن وجود دارد.

۸ـ ﴿و أجلب علیهم بخیلك و رجلك﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، وضع شیطان در تسلطش بر فریب خوردگان، به فرمانده‌ای تشبیه شده است که بر اسبی سوار شده و سربازانش را به حمله بردن بر دشمن فرا می‌خواند.

۹ـ ﴿إنه کان بکم رحیما﴾ متضمن تعلیل است؛ چون برای ماسبق یعنی حرکت و تسخیر کشتی در دریا تعلیل به شمار می‌آید.

یادآوری: لفظ ﴿الرؤیا﴾ بیشتر برای دیدن در خواب به‌کار می‌رود و اگر دیدن با چشم باشد، برای آن ﴿رؤیة﴾ به‌کار برده می‌شود. یعنی با ﴿تـأ﴾ مصدری می‌آید. و فرموده‌ی خدا: ﴿و ما جعلنا الرؤیا التـی أریناك إلا فتنة للناس﴾ به صورت غیر غالب آمده است؛ زیرا منظور از آن، رؤیت و مشاهده‌ی بصری است که پیامبر ﷺ در اسرا و معراج آن را با چشم دیده است. در این مورد نظر ابن‌عباس بیان شد که می‌گوید: «رؤیا» به معنی دیدن با چشم است که پیامبر ﷺ در شب اسراء آن را دید و اگر رؤیای

در حال خواب بود؛ دیگر برای مردم امتحان و آزمایش نمی‌شد و بعضی از اسلام برنمی‌گشتند.[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً ﴿٧٠﴾ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴿٧١﴾ وَ مَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً ﴿٧٢﴾ وَ إِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَ إِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً ﴿٧٣﴾ وَ لَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً ﴿٧٤﴾ إِذاً لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً ﴿٧٥﴾ وَ إِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ إِذاً لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٧٦﴾ سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً ﴿٧٧﴾ أَقِمِ ٱلصَّلَاةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱللَّيْلِ وَ قُرْآنَ ٱلْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً ﴿٧٨﴾ وَ مِنَ ٱللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً ﴿٧٩﴾ وَ قُل رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ ٱجْعَل لِي مِن لَدُنكَ سُلْطَاناً نَصِيراً ﴿٨٠﴾ وَ قُلْ جَاءَ ٱلْحَقُّ وَ زَهَقَ ٱلْبَاطِلُ إِنَّ ٱلْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً ﴿٨١﴾ وَ نُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً ﴿٨٢﴾ وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَئُوساً ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلاً ﴿٨٤﴾ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٨٥﴾ وَ لَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً ﴿٨٦﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّكَ إِنَّ

۱ـ قبلاً بیان شد که بر اثر آن هیچ کس مرتد نشده است. (مترجم).

فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيراً ﴿٨٧﴾ قُل لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿٨٨﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً ﴿٨٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا مواردی از نعمت‌های خود از قبیل به حرکت درآوردن کشتی‌ها در دریا و نجات دادن انسان‌ها از غرق شدن را یادآور شد، به ذکر دیگر نعمت‌هایی پرداخت که به انسان داده و این‌که آنها را بر سایر مخلوقات برتری داده است. سپس مقام و درجات انسان را در آخرت بیان کرده و بعد از آن پیامبر ﷺ را از پیروی از هوی و آرزوهای مشرکین برحذر داشته است.

معنی لغات: ﴿بإمامهم﴾ امام در لغت به انسانی گفته می‌شود که دیگری از او تقلید کند و از او پیروی نماید، اعم از این‌که تقلید در هدایت باشد، یا گمراهی. امام به برنامه‌ی اعمال نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا انسان تابع نامه‌ی عمل خود می‌باشد، او را به جهنم ببرد یا به بهشت. ﴿فتيلا﴾ فتیل عبارت است از پوسته‌ای که بر شکاف هسته قرار دارد و به صورت ضرب‌المثل برای چیز بی‌ارزش به کار می‌رود، قطمیر و نقیر نیز به همین معنی به‌کار می‌روند. ﴿تركن﴾ مایل می‌شوی. ﴿ليستفزونك﴾ استفزاز یعنی در تنگنا قرار دادن کسی تا وادار به ترک وطن و غیره بشود. ﴿و تحويلا﴾ تغییر و تبدیل. ﴿لدلوك﴾ دلوک یعنی: غروب. **دلكت‌الشمس**، یعنی آفتاب غروب کرد. ابو عبیده و ابن قتیبه گفته‌اند: **دلوك** یعنی غروب. ذی‌الرمه سروده است:

مصابيح ليست باللواتي تقودها　　　نجومٌ و لا بالآفلات الدّوالكِ

«چراغ‌هایی است اما نه از نوع ستارگانی که مردم را هدایت می‌کنند و نه از آن‌گونه که غروب می‌نمایند».

ازهری گفته است: اصل دلوک به معنی کج‌شدن و تمایل پیدا کردن است. ﴿مالت الشمس للزوال و مالت للغروب﴾ یعنی به سوی غروب کج و مایل شد. ﴿غسق﴾ تیره. غسق اللیل یعنی تیرگی شب، آنگاه که شب به اوج تیرگی می‌رسد. ﴿فتهجد﴾ تهجد یعنی نماز شبانه بعد از بیدار شدن. هجود به معنی خواب است شاعر می‌گوید:

ألا طـرقتْنا و الرِّفـاق هـجود فباتت بعَلّاتِ النَّوال تجودُ[۱]

«شب هنگام وقتی همراهان در خواب بودند، به ما سرزد و عطایا و کرم خود را بر ما ارزانی داشت».

﴿زهق﴾ زایل و باطل گشت. ﴿نأی﴾ دور شد. نأی به معنی دوری است. ﴿ظهیرا﴾ یار و یاور.

سبب نزول: از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت شده است: قریش به یهودیان گفتند: چیزی به ما بگویید که از این مرد بپرسیم. گفتند: از او درباره‌ی روح سؤال کنید. بدین مناسبت خدا آیه‌ی ﴿و یسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربی...﴾ را نازل کرد.[۲]

تفسیر: ﴿و لقد کرمنا بنی آدم﴾ با اعطای عقل و علم و قدرت بیان و تسخیرکردن تمام آنچه در عالم هستی وجود دارد، نسل و اولاد آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم و آنان را شریفتر و گرامی‌تر کردیم. ﴿و حملناهم فی البر و البحر﴾ و در خشکی و دریا آنها را بر پشت چهارپایان و کشتی‌ها سوار کردیم. ﴿و رزقناهم من الطیبات﴾ و آنها را از لذاید و خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها روزی دادیم. مقاتل گفته است: یعنی از روغن و عسل و کره و خرما و حلوا و شیرینی روزی دادیم، و روزی حیوان را کاه و علوفه و استخوان و غیره قرار دادیم. ﴿و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا﴾ و آنها را بر جمیع مخلوقات و سایر جانداران از جن و چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی و پرندگان برتری دادیم. ﴿یوم ندعوا کل أناس بإمامهم﴾ روز حشر را به یاد داشته باش که هر انسانی را

۱ـ قرطبی ۱۰/۳۰۸. ۲ـ اسباب نزول واحدی ص ۱۲۸.

فرامی‌خوانیم تا نامه‌ی عمل خود را دریافت کند و جزایش را بگیرد. امام نامه‌ای است که اعمال انسان در آن ثبت شده است و آیه‌ی ﴿وکل شيء أحصيناه في إمام مبين﴾ این نظر را تقویت می‌کند. ابن‌عباس گفته است: امام یعنی عمل املا شده و مکتوب. آنگاه هر پرهیزگار و از خداترسی زنده می‌شود و نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهند، وقتی آن را بخواند به خود بشارت می‌دهد و شادباش می‌گوید.[1] ﴿فمن أوتي كتابه بيمينه﴾ پس نیکبختانی که نامه‌ی عمل خود را به دست راست می‌گیرند، همان پرهیزگاران و اهل بصیرت و خرد می‌باشند. ﴿فأولئك يقرؤون كتابهم﴾ حسنات و نیکی‌های خود را با شادی و سرور می‌خوانند؛ چون نامه‌ی عمل را به دست راست گرفته‌اند. ﴿و لايظلمون فتيلا﴾ و پاداش اعمال خود را بدون کم و کاست دریافت می‌دارند و چیزی از آن کسر نمی‌شود حتی به اندازه‌ی فتیل. یعنی حتی به اندازه‌ی پوشش ضعیفی که در وسط هسته قرار دارد. ﴿و من كان في هذه أعمى﴾ هرکس در این دنیا کور باشد و به هدایت و حق و خیر راه نیافته باشد، ﴿فهو في الآخرة أعمى و أضل سبيلا﴾ در آخرت به شیوه‌ای شدیدتر کور است و راه سعادت و رستگاری را نمی‌یابد.[2] قتاده گفته است: آنکه در این دنیا از دیدن نعمت‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز خدا نابینا باشد، چنین انسانی از دیدن اموری که از دید او نهان است و به آخرت مربوط می‌شود، نابیناتر و گمراه‌تر است. ﴿و إن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك﴾ ای محمد! نزدیک بود مشرکین تو را از بعضی از اوامر و نواهی که از جانب خدا به تو وحی شده بود منحرف کنند. ﴿لتفتري علينا غيره﴾ تا تو را وادار کنند مطالبی غیر از آنچه ما به تو وحی کردیم و مخالف با تعالیم آن بیاوری.

۱ـ طبری ۱۲۶/۱۵. ابن‌کثیر هم این را ترجیح داده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از امام، پیشوای هدایتگر یا پیشوای گمراه‌کننده است. عده‌ای هم می‌گویند: منظور پیامبران آنها می‌باشد.

۲ـ تمام اینها از کوری دل ناشی می‌شود. و عده‌ای می‌گویند: منظور این است که آنها در قیامت به صورت کور محشور می‌شوند؛ چراکه خدا فرموده است: ﴿و نحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا و بكما و صما﴾ تا آخر آیه.

﴿و إذا لاتخذوك خليلا﴾ اگر آرزوی آنها را برآورده کنی تو را به عنوان رفیق و دوست می‌پذیرند. مفسران گفته‌اند: مشرکین بسی تلاش کردند که پیامبرﷺ از ادامه‌ی دعوتش دست بردارد؛ از جمله آنها با پیامبرﷺ توافق کردند که در مقابل ترک عیبجویی از خدایان آنها و معتقدات پدرانشان، آنها حاضرند خدای او را پرستش کنند. و بعضی از آنها بر سر این مطلب با پیامبر به توافق رسیدند که سرزمین آنها همانند بیت‌العتیق که خدا آن را حرام قرار داده است، حرام گردد. و بعضی از بزرگان هم درخواست کردند که برای آنان مجلسی غیر از مجلس بینوایان قرار دهد، اما خدا او را از شر آنان محفوظ کرد و به او فرمان داد که به مخلوق تکیه نکند، بلکه پشتیبان و نگه‌دارنده‌ی او فقط خداست.[1] ﴿و لولا أن ثبتناك﴾ اگر تو را برحق ثابت قدم نمی‌داشتیم و تو را محفوظ نمی‌کردیم، ﴿لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا﴾ نزدیک بود به آنها رو بیاوری و در مورد درخواستشان با آنان سازش کنی. ﴿إذا لأذقناك ضعف الحياة و ضعف الممات﴾ اگر به آنها رو می‌آوردی عذاب دنیا و آخرت را برایت چند برابر می‌کردیم؛ زیرا گناه شخص بزرگ، جرم بزرگی به شمار می‌آید و مستحق عذاب مضاعف است. غرض از آیه بیان فضل و کرم خدا بر پیامبرﷺ و استوار نمودن وی برحق و مصون داشتن وی از فتنه می‌باشد. و اگر خدا او را به حال خود را رها می‌کرد مقداری به آنها توجه می‌کرد. ﴿لولا﴾ حرف امتناع وجود است؛ یعنی به سبب عصمت و تثبیت خدا، روآوردن تو به آنها ممتنع بود. بنابراین در آیه چیزی که نقص قدر و منزلت حضرت رسولﷺ را نشان بدهد موجود نیست. بلکه آیه متضمن فضل و کرم خدا بر پیامبرﷺ است. ﴿ثم لاتجدلك علينا نصيرا﴾ آنگاه یار و یاوری نمی‌یابی که عذاب ما را از تو برطرف کند.

۱ـ ابن‌عباس گفته است: پیامبرﷺ معصوم بود اما این برای آشنا کردن امت است تا هیچ‌یک از آنها در مورد احکام و شرایع خدا به مشرکین رو نیاورند. قرطبی ۱۰/ ۳۰۰.

﴿و إن کادوا لیستفزونك من الأرض لیخرجوك منها﴾ با این‌که نزدیک بود مشرکین به حیله و نیرنگ و آشفته کردن تو، از سرزمین مکه بیرونت کنند. ﴿و إذا لایلبثون خلافك إلا قلیلاً﴾ اگر شما را بیرون می‌کردند مطابق سنت تغییرناپذیر خدا در مورد آنان که پیامبران خود را از وطن اخراج می‌کردند، بعد از اخراج تو، خودشان نیز چندان نمی‌ماندند. قتاده گفته است: مردم مکه قصد اخراج پیامبرﷺ را از مکه کردند. و اگر چنان کاری را انجام می‌دادند، فرصت و مهلت نمی‌یافتند. اما خدای متعال مانع شد آنها پیامبرﷺ را اخراج کنند تا این‌که خود فرمان هجرتش را داد.[1] ﴿سنّة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا﴾ چنین امری رسم و عادت خدا بود، هر امتی که پیامبر خود را بیرون می‌راندند خدا آن امت را نابود می‌کرد. ﴿و لاتجد لسنّتنا تحویلا﴾ سنت و عادت ما را تغییرپذیر نخواهی یافت. ﴿أقم الصلاة لدلوك الشمس إلی غسق اللیل﴾ ای محمد! بر ادای نماز در وقت مقررش پایدار باش، وقت مقرر آن عبارت است از زوال آفتاب در موقع نیمروز تا وقت تاریکی شب. ﴿و قرآن الفجر﴾ و نماز فجر را اقامه کن. چون طول دادن به قرائت قرآن در آن مطلوب است، به «قرآن فجر» موسوم شده است. ﴿إن قرآن الفجر کان مشهودا﴾ ملایک شب و روز آن را مشاهده می‌کنند و بر آن گواهی می‌دهند. در حدیث آمده است: فرشتگان شب و روز به نوبت مراقب شما می‌باشند و در موقع نماز عصر و نماز صبح با هم جمع می‌شوند ... تا آخر حدیث. مفسران گفته‌اند: این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد؛ چراکه «دلو شمس» یعنی زوال خورشید که وقت نماز ظهر و عصر است، و «غسْق اللیل» که عبارت است از تاریکی شب، به نماز مغرب و عشاء اشاره می‌کند. و «قرآن‌الفجر» یعنی نماز صبح. بدین‌ترتیب آیه به صورت اشاره نمازهای پنجگانه را بیان می‌کند.[2]

۱ـ تفسیر کبیر ۲۱/ ۲۳.

۲ـ قرطبی گفته است: به اجماع جمعی از مفسرین این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد.

﴿و من الليل فتهجد به نافلة لك﴾ شب هنگام از خواب برخيز و نماز شب و قرآن بخوان تا فضيلت و خير فراوان به دست بياوری. ﴿عسی أن يبعثك ربك مقاما محمودا﴾ اميد است که در روز قيامت خدا تو را در مقامی قابل ستايش قرار دهد، که در آن اولين و آخرين تو را ثناگو باشند، و اين مقام عبارت است از مقام «شفاعت عظمی». مفسران گفته‌اند: ﴿عسی﴾ در کلام خدا معنی تحقيق می‌دهد؛ زيرا وعده‌ی خداوند کريم غيرقابل تخلف است. به همين خاطر ابن‌عباس گفته است: عسی از طرف خدا معنی وجوب و تعيين می‌دهد. ﴿و قل رب أدخلنی مدخل صدق﴾ بگو: خدايا! به طور نيکو مرا در قبر قرار بده. ﴿و أخرجنی مخرج صدق﴾ و در موقع بعث مرا به صورتی نيکو از قبر بيرون بياور. نظر ابن‌عباس چنين است. و حسن و ضحاک گفته‌اند: منظورش وارد شدن به مدينه‌ی منوره و خارج شدن از مکه‌ی مکرمه می‌باشد، که مشرکين بعد از اين‌که توطئه‌ی قتلش را چيدند او را از مکه اخراج کردند.[1] ﴿و اجعل لی من لدنك سلطانا نصيرا﴾ از جانب خودت برای من نيرو و يارانی فراهم فرما که مرا ياری دهند به نحوی که بر دشمنانت غالب آيم و به وسيله‌ی آن دين تو را استوار بدارم. خدا دعايش را مستجاب کرد او را بر دشمنان غالب کرد و دين او را بر ساير اديان فايق گرداند. ﴿و قل جاء الحق و زهق الباطل﴾ و بگو: فروغ و پرتو حق يعنی اسلام درخشيدن گرفت و باطل و باطل‌جويان يعنی کفر و بت‌پرستی نابود و زايل شد. بعد از فروغ نور ايمان، شرک و بت‌پرستی بساطش را برچيد. ﴿إن الباطل کان زهوقا﴾ ديگر جايی برای باطل موجود نيست و ثبوت و بقايی نخواهد داشت؛ زيرا آشفته و متلاشی گشته است. اگر چه باطل دنگ و فنگی دارد اما بسان آتشی که در علفزاری خشکيده شعله‌ور شده باشد به سرعت خاموش گشته و از ميان می‌رود،

۱ـ طبری اين قول را برگرفته و مشهور نيز همان است، اما معنی اول ظاهرتر است؛ زيرا قبل از آن لفظ بعث آمده است. منظور از دعا اين است که بر ايمان بميرد و بر ايمان زنده شود.

مدتی زبانه کشیده اما بعداً فروکش کرده و خاموش می‌شود. روایت شده است وقتی که پیامبرﷺ در سال فتح وارد مکه شد، در اطراف کعبه سی‌صد و شصت بت قرار داشت. پیامبرﷺ با چوبی که در دست داشت آنها را می‌زد و می‌گفت: ﴿جاءالحق و زهق‌الباطل إن الباطل کان زهوقا﴾، تمام بت‌ها واژگون گشته و آنگاه پیامبرﷺ دستور شکستن آنها را داد و شکسته شدند.[1] ﴿و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين﴾ در قرآن آیاتی نازل می‌کنیم که نهاد را از بیماری نادانی و گمراهی شفا می‌دهد و چرک و آلودگی هوی را از نفس پاک می‌کند و حسد و آزمندی را می‌زداید. و نیز آیاتی را نازل می‌کنیم که در بردارنده‌ی رحمت و هدایت برای مؤمنان می‌باشند و ایمان و حکمت و خیر فراوان را با خود می‌آورند. ﴿و لایزید الظالمین إلا خسارا﴾ وقتی کافران به این قرآن گوش می‌دهند، جز هلاک و نابودی چیزی به آنها نمی‌افزاید؛ چون آن را قبول ندارند، در نتیجه کفر و گمراهیشان افزایش می‌یابد. ﴿و إذا أنعمنا علی الإنسان أعرض و نأی بجانبه﴾ وقتی انواع نعمت‌ها را از قبیل سلامت و آسایش و بی‌نیازی به انسان عطا کنیم، از اطاعت و بندگی خدا روی گردان شده و از روی تکبر و غرور، از خدا دور می‌شود. ﴿و إذا مسه الشر کان یئوسا﴾ و هنگامی که با سختی و مصایب روبرو شود، از رحمت خدا مأیوس و نومید می‌گردد. آیه تمثیل سرکشی انسان است که در زمان وفور نعمت، غرور و ولخرجی و تکبر بر او چیره گشته و وقتی با سختی روبرو شود، نومید می‌گردد. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إن الإنسان خلق هلوعا إذا مسّه الشر جزوعا و إذا مسّه الخير منوعا﴾.
﴿قل کل یعمل علی شاکلته﴾ بگو: در هدایت و گمراهی، هر یک به روش و نهج خود عمل می‌کند. پس اگر نفس انسان روشن و پاک باشد، اعمال نیک و شایسته از او سر می‌زند. و اگر نهادش منحرف و کافر باشد، اعمال نکوهیده و تبهکارانه از او سر می‌زند.

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۲۱/۲۳ و بخاری اصل حدیث را اخراج کرده است.

﴿فربكم أعلم بمن هو أهدى سبيلا﴾ خدایتان به آنکه راه هدایت را در پیش گرفته و به آنکه طریق گمراهی را برگرفته است، داناتر و آگاهتر است و جزای هر یک را مطابق عملش خواهد داد. ﴿و یسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربی﴾ ای محمد! کفار از تو می‌پرسند: روح چیست؟ و حقیقت آن چگونه است؟ به آنها بگو: روح جزو اسرار نهانی است که جز خدای متعال احدی آن را نمی‌داند. ﴿و ما أوتیتم من العلم إلا قلیلا﴾ ای انسان! جز مقداری اندک علم به شما عطا نشده است؛ چون آگاهی شما نسبت به علم خدا بسی ناچیز است. ﴿و لئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا إلیك﴾ اگر بخواهیم همین قرآن را که از جانب خدای رحمان به تو وحی شده است، از سینه‌ات پاک می‌کنیم و آن را می‌بریم و چنین عملی در توان ما می‌باشد. ﴿ثم لاتجدلك به علینا وکیلاً﴾ آنگاه بعد از رفتنش هیچ‌کس را نمی‌یابی که واسطه شود تا ما آن را به تو مسترد داریم. ﴿إلا رحمة من ربك﴾ اما به عنوان مهر و رحمت از جانب خدا آن را در سینه‌ی تو و یارانت حفظ کرده‌ایم. ﴿إن فضله كان علیك كبیراً﴾ فضل و منت خدا بر تو بسی عظیم است، که قرآن را بر تو نازل کرده و مقام محمود و ستوده را به تو عطا کرده و تو را خاتم پیامبران و سرور اولین و آخرین قرار داده است. منظور آیه منت نهادن بر پیامبرﷺ و برحذر داشتن او از زیاده‌روی و تفریط است. و هر چند او مورد خطاب است اما مقصود امتش می‌باشد. ﴿قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القران لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا﴾ بگو: اگر تمام فصیحان و بلیغان انس و جن گرد هم آیند که شبیه این قرآن را بیاورند، حتی اگر به یکدیگر کمک و مساعدت کنند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند؛ زیرا چنین امری خارج از دایره‌ی توان آنها قرار دارد، و هیچ‌کس توانایی آن را ندارد. ﴿و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل﴾ دلایل قاطع و یقین‌زا را برای آنان بیان کرده و به وسیله‌ی دلایل و عبرت و پند و اندرز، حق را برایشان توضیح داده و تشویق و تحذیر را برای آنان بیان کردیم. ﴿فأبی أكثر الناس إلا كفورا﴾ با وجود دلایل

قاطع و حجت واضح، اکثر مردم امتناع ورزیدند و جز انکار حق و تکذیب خدا و پیامبر چیزی را نپذیرفتند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**کل أناس بإمامهم**﴾ متضمن استعاره می‌باشد. امام یعنی پیشنماز. در اینجا برای نامه‌ی اعمال استعاره شده است؛ زیرا نامه‌ی اعمال همراه انسان است و در روز قیامت در پیشاپیش انسان قرار دارد.

۲ـ ﴿**و لایظلمون فتیلا**﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. ضرب‌المثلی است که برای قلّت به‌کار می‌رود؛ یعنی از پاداش و اجر عملش حتی به اندازه‌ی پوسته‌ی نازکی که وسط هسته قرار دارد کاسته نمی‌شود.

۳ـ ﴿**ضعف الحیاة و ضعف الممات**﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿**و قرآن الفجر**﴾ متضمن مجاز مرسل است. جزء بر کل اطلاق شده است؛ یعنی منظور از «قرآن الفجر» نماز است؛ چون قرائت جزئی از نماز است. پس علاقه جزئیت است.

۵ـ در ﴿**إن قرآن الفجر کان مشهودا**﴾ که بعد از ﴿**و قرآن الفجر**﴾ آمده است، اسم ظاهر به جای ضمیر به‌کار رفته است.

۶ـ ﴿**فمن أوتی کتابه بیمینه ... و من کان فی هذه أعمی**﴾ که بعد از ذکر نامه‌ی عمل ذکر شده‌اند، متضمن تفصیل بعد از اجمال است.

۷ـ ﴿**أدخلنی مدخل صدق**﴾، ﴿**و أخرجنی مخرج صدق**﴾، ﴿**جاءالحق**﴾ و ﴿**زهق الباطل**﴾ شامل مقابله می‌باشند.

۸ـ ﴿**أنعمنا علی الإنسان ... و إذا مسه الشر**﴾ اسناد خیر به خدا و اسناد شر به غیر خدا برای تعلیم ادب است در مقابل خدا.

لطیفه: آورده‌اند که یکی از عالمانی که وجود مجاز و استعاره را در قرآن انکار می‌کرد نزد شیخی فاضل می‌رود که ادعای او را در مورد وجود مجاز و استعاره در قرآن

رد می‌کند. آن عالمِ منکر، نابینا بود. شیخ به او گفت: در مورد آیه‌ی ﴿و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضل سبیلا﴾ چه می‌گویی؟ آیا منظور همان کوری حقیقی است یا منظور مجاز است که عبارت است از کوری بصیرت؟ منکر مبهوت شده و بی‌دلیل ماند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ ٱلْأَرْضِ يَنْبُوعاً ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِن نَّخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ ٱلْأَنْهَارَ خِلاَلَهَا تَفْجِيراً ﴿٩١﴾ أَوْ تُسْقِطَ ٱلسَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَ ٱلْمَلاَئِكَةِ قَبِيلاً ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي ٱلسَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولاً ﴿٩٣﴾ وَ مَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ ٱللهُ بَشَراً رَسُولاً ﴿٩٤﴾ قُل لَوْ كَانَ فِي ٱلْأَرْضِ مَلاَئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَلَكاً رَسُولاً ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ﴿٩٦﴾ وَ مَن يَهْدِ ٱللهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ وَ مَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمّاً مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً ﴿٩٧﴾ ذٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ﴿٩٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ ٱللهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً ﴿٩٩﴾ قُل لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْإِنفَاقِ وَ كَانَ ٱلْإِنسَانُ قَتُوراً ﴿١٠٠﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُوراً ﴿١٠١﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ بَصَائِرَ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِنَ

ٱلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَن مَعَهُ جَمِيعاً ﴿۱۰۳﴾ وَ قُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائِيلَ ٱسْكُنُوا ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ ٱلْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً ﴿۱۰۴﴾ وَ بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿۱۰۵﴾ وَ قُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنزِيلاً ﴿۱۰۶﴾ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً ﴿۱۰۷﴾ وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً ﴿۱۰۸﴾ وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ﴿۱۰۹﴾ قُلِ ٱدْعُوا ٱللهَ أَوِ ٱدْعُوا ٱلرَّحْمٰنَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ ٱلْأَسْمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ٱبْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ﴿۱۱۰﴾ وَ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلهِ ٱلَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي ٱلْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُن لَهُ وَلِيٌّ مِنَ ٱلذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً ﴿۱۱۱﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در آیات پیشین خدای متعال از قرآن و دلایل استوار و روشنی که در آن بر صدق و درستی پیامبر ارائه شده است، سخن به میان آورد و مشرکین را به مبارزه طلبید، که ضعف و ناتوانی آنان در مقابل اعجاز قرآن نمایان شد و سر ناتوانی فرو هشتند، در اینجا نیز نمونه‌هایی از گردنکشی و گمراهی مشرکین را که در قالبِ درخواست معجزات مادی، نمود پیدا می‌کرد، متذکر شده است. سپس به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ در رابطه با تکذیب مشرکین مکه، داستان حضرت موسی را یادآور شده است که با وجود خوارق و معجزات فراوانی که از جانب حضرت موسی ظاهر شد، باز فرعون و فرعونیان به تکذیب او برخاستند. آنگاه با ارائه‌ی دلایل مبنی بر قدرت و یگانگی خدا سوره‌ی مبارک خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿کسفا﴾ قطعه‌ها. جمع کسفه است. مانند دمنة و دمن. کسفت الثوب کسفا؛ یعنی لباس را تکه تکه کردم. فراء گفته است: شنیدم عربی به بزاز گفت: أعطنی

کسفة یعنی تکه پارچه‌ای به من بده.[1] ﴿قبیلا﴾ به طور آشکار و قابل رؤیت. ﴿ترق﴾ صعود می‌کنی. ﴿خبت﴾ زبانه‌ی آتش فرو نشست. خمدت: آتش از شعله افتاد. همدت: یعنی به کلی خاموش و سرد شد. ﴿قتورا﴾ بخیل، خسیس. ﴿مثبورا﴾ هلاک. گفته می‌شود: ثبر الله العدوَّ؛ یعنی خدا دشمن را نابود کند. ﴿لفیفا﴾ لفیف تجمعی است از قومیت‌های گوناگون. جوهری گفته است: لفیف یعنی اجتماعی از قبایل مختلف. ﴿مُکْث﴾ طول توقف و اقامت، مَکَثَ: یعنی بسیار اقامت گزید. ﴿تخافت﴾ به آرامی و زیر لبی سخن گفتن به طوری که دیگری آن را نشنود. ﴿الأذقان﴾ جمع ذقن به معنی چانه و محل به هم رسیدن دو آرواره می‌باشد. شاعر گفته است:

فخرّوا لأذقان الوجوه تنوشهم   سباعٌ من الطیر العوادي و تنتف

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که سران قریش در کعبه اجتماعی تشکیل دادند و گفتند: محمد را بخوانید و با او گفتگو و بحث کنید، و او را وادار نمایید که دست از کارش بردارد. به او خبر دادند که بزرگان و اشراف قومت گرد هم نشسته‌اند و می‌خواهند با شما صحبت کنند. محمد به سرعت نزد آنان آمد ـ سخت علاقمند هدایت آنها بود ـ آنگاه به او گفتند: محمد ما به یاد نداریم در بین اعراب هیچ کس مانند تو برای قوم و قبیله‌اش دردسر و زحمت ایجاد کرده باشد. پدران را ناسزا گفتی، و به دین ما عیب و ایراد گرفتی، ما را بی خرد و اندیشه خواندی و در جمع ما تفرقه ایجاد کردی. پس اگر در ورای این مطلب خواهان مال و ثروت هستی، آنقدر مال در اختیارت قرار می‌دهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر در پی کسب مقام و منزلت اجتماعی هستی، تو را سرور و بزرگ خود قرار می‌دهیم. و اگر دچار جن‌زدگی شده‌ای، ما حاضریم با هزینه‌ی خودمان برایت طبیب بیاوریم تا بهبود بیابی یا با وجود این نمی‌توانیم برای تو کار مفیدی انجام

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۵٦/٢١.

دهیم که در آن‌صورت معذور خواهیم بود. پیامبرﷺ فرمود: مرضی که می‌گویید ندارم، چشم طمع به اموال شما ندوخته‌ام و سروری شما را نمی‌جویم و پادشاهی شما را نمی‌خواهم. اما خدا مرا به عنوان پیامبر شما مبعوث فرموده است. اگر آن را از من بپذیرید، باعث آسایش دنیا و آخرت شما می‌شود، و اگر از قبول آن امتناع ورزید، منتظر فرمان خدا می‌مانم تا در بین من و شما حکم کند. آنگاه گفتند: ای محمد! مادامی که پیشنهادهای ما را نمی‌پذیری، از خدایت بخواه که این کوه‌ها را برای ما هموار سازد و رودها را برایمان جاری کند، و بعضی از پدران ما را زنده کند تا در مورد درستی گفته‌هایت از آنها سؤال کنیم. می‌دانی که هیچ‌کس مانند ما در روی زمین در تنگنا و سختی معیشت قرار ندارد. و از او بخواه برایت باغ و بستان و خزانه و گنج و طلا و نقره فراهم کند و تو را از ما بی‌نیاز کند. آنگاه آیه‌ی **﴿و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجرلنا من الأرض ينبوعا﴾** نازل شد.(۱)

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که پیامبرﷺ در مکه پنهان و مخفی بود. و هنگامی که با یارانش نماز می‌خواند قرآن را با صدای بلند می‌خواند. وقتی مشرکین آن را می‌شنیدند به قرآن و به نازل‌کننده‌اش و به آنکه قرآن بر او نازل شده است، ناسزا می‌گفتند، آنگاه آیه‌ی **﴿و لاتجهر بصلاتك و لاتخافت بها و ابتغ بين ذلك سبيلا﴾** نازل شد.(۲)

تفسیر: ﴿و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا﴾ بعد از این‌که اعجاز قرآن مشخص شد و آنها ملزم و مغلوب شدند، با درخواست کردن آیات و خوارق، به دلیل‌تراشی و بهانه‌جویی پرداختند. یعنی مشرکین گفتند: ای محمد! تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر این‌که زمین مکه را بشکافی و برای ما چشمه‌ی آبی از آن بیرون جهد که بدون انقطاع آب فراوان از آن بجوشد و فوران کند. **﴿أو تكون لك جنة من نخيل و عنب﴾** یا این‌که باغی داشته باشی که انواع درخت نخل و انگور در آن باشد. **﴿فتفجر الأنهار**

۱ـ زادالمسیر ۸۵/۵. ۲ـ اسباب نزول ص ۱۷۰.

خلالها تفجیرا﴾ که در آن رودهای خروشانی در جریان باشد و در وسط آن با قدرت و وفور روان گردد. **﴿أو تسقط السمآء کما زعمت علینا کسفا﴾** این درخواست سوم آنها می‌باشد. یعنی یا آسمان تکه‌تکه بر سر ما سقوط کند، همان‌طور که ما را از آن می‌ترسانی و خود گمان می‌بردی، در صورتی که تو را تصدیق نکنیم خدا به وسیله‌ی آن ما را عذاب خواهد داد.

مفسران گفته‌اند: کفار به آیه‌ی **﴿إن نشأ نخسف بهم الأرض أو نسقط علیهم کسفا من السماء﴾** اشاره کرده‌اند. **﴿أو تأتی بالله و الملائکة قبیلاً﴾** یا این‌که خدا و فرشتگان را در مقابل دید و چشم ما قرار دهی و ما آنها را با چشم خود مشاهده کنیم. **﴿أو یکون لك بیت من زخرف﴾** یا قصر باشکوه و مجلل و بزرگی که از طلا ساخته شده باشد داشته باشی. **﴿أو ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه﴾** این هم درخواست ششم و آخرین پیشنهاد آنها است که همگی آنها بر ابلهی و نادانی آنان دلالت دارند؛ چرا که عادت و سنت خدا و حکمت او را در میان خلق نمی‌دانند. یعنی ای محمد! یا این‌که با پلکان به آسمان صعود کنی و ما صعودت را تصدیق نمی‌کنیم مگر این‌که با خود از جانب خدا کتابی مبنی بر این‌که تو بنده و پیامبر او هستی، بیاوری و ما آن را بخوانیم. **﴿قل سبحان ربی هل کنت إلا بشرا رسولاً﴾** ای محمد! با ابراز تعجب از کفر و لجاجت آنها، به آنان بگو: پروردگار من از این چیزهایی که شما می‌گویید، پاک و منزه است. مگر من خدا هستم که شما چنین درخواست‌هایی از من می‌کنید؟ من فقط پیامبری از نوع انسانم و بس، خدا مرا به سوی شما فرستاده است و این همه انکار و لجبازی برای چیست؟! **﴿و ما منع الناس أن یؤمنوا إذ جاءهم الهدی إلا أن قالوا أبعث الله بشرا رسولاً﴾** سببی که مانع ایمان مشرکین بعد از وضوح معجزات شد، این بود که آنها بعید می‌دانستند خدا انسانی را به عنوان پیامبر برای خلق بفرستد. چرا باید انسان باشد و نباید ملک باشد؟ خدا در رد آنها می‌فرماید: **﴿قل لو کان فی الأرض ملائکة یمشون مطمئنین﴾**

ای محمد! به آنها بگو: اگر ساکنین زمین فرشته بودند و بر روی زمین مانند انسان با پای خود راه می‌رفتند، ﴿لنزلنا علیهم من السمآء ملکا رسولا﴾ پیامبری از ملائک بر آنان می‌فرستادیم، اما ساکنان زمین انسانند و پیامبر آنها باید از خود آنها باشد؛ زیرا سنت و حکمت خدا چنان جاری است که برای هر قومی از جنس آنان پیامبر مبعوث نماید تا بتواند به آنها بفهماند و بتوانند با او گفتگو کنند، و بدین‌وسیله منطق و نظر مشرکین را منطقی ابلهانه و جاهلانه معرفی کرده است. ﴿قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم﴾ بگو: این‌که خدا گواه بر صدق من است، مرا بس است. ﴿إنه کان بعباده خبیراً بصیراً﴾ خدای متعال به احوال بندگان آگاه است و به آنان مطابق اعمالشان کیفر یا پاداش می‌دهد. ﴿و من یهد الله فهو المهتد﴾ خدا هرکس را به حق هدایت کند نیکبخت و هدایت‌یافته است. ﴿و من یضلل فلن تجد لهم أولیاء من دونه﴾ و هرکس خدا او را به سبب اختیار نادرستش گمراه کند، برای آنان یاورانی نمی‌یابی که آنها را از عذاب خدا مصون بدارند. ﴿و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم﴾ و در روز قیامت آنها را با بر روی و رخسارشان کشان‌کشان بر روی زمین حشر می‌کند، همان‌طور که در این دنیا در آزار و شکنجه‌ی تحقیرشدگان مبالغه می‌شود، فرشته‌ی عذاب نیز پای آنها راگرفته و به طرف جهنم می‌کشد. ﴿عمیا و بکما و صما﴾ در حالت کوری وگنگی و کری، حشر می‌شوند؛ یعنی فاقد حواسند، نمی‌بینند و نمی‌توانند صحبت کنند و نمی‌شنوند، آنگاه خدا شنوایی و بینایی وگویایی را به آنها باز می‌گرداند، آتش را می‌بینند، و صدای شعله‌های آتش را می‌شنوند و چیزی را به زبان می‌آورند که خدا از آنان حکایت کرده است. از انس روایت است که از پیامبر ﷺ سؤال شد: چگونه انسان بر چهره حشر می‌شود؟ فرمود: آن کس که آنها را روی پا می‌برد نیز قادر است که آنها را بر چهره حشر کند.[1] ﴿مأواهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیرا﴾

۱ـ شیخان آن را روایت کرده‌اند.

مکان و قرارگاهشان دوزخ است و هر وقت زبانه‌ی آتش آن آرام شود و آتش آن خاموش گردد، آتش آن را افزایش می‌دهیم، زبانه می‌کشد و می‌سوزاند.[1] ﴿ذلك جزاؤهم بأنهم كفروا بآياتنا و قالوا أئذا كنا عظاما و رفاتا أئنا لمبعوثون خلقا جديداً﴾ آن عذاب عبارت است از کیفر تکفیر آیات خدا و تکذیب حشر و نشر و این‌که می‌گفتند: آیا وقتی ما به ستخوان پوسیده و ذرات پراکنده تبدیل شدیم باری دیگر خلق می‌شویم و باری دیگر زنده می‌گردیم؟ خدا در رد آنان گفته است: ﴿أو لم يروا أن الله الذى خلق السموات و الأرض قادر على أن يخلق مثلهم﴾ آیا آن مشرکان نمی‌بینند خدای توانا و عظیم که این عالم هستی بیکران و از جمله آسمان و زمین را خلق کرده است، همو نیز می‌تواند بدن و جسد انسان را بعد از فنا و پراکنده شدن اعاده کند؟ چون هر آنکه قدرت زنده کردن را دارد به طریق اولی توانایی بازسازی را نیز دارد. در البحر آمده است: خدای متعال قدرت بی‌حد و حکمت درخشان خود را به آنها یادآور شده و می‌فرماید: ﴿أو لم يروا﴾ که استفهامی انکاری و توبیخی است مبنی بر این‌که آنها بازگشت و بازسازی خود را از جانب خدا بعید می‌دانند. و نیز استدلال می‌کند که آنها توانایی خدا را در خلق این اجرام عظیم دیده‌اند که قسمتی از محتویات آن انسان است، پس چگونه به خلق این عالم بیکران معترفند، آنگاه منکر اعاده‌ی آن می‌باشند.[2] ﴿و جعلنا لهم أجلاً لاريب فيه﴾ برای آن مشرکان موعدی معین برای مرگ و حشرشان قرار داده‌ایم که در تحقق و فرا رسیدن آن شک و تردیدی نیست. ﴿فأبى الظالمون إلا كفورا﴾ آن کفار ستمکار با وجود روشنی و فروغ حق، جز از انکار و اصرار بر کفر و گمراهی از همه‌چیز امتناع ورزیدند. ﴿قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربى﴾ ای محمد! به آن لجبازان بهانه‌جو و درخواست‌کننده‌ی خوارق

۱ـ در التسهیل آمده است: منظور این است که هر وقت گوشت آنها سوخته شد، آتش فرو نشیند و به اجسادی دیگر تبدیل می‌شوند و آتش از قبل بیشتر مشتعل می‌گردد.

۲ـ کشاف ۲/ ٦٩٦.

و معجزات بگو: اگر روزی و نعمت‌های خدا که آن را بر بندگان منت نهاده است، در اختیار شما می‌بود، ﴿إذاً لأمسكتم خشية الإنفاق﴾ در آن صورت از بیم تمام شدن، از صرف و انفاق آن دریغ می‌کردید و خست به خرج می‌دادید. ﴿و كان الإنسان قتوراً﴾ انسان خسیس است و در بُخل و خست افراط می‌ورزد.

ابن‌عباس گفته است: ﴿قتوراً﴾ یعنی خسیس و مانع‌الخیر. و زمخشری گفته است: این توصیف خست را به حدی رسانده است که در وهم و گمان نیز نمی‌آید. آنگاه خاطرنشان کرده است که کثرت و تعدد معجزات و خوارق، ایمان را در قلب منکر ایجاد نمی‌کند. این موسی است که دارای نه آیات درخشان بود، با وجود این فرعون و اطرافیانش او را تکذیب کردند و سرانجام عذاب نابودگر همه را در برگرفت: ﴿و لقد آتينا موسى تسع آيات بينات﴾ همانا نه آیات روشن و واضح را به موسی عطاکردیم که عموما بر نبوت و درستی مطالبی که از جانب خدا آورده بود، دلالت می‌کرد. آنها عبارت بودند از: «عصا، دست، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، شکافتن دریا و خشکسالی»، پنج معجزه از اینها در سوره‌ی اعراف آمده‌اند: ﴿فأرسلنا عليهم الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم آيات مفصلات﴾، و بقیه به صورت متفرقه آمده است. ﴿فاسأل بني إسرائيل إذجاءهم﴾ ای محمد! در رابطه با ماجرای موسی و فرعون از بنی‌اسرائیل بپرس؛ چون آنها تورات را در اختیار دارند و از آن باخبرند. رازی گفته است: منظور این نیست که برای کسب معلومات از بنی‌اسرائیل سؤال کند، بلکه منظور این است که عامه و علمای یهود گفته‌ی پیامبرﷺ را دریابند، بنابراین سؤالی که در این آیه بدان امر شده است، سؤال «استشهاد» است؛ یعنی آنها را بر صدق نبوت و رسالت خویش گواه بگیرد.[1] ﴿فقال له فرعون إني لأظنك يا موسى مسحوراً﴾ فرعون به او گفت: ای موسی! من چنان می‌پندارم که تو افسون شده‌ای و عقلت

۱ـ تفسیر کبیر ۶۵/۲۱.

مختل شـده است. ﴿قال لقد علمت ما أنزل هؤلآء إلا رب السموات و الأرض بصائر﴾ موسی به عنوان توبیخ و سرزنش به او گفت: ای فرعون! تو به طور یقین می‌دانی که جز پروردگار آسمان‌ها و زمین، هیچ‌کس این آیات نه‌گانه را بر من نازل نکرده است. آنها را بر من نازل کرده است تا بر صداقت و صحت ادعای من گواه باشند و مردم را به قدرت و عظمت خدا بینا کنند، اما تو دشمن و لجبازی. ﴿و إنی لأظنك یا فرعون مثبورا﴾ من گمان می‌کنم ای فرعون! تو نابود شده و زیانمندی. ﴿فأراد أن یستفزهم من الأرض﴾ فرعون خواست موسی و قومش را از سرزمین مصر بیرون کند. ﴿فأغرقناه و من معه جمیعاً﴾ پس وی و تمام سربازانش را در دریا غـرق کـردیم. ﴿و قـلنا مـن بـعده لبـنی‌إسرائـیل اسکنوا الأرض﴾ بعد از غرق‌کردن فرعون و سربازانش به بنی‌اسرائیل گفتیم: در سرزمین مصر ساکن شوید. ﴿فإذا جاء وعد الآخرة جئنا بکم لفیفا﴾ وقتی روز رستاخیز فرا برسد شما را از قبرهایتان بیرون می‌آوریم و به صورت مختلط به صحرای محشر می‌بریم، به گونه‌ای که در بین شما مؤمن و کافر، نیکمرد و گناهکار خواهد بود، آنگاه شما را از هم جدا و متمایز می‌سازیم. سعادتمند را از شقی جدا می‌سازیم. سپس موضوع را تغییر داده و به بیان عظمت و شکوه قرآن پرداخته و می‌فرماید: ﴿و بالحق أنزلناه و بالحق نزل﴾ این قرآن را به حق نازل کردیم و شک و تردیدی آن را فرا نمی‌گیرد و به حق نازل شده است. قرآن شامل حکمت‌ها و اندرزها و امثال است که این چنین از جانب خـدا نـازل شـده است. ﴿و ما أرسلناك إلا مبشرا و نذیرا﴾ ای محمد! ما تو را نفرستاده‌ایم جز برای این‌که به مطیعان مژده‌ی بهشت بدهی و عاصیان را از آتش دوزخ برحذر بداری. ﴿و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث﴾ قرآن را به صورت متفرق و قطعه قطعه و در اوقات معین نازل کردیم تا آن را به آرامی و به تدریج بر مردم بخوانی، تا حفظ آن آسان باشد و آگاهی از جزئیات و ریزه‌کاری‌هایش میسر گردد. ﴿و نزلناه تنزیلا﴾ و بر حسب اوضاع و احوال و بر مبنای حکمت و مصلحت آن را به تناوب نازل کردیم. ﴿قل آمنوا به أو لاتؤمنوا﴾

مشرکین را که درخواست معجزات می‌کردند، به طریق وعید و تهدید مخاطب قرار داده است. یعنی به این قرآن ایمان بیاورید، یا ایمان نیاورید چیزی به کمال آن افزوده نمی‌شود و تکذیب شما در آن نقصی ایجاد نمی‌کند. ﴿إن الذين أوتوا العلم من قبله إذا يتلى عليهم يخرون للأذقان سجدا﴾ دانشمندان شایسته‌ی اهل کتاب که کتاب‌های پیشینیان را خوانده‌اند، وقتی قرائت قرآن را بشنوند تحت‌تأثیر آن قرار گرفته و برای خدا سر سجده بر زمین می‌نهند. این جمله برای ماسبق تعلیل است؛ یعنی اگر شما به آن ایمان نیاورید، بدانید که از شما بهتر و داناتر به آن ایمان آورده‌اند. ﴿و يقولون سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولا﴾ می‌گویند: خدای منان از خلاف وعده پاک و مبرا می‌باشد و وعده‌اش حتماً محقق می‌شود. ﴿و يخرون للأذقان يبكون و يزيدهم خشوعا﴾ در موقع شنیدن قرآن، با خشوع و زاری در پیشگاه خدا سر سجده بر زمین می‌نهند. رازی گفته است: فایده‌ی این تکرار عبارت است از این‌که: این دو حالت با هم اختلاف دارند؛ چراکه در حالت اخیر در حال شنیدن قرآن با چشمانی اشکبار سر سجده بر زمین می‌نهند.[1] ﴿قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن﴾ بگو: خدا را به نام (الله) بخوانید یا به نام (رحمن)، ﴿أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى﴾ به هر یک از این دو نام او را بخوانید نیکو است؛ زیرا تمام اسم‌های خدا نیکو می‌باشند و این دو هم جزو آنها هستند. مفسران گفته‌اند: سبب نزول آن این است که کفار شنیدند پیامبرﷺ دعا می‌خواند و می‌گوید: یا الله، یا رحمن. آنها گفتند: محمد به ما می‌گوید فقط یک خدا را بخوانید و اینک او دو خدا را می‌خواند، آنگاه این آیه نازل شد و بیان داشت که هر دو یک مسمی دارند. ﴿و لاتجهر بصلاتك و لاتخافت بها﴾ ای محمد! در نماز قرآن را با صدای بلند مخوان تا مشرکین آن را نشنوند و قرآن و نازل‌کننده‌ی آن را ناسزا نگویند، و آرام هم آن را مخوان که افراد پشت سرت آن را

۱ـ تفسیر کبیر ۶۹/۲۱.

نشنوند. ﴿و ابتغ بين ذلك سبيلاً﴾ در بين آن دو راهی را پیش گیر؛ یعنی میان صدای بلند و آرام، راه وسطی را اتخاذ کن. ابن‌عباس گفته است: پیامبرﷺ قرائت را با صدای بلند می‌خواند. وقتی مشرکین آن را می‌شنیدند، قرآن و نازل‌کننده‌ی آن را ناسزا می‌گفتند، آنگاه این آیه نازل شد.[1] ﴿و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا﴾ بگو: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است که فرزند اختیار نکرده است و از داشتن فرزند منزه است. ﴿و لم یکن له شریك فی الملك﴾ و در الوهیت شریکی ندارد. ﴿و لم یکن له ولی من الذل﴾ خدا ذلیل نیست تا به یار و یاور نیازمند باشد. ﴿و کبره تکبیرا﴾ تعظیم خدا را کامل به جا بیاور. و صفات جلال و جمال او را بر زبان بیاور. و همان‌طور که سوره با حمد و ثنای خدا آغاز شده بود، نیز با حمد و ستایش خدا و بیان یگانگی او و عدم نیاز او به داشتن فرزند و شریک و یار و یاور ختم شده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أبعث الله بشرا رسولا﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۲ـ ﴿و نحشرهم یوم القیامة﴾ حاوی التفات از غیبت به تکلم است تا بر اهمیت قضیه‌ی حشر و حساب بیشتر تأکید کند.

۳ـ ﴿من یهد ... و من یضلل﴾، ﴿مبشرا ... و نذیرا﴾ و ﴿تجهر ... و تخافت﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۴ـ ﴿مسحورا﴾ و ﴿مثبورا﴾ متضمن جناس ناقص است.

۵ـ ﴿و إنی لأظنك یا فرعون مثبورا﴾ و ﴿إنی لأظنك یا موسی مسحورا﴾ شامل مقابله است.

۶ـ ﴿فتفجر الأنهار خلالها تفجیرا﴾، ﴿مبشرا و نذیرا﴾ و ﴿إنی لأظنك یا موسی مسحورا... و إنی لأظنك یا فرعون مثبورا﴾ متضمن سجع محکم و زیبایی است.

***

۱ـ تفسیر کبیر ۲۱/ ۷۰.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی کهف از جمله سوره‌های مکی است و یکی از پنج سوره‌ایست که با ﴿الحمدلله﴾ شروع می‌شوند. این سوره‌ها عبارتند از سوره‌ی فاتحه، انعام، کهف، سباء و فاطر، که تمام آنها با حمد و تقدیس خدای عزوجل شروع شده و به عظمت و کبریا و شکوه و جلال و کمال او اعتراف می‌کنند.

* این سوره به منظور تثبیت عقیده و ایمان به عظمت خدای ذی‌الجلال سه قصه از قصه‌های جالب قرآن را مورد بحث قرار داده است. قصه‌ی اول عبارت است از قصه‌ی «اصحاب کهف». این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خودگذشتگی در راه عقیده و باور. آنها جوانانی باایمان بودند که به خاطر حفظ دین از سرزمین خود فرار کردند و به غاری در قلب کوه پناه بردند. آنگاه به مدت سی‌صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولانی خدای متعال آنان را بیدار کرد.

* قصه‌ی دوم عبارت است از داستان حضرت موسی‌عليه‌السلام با حضرت خضر. این قصه عبارت است از داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که خدا آن بنده‌ی صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بی‌خبر بود تا این‌که خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه‌ی کشتی و حادثه‌ی کشتن پسرک و بازسازی دیوار.

* قصه‌ی سوم عبارت است از داستان «ذی‌القرنین». ذی‌القرنین پادشاهی بود عادل و باتقوی، خدا او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

* همان‌طور که این سوره این سه قصه را در راه هدف خود به‌کار می‌گیرد، سه مثال واقعی را نیز به‌کار می‌گیرد تا نشان دهد که حق و حقیقت با فزونی مال و تسلط ارتباطی ندارد، بلکه به عقیده و باور مربوط است. مثال اول در مورد ثروتمند مغرور و بینوایی است که عقیده و ایمان را مایه‌ی عزّت خود می‌داند، قصه‌ای که قهرمانان آن صاحبان دو باغ هستند. مثال دوم درباره‌ی حیات دنیا و فنا و زوال آن است. مثال سوم در رابطه با تکبر و غرور است که در قالب امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم و محروم‌شدن او از رحمت خدا بیان شده است. تمام این قصه‌ها و امثال به قصد پند و عبرت آمده‌اند.

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «کهف» موسوم است؛ چون در آن، قصه‌ی اصحاب کهف ذکر شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ اَلْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَل لَهُ عِوَجا ﴿١﴾ قَيِّماً لِيُنذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِن لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً ﴿٢﴾ مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً ﴿٣﴾ وَ يُنْذِرَ اَلَّذِينَ قَالُوا اَتَّخَذَ اَللهُ وَلَداً ﴿٤﴾ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِم إِن لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَسَفاً ﴿٦﴾ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى اَلْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴿٧﴾ وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً ﴿٨﴾ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ اَلْكَهْفِ وَاَلرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً ﴿٩﴾ إِذْ أَوَى اَلْفِتْيَةُ إِلَى اَلْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً ﴿١٠﴾ فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي اَلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ اَلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَداً ﴿١٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ

فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدىً ﴿۱۳﴾ وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ لَن نَدْعُوَا مِن دُونِهِ إِلٰهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذاً شَطَطاً ﴿۱۴﴾ هٰؤُلاءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللهِ كَذِباً ﴿۱۵﴾ وَ إِذِ ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللهَ فَأْوُوا إِلَى ٱلْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِن رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُم مِن أَمْرِكُم مِرْفَقاً ﴿۱۶﴾ وَ تَرَى ٱلشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ ٱللهِ مَن يَهْدِ ٱللهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً ﴿۱۷﴾ وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً ﴿۱۸﴾ وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَاماً فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً ﴿۱۹﴾ إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً ﴿۲۰﴾ وَ كَذٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ وَ أَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ٱبْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِداً ﴿۲۱﴾ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِنْهُمْ أَحَداً ﴿۲۲﴾ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً ﴿۲۳﴾ إِلَّا أَن يَشَاءَ ٱللهُ وَ ٱذْكُر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشَداً ﴿۲۴﴾ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُوا تِسْعاً ﴿۲۵﴾ قُلِ ٱللهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً ﴿۲۶﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**باخع**﴾ قاتل و مهلک. لیث گفته است: بخع الرجل نفسه؛ یعنی از کین خود راکشت، خود را دق‌مرگ کرد. اصل بخع به معنی تلاش است. ﴿**جرزا**﴾ زمین بدون سبزه و رستنی. ﴿**الکهف**﴾ شکاف وسیع در دل کوه، و اگر وسیع نباشد آن را غار گویند. ﴿**الرقیم**﴾ لوحه‌ای که بر آن اسامی اصحاب کهف نوشته شده بود. ﴿**شططا**﴾ ستم و غلو و تجاوز از حد. فراء گفته است: اشتط فی الأمر، از حد تجاوز کرد. و شط‌المنزل؛ یعنی دور شد. ﴿**تزاور**﴾ خم می‌گردد و مایل می‌شود. از «ازورار» به معنی میل و کج شدن است. عنتره گفته است: «و ازورّ من وقع القنابلبانه»: بر اثر اصابت نیزه به سینه‌اش خم شد. ﴿**الوصید**﴾ آستانه؛ یعنی آستانه‌ی کهف. ﴿**فجوة**﴾ جای وسیع. ﴿**ورقکم**﴾ ورق به معنی نقره می‌باشد، خواه مسکوک باشد یا غیرمسکوک. ﴿**أعثرنا**﴾ آگاه شدیم. ﴿**تمار**﴾ مجادله می‌کنی، مراء به معنی مجادله است.

تفسیر: ﴿**الحمدلله الذی أنزل علی عبده الکتاب**﴾ ستایش کامل و تعظیم و تجلیل وافی فقط شایسته‌ی خدا است که از روی انعام و احسان بر پیامبر خود، محمد و دیگر مخلوقات قرآن را نازل کرد. ﴿**و لم یجعل له عوجا**﴾ و هیچ‌گونه کجی را نه در الفاظ و نه در معانی آن قرار نداده است و هیچ‌گونه عیب و نقصی در آن وجود ندارد. ﴿**قیما**﴾ استوار و محکم و خالی از اختلاف و تناقض است. طبری گفته است: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کژی و کاستی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.(۱)
﴿**لینذر بأسا شدیدا من لدنه**﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن کافران را از عذاب سخت خود برحذر بدارد. ﴿**و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات**﴾ و به آنهایی که این قرآن را قبول و تصدیق می‌کنند و اعمال نیکو انجام می‌دهند، مژده بدهد که: ﴿**أن لهم أجراً حسنا**﴾

۱ـ طبری ۱۵/ ۱۹۰.

پاداشی نیکو یعنی بهشت و نعمت‌های پایدارش برای آنان مقرر است. ﴿ماکثین فیه أبدا﴾ در آن نعمت سرای پایدار و جاودان، مقیم و ساکن می‌شوند. ﴿و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ و تا آن کافران را از عذاب دردناک بترساند که به خدا فرزند نسبت می‌دهند. بیضاوی گفته است: برای نشان دادن بزرگی کفر آنان، آنها را ذکر کرده و تهدید را تکرار نموده است، اما نوع عذاب را ذکر نکرده؛ چون قبلاً از آن بحث شده و دیگر نیازی به آن نیست.[1] ﴿ماهم به من علم﴾ درباره‌ی این افترای زشت و ناپسند اصلاً چیزی نمی‌دانند. ﴿و لا لآبائهم﴾ و نیز پیشینیان آنها که از آنان تقلید می‌کنند، چیزی از آن نمی‌دانستند، در نتیجه عموماً در بیابان نادانی و گمراهی سرگردان و متحیّر هستند. ﴿کبرت کلمة تخرج من أفواههم﴾ گفته‌ی زشت و بسیار بزرگی از دهانشان بیرون آمد. چه عجب گفته‌ی زشت و ناپسند از دهان آن مجرمان بیرون آمد که بی‌نهایت فاسد و باطل است! ﴿إن یقولون إلا کذبا﴾ جز دروغ و بهتان و ناروا چیزی نمی‌گویند. ﴿فلعلك باخع نفسك علی آثارهم﴾ ای محمد! نزدیک است که تو از جدایی و پشت‌کردن و رو برتافتن آنها از ایمان، خود را از فرط غم و اندوه بکشی. ﴿إن لم یؤمنوا بهذا الحدیث أسفا﴾ اگر به این قرآن ایمان نیاورند از فرط تأسف و حسرت بر آنان، خود را به مهلکه دراندازی، اما چنان افرادی شایسته نیستند که به حال آنها غم بخوری. آیه خاطر پیامبرﷺ را تسلی می‌دهد. ﴿إنا جعلنا ما علی الأرض زینة لها﴾ همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم، گنج‌ها و کالاهای باارزش و طلا و نقره و دیگر اشیاء نهفته در زمین را مایه‌ی زینت و آرایش آن قرار داده‌ایم. ﴿لنبلوهم أیهم أحسن عملا﴾ تا مردم را در بوته‌ی آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام‌یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. ﴿و إنا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا﴾ بدون شک ما تمام زینت و

۱ـ بیضاوی ۲/۲.

نعمت‌هایی را که در روی زمین قرار دارد، نابود کرده و آن را به صورت توده‌ای از شن و ماسه درخواهیم آورد تا این‌که زمین لخت و بدون سبزه و حیات شود و به زمین خشک و خالی تبدیل گردد. قرطبی گفته است: آیه برای تسلی خاطر پیامبرﷺ نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیاداران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیاداران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند افرادی که اندیشه را به‌کار می‌گیرند و ایمان می‌آورند و نیز هستند افرادی که راه کفر را در پیش می‌گیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد.[1] ﴿أم حسبت أن أصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجبا﴾ قصه‌ی اصحاب کهف را شروع کرده است. کهف عبارت است از: غاری وسیع در دل کوه. و رقیم بنا به قول مشهور لوحی است که اسامی اصحاب کهف بر آن نگاشته شده بود؛ یعنی ای محمد! گمان مبر داستان اصحاب کهف با این‌که عجیب به نظر می‌آید، عجیب‌ترین آیات خدا باشد؛ چون در اوراق و صفحات این عالم هستی عجایب و شگفتی‌های بالاتر از قصه‌ی اصحاف کهف رقم خورده است. مجاهد گفته است: یعنی آیا می‌پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات می‌باشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است.[2] ﴿إذ أوى الفتية إلى الكهف﴾[3] به یاد بیاور زمانی را که جوانان به غاری در دل کوه پناه بردند و آن

۱ـ قرطبی ۱۰/۳۵۴. ۲ـ زادالمسیر ۵/۱۰۸.

۳ـ قصه‌ی اصحاب کهف به طور مختصر چنین است: مفسران آورده‌اند که در یکی از شهرهای روم به نام «طرطوس» بعد از عهد حضرت عیسیؑ پادشاهی ستمکار و گردنکش به نام دقیانوس زندگی می‌کرد. این پادشاه مردم را به پرستش بت‌ها می‌خواند و هر مؤمنی را که دعوت گمراهی او را نمی‌پذیرفت، می‌کشت، تا جایی که فتنه بر اهل ایمان بالا گرفت. وقتی جوانان چنین دیدند، سخت افسرده و پریشان گشتند. خبر آنان به شاه ستمگر رسید. کسی را دنبال آنها فرستاد وقتی در مقابل شاه قرار گرفتند، آنها را تهدید به کشتن کرد، که اگر بت‌ها را پرستش نکنند و برای طاغوت‌ها قربانی ذبح نکنند، آنان را خواهد کشت. اما آنها در مقابلش ایستادند و ایمان خود را اعلام کردند و گفتند: (خدای ما خدای آسمان‌ها و زمین است و جز او خدایی نخواهیم خواند). پادشاه به آنان گفت: شما جوان هستید و تجربه‌ای

را مأوای خود قرار دادند. ﴿فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة﴾ آنگاه گفتند: خدایا! از خزانه‌ی رحمت خودت به ما رحمت و روزی عطا فرما. ﴿و هيّء لنا من أمرنا رشدا﴾ و تمام کار و امور ما را اصلاح فرما و ما را در زمره‌ی هدایت‌شدگان و رشدیافتگان قرار بده. ﴿فضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا﴾ سال‌های متمادی در غار خواب را بر آنان چیره کردیم. ﴿ثم بعثناهم لنعلم أي الحزبين أحصى لما لبثوا أمدا﴾ سپس آنها را بیدار کردیم تا ببینیم کدام گروه مدت خواب آنها را در غار با دقت برمی‌شمارد؟ در التسهیل آمده است: منظور از حزبین اصحاب کهف و افرادی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را

ندارید، لذا تا فردا به شما مهلت می‌دهم تا نظر خود را اعلام کنید، اما آنها شبانه فرار کردند و سر راهشان با چوپانی برخورد نمودند، سگ چوپان به دنبال آنها افتاد. بامدادان به غاری پناه بردند. شاه و سربازانش آنها را تعقیب کردند. وقتی به در غار رسیدند ترس و هراس مردان را فراگرفت و از واردشدن به غار هراسیدند. شاه گفت: دهانه‌ی غار را مسدود کنید تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شوند. خدا خواب را بر آنان چیره کرد و سی صد و نه سال در خواب ماندند بدون این‌که از دنیای خارج خبری داشته باشند. آنگاه خدا آنان را بیدار کرد و گمان بردند یک روز یا کمتر از آن در خواب بوده‌اند. احساس گرسنگی کردند، یکی از خودشان را برای خرید غذا فرستادند و به او گفتند: احتیاط کن و خودت را مخفی بدار. او به راه افتاد، وقتی به شهر رسید، دید که چهره‌ی شهر عوض شده است و هیچ کس را نمی‌شناسد. با خود گفت: شاید اشتباه آمده‌ام. سپس غذا را خرید، وقتی خواست بهایش را بپردازد، فروشنده آن را زیر و رو کرده و گفت: این پول را کجا پیدا کرده‌ای؟ مردم در اطرافش جمع شدند و گفتند: این قدیمی است و مربوط به زمان دقیانوس است. پرسید: دقیانوس چه کار کرد و چه شد؟ گفتند: قرن‌ها قبل مرده است. گفت: به خدا هیچ کس سخنان مرا باور نمی‌کند، ما جمعی از جوانان بودیم، پادشاه ما را به پرستش بت‌ها مجبور می‌کرد. ما هم شبانه فرار کردیم و به غار پناه بردیم، دوستان مرا فرستاده‌اند برایشان غذا بخرم. با من به غار بیایید تا یارانم را به شما نشان بدهم. از سخنانش تعجب کردند و موضوع را به شاه خبر دادند ـ شاه مردی باایمان بود ـ وقتی خبر را شنید، خود و سربازانش همراه با مردم به راه افتادند. آنها از سر و صدای اسب‌ها گمان کردند دقیانوس است. و به نماز ایستادند. پادشاه نزد آنان رفت، دید در حال نمازخواندن می‌باشند. وقتی نماز را تمام کردند، شاه آنان را در آغوش گرفت و خبر داد که مردی مؤمن است و دقیانوس قرن‌ها پیش مرده است. به داستان آنها گوش فرا داد و دریافت خدا آنها را به عنوان دلیل و آیت برای مردم فرستاده است، سپس خدا آنها را به خواب برد و جانشان را گرفت و مردم گفتند: بر مزار آنها مسجدی می‌سازیم.

ببینند.[1] و مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می‌باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده‌ایم و دیگران می‌گفتند: خدا بهتر می‌داند چه مدت است که در غار به سر می‌بریم.[2] قول اول از ابن‌عباس روایت شده است. ﴿نحن نقص علیك نبأهم بالحق﴾ ای محمد! ما قصه‌ی عجیب آنها را صادقانه و بدون کم و زیاد بر تو باز می‌گوییم. ﴿إنهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی﴾ آنها جوانانی بودند که به خدا ایمان داشتند، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم. ﴿و ربطنا علی قلوبهم﴾ عزم و اراده‌ی آنها را تقویت نمودیم و به آنها صبر و شکیبایی الهام کردیم، تا قلوبشان بر حق ثابت و راسخ و مطمئن شد و ایمانشان مستحکم گشت. ﴿إذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الأرض﴾ آنگاه که در مقابل پادشاه کافر و ستمکار ایستادند و با شهامت گفتند: خدای ما همان خالق آسمان‌ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت می‌کنی. ﴿لن ندعوا من دونه إلهاً﴾ غیر او را شریک او قرار نمی‌دهیم، پس او یگانه و بی‌شریک است. ﴿لقد قلنا إذا شططا﴾ اگر غیر او را پرستش کنیم، از حق تجاوز کرده‌ایم و از راه درست منحرف شده‌ایم، و خود را در تاریکی و گمراهی انداخته‌ایم. ﴿هؤلآء قومنا اتخذوا من دونه آلهة﴾ آنها از همشهریان ما می‌باشند که بدون دلیل و از روی تقلید به عبادت بت‌ها پرداخته‌اند. ﴿لولا یأتون علیهم بسلطان بین﴾ چرا بُرهانی آشکار بر عبادت آنها ارائه نمی‌دهند. هدف از به‌کارگیری ﴿لولا﴾ ناتوان نشان‌دادن آنها می‌باشد. انگار می‌خواهند بگویند: آنها نمی‌توانند دلیلی روشن بر پرستش بت‌ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می‌بندند.[3] ﴿فمن أظلم ممن افتری علی الله کذبا﴾ استفهام به معنی

۱ـ التسهیل ۲/ ۱۸۳.

۲ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/ ۷.

۳ـ شهید سید قطب در فی‌ظلال می‌گوید: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می‌آید. آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تنفرشان از اعمال قوم خود

نفی است. یعنی هیچ احدی ظالمتر از آن کس نیست که به خدا دروغ نسبت داده و برای او شریک قرار می‌دهد. ﴿و إذ اعتزلتموهم و ما یعبدون إلا الله﴾ ای جوانان! اینک که از قوم خود و معبودهای دروغین آنها دوری گزیده‌اید، ﴿فأووا إلى الکهف﴾ به غار پناه ببرید. ﴿ینشرلکم ربکم من رحمته﴾ خدا رحمت خود را بر شما گسترش می‌دهد. ﴿و یهیء لکم من أمرکم مرفقا﴾ و اسباب معیشت و ناهار و شام را در این غار برایتان فراهم می‌کند. ﴿و ترى الشمس إذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین﴾ ای مخاطب! آفتاب را می‌بینی که چون برآید از غارشان به سوی راست میل کند. ﴿و إذا غربت تقرضهم ذات الشمال﴾ و وقتی غروب می‌کند آنان را از سوی چپ واگذارد. منظور این است که به هنگام طلوع و غروب آفتاب، از لطف و کرم خدا، آفتاب آنها را نمی‌زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. ﴿و هم فی فجوة منه﴾ آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را می‌گیرد و نه در آخر روز. ﴿ذلك من آیات الله﴾ این امر از دلایل قدرت متجلی خدا می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: اگر آفتاب بر آنان می‌تابید، آنها را می‌سوزاند، و اگر زیر و رو نمی‌شدند، زمین آنها را می‌پوساند.[1] ﴿من یهد الله فهو المهتد﴾ آنکه خدا او را به ایمان هدایت کند و او را به راه سعادت ارشاد نماید، همو هدایت شده می‌باشد. ﴿و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا﴾ و خدا هرکس

استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک‌آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را نهان بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره‌ای نداشتند و راهی نبود آن را برگیرند. می‌بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل حالشان گشت»، الظلال ۱۵/ ۱۳.

۱ـ طبری ۱۵/ ۲۱۱.

را به سبب عمل بدش گمراه کند، دوست و راهنمایی نمی‌یابی که او را هدایت کند.
﴿و تحسبهم أيقاظا وهم رقود﴾ ای بیننده! اگر آنها را می‌دیدی، گمان می‌کردی بیدارند؛ زیرا چشمانشان باز بود و به این طرف و آن طرف زیر و رو می‌شدند، وانگهی آنها در خواب بودند. ﴿و نقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال﴾ آنها را از طرفی به طرفی دیگر زیر و رو می‌کنیم تا زمین جسد آنها را نخورد. ﴿و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد﴾ و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در دهانه‌ی غار دست‌هایش را باز گذاشته و انگار از آنان پاسداری می‌کند. ﴿لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا﴾ اگر آنها را در آن حالت می‌دیدی از آنها ترسیده و فرار می‌کردی؛ زیرا خدا آنها را از هیبت خاصی برخوردار کرده بود. بنابراین دیدنشان رعب و هراس را برمی‌انگیخت؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور می‌کرد اما همچون بیدار می‌نمودند، از یک طرف به آن طرف غلت می‌خوردند اما بیدار نمی‌شدند. ﴿و كذلك بعثناهم ليتساءلوا بينهم﴾ همان‌طور که آنها را در خواب فرو بردیم، همان‌طور هم آنها را از آن خواب طولانی و بعد از آن زمان درازکه بیشتر به مرگ شبیه بود، بیدار کردیم تا درباره‌ی مدت توقفشان در غار از یکدیگر بپرسند. ﴿قال قائل منهم كم لبثتم قالوا لبثنا يوما أو بعض يوم﴾ یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده‌ایم؟ در جواب گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز مانده‌ایم. مفسران گفته‌اند: آنها در موقع صبح وارد غار شدند و خدا آنها را در آخر روز بیدار کرد. وقتی بیدار شدند گمان کردند آفتابِ همان روز است که دارد غروب می‌کند، لذا گفتند: یک روز در غار بوده‌ایم، اما وقتی دیدند هنوز غروب نکرده است،گفتند: بخشی از یک روز، و نمی‌دانستند که سی‌صد و نه سال در خواب بوده‌اند. ﴿قالوا ربكم أعلم بما لبثتم﴾ بعضی از آنها گفتند: بحث فایده ندارد، خدا می‌داند چقدر مانده‌ایم؟ اصلاً چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده‌ایم، فعلاً مطلب مهم و مفید را داشته باشید که ما گرسنه هستیم.
﴿فابعثوا أحدكم بورقكم هذه إلى المدينة﴾ یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید.

﴿فلینظر أیها أزکی طعاما فلیأتکم برزق منه﴾ بهترین و حلالترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد. ﴿و لیتلطف ولا یشعرن بکم أحدا﴾ موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند که هیچ‌کس از حال ما باخبر نشود. ﴿إنهم إن یظهروا علیکم یرجموکم أو یعیدوکم فی ملتهم﴾ آنها اگر بر شما چیره شوند، شما را سنگسار می‌کنند، یا شما را به دین باطل خودشان برمی‌گردانند. ﴿و لن تفلحوا إذا أبدا﴾ اگر به دین آنها برگردید و با کفرشان موافق شوید، هرگز به خیر و نیکی نایل نمی‌آیید. جماعت در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث می‌کردند. بیم داشتند پادشاه ستمکار به آنها دسترسی پیدا کند و آنها را از دم تیغ بگذراند یا آنان را به عبادت بت‌ها وادارد. از این‌رو به یار خود توصیه می‌کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد. ﴿و کذلك أعثرنا علیهم لیعلموا أن وعد الله حق و أن الساعة لاریب فیها﴾ همان‌طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان‌طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین‌وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست. بنابراین داستان اصحاب کهف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشر و نشر دلالت دارد. پس همان خدایی که قادر است بعد از سی‌صد سال خواب، باز آنها را بیدار کند، نیز می‌تواند بعد از مرگ انسان را زنده کند. ﴿إذ یتنازعون بینهم أمرهم﴾ وقتی که خدا مردم را از حال اصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد اصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند. ﴿فقالوا ابنوا علیهم بنیانا﴾ بعضی از مردم گفتند: بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یادبودی برای آنها باشد. ﴿ربهم أعلم بهم﴾ خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است. ﴿قال الذین غلبوا علی أمرهم لنتخذن علیهم مسجدا﴾ گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بر در غار مسجدی می‌سازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می‌پردازیم. ﴿سیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم﴾ آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبرﷺ به

داستان آنها می‌پردازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می‌کرد، چهارمیشان بود. ﴿و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجماً بالغیب﴾ و بعضی هم با پیروی از ظن و گمان و بدون یقین و علم همچون انسانی که درباره‌ی مکانی ناشناخته بحث می‌کند، می‌گویند: آنها پنج نفرند و ششمین آنها عبارت است از سگشان. ﴿و یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم﴾ و بعضی هم می‌گویند: آنها هفت نفرند و هشتمیشان سگشان می‌باشد. ﴿قل ربی أعلم بعدتهم﴾ بگو: فقط خدا عدد حقیقی آنها را می‌داند. ﴿ما یعلمهم إلا قلیل﴾ جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست. ابن‌عباس گفته است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرد تا به عدد هفت رسید.[۱] مفسران گفته‌اند: خدا بعد از قول اول و دوم، ﴿رجما الغیب﴾ را آورده است و بعد از قول آخر چیزی را نیاورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این‌که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان‌ها ارجاع بدهد. ﴿فلا تمار فیهم إلا مراءً ظاهرا﴾ در مورد تعداد یقینی آنها جز از روی یقین با اهل کتاب مجادله مکن. ﴿و لاتستفت فیهم منهم أحدا﴾ درباره‌ی داستان آنها از هیچ‌کس مپرس؛ زیرا همان مقدار که به تو وحی شده است کافی است. ﴿و لاتقولن لشیء إنی فاعل ذلك غدا إلا أن یشاء الله﴾ وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام می‌دهم، مگر این‌که آن را به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر خدا بخواهد، با خواست خدا. ابن‌کثیر گفته است: سبب نزول این آیه این است: وقتی درباره‌ی داستان اصحاب کهف از پیامبرﷺ سؤال شد، گفت: «فردا جواب را به شما می‌گویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد.[۲] ﴿و اذکر ربك إذا نسیت﴾ اگر گفتن «إن شاء الله» را فراموش کردی و سپس متوجه شدی، آن را بگو تا همواره عظمت خدا در قلبت بماند.

۱ـ زادالمسیر ۵/۱۲۶.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/۴۱۵.

﴿و قل عسی أن یهدینی ربی لأقرب من هذا رشدا﴾ و بگو: امیدوارم خدا در مورد صلاح دین و دنیا به من توفیق عطا فرماید. ﴿و لبثوا فی کهفهم ثلاثمأة سنین و ازدادوا تسعا﴾ سی‌صد و نه سال به صورت خوابیده در غار ماندند. این تبیین و تفصیل اجمالی است که در جمله‌ی ﴿سنین عددا﴾ و ﴿قل الله أعلم بما لبثوا﴾ وارد شده بود؛ یعنی خدا به طور یقین از مدت ماندن آنها در غار آگاه است. ﴿له غیب السموات و الأرض﴾ علم غیب آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد، و خدای حکیم و آگاه، خبر یقین آن را به تو داده است. چه عجب و نیکو هر موجودی را می‌بیند و چه نیکو همه‌چیز و هر شنیدنی را می‌شنود و نهان‌ها را بسان عیان‌ها در می‌یابد. ﴿أسمع به و أبصر﴾ خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! جز خدا یار و یاوری ندارند. ﴿و لا یشرك فی حکمه أحداً﴾ شریک و شبیه و همگون ندارد. در حکم و قضاوتش هیچ کس را سهیم نمی‌کند؛ چون از غیر خود بی‌نیاز است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿یبشر ... و ینذر﴾، ﴿یهدی ... و یضلل﴾، ﴿أیقاظا ... و رقود﴾ و ﴿ذات الیمین ... و ذات الشمال﴾ متضمن طباقند.

۲- ﴿فضربنا علی آذانهم ... ثم بعثناهم﴾ متضمن طباق معنوی است؛ زیرا اولی یعنی آنها را خواب کردیم و دومی یعنی آنها را بیدار کردیم.

۳- ﴿قاموا ... و قالوا﴾ شامل جناس ناقص است.

۴- ﴿لینذر بأسا شدیدا﴾ و ﴿و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ متضمن اطناب است؛ زیرا خاص را بعد از عام آورده است؛ چون ادعای داشتن فرزند برای خدا سخت ناروا می‌باشد. و نیز متضمن حذف و فصاحت عالی است که مفعول اول حذف شده است؛ یعنی ﴿لینذر الکافرین بأسا شدیدا﴾. سپس اول را ذکر کرده و در ﴿ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ مفعول دوم را حذف کرده است؛ یعنی «عذابا شدیدا»؛ چون اولی بر آن دلالت دارد و در اولی المنذرین حذف شده است؛ چون دومی بر آن دلالت دارد. و این خود لطیف‌ترین نوع فصاحت است.

۵ـ ﴿أسمع به و أبصر﴾ با صیغه‌ی تعجب آمده است.

٦ـ ﴿باخع نفسك على آثارهم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. حال پیامبرﷺ را با مشرکین به حال شخصی تشبیه کرده است که از دوستان جدا شده و فراق دوستان او را وادار کرده است که قصد خودکشی کند یا این‌که از فراق آنها دارد از بین می‌رود.

٧ـ ﴿فضربنا على آذانهم﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد. خواب سنگین به کشیدن پرده بر گوش‌ها تشبیه شده است. همان‌طور که چادر بر ساکنین کشیده می‌شود. و نیز ﴿وربطنا على قلوبهم﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون ربط به معنی بستن است، پس معنی آن چنین می‌شود: همان‌طور که دهانه‌ی ظروف چرمی به وسیله‌ی بند بسته می‌شود، دهانه‌ی قلوب آنها را نیز بسته‌ایم.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً ﴿٢٧﴾ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً ﴿٢٨﴾ وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَ مَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقاً ﴿٢٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَانُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً ﴿٣٠﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً ﴿٣١﴾ وَ اضْرِبْ لَهُم مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعاً ﴿٣٢﴾ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا

أَنْهَاراً ﴿۳۳﴾ وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً ﴿۳۴﴾ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً ﴿۳۵﴾ وَ مَا أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنقَلَباً ﴿۳۶﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً ﴿۳۷﴾ لٰكِنَّا هُوَ ٱللهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً ﴿۳۸﴾ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ ٱللهُ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالاً وَ وَلَداً ﴿۳۹﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِن جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَاناً مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً ﴿۴۰﴾ أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْراً فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً ﴿۴۱﴾ وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً ﴿۴۲﴾ وَ لَمْ تَكُن لَهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ ٱللهِ وَ مَا كَانَ مُنتَصِراً ﴿۴۳﴾ هُنَالِكَ ٱلْوَلَايَةُ لِلّٰهِ ٱلْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ عُقْباً ﴿۴۴﴾ وَ ٱضْرِبْ لَهُم مَثَلَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ ٱلرِّيَاحُ وَ كَانَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً ﴿۴۵﴾ ٱلْمَالُ وَ ٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْبَاقِيَاتُ ٱلصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً ﴿۴۶﴾ وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَ تَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً ﴿۴۷﴾ وَ عُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّاً لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُم مَوْعِداً ﴿۴۸﴾ وَ وُضِعَ ٱلْكِتَابُ فَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا ٱلْكِتَابِ لَايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً ﴿۴۹﴾ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً ﴿۵۰﴾ مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَ مَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُداً ﴿۵۱﴾ وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُم مَوْبِقاً ﴿۵۲﴾ وَ رَأَى ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً ﴿۵۳﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال داستان یاران غار را یادآور شد که آیین فداکاری و قربانی دادن و قهرمانی را در راه آرمان و عقیده و ایمان مصور و نمایان می‌سازد، به دنبال آن سرگذشت صاحبان دو باغ را آورد که داستان دو برادر از بنی اسرائیل است و در آن عقیده و باور در بوته‌ی آزمایش قرار داده می‌شود؛ داستان انسانی مؤمن که به ایمان و اعتقاد خود افتخار می‌کند و انسانی کافر که دو باغ دارد، و نیز پند و اندرزهایی که در آن نهفته است. و در خلال کلمات و آیات بعضی از رهنمودهای قرآنی نیز آمده است.

معنی لغات: **﴿ملتحدا﴾** ملجأ و پناهگاه. اصل آن از لَحَد است به معنی تمایل پیدا کرد، منحرف شد. به هرکس پناه ببری، به او مایل شده‌ای، اهل لغت چنین می‌گویند. **﴿فرطا﴾** از حد تجاوزکردن. «فرس فرط» اسبی که پیشاپیش رمه‌ی اسب‌ها حرکت می‌کند. لیث گفته است: فرط یعنی امری که در آن افراط شده است.[1] **﴿سرادقها﴾** سرادق: دیوار و حصار. **﴿المهل﴾** هرچه از معادن ذوب شده باشد. ابو عبید گفته است: هرچه ذوب شود از قبیل طلا و نقره و مس، مهل است. **﴿سندس﴾** حریر نازک. **﴿إستبرق﴾** حریر ضخیم که دیباجش می‌گویند. **﴿الأرائك﴾** جمع اریکه به معنی تخت آراسته به پارچه و پرده است، مانند تخت عروس. **﴿حسبانا﴾** جمع حسبانة به معنی صاعقه می‌باشد. **﴿هشیما﴾** علف خشکیده. **﴿نغادر﴾** ترک می‌گویم.

سبب نزول: روایت شده است که بزرگان قریش نزد پیامبرﷺ گرد آمدند و گفتند: اگر می‌خواهی به تو ایمان بیاوریم، این بینوایان و گدایان یعنی «بلال و خباب و صهیب» و غیره را از خود بران، همنشینی ما با آنها برایمان ننگ است و ما از آن متنفریم، و برای آنها وقتی دیگر معین کن که با آنها بنشینی، آنگاه خدا آیه‌ی **﴿و اصبر نفسك مع الذین یدعون**

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۲۱/ ۱۱۸.

ربهم بالغداة و العشي يريدون وجهه و لاتعد عيناك عنهم﴾ را نازل کرد.[۱]

تفسیر: ﴿و اتل ما أوحي إليك من كتاب ربك﴾ ای محمد! آیات قرآن و ذکر استوار را که خدا به تو وحی کرده است، بخوان. ﴿لامبدل لكلماته﴾ هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد. ﴿و لن تجد من دونه ملتحدا﴾ و هرگز غیر از خدا پناهگاهی را نخواهی یافت. ﴿و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي﴾ خود را با مسلمانان ناتوان و بینوا دم‌ساز و محبوس کن که بامدادان و شامگاهان پروردگار خود را می‌خوانند. ﴿يريدون وجهه﴾ با راز و نیاز خود ذات خدا را می‌جویند. ﴿و لاتعد عيناك عنهم﴾ توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منصرف مکن. مفسران گفته‌اند: پیامبرﷺ حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود. ﴿تريد زينة الحياة الدنيا﴾ از همنشینی با آنها شرف و افتخار و مباهات را می‌جویی. ابن‌عباس گفته است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض آنها در طلب اصحاب شرف و ثروت مباش.[۲] ﴿ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا﴾ از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با روآوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو برتافته‌اند. مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد عیینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبرﷺ آمدند، جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که ردایی پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق می‌داد. عیینه به پیامبرﷺ گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و

۱ـ تفسیر کبیر ۱۱۵/۲۱.

۲ـ مختصر ۴۱۶/۲.

اشراف قبیله‌ی «مُضَر» اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان می‌شوند. هیچ کس مانع ما نمی‌شود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده و برای آنان مجلسی دیگر، پیامبرﷺ خواست نظرشان را برآورده کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبرﷺ به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. ﴿و اتبع هواه﴾ از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است. ﴿و کان أمره فرطا﴾ و کارش تباهی و نابودی است. ﴿و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾ به ظاهر امر است و در حقیقت وعید و تهدید و برحذر داشتن است. یعنی ای محمد! به آن غافلان بگو: با توضیح و بیانات خدای رحمان، حق نمایان شده است. پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود. همان‌طور که در جای دیگری نیز گفته است: ﴿اعملوا ما شئتم﴾. ﴿إنا أعتدنا للظالمین نارا أحاط بهم سرادقها﴾ برای کافران به خدا و پیامبر آتشی سوزان و شدید و فراگیر آماده کرده‌ایم که بسان دستبند آنها را در بر گرفته است. ﴿و إن یستغیثوا یغاثوا بماءٍ کالمهل یشوی الوجوه﴾ اگر از شدت گرما فریادشان بلند شود و آب بخواهند، آبی مانند مس ذوب شده و روغن داغ به آنها داده می‌شود که صورت آنها راکباب می‌کند و چنانچه صورتشان به آن نزدیک شود از شدت حرارت آن را می‌سوزاند. در حدیث آمده است: آبی کدر و تیره رنگ بسان روغن تیره و جوشیده که وقتی به آن نزدیک شود پوست صورتش سوخته و در آن می‌ریزد؛[1] یعنی پوست و صورتش در آن می‌افتد. خدا ما را از جهنم مصون بدارد! ﴿بئس الشراب و ساءت مرتفقا﴾ نوشیدنی که به آنها داده

۱ـ اخراج از احمد و ترمذی.

می‌شود بسی بد است و جهنم که منزل و آسایشگاه دوزخیان است، بد جایگاهی می‌باشد. ﴿إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات إنا لانضيع أجر من أحسن عملا﴾ خدای توانا بعد از این‌که حال بد فرجامان شقاوتمند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان نیک فرجام پرداخته است. یعنی ما پاداش عمل نیکوکار و مخلص را هدر نمی‌دهیم، بلکه بر آن می‌افزاییم. ﴿أولئك لهم جنات عدن﴾ این گروه باغ و بهشتی پایدار برای اقامت دارند. ﴿تجري من تحتهم الأنهار﴾ در پایین اطاق‌ها و منازلشان نهرهای بهشتی جاری است. ﴿يحلون فيها من أساور من ذهب﴾ در بهشت با دستبندهای طلایی آراسته می‌شوند. مفسران گفته‌اند: هر فرد در بهشت سه النگو در دست دارد: النگویی از طلا و النگویی از نقره و النگویی از لؤلؤ؛ چون خدا فرموده است: ﴿وحلوا أساور من فضة﴾، و فرموده است: ﴿و لؤلؤاً و لباسهم فيها حرير﴾. و در حدیث آمده است: زیورآلات مؤمن تا حد وضو می‌رسد. ﴿و يلبسون ثيابا خضرا من سندس وإستبرق﴾ در انواع لباس می‌خرامند، و سندس و استبرق یعنی حریر نازک و ضخیم بر تن دارند. طبری گفته است: یعنی آنها از بین زیورآلات، از النگوی طلا و از لباس‌ها، از سندس یعنی دیباج و استبرق یعنی حریر ضخیم استفاده می‌کنند.[1] ﴿متكئين فيها على الأرائك﴾ در بهشت بر تخت‌های طلایی که با پارچه‌های رنگارنگ و زیبا تزیین یافته‌اند تکیه می‌دهند. ابن‌عباس گفته است: أرائک عبارت از تخت‌های طلایی است که با مروارید و یاقوت تزیین یافته و بر آنها تازه عروس و تازه داماد نشسته باشند. اریکه عبارت از سرزمین بین صنعا و ایله و بین عدن تا جابیه است.[2] ﴿نعم الثواب و حسنت مرتفقا﴾ چه نیکو است پاداش پرهیزگاران و بهشت چه نیکو جایگاهی است برای اهل بهشت! ﴿و اضرب لهم مثلا رجلين﴾ برای کفاری که از تو خواسته بودند بینوایان را از خود برانی

۱ـ طبری ۲۴۳/۱۵.
۲ـ قرطبی ۳۹۸/۱۰.

حال دو مرد را مثل بزن. مفسران گفته‌اند: آن دو مرد دو برادر از بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت‌آسا» خرید. و برادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخر رسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می‌پنداشت. آنگاه ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می‌باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب‌المثل شد. ﴿**جعلنا لأحدهما جنتين من أعناب**﴾ برای یکی از آنها ـ برادر کافر ـ دو باغ بزرگ از درختان انگور با انواع انگورهای لذیذ، قرار دادیم. ﴿**و حففناهما بنخل**﴾ اطراف آن دو را با ردیف‌هایی از درخت نخل احاطه کردیم. ﴿**و جعلنا بينهما زرعا**﴾ در وسط این باغ کشتزاری قرار دادیم و در وسط آن دو نهر آبی می‌جوشید. منظره‌ی دل‌انگیز و شادی‌بخش را قرآن به شگفت‌انگیزترین شیوه ترسیم می‌کند. منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سر به فلک کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است! ﴿**كلتا الجنتين آتت أكلها و لم تظلم منه شيئاً**﴾ هر یک از آن دو باغ، میوه‌ی رسیده و بی‌نهایت مرغوب را به بار آورد و چیزی کم نداشت. ﴿**و فجرنا خلالهما نهرا**﴾ نهر آبی را در وسط دو باغ جاری کردیم. ﴿**و كان له ثمر**﴾ برادر کافر در دو باغش انواع میوه و ثمر داشت. ﴿**فقال لصاحبه و هو يحاوره أنا أكثر منك مالا و أعز نفرا**﴾ صاحب دو باغ به رفیق باایمانش گفت: من از تو ثروتمندتر و شریفترم و از تو بیشتر یار و هوادار و خدمتکار دارم. ﴿**و دخل جنته و هو ظالم لنفسه**﴾ دست برادر باایمانش را گرفت و وارد باغ شده و در آن به گردش پرداخت و درختان و میوه‌ها و نهر آب را به او نشان می‌داد و از بس که خودپرست و کافر بود، به خود ستم روا می‌داشت. ﴿**قال ما أظن أن تبيد هذه أبدا**﴾ گفت: فکر نمی‌کنم این باغ هرگز از بین برود و نابود شود. ﴿**و ما أظن الساعة قائمة**﴾ و گمان نمی‌کنم رستاخیز بیاید و برپا شود. نابودی باغ خود و حشر و نشر

را انکار کرد. ﴿و لئن رددت إلی ربی لأجدن خیرا منها﴾ و اگر رستاخیزی که آن را تو گمان می‌بری وجود داشته باشد، در آن موقع خدا بهتر و والاتر از این به من عطا می‌کند. ﴿منقلبا﴾ در آخر و سرانجام، همان‌طور که در این دنیا به من داده است، در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. ﴿قال له صاحبه و هو یحاوره﴾ مرد مؤمن بینوا در حالی که با برادرش بحث و مجادله می‌کرد، گفت: ﴿أکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا﴾ آیا خدا را انکار می‌کنی که تو را از خاک و سپس از نطفه، «منی» ساخته و خلق کرده است و بعد از آن تو را به صورت انسانی معتدل و راست‌قامت درآورد؟ استفهام برای توبیخ و سرزنش است. ﴿لکنا هو الله ربی﴾ اما من به وجود خدا به عنوان پروردگار و خالقم اعتراف می‌کنم. ﴿و لا أشرك بربی أحدا﴾ و غیر را شریک خدا قرار نمی‌دهم، پس معبود حقیقی همو است و شریک و انباز ندارد. ﴿و لولا إذ دخلت جنتك قلت ماشاء الله﴾ چرا وقتی وارد باغت شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نگفتی این هم از فضل و کرم خداست، هرچه را بخواهد، خواهد شد و هرچه را نخواهد، نخواهد شد. ﴿لاقوة إلا بالله﴾ جز به توفیق و یاری او ما توانایی اطاعتش را نداریم. ﴿إن ترن أنا أقل منك مالا و ولدا﴾ برادر مؤمن به برادر کافر گفت: اگر می‌بینی من بینواترم و تو به کثرت مال و اولاد مغروری و مباهات می‌کنی، ﴿فعسی ربی أن یؤتین خیرا من جنتك﴾ جواب شرط چنین است: من از اعمال و احسان خدای متعال انتظار دارم حال من و تو را از لحاظ بینوایی و ثروتمندی، دگرگون کند و چون به او ایمان دارم امیدوارم باغی بهتر از باغ تو را به من عطا فرماید. و چون تو کافری نعمتش را از تو سلب کند و باز گیرد و باغت را نابود و ویران کند. ﴿و یرسل علیها حسبانا من السمآء﴾ و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ برکند، یا صاعقه‌ی آسمانی آن را ویران کند. ﴿فتصبح صعیداً زلقا﴾ پس باغ به صورت زمینی صاف و لیز درآید که پا بر آن قرار نگیرد، و زمینی که رستنی است بر آن نروید. ﴿أو یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا﴾ یا آبش در زمین فرو رود و تمام

کشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرو رفته در زمین را پی‌جویی کنی تا چه رسد به این‌که بتوانی آن را باز گردانی. در اینجا گفتگو و بحث خاتمه می‌یابد و آرزوی برادر مؤمن با زوال نعمت برادر کافر تحقق پیدا می‌کند. و ناگهان سیاق کلام ما را از منظر دل‌انگیز و فرح‌بخش به منظره‌ی نابودی و ویرانی انتقال می‌دهد. **﴿و أحيط بثمره﴾** باغش به طور کلی نابود شد و خرابی و ویرانی و تلف شدن کشت و ثمر آن را فرا گرفت. **﴿فأصبح يقلب كفيه على ما أنفق فيها﴾** بر اثر حزن و اندوه حاصل از تلف شدن مال و زحمتش، دست تأسف را به هم می‌مالید.

قرطبی گفته است: از تأسف و اندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می‌زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است. **﴿و هي خاوية على عروشها﴾** در حالی که درب و داغان و خُرد شده و سقف‌ها افتاده و دیوارها ویران شده و به صورت ویرانه درآمده است. **﴿و يقول يا ليتنى لم أشرك بربي أحدا﴾** از این‌که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! اما تازه پشیمانی سودی ندارد. خدا فرموده است: **﴿و لم تكن له فئة ينصرونه من دون الله﴾** جماعتی را نمی‌یابد که او را یاری دهند و نابودی را از او دفع کنند. **﴿و ما كان منتصرا﴾** و خود قادر نبود انتقام خدا را از خود برطرف کند. پس قوم و خویش و فرزند که زمانی به آنها مباهات و افتخار می‌کرد، برایش سودی ندارد، و خودش هم نمی‌تواند عذاب را از خود دور کند. **﴿هنا لك الولاية لله الحق﴾** در چنان موقعیت و حالتی، یاری و کمک فقط در اختیار خداست و از هیچ‌کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور برحق است و دوستانش را یاری می‌دهد. **﴿هو خير ثوابا و خير عقبا﴾** خدا برای آنکه به او ایمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد و برای آنکه به او تکیه می‌کند و به او امیدوار است، بهترین سرانجام قرار می‌دهد. **﴿و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض﴾** این هم مثلی دیگر برای بیان فریبکاری‌های دنیا

است. تباه و نابود شدن شبیه این دو باغ می‌باشد. یعنی محمد! مثال زندگی دنیا را برای آنان بیان کن که در زوال و ناپایداری و سرآمدن آن همانند آبی است که خدا آن را از آسمان نازل کرده است و به وسیله‌ی آن رستنی‌های فراوان می‌روید. ﴿فأصبح هشیما تذروه الریاح﴾ همان رستنی‌ها خشک و شکسته و پوسیده گشته و باد آن را به چپ و راست می‌راند. ﴿وکان الله علی کل شيء مقتدرا﴾ خدا بر نابودکردن و زنده گردانیدن توانا می‌باشد و هیچ چیزی در زمین و آسمان او را وامانده و ناتوان نمی‌کند. ﴿المال و البنون زینة الحیاة الدنیا﴾ مال و اولاد زینت و آرایش این دنیای ناپایدارند و زوال‌پذیر و گذرایند و سرانجام آنها نابودی است. پس جز ابله و نادان، هیچ کس به آن مغرور نمی‌شود. ﴿والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیر أملا﴾ ثمر و نتیجه‌ی اعمال نیک برای ابد باقی می‌ماند. پس اعمال نیک بهترین چیزی‌ایست که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می‌کند. ابن‌عباس گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است از هر عملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می‌ماند.[۱] در حدیث آمده است: باقیات صالحات عبارت است از گفتن «سبحان الله و الحمدلله و لاإله إلا الله و الله أکبر». ﴿و یوم نسیر الجبال﴾ بعد از این‌که خداوند متعال دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه‌های هول‌انگیز آن پرداخت. یعنی به یاد بیاور روزی راکه کوه‌ها را از جایگاهشان برمی‌اندازیم، و بسان ابر آنها را به حرکت آورده و آن را به صورت گرد و غبار پراکنده در می‌آوریم. ﴿و تری الأرض بارزة﴾ و زمین را آشکارا و نمایان می‌بینی به گونه‌ای که کوه و درخت و ساختمانی بر آن نمی‌ماند که مانع دیدن آن بشود. کوه‌ها برافکنده شده و بناها ویران می‌گردد، آنگاه زمین عیان می‌شود. ﴿و حشرناهم فلم نغادر منهم أحداً﴾ اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده و

۱ـ طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز می‌گوید: صحیح همان است. إن شاء الله.

حتی یک نفر از قلم نمی‌افتد. ﴿و عرضوا علی ربك صفا﴾ آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می‌ایستند و هیچ کس مانع دیدن دیگری نمی‌شود. در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می‌کند». مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می‌ایستند. هر ملت و گروهی در یک صف می‌ایستد.[1] ﴿لقد جئتمونا کما خلقناکم أول مرة﴾ بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همان‌گونه که اول بار شما را خلق کردیم، اکنون نیز لخت و برهنه نزد ما آمده‌اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید. ﴿بل زعمتم ألن نجعل لکم موعداً﴾ بلکه گمان می‌کردید حشر و کیفر و پاداش و حسابی در کار نیست. ﴿و وضع الکتاب﴾ نامه‌ی اعمال انسان‌ها بر آنان عرضه می‌شود. ﴿فتری المجرمین مشفقین مما فیه﴾ می‌بینی تبهکاران از وضع تبهکاری و گناهان خود بیمناکند. ﴿و یقولون یا ویلتنا﴾ و می‌گویند: وای به حال ما! به سبب افراط و تبهکاری در دنیا زیانمند و نابود شدیم. ﴿ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة و لاکبیرة إلا أحصاها﴾ این کتاب چه عجیب است! هیچ‌چیز را نادیده نگرفته است، بلکه کوچک و بزرگ را ثبت و ضبط کرده است. خدا فرموده است: ﴿و وجدوا ما عملوا حاضرا﴾ هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند، در نامه‌ی عمل آن را نوشته و ثبت شده می‌یابند. ﴿و لایظلم ربك أحدا﴾ و خدای تو احدی را بدون جرم کیفر نمی‌دهد و از پاداش نیکوکار نمی‌کاهد. ﴿و إذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم﴾ زمانی را به یاد بیاور که به ملائک دستور دادم برای آدم سجده‌ی سلام و احترام ببرند، نه سجده‌ی عبادت و تقدیس. ﴿فسجدوا إلا إبلیس کان من الجن ففسق عن أمر ربه﴾ تمام ملائک سجده بردند جز ابلیس که از جن بود و از اطاعت خدا سر بر تافت. آیه به صراحت می‌گوید: ابلیس جن است نه فرشته.[2]

۱ـ قرطبی ۱/۴۱۷.

۲ـ در این مورد به کتاب «النبوة و الانبیاء» مراجعه کنید. در آنجا ثابت کرده‌ایم که شیطان فرشته نبوده است. ص ۱۲۸.

﴿أفتتخذونه و ذریته أولیاء من دونی و هم لکم عدو﴾ ای بنی آدم! آیا غیر از خدا ابلیس و نسلش، یعنی شیاطین را دوستان قرار می‌دهید در حالی که آنها دشمنان شما می‌باشند؟ ﴿بئس للظالمین بدلا﴾ عبادت و اطاعت شیطان به جای اطاعت رحمان بسی زشت است و ناپسند. ﴿ما أشهدتهم خلق السموات و الأرض﴾ آن شیاطینی که شما آنها را پرستش می‌کنید، بر خلق آسمان‌ها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. ﴿و لاخلق أنفسهم﴾ بعضی را گواه و ناظر بر خلق بعضی دیگر قرار ندادیم، بلکه همه‌ی آنها مانند شما بندگان خدا می‌باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند. ﴿و ما کنت متخذ المضلین عضدا﴾ در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می‌پرستید و از آنها اطاعت می‌کنید؟ ﴿و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم﴾ روزی را به یاد بیاور که خدا خطاب به مشرکین می‌گوید: شرکایی را که برای من قرار می‌دادید بخوانید، تا عذاب مقرر از جانب مرا از شما دفع کنند و مانع آن بشوند و همان‌طور که گمان می‌بردید، شفیع شما بشوند. ﴿فدعوهم فلم یستجیبوا لهم﴾ به آنها پناه بردند اما به فریادشان نرسیدند. ﴿و جعلنا بینهم موبقا﴾ و در بین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده‌ایم که از آن رد نمی‌شوند و آن عبارت است از آتش. ﴿و رأى المجرمون النار فظنوا أنهم مواقعوها﴾ گناهکاران زبانه‌های آتش را مشاهده نمودند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. ﴿و لم یجدوا عنها مصرفا﴾ و محل فرار و گریزی از آن نمی‌یابند؛ چون از هر طرف آنها را در برگرفته است، امکان ندارد از آن فرار کنند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الغداة ... و العشی﴾ و ﴿فلیؤمن ... فلیکفر﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿نعم الثواب و حسنت مرتفقا﴾ و ﴿بئس الشراب و ساءت مرتفقا﴾ متضمن مقابله است.

۳ـ ﴿بماء کالمهل یشوی الوجوه﴾ متضمن تشبیه مرسل مفصل است؛ چون ادات و وجه شبه ذکر شده‌اند.

۴ـ ﴿و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لأحدهما جنتین﴾ شامل تشبیه تمثیلی است؛ چون وجه شبه از متعدد گرفته شده است. و نیز در ﴿و اضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کماء أنزلناه﴾ تشبیه تمثیلی موجود است.

۵ـ ﴿أو یصبح ماؤها غورا﴾ با آوردن مصدر به جای اسم فاعل، ﴿غائرا﴾ مبالغه را نشان داده است.

٦ـ ﴿یقلب کفیه﴾ متضمن کنایه می‌باشد، کنایه از افسوس و پشیمانی است که در چنان حالتی دست‌ها را به هم می‌مالند.

۷ـ ﴿أفتتخذونه و ذریته أولیاء﴾ متضمن انکار است.

یادآوری: جمهور برآنند که باقیات صالحات عبارت است از کلماتی که فضل آن در خبر آمده است؛ یعنی: «سبحان الله و الحمدلله و لا إله إلا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم». همان‌گونه که در حدیث قبل یادآور شدیم. و ترمذی آورده است که پیامبرﷺ فرمود: شب اسرا به ابراهیم برخوردم. گفت: ای محمد! از من به امت خودت سلام برسان و به آنها بگو: خاک بهشت خوب و حاصلخیز است، آبش گوارا و شیرین است، بهشت دشتی هموار و کاشتنی‌های آن عبارت است از: ﴿سبحان الله و الحمدلله و لا إله إلا الله و الله اکبر﴾. روایت از ترمذی.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هٰذَا ٱلْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ ٱلْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴿٥٤﴾ وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ قُبُلاً ﴿٥٥﴾ وَ مَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِٱلْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ ٱلْحَقَّ وَ ٱتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنذِرُوا هُزُواً ﴿٥٦﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن

۱۶

از آیه ۷۵ سوره کهف تا پایان آیه ۱۳۵ سوره طه

ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً ﴿۵۷﴾ وَ رَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُو ٱلرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلاً ﴿۵۸﴾ وَ تِلْكَ ٱلْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِداً ﴿۵۹﴾ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَاأَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً ﴿۶۰﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي ٱلْبَحْرِ سَرَباً ﴿۶۱﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هٰذَا نَصَباً ﴿۶۲﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلْحُوتَ وَ مَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ ٱتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي ٱلْبَحْرِ عَجَباً ﴿۶۳﴾ قَالَ ذٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَٱرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصاً ﴿۶۴﴾ فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً ﴿۶۵﴾ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً ﴿۶۶﴾ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ﴿۶۷﴾ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً ﴿۶۸﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ ٱللهُ صَابِراً وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْراً ﴿۶۹﴾ قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً ﴿۷۰﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً ﴿۷۱﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ﴿۷۲﴾ قَالَ لَاتُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً ﴿۷۳﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً ﴿۷۴﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ﴿۷۵﴾ قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْراً ﴿۷۶﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ ٱسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً ﴿۷۷﴾ قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْراً ﴿۷۸﴾ أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي ٱلْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً ﴿۷۹﴾ وَ أَمَّا ٱلْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَ كُفْراً ﴿۸۰﴾ فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِّنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً ﴿۸۱﴾ وَ أَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ

لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْراً ﴿٨٢﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای منان قصه‌ی صاحب دو باغ را مثال زد و مثل دنیا و فریبندگی‌ها و نعمت‌های ناپایدار آن را آورد و یادآور شد که منظور از این مثل‌ها همانا «پند و اندرز است»، آنگاه به ذکر قصه و داستان سوم یعنی «قصه‌ی حضرت موسی عليه السلام و خضر» پرداخت که شامل اموری غیبی شگفت‌انگیزی است.

معنی لغات: ﴿**قبلا**﴾ در پیش‌رو و عیان. ﴿**موئلا**﴾ ملجأ و پناهگاه. ابن قتیبه گفته است: وأل یعنی پناه برد و موئل به معنی ملجأ و پناهگاه است.(۱) ﴿**حقبا**﴾ جمع حقبه و به معنی سال است و در اینجا منظور زمانی طولانی است. ﴿**سربا**﴾ سوراخ و راه زیرزمینی. ﴿**نصبا**﴾ نصب به معنی خستگی و مشقت است. ﴿**أمرا**﴾ امری مهم. **أمِرالأمر**؛ یعنی کار دشوار و مهم شد. ﴿**نکرا**﴾ ناپسند و بسیار دشوار.

تفسیر: ﴿**و لقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل**﴾ در این قرآن برای مردم انواع مثل‌ها را بیان کرده‌ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده‌ایم. ﴿**و کان الإنسان أکثر شيء جدلاً**﴾ و جدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی‌دارد. ﴿**و ما منع الناس أن یؤمنوا إذ جاءهم الهدی**﴾ وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد هیچ‌چیز مانع ایمان آوردن آنها نمی‌شود.

۱ـ البحرالمحیط ۱۳۲/۶.

﴿و یستغفروا ربهم﴾ و هیچ امری مانع آنها نمی‌شود که از خدای خود طلب بخشودگی کنند. ﴿إلا أن تأتیهم سنة الأولین﴾ جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را در برگیرد. ﴿أو یأتیهم العذاب قبلا﴾ یا این‌که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود. معنی آیه چنین است: مردمان کافر را از ایمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز این‌که آنها خواستار آن بودند که عذاب خدا به طور آشکار بر آنان نازل شود، به گونه‌ای که خود آن را مشاهده نمایند. همان‌گونه که قرآن از آنان نقل می‌کند که گفته‌اند: ﴿فأمطر علینا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب ألیم﴾.[1] ﴿وما نرسل المرسلین إلا مبشرین و منذرین﴾ جز به عنوان مژده‌دهنده و بیم‌رسان پیامبران را نمی‌فرستیم، مژده به اهل ایمان می‌دهند و اهل عصیان را برحذر می‌دارند. ﴿و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق﴾ با وجود این‌که حق روشن و جلی است، اما با این وجود کافران بیهوده به مجادله می‌پردازند تا از این راه بر حق چیره و پیروز شوند و آن را به ناروا تبدیل کنند و باطل نمایند. بنابراین آنها در همان حال که خوارق می‌خواهند و در تعجیل عذاب شتاب دارند، هدفشان ایمان نیست. بلکه هدفشان مسخره کردن و استهزا است. ﴿و اتخذوا آیاتی و ما أنذروا هزوا﴾ قرآن و برحذر داشتن از عذاب را به مسخره گرفته‌اند. ﴿و من أظلم ممن ذکر بآیات ربه فأعرض عنها﴾ ستمگرتر از آن کس که آیات درخشان و دلایل قاطع خدا به او یادآوری می‌شود اما او آنها را نادیده می‌گیرد و به باد فراموشی می‌سپارد و به آن اهمیتی نمی‌دهد، کیست؟! ﴿و نسی ما قدّمت یداه﴾ و جرایم و زشتکاری‌ها و اعمال ناپسند خود را فراموش کرده و درباره‌ی سرانجام آن نمی‌اندیشد. ﴿إنا جعلنا علی قلوبهم أکنّة أن یفقهوه﴾ بر قلوب آنها پرده‌ای کشیده‌ایم که مانع درک و فهم قرآن می‌شود و از دریافت اسرارش ناتوانند و از بهره‌گیری

۱ـ این خلاصه‌ی معنی مورد پسند ابن‌کثیر است. در مختصر نیز چنین است ۲/۴۲۵.

از اندرز و احکام مندرج در آن محرومند. ﴿و فی آذانهم وقراً﴾ و بر گوش‌های آنان سنگینی معنوی انداخته‌ایم که مجال شنیدن مفید را از آنان گرفته است. ﴿و إن تدعهم إلی الهدی فلن یهتدوا إذا أبداً﴾ پس اگر آنها را به ایمان و قرآن دعوت کنی هرگز دعوت را نمی‌پذیرند؛ زیرا آنان درک و شنوایی ندارند؛ چراکه هدایت و رهنمون شدن، قلبی باز و آماده برای پذیرفتن ایمان می‌خواهد وانگهی آنها همچون حیوان‌های گنگ و بی‌زبانند. ﴿و ربك الغفور ذو الرحمة﴾ ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، خدایت نسبت به آنان بخشودگی فراوان و مهر و رحمت بی‌پایان دارد. ﴿لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجّل لهم العذاب﴾ اگر در مقابل نافرمانی و گناهانی که مرتکب شده‌اند آنها را کیفر می‌داد، عذاب و آزار این دنیا را هر چه زودتر بر آنان نازل می‌کرد. اما خدا بر مبنای رحمت و مهر خود آنها را مهلت داده و عذابی که خود خواهان تعجیل آن می‌باشند به تأخیر می‌اندازد. و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد اما در مورد او اهمال نمی‌کند. ﴿بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا﴾ بلکه در روز رستاخیز موعدی مقرر دارند که در آن هول و هراس شدیدی را دیده و از آن ملجأ و پناهگاهی ندارند. ﴿و تلك القری أهلکناهم لما ظلموا﴾ و این اخبار ملت‌های پیشین و قرون گذشته‌ی ملت‌هایی همچون قوم هود و صالح و شعیب و لوط است که وقتی ستم کردند آنها را نابود کردیم. ﴿و جعلنا لمهلکهم موعداً﴾ و برای نابودکردنشان وقتی معین و معلوم قرار دادیم، پس آیا این تکذیب‌کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه وعید و تهدید است برای کفار قریش. ابن‌کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! برحذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و باشرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید.[1] ﴿و إذ قال موسی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۴۲۶/۲.

لفتاه لا أبرح حتی أبلغ مجمع البحرین﴾ در اینجا قصه‌ی سوم شروع می‌شود که در این سوره آمده است. یعنی به یاد بیاور زمانی را که موسی به رفیق جوان خود، «یوشع بن نون» گفت: من هنوز به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهم، تا به محل برخورد دریای فارس و دریای روم که از جهت مشرق می‌آید و به «مجمع البحرین» معروف است، می‌رسم.(۱) **﴿أو أمضی حقبا﴾** یا مدت زمانی طولانی راه می‌روم تا به آنجا می‌رسم. **﴿فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما﴾** وقتی حضرت موسی و رفیقش به مجمع‌البحرین رسیدند، «یوشع» فراموش کرد موضوع ماهی و جریان شگفت‌انگیزی را که دیده بود به موسی خبر بدهد. روایت شده است که خدا به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد. **﴿فاتخذ سبیله فی البحر سربا﴾** ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت. مفسران گفته‌اند: ماهی کباب شده از زنبیل بیرون آمد و به دریا رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی از آیات درخشان الهی بود که به موسی ارائه داد. **﴿فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غداءنا﴾** وقتی از آن محل یعنی «مجمع البحرین» که وعده‌گاه ملاقات بود، گذشتند، موسی به رفیقش گفت: غذا را بیاور. **﴿لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا﴾** همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این‌که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند. **﴿قال أرأیت إذا أوینا إلی الصخرة فإنی نسیت الحوت﴾** رفیقش یعنی «یوشع‌بن نون» وقتی موسی ماهی را برای صرف ناهار از او خواست، گفت: مگر نمی‌دانی وقتی به آن صخره پناه بردیم که تو در زیر آن خوابیدی چه جریانی شگفت‌انگیز اتفاق افتاد؟ ماهی از زنبیل بیرون جهید و به دریا رفت، و آب بر آن به صورت طاقچه درآمد و من فراموش

۱- طبری از قتادة چنین آورده است، ۱۵/ ۲۷۱.

کردم وقتی بیدار شدی آن را به تو بگویم. ﴿**و ما أنسانیه إلا الشیطان أن أذکره**﴾ شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم. ﴿**و اتخذ سبیله فی البحر عجبا**﴾ و در اوج ناباوری و تعجب ماهی راهش را به سوی دریا در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به دریا رفت. ﴿**قال ذلك ما کنا نبغ**﴾ موسی گفت: این چیزیست که در طلبش هستیم؛ زیرا نشانه‌ی هدف ما همان است و آن ملاقات با مرد صالح می‌باشد. ﴿**فارتدا علی آثارهما قصصا**﴾ از همان راهی که آمده بودند برگشتند و ردپای اولیه‌ی خودشان را دنبال می‌کردند که مبادا راه را گم کنند و راهی دیگر بروند. ﴿**فوجدا عبداً من عبادنا**﴾ نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضرعلیه‌السلام را دیدند. در حدیث آمده است: «حضرت موسیعلیه‌السلام حضرت خضرعلیه‌السلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی گفت: السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت می‌شود؟!»[1] ﴿**آتیناه رحمة من عندنا**﴾ نعمتی عظیم و فضل و کرمی بیکران را به او بخشیدیم و آن عبارت است از کراماتی که خداوند آنها را توسط او ظاهر ساخت. ﴿**و علمناه من لدنا علما**﴾ و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی‌شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها. دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمی‌توان بدان نایل آمد، بلکه بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد. ﴿**قال له موسی هل أتبعك علی أن تعلمن مما علمت رشدا**﴾ موسی گفت: آیا اجازه می‌دهی همراه شما باشم تا از دانشی

۱ـ به امید خدا حدیث به تفصیل خواهد آمد.

که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟ مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب پیامبر اکرم خدا یعنی «حضرت موسی» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار خود این‌چنین باشد. ﴿قال إنك لن تستطيع معی صبرا﴾ خضر گفت: تو نمی‌توانی در مقابل آنچه می‌بینی صبور و بردبار باشی. ابن‌عباس گفته است: یعنی نمی‌توانی در مقابل کار من شکیبا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم. ﴿و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا﴾ و تو چگونه در مقابل امری که به ظاهر ناپسند است و تو از نهان و باطن آن خبر نداری، صبر می‌کنی؟ ﴿قال ستجدنی إن شاء الله صابرا و لا أعصی لك أمرا﴾ موسی گفت: به امید خدا مرا شکیبا می‌یابی و من از امر شما نافرمانی نمی‌کنم. ﴿قال فإن اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء حتی أحدث لك منه ذکرا﴾ قبل از شروع سفر با او شرط کرده است که درباره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این‌که خود رازش را آشکار می‌سازد. موسی به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچ‌گونه سؤالی از من نکن تا این‌که خودم آن را برایت توضیح دهم. ﴿فانطلقا حتی إذا رکبا فی السفینة خرقها﴾ موسی و خضر عليهما السلام در ساحل دریا به راه افتادند تا این‌که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و از این‌رو هر دو را بدون کرایه سوار کردند. وقتی سوار شدند و به وسط دریا رسیدند، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست. ﴿قال أخرقتها لتغرق أهلها﴾ موسی به عنوان اعتراض به او گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که مسافران را غرق کنی؟! ﴿لقد جئت شیئا إمرا﴾ واقعاً کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ واقعاً کاری بسیار زشت را انجام دادی!! ﴿قال ألم أقل إنك لن

تستطیع معی صبراً﴾ خضر گفت: مگر در اول کار به تو نگفتم که تو در مقابل اعمال من صبر و تحمل نخواهی داشت؟ مخالفت شرط را به نرمی به او یادآور شد. ﴿قال لاتؤاخذنی بما نسیت﴾ موسی گفت: از من مگیر که به خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم. ﴿و لاترهقنی من أمری عسرا﴾ و در رفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر و رفتارت با من نرم باشد. ﴿فانطلقا حتی إذا لقیا غلاما فقتله﴾ عذرش را پذیرفت، و بعد از پیاده شدن از کشتی به راه افتادند و از کنار جمعی از نوجوانان گذشتند که در بین آنها پسری برازنده و خوش سیما قرار داشت. خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت. ﴿قال أقتلت نفسا زکیة بغیر نفس﴾ موسی گفت: آیا انسانی بی‌گناه و پاک را بدون این‌که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ ﴿لقد جئت شیئاً نکرا﴾ کاری بس ناپسند و زشت را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیرممکن است. این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمی‌توان صبر کرد. و در اینجا گفته است: ﴿نکرا﴾؛ یعنی ناپسند و زشت که از گفته‌ی ﴿إمرا﴾ در آیه‌ی سابق بلیغتر است. قرطبی گفته است: وقتی موسی به خضر گفت: ﴿أقتلت نفسا زکیة﴾ آیا نفس پاکی را به قتل رساندی، خضر عصبانی شد و شانه‌ی چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی‌آورد.[1] ﴿قال ألم أقل لك إنك لن تستطیع معی صبرا﴾ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که در مقابل آنچه از من می‌بینی هرگز تاب نمی‌آوری؟ مفسران گفته‌اند: خضر برای موسی احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او

۱ـ قرطبی ۲۲/۱۱.

را با عبارت: ﴿لك﴾ مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می‌بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است. ﴿قال إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني﴾ موسی گفت: اگر بعد از این ایراد گرفتم و از عملت اعتراض کردم، دیگر با من همراه مشو. ﴿قد بلغت من لدني عذرا﴾ در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ چون من دو بار خلاف وعده کرده‌ام. ﴿فانطلقا حتی أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما﴾ به راه افتادند تا به دهکده‌ای رسیدند. ابن‌عباس گفته است: دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها غذا خواستند اما مردمش خسیس بودند و گرسنه را غذا نمی‌دادند و از مهمان پذیرایی نمی‌کردند. بنابراین از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند. ﴿فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض﴾ در ده دیواری را دیدند که خم شده و نزدیک بود فرو افتد. ﴿فأقامه﴾ خضر با دستش آن را مسح کرد و دیوار راست و خوب شد. و بعضی می‌گویند: آن را خراب کرد و دوباره آن را ساخت. هر دو قول از ابن‌عباس روایت شده است. ﴿قال لو شئت لاتخذت عليه أجرا﴾ موسی گفت: چه خوب بود که از آنها اجرت می‌گرفتی و با آن غذا می‌خریدیم! موسی از نیکی‌کردن با نااهل اعتراض کرد. روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار می‌سازی. می‌بایست در مقابل آن اجرتی می‌گرفتی؟ ﴿قال هذا فراق بيني و بينك﴾ خضرگفت: بنا به گفته‌ی خودت دیگر وقت جدا شدن از یکدیگر فرا رسیده است. ﴿سأنبئك بتأويل مالم تستطع عليه صبرا﴾ حکمت و راز این سه مسأله را برایت توضیح می‌دهم که تو در مورد آنها به من اعتراض کردی و نتوانستی در مقابل آن صبر کنی. در حدیث آمده است: «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می‌داد تا خدا داستان و امر آنان را برایمان باز می‌گفت، اگر با رفیقش صبر می‌کرد، شگفتی‌ها را

می دید».[1] ﴿أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر﴾ این بیان و توضیح حوادث عجیبی است که موسی آن را دید و در مقابل آن طاقت نیاورد. یعنی کشتی که آن را سوراخ کردم از آن افرادی بینوا و ضعیف بود، که قدرت مقابله با ستمگران را نداشتند. آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می‌کردند. ﴿فأردت أن أعيبها﴾ با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند. ﴿و كان وراءهم ملك﴾ و سر راه آنها پادشاهی کافر و ستمگر قرار داشت، ﴿يأخذ كل سفينة غصباً﴾ هر کشتی سالم و بدون عیب را غصب می‌کرد. ﴿و أما الغلام فكان أبواه مؤمنين﴾ و اما پسری که او را کشتم، خود کافر و تبهکار بود و پدر و مادرش باایمان بودند. در حدیث آمده است: «پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده می‌ماند، پدر و مادر را در طغیان و کفر می‌انداخت». ﴿فخشينا أن يرهقهما طغيانا و كفرا﴾ بیم داشتیم علاقه و محبت آنها باعث شود که در کفر و گمراهی از او پیروی کنند. ﴿فأردنا أن يبدلهما ربهما خيرا منه زكاة و أقرب رحما﴾ هدف ما از کشتن او این بود که خدا فرزندی صالح و بهتر و مهربان‌تر از او به والدینش عطا فرماید. ﴿و أما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينه و كان تحته كنز لهما﴾ و اما دیواری که داشت فرو می‌ریخت و بدون اجرت آن را ساختم، به دو پسر یتیم تعلق داشت و در زیر آن گنجی از طلا قرار داشت. ﴿و كان أبوهما صالحا﴾ پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد. مفسران گفته‌اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است. ﴿فأراد ربك أن يبلغا أشدهما و يستخرجا كنزهما﴾ خدا خواست بزرگ و رشید شوند و گنج را از زیر دیوار بیرون آورند. ﴿رحمة من ربك﴾ خدا به خاطر صلاحیت پدر به آنها رحم کرد. ﴿و ما فعلته عن أمري﴾ سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را که از من دیدی با رأی و اجتهاد خود

۱ـ قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده‌اند.

انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم. ﴿ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبرا﴾ تفسیر و بیان اموری که نتوانستی در مقابل آنها صبر کنی و قبل از این‌که خودم آن را بیان کنم بر آن اعتراض کردی، چنین است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿مبشرين ... و منذرين﴾ و ﴿نسيت ... و اذكر﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿أما السفينة﴾، ﴿و أما الغلام﴾، ﴿و أما الجدار﴾ شامل لف و نشر مرتب است؛ چراکه به طور مرتب بعد از «سوار شدن کشتی» و «قتل پسر» و «ساختن دیوار» به طریق لف و نشر مرتب آمده‌اند. لف و نشر از محسنات بدیعی است.

۳- ﴿كل سفينة﴾ شامل ایجاز حذف است؛ یعنی هر کشتی سالم. و لفظ ﴿اعيبها﴾ بر آن دلالت دارد. و نیز لفظ «کافر» از ﴿و أما الغلام﴾ حذف شده است و گفته‌ی ﴿فكان أبواه مؤمنين﴾ بر آن دلالت دارد.

۴- ﴿أبواه﴾ متضمن تغلیب است؛ چون منظور پدر و مادرست.

۵- ﴿يريد أن ينقض﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون «اراده» از صفات عقلاء می‌باشد و نسبت آن به دیوار استعاره و مجاز است. شاعر گفته است:

يـريد الرمـحُ صـدر أبـي براء و يرغب عن دماء بنى عقيل[1]

«نیزه قصد سینه‌ی ابی براء می‌کند و از خون بنی عقیل گریزان است».

٦- ﴿عبدا من عبادنا﴾ به منظور تفخیم، به صورت نکره آمده است. و اضافه‌ی «عبد» به «نا» در ﴿عبادنا﴾ برای احترام و تکریم است.

۷- ﴿نصبا، سربا، عجبا﴾ متضمن سجع است تا رؤوس آیات مثل یکدیگر باشند.

۸- آموزش ادب و احترام در ﴿فأردت أن أعيبها﴾ و در آنجا گفته است: ﴿فأراد ربك﴾؛

۱- طبری ۲۸۹/۱۵.

چون آنچه را که به ظاهر شر است به خود نسبت داده و آنچه را که خیر است به خدا نسبت داده است، تا به بندگان بیاموزد که در مقابل خدا ادب را رعایت کنند.

«داستان موسی و خضر آن‌طور که در صحیحین آمده است»

ابی‌بن کعب از پیامبرﷺ روایت کرده است که فرمود: موسی برای جمعی از بنی‌اسرائیل سخنرانی می‌کرد، از او سؤال کردند: دانشمندترین انسان کیست؟ گفت: منم، خدا او را سرزنش کرد؛ چون علم را به خدا ارجاع نداده. پس از آن خدا به او وحی کرد که در «مجمع بحرین» بنده‌ای دارم از تو عالمتر است. موسی گفت: خدایا! چگونه به او برسم؟ فرمود یک ماهی را بگیر و آن را در زنبیل بگذار، هر جا که ماهی را از دست دادی و آن را گم کردی آن بنده در آنجا می‌باشد. موسی با همسفر جوانش، «یوشع‌بن نون» به راه افتادند تا به صخره‌ای رسیدند، همانجا بر زمین سر نهادند و خوابشان برد. ماهی در زنبیل به جنب و جوش افتاد و از آن بیرون جهید، و به دریا افتاد و راهش را پیش گرفت. خدا موجی از آب را بر ماهی متوقف کرد و به صورت طاق بر آن درآمد. وقتی یوشع بیدار شد فراموش کرد جریان را به موسی بگوید، و به راه افتادند و بقیه‌ی روز و شب را راه رفتند. فردای آن روز موسی به جوان گفت: غذا را بیاور بخوریم، در این سفر سختی کشیدیم و خسته شدیم ـ گفته می‌شود تا زمانی که موسی از محل موردنظر دور نشد، احساس خستگی نکرد ـ خدمتکار جوان گفت: مگر نمی‌دانی وقتی به صخره رسیدیم و پناه گرفتیم من ماهی را فراموش کردم، و شیطان آن را از یادم برد که بگویم، ماهی با کمال تعجب راهی دریا شد. بدین‌ترتیب ماهی راه خود را در پیش گرفت و سبب شگفتی موسی و یار جوان گشت، آنگاه موسی گفت: ما همان را می‌خواهیم، از همان راهی که آمده بودند برگشتند تا به صخره رسیدند، در آنجا «عبد صالح» را دیدند که لباسش را به خود پیچیده بود. موسی به او سلام کرد و حضرت در جواب گفت: در این سرزمین سلام

مگر یافت می‌شود؟[1] تو کیستی؟ گفت: موسی هستم. گفت: موسی بنی‌اسرائیل؟ گفت: بله، نزد تو آمده‌ام تا از هدایتی که آموخته‌ای مرا بیاموزی. گفت: تو نمی‌توانی مرا تحمل کنی و در مقابل اعمالم شکیبا باشی، ای موسی! من از خزانه‌ی علم خدا بهره دارم. و مرا چیزی یاد داده است که تو آن را نمی‌دانی و به تو مطالبی آموخته است که من آن را نمی‌دانم. آنگاه موسی گفت: به یاری خدا مرا صبور خواهی یافت و از فرمانت سرپیچی نمی‌کنم. آنگاه خضر گفت: اگر با من بیایی، درباره‌ی هیچ امری سؤال مکن تا خودم آن را می‌گویم. پس در ساحل دریا راه را پیش گرفتند. در آنجا یک کشتی حرکت می‌کرد، از ساکنانش خواستند آنها را سوار کنند، آنها خضر را شناختند، و بدون کرایه آنها را سوار کردند. به محض این‌که سوار کشتی شدند، خضر با تبر یکی از تخته‌های کشتی را از جا کند، موسی به او گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و تو کشتی آنها را سوراخ کردی: **﴿لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا﴾**. و پیامبر ﷺ گفت: اعتراض اول از جانب موسی ناشی از فراموشی بود، در این اثنا گنجشکی بر لبه‌ی کشتی نشست و نوکی به دریا زد. آنگاه خضر گفت: این گنجشک چقدر از آب این دریا را کم کرد، دانش من و تو در مقابل علم خدا به همان اندازه ناچیز است. آنگاه از کشتی بیرون آمدند. در همان حال که در ساحل راه می‌رفتند، خضر پسر بچه‌ای را دید که با بچه‌ها بازی می‌کرد. خضر او را گرفت و سرش را از تن جدا کرد و کشت. موسی گفت: چرا انسانی پاک و بی‌گناه را به ناحق کشتی، واقعاً کاری بس زشت و ناپسند را انجام دادی؟! خضر گفت: مگر به تو نگفتم نمی‌توانی در مقابل کارهای من صبر و تحمل داشته باشی؟ سفیان گفته است: این اعتراض و جواب از اولی شدیدتر بود. گفت: اگر بعد از آن از تو سؤال کردم، دیگر مرا همراهی مکن؛ چراکه به نظر من معذور خواهی بود. به راه افتادند تا به دهی رسیدند، از

۱ـ طبری ۲۸۹/۱۵؛ یعنی در این سرزمین که آسایش نیست سلام کجاست؟

مردمش درخواست غذا کردند، اما آنها از پذیرایی از آن دو امتناع ورزیدند. در ده دیواری را دیدند که داشت فرو می‌ریخت، خضر با دست خود اشاره کرد و دیوار را برپا ساخت. موسی گفت: اینها جمعی هستند که ما آمدیم و از آنها غذا خواستیم و به ما ندادند و ما را مهمانی نکردند، تو می‌بایست در مقابل ساختن آن اجرتی می‌گرفتی. خضر گفت: دیگر موقع و زمان جداشدنمان فرا رسیده است و تأویل آنچه راکه نتوانستی در مقابلش صبر کنی به تو خواهم گفت: پیامبرﷺ فرمود: «خدا موسی را بیامرزد، ای کاش! صبر می‌کرد تا خدا اخبار آنها را برایمان بازگو می‌کرد».[۱]

یادآوری: علامه قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یا فاسق وکم دین و منحرف، هیچ‌کس آن را انکار نمی‌کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این‌که خدا در مورد حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه‌های زمستانی در فصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی وکشتن پسر بچه و برپا داشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است.[۲]

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُم مِنْهُ ذِكْراً ﴿٨٣﴾ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَعَ سَبَباً ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ

۱ـ اخراج از شیخان.
۲ـ قرطبی ۱۱/۲۸.

فِيهِمْ حُسْناً ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُّكْراً ﴿٨٧﴾ وَ أَمَّا
مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءً ٱلْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً ﴿٨٨﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ﴿٨٩﴾
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْراً ﴿٩٠﴾ كَذَٰلِكَ
وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً ﴿٩١﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا
قَوْماً لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا ذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي
ٱلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدّاً ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ
رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً ﴿٩٥﴾ آتُونِي زُبَرَ ٱلْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ
بَيْنَ ٱلصَّدَفَيْنِ قَالَ ٱنفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً ﴿٩٦﴾ فَمَا ٱسْطَاعُوا
أَن يَظْهَرُوهُ وَ مَا ٱسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً ﴿٩٧﴾ قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ
وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً ﴿٩٨﴾ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ
جَمْعاً ﴿٩٩﴾ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضاً ﴿١٠٠﴾ ٱلَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن
ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً ﴿١٠١﴾ أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي
أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً ﴿١٠٢﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً ﴿١٠٣﴾ ٱلَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً ﴿١٠٤﴾ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَزْناً ﴿١٠٥﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ
بِمَا كَفَرُوا وَ ٱتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُواً ﴿١٠٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَانَتْ
لَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلاً ﴿١٠٨﴾ قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَاداً
لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً ﴿١٠٩﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا
بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً ﴿١١٠﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان قصه‌ی خضر را بازگو کرد، به دنبال آن داستان ذی‌القرنین[۱] و سفرهای سه‌گانه‌ی وی را به مغرب و مشرق و سدین آورد. و نیز احداث سد در مقابل یأجوج و مأجوج را یادآور شد که قصه‌ی چهارم از قصه‌های مذکور در این سوره می‌باشد. تمام این قصه‌ها با عقیده و ایمان ارتباط دارند و هدف و مقصد اساسی سوره نیز همین است.

معنی لغات: ﴿**ذوالقرنین**﴾ عبارت است از اسکندر مقدونی.[۲] وی پادشاهی صالح و دارای علم و حکمت بود و از این‌رو به «ذی القرنین» موسوم شد که پادشاه مشرق و مغرب زمین و پادشاهی مسلمان و عادل بود. شاعر گفته است:

قد کان ذو القرنین قبلی مسلما ملکا علا فی الأرض غیر مفنَّد

بلغ المشارق و المغارب یبتغی أسباب مُلک من کریم سیّد[۳]

«ذوالقرنین که قبل از ما می‌زیست، پادشاه مسلمان بود که بر زمین تسلط داشت. بر مشرق و مغرب دست یافت و اسباب مُلک و پادشاهی را از خداوند کریم و مالک می‌طلبید».

﴿**حمئة**﴾ گل سیاه. ﴿**سدا**﴾ سد یعنی مانع و حائل بین دو چیز. ﴿**ردما**﴾ ردم یعنی مانع و حایل استوار و محکم، و از سد بزرگتر است؛ زیرا ردم به معنی روی هم چیدن و انباشتن مصالح و موادی است تا به صورت حائل استوار و محکم درآید. پس ردم یعنی مانع استوار و محکم. ﴿**زبرالحدید**﴾ قطعات آهن، آهن پاره. مفرد آن زبره به معنی پاره است. ﴿**الصدفین**﴾ طرف و کنار کوه. ابو عبیده گفته است: صدف یعنی هر بنای بزرگ و بلند. ﴿**قطرا**﴾ مس ذوب شده. ﴿**نقبا**﴾ سوراخ. ﴿**دکاء**﴾ با خاک یکسان شد و با زمین برابر شد. ازهری گفته است: ﴿**دککته**﴾؛ یعنی آن را خُرد کردم. ﴿**یموج**﴾ درهم و آشفته

۱ـ راجح این است که ذی‌القرنین یکی از پادشاهان مسلمان یمن است.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۱/۱۶۴.

۳ـ بحر ۶/۱۵۷.

می‌شود، موج می‌زند. ﴿الفردوس﴾ فراء گفته است به معنی باغ انگور است. و ثعلب گفته است: به معنی هر باغی که دورش محصور باشد.(۱)

سبب نزول: الف؛ قتاده گفته است: یهود درباره‌ی ذوالقرنین از پیامبرﷺ سؤال کردند، آنگاه که آیه‌ی ﴿و یسألونك عن ذی القرنین ...﴾ نازل شد.(۲)

ب؛ مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه می‌دهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت خدا انجام می‌دهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش می‌کنند و مسرور می‌شوم و به خود می‌بالم. پیامبرﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرك بعبادة ربه أحدا﴾ نازل شد.(۳)

تفسیر: ﴿و یسألونك عن ذی القرنین﴾ ای محمد! یهود در مورد ذی‌القرنین از تو سؤال می‌کنند که وضع و داستانش چگونه بود؟ ﴿قل سأتلوا علیکم منه ذکرا﴾ بگو: داستان و خبرش را در قالب قرآن و وحی بر شما خواهم خواند و قصه‌ی او را برایتان بازگو می‌کنم. ﴿إنا مکّنّا له فی الأرض و آتیناه من کل شيء سببا﴾ اسباب پادشاهی و سلطنت و فتح و عمران را برایش آسان و فراهم کردیم. و کلیه‌ی اسباب علم و قدرت و تصرف مورد نیاز برای رسیدن به مقاصدش را به او عطا کردیم. مفسران گفته‌اند: «ذوالقرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذوالقرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به‌کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله‌ی بین حضرت عیسیؑ و حضرت محمدﷺ حکومت می‌کرد.

۱ـ بحر ۱۵۷/۶. ۲ـ اسباب نزول ۱۷۲.

۳ـ قرطبی ۷۰/۱۱.

روایت شده است که چهار نفر بر کره‌ی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذوالقرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و بختنصر.[1] ﴿فأتبع سبباً﴾ راهی را به طرف مغرب پیش گرفت که از جانب خدا برایش میسر شده بود. ﴿حتی إذا بلغ مغرب الشمس﴾ تا به مغرب رسید. ﴿وجدها تغرب فی عین حمئة﴾ دید آفتاب از دید او ـ نه به صورت واقعی ـ در چشمه‌ای از آب و گل غروب می‌کند؛ زیرا آفتاب بزرگتر از آن است که در یکی از چشمه‌های زمین فرو رود. رازی گفته است: وقتی ذوالقرنین به مغرب رسید و در مقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب انگار در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگرچه در حقیقت چنین نبود، همان‌طور مسافر دریا تصور می‌کند که آفتاب در دریا فرو می‌رود؛ زیرا ساحل را نمی‌بیند، در صورتی که آفتاب در ورای دریا غروب می‌کند.[2] ﴿و وجد عندها قوما﴾ در کنار آن چشمه‌ی گرم گل‌آلود قومی را یافت. ﴿قلنا یا ذا القرنین إما أن تعذب و إما أن تتخذ فیهم حسنا﴾ به طریق الهام به او گفتیم: ای ذوالقرنین! یا آنها را به قتل برسان یا به صورتی نیکو و پسندیده آنها را به هدایت و ایمان بخوان. مفسران گفته‌اند: آن قوم کافر بودند. از این‌رو خدا ذوالقرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکی را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند. ﴿قال أما من ظلم فسوف نعذبه﴾ ذوالقرنین گفت: هر کدام بر کفر اصرار ورزد او را به قتل می‌رسانیم. ﴿ثم یرد إلی ربه فیعذبه عذابا نکرا﴾ سپس نزد خدایش برمی‌گردد، آنگاه به وسیله‌ی آتش دوزخ به طوری وحشتناک و فظیع او را عذاب می‌دهد. ﴿و أما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی﴾ اما آنکه به خدا ایمان آورد و در دنیا به عمل نیکو بپردازد و اعمال صالحات را توشه‌ی آخرت گرداند، پاداشش بهشت است که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شود.

۱ـ البحر ۱۵۷/۶.
۲ـ تفسیر کبیر ۱٦٦/۲۱.

﴿وسنقول له من أمرنا يسراً﴾ و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم. پادشاه عادل طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هرکس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل می‌شود و در آخرت به بهشت وارد می‌شود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هرکس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید. ﴿ثم أتبع سبباً﴾ سپس ذوالقرنین با سربازانش راه مشرق را در پیش گرفت. ﴿حتى إذا بلغ مطلع الشمس﴾ تا از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می‌کند آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. ﴿وجدها تطلع على قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً﴾ در آنجا اقوامی را دید که لباس و مسکنی نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. وقتی آفتاب طلوع می‌کرد وارد دخمه‌هایی در زمین می‌شدند و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می‌آمدند. قتاده گفته است: ذوالقرنین به کشورگشایی ادامه داد، شهرها را می‌گشود و گنج و خزانه را جمع می‌کرد و مردان را جز مؤمنین، به قتل می‌رساند، به مشرق زمین و محل طلوع آفتاب رسید و با قومی روبرو شد که لخت و عریان در حفره‌ها و دخمه‌های زمین قرار داشتند، و خوراکی نداشتند جز آنچه آفتاب آن را پخته و برشته می‌کرد. وقتی آفتاب غروب می‌کرد، از حفره‌ها و دخمه‌ها بیرون می‌آمدند و به دنبال روزی می‌رفتند. و گفته می‌شود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمی‌شد و آنها را زنج می‌گفتند.[1] ﴿كذلك وقد أحطنا بما لديه خبراً﴾ با مردم مشرق زمین مانند مردم مغرب زمین عمل کرد و هرکس که ایمان می‌آورد او را آزاد می‌گذاشت و هرکس کافر می‌شد او را به قتل می‌رساند. ما به اخبار و احوال و ساز و کارهای نظامی و سربازانش علم کامل داشتیم؛ چون به سبب عظمت امر و فزونی افرادش جز خدای دانا و لطیف

۱ـ زادالمسیر ۱۸۷/۵ و طبری ۱۴/۱۶.

هیچ کس به آن احاطه پیدا نمی‌کند. ﴿ثم أتبع سببا﴾ سپس راه سوم در بین مشرق و مغرب را پیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می‌رساند. ﴿حتی إذا بلغ بین السدین﴾ تا به سرزمین و منطقه‌ای واقع در بین دو کوه بزرگ رسید که سرزمین ترک را از ارمنستان و آذربایجان جدا می‌سازد. طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دوکوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است. و ذوالقرنین در بین یأجوج و مأجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید. ﴿وجد من دونهما قوما لایکادون یفقهون قولا﴾ در فراسوی آن دو کوه با قومی عقب افتاده روبرو شد که تقریبا جز زبان خود از هیچ زبانی حالی نمی‌شدند مگر با زحمت و به سختی. مفسران گفته‌اند: آن قوم به دلیل این‌که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می‌شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی‌کردند و جز به وسیله‌ی مترجم زبانشان فهمیده نمی‌شد. ﴿قالوا یا ذاالقرنین إن یأجوج و مأجوج مفسدون فی الأرض﴾ آن قوم به ذوالقرنین گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج ـ دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند ـ[1] قومی مفسدند: به قتل و غارت و سایر وجوه فساد و شر می‌پردازند. مفسران گفته‌اند: آدم‌خوار بودند، در بهار بیرون می‌آمدند، هر سبزه و علفی را می‌خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می‌بردند. ﴿فهل نجعل لك خرجا﴾ آیا می‌توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار تو قرار دهیم. ﴿علی أن تجعل بیننا و بینهم سدا﴾ تا سدی بسازی که ما را از شر یأجوج و مأجوج مصون بدارد. در البحر آمده است: بدین‌ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده‌اند که بذل مال را از آنان بپذیرد.[2]

۱ـ این مطلب از علی و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت شده است.

۲ـ البحر ٦/١٦٤.

﴿قال ما مکّنّی فیه ربی خیر﴾ گفت: قدرت و ملک و وسعتی که خدا به من عطا کرده است، از بذل مال شما برایم بهتر است. ﴿فأعینونی بقوة﴾ من به مالی احتیاج ندارم، شما می‌توانید به وسیله‌ی کار و نیروی انسانی به من کمک نمایید. ﴿أجعل بینکم و بینهم ردما﴾ در بین شما و آنها سد و حصاری محکم و استوار می‌سازم و حایل و مانعی محکم بنا می‌نهم. بدین‌ترتیب شهامت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد. ﴿آتونی زبرالحدید﴾ قطعه‌های آهن برایم بیاورید و در آنجا قرار دهید. ﴿حتی إذا ساویٰ بین الصدفین﴾ تا دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد. ﴿قال انفخوا﴾ گفت: بدمید. ﴿حتی إذا جعله نارا﴾ تا آن آهن متراکم و انباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گداخته شد. ﴿قال آتونی أفرغ علیه قطرا﴾ گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم. رازی گفته است: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گداخته شد، آنگاه مس مذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی سفت درآمد. ﴿فما اسطاعوا أن یظهروه﴾ از بس که صاف و سخت بود، مفسدان نتوانستند از آن بالا بروند. ﴿و ما استطاعوا له نقبا﴾ و از بس که سفت و استوار بود، نتوانستند در آن نقب بزنند و آن را سوراخ کنند و با احداث این سد محکم و استوار، ذوالقرنین راه را بر یاجوج و ماجوج بست. ﴿قال هذا رحمة من ربی﴾ ذوالقرنین گفت: این سدّ نعمتی از سوی خدا و رحمتی است برای بندگانش. ﴿فإذا جاء وعد ربی﴾ وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب خدا فرا رسد، ﴿جعله دکاء﴾ سد را با زمین یکسان و منهدم می‌کند. ﴿و کان وعد ربی حقا﴾ وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق می‌شود. در اینجا داستان ذی‌القرنین خاتمه می‌یابد. سپس بحث در مورد هول و هراس و سختی‌های روز رستاخیز به میان می‌آید و می‌فرماید: ﴿و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض﴾ روز

رستاخیز انسان‌ها را رها کرده ـ که از فزونی و کثرتشان ـ مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می‌شوند. ﴿و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعاً﴾ برای بار دوم در صور دمیده می‌شود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می‌کنیم و احدی از آن تخلف نمی‌ورزد. ﴿و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضاً﴾ در روزی که خلایق جمع می‌شوند، جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار می‌دهیم تا عموماً هول و هراس آن را مشاهده کنند. ﴿الذین کانت أعینهم فی غطاء عن ذکری﴾ آنان که در دنیا چشمانشان از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و عقل و خرد را به‌کار نمی‌گرفتند و نمی‌اندیشند. ﴿و کانوا لایستطیعون سمعا﴾ و بر اثر تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند. ابوسعود گفته است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می‌باشد که انگار کور و کر بودند.[1] ﴿أفحسب الذین کفروا أن یتخذوا عبادی من دونی أولیاء﴾ همزه برای انکار و توبیخ است. یعنی آیا کافران گمان می‌برند که چنانچه بعضی از بندگانم را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیر و مسیح بن مریم، آیا گمان می‌برند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می‌برند که من آنها را تعقیب نمی‌کنم و کیفر نمی‌دهم؟!

قرطبی گفته است: جواب استفهام حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا می‌پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی‌دهم؟ ﴿إنا أعتدنا جهنم للکافرین نزلا﴾ ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم. بیضاوی گفته است: سرزنش و تسمخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در ورای آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. ﴿قل هل ننبئکم بالأخسرین أعمالا﴾

۱ـ ابوسعود ۳/۲۶۷.

ای محمد! به آن کافران بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟ ﴿الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا﴾ افرادی می‌باشند که در این دنیا عملشان باطل شده و به هدر رفته است؛ زیرا عمل نیکوی انسان کافر بی‌فایده می‌باشد. ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می‌پردازند و گمان می‌برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمی‌شود. ﴿و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا﴾ حال آنکه آنها گمان می‌کنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب می‌شوند و عمل نیک انجام داده‌اند.[1] ﴿أولئك الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت أعمالهم﴾ آنها به قرآن و زنده شدن کافر بودند، در نتیجه اعمالشان باطل شد. ﴿فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا﴾ در روز قیامت در نزد خدا ارزش و اعتباری ندارند و دارای قدر و منزلتی نیستند. در حدیث آمده است: «در روز قیامت انسانی بلند قد و پرخور می‌آورند که به اندازه‌ی بال پشه‌ای وزن ندارد». ﴿ذلك جزاؤهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا﴾ به سبب این‌که به آیات خدا کافر بودند و پیامبران را مسخره و استهزا کردند، آتش جهنم کیفر و عقوبتشان می‌باشد. ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ آنان که به خدا ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، ﴿کانت لهم جنات الفردوس نزلاً﴾ بالاترین مقام بهشت یعنی فردوس، منزل و قرارگاه آنها خواهد بود. ﴿خالدین فیها لایبغون عنها حولاً﴾ برای همیشه در آن مهمانند و هرگز درخواست نقل مکان از آنجا را نمی‌کنند. ابن رواحه ﷺ گفته است: نمی‌ترسند از این‌که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند. ﴿قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی﴾ تمثیل وسعت علم خدا است. یعنی بگو: اگر تمام دریاهای دنیا جوهر و مرکب باشند و در نوشتن کلمات و حکمت و عجایبات خدا مصرف شوند، ﴿لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی﴾ آب دریا با آن همه کثرتش تمام

۱ـ حافظ در الفتح ۸/۳۲۴ آنرا ذکر کرده است.

می‌شود و به آخر می‌رسد، در حالی که هنوز کلام خدا تمام نشده و به پایان نرسیده است؛ زیرا کلام خدا نهایت ندارد. ﴿و لو جئنا بمثله مددا﴾ هر چند که مشابه آن دریا را به آن بیفزاییم، باز کلمات خدا به انتها نمی‌رسد. ﴿قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی إلی أنما إلهکم إله واحد﴾ ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم که خدا یگانه و یکتا و بی‌شریک و انباز است. ﴿فمن کان یرجوا لقاء ربه﴾ پس هرکس امید پاداش خدا را دارد و از کیفرش می‌ترسد، ﴿فلیعمل عملا صالحا﴾ با اخلاص، عبادت او را به جا آورد. ﴿و لایشرك بعبادة ربه أحدا﴾ و از عملش قصد ریا را نداشته باشد و غیر از ذات خدا را نجوید؛ زیرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی‌کند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿مطلع ... و مغرب﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿جعله نارا﴾ متضمن تشبیه است؛ یعنی در حرارت و شدت گداختگی مانند آتش است. ادات و وجه شبه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ درآمده است.

۳ـ ﴿یموج فی بعض﴾ شامل استعاره می‌باشد. به خاطر کثرت و درهم‌بودن آنها به موج متلاطم دریا تشبیه شده‌اند و لفظ موج برای آن استعاره شده است، پس شامل استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۴ـ ﴿کانت أعینهم فی غطاء عن ذکری﴾ نیز متضمن استعاره می‌باشد؛ یعنی به آن می‌نگرند اما عبرت نمی‌گیرند. و آیات کونی بر آنان عرضه می‌شود اما ایمان نمی‌آورند. در واقع چشمان آنها را پرده‌ای فرانگرفته است بلکه به طریق تمثیل آمده است.

۵ـ ﴿یحسبون أنهم یحسنون﴾ شامل جناس ناقص است؛ زیرا در آن شکل بعضی از حروف تغییر کرده است و جناس تصحیف نیز گفته می‌شود.

٦ـ ﴿أفحسب الذین کفروا﴾ استفهام برای سرزنش و توبیخ آمده است.

۷ـ ﴿و أما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی﴾ در مقابل ﴿أما من ظلم فسوف نعذبه﴾ متضمن مقابله است.

لطیفه: در بسی موارد در قرآن لفظ «حبط» آمده است. اصل حبوط به معنی بادکردن شکم حیوان است، آنگاه که حیوان علفی مسموم می‌خورد و شکمش باد کرده و آن را تلف می‌کند. این لفظ مناسب‌ترین تعبیر است برای توصیف اعمال، اعمالی که باد کرده و صاحبش گمان می‌برد که عملی نیک است و سرانجام آن نابودی و تباهی است.

* * *

سوره‌ی مریم در مکه نازل شده و شامل ۹۸ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مریم مکی است و محور آن توحید و تنزیه خدای عزوجل است از آنچه که شایسته‌ی شأن او نیست، و نیز تثبیت باور به بعث و جزا می‌باشد. محور این سوره پیرامون توحید، ایمان به وجود خدا و توحید دور می‌زند، و نیز طریقه و روش هدایت‌شدگان و راه و رسم گمراهان را بیان می‌کند.

* سوره به بازگویی قصه‌ی بعضی از پیامبران می‌پردازد و در این راستا به نقل داستان پیامبر خدا، «زکریا» و فرزندش، «یحیی» که خدا در سن پیری فرزندی از همسری نازا به او عطا کرده است، می‌پردازد و نشان می‌دهد که خدا بر همه چیز قادر است، دعا و التماس دل‌شکستگان را می‌شنود و بانگ و فریاد اندوهمند را استجابت می‌کند. از این‌رو خدا دعای زکریا را مستجاب کرد و پسری به او عطا نمود.

* این سوره عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین قصه را بیان کرده است؛ قصه‌ی مریم پاکدامن و زائیدن فرزندی بدون پدر، خواست و حکمت خدا چنان شد که این معجزه‌ی خارق‌العاده با تولد عیسی از مادر و بدون پدر تحقق پذیرد، تا قدرت الهی و عظمت خدای یگانه و توانا آن را نمایان کند و در معرض دید قرار دهد.

* این سوره همچنین پیرامون قصه‌ی ابراهیم و پدرش سخن به میان آورده است. سپس به تمجید و توصیف پیامبران خدا، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، ادریس و نوح پرداخته است. بحث و سخن درباره‌ی این پیامبران گرامی حدود دو سوم سوره را فرا گرفته است، که هدف از آن، اثبات «رسالت» و نبوت است و این‌که تمام پیامبران به

منظور دعوت مردم به سوی توحید خدا و دور انداختن شرک و بت‌ها آمده‌اند.

* سوره درباره‌ی بعضی از صحنه‌های روز قیامت سخن گفته، و هول و هراس آن روز هراس‌انگیز را بیان کرده است، آنجا که کافران و تبهکاران در اطراف جهنم دست به زانو نشسته تا در آن انداخته شوند و به صورت سوخت و افروزینه‌ی جهنم درآیند.

* در خاتمه‌ی سوره تنزیه خدا از داشتن فرزند و شریک و شبیه به میان آمده است و با روشن‌ترین بیان و استوارترین برهان، گمراهی‌ها و توهمّات پوچ مشرکین رد شده است.

نامگذاری سوره: به منظور ابدی کردن و جاودانه نمودن آن معجزه‌ی درخشان، یعنی خلق انسان بدون پدر، و سخن گفتن نوزاد در گهواره و حوادث شگفت‌انگیزی که با میلاد عیسی علیه السلام همراه شد، سوره به نام سوره‌ی «مریم» موسوم گشته است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿كٓهيعٓصٓ ﴿١﴾ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيّاً ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي وَ ٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْباً وَ لَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً ﴿٤﴾ وَ إِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَ كَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِن لَدُنكَ وَلِيّاً ﴿٥﴾ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ ٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً ﴿٦﴾ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ ٱسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَهُ مِن قَبْلُ سَمِيّاً ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ كَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيّاً ﴿٨﴾ قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً ﴿٩﴾ قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيّاً ﴿١٠﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ ٱلْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً ﴿١١﴾ يَا يَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيّاً ﴿١٢﴾

وَ حَنَاناً مِن لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيّاً ﴿١٣﴾ وَ بَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً ﴿١٤﴾ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً ﴿١٥﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً ﴿١٨﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ كَانَ أَمْراً مَقْضِيّاً ﴿٢١﴾ فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً ﴿٢٢﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَ كُنتُ نَسْياً مَنسِيّاً ﴿٢٣﴾ فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً ﴿٢٤﴾ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً ﴿٢٥﴾ فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْناً فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً ﴿٢٦﴾ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً ﴿٢٧﴾ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً ﴿٢٨﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً ﴿٢٩﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً ﴿٣٠﴾ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً ﴿٣١﴾ وَ بَرّاً بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً ﴿٣٢﴾ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً ﴿٣٣﴾ ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلّٰهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾ وَ إِنَّ اللهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ وَ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

❊ ❊ ❊

معنی لغات: ﴿**وهن**﴾ وهن به معنی ضعف و ناتوانی است. ﴿**اشتعل**﴾ اشتعال یعنی گسترش شعاع آتش. ﴿**عاقرا**﴾ زنی که از بس که پیر شده است نازاگشته باشد. ﴿**عتیا**﴾ پیر و خشکیده. عتاالشیخ؛ یعنی پیر شد. شاعر گفته است:

انما یُعذر الولید و لا یعذر ‌‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ من کان فی الزمان عتیا[1]

«بچه معذورست ولی پیر سالخورده معذور نیست».

﴿**حنانا**﴾ مهر و محبت. در اصل به معنی محبت شتر است نسبت به بچه‌اش. و «حنانیک»؛ یعنی مهر ترا می‌جوید. طرفه گفته است:

أبـــا مـــنذر أفـــنیت فـاستبق بـعضنا ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ حنانیك بعضُ الشر أهونُ من بـعض[2]

«ای ابامنذر! نابود کردی. بعض از ما را باقی بدار، مهر داشته باش، بعضی شر از بعضی دیگر آرام‌تر است».

﴿**انتبذت**﴾ دور شد و در رفت. ﴿**سویا**﴾ سالم از نظر خلقت. ﴿**المخـاض**﴾ شـدت گرفتن درد زایمان. ﴿**سریا**﴾ نهر، رودخانه؛ چون آب در آن جریان می‌یابد. ﴿**فریا**﴾ فری یعنی کار مهم و بزرگ.

تفسیر: ﴿**کٓهیعٓصٓ**﴾ حروف مقطعه و یادآور اعجاز قرآن می‌باشند.[3] چنین خوانده می‌شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد». ﴿**ذکر رحمت ربك عبده زکریا**﴾ ای محمد! در اینجا رحمت و مهر پروردگارت را نسبت به بنده‌اش زکریا، برایت باز می‌گوییم. ﴿**إذا نادی ربه نداء خفیا**﴾ آنگاه که زکریا با صدایی آرام و زمزمه‌وار با خـدایش بـه مـناجات و دعـا و التماس برخاست. مفسران گفته‌اند: دعا و التماس به صورت زمزمه و آرام بیشتر اخلاص را نشان می‌دهد و از ریا دورتر است. ﴿**قال رب إنی وهن العظم منی**﴾ با زاری و فروتنی

۱ـ قرطبی ۸۳/۱۱. ‌ ‌ ‌ ۲ـ البحر ۱۷۷/۶.

۳ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

التماس کرد و گفت: بار خدایا! استخوان‌هایم سست گشته و از فرط پیری نیرویم را از دست داده‌ام. ﴿و اشتعل الرأس شيبا﴾ و سفیدی در سرم بسان آتش در علفزار گسترش یافته است. ﴿و لم أكن بدعائك رب شقيا﴾ هیچگاه مرا نومید نکرده‌ای و همیشه دعا و درخواست‌های مرا اجابت نموده و مرا به نیکی و احسان خودت عادت داده‌ای. از این‌رو التماس می‌کنم که اکنون نیز دعایم را مستجاب گردانی همان‌طور که در گذشته آن را مستجاب فرمودی. بیضاوی گفته است: بدین ترتیب به دعاهایی که قبلاً از جانب خدا اجابت شده‌اند، توسل جسته است، و این‌که خدای متعال او را به اجابت دعا عادت داده و او از آن بهره برگرفته و شایسته است که شخص کریم نیازمند را نومید نگرداند.[1] ﴿وإني خفت الموالي من ورائي﴾ و من از عشیرت و بستگانم می‌ترسم که بعد از مرگم دین را از دست بدهند و میراث دانش و نبوت را نیکو ندارند. ﴿و كانت امرأتي عاقرا﴾ «همسرم» از فرط پیری نازا گشته و اصلاً دارای اولاد نشده و از قبل نازا بوده است. ﴿فهب لي من لدنك وليا﴾ از فضل و کرم خودت، فرزندی صالح به من عطا فرما که جانشینم باشد. ﴿يرثني و يرث من آل يعقوب﴾ در دانش و پیامبری وارث من و نیاکانش بشود. بیضاوی گفته است: منظور وراثت شرع و علم است؛ چون از پیامبران مال به ارث نمی‌ماند.[2] ﴿و اجعله رب رضيا﴾ بار خدایا! او را مورد رضایت خودت قرار بده. رازی گفته است: زکریا ﷺ سه مطلب را پیش از طلب فرزند آورده است: اول، این‌که ضعیف گشته است، دوم، این‌که خدا قطعاً التماسش را رد نکرده است و سوم، این‌که هدف از طلب و درخواستش رعایت مصلحت دین است. آنگاه به صراحت درخواست فرزند را ذکر کرده است و این امر اهمیت دعایش را افزایش می‌دهد؛ چرا که در دعایش بر قدرت و توانایی خدا تکیه کرده و از توسل به اسباب ظاهری خودداری

۱ـ بیضاوی ۲ / ۱۴.

۲ـ بیضاوی ۲ / ۱۴.

می‌کند.[1] ﴿يا زكريا إنا نبشرك بغلام اسمه يحيى﴾ به وسیله‌ی فرشته، مژده‌ی تولد پسری به نام یحیی به تو می‌دهیم. و در آل‌عمران نیز چنین آمده است: ﴿فنادته الملائكة و هو قائم يصلي في المحراب أن الله يبشرك بيحيى﴾. ﴿لم نجعل له من قبل سميا﴾ قبل از او هیچ‌کس یحیی نامیده نشده است. پس اسمی است تک و منفرد و سابقه نداشته است. خدا او را نام نهاد و نام‌گذاری را به والدین واگذار نکرد. مجاهد گفته است: یعنی در فضل و کمال مانند ندارد. ﴿قال رب أنى يكون لي غلام﴾ گفت: خدایا! چگونه دارای پسری می‌شوم؟ این استفهام از تعجب و سرور است؛ چراکه از آن امر عجیب در شگفت ماند. ﴿و كانت امرأتي عاقرا﴾ و حال این‌که همسر پیرم در جوانی نازا بود و اکنون پیرزنی ناتوان و کهنسال است.[2] ﴿و قد بلغت من الكبر عتيا﴾ و خود در پیری و سالخوردگی به آخر راه رسیده‌ام. مفسران گفته‌اند: در آن موقع خود زکریا یک‌صد و بیست سال از عمرش می‌گذشت و همسرش در سن نود و هشت سالگی بود. اما زکریا خواست مطمئن گردد و چگونگی به دنیا آمدن این پسر را بداند. ﴿قال كذلك قال ربك هو عليّ هيّن﴾ خدا به زکریا فرمود: جریان از این قرار است، من او را از دو نفر پیر و سالخورده خلق می‌کنم. و خلق و ایجاد آن برای من آسان است. ﴿و قد خلقتك من قبل و لم تك شيئا﴾ همان‌طور که تو را خلق کردم و چیزی قابل ذکر نبودی، نیز می‌توانم یحیی را از شما دو نفر خلق کنم. مفسران گفته‌اند: خلق و ایجاد به هیچ وجه برای خدا سخت و مشکل نیست. پس وسیله‌ی خلق موجود کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز یکی است و آن این‌که می‌گوید: بشو و بلادرنگ می‌شود، اما خلق انسان به مراتب آسان‌تر است؛ چون خدایی که قادر است از عدم خلق کند، می‌تواند از دو پیر سالخورده هم خلق کند. ﴿قال رب اجعل لي آية﴾ زکریا گفت: پروردگارا! برایم علامت و نشانه‌ای دال بر باردار شدن همسرم مقرر فرما.

۱ـ تفسیر کبیر ۲۱/ ۱۸۱.

۲ـ طبری ۱۶/ ۵۲.

﴿قال آیتك ألاّ تكلم الناس ثلاث لیال سویا﴾ گفت: علامت آن این است که هرچند سالم و سرحال هستی و هیچ‌گونه مرض و علتی نداری، سه شبانه‌روز قدرت سخن گفتن با مردم را از دست می‌دهی. ابن‌عباس گفته است: بدون هیچ مرض و علتی زبانش بند آمد. و ابن زید گفته است: زبانش بسته شد به گونه‌ای که نمی‌توانست با مردم سخن بگوید؛ اما در همان حال تسبیحات می‌کرد و تورات را می‌خواند. در آن موقع هنوز انجیل نیامده بود؛ زیرا این امر قبل از تولد عیسی علیه السلام اتفاق افتاده بود، به این صورت وقتی که می‌خواست با مردم سخن بگوید قادر به انجام این کار نبود. ﴿فخرج علی قومه من المحراب﴾ با چنین وصفی از محراب بیرون آمد و به میان قومش رفت. ﴿فأوحی إلیهم أن سبحوا بكرة وأصیلا﴾ و به آنها اشاره کرد که بامدادان و شامگاهان خدا را ثناخوان و تسبیح‌گو باشند. البته با اشاره با مردم سخن می‌گفت همان‌گونه که خدا در سوره‌ی آل عمران فرموده است: ﴿قال آیتك ألا تكلم الناس ثلاثة أیام إلا رمزا﴾. ﴿یا یحیی خذ الكتاب بقوة﴾ در کلام مقداری حذف شده که تقدیر معنوی آن چنین است: بعد از این‌که یحیی متولد و بزرگ شد و به سن رشد و تکلیف رسید، آنگاه خدا به او گفت: ای یحیی! تورات را جدی بگیر و در مورد آن کوشا باش. ﴿وآتیناه الحكم صبیا﴾ در همان سن کودکی حکمت و فزونی عقل و خرد را به او عطا کردیم. روایت شده است که بچه‌ها به یحیی می‌گفتند: بیا با هم بازی کنیم، اما او به آنها می‌گفت: من برای بازی خلق نشده‌ام. و بنا به قولی در سن کودکی نبوت به او عطا شد. اما قول اول روشن‌تر است. طبری گفته است: قدرت فهم و درک کتاب خدا را در همان اوان کودکی و قبل از رسیدن به سن بلوغ به او عطا کردیم.[1] ﴿وحنانا من لدنا وزكاة﴾ این کارها را از روی مهر و رحمت فراوانی که نسبت به والدینش داشتیم، انجام دادیم و او را از صفات مذموم و خصلت‌های زشت

۱ـ طبری ۱۶/۵۵.

پاکیزه کردیم. ﴿وکان تقیا﴾ و بنده‌ای صالح و پرهیزگار و از خداترس بود. و هرگز قصد نافرمانی و معصیت را نکرد. ابن‌عباس گفته است: یعنی پاک بود و مرتکب گناه نشد. ﴿وبرا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا﴾ او را نسبت به پدر و مادرش نیک بار آوردیم. و با آنها نیکی می‌کرد و در مقابل خدا گردنکش و نافرمان نبود. ﴿و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا﴾ سلام خدا بر او باد از روزی که متولد شد تا روزی که می‌میرد و زنده می‌شود! ابن عطیه گفته است: در اوقاتی بر او درود فرستاده است که انسان در اوج ضعف و ناتوانی قرار دارد و بیش از هر زمان به رحم و توجه خدا نیازمند است.[۱]

﴿و اذکر فی الکتاب مریم﴾ در اینجا دومین قصه‌ی این سوره شروع می‌شود که از قصه‌ی «تولد یحیی» عجیب‌تر است؛ زیرا به دنیا آمدن نوزاد از یک دوشیزه‌ی باکره و پاکدامن که هنوز شوهر نکرده است، به مراتب عجیب‌تر است از تولد نوزاد از زنی نازا و شوهری پیر. معنی آیه چنین است: ای محمد! داستان شگفت‌انگیز فرزند زادن مریم را به یاد بیاور که بر کمال قدرت خدا دلالت دارد. ﴿إذ انتبذت من أهلها مکانا شرقیا﴾ آنگاه که در قسمت شرقی بیت‌المقدس برای اشتغال به عبادت خدا، از خانواده‌ی خود کنار گرفت و عزلت جست. ﴿فاتخذت من دونهم حجابا﴾ در بین خود و خانواده‌اش پرده و حایلی برپا داشت. ﴿فأرسلنا إلیها روحنا﴾ جبرئیل را نزد او فرستادیم. ﴿فتمثل لها بشرا سویا﴾ برای او به صورت انسانی کامل و خوش قیافه درآمد. ابن‌عباس گفته است: جبرئیل به صورت جوانی سفید روی با موهای مجعد و راست قامت در مقابل مریم ظاهر شد.[۲]

مفسران گفته‌اند: از این‌رو جبرئیل به صورت انسان درآمد تا مریم با او مونس شود و از او متنفر و بیمناک نگردد و اگر به صورت فرشته نمایان می‌شد، از او متنفر شده و قدرت شنیدن سخنان او را نمی‌داشت، و این‌که از این سیمای زیبا و بسیار نیکوی جبرئیل

۱ـ قرطبی ۱۱/۸۸.

۲ـ زادالمسیر ۵/۲۱۷.

به خدا پناه جست، نشان می‌دهد که پاکدامن و پارسا بوده است.[۱] ﴿قالت إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا﴾ وقتی مریم او را دید آشفته گشت و ترسید که نسبت به او قصدی بد داشته باشد. لذا گفت: من از شر تو به خدا پناه می‌برم. و جواب شرط محذوف است. یعنی اگر از خدا می‌ترسی مرا به حال خود بگذار و برو و اذیتم مکن. ﴿قال إنما أنا رسول ربك لأهب لك غلاما زكيا﴾ جبرئیل می‌خواست بیم و هراس حاصل شده را از او بکاهد، پس گفت: من فرشته هستم و از جانب خدا نزد تو آمده‌ام تا پسری پاک را به تو ببخشم. ﴿قالت أنى يكون لي غلام﴾ مریم گفت: چگونه دارای پسر می‌شوم؟ و چنین غلامی به چه کیفیتی از من به وجود می‌آید؟ ﴿ولم يمسسني بشر ولم أك بغيا﴾ در حالی که شوهر ندارم تا دارای فرزند بشوم و زناکار هم نیستم. ﴿قال كذلك قال ربك هو عليّ هيّن﴾ جبرئیل گفت: همان‌گونه است، پروردگارت حکم کرده است که بدون شوهر دارای فرزند شوی و فرمان خدایت چنین است و چنان کاری برای خدا آسان است. ﴿ولنجعله آية للناس ورحمة منا﴾ تا تولد آن برای مردم دلیلی بر قدرت شگفت‌انگیز خدا باشد و رحمتی باشد برای بندگان مخلص که از پیامبرش هدایت می‌جویند، و راهنمایی او را می‌پذیرند. ﴿وكان أمرا مقضيا﴾ و وجود و تولدش امری است قطعی و قابل تغییر و تبدیل نیست؛ زیرا در علم ازلی خدا مقرر شده است. ﴿فحملته فانتبذت به مكانا قصيا﴾ گفتگوی روح‌الامین و مریم به پایان رسید. مفسران گفته‌اند: جبرئیل در آستین بالاپوش مریم دمید و نفخ وارد بدن مریم شده و سبب باردار شدنش گشت. معنی آیه چنین است: مریم پاکدامن چنین باردار شد و در همان حال که جنین را در شکم داشت از بیم این‌که مورد طعنه و عیبجویی باردار شدن قرار نگیرد گوشه‌ی عزلت و دوری از خانواده را برگزید. ﴿فأجاءها المخاض إلى جذع النخلة﴾ شدت درد زایمان او را ناچار کرد به تنه‌ی

۱ـ البحر ۶/ ۱۸۰.

نخلی خشکیده پناه ببرد تا در موقع تولد نوزاد به آن تکیه دهد. ﴿قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا﴾ گفت: ای کاش! قبل از این مرده بودم و چیزی ناقابل و ناشناخته‌ای بودم.[1] ابن‌کثیر گفته است: مریم می‌دانست به سبب تولد این نوزاد از او بازخواست و امتحان و آزمایش به عمل می‌آید، از این‌رو آرزوی مرگ کرد؛ چون می‌دانست مردم سخنان او را تصدیق نمی‌کنند و بعد از این‌که مدت‌ها پارسا و عابد بوده است، اینک او را پلشت و زناکار می‌دانند، از این‌رو چنان گفت.[2] ﴿فناداها من تحتها ألا تحزنی﴾ فرشته از زیر تنه‌ی نخل او را ندا داد و گفت: از این امر اندوهگین مشو. ﴿قد جعل ربك تحتك سریا﴾ خدایت جویباری کوچک را در پیش پایت جاری کرده است. ابن‌عباس گفته است: جبرئیل پا به زمین زد و چشمه‌ی آبی زلال و گوارا جوشید و جویباری جاری گشت. ﴿و هزی إلیك بجذع النخلة﴾ شاخه‌ی نخل را تکان بده. ﴿تساقط علیك رطبا جنیا﴾ رطب خوشمزه و تازه و آبدار بر تو فرو می‌ریزد. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که آب شیرین و گوارا را دید، برای این‌که معجزه‌ی زنده‌کردن شاخه‌ی خشکیده‌ی نخل را به او نشان دهد، به او دستور داد شاخه‌ی خشکیده را تکان بدهد، تا درد زایمانش آرام بشود و بداند که این امر کرامتی است از جانب خدا. ﴿فکلی و اشربی﴾ از این خرمای اشتهاانگیز بخور و از این آب گوارا و شیرین بنوش. ﴿و قری عینا﴾ از تولد این مولود گرامی دلت را شاد و چشمت را روشن و روحت را آرام دار. ﴿فإما ترین من البشر أحدا﴾ و هر انسانی را دیدی که درباره‌ی نوزاد سؤال کرد، ﴿فقولی إنی نذرت للرحمن صوما﴾ بگو: من نذر کرده‌ام برای رضایت خدا ساکت و بی‌صدا بمانم. ﴿فلن أکلم الیوم إنسیا﴾ امروز با هیچ انسانی صحبت نمی‌کنم. به او امر شد زبان را در کام نگه دارد و سخن نگوید تا فرزندش

۱ـ این نظر قتاده است و ابن‌عباس گفته است: ﴿کنت نسیاً منسیا﴾ یعنی ای کاش! خلق نمی‌شدم و چیزی نبودم.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۴۴۸.

او را کفایت کند و دلیل و معجزه‌ی آشکار بشود. **﴿فأتت به قومها تحمله﴾** بعد از این‌که از نفاس پاک شد، حضرت عیسی را نزد خویشاوندانش آورد. **﴿قالوا یا مریم لقد جئت شیئاً فریا﴾** وقتی او را با فرزندش دیدند، عملش را بسی مهم و عجیب دیدند و آن را زشت و پلشت دانستند و گفتند: واقعاً کاری بس زشت و ناپسند کردی! **﴿یا أخت هارون ما کان أبوك امرأ سوء﴾** ای آنکه در پارسایی و شایستگی و عبادت همگون هارون هستی! پدرت مردی تبهکار و هرزه نبود. **﴿و ما کانت أمك بغیا﴾** و مادرت زناکار نبود، پس چگونه این عمل زشت از تو سر زده است در حالی که از خانواده‌ی پاک و مشهور به نیکی و صلاح و عبادت برخاسته‌ای؟ قتاده گفته است: هارون مردی صالح در میان بنی‌اسرائیل بود و به نیکی و کثرت عبادت شهرت داشت و مریم را به او تشبیه کردند.(۱) این هارونی که مریم را به او تشبیه کردند، برادر حضرت موسی نیست؛ زیرا فاصله‌ی بین آن دو بیش از یک‌هزار سال است. و سهیلی گفته است: هارون یکی از پارسایان مجتهد بنی‌اسرائیل بود، و از لحاظ تلاش و جدیت در عبادت، مریم به او تشبیه شده است. و هارون‌بن عمران برادر حضرت موسی نبود؛ زیرا فاصله‌ی زمانیِ بین آنها بسیار زیاد بود.(۲) **﴿فأشارت إلیه﴾** مریم در جواب آنها چیزی نگفت و به حضرت عیسی اشاره کرد که با او صحبت کنند و از او سؤال نمایند. **﴿قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا﴾** با تعجب گفتند: چگونه با بچه‌ای شیرخواره صحبت کنیم که در قنداق است و از پستان مادر تغذیه می‌کند؟! رازی گفته است: روایت شده است که حضرت عیسی داشت شیر می‌خورد و وقتی سخنان آنها را شنید، پستان را رها کرد و به آنها رو کرد و با آنها به صحبت پرداخت. آنگاه زبان به گفتن نگشود تا به سن زبان بازکردن اطفال رسید.(۳)

۱ـ طبری ۱۶/۷۷.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ۴۵۰.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۱/۲۰۸.

﴿قال إنی عبدالله﴾ وقتی عیسی به زبان آمد گفت: من بنده‌ی خدا هستم که با قدرت بی‌نهایت خود مرا بدون پدر خلق کرده است. «بندگی» را اول آورده است تا نظر آنان را رد کند که ادعا می‌کنند عیسی خدا می‌باشد. ﴿آتانی الکتاب و جعلنی نبیا﴾ حکم خدا چنان جاری شده است که انجیل را به من عطا فرماید و مرا پیامبر قرار دهد. به منظور افاده‌ی تحقق آن به لفظ ماضی بیان شده است؛ زیرا خدا در ازل به هرچه حکم کرده باشد، حتماً تحقق می‌پذیرد. ﴿و جعلنی مبارکا أین ما کنت﴾ در هرجا که باشم و اقامت گزینم برای مردم خیر و برکت می‌آورم. ﴿و أوصانی بالصلاة و الزکاة مادمت حیا﴾ و به من توصیه فرموده است تا زمانی که زنده هستم بر ادای نماز و زکات پایدار باشم. ﴿و برا بوالدتی﴾ و مرا به رفتار و کردار نیک با مادرم سفارش کرده است. ﴿و لم یجعلنی جبارا شقیا﴾ مرا متکبر و گردنکش و مغرور قرار نداده و در مدت حیاتم با احدی سرسختی و شقاوت نشان نمی‌دهم. ﴿و السلام علیّ یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیا﴾ در روز تولد و روز مرگ و روزی که زنده می‌شوم و از قبر بیرون می‌آیم، سلام و درود خدا بر من است. وقتی مسیح طفلی شیرخوار بود و به زبان آمد چنین گفت و بندگی خود را برای خدا این چنین اعلام می‌دارد. پس به عکس گمان نصاری او خدا نیست و فرزند خدا نیست و سوم سه‌گانه هم نیست. بلکه بنده و پیامبر است، و مانند دیگر افراد بشر زندگی می‌کند و مرگ او را می‌برد، خدا او را بدون پدر از مادر خلق کرده است تا دلیل بر قدرت آشکار خدا باشد. از این‌رو بدون فاصله فرموده است: ﴿ذلك عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون﴾ این است گفته‌ی حق و درست در مورد عیسی‌ابن مریم نه توصیف و گفته‌ی نصاری که می‌گویند: پسر خدا است و نه گفته‌ی یهود که می‌گویند: حرامزاده است و در مورد او شک و تردید دارند. ﴿ما کان لله أن یتخذ من ولد﴾ لازم نیست و نباید خدا فرزند اختیار کند. ﴿سبحانه﴾ خدا از داشتن فرزند و شریک منزه و پاک است. ﴿إذا قضی أمرا فإنما یقول له کن فیکون﴾ وقتی قصد چیزی را بکند و به آن حکم و دستور بدهد،

می‌گوید بشو، فوراً می‌شود و به هیچ‌گونه تلاش و کوشش و زحمتی نیاز ندارد. چنین خدایی چگونه باید دارای فرزند باشد؟ مفسران گفته‌اند: این عبارت دلیل است برای ماسبق. آنگاه گفته است: ناتوان فرزند اختیار می‌کند، ضعیف و نیازمندی که توانایی چیزی را ندارد، چنین موجودی فرزند اختیار می‌کند. ولی خداوند توانایی که به هر چیز بگوید «بشو فوراً می‌شود» احتیاج به داشتن فرزند ندارد. و آدمی که خدا او را با لفظ «کن» به وجود آورده است، فرزند نامیده نمی‌شود بلکه بنده‌ی او می‌باشد. بدین‌ترتیب با دلایل روشن و قطعی آنان را ملزم و نیز آنها را سرزنش می‌کند. ﴿**و إن الله ربي و ربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم**﴾ از جمله مطالبی که حضرت عیسی در گهواره با قوم خود در میان نهاد این بود که خدا پروردگار او و آنها می‌باشد. پس باید فقط او را به تنهایی پرستش کنند و این همان آیین و دین مستقیمی است که کجی در آن وجود ندارد. ﴿**فاختلف الأحزاب من بينهم**﴾ فرقه‌های اهل کتاب در مورد حضرت عیسی اختلاف پیدا کرده و به صورت احزابی متفرق درآمده‌اند. از جمله بعضی از آنها گمان می‌برند که حضرت عیسی پسر خدا می‌باشد و بعضی دیگر او را حرامزاده می‌پندارند. ﴿**فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم**﴾ وای به حال آنها از مشاهده‌ی هول و هراس روز حساب و جزا! ﴿**أسمع بهم و أبصر يوم يأتوننا**﴾ در آن روز پرهراس چه عجیب شنوا و بینا نزد ما می‌آیند؟! ﴿**لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين**﴾ اما در این دنیا ستمکاران به طور واضح و آشکار از حق دور و غافلند. ﴿**و أنذرهم يوم الحسرة**﴾ خلایق را از روز رستاخیز بترسان و برحذر بدار، که تبهکار حسرت می‌خورد چرا نیکی نکرد و مقصر افسوس می‌خورد چرا نیکی را افزون نکرد؟ ﴿**إذ قضي الأمر**﴾ فرمان خدا درباره‌ی مردم صادر شده است؛ گروهی به جنت و جمعی به دوزخ راهی می‌شوند. ﴿**و هم في غفلة**﴾ آنها در غفلت و سرگردانی به سر می‌برند. ﴿**و هم لايؤمنون**﴾ در حالی که حشر و نشر را تصدیق نمی‌کنند. ﴿**إنا نحن نرث الأرض و من عليها**﴾ ما وارث زمین و تمام گنج‌ها و انسان‌های

مستقر بر آن می‌باشیم. ﴿و إلینا یرجعون﴾ سرانجام خلایق برای حساب و پاداش نزد ما برمی‌گردند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿وهن العظم منی﴾ کنایه از تحلیل رفتن نیرو و ضعف جسم می‌باشد.

۲ـ ﴿اشتعل الرأس شیبا﴾ متضمن استعاره می‌باشد. گسترش و افزونی پیری به شعله‌ور شدن آتش در چوب تشبیه شده، و برای گسترش پیری، اشتعال استعاره شده است. و «اشتعل» به معنی «انتشر» از آن مشتق شده است. و بدین ترتیب به صورت استعاره‌ی تبعیه درآمده است.

۳ـ ﴿ولد ... یموت﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿نادی ... نداء﴾ شامل جناس است.

۵ـ ﴿و لم یمسسنی بشر﴾ متضمن کنایه می‌باشد، که عبارت است از نزدیکی زناشویی.

۶ـ ﴿أسمع ... و أبصر﴾ با صیغه‌ی تعجب آمده است.

۷ـ ﴿سریا، بغیا، صبیا، نبیا﴾ متضمن سجع است که از محسنات بدیعی می‌باشد.

یادآوری: در روز رستاخیز انسان ظالم حسرت شدت پیدا می‌کند، تا جایی که انگار آن روز روز حسرت محض است و بجز آن چیزی دیگر رواج ندارد. در صحیح مسلم، ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «وقتی بهشتیان وارد بهشت شدند و دوزخیان به آتش درآمدند، مرگ را به صورت قوچی زیبا درمی‌آورند. آن را در بین بهشت و دوزخ نگه می‌دارند، به اهل بهشت گفته می‌شود: ای بهشتیان! آیا این را می‌شناسید، همه گردن می‌کشند و نگاه می‌کنند و می‌گویند: بله، مرگ است. سپس به دوزخیان گفته می‌شود: ای اهل آتش! آیا این را می‌شناسید؟ آنها هم گردن می‌کشند و می‌گویند: بله، این مرگ است. آنگاه دستور می‌دهند آن را سر ببرند.

سپس گفته می‌شود: ای بهشتیان! برای همیشه مرگی برای شما در کار نیست و ای دوزخیان! برای شما هم دیگر مرگی در کار نیست. آنگاه آیه‌ی ﴿و أنذرهم یوم الحسرة...﴾ را خواند».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً ﴿٤٢﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً ﴿٤٣﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيّاً ﴿٤٤﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً ﴿٤٥﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنِي مَلِيّاً ﴿٤٦﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً ﴿٤٧﴾ وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيّاً ﴿٤٨﴾ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلّاً جَعَلْنَا نَبِيّاً ﴿٤٩﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً ﴿٥٠﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَ كَانَ رَسُولاً نَبِيّاً ﴿٥١﴾ وَ نَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً ﴿٥٢﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ مِن رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً ﴿٥٣﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولاً نَبِيّاً ﴿٥٤﴾ وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً ﴿٥٥﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً ﴿٥٦﴾ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً ﴿٥٧﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيّاً ﴿٥٨﴾ فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً ﴿٦٠﴾ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي

وَعَدَ ٱلرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً ﴿٦١﴾ لَايَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً ﴿٦٢﴾ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً ﴿٦٣﴾ وَ مَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً ﴿٦٤﴾ رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ ٱصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً ﴿٦٥﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان قصه‌ی مریم را بازگفت و اختلاف نصاری را در مورد حضرت عیسی علیه السلام یادآور شد، تا جایی که بعضی از آنها او را پرستش کردند، بعد از آن داستان حضرت ابراهیم و شکستن بت‌ها را یادآور شد تا به مردم یادآور شود که دوست خدا تا چه اندازه بر توحید و یکتاپرستی پایدار و استوار بوده است. در این مورد آن کس که انسان را پرستش می‌کند با کسی که سنگی را پرستش می‌کند تفاوتی ندارد. نصاری مسیح را پرستش می‌کردند و مشرکان عرب بت‌ها را.

معنی لغات: ﴿**صدیقا**﴾ از صیغه‌ی مبالغه و به معنی بسیار صادق است. ﴿**ملیا**﴾ زمانی طولانی. املیت لفلان؛ یعنی مدتی مدید او را مهلت دادم. شاعر گفته است:

فتصدعت شمُّ الجبال لموته　　　و بکتْ علیه المرملات ملیا[1]

«قله‌ی کوه‌ها به خاطر مرگش بشکافت و مدت‌های مدید بیوه‌های بیچاره بر او گریستند».

﴿**حفیا**﴾ حفی کسی است که در نیکی و احسان مبالغه می‌کند. ﴿**خلف**﴾ خلف به سکون لام به معنی جانشین بد است، و با فتح لام به معنی جانشین نیکو است. همچنان که گفته می‌شود: خدا او را بهترین خلف برای بهترین سلف قرار دهد. شاعر گفته است:

۱ـ البحر ۶/ ۱۹۵.

ذهب الذین یعاش فی أکنافهم و بقیتُ فی خلْف کجلد الأُجرب[۱]

«برفتند آنان که مردم در کنار آنها و تحت حمایت آنان زندگی می‌کردند و من بسان پوست‌گر بعد از آن باقی ماندم».

﴿غیا﴾ شر و گمراهی. اهل لغت گفته‌اند: عرب هر شری را «غیّ» می‌خوانند و هر خیری را رشاد می‌دانند.

سبب نزول: ابن‌عباس روایت کرده است که پیامبرﷺ از جبرئیل پرسید: چه امری مانع می‌شود که بیشتر به دیدن ما بیایی؟ آنگاه آیه‌ی **﴿و ما نتنزّل إلا بأمر ربك...﴾** نازل شد.[۲]

تفسیر: ﴿واذکر فی الکتاب إبراهیم﴾ ای محمد! داستان ابراهیم خلیل را در قرآن یادآور شو. **﴿إنه کان صدیقا نبیا﴾** همانا او بسیار صادق و درستکار بود و صداقت و پیامبری را با هم داشت. منظور این است که عرب را به فضل و بزرگی حضرت ابراهیم متوجه سازد، عربی که گمان می‌برند از نسل او هستند، در حالی که ابراهیم پیشوای حنیفان می‌باشد و آنان بت‌پرست هستند. ابراهیم توحید خالص و بی‌آلایشی را آورد که خاتم پیامبران مردم را به سوی آن خواند. **﴿إذ قال لأبیه یا أبت لم تعبد ما لایسمع و لایبصر و لایغنی عنك شیئاً﴾** آنگاه که ابراهیم با کمال لطف و مهربانی پدر را مخاطب قرار داد و بسی مایل بود او را به ایمان و هدایت راهنمایی کند، وگفت: پدر جان! چرا سنگ را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و سودی برایت در برندارد و زیانی را از تو دور نمی‌کند؟ **﴿یا أبت أنی قد جاءنی من العلم ما لم یأتك﴾** با لطف و مهربانی اندرز را تکرار کرد و پدر را به نادانی و ابلهی متهم ننمود، بلکه نرمش را در گفتار به‌کار برد. یعنی

۱ـ شعر از «لبید» است، در رازی نیز چنین آمده است ۲/۲۲۵.

۲ـ اخراج از بخاری.

شناخت و دانشی در مورد خدا و صفات مقدسش به من عطا شده است که تو از آن برخوردار نیستی و آن را نمی‌دانی. ﴿فاتبعني أهدك صراطا سويا﴾ اندرز و نصیحت مرا بپذیر و از من پیروی کن، تو را به راه راست هدایت می‌کنم که راه رستگاری همان است، و آن دین راست و مستقیم و بدون انحراف خدا است. ﴿يا أبت لاتعبد الشيطان﴾ پدر جان! در کفر و پرستش بت‌ها از فرمان شیطان اطاعت مکن. ﴿إن الشيطان كان للرحمن عصيا﴾ شیطان از فرمان خدای رحمان عاصی و نافرمان بود، از عبادت خدایش گردنکشی کرد و سر بر تافت، پس هرکس از او اطاعت کند او را فریب داده و گمراه می‌کند. قرطبی گفته است: فرمانبرداری را عین عبادت معرفی کرده است؛ چون هرکس در معصیت خدا از کسی اطاعت کند، واقعاً او را پرستش کرده است.[1] ﴿يا أبت إني أخاف أن يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان وليا﴾ او را از عاقبت بد برحذر می‌دارد. یعنی پدر جان! می‌ترسم بر کفرت بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب خدا مواجه شوی و تا ابد در آتش بمانی و قرین و همبند شیطان بشوی. امام فخر رازی گفته است: آوردن لفظ ﴿يا أبت﴾ در تمام خطاب‌هایش، بیانگر شدت علاقه و محبت او نسبت به پدر است؛ چرا که می‌خواهد او را از عذاب مصون بدارد و او را به راه راست هدایت کند. ابراهیم در بیان مطلب بسیار دقت به خرج داده است؛ زیرا در مرحله‌ی اول او را از باطل بودن عبادت بت‌ها آگاه کرده، آنگاه دستور داد که از او پیروی کند، و تقلید کورکورانه را رها نماید. آنگاه یادآور شد که عبادت شیطان عقلا جایز نیست. سپس موضوع را با تهدید و وعید خاتمه داده است، آنهم با رعایت کمال ادب و نرمش: ﴿إني أخاف﴾ و این بیانگر آن است که بسیار در فکر مصلحت و منفعت پدر و ادای حقوق او بوده است.[2] ﴿قال أراغب أنت عن آلهتي يا إبراهيم﴾ پدرش، آزر به او گفت: ابراهیم! آیا تو عبادت خدایان مرا رها کرده

۱ـ قرطبی ۱۱/۱۱۱.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۱/۲۲۶.

و از آن منصرف گشته‌ای؟ استفهامی است متضمن معنی تعجب و انکار مبنی بر این‌که ابراهیم از عبادت بت‌ها روگردان شده است، انگار که رهاکردن پرستش بت‌ها از انسان عاقل نمی‌خیزد و سر نمی‌زند. بیضاوی گفته است: پدرش در مقابل لطف و نرمش او، شدت و غلظت و تندی و انکار را نشان داد و به نام خودش او را صدا کرد و مطابق گفته‌ی او: ﴿یا أبت﴾ عمل نکرد که بگوید: «یا إبنی»، و خبر را جلو انداخته و در آغاز آن همزه آورده است تا رغبت او را انکار کند، انگار که انسان عاقل از پرستش بت‌ها روگردان نیست.[1] سپس می‌گوید: ﴿لئن لم تنته لأرجمنك﴾ او را تهدید کرده است. یعنی اگر ناسزا گفتن و عیب و ایراد گرفتن از خدایان مرا ترک نکنی تو را سنگسار می‌کنم. ﴿واهجرنی ملیا﴾ و برای مدتی مدید مرا ترک کن. سدی گفته است: یعنی برای همیشه مرا ترک کن. «آزر» با جهالت و نادانی، دعوت به سوی نور و هدایت را رد کرد و با قساوت و سنگدلی با گفتار مؤدبانه و پاک ابراهیم مقابله کرد. این است سرنوشت کفر و ایمان و قلبی که ایمان آن را تربیت و پاک نموده و قلبی که سرکشی و خیره‌سری آن را فاسد کرده است. ﴿قال سلام علیك سأستغفر لك ربی﴾ ابراهیم در جواب او گفت: از من به تو زیان و آزاری نمی‌رسد، و به خاطر رعایت حق «پدری» بعداً هم چیزی نمی‌گویم که تو را برنجاند و از خدا خواهم خواست که تو را هدایت کند و گناهانت را ببخشاید. ﴿إنه کان بی حفیا﴾ که بیش از حد به من لطف و عنایت دارد. ﴿و أعتزلکم و ما تدعون من دون الله﴾ شما را با بت‌های مورد پرستشتان ترک می‌کنم و از سرزمین شما کوچ می‌کنم. ﴿و أدعوا ربی﴾ و خدایم را مخلصانه و به یگانگی پرستش می‌کنم. ﴿عسی ألا أکون بدعاء ربی شقیا﴾ امیدوارم به سبب اخلاصی که در عبادت دارم مرا شقاوتمند قرار ندهد. در اینجا به کنایه نشان می‌دهد که آنها به علت پرستش خدایان خود، در شقاوت

۱ـ بیضاوی ۱۷/۲.

قرار خواهند گرفت. بدین‌ترتیب ابراهیم از قوم خود و بت‌پرستی آنها کنار کشید و عزلت جست و خانواده و وطن را ترک نمود، اما خدا او را تنها نگذاشت، بلکه نسلی بهتر و خویشاوندانی نیکوتر به او عطا نمود. ﴿**فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله وهبنا له إسحاق و یعقوب**﴾ مفسران گفته‌اند: وقتی ابراهیم به سرزمین شام هجرت کرد، و در راه خدا از پدر دوری گزید، خدا نیکوتر از آنان را به او داد؛ چون اسحاق و یعقوب را به او عطا کرد، فرزندانی که همگی پیامبر شدند. بدین ترتیب خدا آنها را انیس وحشت و تنهایی او قرار داد و آن فرزندان پاک سرشت را جانشین قومش کرد. یعقوب پسر اسحاق را به او عطا کرد که سرسلسله‌ی پیامبران شدند و از نسل آنها پیامبران بنی‌اسرائیل پا به عرصه‌ی هستی نهادند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی از نسل و سلاله‌ی آنها پیامبرانی قرار دادیم که به وسیله‌ی نبوت آنها، خدا چشم ابراهیم را در حال حیات روشن گردانید.(۱) بر این مبنا فرمود: ﴿**وکلا جعلنا نبیا**﴾ هر یک از آنها را به پیامبری برگزیدیم. ﴿**و وهبنا لهم من رحمتنا**﴾ به همگی آنها، یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب تمام خیرات دینی و دنیوی از قبیل مال و فرزند و دانش و عمل نیک را عطا کردیم. ﴿**و جعلنا لهم لسان صدق علیا**﴾ و در بین مردم شهرت نیکو به آنها دادیم؛ زیرا به خاطر خصلت‌های نیک مورد رضایت تمام ملت‌ها و اهل ادیان قرار گرفته و آنها را ستایش می‌کنند و تا روز رستاخیز بر ابراهیم و آل ابراهیم درود می‌فرستند. طبری گفته است: یعنی، در بین مردم برای آنان نام نیکو و ذکر خیر قرار دادیم.(۲) ﴿**و اذکر فی الکتاب موسی**﴾ ای محمد! در قرآن کریم داستان و خبر موسی کلیم را بر قوم خود بازگوی. ﴿**إنه کان مخلصا**﴾ خدا او را پاک و در بین مردم او را برای گفتگو برگزید. ﴿**و کان رسولا نبیا**﴾ و از جمله پیامبران بزرگ و انبیای پاک سرشت و پاک‌نهاد بود. خدا دو صفت والا را در او جمع کرده و لفظ ﴿**کان**﴾ را به منظور

۱ـ مختصر ۲/۴۵۴.
۲ـ طبری ۱۶/۹۳.

تفخیم شأن وی تکرار کرده است. ﴿و نادیناه من جانب الطور الأیمن﴾ از طرف و سمت راست کوه طور وقتی بدون واسطه با موسی سخن گفتیم، او را ندا دادیم. ﴿و قربناه نجیا﴾ و هنگامی که با او به سخن پرداختیم، او را برای مناجات نزدیک کردیم. ابن‌عباس گفته است: موسی به ملکوت نزدیک شد و حجاب و پرده کنار رفت، تا جایی که صدای قلم‌ها را می‌شنید.[1] زمخشری گفته است: او را به فردی تشبیه کرده است که شخصیتی بزرگ برای مناجات، او را به نزدیک خود آورده است؛ چون خدا بدون واسطه‌ی فرشته با او صحبت کرده است. ﴿و وهبنا له من رحمتنا أخاه هارون نبیا﴾ و از نعمت و منت ما بر او این‌که برادرش هارون را به پیامبری برگزیدیم و او را به وی عطا نمودیم. و بدین‌ترتیب دعایش را اجابت کردیم که گفت: ﴿واجعل لی وزیرا من أهلی هارون أخی﴾ و او را یاور و همدست او قرار دادیم. ﴿واذکر فی الکتاب إسماعیل﴾ ای محمد! داستان جد خود، «اسماعیل» بن ابراهیم را که پدر تمام اعراب است، در قرآن کریم یادآور شو. ﴿إنه کان صادق الوعد﴾ همانا او در وعده‌اش صادق بود و هر وعده‌ای را که می‌داد، بدان وفا می‌کرد. مفسران گفته‌اند: هر چند که سایر پیامبران نیز صادق بوده‌اند اما به صورتی ویژه او را به صفت «صداقت در وعد» متصف می‌کند که این به دو دلیل صورت پذیرفته است: یکی، این‌که از مقام شامخ وی تجلیل و تکریم به عمل آورده باشد، دوم، این‌که وی در پای «وفای به عهد» سختی‌هایی را کشید که دیگر پیامبران آن را نکشیدند. از جمله وعده‌هایش، صبر و شکیبایی در قضیه‌ی ذبح بود و به همین سبب خدا از او تمجید به عمل آورده است. ﴿و کان رسولا نبیا﴾ خدا رسالت و نبوت را در او جمع کرده است. ابن‌کثیر گفته است: آیه بر این مطلب دلالت دارد که بر برادرش، اسحاق در شرف و بزرگواری برتری دارد؛ زیرا اسحاق فقط به نبوت موصوف گشته است در صورتی که اسماعیل

۱ـ البحر ۱۹۹/۶.

هم به نبوت و هم به رسالت موصوف شده.[1] و از نسل اسماعیل محمد خاتم پیامبران آمده است. ﴿و كان يأمر أهله بالصلاة و الزكاة﴾ و اصرار می‌ورزید که خانواده‌اش در اطاعت از اوامر خدا کوشا باشند، به ویژه در مورد اقامه‌ی نماز که ستون دین است، و ادای زکات که موجب تحقق نیکبختی و آسایش جامعه است. ﴿و كان عند ربه مرضيا﴾ به رضایت خدا نایل آمد. رازی گفته است: این بخش از آیه نهایت مدح را می‌رساند؛ چون آنکه به رضایت خدا نایل آمده باشد در تمام عباداتش به بالاترین درجه رسیده است.[2] ﴿و اذكر في الكتاب إدريس إنه كان صديقا نبيا﴾ ای محمد! در این کتاب گران‌سنگ خبر ادریس را یادآور شو که در هر امری صادق بود، و از جانب خدا به او وحی شد. مفسرین گفته‌اند: ادریس جد نوح است و بعد از آدم، اولین پیامبر و اولین فردی است که با قلم نوشت و لباس را دوخت، قبل از آن مردم پوست می‌پوشیدند. خدا سی صحیفه را بر او نازل کرد. ﴿و رفعناه مكانا عليا﴾ با اعطای نبوت و تقرب جستن وی به پیشگاه خدا، نام و یاد و قدر و منزلتش را بالا بردیم.[3] ﴿أولئك الذين أنعم الله عليهم من النبيين﴾ آنهایی که نامشان ذکر شد، پیامبران و انبیای خدا بودند که قصه و داستان آنان را در این سوره برای تو باز گفتیم. آنها ده نفرند که اولین آنها زکریا و آخرین آنها ادریس است، که خدا نعمت نبوت را به آنها عطا کرده است. ﴿من ذرّيّة آدم﴾ از نسل آدم مانند ادریس. ﴿و ممن حملنا مع نوح﴾ و مانند ابراهیم از نسل سام‌بن نوح. ﴿و من ذرية إبراهيم﴾ و مانند اسماعیل و اسحاق و یعقوب که همه از نسل ابراهیم هستند. ﴿و إسرائيل﴾ و از نسل اسرائیل «یعنی یعقوب» مانند موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی. ﴿و ممن هدينا و اجتبينا﴾ و از آنان که از جانب ما هدایت یافتند و برگزیده شدند و به رسالت

۱ـ مختصر ۲/۴۵۶. ۲ـ رازی ۲۱/۲۳۲.

۳ـ عده‌ای می‌گویند: منظور بردنش به آسمان است.

و وحی ما نایل آمدند. ﴿إذا تتلی علیهم آیات الرحمن خرّوا سجّداً و بکیاً﴾ وقتی که کلام خدا را می‌شنیدند، با وجود رفعت مقام و والایی روح و نزدیکی به خدا، از خوف خدا سر سجده بر زمین نهاده و تضرّع و زاری را سر می‌دادند. قرطبی گفته است: آیه نشان می‌دهد که آیات خدای رحمان بر قلوب تأثیر دارند.[۱] ﴿فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات﴾ اما بعد از آن گروه پرهیزگار، جمعی تیره‌بخت و نافرمان آمدند و پیدا شدند که نماز را ترک کردند و راه پیروی از هوس‌ها را پیش گرفتند. ﴿فسوف یلقون غیّا﴾ در آینده‌ای نه چندان دور دچار شر و خسارت و بدبختی خواهد شد. ابن‌عباس گفته است: «غی» دره‌ایست در جهنم. پناه بر خدا از شدت گرمای دره‌های جهنم! ﴿إلا من تاب و آمن و عمل صالحا﴾ جز آنان که توبه کرده و پشیمان می‌شوند و عمل خود را اصلاح می‌کنند. ﴿فأولئك یدخلون الجنة و لایظلمون شیئا﴾ آنها سعادت ورود به بهشت را خواهند داشت و از پاداش عملشان چیزی کم نمی‌شود. ﴿جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب﴾ آن اقامتگاه‌های بهشتی که خدا وعده‌ی آن را به آنان داد، پس بدان ایمان آوردند قبل از این‌که آنجا را ببینند، وعده‌اش را تصدیق کردند. ﴿إنه کان وعده مأتیا﴾ وعده‌ی خدا بدون تردید تحقق‌پذیر است و حاصل می‌شود. ﴿لایسمعون فیها لغوا إلا سلاما﴾ در بهشت گفته‌ی بیهوده نمی‌شنوند، اما سلام و درود ملائک را که بر آنان عرضه می‌شود، می‌شنوند که از آنها احترام به عمل می‌آورند. استثناء منقطع است. ﴿و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا﴾ و در بهشت، بدون زحمت و تلاش، انواع خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را در اختیار دارند که هرگز کم یا قطع نمی‌شود. ﴿تلك الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا﴾ این بهشت را که توصیف آن و ساکنانش را بیان کردیم به بندگان پرهیزگار خود می‌دهیم. ﴿و ما نتنزّل إلا بأمر ربك﴾ این جمله از

۱ـ قرطبی ۱۱/۱۲۰.

گفته‌های جبرئیل است، آنگاه که برای مدتی وحی از پیامبرﷺ قطع شد، جبرئیل به پیامبرﷺ چنین گفت؛ یعنی جز به امر و اجازه‌ی خدا ما به دنیا نزول نمی‌کنیم. **﴿له ما بين أيدينا و ما خلفنا و ما بين ذلك﴾** تمام امور دنیا و آخرت در دست خدای متعال است و به هر چیزی آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست، و مثقال ذره‌ای از او پنهان نمی‌شود. پس بدون امر و اجازه‌ی او چگونه خود به کاری اقدام کنم؟ **﴿و ما كان ربك نسيا﴾** و پروردگار تو هیچ چیز از اعمال بندگان را فراموش نمی‌کند. **﴿رب السموات و الأرض و ما بينهما فاعبده﴾** پروردگار آسمان‌ها و زمین است، پس فقط او را پرستش کن. **﴿و اصطبر لعبادته﴾** و بر انجام عبادتش صبور و شکیبا باش. **﴿هل تعلم له سميا﴾** آیا شبیه و نظیری برای او می‌شناسی؟

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿و جعلنا لهم لسان صدق عليا﴾** متضمن کنایه است؛ چون زبان را به صورت کنایه به جای ذکر خیر و نام نیکو آورده است؛ زیرا تمجید با زبان صورت‌پذیر است؛ از این‌رو گفته است: **﴿لسان صدق﴾**، همان‌طور که برای بیان «عطا و بخشش» از «دست» استفاده می‌کنند.

۲ـ **﴿و رفعناه مكانا عليا﴾** متضمن استعاره می‌باشد. به طریق استعاره مقام و منزلت عظیم، به مکان بلند تشبیه شده است.

۳ـ **﴿صديقا نبيا﴾** شامل مبالغه است؛ یعنی بسیار صادق و درستکار بود.

۴ـ **﴿أولئك الذين أنعم﴾** استفاده از «اشاره‌ی دور» برای بیان مقام رفیع آنان است.

۵ـ **﴿فَخَلَفَ من بعدهم خَلْف﴾** متضمن جناس ناقص است؛ زیرا در حرکات و شکل تفاوت دارند.

۶ـ **﴿له ما بين أيدينا و ما خلفنا﴾** و **﴿بكرة .... و عشيا﴾** متضمن طباق است.

۷ـ **﴿عليا، حفيا، نبيا﴾** متضمن سجع محکم و استوار است.

فواید: ابراهیم که می‌گوید: ﴿یا أبت﴾ متضمن مهربانی و نرمش و التماس است. و «تا» به عوض یای اضافه آمده است؛ چون در اصل «یا أبی» است. از این‌رو «تا» و «یا» با هم جمع نمی‌شوند.

یادآوری: سیوطی در «التحبیر» آورده است که حضرت ابراهیم یک‌صد و هفتاد و پنج سال در قید حیات بود و دو هزار سال با آدم فاصله داشت و فاصله‌ی او با حضرت نوح هزار سال بود و از نسل وی شجره‌ی پیامبران متفرع گشت.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يَقُولُ ٱلْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً ﴿٦٦﴾ أَوَلَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً ﴿٦٧﴾ فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ ٱلشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحْمَٰنِ عِتِيّاً ﴿٦٩﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيّاً ﴿٧٠﴾ وَ إِن مِنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا وَنَذَرُ ٱلظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً ﴿٧٢﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً ﴿٧٣﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً ﴿٧٤﴾ قُلْ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدّاً حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلْعَذَابَ وَ إِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضْعَفُ جُنداً ﴿٧٥﴾ وَ يَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا هُدىً وَ ٱلْبَاقِيَاتُ ٱلصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ مَرَدّاً ﴿٧٦﴾ أَفَرَأَيْتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَ وَلَداً ﴿٧٧﴾ أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْداً ﴿٧٨﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدّاً ﴿٧٩﴾ وَ نَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا فَرْداً ﴿٨٠﴾ وَ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِ ٱللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً ﴿٨١﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً ﴿٨٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَاطِينَ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً ﴿٨٣﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً ﴿٨٤﴾

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْداً ﴿٨٥﴾ وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً ﴿٨٦﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْداً ﴿٨٧﴾ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَداً ﴿٨٨﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً ﴿٨٩﴾ تَكَادُ السَّمَٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً ﴿٩٠﴾ أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَداً ﴿٩١﴾ وَ مَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً ﴿٩٢﴾ إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْداً ﴿٩٣﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً ﴿٩٤﴾ وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً ﴿٩٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدّاً ﴿٩٦﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً ﴿٩٧﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً ﴿٩٨﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا داستان جمعی از پیامبران را به منظور پند و عبرت یادآور شد و هدف اساسی از این سوره‌ی مبارک اثبات توانایی خداوند در زنده کردن و از بین بردن و اثبات روز میعاد و حشر بود، در اینجا بعضی از شبهات تکذیب‌کنندگان حشر و نشر را آورده و با دلایل و براهین محکم آنها را رد کرده است. و با بیان حال نیکبختان و تیره‌بختان سوره خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿جثیا﴾ جمع جاث است، جثی یعنی از شدت هول و هراس نشست و دست بر زانو نهاد. ﴿عتیا﴾ نافرمان، متمرد از حق. ﴿ندیا﴾ محل تجمع، «باشگاه» که در آن به مشورت و بحث می‌پردازند. جوهری گفته است: ندی یعنی مجلس قوم و محل بحث و گفتگوی آنان است، ندوه و نادی نیز چنین است. و هرگاه متفرق شدند ندی نیست.[1] ﴿أثاثا﴾ وسایل و اسباب منزل. ﴿رئیا﴾ سیمای نیکو. ﴿تؤزهم﴾ أزّ به معنی به

۱ـ صحاح جوهری.

هیجان در آوردن و برانگیختن است. اهل لغت گفته‌اند: ازّ و هزّ و استفزاز معنی نزدیک به هم دارند که عبارت است از برانگیختن و آشفته کردن شدید. و «أزیز المِرجل»؛ یعنی غلیان و صدای به جوش آمدن دیگ. ﴿وفدا﴾ جمع وافد است و آن کسی است که با احترام و تکریم خاصی به جایی اعزام می‌شود. ﴿وردا﴾ پیاده و تشنه لب.

رازی گفته است: «ورد» به معنی اسم تشنه‌لب است؛ چون آن کس که به سوی آب می‌رود، برای رفع تشنگی می‌رود.[1] ﴿إدا﴾ بسیار زشت و ناپسند. جوهری گفته است: «إد» یعنی بلا و مصیبت بزرگ. ﴿رکزا﴾ رکز یعنی صدای نهانی.

سبب نزول: از خباب بن ارت روایت شده است که گفت: آهنگر بودم، طلبی از عاص‌بن وائل داشتم، نزدش رفتم و طلب را خواستم، گفت: تا به محمد کافر نشوی آن را نمی‌دهم. گفتم: نه! به خدا تا نمیری و زنده نشوی، به محمد کافر نمی‌شوم؛ یعنی الان بمیری و در جلو چشمم زنده شوی، و این جزو محالات است. گفت: اگر بمیرم و زنده شوم و مالی داشته باشم و تو بیایی، آن را خواهم پرداخت. آنگاه آیه‌ی **﴿أفرأیت الذی کفر بآیاتنا و قال لأوتین مالا و ولدا﴾** نازل شد.[2]

تفسیر: ﴿و یقول الإنسان أئذا ما متُّ لسوف أخرج حیا﴾ کافری که به زنده شدن بعد از مرگ باور ندارد و آن را تصدیق نمی‌کند، بر سبیل انکار و بعید دانستن می‌گوید: آیا اگر من بمیرم و فرسوده و پوسیده گردم و به خاک تبدیل شوم، زنده شده و از قبر بیرون خواهم آمد؟ ابن‌کثیر گفته است: چنین انسانی تعجب می‌کند و بعید می‌داند که بعد از مرگش باز آید. لام در ﴿لسوف﴾ برای مبالغه در انکار آمده است. این انکار، ناشی از غفلت انسان از آفرینش اولیه‌اش است؛ کجا بود؟ و چگونه بود؟ و اگر به یاد بیاورد، به

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵۲/۲۱.

۲ـ بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند. به سبب نزول در صفحه‌ی ۱۷۳ نگاه کن.

وضوح خواهد دانست که قضیه‌ی «زنده شدن» بسیار آسان‌تر از حدس و گمان اوست. ﴿أولا یذکر الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم یك شیئا﴾ آیا این تکذیب‌کننده‌ی منکر، خلقت اولیه‌ی خود را به یاد نمی‌آورد تا همان خلقت اولیه را دلیل بر زنده شدن دوباره بداند و دریابد خدا که او را از عدم خلق کرده است نیز قادر است بعد از فنا و پراکنده شدن دوباره اجزایش را اعاده دهد؟ بعضی از دانشمندان گفته‌اند: اگر تمام خلایق با هم تلاش کنند که دلیلی با این اختصار بر وجود بعث و حشر اقامه کنند، نخواهند توانست؛ زیرا شکی نیست اعاده‌ی دوم آسان‌تر از آفرینش اولیه است.[1] و نظیر این است آیه‌ی ﴿قل یحییها الذی أنشأها أول مرة﴾. ﴿فوربك لنحشرنهم و الشیاطین﴾ قسم به خدایت ای محمد! آن تکذیب کننده‌ها و شیاطینی را که آنان را اغوا کرده‌اند، زنده و حشر می‌کنیم. مفسران گفته‌اند: هر کافر با شیطانی در یک زنجیر حشر می‌شود. ﴿ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا﴾ سپس آن مجرمان و تبهکاران را در اطراف جهنم گرد می‌آوریم در حالی که از شدت هول و هراس، زانوی غم و اندوه را در بغل گرفته و بر زمین می‌نشینند؛ چرا که بر اثر وحشت و دهشت شدیدی که بر آنجا حاکم است قدرت ایستادن را ندارند.[2] ﴿ثم لننزعن من کل شیعة﴾ سپس از هر گروه و طایفه‌ای افرادی را جدا می‌سازیم. ﴿أیهم أشد علی الرحمن عتیا﴾ که بیشتر از همه از فرمان خدا سر برتافته و تمرد کرده‌اند. منظور این است که مجرمان بر اساس میزان جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند در دوزخ انداخته می‌شوند و اول از آنهایی شروع می‌شود که جرم بیشتری دارند. ابن‌مسعود گفته است: از آنکه جرمش بزرگتر است، شروع می‌کند. ﴿ثم لنحن أعلم بالذین هم أولی بها صلیا﴾ و ما آگاهتریم که چه کس بیشتر مستحق ورود به دوزخ و آتش است و بیشتر شایسته‌ی کباب شدن می‌باشد! و چه کسی استحقاق چند برابر شدن عذاب را دارد، پس، از او شروع

۱ـ مختصر ۲/ ۴۶۰.
۲ـ فخر رازی ۲۱/ ۲۴۱.

می‌کنیم. ﴿و إن منکم إلا واردها﴾ در میان شما نیکوکار و گناهکاری نیست که وارد آتش نشود. مؤمن از آن عبور می‌کند و کافر در آن مستقر می‌شود. ﴿کان علی ربك حتما مقضیا﴾ واردشدن به آن، حکمی است لازم و حتمی و تخلف از آن ممکن نیست. ﴿ثم ننجی الذین اتقوا﴾ بعد از این‌که عموماً از آن گذشتند پرهیزگاران را از جهنم نجات می‌دهیم. ﴿و نذر الظالمین فیها جثیا﴾ و ستمکاران را در حالی که به زانو درآمده‌اند، در جهنم رها می‌کنیم. بیضاوی گفته است: آیه بر این دلالت دارد که منظور از «ورود» نشستن در اطراف دوزخ و در آغوش گرفتن است. و مؤمنان از تبهکاران جدا شده و بعد از رهایی یافتن راهی بهشت می‌شوند و تبهکاران در همان حال می‌مانند.(۱) ﴿و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات﴾ وقتی که آیات مبین بر مشرکین خوانده شود، ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا أیّ الفریقین خیر مقاما و أحسن ندیا﴾ کافران مرفه و عیاش به مؤمنان بینوا می‌گویند: کدام دسته ـ ما یا شما ـ مسکنی بهتر و زندگی خوشتر و مجلس و انجمنی محترم و شریفتر دارد؟ بیضاوی گفته است: وقتی مشرکین آیات روشن و واضح را شنیدند و از معارضه‌ی با آن ناتوان ماندند، به سبب کوته‌نظریشان شروع کردند به افتخار کردن و مباهات ورزیدن به آنچه که از بهره‌های دنیا دارند و به افزونی نصیب خود، بر فضل و بزرگی خود استدلال می‌کردند.(۲)

اما خدا ادعای آنان را رد کرده و می‌فرماید: ﴿و کم أهلکنا قبلهم من قرن هم أحسن أثاثا و رئیا﴾ و بسی از ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی آیات را به سبب کفرشان نابود کردیم که از اینها بهره و نصیبی بیشتر داشتند و سیمایشان از اینها زیباتر و برازنده‌تر بود. پس همان‌طور که پیشینیان را نابود کردیم، جانشینان آنها را نیز نابود می‌کنیم. پس آنها نباید به نعمت‌ها و متاعی که در اختیار دارند مغرور شوند. ﴿قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا﴾

۱ـ بیضاوی ۲/ ۱۹.

۲ـ بیضاوی ۲/ ۲۰.

ای محمد! به آن مشرکین که خود را بر حق می‌پندارند، بگو: هر کدام از ما که راه گمراهی را پیش گرفته است، خدا او را مهلت بدهد و در طغیان و نافرمانی باقی بگذارد، تا اجلش سر آمده و در پیشگاه خدا حاضر می‌شود. قرطبی گفته است: این آخرین درجه‌ی تهدید و وعید است. ﴿حتی إذا رأوا ما یوعدون﴾ تا وعده‌ی خدا در حقشان تحقق می‌یابد. ﴿إما العذاب و إما الساعة﴾ یا عذاب دنیا را می‌چشند، به گونه‌ای که کشته شده و یا به اسارت درمی‌آیند، و یا عذاب شدید و هول و هراس قیامت را می‌بینند. ﴿فسیعلمون من هو شر مکانا و أضعف جندا﴾ در آن موقع که حقایق برملا می‌شود خواهند دانست که موقعیت و منزلت کدام گروه نزد خدا بدتر است و کدام گروه یاران کمتر دارند؟ کافران یا مؤمنان؟ و این در مقابل گفته‌ی آنان آمده است که گفتند: ﴿خیر مقاما و أحسن ندیا﴾. ﴿و یزید الله الذین اهتدوا هدی﴾ و خدا بصیرت و هدایت مؤمنان راه یافته را افزایش می‌دهد. ﴿و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا﴾ و اعمال شایسته‌ای که به عنوان ذخیره و توشه برای صاحبش در آخرت باقی می‌ماند، در نزد خدا از آنچنان اجر و ثوابی برخوردار است که از تمام آنچه ساکنان زمین به آن افتخار می‌کنند، بهتر است. ﴿و خیر مردا﴾ و عاقبت و سرانجامش بهتر است؛ چون نعمت‌های دنیا ناپایدار است و نعمت‌های آخرت پایدار. ﴿أفرأیت الذی کفر بآیاتنا و قال لأوتین مالا و ولدا﴾ درباره‌ی عاص بن وائل نازل شده[1] و استفهام برای تعجب است. یعنی ای محمد! از داستان این کافر در شگفت باش که به آیات ما کافر است و گمان می‌برد که خدا در آخرت مال و اولاد به او عطا خواهد کرد. ﴿أطّلع الغیب﴾ آیا بر غیب و نهان مطلع است، که جز خدای آگاه به نهان‌ها کسی از آن باخبر نیست؟ ﴿أم اتخذ عند الرحمن عهدا﴾ یا این‌که خدا در این مورد وعده‌ای به او داده است که او این‌گونه با اطمینان و یقین صحبت می‌کند؟

۱ـ به سبب نزول قبلی نگاه کن.

﴿کلا سنکتب ما یقول﴾ گفته‌ای او را رد می‌کند. و لفظ ﴿کلا﴾ برای منع است. یعنی باید آن تبهکار، از آن گفته‌ی زشت منصرف شود؛ زیرا هرچه را بگوید به زیان وی خواهد بود و ما آن را می‌نویسیم. ﴿و نمد له من العذاب مدا﴾ و در کیفر گردنکشی و تمسخرش، عذاب را بر او طولانی می‌کنیم. و به جای این‌که او را یاری دهیم و مال و فرزند به او بدهیم، مدت عذابش را چند برابر می‌کنیم. ﴿و نرثه ما یقول و یأتینا فردا﴾ و بعد از به هلاکت رسیدنش، مال و فرزندی که از خود به جا می‌گذارد، از آن ما می‌شود، و خود او تک و تنها نزد ما می‌آید، نه مالی همراه دارد و نه فرزندی، و نه یاوری می‌یابد و نه تکیه‌گاهی. ﴿و اتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا﴾ مشرکان بت‌هایی را خدای خود قرار داده‌اند تا از این رهگذر به عزت و شرف نایل آیند. ﴿کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا﴾ قضیه مطابق گمان و توهم آنان نیست؛ زیرا خدایان مورد پرستش آنان، از عبادت آنها تبری کرده و در روز رستاخیز به صورت دشمنان آنها در می‌آیند. ﴿ألم تر أنا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم أزّا﴾ ای محمد! مگر نمی‌بینی که ما شیاطین را بر کافران مسلط کرده‌ایم به گونه‌ای که آنها را بر ارتکاب فواحش و رذایل ترغیب کرده و به هیجان می‌آورند. آنها را تحریک می‌کنند تا مرتکب معاصی و نافرمانی شوند. رازی گفته است. با وسوسه و فریب، آنها را به نافرمانی تشویق و تحریک می‌کنند.(۱) ﴿فلا تعجل علیهم إنما نعد لهم عدا﴾ در نابودی آنها شتاب مکن؛ چون جز ایام و نفس‌های معدود برایشان باقی نمانده است که آن را بر آنان برمی‌شماریم، سپس سرانجامشان عذابی شدید است. ابن‌عباس گفته است: یعنی در دنیا همان‌طور که سال‌های عمرشان را برمی‌شماریم، نفس‌هایشان را نیز برمی‌شماریم.(۲) ﴿یوم نحشر المتقین إلی الرحمن وفدا﴾ روزی که پرهیزگاران را با احترام و اکرام حشر می‌کنیم. و همان‌طور که هیأت‌های

۱- تفسیر کبیر ۲۵۲/۲۱.
۲- قرطبی ۱۵۰/۱۱.

نمایندگی نزد پادشاه می‌روند و انتظار استقبال و احترام دارند، آنها هم سوار بر شتر حشر می‌شوند، و انتظار انعام و پاداش را دارند. ﴿و نسوق المجرمین إلی جهنم وردا﴾ و مجرمین را به سوی جهنم سوق می‌دهیم، آنها را بسان حیوانات تشنه و با پای پیاده می‌رانیم، انگار که شترهای تشنه رانده می‌شوند. در حدیث آمده است: (در روز رستاخیز مردم به سه طریق حشر می‌شوند: گروهی راغب و خواهان هستند. گروهی ترسان و هراسان. دو نفر بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر بر یک شتر و ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند و بقیه به آتش کشیده می‌شوند و آتش روز و شب را با آنها سر می‌کند).[۱] ﴿لایملکون الشفاعة﴾ نه برای کسی شفاعت می‌کنند و نه احدی برای آنان شفاعت می‌کند. ﴿إلا من اتخذ عند الرحمن عهدا﴾ استثناء منقطع است. یعنی: اما آن‌کس که به زیور ایمان آراسته شده و دارای عمل صالح است، حق شفاعت را دارد. ابن‌عباس گفته است: عهد و پیمان عبارت است از گواهی دادن بر این‌که «هیچ معبود و فریادرسی به جز ذات پاک «الله» وجود ندارد». ﴿و قالوا اتخذ الرحمن ولدا﴾ یهود و نصاری و آنان که گمان می‌برند فرشتگان دختران خدا می‌باشند، گفته‌اند: خدا فرزند اختیار کرده است. ﴿لقد جئتم شیئا إدًّا﴾ ای جماعت مشرکین! گفته‌ی فوق‌العاده زشت و ناپسندی را به زبان آوردید که در زشتی و ناپسندی به آخرین درجه رسیده است. ﴿تکاد السموات یتفطّرن منه﴾ نزدیک است آسمان از هول و هراس این سخن شکافته شود. ﴿و تنشق الأرض و تخرّ الجبال هدّا﴾ و همچنین زمین بشکافد و کوه‌ها درهم کوبیده شوند و از بزرگی این سخن زشت از هم باز شوند. که فرزند برای خدا قرار داده‌اند ﴿أن دعوا للرحمن ولدا﴾ از این‌که آنان برای خدا، فرزند قرار دادند؛ چرا که اختیار کردن فرزند شایسته‌ی شأن خدای سبحان نیست؛ چون اتخاذ فرزند مقتضی نیاز به همجنس است و ناشی از احتیاج و نیازمندی

۱ـ اخراج از شیخان.

است، در صورتی که خدا از داشتن شبیه و نظیر منزه است و از یار و یاور بی‌نیاز است. ﴿إن کل من فی السموات و الأرض إلا آتی الرحمن عبدا﴾ تمام مخلوقات، چه آنهایی که در ملکوت اعلی به سر می‌برند و چه موجوداتی که در عالم سفلی هستند، بنده‌ی خدا می‌باشند و در مقابلش سر ذلت و فروتنی خم کرده و بسان بندگان، مطیع و فرمان‌بردار او می‌باشند. ﴿لقد أحصاهم و عدّهم عدا﴾ تعداد آنها را می‌داند و علمش بر آنها احاطه دارد و هیچ چیز از امور آنان بر او مخفی نیست. ﴿وکلهم آتیه یوم القیامة فردا﴾ و هر یک از آنها در روز رستاخیز به تنهایی در پیشگاه و محضر خدا حاضر می‌شود، نه مالی دارد و نه یاوری و نه کمکی می‌یابد و نه پناهگاهی. ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا﴾ بعد از یادآوری احوال مجرمان، به ذکر احوال مؤمنان پرداخته است. یعنی خدا مهر و محبت و مودت در قلب بندگان صالح خود القا می‌کند. ربیع گفته است: آنها را دوست دارد و محبت آنها را به قلب مردم القا می‌کند. ﴿فإنما یسرناه بلسانك لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا﴾ ای محمد! از این‌رو این قرآن را به زبان عربی نازل کرده و تدبر و تفکرِ آن را سهل و آسان نموده‌ایم، تا تو به وسیله‌ی آن به مؤمنان پرهیزگار مژده بدهی و قومی را بترسانی که سخت منکرند و به شدت اهل خصومت و جدال هستند. ﴿وکم أهلکنا قبلهم من قرن﴾ بسی از ملت‌های پیشین را به سبب این‌که پیامبران را تکذیب کردند، نابود کردیم. ﴿کم﴾ برای تکثیر است. ﴿هل تحسّ منهم من أحد﴾ آیا احدی از آنها را می‌بینی؟ ﴿أو تسمع لهم رکزا﴾ یا صدایی خفیف از آنها می‌شنوی؟ یعنی آنها نابود شدند و سرزمینشان خالی گشت و وحشت بر منازل آنان حکمفرما شد. پس همان‌طور که آنها را نابود کردیم، اینها را نیز نابود می‌کنیم.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و یقول الإنسان﴾ متضمن ذکر عام و اراده‌ی خاص است؛ زیرا منظور از آن انسان کافر است؛ چرا که منکر حشر می‌باشد.

۲- ﴿ومت ... و حیّاً﴾، ﴿و تبشر .... و تنذر﴾ متضمن طباق است.

۳ـ ﴿أولا يذكر الإنسان﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است.

۴ـ ﴿يوم نحشر المتقين إلى الرحمن وفدا﴾ و ﴿و نسوق المجرمين إلى جهنم وردا﴾ شامل مقابله است؛ چراکه در بین «متقین» و «مجرمین» و «ابرار» و «اشرار» مقابله مقرر است.

۵ـ ﴿وفدا .... وردا﴾ شامل جناس غیر تام است؛ زیرا در دومی حرف تغییر کرده است.

٦ـ ﴿شرمكانا و أضعف جندا﴾ شامل لف و نشر مرتب است؛ چون اول به ﴿خيرمقاما﴾ و دوم به ﴿و أحسن نديا﴾ برمی‌گردد و نیز ﴿خير... و شر﴾ متضمن طباق است.

۷ـ ﴿سنكتب مايقول﴾ متضمن مجاز عقلی است؛ یعنی به فرشتگان دستور می‌دهیم که آن را بنویسند، پس اسناد شيء است به سبب آن.

۸ـ در ﴿عبدا، عدا، فردا، ودا﴾ سجع محکم و استوار آمده که از محسنات بدیعی است.

فواید: مسلم در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: «وقتی خدا بنده‌ای را دوست بدارد جبرئیل را می‌خواند و می‌گوید: من فلان را دوست دارم، تو هم او را دوست بدار. آنگاه جبرئیل او را دوست می‌دارد، پس در آسمان ندا می‌دهد که خدا فلان را دوست دارد و شما هم او را دوست بدارید، که تمام ساکنان آسمان او را دوست می‌دارند ...». این حدیث مصداق آیه‌ی ﴿سيجعل لهم الرحمن ودا﴾ می‌باشد.

لطیفه: روایت شده است که مأمون در حضور جمعی از فقها این آیه را قرائت کرد: ﴿فلا تعجل عليهم إنما نعد لهم عدا﴾، ابن سماک هم در میان آن جمع حضور داشت. مامون اشاره کرد که او را اندرز دهد. ابن سماک گفت: وقتی نفس‌ها معدود باشند، و یاور و مددی نداشته باشند دیری نمی‌پاید که تمام می‌شوند. شاعر گفته است:

حـياتك أنـفاس تـعد فكـلما ‌ ‌ ‌ مضى نفس منك انتقصت به جزءاً

«زندگی تو عبارت است از نفس‌های معدود، پس هر نفسی که می‌کشی جزئی از حیات کاسته می‌شود».

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی طه مکی است و از همان موضوعات سوره‌های مکی بحث می‌کند و محور اصلی آن اصول دین یعنی: «توحید و نبوت و حشر و نشر» است.

* در این سوره شخصیت حضرت رسولﷺ بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، و این‌که خداوند او را حمایت کرد و روحیه‌اش را تقویت نمود تا در رویارویی با نیرنگ و عناد، استهزا و تکذیب مشرکان متأثر نشده و بدون توجه به توطئه‌های آنان به ایفای وظیفه‌ی خویش بپردازد که همانا تبلیغ و یادآوری و «انذار» و «تبشیر» است؛ چرا که وظیفه‌ی او نیست که مردم را وادار به ایمان بکند!

* به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ و اطمینان بخشیدن به قلب مبارکش، سوره به نقل داستان پیامبران پرداخته است. در این راستا قصه‌ی حضرت «موسی و هارون» را با فرعون گردنکش و ستمکار به تفصیل آورده است و تقریباً قسمت عمده‌ی سوره در مورد آن بحث می‌کند. و موضوع مناجات موسی با خدایش و دریافت رسالت و موضوع جدال و کشمکش وی و فرعون و مسأله‌ی جدال با ساحران از برجستگی بیشتری برخوردار است و در خلال داستان توجه و عنایت خدا به حضرت موسیؑ متجلی می‌شود و این‌که خدا دشمنان کافر و مجرمش را نابود می‌کند.

* این سوره همچنین قصه‌ی آدم را به طور سریع و مختصر مورد بحث قرار داده است. که در خلال آن مهر و رحمت خدا نسبت به آدم بعد از ارتکاب گناه نمایان می‌شود. و نیز بیان می‌کند که در راستای همین مهر و محبتی که نسبت به آدم دارد،

پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی نسل و نوادگان وی ارسال داشته و به آنها اختیار داده است که راه خیر یا شر را برگیرند.

* همچنین در خلال این سوره بعضی از صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی روز قیامت نمایان می‌شود که جهان از آن به لرزه در آمده و قلب‌ها از هول و هراس آن به طپش درمی‌آیند. و حسرت و سراسیمگی و سکوت، مردم را فرا می‌گیرد. صداها در مقابل خدای رحمان آهسته می‌گردد، به طوری که جز نجوا، صدایی شنیده نمی‌شود.

* این سوره همچنین به موضوع «روز حشر اکبر» پرداخته که در آن همه کس به شیوه‌ی عادلانه محاسبه می‌شود و فرمانبران و مطیعان راهی بهشت می‌شوند و کیفر مجرمان تحقق پیدا می‌کند، که وعده‌ی خدا خلاف‌پذیر نیست.

* سوره با توجیهات و رهنمودهای ربانی به پیامبرﷺ در زمینه‌ی صبر و شکیبایی در راه خدا، به منظور تحقق نصر و پیروزی، خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: سوره‌ی شریف به نام «سوره‌ی طه» که یکی از نام‌های شریف پیامبرﷺ است، موسوم شده تا به این وسیله خاطرش آسوده گشته و در مقابل موانع و دشمنی‌ها تسلی خاطر یابد. از این رو به منظور ابراز لطف و عنایت نسبت به پیامبر سوره با ندای ﴿**طه * ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى**﴾ آغاز شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طه ﴿١﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿٢﴾ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿٣﴾ تَنزِيلاً مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمٰوَاتِ ٱلْعُلَىٰ ﴿٤﴾ ٱلرَّحْمٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ ﴿٥﴾ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ ﴿٦﴾ وَإِن تَجْهَرْ بِٱلْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴿۸﴾ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿۹﴾ إِذْ رَأَىٰ نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً ﴿۱۰﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ﴿۱۱﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً ﴿۱۲﴾ وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿۱۳﴾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۱۴﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿۱۵﴾ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿۱۶﴾ وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿۱۷﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ﴿۱۸﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ﴿۱۹﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿۲۰﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿۲۱﴾ وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ ﴿۲۲﴾ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿۲۳﴾ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۲۵﴾ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿۲۶﴾ وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿۲۷﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿۲۸﴾ وَ اجْعَل لِّي وَزِيراً مِّنْ أَهْلِي ﴿۲۹﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿۳۰﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿۳۱﴾ وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿۳۲﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً ﴿۳۳﴾ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً ﴿۳۴﴾ إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً ﴿۳۵﴾ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ﴿۳۶﴾ وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿۳۷﴾ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿۳۸﴾ أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَ عَدُوٌّ لَّهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿۳۹﴾ إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿۴۰﴾

* * *

معنی لغات: ﴿بقبس﴾ قبس یعنی شعله‌ی آتش. ﴿المقدس﴾ پاک و مبارک ﴿طوی﴾ نام دره‌ایست. ﴿فتردی﴾ نابود شوی، «ردی» به معنی هلاکت است. ﴿أهشّ﴾ با آن

شاخه‌ی درخت را می‌زنم تا برگ‌هایش بریزد. ﴿مآرب﴾ جمع مأرب به معنی حاجت و نیازمندی است. ﴿جناحك﴾ جناح یعنی پهلو. «جناحا الإنسان» یعنی دو طرفش؛ چون دو دست انسان شبیه به دو بال پرنده است. ﴿أزری﴾ ازر یعنی نیرو. آزره یعنی او را تقویت کرد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن نیز آمده است: ﴿فآزره فاستغلظ﴾. شاعر گفته است:

ألیس أبـونا هـاشم شـدّ أزره　　　و أوصی بنیه بالطعان و بالضرب[1]

«مگر نه این است که پدرمان، هاشم کمر همّت را سفت کرده و به فرزندانش توصیه کرده که خنجر و ضربت بزنند».

﴿الیّم﴾ دریا. ﴿تقرّعینها﴾ از دیدنش خوشحال شود، چشمش روشن گردد.

تفسیر: ﴿طه * ما أنزلنا علیك القرآن لتشق﴾ حروف مقطع یادآور اعجاز قرآنند.[2] ابن‌عباس گفته است: یعنی ای مرد. و معنی آیه چنین است: قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی، بلکه آن را از سر مهر و محبت و برای نیکبختی مردمان نازل کرده‌ایم. روایت شده است که وقتی قرآن بر او نازل شد با یارانش به نماز برخاست و نماز را طولانی کرد، قریش گفتند: خدا این قرآن را جز به منظور ایجاد زحمت و دردسر بر محمد نازل نکرده است. آنگاه این آیه نازل شد.[3] ﴿إلا تذکرة لمن یخشی﴾ آن را نازل کرده‌ایم تا برای آن‌که از خدا می‌ترسد و بیم کیفرش را در دل دارد، یادآوری باشد و آن مؤمنی است که پرتو ایمان قلبش را منور کرده است. ﴿تنزیلا ممن خلق الأرض و السموات العلی﴾ خالق زمین و کسی که عالم هستی و آسمان‌های پهناور و مرتفع را بدون الگوی قبلی به وجود آورده است، آن را نازل کرده است. آیه از عظمت و شکوه و جاه و جلال و جبروت

۱ـ شعر از ابی طالب است. قرطبی ۱۱/۱۹۳.　　۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

۳ـ نظر ضحاک چنین است. زادالمسیر ۵/۲٦۸.

خدا خبر می‌دهد. در البحر آمده است: ذکر صفت «بلند» برای آسمان‌ها دلیل بر عظمت و توانایی مخترعش می‌باشد؛ چون آفرینش چنین آسمان‌های بلندی جز از جانب خدای توانا ممکن نیست.[1] ﴿الرحمن علی العرش استوی﴾ همان پروردگاری که موصوف به صفات کمال و جمال است و همان مهربان خالقی که به شیوه‌ی مناسب با جلالش و بدون تجسیم بر عرش عظیمش مستقر و شبیه ندارد و معطل نمی‌شود «آن را نازل کرده است». و همان‌طور که در مذهب سلف آمده است مانند ندارد.[2] ﴿له ما فی السموات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری﴾ تمام آنچه در عالم هستی وجود دارد از آن او می‌باشد. آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و مخلوقات مابین آن دو و مخلوقات و معادن زیرزمین، همه و همه از آن خدا است و تحت اختیار و تصرف او قرار دارند و قدرت و سلطنت او بر آنها حاکم است. ﴿و إن تجهر بالقول فإنه یعلم السر و أخفی﴾ ای محمد! اگر سخن را آشکار سازی یا آن را در نهاد خود نهان بداری، در نظر خدا یکسان است؛ زیرا او به مخفی‌تر از آن از قبیل وسوسه و خطورات قلب باخبر و آگاه است. هدف آیه مطمئن کردن قلب پیامبرﷺ است، مبنی بر این که خدا با او می‌باشد و گفتارش را می‌شنود و او را در رویارویی با کفار، بدون یاور و تکیه‌گاه تنها نمی‌گذارد، پس اگر آشکارا او را می‌خواند، همانا او راز و نهان را می‌داند. قلبی احساس کند خدا به او نزدیک است و راز و نیازش را می‌داند، اطمینان حاصل می‌کند و از این قرب و نزدیکی راضی و مأنوس می‌شود. ﴿الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنی﴾ پروردگار شما الله است که یگانه و تک است و جز او معبودی نیست. دارای نام‌های نیکوست که در اوج حسن و جمال قرار دارند. در حدیث آمده است: «خدا دارای نود و نه اسم است و هر کس آنها را برخواند،

۱ـ البحر ۶/۲۲۶.

۲ـ در سوره‌ی اعراف و رعد به آراء سلف صالح مراجعه کنید.

داخل بهشت می‌شود».[1] ﴿و هل أتاك حديث موسى﴾ استفهام برای تقریر و اثبات است و غرض از آن تشویق کردن پیامبر به گوش فرا دادن به وحی است. یعنی ای محمد! آیا خبر و قصه‌ی عجیب موسی به تو رسیده است؟ ﴿إذ رأى نارا فقال لأهله امكثوا إني آنست نارا﴾ آنگاه که آتشی را مشاهده کرد و به همسرش گفت: تو در جای خود بمان، من آتشی را دیدم. ابن‌عباس گفته است: وقتی که مدت قراردادش سرآمد، با خانواده‌اش از مدین خارج شد و به مقصد مصر راه افتاد و راه را گم کرد. شبی بسیار تاریک و زمستانی بود، آتش زنه را می‌زد اما جرقه نمی‌داد. در چنین حالتی، آتشی را در طرف چپ راه و از دور مشاهده کرد، وقتی آن را دید گمان برد که واقعاً آتش است. اما نور خدا بود. ﴿لعلي آتيكم منها بقبس﴾ شاید آتشی بیاورم که با آن خود را گرم کنید. ﴿أو أجد على النار هدى﴾ یا راهنمایی را بیابم که راه را به من نشان دهد. ﴿فلما أتاها نودي يا موسى إني أنا ربك فاخلع نعليك﴾ وقتی به آتش رسید، دید آتشی است سفید رنگ از درختی سبز شعله‌ور است، آنگاه خدا او را ندا داد[2] و گفت: من خدایت هستم که با تو سخن می‌گویم، برای رعایت ادب، کفش‌ها را از پایت درآور و جلو بیا. ﴿إنك بالواد المقدس طوى﴾ تو در دره‌ی پاک و مبارکی به نام طوی هستی. ﴿و أنا اخترتك فاستمع لما يوحى﴾ و من تو را برای پیامبری برگزیده‌ام، پس به آنچه که به تو وحی می‌کنم گوش فرا ده. رازی گفته است: این بیان شامل اوج هیبت و شکوه و جلال است، انگار «خدا» گفته است: امری

۱ـ اخراج از ترمذی.

۲ـ مرحوم سید قطب که بر قاتلینش لعنت باد! گفته است: وقتی انسان چنین صحنه‌ای را تصور می‌کند، قلبش از حرکت باز می‌ایستد و خشک می‌شود و تمام وجودش به لرزه می‌افتد. موسی تک و تنها در آن بیابان و در آن شب سخت تاریک که تیرگی همه جا را فرا گرفته و سکوت حکمفرماست، راه می‌رود، در جستجوی آتش است. آتشی را می‌جوید که از جانب طور به چشمش آمده است. آنگاه با تمام وجودش ندایی را می‌شنود که می‌گوید: «منم خدایت، کفش‌هایت را درآور که تو در دره‌ی مقدس و پاک طوی هستی». ظلال ۵/ ٦٨.

بس عظیم و مهم و سرسام آور به تو روی آورده است، پس خود را برای آن آماده کن و تمام عقل و اندیشه‌ات را در آن به‌کار بگیر.[1] **﴿إننی أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدنی﴾** من خدایی هستم که شایسته‌ی پرستشم و جز من معبودی نیست، پس مرا یگانه بدار و فقط مرا عبادت کن. **﴿و أقم الصلاة لذکری﴾** برای این‌که مرا به یاد داشته باشی، نماز را برپا دار. مجاهد گفته است: هر کس نماز بخواند خدا را یادکرده است؛ چون نماز شامل ذکر است و قلب و زبان و جوارح را مشغول می‌دارد. نماز بعد از توحید برترین ارکان دین است. **﴿إن الساعة آتیة أکاد أخفیها﴾** بدون تردید رستاخیز می‌آید و تحقق می‌پذیرد، نزدیک است که آن را بر خود پنهان دارم،[2] پس چگونه شما را از آن باخبر کنم؟![3] مبرد گفته است: عرب عادت دارند وقتی در کتمان چیزی مبالغه کنند، می‌گویند: حتی آن را از خود مکتوم داشته‌ام؛ یعنی هیچ کس را از آن باخبر نکرده‌ام. **﴿لتجزی کل نفس بما تسعی﴾** تا هر کس پاداش عمل خود را بیابد، اگر عملش نیکو باشد جزای نیکو می‌یابد و اگر عملش بد باشد کیفر بد می‌یابد. مفسران گفته‌اند: حکمت نهان داشتن رستاخیز و مرگ این است که خدای متعال در روز رستاخیز و در حالت احتضار، توبه را قبول نمی‌کند و اگر مردم زمان فرا رسیدن رستاخیز یا مرگ را می‌دانستند، به نافرمانی و معاصی مشغول می‌شدند و قبل از فرا رسیدن آن توبه می‌کردند و بدین‌ترتیب از کیفر نجات می‌یافتند، اما خدا موضوع را نهان کرده است، تا مردم همیشه برحذر بوده و آمادگی داشته باشند که مبادا به طور ناگهانی رستاخیز بیاید و یا ناگهان مرگ فرا رسد. **﴿فلا یصدنك عنها من لایؤمن بها﴾** پس آن کس که به رستاخیز ایمان ندارد مانع شما نشود و شما را از آن منصرف نکند. **﴿و اتبع هواه﴾** آن کس که از هوایش پیروی کرده و به لذایذ و هوس‌ها روی آورده

۱ـ رازی ۲۲/۱۹. ۲ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۵۰

۳ـ این خلاصه‌ی گفته‌ی مجاهد و ابن‌عباس است و طبری آن را پذیرفته است و آنچه که در تفسیر این آیه راجح است، همین است. نظرات دیگری نیز موجود است اما خالی از ضعف نیستند. البحر المحیط ۶/۲۳۲.

و برای آخرت خود کاری نمی‌کند. ﴿فتردی﴾ آنگاه تو سقوط کرده و نابود شوی؛ زیرا غفلت از آخرت مستلزم نابودی است. ﴿و ما تلك بيمينك يا موسى﴾ ای موسی! آنچه که در دست راستت داری چیست؟ مگر عصا نیست؟ هدف از پرسش متوجه کردن حضرت موسی به عجایب صنعت خداست که چوبی خشک را به مار تبدیل می‌کند، تا قدرت درخشان و آشکار و معجزه‌ی نیرومند را به موسی نشان بدهد. ابن‌کثیر گفته است: این را به طریق تقریر گفته است؛ یعنی آنچه که در دست داری و خود آن را می‌شناسی، خواهی دید که چه چیزی از آن می‌سازیم؟[1] ﴿قال هی عصای أتوكّؤا عليها﴾ گفت: این عصای من است که در وقت راه رفتن بر آن تکیه می‌کنم. ﴿و أهش بها على غنمى﴾ و با آن شاخه‌ی درخت را می‌زنم تا برگ‌ها بریزد و گوسفندانم را علف بدهم. ﴿ولى فيها مآرب أخرى﴾ و در آن منافع و مقاصد و نیازهای دیگری را نیز دارم. مفسران گفته‌اند: کافی بود بگوید: آن عصای من است. اما در جواب، اضافه‌گویی کرده است؛ چون آن موقعیت، بسط و تفصیل را ایجاب می‌کرد؛ زیرا خدا مستقیماً و بدون واسطه با او صحبت می‌کرد، از این رو خواست جواب را طول بدهد تا از گفتگوی با خدا بیشتر لذت ببرد؛ چرا که کلام دوست روح را شادی می‌بخشد، و خستگی را از میان می‌برد. ﴿قال ألقها يا موسى﴾ گفت: ای موسی! این عصا را که در دست داری بینداز، تا از آن شگفتی ببینی! ﴿فألقاها فإذا هى حيّة تسعى﴾ وقتی آن را انداخت فوراً به صورت ماری بسیار بزرگ و پر حرکت و بی‌اندازه سریع درآمد. ابن‌عباس گفته است: به اژدهایی بسیار بزرگ و نر تبدیل شد که سنگ و درخت را می‌بلعید. وقتی موسی دید همه چیز را می‌بلعد، از آن ترسید و گریزان گشت و پا به فرار نهاد.[2] مفسران گفته‌اند: وقتی چنین امر عجیب و هول‌انگیزی را دید، هول و هراس بر او مستولی گشت، به ویژه دیدن چنین امری که عقل را از آدمی می‌رباید.

۱ـ مختصر ۴۷۲/۲. ۲ـ قرطبی ۱۹۰/۱۱.

خدا به این سبب این آیه را در موقع مناجات بر او متجلی کرد تا وی را با این معجزه‌ی هول‌انگیز مانوس نماید و موقعی که در حضور فرعون آن را انداخت چون تمرین کرده و به آن عادت کرده است، آشفته و هراسان نشود. ﴿قال خذها و لا تخف﴾ خدا فرمود: ای موسی! آن را بگیر و از آن نترس. ﴿سنعیدها سیرتها الأولی﴾ آن را به حالت اولش باز خواهیم گرداند، که عصا بود نه مار. آنگاه موسی آن را گرفت، باز به صورت عصا درآمد. ﴿و اضمم یدك إلی جناحك تخرج بیضاء من غیر سوء﴾ و دستت را به بغل خویش ببر و آن را بیرون بیاور، آن را روشن و نورانی همانند خورشید و ماه خواهید دید بدون این‌که آسیب و گزندی به آن برسد. ابن‌کثیر گفته است: وقتی دستش را زیر بغل می‌برد و بیرون می‌آورد، بسان پاره‌ای از ماه و بدون این‌که دچار عیب و لکه‌ای شده باشد، می‌درخشید.[1] ﴿آیة أخری﴾ این معجزه‌ی دوم است. ﴿لنریك من آیاتنا الکبری﴾ تا از این طریق پاره‌ای از نشانه‌های عظیم خود را به تو بنمایانیم. خدا دو معجزه‌ی «دست و عصا» را به موسی نمایاند و این قسمتی از معجزات درخشانی است که خدا موسی را به آن مؤید و تقویت کرد. سپس خدا به او فرمان داد که نزد فرعون یعنی سرکرده‌ی کفر و طغیان برود: ﴿إذهب إلی فرعون إنه طغی﴾ با معجزاتی که در اختیار داری نزد فرعون برو، او متکبر و گردنکش و ستمگر و متجاوز از حدود است، تا جایی که ادعای خدایی کرده است. ﴿قال رب اشرح لی صدری﴾ موسی گفت: خدایا! سینه‌ام را به نور ایمان و نبوت وسیع و نورانی بگردان. ﴿و یسّرلی أمری﴾ و قیام به امر و وظیفه‌ی رسالت و دعوت را برایم آسان کن. ﴿و احلل عقدة من لسانی * یفقهوا قولی﴾ و لکنتی را که در زبان دارم برطرف فرما تا گفته‌هایم را بفهمند. مفسران گفته‌اند: موسی در خانه‌ی فرعون زندگی می‌کرد. وقتی طفلی خردسال بود فرعون او را در آغوش گرفت. موسی ریش فرعون را کشید، فرعون

۱ـ مختصر ۲/ ۴۷۳.

خواست او را بکشد، اما آسیه گفت: او که نمی‌فهمد، من این مطلب را ثابت می‌کنم. آنگاه دو مروارید و دو اخگر آتش را برایش آورد. و گفت: اگر مروارید را بردارد معلوم می‌شود که عاقل است و اگر اخگر آتش را بردارد معلوم می‌شود که عقل ندارد. موسی آتش را برداشت و آن را در دهان نهاد و لکنت زبان پیدا کرد و زبانش دچار گرفتگی شد.[۱] ﴿و اجعل لی وزیراً من أهلی * هارون أخی﴾ برایم یاوری از خانواده‌ام قرار بده؛ یعنی برادرم هارون را همکار و معاون من قرار بده که مرا یاری دهد. ﴿أشدد به أزری﴾ تا پشت مرا بگیرد و مرا تقویت کند. ﴿و أشرکه فی أمری﴾ و در پیامبری و رسالت او را شریک من قرار بده. ﴿کی نسبحك کثیراً * و نذکرك کثیرا﴾ تا در تنزیه تو از آنچه که سزاوار تو نیست، و در تمجید و ثنایت یکدیگر را یاور باشیم. ﴿إنك کنت بنا بصیرا﴾ تو به احوال ما عالمی و هیچ چیز از اعمال ما بر تو پوشیده نیست. موسی از پروردگار خواست که به وسیله‌ی برادرش او را یاری دهد و او را تقویت کند؛ چون می‌دانست برادرش زبانی فصیح و نهادی پایدار دارد. و از آنجایی که از گردنکشی و ستمگری و طاغی‌گری فرعون آگاه بود، خواست برادرش در این وظیفه و ماموریت او را شریک باشد. ﴿قال قد أوتیت سؤلك یا موسی﴾ گفت: ای موسی! درخواستت برآورده شده است. سپس منّت‌ها و نیکی‌هایی راکه به او داده، یادآور گردیده است: ﴿و لقد مننا علیك مرة أخری﴾ علاوه بر این، باری دیگر با تو نیکی کردیم و منت آن را بر تو نهادیم. ﴿إذ أوحینا إلی أمك ما یوحی﴾ آنگاه که مطلب مورد لزوم را به مادرت الهام کردیم که باعث نجات تو شد. ﴿أن اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیمّ﴾ به او الهام کردیم که این طفل را در صندوق بگذار و آن را در نیل بینداز. پس از آن چه می‌شود و چه کسی او را برمی‌گیرد؟ ﴿فلیلقه الیمّ بالساحل یأخذه عدو لی و عدو له﴾ دریا او را به ساحل می‌اندازد، آنگاه فرعون که هم

۱ـ به طبری مراجعه شود ۱۶/۱۵۹. و عده‌ای می‌گویند: خلقتش چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید.

دشمن من است و هم دشمن او، او را می‌گیرد. در البحر آمده است: ﴿فليلقه﴾ امر به معنی خبر است. به منظور مبالغه، صیغه‌ی امر را آورده است؛ زیرا فعل امر قاطع‌ترین افعال است و مطلب را واجب می‌گرداند.[1] ﴿و ألقيت عليك محبة مني﴾ و محبت تو را در قلوب جا دادم به طوری که هر کس تو را ببیند، محبتت در دلش می‌نشیند، حتی فرعون تو را دوست داشت. ابن‌عباس گفته است: خدا او را دوست داشت و محبتش را در دل مردم جا داد. ﴿و لتصنع على عيني﴾ و تحت رعایت و حمایت و توجه خدا پرورش یابی. ﴿إذ تمشي أختك فتقول هل أدلكم على من يكفله﴾ زمانی که خواهرت می‌گشت و رد تو را می‌جست و به خانواده‌ی فرعون که شیردهی را می‌جستند گفت: آیا می‌خواهید یک نفر را به شما معرفی کنم که پرورش او را به عهده بگیرد و او را شیر بدهد؟ مفسران گفته‌اند: وقتی آل فرعون او را برگرفتند، پستان هیچ زنی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا خدا شیرخوارگی را بر او حرام کرده بود، و از طرفی مادرش هم افسرده و پریشان خاطر مانده بود، به خواهر دستور داد خبر او را جویا شود، وقتی به خانه‌ی فرعون رسید و موسی را دید، گفت: آیا می‌خواهید زنی امین و بافضل را به شما معرفی کنم که شیر دادن این طفل را به عهده بگیرد؟ از او خواستند آن زن را بیاورد، رفت و مادر موسی را آورد، به محض این‌که پستانش را بیرون آورد، آن را به دهان گرفت. همسر فرعون از این امر بسیار شاد و مسرور شد و به او گفت: با او در کاخ بمان، گفت: نمی‌توانم منزل و فرزندانم را رها کنم، اما او را می‌برم و هرگاه که خواستی او را پیش شما می آورم. زن فرعون گفت: آری! درست گفتی. و نسبت به او بی‌اندازه نیکی کرد. از این رو خدا فرمود: ﴿فرجعناك إلى أمك كي تقر عينها و لاتحزن﴾ و تو را نزد مادرت باز آوردیم تا به دیدار تو شاد گردد و از سلامتت مطمئن و آسوده‌خاطر شود و تا از دوری و فراقت افسرده‌خاطر نشود. ﴿و قتلت نفسا فنجيناك من الغم﴾

۱ـ البحر المحيط ۶/ ۲۴۱.

زمانی که به سن جوانی رسیدی، یک نفر قبطی را کشتی و ما شما را از اندوه قتل نجات دادیم و شر فرعون و شکنجه‌گرانش را از تو دفع کردیم. در صحیح مسلم آمده است که قتل آن خطا بود. ﴿و فتناك فتونا﴾ و تو را با محنت‌ها و سختی‌ها آزمایش کردیم. ﴿فلبثت سنين في أهل مدين﴾ سال‌های زیادی نزد شعیب در سرزمین مدین توقف کردی. ﴿ثم جئت على قدر يا موسى﴾ و در موعد و زمان مقرر برای دریافت رسالت و نبوت آمدی.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و هل أتوكّؤا حديث موسى﴾ متضمن تشویق و تحریک برای گوش فرا دادن است.

۲ـ ﴿قال هى عصاى أتوكأ عليها و أهش بها على غنمى﴾ شامل اطناب است؛ چون کافی بود که بگوید: ﴿هى عصاى﴾ اما به منظور لذت بردن از گفتگو جواب را طولانی نمود.

۳ـ ﴿و اضمم يدك إلى جناحك﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه است. در اصل جناح به معنی بال پرنده است، سپس برای دو طرف انسان به استعاره گرفته شده است؛ زیرا هر طرف در محل بال پرنده قرار دارد و به طریق استعاره دو طرف بدن به دو جناح تشبیه شده است.

۴ـ ﴿بيضاء من غير سوء﴾ متضمن احتراس است. احتراس در نزد علمای بیان عبارت است از این‌که چیزی آورده شود که توهم را برطرف کند. از قبیل ﴿من غير سوء﴾؛ چون اگر فقط بر ذکر ﴿بيضاء﴾ اکتفا می‌کرد، این توهم ایجاد می‌شد که سفیدی دست از برص باشد، اما ﴿من غير سوء﴾ این احتمال را برطرف می‌کند.

۵ـ ﴿و لتصنع على عينى﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. شدت توجه و فرط حمایت، به فردی تشبیه شده است در جلو چشم بینندگان چیزی را می‌سازد؛ زیرا حامی و حافظ هر چیز معمولا مدام آن را می‌پاید، پس او را به فردی تشبیه کرده است که در

انظار دیگران چیزی را می‌سازد.

۶- ﴿فتشق، یخشی، أخفی، تسعی﴾ شامل سجع است که ارزش و اعتبار ویژه‌ای به کلام می‌بخشد.

فواید: هیچ برادری مانند حضرت موسی برای هارون مفید نبوده است. وی از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد. و او را از رسالت بهره‌مند کند، خدا دعایش را مستجاب کرد و او را پیامبری مرسل قرار داد.

یادآوری: خدا بعضی از منت‌ها را بر حضرت موسی یادآور شده و شش نعمت از آنها را برشمرده است:

نعمت اول؛ این‌که خدا به مادرش الهام کرد که صندوقی بسازد و آن را در آب نیل بیندازد تا در خانه‌ی فرعون پرورش یابد و بزرگ شود: **﴿إذ أوحینا إلی أمك ما یوحی أن اقذفیه فی التابوت﴾**.

نعمت دوم؛ القای محبت از جانب خدا بر او، به طوری که هر کس او را می‌دید محبتش در دل او می‌نشست: **﴿و ألقیت علیك محبة منی﴾**.

نعمت سوم؛ حفظ و حمایت از او با بذل توجه و عنایت نسبت به او: **﴿و لتصنع علی عینی﴾**.

نعمت چهارم؛ برگرداندن او به نزد مادر و با حالتی از اکرام و احترام: **﴿فرجعناك إلی أمك کی تقر عینها﴾**.

نعمت پنجم؛ نجات دادن موسی از کشته شدن، بعد از کشتن قبطی: **﴿و نجیناك من الغم﴾**.

نعمت ششم؛ این‌که بعد از برگشتن از سرزمین مدین، خدا با او سخن گفت و وظیفه‌ی رسالت را به او واگذار کرد: **﴿ثم جئت علی قدر یا موسی﴾**.

***

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾ اذْهَبْ أَنتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾ قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾ كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ ﴿٥٤﴾ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ ﴿٥٥﴾ وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٥٧﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ مَكَاناً سُوًى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ أَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ ﴿٦١﴾ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوَىٰ ﴿٦٢﴾ قَالُوا إِنْ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ ﴿٦٣﴾ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ ﴿٧٠﴾ قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ

لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَىٰ ﴿٧١﴾ قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَ ٱلَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٧٢﴾ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ وَ ٱللهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴿٧٣﴾ إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾ وَ مَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ ٱلصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَاتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال نعمت‌هایش را بر حضرت موسی یادآور شد، که عبارت بودند از استجابه‌ی دعا و اعطای درخواست‌هایش، در اینجا مواردی را یادآور شده است که به او اختصاص دارند و آن عبارتند از این‌که خدا او را به پیامبری برگزید و دستور داد با برادرش هارون به نزد فرعون بروند و دعوت خدا را به او تبلیغ کنند. سپس گفتگوی بین موسی و فرعون و ماجرای ساحران و سجده بردن آنها برای پروردگار عالمیان را یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿و اصطنعتك﴾ و تو را برگزیدم. اصل اصطناع به معنی نیکی کردن با دیگری است. ﴿تنيا﴾ «ونی» به معنی ضعف و سستی است. عجاج گفته است:

فماونی محمّد مذ أن غفر   له إلا له ما مضى و ما غبر[1]

«از موقعی که خدا از لغزش‌های گذشته‌ی او در گذشته است، هرگز ضعف و سستی از خود نشان نداده است».

۱- طبری ۱۶/۱۶۸.

﴿يفرط﴾ در عقوبت و کیفر ما عجله کند. فارط یعنی آنکه در پیشاپیش جمع به سوی آب می‌رود. ﴿يسحتكم﴾ شما را ریشه کن و نابود می‌کند، فرزدق گفته است:

و عضُّ زمان يا ابن مروان لم يدع　　من المال إلا مسحت أو مجلَّف[1]

«فشار روزگار ای پسر مروان! مالی را باقی نگذاشته است مگر این‌که نابود شد و یا از بین رفت. سحت به معنی مال حرام است؛ چون انسان را نابود می‌کند».

﴿النجوى﴾ پچ‌پچ کردن، سخن آرام گفتن، زیر لب گفتن. ﴿أوجس﴾ دلهره داشت، در دل احساس بیم و هراس کرد.

تفسیر: ﴿و اصطنعتك لنفسي﴾ تو را برای رسالت و وحی برگزیدم. ﴿إذهب أنت و أخوك بآياتي﴾ با برادرت هارون، دلایل و معجزات مرا ببرید و بروید. مفسران گفته‌اند: در اینجا منظور از آیات، دست و عصا است که خدا به وسیله‌ی آن موسی را مؤید فرمود. ﴿و لاتنيا في ذكري﴾ و در یاد و ذکر و تسبیح خدا سستی و کوتاهی نکنید. ابن‌کثیر گفته است: منظور این است که از ذکر خدا غافل نشوند، بلکه در هر حال و در موقع رویارویی با فرعون، به ذکر خدا بپردازند تا یاد خدا یار و یاور آنها بوده و برای آنان نیرو و قوت قلب باشد و با آن فرعون را شکست دهند.[2] ﴿إذهبا إلى فرعون إنه طغى﴾ نزد فرعون بروید که ستم و گردنکشی را پیشه کرده است و در ستمگری و نافرمانی به آخرین درجه رسیده است. ﴿فقولا له قولا لينا﴾ با نرمی و لطف به فرعون بگویید، ﴿لعلّه يتذكر أو يخشى﴾ شاید پند بگیرد و ترس از خدا وجودشش را فراگیرد. ﴿قالا ربنا إننا نخاف أن يفرط علينا أو أن يطغى﴾ موسی و هارون گفتند: پروردگارا! ما می‌ترسیم اگر او را به ایمان دعوت کنیم، در کیفر و عقوبت ما شتاب و عجله نماید یا در بدرفتاری با ما از حد تجاوز کند. ﴿قال لاتخافا إنني معكما أسمع و أرى﴾ پروردگار گفت: از حمله و ستم فرعون نترسید، من

۱ـ قرطبی ۲۱۵/۱۱.　۲ـ مختصر ۴۸۲/۲.

در کنار شما هستم و شما را یاری می‌دهم و عملش را می‌بینم و جوابش را مـی‌شنوم. ﴿فأتیاه فقولا إنا رسولا ربك﴾ پس نـزد او بـروید و بگـویید: مـا دو فـرستاده از جـانب پروردگارت می‌باشیم، و ما را نزد تو فرستاده است. و ﴿ربك﴾ را مخصوصاً آورده است، تا به فرعون ابلاغ کنند که او پرورش یافته و بنده و مملوک خدا می‌باشد؛ چون ادعـای خدایی می‌کرد. ﴿فأرسل معنا بنی‌إسرائیل و لاتعذبهم﴾ بنی‌اسرائیل را آزاد بگذار و آنها را به اعمال شاقه مجبور مکن و دست از آزار آنها بردار. ﴿قد جئناك بآیة من ربك﴾ از جانب خدا معجزه‌ای دال بر صدق خود آورده‌ایم. ﴿و السلام علی من اتبع الهدی﴾ و آسودگی از عذاب خدا از آن کسی است که راه هدایت را در پیش گرفته و به خـدا ایـمان آورده است. مفسران گفته‌اند: از کلمه‌ی سلام، قصد درود نکرده است؛ چون در ابتدای کلام نیامده است، بلکه قصد آسوده بودن از عذاب و قهر خدا را از آن کرده است. ﴿إنا قد أوحی إلینا أن العذاب علی من کذب و تولی﴾ خدا از طریق وحی به ما خبر داده است که عذاب دردناک برای افرادی است که پیامبران خدا را تکذیب کرده و از ایمان رویگردان شده‌اند. ﴿قال فمن ربکما یا موسی﴾ فرعون گفت: ای موسی! این خدایی که مرا به سویش می‌خوانید کیست؟ من او را نمی‌شناسم؛ چون بی‌نهایت گمراه و گردنکش بود نگـفت: «خدایم» بلکه خدا را به موسی و هارون نسبت داد و گفت: «خدایتان». ﴿قال ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی﴾ موسی گفت: خدای ما همان است که همه چیز را ابداع کرده است و سپس آن را به سوی منفعت و مصلحت خود هدایت کرده است. این جوابی است که در اوج بلاغت و بیان قرار دارد؛ چـون مـختصر است و هـمه‌ی مـوجودات را دربرمی‌گیرد؛ به چشم شکلی داده است که با دیدن، تطابق و توافق دارد، و به گوش فُرمی داده است که مناسب شنیدن است. و همچنین است دست و پا و بینی و زبان. و زمخشری گفته است: نیکی از آن خداست. این جواب برای آنکـه خـرد و انـصاف دارد، چـقدر مختصر و جامع و گویا و مفید است! ﴿قال فما بال القرون الأولی﴾ فرعون گفت: وضعیت

آنان که در قرون گذشته مرده‌اند چگونه می‌باشد؟ اگر آنچه که می‌گویید درست است، چرا زنده و محاسبه نشده‌اند؟ ابن‌کثیر گفته است: بعد از این‌که موسی گفت: خدایی که او را فرستاده است، همان است که خلق کرده و روزی می‌دهد و تقدیر و هدایت از آن او می‌باشد، فرعون موضوع قرون اولیه را پیش کشید، انگار می‌گوید: اگر موضوع چنین است، حال آنها چطور است؟ آنها که بنده‌ی خدای تو نبودند، بلکه غیر او را بنده بودند.[1] **﴿قال علمها عند ربي في كتاب﴾** موسی گفت: آگاهی از احوال و اعمال آنها در نزد خدایم می‌باشد و در لوح المحفوظ رقم خورده است. **﴿لا يضل ربي ولا ينسى﴾** خدا اشتباه نمی‌کند و هیچ چیز از علم او نهان نمی‌شود. آنگاه موسی به بیان دلایل دال بر وجود خدا و آثار قدرت آشکار وی پرداخت. **﴿الذي جعل لكم الأرض مهدا﴾** خدایی که زمین را بسان گهواره قرار داده است که در آن استراحت می‌کنید و بر آن استقرار می‌یابید. و بدین‌ترتیب مهر خود را نشان داده است. **﴿و سلك لكم فيها سبلاً﴾** و در آن برای شما راه قرار داده است که برای برآوردن نیازمندی‌هایتان، آن را پیش می‌گیرید. **﴿و أنزل من السماء ماء﴾** و از ابر، آب شیرین و گوارا برایتان نازل کرده است. **﴿فأخرجنا به أزواجا من نبات شتى﴾** و به وسیله‌ی همین آب، انواع گیاهان را رویاند که شکل و طعم و بویشان متفاوت است و هر صنف را زوج رویانده است. به منظور یادآوری عظمت خدا، از غیبت به متکلم التفات شده است. **﴿كلوا و ارعوا أنعامكم﴾** از این نباتات و میوه‌جات بخورید و حیوانات را رها کنید تا از گیاه و علف رویده شده بچرند. امر برای اباحه است و نعمت‌ها را به آنان یادآور می‌شود. **﴿إنّ في ذلك لآيات لأولي النهى﴾** برای آنان که دارای عقلی سالمند، تمام موارد مذکور دلیل و برهانی روشن بر وجود یگانگی خدا می‌باشد. **﴿منها خلقناكم و فيها نعيدكم﴾** از زمین شما را خلق کردیم ای گروه انسان! و بعد از مرگ

۱ـ مختصر ۴۸۳/۲.

به آن برمی‌گردید و به صورت خاک درمی آیید. ﴿و منها نخرجکم تارة أخری﴾ و باری دیگر برای حشر و محاسبه شما را از زمین بیرون می‌آوریم. سپس خدا از گردنکشی و گمراهی و لجبازی فرعون خبر داده و گفته است: ﴿و لقد أریناه آیاتنا کلها﴾ همانا آیات و معجزات دال بر صدق نبوت موسی را از قبیل عصا و دست و طوفان و ملخ و دیگر دلایل نه‌گانه را به فرعون نشان دادیم. ﴿فکذب و أبی﴾ با وجود واضح بودن آن آیات، آنها را تکذیب کرد وگمان برد که سحر است. و به سبب گردنکشی و گمراهیش از ایمان آوردن امتناع ورزید. ﴿قال أجئتنا لتخرجنا من أرضنا بسحرك یا موسی﴾ فرعون گفت: ای موسی! آیا با این سحرت آمده‌ای که ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟ ﴿فلنأتینك بسحر مثله﴾ ما هم با سحری مانند آنچه که آورده‌ای به معارضه‌ی با تو برمی‌خیزیم تا برای مردم مشخص شود که تو ساحری نه پیامبر. ﴿فاجعل بیننا و بینك موعدا﴾ پس وقتی را برای گردهمایی ما معین کن. ﴿لانخلفه نحن و لا أنت مکانا سوی﴾ نه ما از آن تخلف می‌کنیم و نه شما، این گردهمایی باید در زمان و مکانی معین صورت گیرد.[۱] ﴿قال موعدکم یوم الزینة و أن یحشر الناس ضحی﴾ موسی گفت: قرار و موعد ما روز «زینت» باشد ـ روزی از روزهای عید آنان بود ـ و مردم در وقت چاشتگاه همان روز گردهم آیند. مفسران گفته‌اند: آن روز را برای مبارزه تعیین کرد، تا در ملأ عام و در جلو چشم عموم، حق پیروز شود و باطل از بین برود، و معجزه‌اش برای مردم تمام اقطار و اکناف نمایان شود. ﴿فتولی فرعون فجمع کیده ثم أتی﴾ فرعون رفت و ساحران را جمع کرد، آنگاه به میعادگاه آمد، و ساحران و ابزار سحر و تمام حیله‌های آنان را با خود آورد تا شاید بتواند نور خدا را خاموش کند. ابن‌عباس گفته است: هفتاد و دو ساحر جمع شده و هر یک با خود بند و ریسمان و عصا آورده بود.[۲]

۱ـ در تفسیر ﴿مکاناسوی﴾ ابن‌کثیر چنین نظری دارد. و طبری گفته است: ﴿مکاناسوی﴾ یعنی برای طرفین یکسان باشد.

۲ـ قرطبی ۲۱۴/۱۱.

﴿قال لهم موسی ویلکم لاتفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب﴾ وقتی فرعون ساحران را آورد، موسی به آنها گفت: وای به حالتان! دروغ به خدا نبندید؛ چراکه شما را با عذابی هول‌انگیز نابود و ریشه‌کن می‌کند. **﴿و قد خاب من افتری﴾** و همانا آنکه دروغ را به خدا نسبت بدهد زیانمند و نابود می‌شود. اندرز و تهدید را اول آورده است تا شاید به راه هدایت باز آیند. وقتی ساحران این گفته را شنیدند، آشفته شدند و بیم و هراس به دلشان راه یافت، از این رو در مورد آن اختلاف پیدا کردند. **﴿فتنازعوا أمرهم بینهم و أسروا النجوی﴾** در مورد امر موسی اختلاف پیداکردند. بعضی گفتند: این سخن، گفته‌ی ساحر نیست. اما آن را از مردم مخفی کردند: و در نهان و خفا نجوی می‌کردند. **﴿قالوا إن هذان لساحران یریدان أن یخرجاکم من أرضکم بسحرهما﴾** بعد از بحث و شور گفتند: این دو نفر ساحرند و با این سحر قصد استیلا و تسلط بر سرزمین مصر و بیرون کردن شما را از آن دارند. **﴿و یذهبا بطریقتکم المثلی﴾** و هدف آنها به فساد کشاندن دینی است که شما بر آن قرار دارید که بهترین مذاهب و ادیان است. زمخشری گفته است: ظاهر امر این است که آنها به مشاوره پرداختند و مذاکره کردند، آنگاه گفتند: **﴿إن هذان لساحران﴾**، پس نجوای آنها برای سرهم کردن و منحرف کردن آن گفتار بود؛ چون بیم داشتند موسی و هارون بر آنان غالب آیند، و برای بازداشتن مردم از پیروی از موسی و هارون آن را گفتند.[1] **﴿فأجمعوا کیدهم ثم ائتوا صفا﴾** کار خود را محکم بگیرید و در مورد آن اختلاف نداشته باشید و متحد شوید، آنگاه به میدان بیایید و در یک صف محکم بایستید، تا در دل ناظران هیبتی بیشتر داشته باشید. **﴿و قد أفلح الیوم من استعلی﴾** امروز هر کس غالب آید و برتر باشد، کامیاب است. مفسران گفته‌اند: قصد آنان از فلاح و نجات، وعده و پاداشی عظیم و هدایای گران‌بها و تقرب به بارگاه بود که فرعون به آنها وعده داده بود.

۱ـ کشاف ۳.

در قرآن آمده است: ﴿قالوا أئنّ لنا لأجرا إن کنا نحن الغالبین * قال نعم و إنکم إذا لمن المقربین﴾. ﴿قالوا یا موسی إما أن تلق و إما أن نکون أول من ألق﴾ ساحران به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول شروع می‌کنیم؟ چون به پیروزی خود اطمینان داشتند، موسی را مخیر کردند؛ زیرا معتقد بودند که در این زمینه هیچ‌کس قدرت مقاومت و مقابله با آنها را ندارد. ﴿قال بل ألقوا﴾ موسی به آنها گفت: شما اول شروع کنید. ابوسعود گفته است: موسی در گفتارش ادب و نزاکت زیادی را رعایت کرده است؛ چون از آنان خواست که اول آنها شروع کنند و برای این‌که نشان دهد که به سحر آنها اهمیت نمی‌دهد از آنان درخواست کرد هر چه با خود دارند نشان دهند و آخرین تلاش و کوشش خود را به‌کار برند. بعد از آن خدا قدرت خود را نشان می‌دهد و با پتک حق بر کله‌ی باطل می‌کوبد و آن را متلاشی می‌کند.[1] ﴿فإذا حبالهم و عصیّهم یخیل إلیه من سحرهم أنها تسعی﴾ در کلام حذف وجود دارد و معنی بر آن دلالت می‌کند. یعنی آنها انداختند، ناگهان موسی گمان کرد ـ از بس که سحرشان شگفت‌انگیز و بزرگ بود ـ ریسمان و عصاهایی که انداخته‌اند واقعاً مارهای زنده می‌باشند و حرکت می‌کنند و می‌خزند. از این آیه فهمیده می‌شود که واقعاً سحر بزرگی را ارائه دادند. تا جایی که موسی از آن آشفته و مضطرب شد. ﴿فأوجس فی نفسه خیفة موسی﴾ به مقتضای طبیعت بشری، موسی در نهاد خود احساس ترس کرد؛ چون چیزی سرسام آور را دیده بود. ﴿قلنا لاتخف إنك أنت الأعلی﴾ به موسی گفتیم: از آنچه توّهم کرده‌ای نترس،[2] محققا تو غالب و پیروزی. ﴿و ألق ما فی یمینك تلقف ما صنعوا﴾ عصایی را که در دست داری بینداز تمام سحری را که انجام داده‌اند می‌بلعد. ﴿إنما صنعوا کید ساحر﴾ کاری که اختراع و سرهم‌بندی کرده‌اند، چشم‌بندی و تردستی و سحر است. ﴿و لایفلح الساحر حیث أتی﴾ ساحر هر جا که باشد

۱ـ ابوسعود ۳/ ۳۱۳.

۲ـ خدا در این لحظه‌ی حساس این گفته را وحی کرد.

خوشبخت نمی‌شود و به مرام خود نایل نمی‌آید؛ چون دروغگو و فریبکار است. **﴿فألق السحرة سجدا قالوا آمنا برب هارون و موسی﴾** موسی عصایش را انداخت و تمام سحرهای آنها را بلعید، آنگاه ساحران وقتی آیات و معجزه‌ی درخشان را دیدند، سر سجده برای پروردگار عالمیان به زمین نهادند. ابن‌کثیر گفته است: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت به اژدهای بزرگ و غول‌پیکر و هول‌انگیز و دارای چهار پا و گردن و سر و دندان تبدیل شد و به جستجوی ریسمان و عصاها پرداخت و چیزی را باقی نگذاشت و همه را بلعید، در همان حال مردم آن را نگاه کرده و در روز روشن با چشم خود می‌دیدند. وقتی ساحران آن را مشاهده نمودند، یقین حاصل کردند که چنین کاری سحر و جادو و حیله نیست، و حقیقتی درست و مسلم است. در این موقع سر سجده را در پیشگاه خدا به زمین نهادند. و بدین‌ترتیب معجزه به وقوع پیوست و دلیل برملا گشت و حق تحقق یافت و سحر باطل شد. ابن‌عباس گفته است: آنها در آغاز روز ساحر بودند و در آخر روز گواهان نیکو گشتند.[1] **﴿قال آمنتم له قبل أن آذن لکم﴾** فرعون به سحربازان گفت: قبل از این‌که من اجازه بدهم به موسی ایمان آوردید و نبوت او را تصدیق کردید و قبل از این‌که از من اجازه بگیرید چنین کاری انجام دادید؟ **﴿إنه لکبیرکم الذی علمکم السحر﴾** او رئیس شما است که به شما سحر آموخته است، با او توافق و تبانی کرده‌اید که ملک را از چنگ من بیرون آورید. قرطبی گفته است: منظور فرعون از این گفته این بود که مردم را سردرگم کند تا از آنان پیروی نکنند و مانند آنها ایمان نیاورند،[2] بعد از آن آنها را به قتل و تعذیب تهدید کرد و گفت: **﴿فلأقطعن أیدیکم و أرجلکم من خلاف﴾** به خدا قسم! دست راست و پای چپ شما را قطع می‌کنم، یا پای راست و دست چپ شما را قطع می‌کنم. **﴿و لأصلّبنکم فی جذوع النخل﴾** و شما را برشاخه‌های نخل آویزان می‌کنم و به بدترین

۱ـ مختصر ۴۸۶/۲.
۲ـ قرطبی ۲۲۴/۱۱.

وجه شما را به قتل می‌رسانم. ﴿و لتعلمن أینا أشد عذابا و أبق﴾ ای ساحران! خواهید فهمید عذاب کدام یک از ما شدیدتر و پایدارتر است؛ عذاب من یا عذاب خدای موسی که به آن ایمان آورده‌اید و او را تصدیق کرده‌اید؟ ﴿قالوا لن نؤثرك علی ما جاءنا من البینات﴾ ساحران به فرعون گفتند: تو را بر هدایت و ایمان ترجیح نمی‌دهیم، هدایتی که به وسیله‌ی موسی از جانب خدا برای ما آمده است، حتی اگر به نابودی ما هم تمام شود. ﴿و الذی فطرنا﴾ قسم به خدایی که ما را هستی داده است، ﴿فاقض ما أنت قاض﴾ هر کاری که می‌خواهی، بکن. ﴿إنما تقضی هذه الحیاة الدنیا﴾ حکم تو فقط در این دنیای ناپایدار و رفتنی اجرا می‌شود، در صورتی که ما خواهان نعمت‌های پایدار و جاویدان می‌باشیم. عکرمه گفته است: وقتی به سجده رفتند، خدا در همان سجده جایگاه و منازل بهشتی آنها را به آنان نشان داد. از این‌رو چنان گفتند.[۱] ﴿إنا آمنا بربنا لیغفرلنا خطایانا﴾ به خدا ایمان آوردیم به این امید که گناهان گذشته‌ی ما را ببخشاید و از کفر و نافرمانی‌هایمان درگذرد. ﴿و ما أکرهتنا علیه من السحر﴾ و از سحری که برای خاموش کردن نور خدا به‌کار بردیم، صرف‌نظر کند. ﴿و الله خیر و أبق﴾ و پاداش او از پاداش تو بهتر و عذابش از عذاب تو پایدارتر و دایمی‌تر است. و بدین‌وسیله جواب گفته‌ی ﴿و لتعلمن أینا أشد عذابا و أبق﴾ را داده‌اند. ﴿إنه من یأت ربه مجرما فإن له جهنم﴾ این تتمه‌ی گفته ساحران است که فرعون را پند می‌دادند. یعنی هر کس در روز قیامت گناهکار و نافرمان در پیشگاه خدا حاضر شود و به کافری بمیرد، محققا جهنم از آن اوست. ﴿لایموت فیها و لا یحییٰ﴾ در جهنم نمی‌میرد تا از آزار آسوده شود و زندگی پاک و آرام و مطبوعی هم ندارد.[۲]

۱ـ قرطبی ۲۲۵/۱۱.

۲ـ ابن انباری در این رابطه سروده است:

کیست که فریادرس باشد و نفسی را از عذاب نجات دهد که مرگی ندارد و بدبختی‌اش تمام‌شدنی نیست و زندگی راحت و آسوده‌ای هم ندارد.

﴿ومن یأته مؤمنا قد عمل الصالحات﴾ و هر کس با ایمان در پیشگاه خدا حاضر شود و طاعات و عبادات را انجام دهد و از منهیات دوری جوید، ﴿فأولئك لهم الدرجات العلی﴾ چنان مؤمنانی که دارای اعمال صالحند، منزلت رفیع و منازل امن و مسکن پاک و رفیعی دارند. ﴿جنات عدن تجری من تحتها الأنهار﴾ از زیر پایه‌های منازل و تخت‌هایشان رودهایی از شراب و عسل و شیر و آب گوارا جاری است. ﴿خالدین فیها أبداً﴾ برای همیشه در بهشت می‌مانند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. ﴿و ذلك جزاء من تزکی﴾ و این است پاداش آنکه خود را از چرک کفر و نافرمانی پاکیزه می‌کند. در حدیث آمده است: «بهشت دارای یک‌صد مرتبه و درجه می‌باشد، فاصله‌ی بین هر دو درجه به میزان فاصله‌ی آسمان و زمین است. فردوس بالاترین مقام آن است. پس هر وقت از خدا خواستید، فردوس را بخواهید».[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و اصطنعتك لنفسی﴾ متضمن استعاره می‌باشد. قرب و برگزیدن را که به او عطا کرده، به حال کسی تشبیه کرده است که پادشاه او را شایسته‌ی احترام و قرب منزلت می‌داند؛ چون در او صفات ستوده می‌بیند، لذا او را جزو خواص و مقربان قرار می‌دهد، و به عنوان دوست او را برمی‌گزیند و او را برای کارهای بزرگ انتخاب می‌کند. پس لفظ «اصطنع» برای آن استعاره شده است. بدین‌ترتیب متضمن استعاره‌ی تبعیه است.

۲ـ ﴿منها خلقناکم و فیها نعیدکم﴾ شامل مقابله‌ی این عمل است؛ زیرا ﴿منها﴾، ﴿فیها﴾، ﴿خلق﴾ و ﴿إعاده﴾ را در مقابل هم قرار داده است که این عمل از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۳ـ ﴿بل ألقوا فإذا حبالهم﴾ شامل ایجاز به حذف است که ﴿ألقوا﴾ به خاطر دلالت معنی

۱ـ امام احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

حذف شده است. و ﴿فألق السحرة سجدا﴾ که بعد از ﴿ألق ما فی یمینك﴾ آمده است؛ چرا که یک بخش طولانی از آن حذف شده که تقدیر آن چنین است: «**فألق موسی عصاه فتلقّفت ما صنعوا من السحر فألق السحرة سجدا**». حذف شده است. و چون معنی بر آن دلالت دارد، نیکو است و آن را ایجاز به حذف می‌نامند.

۴ـ ﴿یموت... و یحیا﴾ و ﴿نعید... و نخرج﴾ طباق را در بردارد.

۵ـ ﴿إنه من یأت ربه مجرما﴾ و ﴿من یأته مؤمنا قد عمل الصالحات﴾ شامل مقابله است. مقابله آن است که دو معنی یا بیشتر را در مقابل هم قرار دهند.

٦ـ ﴿سوی، ضحی، افتری، تزکی،...﴾ شامل سجع نیکو و غیر متکلف است.

۷ـ ﴿إنك أنت الأعلی﴾ متضمن تأکید است؛ زیرا خبر را به چندین ادات تأکید مؤکد کرده است: ﴿إنّ﴾ که مفید تأکید است، و تکرار ضمیر «أنت» و معرفه آوردن خبر یعنی: ﴿الأعلی﴾ و لفظ «علو» که دال بر غلبه است و آوردن صیغه‌ی تفضیل ﴿الأعلی﴾. سبحان‌الله! از این همه فصاحت و بلاغتی که در قرآن وجود دارد. و این از اختصاصات علم معانی است.

یادآوری: آیات شریف یادآور نشده‌اند که فرعون تهدیدهایش را درباره‌ی ساحران عملی کرده باشد، اما مفسران گفته‌اند: فرعون تهدید خود را اجراکرد و دست و پای آنها را قطع نمود و آنان را به صلیب کشید، پس بر ایمان مردند. از این رو ابن‌عباس گفته است: در اول روز ساحر بودند و در آخر روز شهید و پاک مردند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَىٰ ﴿۷۷﴾ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿۷۸﴾ وَ أَضَلَّ

فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾ وَ مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِن رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَ إِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً ﴿٨٩﴾ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾ قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾ قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾ قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَن تُخْلَفَهُ وَ انظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً ﴿٩٧﴾ إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ﴿٩٨﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریف دربارهی قصهی حضرت موسی و فرعون صحبت میکند، و در اینجا آیات به توجه و عنایت خدا نسبت

به موسی و قومش اشاره دارد که آنها را نجات داد و دشمن آنها را نابود کرد. و آیات نعمت‌های عظیم و منّت‌های بزرگ را یادآوری کرده است که به بنی‌اسرائیل عطا شد و به آنان یادآور شده است که به تشکر و سپاس در مقابل نعمت‌ها ادامه بدهند. و آنان را برحذر داشته است که خود را در معرض کین و قهر خدا قرار ندهند و کفران نعمت نکنند. سپس آیات خاطر نشان ساخته است که چگونه بنی‌اسرائیل دگرگون شده و به پرستش گوساله روی آوردند. در اینجا مطالبی را به صورت خلاصه و چکیده آورده که در آیات دیگر آن را به تفصیل بیان کرده است.

معنی لغات: ﴿**درکا**﴾ دریافت کردن، «ادرکه» یعنی او را دریافت و به او رسید. ﴿**تطغوا**﴾ طغیان یعنی از حد گذشتن. ﴿**هوی**﴾ به طرف پرتگاه و قعر آتش سقوط کرد. از هوی به معنی سقوط از بلندی است. ﴿**بملکنا**﴾ ملک به فتح میم و سکون لام یعنی قدرت و توانایی است؛ یعنی بر اساس قدرت و توانی که ما داشتیم. ﴿**أوزارا**﴾ بار گران. از این جهت گناه به وزر موسوم شده است که بر دوش انسان سنگینی می‌کند. ﴿**خوار**﴾ صدای گاو. ﴿**یا ابن أم**﴾ در اصل «یا ابن أمي» بوده و به معنی «پسر مادرم» می‌باشد. این لفظ بر عطوفت دلالت دارد. ﴿**سولت**﴾ بیاراست، نیکو جلوه داد.

تفسیر: ﴿**و لقد أوحینا إلی موسی أن أسر بعبادي**﴾ بعد از این‌که فرعون به ستمگری و سرکشی ادامه داد، به موسی وحی کردیم که شبانه بنی‌اسرائیل را از مصر ببرد. ﴿**فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا**﴾ پس با عصایت به دریا ضربه بزن، تا به صورت جاده و مسیری خشک درآید و از آن عبور کنند. ﴿**لاتخاف درکا و لاتخشی**﴾ از رسیدن فرعون و سربازانش نترس، و از غرق شدن در دریا بیمی به دل راه مده. ﴿**فأتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم**﴾ برای کشتن آنها، فرعون و سربازانش سر رسیدند. اما در دریا به سرشان آمد آنچه که آمد. و هول و هراسی آنان را فرا گرفت که به غیر از خدا هیچ‌کس نمی‌داند ماهیتش چه بود. این تعبیر هول و هراسی شدید را می‌رساند که در

موقع غرق شدن به آنها دست داده بود. ﴿و أضل فرعون قومه و ما هدی﴾ فرعون قوم خود را از راه راست به در برد و آنها را به خیر و نجات هدایت نکرد. این بخش از آیه سرزنش فرعون را دربردارد؛ چرا که وی گفته بود: ﴿و ما أهدیکم إلا سبیل الرشاد﴾ من شما را به راه راست هدایت می‌کنم!! ﴿یا بنی إسرائیل قد أنجیناکم من عدوکم﴾ بعد از خروج بنی‌اسرائیل از دریا و غرق کردن فرعون و سربازانش، بنی‌اسرائیل را مخاطب قرار داده است. یعنی ای بنی‌اسرائیل! نعمت عظیم مرا به یاد بیاورید، آنگاه که شما را از فرعون و قومش نجات دادیم، که زهر عذاب را به شما می‌چشاندند. ﴿و واعدناکم جانب الطور الأیمن﴾ وعده‌ی مناجات و نازل کردن تورات را در طرف راست طور سینا به موسی دادیم. وعده‌ی ملاقات را به آنها نسبت داده است؛ چون نفعش عاید آنها می‌شود؛ زیرا در نزول تورات صلاح دین و دنیای آنها مقرر است. ﴿و نزلنا علیکم المن و السلوی﴾ و هنگامی که شما در سرزمین سرگردان بودید «من و سلوی» را روزی شما قرار دادیم؛ یعنی انگبین و بلدرچین کباب شده را روزی شما قرار دادیم و منت آن را بر شما نهادیم. در این ترتیب آخرین درجه‌ی حسن و نیکی مقرر است؛ چون در مرحله‌ی اول نعمت نجات و رستگاری و در مرحله‌ی دوم نعمت دین و هدایت و بالاخره نعمت دنیوی را به آنها یادآور شده است. ﴿کلوا من طیبات ما رزقناکم﴾ به شما گفتیم: از روزی حلال و لذیذی که به شما عطا کرده‌ایم بخورید. ﴿ولا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی﴾ وفور نعمت و رفاه شما را به نافرمانی وادار نکند که عذاب من بر شما نازل گردد. ﴿و من یحلل علیه غضبی فقد هوی﴾ کین و قهر من بر هر کس نازل شود، نابود و بدبخت می‌شود. ﴿و إنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی﴾ برای آنکه از شرک توبه کند و ایمان و عملش نیکو باشد و آنگاه بر هدایت و ایمان پایدار بماند، بخشایش من بسی بزرگ است. این آیه متضمن ترغیب است برای افرادی که در پرتگاه نافرمانی افتاده‌اند؛ زیرا راه خروجی را به آنان نشان داده است تا نومید نشوند. ﴿و ما أعجلك عن قومك یا موسی﴾

ای موسی! چه چیزی تو را به شتاب وا داشته است تا از قوم خود جلو بیفتی؟ زمخشری گفته است: در موعد مقرر موسی با نقیبان برگزیده‌اش به میعادگاه، یعنی کوه طور رفتند، آنگاه شوق گفتگو با خدا او را وادار کرد که از آنها جلو بزند و پیش از آنان در محل موردنظر حضور یابد.[1] ﴿قال هم أولاء علی إثری﴾ گفت: آنها پشت سر من قرار دارند و نزدیکند و من جز مقداری ناچیز جلو نزده‌ام و آنان دارند بعد از من می‌آیند. ﴿و عجلت إلیك رب لترضی﴾ برای این‌که از من بیشتر راضی شوی، عجله کردم که زودتر به میعادگاه بیایم. موسی اول پوزش طلبید و سپس سبب شتاب خود را بیان کرد، که قبل از قومش آمده و آن عبارت بود از شوق راز و نیاز با خدا، تا رضایت او را به دست آورد. ﴿قال فإنا فتنّا قومك من بعدك﴾ خداوند فرمود: بعد از این‌که تو آنها را ترک گفتی ما آنها را به پرستش گوساله آزمایش کردیم. ﴿و أضلهم السامری﴾ و سامری با آراستن پرستش گوساله آنها را گمراه کرده است. سامری، ساحری منافق و از قومی بود که گاو را پرستش می‌کردند. مفسران گفته‌اند: وقتی موسی برای راز و نیاز با خدایش رفت، برادرش، هارون را به جانشینی منصوب کرد و به او دستور داد که بنی‌اسرائیل را در برپا داشتن طاعت خدا متعهد سازد. در خلال غیبت موسی، سامری زیورآلات را جمع کرد و از آن مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت و بنی‌اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. آنها در مقابل آن زانوی پرستش بر زمین نهادند. این فتنه در روز بیستم رفتن موسی اتفاق افتاد. ﴿فرجع موسی إلی قومه غضبان أسفا﴾ موسی بعد از سرآمدن چهل روز و گرفتن تورات، برگشت، اما از این‌که قومش به پرستش گوساله پرداخته بودند، سخت عصبانی و افسرده‌خاطر گشت. ﴿قال یا قوم ألم یعدكم ربكم حسنا﴾ گفت: ای قوم من! آیا خدا وعده‌ی نزول تورات را به شما نداده بود که نور هدایت را در بردارد؟ استفهام برای توبیخ

۱ـ کشاف ۸۹/۳.

است. ﴿أفطال علیکم العهد أم أردتم أن یحل علیکم غضب من ربکم فأخلفتم موعدی﴾ آیا گذشت زمان بر شما طولانی شد که عهد را فراموش کنید و خلاف وعده نمایید، یا با این عملتان خواستید قهر و غضب خدا بر شما نازل شود؟ ابوحیان گفته است: به موسی وعده داده بودند که به دین خدا و روش و سنت موسی پای‌بند باشند، و هرگز با فرمان خدا مخالفت نکنند، اما با پرستش گوساله خلاف وعده کردند.[1] ﴿قالوا ما أخلفنا موعدك بملکنا﴾ گفتند: به میل و اراده و اختیار خود با عهدی که با تو بسته بودیم مخالفت نکردیم، بلکه مجبور شدیم.[2] ﴿و لکنا حملنا أوزارا من زینة القوم فقذفناها﴾ از زیورآلات آل فرعون بار سنگینی به دوش داشتیم، آن را به دستور سامری در آتش انداختیم. مجاهد گفته است: «أوزار» به معنی «اثقال» است که عبارت است از زیورآلاتی که قبل از خارج شدن از مصر، از فرعونیان به امانت گرفته بودند. ﴿فکذلك ألق السامری﴾ سامری چنان کرد؛[3] یعنی زیورآلات آنان را در آتش انداخت. مفسران گفته‌اند: بنی‌اسرائیل قبل از خروج از مصر زیورآلات را از قبطیان به عاریه گرفته بودند، وقتی موسی در بازگشت دیر کرد، سامری به آنها گفت: موسی به خاطر زیورآلاتی که نزد شما است، زندانی شده است. آنها زیورآلات را جمع کرده و به سامری دادند، سپس وی آن را در آتش انداخت و ذوب کرد و برای آنان یک گوساله از آن درست کرد، سپس مشتی از خاک جای پای اسب جبرئیل را بر آن پاشید و گوساله به صدا آمد. و معنی آیه‌ی ﴿فأخرج لهم عجلا جسدا له خوار﴾ همین است؛ یعنی سامری از آن زیورآلات گوساله‌ای ساخت که

۱ـ البحر ٦/ ٢٦٨.

۲ـ خلاصه‌ی گفته‌ی ابن‌عباس و قتاده و مجاهد چنین است، طبری نیز چنین می‌گوید. طبری ١٦/ ٢٠٠.

۳ـ رازی گفته است: عده‌ای می‌گویند که زنده گشت و صدا از آن بیرون آمد. و عده‌ای نیز می‌گویند که حیات در آن دمیده نشد بلکه در آن سوراخ‌هایی ایجاد کرد که باد از آنها داخل و خارج می‌شد و صدایی شبه گاو از آن شنیده می‌شد. رازی ٢٢/ ١٠٣.

جان نداشت بلکه فقط یک مجسمه بود و صدای گاو از آن بیرون می‌آمد.[1] **﴿فقالوا هذا إلهكم و إله موسى فنسى﴾** گفت: خدای شما و موسی همین است، اما موسی خدایش را در اینجا فراموش کرده و در جستجوی آن به کوه طور رفته است. قتاده گفته است: موسی خدایش را نزد شما فراموش کرده است، آنگاه بر آن روی آورده و به عبادتش پرداختند. خدای متعال در رد آنان و در بیان خیره‌سری و سبک‌مغزی آنان در مسأله‌ی پرستش گوساله گفته است: **﴿أفلا يرون ألا يرجع إليهم قولا و لا يملك لهم ضرا و لا نفعا﴾** مگر نمی‌دانند گوساله‌ای که گمان می‌کنند خدای آنها است، به آنها جوابی نمی‌دهد و نمی‌تواند ضرری از آنان دفع کند یا نفعی به آنها برساند؟! پس چگونه خدایی است آن؟ استفهام برای سرزنش و توبیخ است. **﴿و لقد قال لهم هارون من قبل يا قوم إنما فتنتم به﴾** قبل از این‌که موسی برگردد، هارون به عنوان اندرز و یادآوری به آنها گفت: شما به وسیله‌ی این گوساله مبتلا و گمراه شده‌اید. **﴿و أن ربكم الرحمن فاتبعونى و أطيعوا أمرى﴾** و خدایتان که شایسته‌ی پرستش است، مهربان و بخشنده است نه گوساله، پس در آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خوانم، به من اقتدا کنید. و عبادت خدا را انجام دهید و با رها کردن پرستش گوساله، فرمان مرا اطاعت کنید. **﴿قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع إلينا موسى﴾** گفتند: تا موسی برمی‌گردد بر عبادت آن پایدار می‌مانیم، آنگاه در مورد آن فکری می‌کنیم.[2] **﴿قال يا هارون ما منعك إذ رأيتهم ضلوا ألا تتبعن﴾** قسمتی از عبارت

۱- رازی ۱۰۳/۲۲.

۲- سید قطب علیه الرحمة در تفسیر فی ظلال گفته است: «بنی‌اسرائیل همین که گوساله‌ی طلایی را دیدند که صدا می‌داد، خدا را فراموش کردند، خدایی که آنها را از سرزمین ذلت نجات داده بود. و به عبادت گوساله‌ی طلایی پرداختند و در کمال کند فکری و سبک مغزی گفتند: «این است خدای شما و موسی» که موسی در کوه آن را می‌جوید، در حالی که اینجا در کنار ما می‌باشد، موسی راه رسیدن به خدا را فراموش کرده و به بیراهه می‌رود. این گفته، ابلهی و کودنی آنها را بیشتر نشان می‌دهد. آنها پیامبر خود را متهم می‌کنند که به خدایش نمی‌رسد. حتی راه وصول به او را هم

حذف شده است. یعنی وقتی موسی برگشت و دید آنها به عبادت گوساله مشغولند، به خاطر خدا قلبش از قهر و عصبانیت لبریز شد و موی سر برادرش، هارون را گرفت و به طرف خود کشید و گفت: ای هارون! چون آنها را دیدی که به خدا کافر شده‌اند، چه چیزی مانع شد که از من تبعیت کنی؟ چرا برای جلب رضایت خدا بر آنان خشم نگرفتی و به عمل آنها اعتراض نکردی و آنان را از آن گمراهی باز نداشتی؟ **﴿أفعصيت أمری﴾** آیا با دستور و فرمان من مخالفت کرده و وصیت مرا رها کرده‌ای؟ مفسران گفته‌اند دستور موسی عبارت بود از توصیه‌هایی که خدا از زبان وی آنها را نقل می‌کند: **﴿و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و أصلح و لاتتبع سبیل المفسدین﴾**. **﴿قال یا ابن أم لاتأخذ بلحیتی و لا برأسی﴾** هارون با مهربانی و نرمش گفت: ای برادر جان! ریش و موی سر مرا مگیر. ابن‌عباس گفته است: از شدّت عصبانیت با دست راست موی سرش را گرفت و با دست چپ ریشش را؛ زیرا حمیّت در راه خدا بر او چیره شده بود. **﴿إنی خشیت أن تقول فرقت بین بنی‌إسرائیل﴾** من ترسیدم اگر به زور مانع آنها بشوم، در بین آنها جنگ و ستیز درگیرد، آنگاه تو مرا سرزنش کنی و بگویی: تو آتش فتنه را در بین آنها روشن کردی. **﴿ولم ترقب قولی﴾** و منتظر رأی و نظر من درباره‌ی آنها نشدی. به همین سبب چنان مصلحت دیدم که هیچ اقدامی نکنم تا تو برگردی و خودت کار را ترتیب و سر و سامان بدهی. ابن‌عباس گفته است: هارون سر به زیر و فرمانبر بود. **﴿قال فما خطبك یا سامری﴾** موسی گفت: ای سامری! از این حرکات چه منظوری داشتی و چه امری تو را به این کار وادار کرد؟ **﴿قال بصرت بما لم یبصروا به﴾** سامری گفت: چیزی دیدم که آنها ندیدند. و آن چنین بود: وقتی جبرئیل سوار بر اسب حیات نزد تو آمد، به خاطرم آمد مشتی

گم کرده است، به دین خود راه‌یاب نمی‌شود و خدایش هم او را هدایت نمی‌کند. این گوساله جان نداشت تا گفته‌ی آنان را بشنود و بانگ آنان را پاسخ گوید؛ زیرا اسکلتی بی‌جان بود، پس از درجه‌ی حیوانات هم پست‌تر بود. هارون آنها را نصیحت کرد. اما به جای استجابت و پذیرش پیام وی، روی برتافتند و اندرزش را نپذیرفتند».

خاک از رد پایش بردارم. آن را بر هر چیزی می‌پاشیدم، جان در آن دمیده می‌شد. ﴿فقبضت قبضةً من أثر الرسول فنبذتها﴾ کمی از خاک جای پای اسب جبرئیل را برداشتم و آن را بر گوساله پاشیدم و به صدا درآمد. ﴿و کذلك سوّلت لی نفسي﴾ نفسم آن را چنان برایم آراست. ﴿قال فاذهب فإن لك فی الحیاة أن تقول لامساس﴾ موسی به سامری گفت: کیفرت این است که در دنیا هیچ کس به تو دست نزند و تو به هیچ کس دست نزنی. حسن گفته است: خدا کیفر دنیوی سامری را چنان مقرر نمود که او مردم را لمس نکند و مردم هم او را لمس نکنند. انگار خدا سختی و عذاب را بر او شدید گرفته بود. ﴿و أن لك موعداً لن تخلفه﴾ و در آخرت موعدی برای عذاب داری که تغییرپذیر نیست. ﴿و انظر إلی إلهك الذی ظلت علیه عاکفاً﴾ این گوساله را بنگر که کمر به عبادتش بسته بودی و در پرستش آن پایدار بودی. ﴿لنحرقنه ثم لننسفنّه فی الیم نسفاً﴾ آن را به آتش می‌کشیم سپس آن را به صورت خاکستر در دریا می‌ریزیم. که نه جرمی از آن باقی بماند و نه نشانی. ﴿إنما إلهکم الله الذی لا إله إلا هو﴾ موسی به بنی‌اسرائیل می‌گوید: معبود شایسته‌ای که شما باید آن را عبادت کنید، همانا خدا است که جز او پروردگاری نیست. ﴿وسع کل شيء علماً﴾ علمش همه چیز را فراگرفته است و در آسمان و زمین چیزی از او نهان نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فغشیهم من الیمّ ما غشیهم﴾ متضمن تهویل و به هراس انداختن است.

۲ـ ﴿و أضل و ما هدی﴾ طباق را در بردارد.

۳ـ ﴿فقد هوی﴾ متضمن استعاره می‌باشد. لفظ هوی که به معنی سقوط است، برای نابودی و ریشه‌کن شدن استعاره شده است.

۴ـ در ﴿و إنی لغفار﴾ صیغه‌ی مبالغه آورده است؛ یعنی بسیار بخشاینده هستم.

۵ـ ﴿ضرا و لا نفعا﴾ شامل طباق است.

۶ـ در موارد زیادی ایجاز به حذف به‌کار رفته است.

۷ـ در ﴿أمری، قولی، نفسی﴾ و ﴿نفسا، علما، نسفا﴾ سجع زیبا و غیر متکلف به‌کار رفته است.

یادآوری: بنی‌اسرائیل که تحت تأثیر فتنه‌ی سامری قرار گرفته و به پرستش گوساله پرداختند، از آن جهت بود که ریشه‌ی بت‌پرستی در نهاد آنها رسوخ یافته بود. از این رو وقتی خدا آنان را از ستم فرعون رهانید، از موسی درخواست کردند برای آنان مجسمه‌هایی بسازد تا به پرستش آنها بپردازند. در این زمینه خدا فرموده است: «وقتی بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم، به میان قومی آمدند که به پرستش بت‌هایی مشغول بودند، آنها به موسی گفتند: همان‌طور که آنها خدایانی دارند، تو هم برای ما خدایی قرار بده. موسی گفت: شما قومی نادانید». بنابراین عجیب نیست که به پرستش گوساله‌ی طلایی رو بیاورند!!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِن لَدُنَّا ذِكْراً ﴿٩٩﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وِزْراً ﴿١٠٠﴾ خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ حِمْلاً ﴿١٠١﴾ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ وَ نَحْشُرُ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقاً ﴿١٠٢﴾ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْراً ﴿١٠٣﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْماً ﴿١٠٤﴾ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً ﴿١٠٦﴾ لَاتَرَىٰ فِيهَا عِوَجاً وَلَا أَمْتاً ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَاتَنفَعُ ٱلشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمٰنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً ﴿١٠٩﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً ﴿١١٠﴾ وَ عَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً ﴿١١١﴾ وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً ﴿١١٢﴾ وَ كَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً

وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً ﴿۱۱۳﴾ فَتَعَالَى ٱللهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً ﴿۱۱۴﴾ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ﴿۱۱۵﴾ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿۱۱۶﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ ﴿۱۱۷﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿۱۱۸﴾ وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿۱۲۰﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿۱۲۱﴾ ثُمَّ ٱجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿۱۲۲﴾ قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدىً فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿۱۲۳﴾ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ﴿۱۲۴﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنتُ بَصِيراً ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿۱۲۶﴾ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَىٰ ﴿۱۲۷﴾ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ ﴿۱۲۸﴾ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَ أَجَلٌ مُسَمّىً ﴿۱۲۹﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ ٱللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿۱۳۰﴾ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴿۱۳۱﴾ وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ ٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَ ٱلْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿۱۳۲﴾ وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِن رَبِّهِ أَوَ لَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿۱۳۳﴾ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَ نَخْزَىٰ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ ٱلصِّرَاطِ ٱلسَّوِيِّ وَ مَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿۱۳۵﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا قصه موسی را به تفصیل بیان کرد، به دنبال آن یادآور شد که این قصه‌ها از جانب خدا بر پیامبرﷺ وحی می‌شوند و اگر خدا وحی نازل نمی‌کرد محمد این اخبار شگفت‌انگیز را نمی‌دانست. و همین امر بزرگترین دلیل بر صدق رسالت او می‌باشد.

معنی لغات: ﴿**قاعا**﴾ زمینی است صاف و هموار و بدون رستنی. ﴿**صفصفا**﴾ صفصف، زمین مسطح است. ﴿**أمتا**﴾ أَمْت: جای بلند، مانند تپه و بلندی‌ها. ﴿**همسا**﴾ صدای آرام، نجوی. ﴿**عنت**﴾ فروتن و سربه زیر. امیة گفته است: «در مقابل عزتش چهره‌ها خم شد و به سجده می‌روند». جوهری گفته است: **عنا يعنو** به معنی خضوع و فروتنی است، همان‌گونه که در این آیه آمده است: ﴿**و عنت الوجوه**﴾. ﴿**هضما**﴾ هضم به معنی نقص است. هضم حقه؛ یعنی از حقش کاست. فرق آن با ظلم این است که ظلم حق را به طور کلی منع می‌کند، اما هضم بعضی از آن را می‌کاهد.[1] ﴿**تضحى**﴾ ضحی یعنی چاشتگاه و آن موقعی است که آفتاب بالا می‌آید و هوا گرم می‌شود. ابن ابی ربیعه گفته است:

رأت رجلاً أيماً إذا الشمس عارضتْ فيضحى و أمّا بالعشيّ فينحصر[2]

﴿**ضنكا**﴾ ضنک به معنی تنگی و سختی است. منزل ضنک و عیش ضنک یعنی خانه‌ی تنگ و زندگی سخت. ﴿**سوآتهما**﴾ عورت آنها. ﴿**فتربصوا**﴾ منتظر بمانید. ﴿**الصراط السوى**﴾ راه راست و مستقیم.

تفسیر: ﴿**كذلك نقص عليك من أنباء ما قد سبق**﴾ همان‌طور که قصه‌ی موسی و فرعون و سرگذشت عجیب آنها را برایت باز گفتیم، همچنین اخبار ملت‌های پیشین را برایت باز می‌گویم. ﴿**و قد آتيناك من لدنا ذكرا**﴾ همانا از جانب خود قرآنی خواندنی به

۱ـ قرطبی ۱۱/۲۴۹.
۲ـ البحر ۶/۲۷۱.

تو عطا کرده‌ایم که شامل معجزات روشن است. در البحر آمده است: خدای متعال منت اعطای قرآنی که مشتمل بر قصه‌ها و معجزات است، را بر حضرت محمد ﷺ نهاده است.[۱] ﴿من أعرض عنه فإنه يحمل يوم القيامة وزرا﴾ هر کس از این قرآن رویگردان باشد و به آن ایمان نیاورد و از محتوایش پیروی نکند، در روز قیامت باری سنگین و گناهی بس بزرگ را برگردن دارد. ﴿خالدين فيه و ساء لهم يوم القيامة حملا﴾ با همان بار گران در جهنم ماندگار می‌شوند، و به دوش کشیدن چنان باری سنگین برای آنان بسی بد خواهد بود. گناه به بار سنگین تشبیه شده است؛ چرا که بر دوش گناهکار سنگینی می‌کند. ﴿يوم ينفخ في الصور و نحشر المجرمين يومئذ زرقا﴾ روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و گناهکاران را با چشمانی زاغ و کبود و روی سیاه به میدان حشر می‌آوریم. قرطبی گفته است: با کبود شدن چشم و سیاه گشتن چهره‌ی آنها، قیافه‌ای بس زشت و کریه پیدا می‌کنند.[۲] ﴿يتخافتون بينهم إن لبثتم إلا عشرا﴾ در بین خود به طور سرّی و مخفیانه می‌گویند: جز ده روز در دنیا نبوده‌اید. ابوسعود گفته است: وقتی با چشم خود سختی و هول و هراس را دیدند، مدت اقامت خود را در دنیا کوتاه در نظر آوردند.[۳] ﴿نحن أعلم بما يقولون إذ يقول أمثلهم طريقة إن لبثتم إلا يوما﴾ ما آگاهتریم به آنچه در گوش یکدیگر می‌خوانند، وقتی عاقلترین و راستگو و عادلترین آنها می‌گوید: در این گیتی جز یک روز ماندگار نبودید. ﴿و يسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا﴾ درباره‌ی کوه‌ها در روز رستاخیز از تو می‌پرسند. به آنها بگو: خدایم آنها را بسان ماسه خرد می‌کند و آنگاه باد را بر آن می‌فرستد و آن را در هوا پراکنده می‌سازد. ﴿فيذرها قاعا صفصفا﴾ آن را به صورت زمینی صاف و مسطح و بدون نبات و ساختمان رها می‌کند.

۱ـ البحر ۶/۲۷۸. ۲ـ قرطبی ۱۱/۲۴۲.

۳ـ ابوسعود ۳/۳۲۴.

﴿لاتری فیها عوجا و لا أمتا﴾ در آن پستی و بلندی نمی‌بینی. ﴿یومئذ یتبعون الداعی لاعوج له﴾ در آن روز هول‌انگیز مردم به دنبال دعوتگر راه خدا می‌روند که آنها را به میدان حشر می‌خواند، آنها با شتاب و بدون اشتباه و انحراف به میدان حشر می‌آیند. ﴿و خشعت الأصوات للرحمن﴾ اصوات خلایق از هیبت و شکوه خدای رحمان آرام و ساکت می‌شود. ﴿فلا تسمع إلا همسا﴾ جز آوایی نهان و آهسته که تقریبا شنیده نمی‌شود، چیزی به گوش نمی‌رسد. از ابن‌عباس روایت شده است که آن صدای آهسته عبارت است از صدای آرام پاها که به میدان حشر می‌روند.[۱] ﴿یومئذ لا تنفع الشفاعة إلا من أذن له الرحمن و رضی له قولا﴾ در آن روز هول‌انگیز شفاعت برای هیچ کس سودی ندارد، جز برای آنکه خدای رحمان اجازه داده باشد که برای وی شفاعت شود و از شفاعت شافع راضی باشد. و آن کسی است که خود در دنیا از جمله‌ی گویندگان «لا إله إلا الله» باشد. ابن‌عباس این را گفته است. ﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾ خدای متعال به احوال تمام خلایق آگاه است، و هیچ چیز از امور دنیا و آخرت بر او پوشیده نیست. ﴿و لایحیطون به علما﴾ آگاهی آنها به معلومات خدا احاطه ندارد.[۲] ﴿و عنت الوجوه للحی القیوم﴾ و چهره‌ها در مقابل خدای یکتا و صاحب قدرت و جبروت و مالک آسمان‌ها و زمین که او را مرگ نیست، خوار و فروتن باشند. زمخشری گفته است: منظور از چهره‌ها، چهره‌ی گناهکاران است که آنها در روز قیامت وقتی نومید می‌شوند و بدبختی و شقاوت و بدی حساب خود را می‌بینند، مانند اسیران به بند کشیده شده، چهره‌ای خوار و ذلیل به خود می‌گیرند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿سیئت وجوه الذین کفروا﴾.[۳] ﴿و قد خاب من حمل ظلما﴾ و زیانمند است آن کس که

۱ـ طبری ۲۱۴/۱۶.

۲ـ و گویا یعنی ذات او را کاملا نمی‌شناسند؛ چون جز خدا احدی از حقیقت و ماهیت خدا آگاه نیست. در التسهیل چنین آمده است.

۳ـ قرطبی ۲۵۰/۱۱.

برای خدا شریک قرار می‌دهد، و در به دست آوردن مقصود پیروز نمی‌شود. ﴿و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن﴾ هر آنکه اعمال نیکو را پیش از خود می‌فرستد، به شرط این‌که به خدا ایمان داشته باشد. ﴿فلا یخاف ظلما و لا هضما﴾ از هیچ ظلمی نمی‌ترسد که گناهانش افزوده شود و کاهش و نقصی در نیکی‌هایش رخ نمی‌دهد. ﴿و کذلك أنزلنا قرآنا عربیا﴾ همانگونه که آیاتی مشتمل بر سرگذشت‌های شگفت‌انگیز را بر تو نازل کردیم، این قرآن را به زبان عربی بر تو نازل کردیم، تا بدانند از لحاظ فصاحت و بلاغت از قدرت انسان خارج است. و ﴿صرفنا فیه من الوعید﴾ برحذر داشتن و تهدید را در آن تکرار کرده‌ایم. ﴿لعلهم یتقون أو یحدث لهم ذکرا﴾ تا از کفر و گناه پرهیز کنند، یا در نهادشان عبرت و دگرگونی ایجاد شود و امتثال اوامر و دوری جستن از نواهی بپردازند. ﴿فتعالی الله الملك الحق﴾ جلال و عزت از آن خدا فرمانروای حقیقی است و تمام گردن فرازان در مقابلش سر فروتنی فروهشته و از اوصافی که مشرکان به او نسبت می‌دهند پاک و مبرا است. ﴿و لاتعجل بالقرآن من قبل أن یقضی إلیك وحیه﴾ وقتی که جبرئیل قرآن را بر تو می‌خواند، در خواندن قرآن شتاب مکن، بلکه صبر کن و گوش فرا ده تا او قرائتش را تمام کند، آنگاه تو آن را بخوان. ابن‌عباس گفته است: پیامبر ﷺ از بس که بر حفظ قرآن حریص بود و می‌ترسید فراموش گردد، قبل از این‌که جبرئیل قرائت را به آخر برساند، او خواندن آن را شروع می‌کرد، لذا خدا او را از این کار نهی کرد. قرطبی گفته است: همین‌طور است آیه‌ی ﴿لا تحرك به لسانك لتعجل به﴾.[1] ﴿و قل رب زدنی علما﴾ و از خدا بخواه که دانش سودمند شما را افزایش بدهد. طبری گفته است: به او امر کرده است که فواید علمی و مطالبی را که نمی‌داند، بطلبد.[2] ﴿و لقد عهدنا إلی آدم من قبل﴾ قبلا به آدم توصیه کردیم که از آن درخت نخورد. ﴿فنسی ولم نجد له عزما﴾ پس دستور ما

۱ـ قرطبی ۱۱/ ۲۵۰.
۲ـ طبری ۱۶/ ۲۲۰.

را فراموش کرد، و در مقابل آنچه که او را از آن منع کردیم او را با اراده و شکیبا نیافتیم. ﴿و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى﴾ خدای متعال فضل و بزرگی و احترام و برتری آدم را بر بسی از خلایق یادآور می‌شود. یعنی ای محمد ﷺ به یاد بیاور زمانی را که به فرشتگان دستور دادیم برای آدم به عنوان سلام و احترام سجده ببرند، آنها فرمان را اطاعت و اجرا کردند جز ابلیس که از سجده بردن امتناع ورزید و نافرمان شد. صاوی گفته است: به منظور این‌که اطاعت امر را به بندگان بیاموزد، این قصه در هفت سوره‌ی قرآن تکرار شده و دشمنی و عداوت شیطان را نسبت به پدر آنان یادآور شده است.[1] ﴿فقلنا يا آدم إن هذا عدولك و لزوجك﴾ آدم را آگاه کردیم و گفتیم: شیطان نسبت به تو و حوا سخت دشمن است. ﴿فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى﴾ از او فرمان نبرید که سبب اخراج شما از بهشت می‌شود و بدبخت خواهید شد. برای رعایت فواصل آیات، فقط به شقاوت آدم اشاره کرده است، از سویی شقاوت آدم مستلزم شقاوت حوا نیز می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: یعنی زینهار! در مورد اخراج خود از بهشت تلاش مکن که در طلب روزی به زحمت و بدبختی گرفتار شوی؛ چون تو اکنون در بهشت و در رفاه زندگی می‌کنی و هیچ‌گونه رنج و زحمتی نداری.[2] ﴿إن لك ألا تجوع فيها و لاتعرى﴾ ای آدم! تو در بهشت با گرسنگی و لختی مواجه نمی‌شوی. ﴿و أنك لا تظلمؤا فيها و لاتضحى﴾ و نیز در آنجا تشنگی نمی‌بینی و در گرمای آفتاب در امان می‌باشی؛ زیرا بهشت منزلگاه شادمانی و سرور است و خستگی و رنج در آن وجود ندارد، و بر عکس دنیا، گرما و تشنگی در آن نیست. ﴿فوسوس إليه الشيطان﴾ شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ﴿قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد و ملك لايبلى﴾ ابلیس نفرین شده گفت: ای آدم! آیا می‌خواهی درختی را به شما نشان بدهم که هر کس از ثمر آن بخورد، هرگز نخواهد مرد،

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۶۶/۳. ۲ـ مختصر ۴۹۶/۲.

و به ملک همیشگی نائل می‌آید، ثروت و ملکی که هرگز زوال ندارد؟ این نیرنگی است که ظاهری نصیحت‌آمیز دارد، اما شیطان کجا و کی اندرزگو شده است؟ **﴿فأكلا منها فبدت لهما سوآتهما﴾** آدم و حوا از درختی که خدا آن را منع کرده بود، خوردند پس عورتشان نمایان شد. ابن‌عباس گفته است: از نوری که به تن آن دو کرده بود، لخت شدند و عورتشان نمایان شد.[1] **﴿و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة﴾** و برگ درختان بهشت را می‌کندند و عورت خود را با آن می‌پوشاندند، تا مستور بماند. **﴿وعصى آدم ربه فغوى﴾** با خوردن از آن درخت، آدم از زیر بار فرمان خدا در رفت و از مقصود و هدف خویش که عبارت بود از ماندن ابدی در بهشت، منحرف و گمراه گشت؛ زیرا به گفته‌ی دشمن فریب خورد. ابوسعود گفته است: هر چند آدم مرتکب گناه کوچکی شد، اما خداوند اوصاف «معصیت و غوایت» را برای او به‌کار برده است؛ زیرا این نافرمانی در نظر خدا بسیار بزرگ بود، و نیز تا فرزندان آدم را از نافرمانی باز دارد.[2] **﴿ثم اجتباه ربه فتاب عليه و هدى﴾** پس از آن خدا او را برگزید و توبه را از او پذیرفت و او را به خود نزدیک نمود، و او را به پایداری بر توبه و دست‌آویزی به اسباب طاعت و عبادت راهنمایی کرد. **﴿قال اهبطا منها جميعاً بعضكم لبعض عدو﴾** خدا به آدم و حوا گفت: عموماً از بهشت بیرون شوید و به زمین فرود آیید، که به خاطر کسب معیشت و اختلاف طبع و سلیقه و خواسته‌ها، بعضی از شما با یکدیگر دشمن می‌شوند. و زمخشری گفته است: از آنجایی که آدم و حوا اصل و اساس نوع بشرند، آنها به صورت خود انسان مورد خطاب قرار داده است.[3] **﴿فإما يأتينكم مني هدى﴾** اگر از جانب من برای هدایت و راهنمایی شما پیامبران و کتب آمدند، **﴿فمن اتّبع هداى فلا يضل و لا يشقى﴾** هر کس به شریعت من

۱ـ ابوسعود ۳/۳۲۷.
۲ـ همان منبع و همان صفحه.
۳ـ کشاف ۳/۹۳.

پایبند باشد و از پیامبرانم پیروی کند، در دنیا راه را گم نکرده و در آخرت به شقاوت و بدبختی مواجه نخواهد شد. ابن‌عباس گفته است: خدا تضمین کرده است که هر کس قرآن را بخواند و به مندرجات آن عمل کند، در دنیا راه را گم نمی‌کند و در آخرت بدبخت نخواهد شد.[1] **﴿و من أعرض عن ذکری فإن له معیشة ضنکا﴾** هر کس از فرمان و دستوراتی که بر پیامبران فرستاده‌ام، از قبیل شرایع و احکام سر برتابد، در دنیا هر چند که به ظاهر در ناز و نعمت هم باشد، زندگی سخت و تلخ خواهد داشت. **﴿و نحشره یوم القیامة أعمی﴾** و در روز رستاخیز او را نابینا حشر خواهم کرد. ابن‌کثیر گفته است: هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند، در همین دنیا زندگانیش سخت در تنگنا خواهد بود، هر چند که به ظاهر خواهد بود، و اطمینان خاطر و آرامش قلب را نخواهد داشت، بلکه به سبب گمراهیش سینه و درونش از لباس و خوراک و مسکن دلخواه برخوردار باشد؛ زیرا دلش همیشه آشفته و مضطرب است و در حیرت و شک قرار دارد. و عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: قبرش بر او تنگ می‌شود تا حدی که چپ و راستش به هم می‌آیند.[2] **﴿قال رب لم حشرتنی أعمی و قد کنت بصیرا﴾** کافر می‌گوید: خدایا! برای چه مرا نابینا برانگیختی، حال آنکه در دنیا بینا بودم؟ **﴿قال کذلك أتتك آیاتنا فنسیتها و کذلك الیوم تنسی﴾** خدا فرمود: آیات و دلایل آشکار و روشن ما برایت آمد و تو آنها را به فراموشی سپرده و رها کردی، و همچنین امروز فراموش می‌شوی و در عذاب رها می‌گردی، کیفری است برابر. **﴿و کذلك نجزی من أسرف و لم یؤمن بآیات ربه﴾** و هر کس در ارضای هوس‌ها اسراف و افراط کند و گفته و دلایل متجلی پروردگار خود را تصدیق نکند، همان کیفر برایش مقرر است. **﴿و لعذاب الآخرة أشد و أبقی﴾** و عذاب دوزخ از عذاب دنیا شدیدتر است؛ چون عذاب جهنم بادوام‌تر و پایدارتر است، و قطع نمی‌شود

۱ـ قرطبی ۲۵۸/۱۱.

۲ـ مختصر ۴۹۷/۲.

و خاتمه نمی‌یابد. ﴿أفلم يهد لهم كم أهلكنا قبلهم من القرون﴾ آیا برای کفار مکه که تو را تکذیب می‌کنند، روشن نشده است که چقدر از ملت‌های پیشین را نابود کرده‌ایم. ﴿يمشون فى مساكنهم﴾ محل سکونت ویران شده‌ی عاد و ثمود را با چشم خود، نابود و ویران شده می‌بینند و باز هم پند و عبرت نمی‌گیرند؟ ﴿إن فى ذلك لآيات لأولى النهى﴾ برای آنان که از عقل سلیم و خرد بیدار برخوردارند، در حقیقت آثار این ملت‌های نابود شده، دلیل و عبرتند. ﴿و لو لا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما و أجل مسمى﴾ اگر خدا حکم به تاخیر عذاب آنها نکرده بود و موعد نابودی آنها را مقرر نکرده بود، عذاب دامن آنها را می‌گرفت. فراء گفته است: در آیه تقدیم و تأخیر مقرر است. یعنی: اگر حکم و فرمان و موعد مقرر نمی‌بود، عذاب آنها لازم می‌آمد. ولی به منظور رعایت رؤوس آیات در آن تأخیر صورت گرفته است.[1] ﴿فاصبر على ما يقولون﴾ ای محمد! در مقابل گفته‌ی تکذیب کنندگان صبور و شکیبا باش. ﴿و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها﴾ و قبل از طلوع آفتاب که خدا را ستایش می‌کنی نماز صبح را اقامه کن، و قبل از غروب آفتاب نماز عصر را بخوان. ﴿و من آناء الليل فسبح و أطراف النهار﴾ و در ساعاتی از شب و در اول و آخر روز برای خدایت نمازگزار باش. ﴿لعلك ترضى﴾ امید است چیزی به تو داده شود. قرطبی گفته است: اکثر مفسران برآنند که به نمازهای پنجگانه اشاره می‌کند. ﴿قبل طلوع الشمس﴾ نماز صبح. ﴿و قبل غروبها﴾ نماز عصر. ﴿و من آناء الليل﴾ نماز عشاء. ﴿و أطراف النهار﴾ نماز مغرب و ظهر را نشان می‌دهد؛ زیرا اگر روز را به دو بخش تقسیم کنیم، ظهر آخرین قسمت از بخش اول خواهد بود و غروب در آخرین قسمت بخش دوم قرار خواهد گرفت.[2] ﴿و لاتمدن عينيك إلى ما متّعنا به أزواجا منهم﴾ به نعمت‌ها و آرایه‌های فریبنده‌ی دنیا که به گروه‌های کفار داده‌ایم،

۱ـ زادالمسیر ۵/۳۳۳.
۲ـ قرطبی ۱۱/۲۶۱.

چشم مدوز. ﴿زهرة الحياة الدنيا﴾ آنچه که به آنها داده‌ایم، آرایش ناپایدار حیات دنیا می‌باشد. ﴿لنفتنهم فيه﴾ تا به وسیله‌ی این نعمت‌ها آنها را مبتلا و آزمایش کنیم و بر اثر کفر و ناسپاسیشان مستوجب عذاب شوند. ﴿و رزق ربك خير و أبقى﴾ پاداش خدا از این نعمت‌های ناپایدار بهتر و بادوام‌تر است. مفسران گفته‌اند: خطاب به پیامبر است، اما منظور امت او می‌باشد؛ زیرا پیامبر از هر کسی از دنیا بی‌نیازتر بود و از هر کس بیشتر به عطایای خدا رغبت داشت و آخرت را می‌خواست. ﴿و أمر أهلك بالصلاة و اصطبر عليها﴾ ای محمد! به نزدیکان و امتت دستور اقامه‌ی نماز بده و خود با خشوع و رعایت آدابش بر آن صبور باش. ﴿لانسألك رزقا نحن نرزقك﴾ تو را مکلف نمی‌کنیم که روزی خود و خانواده‌ات را بدهی، بلکه ما ضامن روزی تو و روزی آنها می‌باشیم. ﴿و العاقبة للتقوى﴾ و فرجام و سرانجام ستوده از آن پرهیزگاران است. ابن‌کثیر گفته است: حسن عاقبت که بهشت می‌باشد، از آن فردی است که از خدا می‌ترسد.[1] ﴿و قالوا لو لا يأتينا بآية من ربه﴾ مشرکان می‌گفتند: مگر نمی‌شد برای ما معجزه‌ای از جانب خدا بیاورد که بر صدق و درستیش دلیل باشد؟ ﴿أولم تأتهم بينة ما في الصحف الأولى﴾ آیا به قرآن یعنی معجزه‌ی کبری بسنده نمی‌کنند که اخبار ملت‌های پیشین را در بر دارد؟ منظور از استفهام توبیخ و سرزنش است. در البحر آمده است: مشرکان به مقتضای سرشت ماجراجویانه‌ی خود، در پی عناد و لجاجت هستند، پس در جوابشان گفته شد: این قرآن که در کتب آسمانی پیشین مژده‌ی آمدن آن آمده است، بزرگترین دلایل اعجاز است و دلیل و معجزه‌ایست که تا روز رستاخیز برقرار و پایدار است.[2] ﴿ولو أنا أهلكناهم بعذاب من قبله﴾ اگر قبل از نزول قرآن و بعثت محمد ﷺ کافران مکه را نابود می‌کردیم، ﴿لقالوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا﴾ می‌گفتند: پروردگارا! مگر نمی‌شد برای ما پیامبری مبعوث نمایی تا ایمان

۱ـ مختصر ۲/ ۵۰۰.

۲ـ البحر ۶/ ۲۹۲.

بیاوریم و از او پیروی کنیم؟ ﴿فنتبع آیاتك من قبل أن نذل و نخزی﴾ پس قبل از ذلیل شدن و رسوا شدن، به آیات تو متمسک می‌شدیم. مفسران گفته‌اند: خدا خواسته است که بعد از اعزام پیامبران و نازل کردن کتب، برای هیچ کس دلیل و بهانه‌ای باقی نماند، پس عذر و بهانه‌ای را برای آنان باقی نگذاشته است. ﴿قل کل متربص﴾ ای محمد! به آن تکذیب‌کنندگان بگو: ما و شما در انتظار گردش روزگار می‌نشینیم، تا معلوم شود پیروزی از آن کیست؟ ﴿فتربصوا﴾ امری است تهدیدآمیز. یعنی منتظر عاقبت و نتیجه باشید. ﴿فستعلمون من أصحاب الصراط السوی﴾ به زودی خواهید دانست که چه کسی بر صراط مستقیم است، ما یا شما؟ ﴿و من اهتدی﴾ و چه کسی راه حق را یافته و به هدایت نایل آمده و چه کسی بر گمراهی مانده است؟ قرطبی گفته است: در این بیان نوعی تهدید و ترساندن نهفته است که سوره با آن خاتمه یافته است.[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿کذلك نقص علیك﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۲ـ ﴿و ساء لهم یوم القیامة حملا﴾ شامل استعاره می‌باشد. گناه به طریق استعاره‌ی تصریحیه به بار سنگین تشبیه شده است.

۳ـ ﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾ کنایه از امر دنیا و آخرت است.

۴ـ ﴿أعمی ... و بصیر﴾ شامل طباق است.

۵ـ ﴿زهرة الحیاة الدنیا﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است، نعمت‌های دنیا به گل تشبیه شده است؛ چون گل منظری نیکو دارد اما پژمرده شده و از بین می‌رود و نعمت‌های دنیا نیز چنین است.

٦ـ ﴿فتربصوا﴾ متضمن وعید و تهدید است.

۷ـ ﴿أرسلت إلینا رسولا﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۱ـ قرطبی ۲٦۵/۱۱.

۸ـ ﴿ظلما، هضما، علما﴾ و ﴿تشق، تعری، ترضی﴾ متضمن سجع لطیف و غیرمتکلف است.

لطیفه: ناصر گفته است: در این آیه رازی از رازهای شگفت‌انگیز علم بلاغت، به نام: «قطع نظیر از نظیر» وجود دارد؛ چون «ظمأ» را با «جوع» و «ضحیٰ» را با «عریان بودن» نیاورده است، هر چند که این کلمات دو به دو با هم تناسب بیشتری دارند، بلکه «گرسنه نبودن را با عریان نبودن» ذکر کرده و «عدم گرمای شدید خورشید را با عریان نبودن» آورده است. و غرض از این کار شمارش این نعمت‌ها می‌باشد. و اگر هر یک را با هم جنسش ذکر می‌کرد، گمان می‌رفت که همگی یک نعمت محسوب شده است. علاوه بر این در آیه رازی دیگر مقرر است و آن عبارت از قصد تناسب فواصل آیات است، که اگر «ظمأ» با «جوع» قرین می‌کرد رؤوس آیه‌ها به هم می‌خورد.[۱]

فواید: شهاب گفته است: منظور از نقل قول گویندگانِ ﴿عشرا﴾ یا ﴿یوما﴾ یا ﴿ساعة﴾ بیان حقیقت اختلاف آنها در مدت توقف نیست و در تعیین آن شکی وجود ندارد، بلکه منظور این است که سرعت زوال آن را با این تعابیر بیان کرده‌اند. از این رو در نقل کلام آنان تفنن به‌کار برده است. و در هر مقام کلمه‌ی مناسب آن را آورده است.[۲]

❊ ❊ ❊

۱ـ حاشیه‌ی کشاف ۳/ ۹۴.

۲ـ حاشیه‌ی شهاب بر بیضاوی.

از ۱ سوره انبیاء تا پایان آیه ۷۸ سوره حج

پیش درآمد سوره

* این سوره مکی است و به موضوعات مهم ایدئولوژی اسلامی در زمینه‌های «رسالت، و توحید، و حشر و جزا» می‌پردازد و آنها را مورد بحث قرار می‌دهد. و درباره‌ی قیامت و سختی‌ها و هول و هراس‌هایش سخن گفته و هدف از بعثت پیامبران و فرستادگان را بیان می‌نماید.

* سوره‌ی شریف با بحث پیرامون غفلت انسان از آخرت و حساب و کتاب و کیفر، شروع شده است، قیامتی که چهره‌ی خود را می‌نمایاند اما انسان‌ها از آن روز هراس‌انگیز غافلند و فریبندگی‌های زندگی، آنها را از این آینده‌ی محتوم مشغول کرده است.

* سپس به بحث درباره‌ی تکذیب کنندگان می‌پردازد؛ آنهایی که هلاکت گذشتگان را مشاهده می‌کنند، اما پند و عبرت نمی‌گیرند، تا زمانی که عذاب دامن آنان را می‌گیرد و صدای شیون و زاری و التماسشان بلند می‌شود، اما چه فایده که دیگر دیر شده است.

* سوره دلایل قدرت خدا در آفاق و انفس را مورد بررسی قرار داده است، تا عظمت خالق مدبّر و آگاه را در مورد خلق و ابداع و ایجاد یادآور شود و تا وحدت عالم هستی و یگانگی خدای بزرگ را به هم ربط بدهد.

* بعد از این‌که دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را ارائه داد، برخورد و عملکرد مشرکین را خاطر نشان می‌سازد که آنها با حالتی از تمسخر و ریشخند با پیامبرﷺ روبرو می‌شدند و او را تکذیب می‌کردند. به دنبال آن سنت و روش جهان شمول خدا را در نابود کردن گردنکشان و تبهکاران یادآور می‌شود.

* سپس سوره‌ی شریف به نقل قصه‌ی بعضی از پیامبران پرداخته و قصه‌ی ابراهیمؑ را با قوم بت‌پرستش به تفصیل بیان کرده و آن را در اسلوب و روشی جذاب بیان کرده و شیوه‌ی نگارش و استواری استدلال آن به گونه‌ای واضح و مستحکم است که دشمن را وادار می‌کند به شکست خود اقرار کند و با ذلت و خواری تسلیم شود. قصه‌ی ابراهیم مملو از پند و اندرز است.

* سوره همچنین داستان برخی دیگر از پیامبران گرامی را بیان می‌کند و درباره‌ی اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذی‌الکفل، ذی‌النون، زکریا، یحیی و عیسی به اختصار سخن می‌گوید و سختی‌هایی را یادآور شده است که با آن روبرو بوده‌اند. در خاتمه رسالت حضرت محمدبن عبدالله ﷺ را به عنوان رحمةللعالمین معرفی می‌کند.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره‌ی انبیاء» موسوم است؛ چون داستان بعضی از پیامبران در آن ذکر شده که سرگذشت عده‌ای از آنان به طور خلاصه آمده و داستان عده‌ای دیگر به طور مشروح ذکر شده است و جهاد و شکیبایی و فداکاری آنان را در راه خدا بیان کرده است و این‌که آنان در راه سعادت بشر ایثار و از خودگذشتگی فراوانی داشتند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ٱقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِم مِن ذِكْرٍ مِن رَبِّهِم مُحْدَثٍ إِلَّا ٱسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسَرُّوا ٱلنَّجْوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ ٱلسِّحْرَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ ٱلْقَوْلَ فِي ٱلسَّمَاءِ وَ

ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۴﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ ٱفْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ ﴿۵﴾ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ ﴿۷﴾ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿۸﴾ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ ٱلْوَعْدَ فَأَنجَيْنَاهُمْ وَ مَن نَّشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿۹﴾ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰﴾ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ ﴿۱۱﴾ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿۱۲﴾ لَاتَرْكُضُوا وَ ٱرْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۱۴﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ﴿۱۵﴾ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَاءَ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿۱۶﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْنَاهُ مِن لَدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿۱۷﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى ٱلْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾ وَ لَهُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَنْ عِندَهُ لَايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿۱۹﴾ يُسَبِّحُونَ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ لَايَفْتُرُونَ ﴿۲۰﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿۲۱﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا ٱللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ ٱللهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾ لَايُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هٰذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿۲۴﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**أضغاث**﴾ درهم، آشفته. جمع ضغث به معنی آشفتگی‌هایی است که انسان در خواب می‌بیند. ﴿**قصمنا**﴾ قصم به معنی شکستن چیزی سخت است. **قصمت ظهره و انقصمت سنه** دندانش شکست. ﴿**یرکضون**﴾ رکض به معنی تند دویدن است. و نیز به معنی رکاب زدن بر حیوان سواری است تا تند برود و بدود. ﴿**خامدین**﴾ خاموش گشتند. (خمدت النار) آتش خاموش گشت و خمود به معنی خاموش شدن است. و

منظور از آن مرگ است؛ چرا که خاموش شدن آتش به مرگ تشبیه شده است. ﴿فیدمغه﴾ به مغزش صدمه زد، و همچنین «دمغ کبده و رأسه» یعنی به کبد و سرش اصابت کرد. ﴿یستحسرون﴾ درمانده و ناتوان می‌شوند، از «حسیر» مشتق شده است که به معنی شتر وامانده و خسته است.

تفسیر: ﴿اقترب للناس حسابهم﴾ زمان محاسبه‌ی اعمال انسان نزدیک است. ﴿و هم فی غفلة معرضون﴾ در حالی که آنها در دریای هوس‌ها غرق و غوطه‌ورند و از آن روز رعب‌انگیز و پرهراس غافلند و برای آخرت خود عملی انجام نمی‌دهند و خود را برای آن آماده نمی‌کنند، و گفته‌اند: مردم در خواب غفلت غنوده‌اند و آسیاب مرگ را آرد می‌کند.[1] از این جهت آمدن روز آخرت را نزدیک معرفی می‌کند؛ چرا که هر آینده‌ای نزدیک است. ﴿ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث﴾ هر چه از قرآن که از جانب خدا نازل می‌شود و اندرز و یادآوری‌های جدیدی که برای آنان می‌آید، ﴿إلا استمعوه و هم یلعبون﴾ با استهزا و تمسخر به آن گوش می‌دهند. حسن گفته است: هر اندازه برای آنان یادآوری تجدید شود، آنها به نادانی خود ادامه می‌دهند و در آن فرو می‌روند.[2] ﴿لاهیة قلوبهم﴾ قلبشان از گفته‌ی خدا غافل است، و اندیشیدن درباره‌ی معنی آن را فراموش می‌کنند. ﴿و أسروا النجوی الذین ظلموا﴾ مشرکان در بین خود، به نجوی می‌پردازند: ﴿هل هذا إلا بشر مثلکم﴾ در بین خود می‌گویند: آیا محمد که مدعی پیامبری است، شخصی مانند شما نیست که مانند شما خوراک می‌خورد و به بازار می‌رود؟ ﴿أفتأتون السحر و أنتم تبصرون﴾ آیا آگاهانه سحر را می‌پذیرید؟ آلوسی گفته است: منظور آنان این بود که آنچه محمد ﷺ آورده است، سحر است و بس؛ چون آنان معتقد بودند که پیامبر جز

۱ـ شعر از ابوعتاهیه است، در ابن‌کثیر نیز چنین آمده است ۲/۵۰۱.

۲ـ قرطبی ۱۱/۲٦۸.

فرشته نباید باشد، و تمام آنچه محمدﷺ از خوارق آورده است، سحر است و مقصود آنان از سحر قرآن بود.[۱] ﴿قال ربي يعلم القول في السماء و الأرض﴾ گفت: آنچه در آسمان و زمین گفته می‌شود بر خدا پوشیده نیست. ﴿و هو السميع العليم﴾ و او گفته‌های شما را می‌شنود و از احوالتان باخبر است. این بیان برای آنان تهدید و وعید را در بردارد. ﴿بل قالوا أضغاث أحلام﴾ بدین ترتیب خدا موضوع را عوض کرده و به موضوعی زشت‌تر و ناپسندتر از موضوعات آنان پرداخته است؛ زیرا آنها می‌گفتند: قرآن عبارت است از یاوه‌ها و رؤیاهای درهم و برهم. ﴿بل افتراه﴾ بلکه خود آن را ساخته است. ﴿بل هو شاعر﴾ بلکه محمد شاعر است و قرآنی را که آورده است شعر است و شنونده گمان می‌برد که سخنانی جالب و پسندیده است. در التسهیل آمده است: این اقوال را از آنان نقل کرده است تا آشفتگی وضع آنان و بطلان گفته‌های آنان را نمایان سازد، پس معلوم می‌شود که آنها متحیرند و بر چیزی مستقر نیستند و حقیقتی را در اختیار ندارند.[۲] ﴿فليأتنا بآية كما أرسل الأولون﴾ پس محمد معجزه‌ی خارق‌العاده و دال بر صدق خود را بیاورد و ارائه دهد، همان‌طور که موسی با معجزه‌ی عصا و صالح با معجزه‌ی شتر مبعوث شدند. ﴿ما آمنت قبلهم من قرية أهلكناها أفهم يؤمنون﴾ قبل از مشرکین مکه، اهل قری پیامبران را تصدیق نکردند، بلکه آنها از پیامبران خود درخواست دلایل نموده و آنها را تکذیب کردند، از این رو خدا آنان را نابود کرد. آیا آنها اگر آیات و دلایل را ببینند آن را تصدیق می‌کنند؟ نه هرگز. ابوحیان گفته است: این استفهام انکاری است و آن را بعید می‌داند؛ یعنی اینان از مشرکینی که از پیامبران خود دلایل می‌طلبیدند، نافرمان‌تر و گردنکش‌ترند، پس اگر خواسته‌هایشان را برآورده کنیم از آنان گمراه‌تر می‌شوند و مستحق عذاب و نابودی می‌گردند. اما خدا چون می‌داند که از نسل آنها

۱ـ آلوسی ۹/۱۷.
۲ـ التسهیل ۲۳/۳.

افرادی باایمان پیدا می‌شوند، حکم به بقای آنان کرده است.[1] ﴿و ما أرسلنا قبلك إلا رجالا نوحي إليهم﴾ ای محمد! ما قبل از تو جز از میان بشر پیامبری را نفرستاده‌ایم؛ بشر را فرستادیم نه فرشته، پس این مشرکان چگونه رسالت تو را انکار می‌کنند و می‌گویند: این جز انسانی همانند شما چیزی نیست؟ ﴿فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لاتعلمون﴾ ای مردم مکه! اگر نمی‌دانید، از دانشمندان آگاه به تورات و انجیل بپرسید که پیامبرانی که نزد آنها آمدند انسان بودند یا فرشته؟ ﴿و ما جعلناهم جسداً لايأكلون الطعام﴾ پیامبران را مانند فرشتگان اجسادی بدون خوراک و نوشیدن قرار نداده‌ایم، بلکه آنها مانند سایر انسان‌ها می‌خورند و می‌نوشند و می‌خوابند و خواهند مرد. ﴿و ما كانوا خالدين﴾ در دنیا زندگی جاودانه و بدون مرگ نداشتند. ﴿ثم صدقناهم الوعد فأنجيناهم و من نشاء﴾ سپس وعده‌ی پیروزی آنان و نابودی تکذیب کنندگان و نجات دادن آنان و پیروانشان را محقق ساختیم. ﴿و أهلكنا المسرفين﴾ و تکذیب‌کنندگان پیامبر و تجاوزگران از حدود و گمراهی را نابود کردیم. بدین ترتیب مردم مکه را می‌ترساند. ﴿لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم﴾ لام برای قسم است. یعنی قسم به خدا ای جماعت عرب! کتابی بزرگ و پرافتخار و بی‌نظیر را بر شما نازل کرده‌ایم و در آن شرف و عزت شما مقرر است؛ زیرا به زبان شما آمده است. ﴿أفلا تعقلون﴾ آیا این نعمت را درک نمی‌کنید و آیا بـه آنـچه مـحمد ﷺ برایتان آورده است، ایمان نمی‌آورید؟ ﴿و كم قصمنا من قرية كانت ظالمة﴾ بسی از اهل قری را که به آیات خدا کافر بودند و پیامبران را تکذیب مـی‌کردند، نابود و ریشه‌کن کردیم. ﴿و أنشأنا بعدهم قوما آخرين﴾ و بعد از آنان ملتی دیگر خلق کردیم. ﴿فلما أحسوا بأسنا إذا هم منها يركضون﴾ وقتی که با چشم خود عذاب ما را مشاهده کردند و از نزول آن یقین حاصل نمودند، در آن هنگام به سرعت فرار کردند. ابوحیان گفته است: وقتی که

۱ـ البحر ۶/ ۲۹۸.

مقدمه‌ی عذاب را دریافتند، بر چهارپایان خود سوار شده و شکست خوردند و پا به فرار نهادند.[۱] ﴿لاترکضوا و ارجعوا إلی ما أترفتم فیه﴾ ملائک با ریشخند به آنها می‌گویند: از نزول عذاب فرار نکنید، به میان نعمت و شادی و رفاه زندگی که داشتید برگردید. ﴿و مساکنکم﴾ و به محله‌های زندگیتان برگردید. ﴿لعلکم تسألون﴾ شاید درباره‌ی ماجرایتان و آنچه به سرتان آمده است از شما سؤال شود! تمام این موارد تمسخر و سرزنش است. ﴿قالوا یا ویلنا إنا کنا ظالمین﴾ گفتند: وای به حالمان! نابود شدیم، دمار از روزگارمان درآمد، ما با شریک و انباز قرار دادن برای خدا و تکذیب پیامبران ستمکار بوده‌ایم، پس به گناه خود اعتراف کردند و وقتی پشیمان شدند که کار از کار گذشته بود و سودی برای آنان نداشت. ﴿فما زالت تلك دعواهم﴾ هنوز هم همان کلمات و گفته‌ها را تکرار می‌کنند و آن را به زبان می‌آورند. ﴿حتی جعلناهم حصیدا خامدین﴾ تا زمانی که آنان را با عذاب نابود کردیم و آنها را به مانند گیاه درو شده بی‌جان کردیم، و بسان مزرعه‌ی درو شده درآوردیم. ﴿و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لاعبین﴾ آسمان و زمین و آنچه را که در بین آن دو قرار دارد بی‌هدف و بیهوده خلق نکرده‌ایم، بلکه آنها را دلیل بر قدرت و یگانگی خود قرار داده‌ایم تا انسان پند و عبرت بگیرد و با مشاهده‌ی خلق بر وجود خالق مدبّر و آگاه استدلال کند. ﴿لو أردنا أن نتخذ لهوا﴾ ابن‌عباس گفته است: بدین‌ترتیب به رد گفته‌ی افرادی پرداخته است که می‌گفتند: خدا اولاد انتخاب کرده است. یعنی: اگر می‌خواستیم چیزی برای سرگرمی اتخاذ کنیم، از قبیل زن و فرزند، ﴿لاتخذنا من لدنا﴾ آن را از حوریان بهشتی و یا فرشتگان برمی‌گرفتیم که در نزد ما قرار دارند. ﴿إن کنا فاعلین﴾ اگر می‌خواستیم چنان عملی انجام دهیم، آن را از آنچه که در اختیار ما قرار دارد و شایسته‌ی مقام والای ما می‌باشد، اتخاذ می‌کردیم، اما چون با

۱ـ البحر ۶/۳۰۲.

حکمت ما منافات دارد آن را انجام ندادیم. ﴿بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه﴾ بلکه حق واضح و آشکار را به جان باطل متزلزل و لرزان می‌اندازیم تا آن را متلاشی و نابود کند. ﴿فإذا هو زاهق﴾ پس نابود و تلف می‌شود. ﴿و لکم الویل مما تصفون﴾ ای گروه کفار! از این‌که خدا را به چیزی ناشایست از قبیل داشتن زن و فرزند توصیف می‌نمایید، آزار و نابودی را از آن خود می‌کنید. ﴿و له من فی السموات و الأرض﴾ مالکیت جمیع مخلوقات از آن خدا می‌باشد و به میل خود در آن دخل و تصرف می‌کند، پس چگونه می‌توان عبد و مخلوق را شریک او قرار داد؟ ﴿و من عنده لایستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون﴾ و فرشته‌های مورد پرستش شما، در عبادت و بندگی خدا، تکبر و سستی و بی‌میلی از خود نشان نمی‌دهند. ﴿یسبحون اللیل و النهار لایفترون﴾ آنها مدام در عبادتند و خدا را از آنچه که شایسته‌ی او نیست منزّه می‌دانند و شب و روز را در نماز و ذکر خدا سپری کرده و ضعف و سستی و کوتاهی از خود بروز نمی‌دهند. ﴿أم اتخذوا آلهة من الأرض هم ینشرون﴾ بعد از این‌که دلایل یگانگی خود را ذکر کرد و بیان نمود که تمام موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند، به او تعلق دارند و فرشتگان مقرب مدام در خدمت و اطاعت او هستند، به توبیخ و ذم مشرکین پرداخت و آنها را سفیه و نادان معرفی کرد. حرف «ام» منقطع و به معنی بل می‌باشد و همزه‌ی آن برای تعجب و انکار آمده است. پس معنی آن چنین است: آیا آن مشرکان برای خود در زمین خدایانی برگرفته‌اند که توانایی زنده کردن مردگان را دارند؟ نه، هرگز بلکه آنها خدایانی کر و کور برگرفته‌اند که فاقد قدرتند و توانایی انجام دادن هیچ چیز را ندارند، پس در حقیقت خدا نیستند؛ زیرا از جمله صفات خدا توانایی زنده کردن و مرگ دادن است. ﴿لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا﴾ این برهانی است بر یگانگی خدای متعال. یعنی اگر در عالم وجود غیر از خدا، خدایانی موجود باشند، نظام عالم به هم می‌خورد؛ زیرا در چنان صورتی در بین خدایان در زمینه‌ی خلق و ایجاد و اداره کردن اختلاف و کشمکش پیدا

می‌شد.[1] مگر نمی‌بینی که در یک شهر دو پادشاه وجود ندارد و در یک اداره دو رئیس قرار ندارد؟ ﴿فسبحان الله رب العرش عما یصفون﴾ خدای خالق و یکتا و سازنده‌ی عرش، از آنچه نادانان و مشرکان در وصفش می‌آورند، از قبیل زن و فرزند، دور و منزه است. ﴿لا یسأل عما یفعل و هم یسألون﴾ از خداوند درباره‌ی اعمالش سؤال نمی‌شود؛ زیرا همو مالک همه چیز است و مالک به میل خود در ملکش تصرف می‌کند. و چون حکیم و آگاه است پس تمام اعمالش بر اساس حکمت جاری است. اما آنها در مورد اعمالشان مورد سؤال قرار می‌گیرند؛ چون آنها بندگان خدا می‌باشند. ﴿أم اتخذوا من دونه آلهة﴾ به منظور عظیم نشان دادن گناه شرک و مبالغه در توبیخ، انکار را تکرار کرده است. یعنی آیا آنها غیر از الله خدایانی شایسته‌ی پرستش و تعظیم برگرفته‌اند؟ ﴿قل هاتوا برهانکم﴾ ای محمد! به مشرکین بگو: برای اثبات گفته‌های خود دلیل و برهان ارائه دهند. ﴿هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی﴾ این قرآن که من آورده‌ام و نیز کتاب‌هایی که قبل از من نازل شده‌اند از قبیل تورات و انجیل، حاوی مطالبی نیستند که مقتضی شریک آوردن برای خدا باشد. پس این گفته در کدام کتاب آمده است؟ در قرآن یا در دیگر کتب نازل شده بر پیامبران؟! بنابراین وجود خدایان مزعوم شما نه بر عقل مبتنی است و نه بر نقل. بلکه کتاب‌های پیشین که از جانب خدا نازل شده‌اند عموماً بر منزه بودن خدا از داشتن شریک و انباز گواهند. ﴿بل أکثرهم لایعلمون الحق فهم معرضون﴾ بلکه اکثر مشرکین، یگانگی و یکتایی خدا را درک نکرده و از به‌کار بردن خرد و اندیشه در دلایل ایمان روگردانند.

۱ـ مفسران گفته‌اند: این آیه بیانگر «تمانع» است که اصولیان آن را آورده‌اند: به این معنی اگر دو خدا را فرض کنیم که یکی از آن دو چیزی اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد، در این صورت یا قصد هر دو عملی می‌شود که این در واقع اجتماع دو نقیض و محال است. و یا منظور یکی عملی می‌شود و قصد دیگری نادیده گرفته می‌شود، و در این صورت آن که قصدش عملی شده است، خدا می‌باشد و دومی ناتوان است و صلاحیت خدا بودن را ندارد.

نکات بلاغی: ۱ـ نکره آوردن کلمه‌ی «غفلت» در ﴿**و هم فی غفلة**﴾ برای تعظیم و تفخیم است.

۲ـ ﴿**السمیع العلیم**﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۳ـ ﴿**بل قالوا أضغاث أحلام بل افتراه بل هو شاعر**﴾ متضمن «اضراب ترقی» است؛ چرا که آنها در توصیف قرآن دچار آشفتگی و سرگردانی شده و این نشان‌دهنده‌ی متحیر بودن آنها در ناروا نشان دادن حق است. پس گفته‌ی دوم آنها از گفته‌ی اولشان فاسدتر و سومی از دومی فاسدتر می‌باشد.

۴ـ ﴿**أفلا تعقلون**﴾ شامل انکار توبیخی است.

۵ـ ﴿**حصیدا خامدین**﴾ متضمن تشبیه بلیغ است. یعنی آنان را به صورت مزرعه‌ای درو شده و آتش خاموش گشته درمی‌آوردیم.

٦ـ ﴿**بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه**﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلی است. حق به جسمی سخت و باطل به چیزی نرم و سست تشبیه شده‌اند، و لفظ قذف برای غلبه‌ی حق بر باطل به طریق تمثیل، استعاره شده است. پس انگار جسمی سخت بر مغز و دماغ باطل کوبیده شده و آن را شکافته است. و در این تشبیه در رابطه با نابود شدن باطل مبالغه شده است.

۷ـ ﴿**لایسأل عما یفعل و هم یسألون**﴾ شامل طباق سلب است.

۸ـ در ﴿**قل هاتوا برهانکم**﴾ ساکت کردن و دهان بستن خصم مقرر است.

فواید: در مورد فرشته‌ها از کعب سؤال شد که چگونه شب و روز بدون وقفه تسبیح‌گو می‌باشند؟ مگر کاری دیگر ندارند؟ مگر احتیاجی ندارند که آن را برطرف نمایند؟ در جواب گفت: تسبیح برای آنان مانند نفس کشیدن برای شما می‌باشد. مگر تو غذا نمی‌خوری و آب نمی‌نوشی و نشست و برخاست و آمد و شد نداری؟ در حالی که نفس می‌کشی؟ تسبیح برای ملائک نیز چنین است.[1]

۱ـ زاد المسیر ۵/ ۳۴۵.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَ هُم مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ وَ مَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِن دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾ وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿۳۲﴾ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾ وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿۳۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۳۵﴾ وَ إِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُم بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۳۶﴾ خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿۳۷﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۳۹﴾ بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۴۰﴾ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۴۱﴾ قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُعْرِضُونَ ﴿۴۲﴾ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ ﴿۴۳﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۴۴﴾ قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿۴۵﴾ وَ لَئِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۴۶﴾ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ

كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُم مِنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَ هٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ ﴿٥٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احوال مشرکین را بیان کرد و بر یگانگی خود و باطل بودن خدایان دلیل و برهان اقامه کرد، در اینجا یادآور شده است که دعوت تمام پیامبران پیرامون توحید و یگانگی خدا دور می‌زند. سپس دلایل دیگری را که در عالم شگفت‌انگیز هستی وجود دارند بر قدرت و یگانگی خود یادآور می‌شود.

معنی لغات: ﴿رتقا﴾ رتق به معنی به هم آمدن و چسبیدن است، به عکس فتق. رتقت الشيء؛ یعنی آن را التیام بخشیدم. ورتقاء یعنی زنی که فرجش مسدود و به هم آمده است. ﴿تمید﴾ حرکت می‌کند و دچار لرزه و تکان می‌شود. ﴿فجاجا﴾ جمع فجج به معنی مسلک و راه فراخ است. ﴿یسبَحون﴾ به سرعت در جریان هستند و مانند شناگر در حرکتند. ﴿فتبهتهم﴾ آنها را مات و مدهوش و متحیر می‌سازد. جوهری گفته است: بهَته بهتاً یعنی آن را ناگهانی برگرفت. و فراء گفته است: بهته یعنی او را متحیر گردانید.[1] ﴿یکلؤکم﴾ شما را حفظ و حراست می‌کند.

سبب نزول: پیامبرﷺ از کنار ابوسفیان و ابوجهل می‌گذشت که با هم صحبت می‌کردند، وقتی ابوجهل پیامبرﷺ را دید، خندید و به ابوسفیان گفت: ببین، این هم پیامبر بنی عبد مناف!! ابوسفیان برآشفت و گفت: دوست نداری از بنی عبد مناف

۱ـ قرطبی ۱۱/۲۹۰.

پیامبری بیاید؟! پیامبر ﷺ برگشت و به ابوجهل گفت: می‌بینم تو دست برنمی‌داری تا به سرنوشتی گرفتار آیی که عمویت، «ولیدبن مغیره» بدان گرفتار شد. آنگاه آیه‌ی ﴿و إذا رآك الذين كفروا إن يتخذونك إلّا هزوا ...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول﴾ قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم. ﴿إلا نوحي إليه أنه لا إله إلا أنا﴾ مگر این‌که به او وحی کرده‌ایم که جز الله معبودی به حق نیست. ﴿فاعبدون﴾ ای بندگان! مرا به تنهایی پرستش کنید و عبادت را به من اختصاص داده و برایم شریک قرار ندهید. ﴿و قالوا اتخذ الرحمن ولدا﴾ مشرکان گفته‌اند: خدای رحمان از میان فرشتگان فرزند اختیار کرده است. مفسران گفته‌اند: گویندگان این گفته طایفه‌ای از خزاعه بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند. ﴿سبحانه﴾ پاک و منزه است او از گفته‌ی ظالمان. ﴿بل عباد مكرمون﴾ بلکه آنها بندگانی تسبیح گویند که خدا آنها را برگزیده است و در نزد خدا احترام و منزلتی والا و موقعیت و مقامی ارزنده دارند و در اطاعت و عبادت و فروتنی به بالاترین مقام رسیده‌اند. ﴿لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون﴾ قبل از این‌که خدا چیزی بگوید آنها لب به سخن نمی‌گشایند و بندگانی مؤدب هستند و فرمان و دستورات او را انجام می‌دهند. و در هیچ زمینه‌ای از فرمان خدای خود سر برنمی‌تابند. ﴿يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم﴾ آگاهی خدای متعال بر آنان احاطه دارد و هیچ چیز آنان بر او پوشیده نیست. ﴿و لا يشفعون إلا لمن ارتضى﴾ در روز «رستاخیز» برای کسی شفاعت نمی‌کنند جز کسی که خدا از او راضی و اهل ایمان باشد. همان‌طور که ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از گویندگان «لا إله إلا الله». ﴿و هم من خشيته مشفقون﴾ آنها از خوف و بیم خدا ترسان و هراسانند؛ زیرا از عظمت خدا آگاهند. حسن گفته است: از بیم عذاب خدا به خود می‌لرزند. ﴿و من يقل منهم إني إله من دونه﴾

۱ـ روح المعانی ۱۶/ ۴۸.

هر یک از ملایک بگوید من خدایم و با «الله» باید پرستش شوم، **﴿فذلك نجزيه جهنم﴾** عقوبت و کیفرش جهنم است. مفسران گفته‌اند: این بیان بر مبنای تهدید و فرض قرار دارد؛ چون این شرط است و وقوع شرط لازم نیست و ملائک معصومند. **﴿كذلك نجزي الظالمين﴾** بسان این کیفر و عقوبت سخت، هر ظالم و تجاوزگر از حدود مقرر از جانب خدا را کیفر می‌دهیم. **﴿أولم يرالذين كفروا أن السموات و الأرض كانتا رتقا ففتقناهما﴾** استفهام، توبیخ است برای آنکه ادعا می‌کند خدایانی با الله موجودند و نیز رد کلام بت‌پرستان است. یعنی: مگر آن منکران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین یکی و به هم چسبیده بودند، آنگاه خدا آن دو را از هم باز کرد. و آسمان را به جای فعلی بلند کرد و زمین را همان‌طور که هست مستقر نمود؟ حسن و قتاده گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین به هم وصل و چسبیده بودند و خدا به وسیله‌ی هوا آنها را از هم جدا ساخت.[1] و ابن‌عباس گفته است: آسمان‌ها مسدود بودند و باران از آن ریزش نمی‌کرد. و زمین سفت بود و گیاهی در آن نمی‌روئید. آنگاه آسمان به وسیله‌ی باران و زمین به وسیله‌ی رستن نبات باز شد.[2] **﴿و جعلنا من الماء كل شيء حى﴾** و آب را منشأ هر موجود زنده و سبب حیات قرار دادیم. بدون آب انسان و حیوان و نبات زنده نمی‌ماند. **﴿أفلا يؤمنون﴾** آیا قدرت خدا را تصدیق نمی‌کنید؟ **﴿و جعلنا فى الأرض رواسي أن تميد بهم﴾** بر روی زمین کوه‌ها را ثابت قرار دادیم، تا زمین نجنبد و آشفته و مضطرب نگردد و در نتیجه آنها بر آن قرار گیرند. **﴿و جعلنا فيها فجاجا سبلا لعلهم يهتدون﴾** در این کوه‌ها عبورگاه و راه‌های فراخ قرار داده‌ایم که با پیش‌گرفتن آن در سفرها به مقصد خود می‌رسند. ابن‌کثیر گفته است: همان‌طور که در روی زمین نیز مشاهده می‌شود، در دل کوه‌ها دره و شکاف را ایجاد کرده است و برای رفتن از محلی به محلی دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر از آن

۱ـ قرطبی ۲۸۳/۱۱.

۲ـ زاد المسیر ۳۴۸/۵.

استفاده می‌شود؛ چون کوه حایل و مانع بین مناطق و اماکن است و دو منطقه را از هم جدا می‌سازد، لذا خدا در دل آن دره و شکاف قرار داده است تا مردم از آن عبور کنند.[۱] **﴿و جعلنا السمآء سقفا محفوظا﴾** و آسمان را به صورت سقف زمین قرار داده و آن را از سقوط و فرو افتادن محفوظ کرده است. ابن‌عباس گفته است: به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین مصون مانده است. **﴿و هم عن آیاتها معرضون﴾** کفار از آیات و دلایل دال بر وجود صانع از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و سایر دلایل رو گردانند و از آنها پند نمی‌گیرند و درباره‌ی ابداعات دست خدا نمی‌اندیشند و در آفرینش شگفت‌انگیز جهان هستی که دال بر حکمت کامل و قدرت نمایان خدا است، تفکر نمی‌کنند. قرطبی گفته است: خدای متعال روشن کرده است که مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آسمان‌ها و آیاتش، از قبیل شب و روز و خورشید و ماه و افلاک و بادها و آنچه که متضمن قدرت نمایان خدا است، غافل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌اندیشیدند و عبرت می‌گرفتند، درمی‌یافتند و می‌دانستند که صانعی قادر و توانا و یگانه دارند و محال است شریک و انباز داشته باشد.[۲] **﴿و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر﴾** خدای متعال با قدرت بی‌پایان خود، زندگی را متنوع کرده و در آن شب و روز قرار داده است، این یکی تاریکی و آرامش و آن یکی روشنایی و انس به همراه دارد، گاهی این یکی بلند می‌شود و زمانی کوتاه می‌گردد و بالعکس. و خورشید و ماه را به عنوان دو دلیل عظیم و دال بر یگانگی خود قرار داده است. **﴿کل فی فلك یسبحون﴾** یکایک آفتاب و ماه و ستارگان و کواکب و شب و روز به سرعت و بسان شناگر در آب در حرکت و جریانند. **﴿و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد﴾** ای محمد! هیچ انسانی را قبل از تو در دنیا ابدی و جاویدان و پایدار قرار نداده‌ایم. **﴿أفئن مت فهم الخالدون﴾** آیا اگر تو بمیری آنها بعد از تو برای همیشه در این

۱ـ مختصر ۵۰۷/۲.　۲ـ قرطبی ۲۸۵/۱۱.

دنیا خواهند ماند؟ نه، هرگز چنان نخواهند بود، بلکه همه به دیار فنا و نیستی راهی می‌شوند. مفسران گفته‌اند: بدین ترتیب گفته‌ی مشرکین را رد کرده است که می‌گفتند: ﴿شاعر نتربص به ریب المنون﴾. پس خدا اعلام کرد که پیامبران پیشین مردند و خدا دین خود را پیروز گرداند و فراگیر کرد، پس دین و شریعت تو را نیز حفظ و حمایت می‌کنیم. ﴿کل نفس ذائقة الموت﴾ تمام مخلوقات فناپذیرند و نابود می‌شوند و جز خدای زنده و پایدار احدی نخواهد ماند. ﴿و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة﴾ به وسیله‌ی مصایب و نعمت‌ها شما را در بوته‌ی آزمایش قرار می‌دهیم، تا معلوم شود سپاسگزار و ناسپاس کدام است و صبور و شکیبا و نومید و بی تحمل کیست؟ ابن‌عباس گفته است: یعنی به وسیله‌ی سختی و رفاه شما را آزمایش می‌کنیم و به وسیله‌ی سلامت و بیماری، و ثروتمندی و بی‌نوایی، و حلال و حرام، و طاعت و نافرمانی، و هدایت و گمراهی، شما را «در دنیا» آزمایش می‌کنیم.[1] و ابن زید گفته است: یعنی شما را به وسیله‌ی چیزهایی که به آنها علاقمند هستید، آزمایش می‌کنیم تا ببینیم چگونه سپاسگزارید، و نیز به وسیله‌ی اموری که از آنها تنفّر دارید، شما را آزمایش می‌کنیم، تا صبر و تحملتان معلوم گردد.[2] ﴿و إلینا ترجعون﴾ سرانجام نزد ما برمی‌گردید و در مورد اعمالتان کیفر یا پاداش می‌یابید. ﴿و إذا رآك الذین کفروا إن یتخذونك إلاهزوا﴾ وقتی کفار قریش، امثال ابوجهل و دار و دسته‌اش، تو را می‌بینند، با ریشخند و تمسخر با تو برخورد کرده و می‌گویند: ﴿أهذا الذی یذکر آلهتکم﴾ استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی آیا همین است که به خدایان شما ناسزا می‌گوید و شما را سفیه و بی‌خرد توصیف می‌کند؟ ﴿و هم بذکر الرحمن هم کافرون﴾ در حالی که آنها به خدا کافرند و با وجود این پیامبر ﷺ را مسخره می‌کنند. قرطبی گفته است: مشرکان در حالی که خدای رحمان را انکار می‌کردند، خود از

۱ـ مختصر ۲/۵۰۸.

۲ـ ابن جوزی ۵/۳۵۰.

کسی عیب و ایراد می‌گرفتند که بت‌های آنان را انکار می‌کرد. و معلوم است چنین پنداری اوج نادانی است.[1] ﴿خلق الإنسان من عجل﴾ انسان از عجله و شتاب ساخته شده و عجول آفریده شده است. عجله دارد که بسی از اشیاء زودتر از زمان مقرر واقع شوند، هر چند که زیان‌آور هم باشند. ابن‌کثیر گفته است: حکمت این‌که در اینجا عجول بودن انسان را یادآور شده است این است: بعد از این‌که از مسخره‌کنندگان پیامبر ﷺ بحث به میان آورد، سرعت انتقام از آنان در اذهان به وجود می‌آید، همان چیزی که آنها بارها خواستار تسریع آن شده بودند، از این‌رو گفته است: ﴿سأوريكم آياتي فلا تستعجلون﴾ انتقام و قدرت خود را بر نافرمان و عاصی نشان خواهم داد، پس عجله و شتاب نکنید که فرمان ما قبل از موقعش تحقق یابد. ﴿و يقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين﴾ مشرکین با تمسخر و استهزا می‌گویند: ای گروه مؤمنان! اگر راست می‌گویید کی این عذاب ما را فرا می‌گیرد که محمد ما را به آن تهدید می‌کند؟ خدا می‌فرماید: ﴿لو يعلم الذين كفروا حين لايكفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم﴾ اگر کافران درد و رنج شدید عذاب را درمی‌یافتند آنگاه که از تمام جهات آنان را فراگرفته است و قدرت دفع آن را از صورت و پشت خود ندارند، هرگز برای تحقق وعید و تهدید عجله به خرج نمی‌دادند. در البحر آمده است: جواب «لو» محذوف است؛ زیرا وعید را بلیغتر و هولناکتر نشان می‌دهد، و زمخشری آن را چنین تقدیر کرده است: هر چند که در زمینه‌ی کفر و استهزا به آن درجه از عناد و لجاجت رسیده بودند، اما به سبب جهل و نادانی، عذاب را دست کم گرفته بودند، به همین سبب عجله‌ی تحقق آن را داشتند.[2] ﴿ولا هم ينصرون﴾ احدی نیست که عذاب را از آنان برطرف کند. ﴿بل تأتيهم بغتة فتبهتهم﴾ بلکه روز قیامت ناگهان فرا می‌رسد و آنها را وحشت‌زده و متحیر می‌کند. ﴿فلا يستطيعون ردها و لا هم ينظرون﴾

۱ـ قرطبی ۲۸۸/۱۱.

۲ـ البحر ۳۱۳/۶.

نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند، و مهلت داده نمی‌شوند تا توبه کنند و عذری بیاورند. ﴿و لقد استهزئ برسل من قبلك﴾ خاطر پیامبرﷺ را در مورد استهزای مشرکین تسلی داده است. یعنی به خدا قسم ای محمد! پیامبرانی بزرگوار قبل از تو مورد تمسخر و استهزا قرار گرفته‌اند پس تو دلخور مشو. ﴿فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون﴾ در کیفر عمل زشت مسخره‌کنندگان، بر آنان عذاب نازل شد. ابوحیان گفته است: خدا پیامبر را تسلی داده و از او دلجویی کرده است که پیامبرانِ قبل از او، از جانب ملت‌های خود مورد استهزا قرار گرفتند، و ثمره‌ی استهزای خود را چیدند، در دنیا نابود شدند و در آخرت کیفر یافتند و وضع این مسخره‌کنندگان نیز چنان است.[1] ﴿قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمن﴾ به آن استهزاکنندگان بگو: چه کسی شما را به طور شبانه روز از عقاب رحمان حفظ می‌کند؟ در صورتی که او بخواهد عذابش بر شما نازل شود، چه کسی عذاب و انتقام او را از شما دفع می‌کند؟ این، سؤال سرزنش و تذکر است، آنها را متذکر می‌شود که نعمت‌های خدا آنان را مغرور نکند. ﴿بل هم عن ذکر ربهم معرضون﴾ بلکه ستمکاران از کلام خدا و نصیحت‌هایش رویگردانند و در آن نمی‌اندیشند و از آن پند نمی‌گیرند. ﴿أم لهم آلهة تمنعهم من دوننا﴾ آیا غیر از ما خدایانی دارند که عذاب ما را از آنان دفع کنند؟ ﴿لا یستطیعون نصر أنفسهم﴾ آنها قدرت نصرت و یاری خود را ندارند. پس چگونه پرستندگان خود را یاری می‌دهند؟ ﴿ولا هم منا یصحبون﴾ این چنین خدایانی نمی‌توانند خود را از عذاب ما پناه بدهند؛ زیرا آنان در نهایت ضعف و ناتوانی قرار دارند. ابن‌عباس گفته است: «یصحبون» یعنی «یجأرون»؛ یعنی هیچ‌کس به آنها پناه نمی‌دهد؛ زیرا پناه‌دهنده هم شریک جرم آنان شده و به عذاب ما گرفتار می‌آید.[2] ﴿بل متعنا هؤلآء و آبائهم حتی طال علیهم العمر﴾ ما مشرکان و پدران آنان را به روزی و

۱ـ البحر ۶/۳۱۴.
۲ـ زاد المسیر ۵/۳۵۳.

حطام دنیا کامیاب کردیم و عمری را در ناز و نعمت سپری کردند و گمان بردند که آن وضع دوام دارد. از این رو مغرور شدند. ﴿أفلا یرون أنا نأتی الأرض ننقصها من أطرافها﴾ چرا نمی‌نگرند و پند نمی‌گیرند از این‌که ما به وسیله‌ی مؤمنان زمین‌های آنان را فتح می‌کنیم و روز به روز از محدوده‌ی قلمرو آنان می‌کاهیم و مسلمانان را بر آن مسلط می‌گردانیم. ﴿أفهم الغالبون﴾ استفهام به معنی سرزنش و انکار است. یعنی آیا با این حال آنها غالبند یا مغلوب، البته که آنها مغلوب و زیانمند و پستند. ﴿قل إنما أنذرکم بالوحی﴾ بگو: من با وحی خدا شما را می‌ترسانم و برحذر می‌دارم، من از جانب خودم چیزی به شما نمی‌گویم، بلکه خدا مرا «مبلّغ» قرار داده و شما را از عذاب آتش جهنم برحذر می‌دارم. ﴿و لا یسمع الصم الدعاء إذا ما ینذرون﴾ اما شما ای گروه مشرکین! از فرط نادانی و لجاجت خود مانند ناشنوایان هستید که سخن و اندرز را نمی‌شنوند و پند نمی‌گیرند و کوتاه نمی‌آیند. ﴿و لئن مستهم نفحة من عذاب ربك﴾ اگر لحظه‌ای عذاب خدا که از آن برحذر داشته شده‌اند، آنان را در برگیرد، ﴿لیقولن یا ویلنا إنا کنا ظالمین﴾ به گناه خود اعتراف کرده و خواهند گفت: وای به حال ما! با تکذیب پیامبران خدا به خود ستم کردیم. ﴿و نضع الموازین القسط لیوم القیامة﴾ در روز قیامت ترازوی عدالت را برای سنجش اعمال بندگان برقرار می‌داریم. ﴿فلا تظلم نفس شیئاً﴾ چیزی از احسان نیکوکار کاسته نمی‌شود و چیزی به گناه بدکار افزوده نمی‌گردد. ﴿و إن کان مثقال حبة من خردل أتینا بها﴾ اگر عمل انجام شده‌ی او به وزن یک خردل هم باشد، آن را به حساب آورده و حاضر می‌کنیم. ابوسعود گفته است: یعنی هر اندازه ناچیز و کم باشد؛ چون دانه‌ی خردل برای کوچکی مثال است.[1] ﴿و کفی بنا حاسبین﴾ بس است که خدا اعمال انسان را حساب کند و بر شمارد و بر مبنای آن جزا تعیین کند. خازن گفته است: غرض از

۱ـ ابوسعود ۳/ ۱۲۴.

آن برحذر داشتن است؛ زیرا وقتی حسابرس به حدی آگاه باشد که چیزی را اشتباه نکند و به حدی توانا باشد که هیچ امری او را ناتوان و درمانده ننماید، شایسته است که انسان عاقل سخت از او بترسد و برحذر باشد.[1] **﴿و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین﴾** به موسی و هارون تورات عطاکردیم که حق و باطل و هدایت وگمراهی را از هم جدا و متمایز می‌سازد و برای مؤمنان پرهیزگار روشنی و نور و سبب یادآوری است. **﴿الذین یخشون ربهم بالغیب﴾** مؤمنان راستین افرادی هستند که با این‌که خدا را ندیده‌اند از او می‌ترسند؛ چون به طریق نظر و استدلال دریافته‌اند که پروردگاری بزرگ و توانا دارند و در مقابل اعمالشان آنها راکیفر یا پاداش می‌دهد. از این رو هر چند او را ندیده‌اند از عقابش می‌ترسند و بیمناکند. **﴿و هم من الساعة مشفقون﴾** و نسبت به قیامت ترس و هراس دارند. **﴿و هذا ذکر مبارك أنزلناه﴾** و این قرآن عظیم برای اهل تذکر شامل یادآوری و برای اهل پند و اندرز متضمن پند است، و به زبان خودتان آن را نازل کرده و خیر و سعادتی فراوان را در بردارد. **﴿أفأنتم له منکرون﴾** ای جماعت عرب! در حالی که این قرآن بی‌اندازه روشن و متجلی است، آیا آن را انکار می‌کنید؟ کرخی گفته است: استفهام برای توبیخ است و اهل مکه مخاطبند؛ چون آنان سخنورند و مزایا و لطایف سخن را درک می‌کنند، و بلاغت قرآن را می‌فهمند به طوری که دیگران آن را نمی‌فهمند. در همان حال شرف و آوازه‌ی نیکشان در آن مقرر است، پس اگر دیگران قرآن را انکار کنند حق چنان اقتضا می‌کند که اهل مکه با آنان از در دشمنی درآیند.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿أولم یرالذین کفروا﴾** متضمن استفهام تعجب و انکار است.

۲ـ **﴿أرسلنا ... رسول﴾** متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ **﴿کانتا رتقاً ففتقناهما﴾** شامل طباق است.

۱ـ حاشیه‌ی جمل ۳/۱۳۱.

۴ـ نکره آوردن در ﴿و جعلنا من الماء کل شيء حی﴾ و ﴿و ما جعلنا لبشر﴾ برای تعمیم است.

۵ـ آمدنِ ﴿و هو الذی خلق اللیل و النهار﴾ بعد از ﴿و جعلنا من الماء﴾ متضمن التفات از متکلم به غایب است و هدف از آن جلب توجه بشر به سوی نعمت‌های گرانقدری که خدا آن را بر بندگانش ارزانی داده است، می‌باشد.

٦ـ ﴿و نبلوکم بالشر و الخیر﴾ متضمن طباق است.

۷ـ در ﴿خلق الإنسان من عجل﴾ مبالغه مقرر است. از بس که عجله می‌کند، انگار از عجله ساخته شده است. مانند گفته‌ی عرب درباره‌ی آنکه لهو لعب را پیشه می‌کند او را «لعب» گویند و درباره‌ی بعضی می‌گویند: «زنانشان لعبت و مردانشان سرمستند».

۸ـ ﴿لایسمع الصم الدعاء﴾ متضمن استعاره می‌باشد. صم را برای کفار به استعاره آورده است؛ زیرا آنها بسان حیواناتند که دعا را نمی‌شنوند و بانگ و خواندن مر آنان را سودی نیست.

۹ـ ﴿حبة من خردل﴾ کنایه از عمل است، هر چند که بی‌اندازه ناچیز هم باشد.

۱۰ـ در ﴿یهتدون، یسبحون، ینصرون﴾ سجع لطیف مقرر است.

یادآوری: از ابن‌عباس سؤال شد: آیا ابتدا روز خلق شد یا شب؟ در جواب گفت: آیا آسمان و زمین را ندیدید که مسدود بودند آیا در بین آن دو جز تاریکی چیزی بود؟ تا بدانید که اول شب بود، و قبل از روز شب قرار داشت.[1]

لطیفه: از ابن عمر روایت شده است که یک نفر نزدش آمد و درباره‌ی ﴿أنّ السموات و الأرض کانتا رتقا ففتقناها﴾ از او سؤال کرد، عبدالله به او گفت: برو از آن شیخ بپرس و سپس نزد من باز آی و به من بگو شیخ چه گفته است ـ منظورش ابن‌عباس بود ـ نزد

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۲/ ٥٠٦.

ابن‌عباس رفت و پرسید. ابن‌عباس گفت: آسمان مسدود بود، باران از آن نزول نمی‌کرد و زمین مسدود بود و گیاه در آن نمی‌رویید و هنگامی که ساکنان زمین آفریده شدند آسمان را با باران بازکرد و زمین را با رستن گیاه گشود. آن مرد نزد ابن عمر بازگشت و جریان را برایش تعریف کرد. ابن عمر گفت: سبحان‌الله! ابن‌عباس عجب جرأتی در تفسیر قرآن دارد. و اکنون می‌دانم که عالم است و بهره‌ای وافر از قرآن دارد.(۱)

※ ※ ※

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٥٤﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ ٱللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَل رَبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُم مِنَ ٱلشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَن فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ ٱنصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلَاماً عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

۱ـ همان مرجع و همان صفحه.

وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ ٱلصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ ٱلزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾ وَ لُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ ٱلْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾ وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ وَ نُوحاً إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ ٱلطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾ وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾ وَ لِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾ وَ مِنَ ٱلشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دلایل توحید و نبوت و معاد را یادآور شد، به دنبال آن قصه‌ی پیامبران را ذکر نمود و به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ ماجرا و مشکلات و آزمایش‌های بسی از آنان را یادآور شده است تا در شکیبایی و بردباری و تحمل اذیت و آزار در راه خدا به آنان تأسی نماید. و در رویارویی با مشرکین و دشمنان خدا، استوار و پابرجا باشد.

معنی لغات: ﴿رشده﴾ او را به طریق صلاح هدایت کرد. ﴿التماثیل﴾ جمع تمثال، به معنی تصویر ساخته شده و مشابه با یکی از مخلوقات خدا می‌باشد. **مثلت الشيء بالشيء**؛ یعنی این چیز را به آن چیز تشبیه کردم. ﴿جذاذا﴾ خورده‌ریزه، تراشه. جذ به

معنی قطع کردن و شکستن است. شاعر گفته است:

بــنو المــهلّب جــذّالله دابــرهم أمسوا رماداً فلا أصل و لاطـرف[1]

«خدا ریشه‌ی بنی مهلب را برکند، تبدیل به خاکستر شدند، نه اصلی از آنان ماند و نه فرعی».

﴿نکسوا﴾ نکس زیر و رو کردن چیزی. ﴿نافلة﴾ اضافه، زیادی. نفل نیز از آن آمده است؛ چون اضافه بر فرضی است که از جانب خدا مقرّر شده است. نوه را نافله گویند؛ چون اضافه بر فرزند است. ﴿الکرب﴾ اندوه و مشکل، سخت. ﴿نفشت﴾ نفش به معنی چریدن شبانه‌ی گلّه بدون چوپان است. گفته‌اند: نفشت باللیل و هملت بالنهار؛ یعنی بدون چوپان چرید.

تفسیر: ﴿و لقد آتینا إبراهیم رشده﴾ به خدا قسم! هدایت و صلاح و رهیابی به خیر دنیا و دین را به ابراهیم عطا کردیم. ﴿من قبل﴾ از همان عهد کودکی توفیق نظر و استدلال بر یگانگی خدای ذی‌الجلال را به او عطا کردیم. ﴿وکنا به عالمین﴾ می‌دانستیم شایسته‌ی فضل و پیامبری می‌باشد.[2] ﴿إذ قال لأبیه و قومه ما هذه التماثیل التی أنتم لها عاکفون﴾ بیان هدایتی است که در عهد صغر به ابراهیم عطا شده است. یعنی: وقتی به پدرش، آزر و قوم مشرکش گفت: این مجسمه‌ها که مدام آنها را می‌پرستید، چیست؟ و گفته‌ی ﴿ما هذه التماثیل﴾ بیانگر تحقیر و توهین است. و با وجود این‌که می‌دانست مشرکین از آنها تعظیم به عمل می‌آورند، آنها را تحقیر کرده و خود را به نادانی زده است. ﴿قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین﴾ در جواب گفتند: به تقلید از پیشینیان خود آنها را می‌پرستیم. ابن‌کثیر گفته است: جز عمل پدران گمراه خود دلیلی در دست نداشتند.[3] ﴿قال لقد کنتم أنتم و آباؤکم فی ضلال مبین﴾ ابراهیم﷣ گفت: با پرستش این بت‌ها معلوم و محقق شده است که هم

۱ـ البحر ۶/۳۱۸. ۲ـ البحر ۶/۳۱۸.

۳ـ مختصر ۲/۵۱۱.

شما و هم نیاکان شما آشکارا در اشتباه بودید؛ چون اینها جماداتی هستند که سود و زیانی را در بر ندارند و چیزی نمی‌شنوند. ﴿**قالوا أجئتنا بالحق أم أنت من اللاعبين**﴾ گفتند: آیا در این گفته جدی هستی یا ما را به بازیچه گرفته‌ای؟ و آیا سخنانت درست است یا شوخی؟ انکار او را بسی بزرگ و مهم تلقّی کرده و بسی بعید می‌دانستند که عبادتشان ضلال و گمراهی باشد. گفته‌ی او را شوخی می‌پنداشتند نه جدی. پس، از گفته‌ی آنان سربرتافت و اعلام نمود که در گفتارش جدی است و شوخی نمی‌کند. ﴿**قال بل ربكم رب السموات و الأرض الذی فطرهن**﴾ گفت: پروردگاری که شایسته‌ی پرستش می‌باشد همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آنها را خلق و ابداع کرده است، نه این بت‌های خیالی. ﴿**و أنا علی ذلكم من الشاهدين**﴾ با دلایل روشن و براهین قاطع، من بر یگانگی خدا گواهم، بسان شاهدی که برای اثبات ادعای خود شواهد و دلایل قاطع ارائه می‌دهد. ﴿**و تالله لأكيدن أصنامكم بعد أن تولوا مدبرين**﴾ به خدا قسم درباره‌ی بت‌هایتان حیله به‌کار می‌برم و بعد از رفتن شما به مراسم عید تلاش می‌کنم به آنها صدمه برسانم. مفسران گفته‌اند: آنها عید و مراسمی داشتند که هر ساله برای برگزاری آن بیرون رفته و در مکانی تجمع می‌کردند. آزر به ابراهیم گفت: اگر با ما بیایی و جشن ما را ببینی از دین ما شگفت‌زده می‌شوی!! ابراهیم با آنها بیرون رفت، بعد از این‌که کمی راه رفت، خود را به زمین انداخت و گفت: بیمارم، پایم درد می‌کند، او را گذاشتند و خود رفتند، آنگاه پشت سر آنها بانگ برداشت و گفت: «به خدا درباره‌ی بت‌هایتان به حیله متوسل می‌شوم». یک نفر آن را شنید و آن را در دل نگه داشت.[1] ﴿**فجعلهم جذاذا**﴾ به جان بت‌ها افتاد و آنها را خرد و له کرد. ﴿**إلا كبيراً لهم**﴾ جز بت بزرگ که آن را نشکست. مجاهد گفته است: بت بزرگ را رها کرد و تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود، به گردن آن آویخت تا

۱ـ تفسیر خازن ۳/ ۲۴۱.

بدین‌وسیله بر علیه آنان به استدلال و اعتراض بپردازد.[۱] ﴿**لعلهم إلیه یرجعون**﴾ شاید نزد بت برگردند و از او بپرسند چه کسی بت‌ها را شکسته است و بدین ترتیب عجز و ناتوانی‌اش برای آنها معلوم گردد و دلیل بر علیه آنها اقامه شود. ﴿**قالوا من فعل هذا بآلهتنا إنه لمن الظالمین**﴾ در کلام قسمتی محذوف است؛ یعنی وقتی از مراسم جشن برگشتند و خدایان خود را تماشا کردند و دیدند چه به سر آنها آورده‌اند، این عمل را زشت دانستند و آن را محکوم نمودند و با حالتی از توبیخ گفتند: هر کس این خدایان را شکسته است واقعاً سخت ظالم است. چگونه به خود جرأت داده است که چنین جنایت بزرگی را نسبت به خدایان ما مرتکب شود؟ ﴿**قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له إبراهیم**﴾ آنکه از ابراهیم شنید که می‌گفت: «به خدا قسم در مورد بت‌هایتان حیله‌ای به‌کار می‌برم» گفت: شنیدم جوانی به نام ابراهیم از آنها نام می‌برد و به آنها ناسزا می‌گفت و از آنها عیب و ایراد می‌گرفت. شاید همو خدایان را شکسته باشد! ﴿**قالوا فأتوا به علی أعین الناس**﴾ نمرود و اشراف قوم گفتند: ابراهیم را به میان مردم بیاورید تا او را ببینند. منظور این بود در ملاء عام و در حضور تمام مردم او را محاکمه کنند، تا کیفرش برای دیگران درس عبرت باشد. ﴿**لعلهم یشهدون**﴾ تا شاید در وقت کیفرش حاضر باشند و بدانند با او چگونه عمل می‌شود. ﴿**قالوا أأنت فعلت هذا بآلهتنا یا إبراهیم**﴾ گفتند: ای ابراهیم! تو این خدایان را شکسته‌ای؟ ﴿**قال بل فعله کبیرهم هذا**﴾ ابراهیم گفت: بلکه بت بزرگ این کار را کرده است؛ چون ناراضی است این کوچک‌ها را با او پرستش کنید، پس آنها را شکست. منظور سرزنش آنها و اقامه‌ی دلیل و حجت علیه آنها می‌باشد. از این جهت گفت: ﴿**فاسألوهم إن کانوا ینطقون**﴾ اگر می‌توانند به زبان آیند از این بت‌ها بپرسید که چه‌کسی آنها را خرد کرده است؟ قرطبی گفته است: کلام به صورت تعریض درآمده

۱ـ قرطبی ۲۹۸/۱۱.

است؛ چون مردم آنها را می‌پرستیدند و آنها را خدایان برگرفته بودند. همچنان که ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی را پرستش می‌کنید که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه آزاری را از تو دور می‌کند. لذا ابراهیم گفت: ﴿بل فعله کبیرهم هذا﴾ تا بگویند: آنها زبان ندارند و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد، آنگاه او هم بگوید: پس چرا آنها را پرستش می‌کنید. آنگاه دلیل از خود آنان بر آن اقامه شود؛ زیرا جایز است که با خصم مماشات و همراهی کرد و باطل او را به طور موقت صحیح فرض کرد سپس بر آن تاخت تا او خود به حق بازآید. این روش در مباحثات استدلال موفقیت‌آمیزتر است و بیشتر شبهه را برطرف می‌کند.(۱)
﴿فرجعوا إلی أنفسهم﴾ به عقل خود مراجعه کردند و قلباً به تفکر و اندیشیدن پرداختند. ﴿فقالوا إنکم أنتم الظالمون﴾ پس به خودشان گفتند: در پرستش چیزی که زبان گویا ندارد ستمکار هستید. ﴿ثم نکسوا علی رؤوسهم﴾ سپس به انکار و دشمنی رو آوردند. ﴿لقد علمت ما هؤلاء ینطقون﴾ و با لجاجت و سرسختی گفتند: ابراهیم! تو می‌دانی که این بت‌ها زبان ندارند و سخن نمی‌گویند و جواب نمی‌دهند، پس چگونه می‌گویی از آنها بپرسیم؟ بدین‌ترتیب آنها به ناتوانی خدایان خود اقرار کردند. در این موقع برای ابراهیم دلیل و انگیزه فراهم شد لذا سرزنش و توبیخ و سختگیری او شدت می‌یابد، ﴿قال أفتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئاً و لا یضرکم﴾ ابراهیم گفت: آیا جماداتی را پرستش می‌کنید که سود و زیانی ندارند؟ ﴿أفٍّ لکم و لما تعبدون من دون الله﴾ زشتی و پستی از آن شما و بت‌های مورد پرستش شما باد که غیر از خدا آنها را پرستش می‌کنید! ﴿أفلا تعقلون﴾ آیا از زشتی عمل خود سر درنمی‌آورید و آن را نمی‌فهمید؟ ﴿قالوا حرقوه و انصروا آلهتکم﴾ بعد از این‌که محکوم شدند و از دادن جواب ناتوان ماندند، به زور و آزار رو آوردند و گفتند: به انتقام و نصرت خدایانتان، ابراهیم را در آتش بسوزانید.

۱ـ قرطبی ۱۱/ ۳۰۰.

﴿إن کنتم فاعلین﴾ اگر واقعاً آنها را یاری و نصرت می‌دهید. ﴿قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی إبراهیم﴾ به آتش گفتیم: سرد و سالم باش بر ابراهیم! چنین عبارتی به منظور مبالغه آمده است. مفسران گفته‌اند: وقتی خواستند ابراهیم را آتش بزنند، مدت یک ماه هیزم را جمع‌آوری کردند، حتی اگر زنی بیمار می‌شد نذر می‌کرد در صورت بهبودی برای سوزاندن ابراهیم هیزم بیاورد. سپس هیزم را در چاله‌ای قرار دادند و آن را آتش زدند، آتش زبانه و حرارتی عظیم داشت. به طوری که اگر پرنده از بالای آن پرواز می‌کرد، پرو بالش از زبانه و حرارات آن می‌سوخت. آنگاه ابراهیم را بستند و در منجنیق نهادند و در آتش انداختند، در این هنگام جبرئیل آمد و گفت: طلب و احتیاجی داری؟ ابراهیم گفت: به تو احتیاجی ندارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا را بخواه. ابراهیم گفت: «همین که وضع مرا می‌داند مرا بس است». آنگاه خدا به آتش گفت: بر ابراهیم خنک و سالم باش،[1] آتش جز بندهای دست و پایش را نسوزاند. ابن‌عباس گفته است: اگر خدا کلمه‌ی «و سلاما» را نمی‌گفت: سردی آتش به ابراهیم صدمه می‌رساند.[2] ﴿و أرادوا به کیدا﴾ خواستند او را در آتش بسوزانند. ﴿فجعلناهم الأخسرین﴾ آنها را زیانمندترین انسان و بلکه زیانمندترین از هر زیانمند قرار دادیم؛ چون در مورد پیامبر خدا نیرنگ و توطئه به‌کار بردند، اما خدا نیرنگ آنها را به خود آنان برگرداند. ﴿و نجیناه و لوطا إلی الأرض التی بارکنا فیها للعالمین﴾ ابراهیم و برادرزاده‌اش، لوط را نجات دادیم؛ زیرا از عراق به شام مهاجرت کردند و به سوی شام حرکت نمودند که خدا برکت خود را در آن قرار داده است؛ زیرا دارای وفور نعمت و کثرت پیامبران و رودخانه‌ها و درختان است. ابن جوزی گفته است: برکت خدا عبارت است از این‌که اکثر پیامبران را در آنجا مبعوث کرده و دارای وفور نعمت و رودخانه‌ها می‌باشد. ﴿و وهبنا له إسحاق و یعقوب نافلة﴾ بعد از

۱ـ قرطبی ۳۰۳/۱۱.
۲ـ مختصر ۵۱۴/۲.

درخواست از خدایش، فرزندی به نام اسحاق به او عطا کردیم و علاوه بر او یعقوب را بدون درخواست به او عطا نمودیم. مفسران گفته‌اند: ابراهیم از خدا خواست که فرزندی به او عطا فرماید. خدا اسحاق را به او بخشید و یعقوب را اضافه بر درخواست او به ایشان عطا کرد؛ زیرا نوه صورت فرزند را دارد. ﴿و کلا جعلنا صالحین﴾ و تمام آنها یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب را اهل خیر و صلاح قرار دادیم. ﴿و جعلناهم أئمّة یهدون بأمرنا﴾ و آنان را پیشوای دیگران قرار دادیم که به فرمان خدا مردم را به دین حق راهنمایی می‌کردند. ﴿و أوحینا إلیهم فعل الخیرات﴾ و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام بدهند، تا علم و عمل را با هم جمع کنند. ﴿و إقام الصلاة و إیتاء الزکاة﴾ و از راه وحی دستور اقامه‌ی نماز و ادای زکات به آنها دادیم. از این رو آن دو را مخصوصاً یادآور شده است که نماز برترین عبادت بدنی و زکات بهترین عبادت مالی است. ﴿و کانوا لنا عابدین﴾ و در عبادت، توحید و اخلاص را مد نظر داشتند. ﴿و لوطا آتیناه حکما و علما﴾ و به لوط پیامبری و دانش و فهم استوار عطا کردیم. ابن‌کثیر گفته است: لوط به ابراهیم ایمان آورد و از او پیروی کرد. خدا فرموده است: ﴿فآمن له لوط و قال إنی مهاجر إلی ربی﴾ لوط به او ایمان آورد و گفت: من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم. آنگاه خدا حکمت و علم را به او عطا کرد و بر او وحی نازل کرد و او را به پیامبری مبعوث فرمود و او را به میان قوم «سدوم» ارسال نمود اما آنها او را تکذیب کردند و خدا آنان را نابود و ریشه‌کن کرد. خدا قصه‌ی آنها را در چندین جای قرآن برای ما بازگو فرموده است.(۱)

﴿و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث﴾ و او را از شر مردم روستایی نجات دادیم که مرتکب پلشتی لواط و راهزنی و غیره می‌شدند. ﴿إنهم کانوا قوم سوء فاسقین﴾

۱- مختصر ۲/۵۱۵.

آنها شرور و از خدا عاصی بودند. ﴿و أدخلناه فی رحمتنا إنه مـن الصـالحین﴾ و او را مشمول رحمت خود قرار دادیم؛ زیرا از بندگان صالح بود. ﴿و نوحا إذ نادی من قبل﴾ و قصه‌ی نوح را یادآور شو که قبل از این پیامبران، وقتی قومش او را تکذیب کردند از خدا خواست آنها را نابود کند و گفت: ﴿رب لاتذر علی الأرض من الکافرین دیـارا﴾. ﴿فاستجبنا له فنجیناه و أهله من الکرب العظیم﴾ دعایش را مستجاب کردیم، و او و مؤمنان همراهش را ـ در کشتی ـ از طوفان و غرق شدن در بلا و مصیبتی سخت که نفس را در سینه خفه می‌کرد، نجات دادیم. ﴿و نصرناه من القوم الذین کذبوا بآیاتنا﴾ و او را از شر قومش نجات دادیم که او را تکذیب می‌کردند و آنها را نابود و هلاک نمودیم. ﴿إنهم کانوا قوم سوء فأغرقناهم أجمعین﴾ آنها در زشتی فرو رفته بودند لذا عموم آنها را غرق کردیم و حتی یک نفر از آنان باقی نماند. ﴿و داود و سلیمـان إذ یحکمان فی الحرث﴾ و داستان داود و سلیمان را بازگوی وقتی که درباره‌ی کشت و زرع نظر می‌دادند و حکم می‌کردند. ﴿إذ نفشت فیه غنم القوم﴾ آنگاه که گله‌ی قوم شب هنگام در آن چریدند و آن را خراب کردند. ﴿و کنا لحکمهم شـاهدین﴾ و بـه حکـم هـر یک از آنـها آگـاه بـودیم. ﴿ففهمناها سلیمـان﴾ پس حکم مسأله را به سلیمان الهام کردیم. ﴿و کلا آتینا حکما و علما﴾ و به هر یک از داود و سلیمان در کنار نبوت، حکمت و دانشی وسیع عطا کردیم. مفسران گفته‌اند: دو نفر مرافعه را پیش داود آوردند. گله‌ی یکی از آنها شبانه به مزرعه‌ی دیگری ریخته و آن را از بین برده و چیزی از آن باقی نگذاشته بود. پس داود حکم کرد که صاحب کشتزار، گله را ببرد. آندو بیرون آمدند و سلیمان را جلو در دیدند. قضاوت پدرش را به او گفتند: سلیمان به پدر گفت: ای پیامبر خدا! اگر قضاوت را به گونه‌ای دیگر می‌کردی برای همه مناسب‌تر می‌شد. پدر گفت: چگونه؟ سلیمان گفت: صاحب گله زمین را ببرد و آن را بکارد و بذر بدهد تا کشتزار به همان وضع در آید که بود و صاحب کشتزار گله را ببرد و از شیر و پشم و ثمر آن استفاده کند، و وقتی کشت رویید، گله و زمین

به صاحبانشان داده شود. داود گفت: پسرم موفق شدی! آنگاه در بین آن دو چنان حکم داد. و معنی گفته‌ی خدا: ﴿**ففهمناها سلیمان**﴾ همین است. ﴿**و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر**﴾ کوه‌ها و پرندگان را با داود تسبیح‌گو قرار دادیم، به گونه‌ای که وقتی داود تسبیح می‌گفت آنها هم تسبیح می‌گفتند. ابن‌کثیر گفته است: از بس که داود در تلاوت صدای لطیف و خوبی داشت، در وقت تلاوت زبور، پرنده در هوا می‌ایستاد و او را در تسبیح همراهی می‌کرد و کوه‌ها با فروتنی و توبه‌کنان آن را باز می‌گفتند.[۱] از این رو جبال را قبل از طیر آورده است که تسخیر و تسبیح آن جالب‌تر و عجیب‌تر است و بیشتر جلب توجه می‌کند؛ چون کوه جماد است. ﴿**و کنا فاعلین**﴾ و ما قدرت چنان عملی را داشتیم. ﴿**و علمناه صنعة لبوس لکم**﴾ و با نرم کردن آهن ساخت زره را به داود آموختیم. قتاده گفته است: اولین انسانی که زره را ساخت داود بود. در ابتدا، زره از چند صفحه تشکیل می‌شد و داود اولین کسی بود که زره را بافت و به صورت حلقه درآورد.[۲] ﴿**لتحصنکم من بأسکم**﴾ تا در جنگ شما را از شر دشمن مصون بدارد. ﴿**فهل أنتم شاکرون**﴾ از این استفهام قصد امر شده است. یعنی در مقابل نعمت خدا او را سپاسگزار باشید. بعد از ذکر خصوصیات داودعليه السلام به ذکر اختصاصات پسرش، سلیمان پرداخت و فرمود: ﴿**و لسلیمان الریح عاصفة**﴾ و برای سلیمان تندباد را مسخر کردیم. ﴿**تجری بأمره إلی الأرض التی بارکنا فیها**﴾ به میل و اراده‌ی او به سرزمین پربرکت و پر درخت و دارای رودخانه و دارای میوه‌های فراوان که مسکن و مقر حکومتش نیز در آنجا قرار داشت، می‌رفت. ﴿**وکنا بکل شیء عالمین**﴾ و به تمام امور آگاه بودیم و جز به خاطر این‌که او را از حکمت آگاه کنیم، ملک و مکانت را به او عطا کردیم. ﴿**و من الشیاطین من یغوصون له**﴾ و برای سلیمان بعضی شیاطین را مسخر کردیم که در دریا به غواصی می‌پرداختند و در

۱ـ مختصر ۵۱۶/۲. ۲ـ قرطبی ۳۲۰/۱۱.

اعماق آب‌ها فرو رفته و برای سلیمان جواهر بیرون می‌آوردند. ﴿و یعملون عملا دون ذلك﴾ علاوه بر غواصی کارهای دیگر را از قبیل ساختن شهرها و قصور سر به فلک کشیده و اموری که از دایره‌ی قدرت انسان خارج است انجام می‌دادند. ﴿و کنا لهم حافظین﴾ آنان را از انحراف از فرمان خدا و خروج از طاعت وی مصون داشتیم.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿ثم نکسوا علی رءوسهم﴾ استعاره مکنون است؛ زیرا رویگردانی آنان از حق و روی آوردن آنان به باطل به واژگون شدن شخصی تشبیه شده است که سرش به زمین و پایش در هوا باشد.

۲ـ ﴿ینفعکم و یضرکم﴾ متضمن طباق است.

۳ـ ﴿کونی بردا﴾ متضمن مبالغه می‌باشد؛ چون منظور از مصدر اسم فاعل است؛ یعنی «باردة» یا «ذات برد».

۴ـ در ﴿فعل الخیرات و إقام الصلاة و أیتاء الزکاة﴾ خاص بر عام عطف شده است؛ زیرا نماز و زکات جزو افعال خیرند. و به خاطر بلندی منزلت و فضلشان مخصوصاً ذکر شده‌اند.

۵ـ ﴿و کلا آتینا حکما و علما﴾ متضمن احتراس است تا دفع توهم پایین آمدن مقام داود شده باشد.

٦ـ ﴿و أدخلناه فی رحمتنا﴾ شامل مجاز مرسل است؛ یعنی او را وارد بهشت کردیم؛ زیرا بهشت محل نزول رحمت است، پس علاقه عبارت است از «محلیت».

۷ـ در ﴿العابدین،الصابرین، الصالحین﴾ سجع غیرمتکلف آمده است.

یادآوری: خدای متعال در اینجا ﴿الریح﴾ را به ﴿عاصفة﴾ و در جای دیگر به ﴿رخاء﴾ موصوف کرده است. «عاصفة» یعنی تند و سخت و «رخاء» به معنی نرم است. در این مورد تعارضی متصور نیست؛ زیرا باد گاهی به صورت نسیم لطیف و گاهی تند و طوفانی می‌وزد؛ مانند تند باد، پس هر دو وصف در آن جمع می‌شوند.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَ أَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَ ذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَذَا ٱلْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ ٱلصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾ وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾ وَذَا ٱلنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَاتِ أَن لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ ٱلْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَاتَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنتَ خَيْرُ ٱلْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي ٱلْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾ وَ ٱلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ٱبْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿٩٣﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾ وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَايَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَ ٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَايَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُولٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَايَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَايَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ هٰذَا يَوْمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾ يَوْمَ نَطْوِي ٱلسَّمَاءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِن بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ فِي هٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ

إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿۱۰۸﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿۱۰۹﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۱۱۰﴾ وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۱۱﴾ قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال جمعی از پیامبران را یادآور شد و از «ابراهیم، نوح، لوط، داود و سلیمان» نام برد، و بعد از این‌که یادآور شد که بسی از آنها با ناملایمات و مصایب روبرو شدند، در اینجا داستان و آزمایش ایوب را بازگفته و آزمایش‌هایی را یادآور شده است که خدا از او به عمل آورد. به دنبال آن محنت یونس و زکریا و عیسی را خاطرنشان ساخته است، تا برای پیامبر ﷺ تسلی خاطر باشد و به آنان تأسی جوید.

معنی لغات: ﴿**ذاالنون**﴾ نون: ماهی بزرگ. ذاالنون لقب یونس بن متی می‌باشد که ماهی او را بلعید. ﴿**أحصنت**﴾ إحصان یعنی عفت و پاکدامنی. «رجل محصن» یعنی مرد پاکدامن و «أمرأة محصنة» یعنی زن پاکدامن. ﴿**رغباً و رهباً**﴾ رغب به معنی امید و رهب به معنی ترس است. ﴿**کفران**﴾ انکار، در اصل به معنی پوشش است؛ زیرا کفر نعمت خدا را می‌پوشاند و آن را انکار می‌کند. ﴿**حدب**﴾ بلندی و برآمدگی زمین، از «**حدبة الظهر**» آمده است که به معنی قوزکردن کمر می‌باشد. عنتره گفته است:

فما رعشت يداى ولا ازدهاني تـواتـرهم إليّ من الحـداب[1]

«از تجمع کردن و خم شدن آنها در مقابلم نه دستم لرزید و نه مغرور شدم».

۱ـ قرطبی ۱۱/۳۴۱.

﴿ینسلون﴾ با شتاب می‌روند. نسل الذئب یعنی گرگ با سرعت رفت. **﴿حصب﴾** آنچه آتش را به آن روشن می‌کنند از قبیل چوب و غیره. **﴿زفیر﴾** صدای تنفس بلند و تند. **﴿حسیسها﴾** صدایی که از حرکت اجسام به گوش می‌رسد. **﴿السجل﴾** ورقه؛ چون در آن مطلب ثبت می‌شود.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که وقتی آیه‌ی **﴿إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم﴾** نازل شد، این امر بر کفار قریش گران آمد و گفتند: «محمد» به خدایان ما ناسزا گفته است. نزد ابن زبعری آمدند و او را باخبر کردند. گفت: اگر نزد او بروم جوابش را می‌دهم، گفتند: چه چیزی می‌گویی؟ گفت: به او می‌گویم: مسیح که نصاری او را پرستش می‌کنند و عزیر که یهود او را می‌پرستند، نیز سوخت و چوب جهنم می‌باشند؟ قریش از گفته‌ی او در شگفت شدند، و پنداشتند محمد ﷺ محکوم می‌شود. آنگاه خدا آیه‌ی **﴿إن الذین سبقت لهم منّا الحسنی أولئك عنها مبعدون﴾** را نازل کرد.[۱]

تفسیر: **﴿و أیوب إذ نادی ربه﴾** قصه‌ی ایوب، پیامبر خدا را یادآور شو که با زاری و تضرع در پیشگاه خدایش التماس و دعا می‌کرد و می‌گفت: **﴿أنی مسنی الضر﴾** به بلا و مصیبت و سختی گرفتار شده‌ام. مفسران گفته‌اند: ایوب پیامبری از روم بود و دارای فرزندان و مال فراوان، خدا ثروتش را از او گرفت و بعد از آن فرزندانش مردند، اما ایوب دامن صبر و شکیبایی را رها نکرد، سپس بیماری و بلا جسمش را فرا گرفت، باز صبر را پیشه کرد. جمعی از بزرگان قومش از کنارش گذشتند و گفتند: این مصایب حتماً کیفر گناهی بس بزرگ است، در این موقع در پیشگاه خدا زاری و التماس را آغاز کرد و خدا مصیبتش را برطرف نمود. **﴿و أنت أرحم الراحمین﴾** از هر دلسوز و با مهری، با رحم‌تری،

۱ـ قرطبی ۳۲۷/۱۱.

پس به من رحم کن! و دعا را به صراحت نگفت ولی خود را به ضعف و ناتوانی و خدا را به مهربانی توصیف کرده است تا به او رحم کند. از حسن لطافت این‌که درخواست را به صراحت نگفته است. ﴿**فاستجبنا له**﴾ دعا و زاری او را اجابت کردیم. ﴿**فکشفنا ما به من ضر**﴾ بلا و مصیبتی که او را برگرفته بود برطرف کردیم. ﴿**و آتیناه أهله و مثلهم معهم**﴾ ابن‌مسعود گفته است: هفت پسر و هفت دختر داشت که همگی مردند، وقتی عافیت یافت آنها زنده شدند و زنش هفت پسر و هفت دختر دیگر نیز زایید؛[1] یعنی در دنیا خانواده‌اش را به او برگرداندیم و به تعداد اولاد و اتباعش فرزند به او عطا کردیم. ﴿**رحمة من عندنا**﴾ به خاطر مهر ما نسبت به او. ﴿**و ذکری للعابدین**﴾ و تا برای دیگر بندگان یادآوری باشد که در موقع مشکلات مانند او صبور باشند. قرطبی گفته است: یعنی برای بندگان یادآوری باشد؛ زیرا وقتی برای آنان بلایا و مصایب و صبر ایوب بازگو شود، آنها هم در موقع سختی دنیوی صبر را پیشه می‌کنند. همان‌طور که ایوب چنان کرد، ایوب بزرگترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود بود.[2] روایت شده است که ایوب هیجده سال را در مصیبت سپری کرد و همسرش روزی به او گفت: ای کاش در پیشگاه خدا دعا می‌کردی! ایوب به او گفت: چند سال را در ناز و نعمت به سر بردیم؟ گفت: هشتاد سال. ایوب گفت: من در پیشگاه خدا خجالت می‌کشم که دعا کنم؛ زیرا من به اندازه‌ی مدت رفاه و ناز و نعمت بلا ندیده‌ام.[3] ﴿**و إسماعیل و إدریس و ذاالکفل**﴾ برای قومت قصه‌ی اسماعیل بن ابراهیم و ادریس‌بن شیث و ذاالکفل را بازگوی. ﴿**کل من الصابرین**﴾ تمام آنها پیامبران اهل احسان و صبر بودند، در راه خدا تلاش کردند و در مقابل اذیت و آزاری که دیدند شکیبا بودند. ﴿**و أدخلناهم فی رحمتنا**﴾ در مقابل شکیبایی و صلاحشان،

۱ـ در این خبر از ابن مسعود نقل کرده و گفته است: آنها زنده شدند؛ زیرا هیچ‌کس بعد از مرگ به دنیا باز نمی‌گردد جز بر اثر معجزه‌ی مسیح، و صحیح این است که خدا به عوض آنها اولادی دیگر به او عطا کرده است.

۲ـ قرطبی ۳۲۷/۱۱. ۳ـ نسفی ۸۷/۳.

آنان را وارد بهشت، آن سرای پر از ناز و نعمت کردیم. ﴿إنهم من الصالحين﴾ آنها از جمله‌ی اهل فضیلت و صلاح بودند. ﴿و ذاالنون﴾ برای قومت قصه‌ی یونس را بازگوی که ماهی او را بلعید. نون یعنی ماهی بزرگ و یونس را «ذاالنون» گفته‌اند؛ چون او را بلعید. ﴿إذ ذهب مغاضبا﴾ آنگاه که از قومش عصبانی و ناراضی شد و از شهر خود خارج گردید؛ چون آنان را به ایمان می‌خواند، اما آنها کافر شدند، پس از آنها دلگیر و از آنجا خارج شد، از این رو خدا فرموده است: ﴿و لا تكن كصاحب الحوت﴾ درست نیست گفته شود: از خدا عصبانی بود. ابوحیان گفته است: باید گفته‌ی آنکه می‌گوید: از خدا عصبانی بود، پرت شود؛ زیرا با مقام نبوت جور در نمی‌آید و مناسب نیست.[۱] و رازی گفته است: درست نیست غضب و عصبانیت را به خدا نسبت داد؛ زیرا چنین صفتی از آن فردی است که نمی‌داند خدا مالک امر و نهی می‌باشد. و نادان نمی‌تواند مؤمن واقعی باشد تا چه رسد به اینکه بتواند به مقام نبوت و پیامبری برسد. و قهر و کینش در مورد قومش به خاطر خدا بود، و از کفر و کافر عصبانی و ناراضی بود.[۲] ﴿فظن أن لن نقدر عليه﴾ یونس گمان برد که کیفر و عقوبت را بر او سخت نمی‌گیریم و او را در مضیقه قرار نمی‌دهیم. همانگونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿و من قدر عليه رزقه﴾ و کسی که خدا بر او سخت گرفت، پس «نقدر» از ماده‌ی «قدر» است نه از قدرت. امام فخر گفته است: هرکس درباره‌ی خدا گمان ناتوانی برد، کافر است. و چنین تصور و نسبتی به هیچ یک از افراد با ایمان درست نیست، پس درباره‌ی پیامبران علیهم السلام چگونه درست است!! روایت شده است که ابن‌عباس نزد معاویه رفت. معاویه گفت: دیشب امواج قرآن مرا زد و در آن غرق شدم و خلاص شدن از آن برایم مقدور نیست، مگر به وسیله‌ی تو. ابن‌عباس گفت: موضوع چیست؟ گفت: پیامبر خدا، یونس گمان برده که خدا بر او قادر نیست؟ ابن‌عباس

۱ـ البحر ۳۳۵/۶.

۲ـ تفسیر رازی ۲۱۴/۲۲.

گفت: این از قدر است نه از قدرت.[1] ﴿فنادی فی الظلمات﴾ پس در تاریکی شب و در شکم ماهی خدای خود را خواند. ابن‌عباس گفته است: ظلمات به صورت جمع آمده است؛ زیرا ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی جمع شده‌اند. ﴿أن لا إله إلا أنت﴾ بانگ برآورد که خدایا! جز تو پروردگاری نیست. ﴿سبحانك إني كنت من الظالمین﴾ خدایا! تو از نقص و ظلم منزه و پاکی، و من به خود ظلم کردم، اما حالا از جمله‌ی توبه کرده‌ها و پشیمان گشتگانم، از تو مسألت دارم سختی را از من برطرف کنی. در حدیث آمده است: «هر فرد مبتلا و دردمندی که این دعا را بخواند دعایش مستجاب می‌شود».[2] ﴿فاستجبنا له و نجیناه من الغم﴾ زاری و التماسش را پذیرفتیم و او را از تنگی و گرفتاری یعنی بلعیده شدنش توسط ماهی نجات دادیم. ﴿و كذلك ننجی المؤمنین﴾ همان‌طور که یونس را از آن سختی و تنگنا نجات دادیم، همچنان مؤمنان را اگر التماس کنند، نجات می‌دهیم. ﴿و زكريا إذا نادی ربه رب لاتذرنی فردا﴾ ای محمد! خبر زکریا را یادآور شو که مخلصانه از پیشگاه خدا خواست و گفت: خدایا! مرا تنها و بدون فرزند و وارث مگذار. ابن‌عباس گفته است: در آن موقع یک‌صد سال از عمرش گذشته بود و زنش در سن نود و نه سالگی قرار داشت.[3] ﴿و أنت خير الوارثین﴾ خدایا! تو بهترین بازمانده‌ی هر مرده می‌باشی. آلوسی گفته است: در این بخش از آیه خدا را به «جاودانگی» و غیر او را به «فناپذیری» توصیف کرده و از ابر رحمتش طلب باران لطف و رحمت کرده است.[4] ﴿فاستجبنا له﴾ دعایش را اجابت کردیم. ﴿و وهبنا له يحيى﴾ هر چند در سن پیری بود اما فرزندی به نام یحیی به او عطا کردیم. ﴿و أصلحنا له زوجه﴾ و همسرش که نازا بود، آماده‌ی بارداری کردیم و او را زائو گرداندیم. ابن‌عباس گفته است: زنش بداخلاق و زبان

۱ـ تفسیر رازی ۲۱۵/۲۲.

۲ـ اصل حدیث در سنن ابوداود ذکر شده است.

۳ـ رازی ۲۱۷/۱۲.

۴ـ روح المعانی ۸۷/۱۷.

دراز بود، خدا او را اصلاح کرد و حسن اخلاق به او عطا کرد.[1] ﴿إنهم كانوا يسارعون فى الخيرات﴾ دعای پیامبران مذکور را از این جهت قبول کردیم که آنها صالح بودند و در طاعت خدا جدّیت و تلاش به خرج می‌دادند. و در انجام دادن طاعات و اعمال صالح پیشی می‌جستند. ﴿و يدعوننا رغبا و رهبا﴾ به طمع و امید برخورداری از رحمت، ما را می‌خواندند و از بیم و هراس عذاب، از ما التماس می‌کردند. ﴿و كانوا لنا خاشعين﴾ و در نهان و آشکار در پیشگاه خدا سر ذلت و فروتنی خم کرده و از کیفرش می‌ترسیدند. ﴿و التى أحصنت فرجها﴾ مریم بتول و پاکدامن را یادآور شو که خود را از پلشتی مصون داشت. و از حلال و حرام دور بود. همانگونه که در جایی دیگر گفته است: ﴿لم يمسسنى بشر و لم أك بغيا﴾. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال داستان مریم و فرزندش عیسی را مقارن با قصه‌ی زکریا و پسرش، یحیی آورده است؛ زیرا این دو قصه با هم ارتباط و تناسب دارند؛ داستان زکریا و یحیی عبارت است از خلق فرزندی از پیرمردی سالخورده و پیرزنی که در جوانی نازا بوده است. اما این قصه بس عجیب‌تر است، و آن عبارت است از خلق فرزندی از یک زن بدون ازدواج و بدون تماس با مذکر، از این رو قصه‌ی مریم را بعد از قصه‌ی زکریا ذکر کرده است. ﴿فنفخنا فيها من روحنا﴾ به جبرئیل فرمان دادیم که در یقه‌ی پیراهنش بدمد، دم وارد بدن مریم شد و به عیسی باردار گشت. به طریق احترام «روح» را به خود اضافه کرده است. ﴿و جعلناها و ابنها آية للعالمين﴾ و مریم و فرزندش، عیسی را به عنوان شگفتی قرار دادیم که بر قدرت نمایان ما دلیل باشند و مردم عبرت بگیرند. ﴿إن هذه أمتكم أمة واحدة﴾ ای انسان‌ها! دین و ملتی که باید بر آن مستقر و پایدار باشید، ملتی واحد است و در آن اختلافی وجود ندارد و همانا عبارت است از دین اسلام، و تمام پیامبران رسالت و پیام یکتایی و یگانگی خدا را آورده‌اند.

۱ـ نظر اول از آن قتاده و سعید بن جبیر و بسی از مفسرین است. قرطبی ۱۱/ ۳۳۶.

ابن‌عباس گفته است: یعنی دینتان یکی است.[1] ﴿و أنا ربکم فاعبدون﴾ و من پروردگار شما هستم و به غیر از من معبودی به حق موجود نیست. پس مرا به تنهایی پرستش کنید. ﴿و تقطعوا أمرهم بینهم﴾ در دین اختلاف پیدا کردند و به صورت فرقه‌های مختلف درآمدند. بعضی موحّد و بعضی یهودی و بعضی نصرانی و بالاخره جمعی مجوس شدند. ﴿کل إلینا راجعون﴾ بازگشت همه‌ی آنان به سوی ماست و محاسبه‌ی تمام آنان بر عهده‌ی ما می‌باشد. رازی گفته است: معنی آیه چنین است: دین را در بین خود تقسیم و قطعه قطعه کردند، همان‌طور که جمعی در بین خود چیزی را تقسیم می‌کنند. بدین‌ترتیب اختلاف آنان را در دین مثال زده است؛ چرا که به صورت فرقه‌ها و احزاب گوناگون درآمدند.[2] ﴿فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن﴾ پس هر کس به شرط داشتن ایمان، اعمال نیکو و صالح و خوب را انجام دهد. ﴿فلا کفران لسعیه﴾ پاداش عملش باطل و ضایع نمی‌گردد.[3] ﴿و إنا له کاتبون﴾ و ما عملش را در نامه‌ی عمل ثبت می‌کنیم؛ یعنی به فرشتگان دستور می‌دهیم اعمال خلق را بنویسند و ثبت کنند. ﴿و حرام علی قریة أهلکناها أنهم لایرجعون﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی محال است وقتی اهل منطقه‌ای را نابود کردیم، بار دیگر به دنیا باز آیند و برگردند. در روایتی دیگر از او آمده است: ﴿لایرجعون﴾ یعنی «لایتوبون». ابن‌کثیر گفته است: نظر اول روشن‌تر است. و در البحر آمده است: یعنی امکان ندارد اهل محلی که آنها را به سبب کفرشان نابود کردیم، باری دیگر به دنیا برگردند و و ایمان بیاورند، اما وقتی زمان رستاخیز فرا می‌رسد، آنگاه برمی‌گردُند.[4] ﴿حتی إذا فتحت یأجوج و مأجوج﴾ تا زمانی که سد یأجوج و مأجوج باز می‌شود. ﴿و هم من کل حدب ینسلون﴾ و آنها از بس که تعدادشان زیاد است از هر طرف و از هر بلندی و

۱ـ مختصر ۲/ ۵۲۰.
۲ـ مختصر ۲/ ۵۲۱.
۳ـ البحر ۶/ ۳۳۸.
۴ـ زاد المسیر ۵/ ۳۸۹.

پستی شتابان سرازیر می‌شوند. منظور این است: یأجوج و مأجوج از بس که زیادند از هر طرف بیرون آمده و در سرزمین فساد ایجاد می‌کنند. **﴿و اقترب الوعد الحق﴾** و زمان وقوع رستاخیز نزدیک گردد. مفسران گفته‌اند: خداوند خروج یأجوج و مأجوج را نشانه‌ی فرا رسیدن زمان رستاخیز قرار داده است. ابن‌مسعود گفته است: بعد از خروج یأجوج و مأجوج زمان رستاخیز برای مردم مانند وقت فارغ شدن بارداری است که مدتش سرآمده و خانواده نمی‌دانند شب فارغ می‌شود یا روز.[1] **﴿فإذا هی شاخصة أبصار الذین کفروا﴾** مرجع ضمیر قصه می‌باشد. یعنی حال کافرین در آن دم این چنین است: از هول و هراس آن روز چشمان آنها خیره شده و از شدت دستپاچگی تقریباً اطراف خود را نمی‌بینند. **﴿یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا﴾** می‌گویند: زیان و نابودی برای ما، وای به حالمان! تا زمانی که در دنیا بودیم، در غفلت کامل به سر می‌بردیم و از این سرنوشت شوم و این روز رعب‌انگیز غافل بودیم. **﴿بل کنا ظالمین﴾** از گفته‌ی اول کنار کشیدند و حقیقت دردناک را ابراز داشتند. یعنی نه تنها از یادآوری و هشدار پیامبران غافل بودیم، بلکه به خود هم ستم کردیم، آنگاه که آنان را تکذیب کرده و ایمان نیاوردیم. **﴿إنکم و ما تعبدون من دون الله﴾** ای مشرکین! خودتان و بت‌های مورد پرستشتان **﴿حصب جهنم﴾** سوخت و چوب جهنم خواهید بود. ابوحیان گفته است: حصب آن است که در آتش جهنم انداخته می‌شود، و قبل از این‌که در جهنم انداخته شود نام حصب بر آن اطلاق نمی‌شود مگر به طریق مجاز. **﴿أنتم لها واردون﴾** شما با بت‌ها داخل آن خواهید شد. از این رو خدا کفار و خدایان مورد پرستش آنها را با هم در جهنم جمع می‌کند تا از این‌که خدایان خود را در آتش دوزخ می‌بینند، بیشتر متألّم و دردمند شوند. **﴿لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها﴾** اگر آن بت‌های مورد پرستش شما خدا بودند، داخل جهنم نمی‌شدند.

۱ـ البحر ۶ / ۳۴۰.

﴿و كل فيها خالدون﴾ عابد و معبود عموماً و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند. **﴿لهم فيها زفير﴾** در جهنم آه و ناله‌ی کفار بلند است همانند صدای آهی که از قلبی محزون و صدمه‌دیده بیرون می‌آید. **﴿و هم فيها لايسمعون﴾** و آنان در جهنم چیزی نمی‌شنوند؛ چون آنان کر و بی‌زبان حشر می‌شوند. و خدا فرموده است: **﴿و يحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا و بكما و صما﴾**. قرطبی گفته است: شنیدن موجب شادی و انس است، اما خدا آن را در جهنم از کفار منع و دریغ می‌کند.[1] و ابن مسعود گفته است: آنهایی که در آتش جهنم مقیم و ماندگار هستند در تابوت آتشین قرار می‌دهند و با میخ‌های آتشین درِ تابوت را پرس می‌کنند و چیزی نمی‌شنوند و هیچ کدام از آنان جز خود احدی را در عذاب نمی‌بیند. آنگاه آن آیه را تلاوت کرد.[2] **﴿إن الذين سبقت لهم منا الحسنى﴾** و سعادت آنها قبلاً مقرر شده است. **﴿أولئك عنها مبعدون﴾** آنها از عذاب دوزخ دورند و گرمای آن به آنها نمی‌رسد و عذابش را نمی‌چشند. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از اولیاء الله، که برق آسا از روی صراط می‌گذرند. و کفار دست به زانو در آن خواهند ماند.[3] **﴿لايسمعون حسيسها﴾** حس و حرکت و صدای آتش را نمی‌شنوند. **﴿و هم فی ما اشتهت أنفسهم خالدون﴾** و آنان در بهشت برای ابد خواهند ماند، بهشتی که هر آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد در آن موجود است. **﴿لايحزنهم الفزع الأكبر﴾** هول و هراس روز رستاخیز آنها را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا آنها از آن در امانند. **﴿و تتلقاهم الملائكة﴾** بر در بهشت فرشتگان از آنها استقبال کرده و به آنان تبریک گفته و می‌گویند: **﴿هذا يومكم الذی كنتم توعدون﴾** این همان روز اکرام و برخورداری از نعمت‌هایی است که خدا وعده‌ی آن را به شما داده بود، پس مژده‌ی گوارایی و سرور را به شما می‌دهیم.

۱ـ ۳۴۵/۱۱.
۲ـ قرطبی ۳۴۵/۱۱.
۳ـ مختصر ۵۲۳/۲.

﴿یوم نطوی السمآء کطیّ السجل للکتب﴾ روزی را به یاد بیاور که آسمان را بسان صفحه‌ای نوشته شده در می‌پیچیم. ابن‌عباس گفته است: مانند درهم پیچیدن صفحه با محتوایش. پس لام به معنی «علی» می‌باشد. ﴿کما بدأنا أول خلق نعیده﴾ آنها را به صورتی حشر می‌کنیم که اول بار آنها را خلق کردیم؛ یعنی آنها را با پای برهنه، بدنی لخت و ختنه نشده حشر می‌کنیم. در حدیث آمده است که: «شما با پای برهنه و تن لخت و ختنه نشده در محضر خدا حشر می‌شوید و اولین مخلوقی که روز قیامت لباس به تن می‌کند ابراهیم علیه السلام است».[1] ﴿وعداً علینا﴾ وعده‌ایست مؤکد و غیر قابل تخلف و تبدیل و انجام دادنش بر ما لازم است و وفای به آن واجب. ﴿إنا کنا فاعلین﴾ ما بر هر چیزی که بخواهیم قادریم، بدین‌ترتیب وقوع بعث را تأکید می‌کند. ﴿و لقد کتبنا فی الزبور﴾ در زبور داود نوشته‌ایم. ﴿من بعد الذکر﴾ بعد از این که در لوح‌المحفوظ آن را رقم زدیم، ﴿أن الأرض یرثها عبادی الصالحون﴾ که مؤمنان صالح وارث بهشت می‌باشند. ابن‌کثیر گفته است: خدا در تورات و زبور خبر داده است و در علم ازلی او ـ قبل از این‌که آسمان‌ها و زمین خلق شوند ـ مقرر شده است که امّت محمد وارث زمین می‌شوند. و چون صالحند آنان را به بهشت می‌برد.[2] و قرطبی گفته است: بهترین گفته در این مورد این است که منظور از زمین بهشت است؛ زیرا به نظر ابن‌عباس و مجاهد، زمین دنیا به ارث صالحان و غیر صالحان درآمده است و آیه‌ی ﴿و قالوا الحمدلله الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض﴾ بر آن دلالت دارد. و اکثر مفسران بر آنند که منظور از بندگان صالح، امت محمد صلی الله علیه و سلم است.[3] و مجاهد گفته است: زبور یعنی کتاب‌هایی که قبل از قرآن نازل شده‌اند و ذکر یعنی «ام الکتاب»ی که نزد خدا می‌باشد.[4] ﴿إن فی هذا لبلاغا لقوم عابدین﴾

۱ـ مسلم آن را از ابن‌عباس نقل می‌کند.
۲ـ مختصر ۲/ ۵۲۴.
۳ـ قرطبی ۱۱/ ۳۴۹.
۴ـ این نظر مورد پسند ابن جریر طبری است.

برای جمعی که مطیع و فرمانبردار خدای عزوجل می‌باشند موارد مذکور در این سوره از قبیل ذکر اخبار و اوضاع گذشتگان و وعد و وعید، پند و اندرز کافی وجود دارد. **﴿و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين﴾** ای محمد! ما تو را جز به عنوان رحمت برای عالمیان نفرستاده‌ایم. در حدیث آمده است: «همانا من رحمت و برکتی هستم که از جانب خدا به بشریت هدیه شده است».[۱] پس هر کس این رحمت را بپذیرد و این نعمت را سپاسگزار باشد، در دنیا و آخرت نیکبخت خواهد شد.[۲] **﴿قل إنما يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد﴾** ای محمد! به آن مشرکان بگو: در حقیقت خدا به من وحی کرده است که خدای شایسته‌ی پرستش شما فقط یک خدا است و تنها او می‌تواند نیازهای شما را برآورده سازد. **﴿فهل أنتم مسلمون﴾** استفهامی است به معنی امر. یعنی پس تسلیم و مطیع بشوید و فرمان و حکم او را انجام دهید. **﴿فإن تولوا﴾** اگر از اسلام روی برتافتند، **﴿فقل آذنتكم على سواء﴾** به آنها بگو: به عموم شما و به طور یکسان و بدون استثنا حق را اعلام کردم. **﴿وإن أدري أقريب أم بعيد ماتوعدون﴾** و نمی‌دانم چنان عذابی کی تحقق می‌پذیرد و زمان رستاخیز کی فرا می‌رسد؟ اما بدون شک محقق و واقع می‌شود ولی من از دوری و نزدیکی آن آگاه نیستم. **﴿إنه يعلم الجهر من القول ويعلم ما تكتمون﴾** خدا آگاه است و هیچ امری بر او مخفی و نهان نیست. از ظاهر و باطن و آشکار و نهان باخبر است و هر کس را برابر عملش مجازات می‌کند. **﴿و إن أدري لعله فتنة لكم﴾** من نمی‌دانم، شاید

۱ـ اخراج از ابن عاکر است.

۲ـ خدا نفرموده است: «رحمة للمومنين»، بلکه فرمود: «رحمة للعالمين»؛ زیرا با فرستادن سیّد و بزرگ پیامبران ﷺ به تمام خلق رحم و کرم مبذول داشته است؛ زیرا نیکبختی بزرگ را با خود آورده و رستگاری را به ارمغان آورده است. و به وسیله‌ی او به خیرات فراوانی نایل آمده‌اند؛ خیر دنیا و آخرت. و بعد از نادانی آنان را آگاه ساخت و بعد از گمراهی آنان را به راه راست هدایت کرد. پس واقعاً رحمة للعالمين است. حتی به کفار هم رحم شده است که کیفرشان به تاخیر افتاده و به وسیله‌ی عذاب ریشه‌ی آنها را از بیخ برکنده نشده و با مسخ و فرو رفتن در زمین عذاب نیافته‌اند.

تأخیر مجازات و عقوبت، برای شما آزمایش باشد، تا چگونگی عمل شما معلوم گردد. ﴿و متاع إلی حین﴾ و شاید این تأخیر «کیفر» به این منظور باشد که شما تا مدتی معین از متاع و لذایذ دنیا بهره گیرید و آنگاه عذاب دردناک خدا شما را در برگیرد. ﴿قال رب احکم بالحق﴾ گفت: خدایا! در بین من و تکذیب‌کنندگان مطابق حق حکم بفرما و مطابق حق ما را از هم جدا کن و کار ما را فیصله بده. ﴿و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون﴾ در مورد موضع‌گیری نادرست شما و کفر و تکذیبتان از خدا یاری می‌طلبم که به من صبر و تحمل عطا فرماید.

سوره‌ی مبارکه به این صورت خاتمه می‌یابد و خدا به پیامبرﷺ دستور می‌دهد که کار را به او واگذار کند واز او انتظار گشایش و فرج داشته باشد. که نیکو یاور و نیکو معین همو است.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿و أنت أرحم الراحمین﴾ رحمت را به طریق تلطف و التماس طلب کرده است و نگفته است: ارحمنی.

۲ـ ﴿أرحم الراحمین﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿الصابرین ... و الصالحین﴾ شامل جناس ناقص است.

۴ـ ﴿رغبا ... و رهبا﴾، ﴿بدأنا ... و نعیده﴾ و ﴿قریب أم بعید﴾ متضمن طباقند.

۵ـ ﴿فنفخنا فیها من روحنا﴾ احترام و تشریف را در بر دارد که روح را به خود اضافه کرده و به طریق تشریف آن را به خود نسبت داده است؛ مانند: ناقة الله.

۶ـ ﴿و تقطعوا أمرهم بینهم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. اختلاف آنها را در دین و متفرق شدن آنها را در قالب گروه‌ها و احزاب به جمعی تشبیه کرده است که چیزی را در بین خود توزیع می‌کنند و هر یک سهمی از آن را دارند. استعاره‌ی لطیف به شمار می‌آید.

۷ـ ﴿یاویلنا﴾ و ﴿تتلقاهم الملائکة هذا یومکم﴾ ایجاز به حذف را در بردارد؛ یعنی «یقولون یا ویلنا» و «تقول لهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون».

۸ـ ﴿نطوی السمآء کطی السجل للکتب﴾ متضمن تشبیه مرسل است؛ یعنی «طیّاً مثل طی الصحیفة علی ما کتب فیها».

۹ـ ﴿فهل أنتم مسلمون﴾ استفهام به معنی امر است؛ یعنی «أسلموا».

۱۰ـ ﴿فاعبدون، راجعون، کاتبون﴾ متضمن سجع است.

* * *